

اردبیل

در گذرگاه تاریخ

جلد اوّل

تألیف

بابا صفری

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

مقدمه: بشر بموازات تأمین حوائج زندگی مادی، همواره علاقمند بوده و هست که از احوال پیشینیان اطلاعی بدست آورد و بچگونگی سرگذشت آنان، تا آنجا که میسر است، علم یابد. برای ارضای این تمایل عالی انسانی بوده است که ثبت وضبط وقایع گذشته معمول گردیده واز مجموع آنها تاریخ بوجود آمده است.

ایران، میهن عزیزما، کشور بس کهنسالی است وطبعاً وقایع وحوادث بسیارمهم و قابل توجهی دارد وچه بسا که هر قسمتی از خاك آن شاهد اتفاقات وپیشامدهای تاریخی میباشد. ولی چون همهٔ آنها گردآوری نشده، ویا حوادث طبیعی وتحولات تاریخی نوشته‌های پیشین را از بین برده است برای نسل معاصر وآیندگان، باهمهٔ علاقه‌ایکه دراین راه هست، تحصیل اطلاعات کامل ازسرگذشت اجداد خود مشکل وبلکه محال گردیده است.

اردبیل، شهریکه مطالب این کتاب مربوط بوقایع گذشتهٔ آنست، امروزه درگوشهٔ دور افتادهٔ میهن عزیزما واقع استحال آنکه، در طول تاریخ بسیار طولانی خود، غالباً درمرکز دایرهٔ سیاست واقتصاد روزکشور قرار داشته ودفعات متعدد، حتی مسیر تاریخ ایران را عوض کرده است.

در سفرنامه‌های جهانگردان وکتابهای تاریخ، نکات و

نوشته‌های پراکندهٔ بسیاری دربارهٔ گذشته‌های این شهر بچشم میخورد ودر گفتگو باسالخوردگان‌معدود عصرما ویادداشتهائی که از روشنفکران قرن حاضر این شهرباقی مانده ، مطالب قابل توجهی راجع بدان بنظر میرسدکه مجموع آنها میتواندقسمتی از وقایع تاریخی این شهر باستانی را بازگو نماید و اردبیلیان را از سرگذشت پدران خود وزادگاه آنان‌آگاه سازد .

نگارنده سالها دراین اندیشه بودم که باجمع آوری آنها تاریخ مدونی برای این‌شهر ترتیب دهم وباتألیف مطالب‌پراکنده موجبات دسترسی علاقمندان را بوقایع مزبور فراهم سازم ولی طبیعت واقتضای مشاغلم مرا از نیل بدین آرزو بازمیداشت.

خوشوقتم که ازچندی پیش‌این‌مقتضیات تغییریافت وفرصتی بدست آمدکه بامراجعه بکتب ومآخذ موجود، تا آنجاکه میسر بود، مطالب‌مورد نظر گردآوری شده بصورت‌کتاب حاضرآمادهٔ تقدیم به‌پیشگاه ارباب فضل ودانش گردید .

تألیف کتاب ، بخصوص درباب مسائل تاریخی ، باکمبود مدارك وسختی شرایط ، کاریس مشکلی است . با اینحال بدرگاه خدای‌بزرگ سپاسگزارم که بیاری او این‌مجموعه فراهم‌آمدودر بارهٔ‌تاریخ گذشتهٔ اردبیل، کتابی‌دراختیار علاقمندان قرارگرفت.

امید استاین خدمت مختصر، که بی گفتگو عاری ازنقص وعیب نیست، درمحضر دانش پژوهان ، حسن قبول یابد ودر راه آشنائی‌باتاریخ آنگوشه‌ازمیهن‌عزیزما منشاء استفاده‌ای‌قرارگیرد.

تهران : مرداد ماه ۱۳۵۰ خورشیدی

بابا ـ صفری

تمنی : مراقبت زیادی‌بعمل‌آمدکه‌کتاب حاضربدون‌غلط‌چاپی دراختیارارباب فضل قرارگیرد ولی صدحیف که بازچند اشتباه درآن بنظر میرسد . باکمال احترام ازدارندهٔ این‌نسخه تمنی‌میشودکه قبل‌ازشروع‌بمطالعه غلطهای موجود را ، بنحویکه در صفحهٔ آخر یادداشت شده است ، اصلاح فرماید .

فهرست مندرجات :

مطالب این کتاب ، غیراز مقدمه‌ای که ملاحظه فرمودید ، به‌پنج گفتـار تقسیم شده است :

گفتار نخست

یك نظر اجمالی دربارهٔ جغرافیای اردبیل

گفتار دوم

اردبیل قبل از اسلام

گفتار سوم

اردبیل ازحملهٔ اعراب تامشروطیت ایران

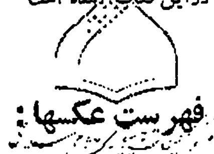
فصل اول ـ ازحملهٔ اعراب تاسالاریان

فصل دوم ـ ازسالاریان تاصفویان

فصل‌سوم ـ شیخ‌صفی وخاندانش

فصل ششم ـ تحریکات روسها

فصل هفتم ـ آثار جنگ بین‌الملل اول دراردبیل



فهرست عکسها

گفتار چهارم

اردبیل از نظر مورخان داخلی وجهانگردان خارجی

گفتار پنجم

اردبیل در دوران مشروطیت ایران

بسمه تعالی وبه نستعین

مقدمه‌ای برچاپ دوم :

مجلدات سه‌گانهٔ «اردبیل درگذرگاه تاریخ»، که درمراکز علمی وتاریخی بعنوان کتب مرجع درمورد اردبیل شناخته شده‌است ، از سالها پیش نایاب بود وکثرت مراجعهٔ علاقمندان بمؤلف و مراکز فروش ، تجدید چاپ‌آنها را ایجاب مینمود. اما گرانی کاغذوزیادی هزینه‌های‌چاپ وصحافی وتجلید وغیره، نگارنده را از انجام آن بازمیداشت !

اخیراً کـه تقاضا بمیزان زیـادی افـزایش یافتـه بود برخی از دوستان کریم‌النفس ، که مثل خود نگارنـده محل مراجعه برای درخواست تجدید چاپ بودنـد ، برای تأمین سرمایهٔ لازم آن داوطلب همکـاری شدنـد که باید مثل همیشه ازآنان سپاسگزار بود و نیز بعضی از شرکتهای انتشاراتی پیشنهادهائی درمورد چاپ ونشر آنها ارائه دادند .

درآبانماه ۱۳۶۹ درآستانهٔ عقد قرارداد بایکی‌ازاین‌شرکتها، سفرکوتاهی باردبیل پیش‌آمد و هیئت مدیرهٔ محترم صندوق قرض‌الحسنهٔ مهدیهٔ آن شهر، که سازمان پوبائی‌درکارهای خیراست، چاپ ونشرکتابها را باسرمایهٔ خود پیشنهاد نمود ؛ وهمزمان با آن اولیای ارجمند دانشگاه آزاد اسلامی ـ واحد اردبیل ، که عالیترین و امیدبخش‌ترین کانون علمی شهرماست، بدین‌کار ابراز علاقه‌کرد و بالاخره صندوق و دانشگاه باهم توافق کردند که صندوق سرمایهٔ لازم را در اختیار دانشگاه بگذارد و دانشگاه امر چاپ و نشر آنها را عهده‌دار گردد و پس از فروش سرمایهٔ صندوق را بازپس گرداند .

ازاین‌رو قراردادی با دانشگاه تنظیم شد و چاپ یکدورهٔ سه هزارجلدی از هریك از مجلدات سه‌گانه بدان واحد علمی واگذار گردید .

سعی دانشگاه برآن بودکه چاپ کتابها را تا پایان خرداد۱۳۷۰ بانجام رساند ولی‌ازآنجاکه درکشورما هرکار مثبت بامشکلاتی همراه‌است دراین‌امرنیز مشکلاتی پیش‌آمد وازجمله وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، که حوالهٔ دریافت کاغذ ببهای دولتی در اختیار مؤلف گذاشته بود ، از واگذاری آن بدانشگاه ممانعت کرد و با این توضیح که « دانشگاهها خود سهمیهٔ جداگانه برای امور مطبوعـاتی خویش دارند » تهیهٔ کاغذ را از طرف دانشگاه ضروری دانست و طبیعی است‌که خود این امر نیز مستلزم صرف وقت بیشتری بود .

بهرحال خدای بزرگ را شاکر و سپاسگزاریم که موجبات تجدید چاپ کتب مذکور فراهم آمد و با همت اولیای محترم دانشگاه وهیئت مدیرهٔ ارجمند صندوق قرض‌الحسنهٔ مهدیهٔ اردبیل بدین‌سان در دسترس علاقمندان قرارگرفت. نگارنده بنوبهٔ خود ازهمهٔ آنان سپاسگزاری میکند ومزید توفیقاتشان را درانجام کارهای نیك و خدمات فرهنگی مسئلت دارد . همچنین از کوششهای صمیمانهٔ آقای داور یوسف پور که از طرف دانشگاه زحمات تجدید چاپ را برعهده داشته‌اند قدردانی مینماید .

دانشگاه در هرمحیط و زمان رسالت بزرگی برای نشر علم ودانش وبالا بردن سطح فرهنگ جوامع انسانی دارد وجای خوشوقتی است که دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل درانجام چنین رسالت مقدسی کوشش دارد .

ذکر این نکته نیز لازم است که نگارنده درنظر داشت درمتن کتابها تجدید نظرکند ومخصوصاً مطالبی راکه درگفتارهای ۱۰ و ۱۵ از قول دانشمندان و صاحبنظران ابراز شده‌است پس از نقدوبررسی درخود مطالب متن ملحوظ دارد ولی بااشتغال بجمع‌آوری وتنظیم مطالب جلد چهارم و نیز باتوجه باینکه در نسخ چاپهای پیش‌وکنونی اختلافی ازلحاظ صورت پیش نیاید ازاین‌کار بازماند.

ازخدای بزرگ مسئلت‌داریم‌که نگارنده‌را درتالیف‌وچاپ ونشرچهارمین جلد « اردبیل درگذرگاه تاریخ » موفق دارد و تاریخ آیندهٔ اردبیل باستانی را با تلاش‌های جوانان کوشای کنونی و مردان افتخار آفرین فردا و فرداها ، سربلند فرماید .

بمنّه تعالی و کرمه

بابا - صفری

تهران : تیرماه ۱۳۷۰ خورشیدی

گفتار نخست

یک نظر اجمالی در بارهٔ جغرافیای اردبیل

موقعیّت جغرافیائی شهراردبیل و کوههای اطراف آن

شهراردبیل ، که قرنهای متمادی مرکز آذربایجان ومدتی پایتخت ایران بوده است ، درحال حاضرمرکز شهرستانی است درشمال شرقی آذربایجان ، که بقول جغرافیا نویسان در۳۸ درجهٔ عرض شمالی و۴۸ درجه و۲ دقیقهٔ طول‌شرقی «گرینویچ»[1] قرار دارد وفاصلهٔ آن تامرز شوروی درحدود بیست‌کیلومتر میباشد. این شهر درفلات دایره‌شکلی ، در جنوب غربی دریای خزر وبین دو رشته‌کوه «سبلان» و «باغرو» واقع شده و ارتفاع آن ازسطح دریا ۱۲۶۳ متر است .

کوه باغرو ، که کوههای طالش نیزخوانده میشود ، امتداد سلسلهٔ جبال‌البرز است که ازخراسان تا قفقاز کشیده شده است ودر این قسمت گیلان و آذربایجان را ازهم جدا میسازد ودامنه‌های آن تاشهر درحدود چهل‌کیلومتر فاصله دارد .

کوه آتشفشان سبلان درمغرب اردبیل است وفاصلهٔ آن نیز تاشهربالغ‌برچهل کیلومتر میباشد . بلندترین قلهٔ‌سبلان ۴۸۲۰ متر ازسطح دریا ارتفاع دارد واز بالای آن دریای خزر بخوبی دیده میشود . این کوه از شهراردبیل مثل عقابی بنظر میرسد

۱ـ گرینویچ محلی است درنـزدیکی شهر لندن که جغرافی دانـان برای تعیین طول جغرافیائی مناطق، آنجارا مبدأ قرار میدهند .

که بالهای خود را باز کرده است زیرا دوقلهٔ «حرم داغی» و «بزکش» مثل دوبال در طرفین قلهٔ اصلی قرارگرفته وقلهٔ اصلی ، که دهانهٔ آتشفشان خاموش است و همواره پوشیده از برف ویخ میباشد، مانند سرعقاب در وسط آنها واقع‌است .

مردم اردبیل جنبهٔ قداست واحترامی‌برآن قائلند وعقیده دارند که یکی از انبیاء درقلهٔ آن مدفون میباشد . این عقیده ریشهٔ بسیار قدیمی دارد چنانکه یـاقوت حموی که درسـال ۶۱۷ هجری اردبیل را دیده است ، درمعجم‌البلدان نوشته‌است «در کوه سبلان مشاهد بسیاری ازصالحین‌است وعقیدهٔ مردم برآن‌است که از بزرگان‌صالحین در آنجا مدفونند و اماکن مبارك ومزارات در آنجا میباشد»[1].

از پیغمبر اسلام (ص) هم خبری دراین مورد روایت شده است که ما در جای دیگر این کتاب بدان اشاره کرده‌ایم .

اکنون ولایت‌اردبیل ازشمال به«گرمی» و«دشت‌مغان» ، ازمشرق به جنگلهای طوالش و«آستارا» وقسمتی از «خلخال» ، ازجنوب به‌خلخـال وقسمتی ازشهرستان «میانه» واز مغرب بحدود «مشگین» و«سراب» محدود است .

رودهای اردبیل

اردبیل بوسیلهٔ «قراسو» ، که ازکوههـای طوالش وخلخال سرچشمه میگیرد ، مشروب میشود و رودخانه‌های دیگری نیز در آن وجود دارد مثل «بالخلوچای» یـا «ماهی‌رود» که ازکوه سبلان سرچشمه میگیرد وپس‌ازعبور از وسط شهر در دوفرسخی شمال اردبیل به«قراسو» می‌پیوندد. خود قراسو درنواحی «اصلاندوز» برود «ارس» وصل میشود وسرانجام بدریای‌خزر میریزد .

بالخلوچای در زمستان پرآب ویخبندان و در اوایل بهـار سیلابی است ولی از خرداد تا اواخر پائیز تقریباً خشك میشود زیرا آب‌آن درطول مسیر خودبمصرف

۱ــ کتاب معجم‌البلدان . تألیف یاقوت حموی . چاپ تهران . ۱۹۶۵ میلادی. جلد سوم . ص ۳۴.



نمای قلهٔ اصلی سبلان از یکی از دره‌های حرم داغی

زراعت میرسد و باپیشرفتی که اخیراً در کشت‌بعضی ازاقلام کشاورزی پیدا شده‌است احتیاج بآب ، ده چندان بیشتر گردیده است .

در داخل‌شهر امروزه شش پل بزرگ شرق‌وغرب رودخانه را بهم‌وصل‌میکند که سه‌پل‌ججین (یاداشکسن) ، یعقوبیه وسید آباد قدیمی‌ودارای طاقهای ضربی‌وسیع است وسه‌پل دیگر که یکی‌درامتداد راه‌خلخال ودیگری درامتداد خیابان شاه‌وسومی معروف به‌پل ابراهیم آباد است باتیر آهن ومصالح جدید ساخته شده است .

این رودخـانه سابقاً دیوار وحفاظی نداشت و در موقع طغیان آب ، شهر در معرض تهدید قرارمیگرفت . درسال۱۳۳۱ خورشیدی[1] شروع باحداث دیوارسنگی درطرفین آن‌گردید وامروزه این دیوارها بپایان رسیده وبمقدار قـابل ملاحظه‌ای از نفوذ سیلاب بشهر جلوگیری‌کرده است . رودخانهٔ بـالخلو درطول قرون و سنوات گذشته سیلابهـای موحشی بخود دیده ودرشهر و قراء مجاور ویرانیهائی ببار آورده است وچندین مرتبه هم مسیر خود را در داخل شهرعوض‌کرده است . «آدام اولـه آریوس»[2] مسافر آلمـانی قرن هفدهم میلادی ونیز مؤلف صفوةالصفـا درقرن هشتم هجری مطالبی دراینمورد نوشته‌اند‌که مادرجای خود آنها را آورده‌ایم .

تاقبل ازرواج آسیاهای موتوری تهیهٔ آرد بوسیلهٔ آسیاهای آبی ،که در شهر واطراف آن زیاد بود ، صورت میگرفت وبدینجهة نهرهای متعددی از این رودخانه منشعب شده در نقاط مختلف شهر وحومه جریان داشت ولی تقریباً از سـال ۱۳۳۰ خورشیدی‌که آسیاهای موتوری جانشین آنهاگشته‌این نهرها متروك شده واز بین‌رفته است . «پی‌یترو دولاواله»[3] یکی از جهانگردان اروپائی که درسال ۱۰۳۷ هجری‌این شهررا دیده از زیادی و زیبائی این نهرها ، اردبیل را بشهر «ونیز» در ایتالیـا تشبیه

۱ـ احداث این دیوار درزمان شهرداری نگارنده دراردبیل آغاز گردید و درسنوات بعد اتمام یافت .

۲ـ Adam-olearius

۳ـ Pietro dellavalle

نموده است ، مانوشته‌های او را نیز درجای خود نقل کرده‌ایم .

اردبیل، قدیمیترین شهر ایران از لحاظ لوله‌کشی آب بوده است

آب مشروب مردم سابقاً بوسیلهٔ چاه تأمین‌میشد ولی‌ازسال ۱۳۴۴ خورشیدی که شهر لوله‌کشی گشته بیشتر از آن راه فراهم میگردد . آب چاههای اردبیل در سمت غربی شهر بیشتر گچی وغیرقابل شرب‌است ولی‌درقسمت مشرق غالباً صاف وگوارا میباشد. عمق چاهها درغرب ومرکز شهر از شش‌متر بالاتر است درحالیکه درقسمت شرق غالباً در ۳ یا ۴ متری بآب میرسد .

شاید بتوان‌گفت که اردبیل اولین شهر ایران است که ازقدیم لوله‌کشی داشت وتاچندی پیش ، یعنی تانیمقرن قبل از این تاریخ ، آب درآن لوله‌ها جاری بود . تاریخ این لوله‌کشی معلوم نیست وگویا از زمان صفویان میباشد ولی آثار ومسیر وقسمت اعظم لوله‌های آن هم‌اکنون باقی است .

اساس این لوله‌کشی برقانون ظروف مرتبطه‌متکی بود وسرچشمهٔ آن‌دریکی از ارتفاعات جنوب غربی شهر قرار داشت . این محل «قره‌بایر» نام دارد ودرفاصلهٔ ده کیلومتری اردبیل میباشد . درآنجا آب تمیز و گوارائی وارد لوله‌های سفالی (تنبوشه) بقطر ۳۰ سانتی متر میشد و بوسیلهٔ آنها که در عمق زیادی از سطح زمین قرار داشت بشهر میرسید . درخود شهر، درمحلات مختلف ، برجهای‌استوانه شکل بلندی بارتفاع دو متر ، بنام منبع ، باآجر ساخته شده بود که محیط آنها در حدود چهار متر میشد ودر داخل آنها دولوله قرار داشت ؛ ازیکی ازآنها آب بالا میآمد ومثل فواره درحوض کوچکی، که دربالای برج بود ، میریخت و آنگاه وارد لولهٔ دوم شده پائین میرفت ودرمنبع بعدی بهمین ترتیب ظاهر میگشت . این منبع‌ها که بجای تلمبه خانه‌های کنونی و برای تقویت جریان آب بود درعین حال زیبائی خاصی بشهر میداد وآب صاف و گوارائی که در آنها جریان داشت از مجاری مخصوص وبهداشتی آنروز مورد استفاده ودر دسترس مردم قرار میگرفت . مسیر این لوله‌ها هم‌اکنون درکنار پل‌ابراهیم آباد وکف رودخانهٔ بالخلو بچشم میخورد

وهنگامیکه خیابان باغمیشه نیز احداث میگشت دقت لوله‌گذاری وسه راهها وچهار راههای آن اعجاب مردم را برمی‌انگیخت .

نگارنده خود برخی ازاین منبع‌ها را دیده[1] وآب این لوله‌کشی رادرجنوب پل داشکسن وکنار رودخانه ، درجائیکه معروف به «چشمه اوستی» بود ، مشاهده کرده بود . دراینجا یکی از تنبوشه‌ها شکسته و آب مثل چشمه از آن بیرون میآمد واین بود که آنجا را چشمه اوستی یعنی سرچشمه میگفتند .

درشهر یك رشته قنات نیز ظاهر میشد که یادگار عهد صفویه بود وبنام قنات اهل ایمان شهرت داشت . آب آن در آن تاریخ برای تأمین مصرف کسانی بود که دربقعهٔ شیخ صفی‌الدین اطعام میشدند ولی بعدهادرکنار دیوار مسجد عالی قاپو مورد استفادهٔ مردم قرارمیگرفت وتاسال ۱۳۱۶ خورشیدی نیز آب آن جریان داشت‌لیکن از آن سال ببعد کم کم خراب شده بکلی ازبین رفت .

هوای اردبیل هوای اردبیل سرد معتدل ولی سالم است . این امرمعلول موقعیت جغرافیائی و بخصوص ارتفاع آن از سطح دریا وکوههای‌مرتفع‌اطراف است . کوه‌سبلان بابرف ویخی که همواره درقله‌و یخچالهای خود دارد دربرودت هوای اردبیل مؤثراست وازطرفی‌نیزنزدیکی بدریا و رطوبت آن هوای این شهررا مطبوع وملایم میسازد . گرمای‌هوای اردبیل درتابستان‌بندرت از سی درجهٔ سانتیگراد تجاوز مینماید وبسیار اتفاق میافتد که درمرداد ماه انسان بلباس‌گرم وزمستانی نیازمند میشود . زمستان اردبیل سرد است ولی سرمای آن مثل برودت نقاط خشك ، سوزان وآزار دهنده نیست .

میزان بارندگی در اردبیل باوضع جوی فرق مینماید وبطور متوسط درسال درحدود ۳۵۰ میلیمتر میباشد .

بعضی از دانشمندان هوا شناسی برای نقاط مختلف کرهٔ زمین ، از حیث بارندگی دوره‌هائی قائلند و معتقدندکه در یکدورهٔ مثلا پنجاه ساله بارندگی زیاد

۱ـ این منبع‌ها درآن تاریخ آب نداشت .

میشود ودر دورهٔ پنجاه سالهٔ دیگر خشکی جانشین آن میگردد . این نظریه کم‌وبیش در این منطقه بچشم میخورد زیرا معمرین اردبیل از بارندگیهای زیادی که در این‌شهر دیده‌اند داستانهای شنیدنی نقل می‌کنند واز دالانهائی که درزمستانها برای عبور در زیر برف میساخته‌اند ، یا ازروی برف درحیاط وکوچه‌ها به‌پشت بامها میرسیده‌اند سرگذشتهائی بیان مینمایند وآنها را باکم‌آبی دوسه دهسال اخیر مقایسه کرده شعری را مترنم میشوند که‌گویا درکنار قبریکی از اولیاءاله اردبیل ، ونزدیکی تیر بلندی نوشته شده بوده است وآن‌بیت چنین است :

زبعد هفتاد[1] برفی برافتاد　　　بقدر این تیر بحق این پیر

باری معدل حداکثر درجهٔ حرارت سالانه ۱۶/۳ درجهٔ سانتیگراد و معدل حداقل درجهٔ حرارت درسال ۳/۱ درجه است .کتاب راهنمای شهرستانهای ایران[2] که‌آماری از حیث اوضاع جوی ، بین سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۹ خورشیدی دربارهٔ این شهر درج‌کرده است ضمن اطلاعات فوق‌اضافه میکند که معدل متوسط رطوبت درساعت ۶/۳۰ صبح ۷۶ درصد و، درساعت ۱۲/۳۰ (ظهر) ۶۵ درصد است .ایام یخبندان ۱۳۴ روز درسال وعمق آبهای زیر زمینی حداکثر ۶ متر وحداقل ۳ متر میباشد .

هوای اردبیل درفصول مختلف ، بخصوص تابستان جریانهای مشخصی دارد ومعمولا قبل از ظهر نسیمی بنام «مه» از شرق بغرب و بعد از ظهر باد ملایمی باسم «گرمجه» یا «گرمیج» ازغرب بشرق میوزد. گاهی وزش این بادها شدت پیدامیکند و دو سه روزی ، کمتر یا بیشتر ، یکی از این دو جبهه براردبیل غلبه مینماید وغالباً «مه» سبب بارندگی میشود درحالیکه‌گرمجه بیشتر باگردوخاك همراه میباشد.

مه در اردبیل ازچند نقطهٔ شرقی و شمال شرقی و شمال میآید و از اینجهة از قدیم نامهای بخصوصی برآنها گذاشته‌اند مثل «گدوك مهی» ، «علی داشی مهی».

۱ـ هفتاد روز بعد ازعید نوروز یعنی روزهشتم خرداد.

۲ـ کتاب راهنمای شهرستانهای ایران . گرد آوردهٔ سازمان فار . تهران ۱۳۴۵.

«مغان مهی»و... بعضی‌از این مه‌ها باابرهای‌ضخیمی‌همراه‌است که مدتها شهرواطراف را فرا میگیرد و معمولا با بارندگی توأم میشود یا لااقل هوای محیط راچندین درجه سردتر مینماید .

بعضی از مه‌ها اگر صبح بیاید مدتی دوام میباید ولی اگر غروب ظاهر شود چندان بقائی ندارد . اردبیلی‌ها ضرب‌المثلی در اینباره دارند و میگویند «مه صبح ومهمان غروب نمیروند » و باید برای پذیرائی از آنها تدارك نمود . درسال ۱۳۱۲ خورشیدی مهی براردبیل مسلط‌شد ومدت ۱۷ شبانه روز تمام علی‌الدوام باران‌ریزی بارید و همهٔ خانه‌ها و حتی مساجد و سقفهای ضربی قدیمی و محکم نیز چکه کرد وخرابی بار آورد .

خواند میر در کتاب حبیب‌السیر نقل میکند «... در عجائب‌البلدان مذکور است که دربیرون اردبیل سنگی است بوزن دویست من ، و درمتانت بمثابه‌ای که آهن در او تأثیر نمیکند . هرگاه که اهل اردبیل بباران محتاج شوند آن سنگ را برگاوها بارکرده بشهر میآورند و مادام که آن حجر درآن بلده باشد قطرات مطر در فیضان باشد و چون سنگ را باز به بیرون نقل کنند باران تسکین یابد...» .

ما درباب وضع جغرافیائی اردبیل ، بویژه راجع بقسمت اقتصادی آن ، مطالبی تهیه‌کرده‌ایم ولی بمناسبت ارتباطی که مطالب مزبور باگفتارهای جلدسوم این‌کتاب دارد آنهارا درآن جلد میآوریم. دراین‌کتاب که مخصوص تاریخ آن‌شهر است برای آنکه خوانندهٔ محترم‌را بطور اجمال از وضع طبیعی اردبیل آگاه‌نمائیم بدین مختصر اکتفا میکنیم .

گفتار دوم

اردبیل قبل از اسلام

منابع لازم برای تدوین تاریخ

قبل از شروع بذکر مطالبی درباب تاریخ اردبیل ، باید خوانندهٔ دانشمند را توجه داد که تدوین تاریخ ، در مورد هرچیز که باشد ، احتیاج بیك سلسله مآخذ و مدارك دارد تا مستند وقابل اعتنا باشد والا آن نوشته بجای آنکه عنوان تاریخ بخود بگیرد جنبهٔ داستان خواهد داشت .

علمای تاریخ دربارهٔ وقایع جوامع بشری بطور کلی این مآخذ را برسه دسته تقسیم مینمایند که عبارت از : شاهد وگواه ، شعائر و سنن ، مدارك واسناد میباشد .

شاهد وگواه کسانی هستند که خود ناظر صحنهٔ وقایع باشند و آنها را بیان کنند. طبیعی است که بهرشهادت و گواهی نمیتوان ترتیب اثر داد زیرا ممکن است گویندگان آنها قابل اعتماد نباشند و ای بسا که بنا بمصلحت و مقتضیات خاصی مطالبی‌را جعل نمایند. از این‌رو درمباحث مهم ، وبخصوص درباب روایات‌مربوط باحکام دینی، شناختن این قبیل‌اشخاص علم مخصوصی‌را ' بنام « علم رجال» بوجود آورده است تا پویندگان این راهرا ازشخصیت راویان و قابل اعتماد بودن روایت آنها آگاه سازد .

شعار وسنت آداب مخصوصی است که بین مردمی شایع باشد ومطالعهٔ آنها شخص محقق را بسوابق تاریخی دارندگان آن شعائر وسنن آشنا سازد. مثلاً «نوروز» سنتی است تاریخی ومأخذی است برای کسانی که بخواهند در قسمتی از تاریخ گذشتهٔ ایران بررسی نمایند ؛ یا کلام «اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللهِ اَتْقیکُمْ»[۱] شعاری است که میتواند ما را بوضع عمومی جامعه‌ایکه اسلام درصدد ایجاد آن بوده است راهنمائی کند.

مدارك واسناد عبارت از کتیبه‌ها ، ابنیه ، ظروف ، اشیاء وابزارهائی است که ازگذشتگان باقی مانده ومطالعهٔ آنها ما را از درجهٔ تمدن ، طرز تفکر و اعتقادات مردم وعلم وصنعت آنان آگاه میسازد چنانکه تخت جمشید، کتیبهٔ داریوش وظروف فلزی یا سفالینی که از زیر خاك پیدا میشود شخص را با افکار و صنعت صاحبان آنها مربوط میسازد ، و اسلحه و ابزارهائی که در قبور باستانی بدست میآید از اعتقاد پیشینیان برای دنیای بعد از مرگ حکایت مینماید .

فقدان مآخذ کافی برای ایندوره از تاریخ اردبیل

باید اظهار تأسف نمود که ازدوران قدیم اردبیل ، بخصوص از وضع قبل از اسلام آن، مآخذ کامل وکافی موجود نیست و لذا نمیتوان نسبت بحوادث تاریخی ، وضع روحی و معتقدات مردم ، درجهٔ تمدن و رشد فکری آنها ، مثل اکثر نقاط ایران ، اظهار نظر قطعی نمود . زیرا جریان حوادث در طول قرنهای متمادی، آنقسمت از مآخذ و مدارك‌را ، که میتوانست در این مقصود نقشی ایفا نماید ، ازبین برده ویا لااقل گرانبهاترین آنها را ، که غالباً از مآخذ نوع سوم است در زیر خاك مدفون و یا درمخفی گاههای صعب‌العبور کوهستانهای این سامان پنهان ساخته است و روزی که این مدارك از دل خاك بیرون آید ویا مردان با همتی در راه کشف قلاع ویران واز یاد رفته ، وپناهگاههای متروك درگذار کوهها وقلل آنها ، قدمهای اساسی

۱ـ یعنی گرامی‌ترین شما درپیشگاه خدا پرهیزکارترین شماست. گویند این عبارت چند کلمه‌ای بود که بزرگترین انقلاب اجتماعی را درجهان بوجود آورد وتقوی را بجای ثروت ومقام وحسب ونسب تنها وسیلهٔ شرف وتقرب بخدا قرار داد .

بردارند بدون تردید تاریخ گذشتهٔ اردبیل درخشندگی خاصی پیدا خواهد کرد . با اینحال نمیتوان در قدمت اردبیل تردید داشت وبخصوص اهمیت آنرا در دنیای قبل از اسلام نادیده گرفت، زیرا درنوشته‌های جمعی از مورخان قدیم آثاری بنظر میرسد که ، اگرچه ممکن‌است بطور مستقیم معطوف این‌شهر نباشند ولی بطور غیرمستقیم مدارك قابل توجهی دراینباره بشمارمیآیند ومارا از مطالبی، ولوخیلی‌مجمل، درباب گذشته‌های این شهر آگاه میسازند .

اردبیل کرسی آذربایجان قدیم

«موسی خورن» یکی از نویسندگان قدیم ارمنی‌است که در قرن‌چهارم میلادی‌میزیسته و نوشته‌های او نزد تاریخ‌نویسان از اسناد مورد اعتبار میباشد. او فهرستی ازاستانهای ایران درعهد ساسانیان باقی‌گذاشته که بقول‌مؤلف کتاب ایران‌باستانی«مار کوارت» دانشمند آلمانی،آنرا ترجمه و بنام ایران شهر چاپ و منتشر کرده است . طبق این فهرست ایران در آن دوره به چهار ایالت بزرگ یا «پاذکس» تقسیم میشد ونظر باهمیت و اعتبارهر یك‌از آنهاباستانداران آنها تخت نقره ازطرف پادشاه اعطا میگردید. قسمت سوم این استانها ، درفهرست مذکور ، « باختر» ذکر شده وشامل آذربایجان واران وارمنستان و ولایات جنوبی وغربی دریای خزر بوده است .

آذربایجان ، بقول خورن ، دو پایتخت یا دو کرسی داشت ، یکی اردبیل و دیگری «گنزك» یا «شیز» قرون‌اسلامی، که امروزه بنام «تخت‌سلیمان» خوانده‌میشود[۱] «بل‌سکان» یا بلاسجان نیزکه محلی در ۱۴ فرسخی اردبیل بود از نقاط مهم این‌استان بشمارمیآمد چنانکه «سیسکان» یا سیسجان درکنار رود ارس هم ازمراکز حساس این قسمت محسوب‌میشد .

در نوشتهٔ این مورخ ارمنی مرکز ایالات‌چهارگانه ذکرنشده ولی‌درتشکیلات اداری ساسانیها مورخان نوشته‌اند که ، استانداری‌که قلمرو حکومت وی در سرحد «خزر»ها قرار داشت بجای تخت نقره تخت طلا بوی داده میشد . خود مارکوارت

۱ ـ «ایران باستانی»تألیف شادروان حسن‌پیرنیا. تهران مطبعهٔ مجلس، ۱۳۰۶ شمسی .

آلمانی در سخنرانی‌ایکه راجع بـاین قسمت از ایران قدیم کرده گفته است که در تشکیلات دوران انوشیروان ، آذربایجان مرکز شمال بـود و شمال را در آن عهد «کوستی‌آپاختنا» یعنی «بسوی‌شمال» مینامیدمند وحاکم‌نشین آن «آرتاوید» یا اردبیل بوده است[۱] .

خزرها طوایفی‌بودند که دراراضی شمال غربی دریای خزر زندگی میکردند و شهر «اتل» یا «ادیل»[۲] قدیم و «حاج طرخان»کنونی مرکز آنها را تشکیل میداد . اینان مردمی بیرحم وخونخوار بودند وساکنان دنیای متمدن آنروز و ازجمله سکنهٔ قفقاز و ارّان وارمنستان و آذربایجان را مورد تاخت وتاز قرار میدادند . این بود که استانداری که در مقابل آنها قرار داشت وظیفهٔ بس مهمی را عهده‌دار بود و از مقام ومنصب عالی و تخت طلائی نیز بهره‌مند میگردید. چون درایالت سوم ، که قسمتی از آن مجاورِ اراضی خزرها بود ، بغیر از اردبیل شهر بزرگی در فهرست موسی خورن دیده نمیشود وطبق صریح نوشتهٔ او ، اردبیل کرسی شمالی آذربایجان بـوده است، بدین اعتبار میتوان گفت که مقراستاندار زرین‌تخت عهد ساسانیان ، این شهر بوده و از عظمت وموقعیت سیاسی واداری خاصی بهره‌مند می گشته‌است.

هجوم خزرها باردبیل

بااینحال در مواقعی که دولت ایران فاقد قدرت کافی میبود خزرها آذربایجان و خاصه اردبیل را مورد تاخت و تاز قرار میدادنـد و از کشتن‌مـردم‌وبـردن اموال‌آنهاخودداری نمیکردند زیرا راه ایران‌از ارّان، ارمنستان ،قفقاز و ماورای آن ازاین‌شهرمیگذشت و طوایف مهاجم‌نیز با استفاده از این معبر بفلات ایران میآمدند .

«لوند Levend»تاریخ نویس‌دیگرارمنی‌دریکی‌ازگزارشهای تاریخی‌خودبحملهٔ طوایف‌شمالی‌اشاره کرده‌نوشته‌است که«هون»هاازراه‌دربندوسرزمین«مسکتMuskut» گذشته به پیاتکران Pyatakaran » که همان «بیلقان» (ایالت قدیمی ارمنستان در کنار

۱ـ مجلهٔ ایرانشهر. ۱۳۰۵ خورشیدی.چاپ برلن.

۲ـ رود ولگاکه دراین شهر بدریای خزر میریزد در قدیم بنام این شهر رود «ادیل» خوانده میشد .

رود ارس) است حمله بردند . سپس از ارس گذشتند و بسوی ایران رهسپار گشتند و«آرتاویت Artavet» (یعنی اردبیل) ... را ویران ساختند .[۱]

آدام اوله آربوس استاد دانشگاه هولشتاین آلمان ، که در سال ۱۶۳۷ میلادی همراه جمعی بایران آمده و چند ماهی در اردبیل اقامت داشته‌است ، درسفرنامهٔ خود دربارهٔ این‌شهر نوشته است که «میگویند اسکندر کبیر نیزدرموقع حمله بایراندراین شهر اردو زده است».

این‌مطالب میرساند که اردبیل یکی ازشهرهای قدیم ایران است وقبل‌ازاسلام قرنهای متمادی کرسی آذربایجان وقسمت مهمی ازاین کشور بوده است ولی حوادث تاریخی ، بخصوص حملات طوایف وزلزله‌های سخت ، بارها آنرا ویران کرده و آثاری را که امروز میتوانست مدارك گویائی برای تاریخ آن حدود باشد بتاراج مهاجمین داده یا زیرخاك مدفون ساخته‌است و چنانکه گفتیم روزی که باقیماندهٔ آنها بدست‌نسلهای آینده برسد بیقین حکایت هزاران سال تاریخ این‌سامان را بازگوخواهد کردوهرخشتی‌ازآنها ، که مانند قلعهٔ بسیار کهن سرعین[۲] در زیر صدها خروار خاك

۱ـ ازیادداشتهای پرفسورمینورسکی برسفرنامهٔ ابودلف.

۲ـ سرعین قریه‌ای است در ۲۰ کیلومتری اردبیل که بسبب آبهای گرم معدنی شهرت دارد. دراین قریه، درپشت‌خانه‌های دهقانان، تپهٔ مرتفعی است که ازریختن‌خاکستر تنورها، درمدتی متجاوز ازهزارسال، بوجود آمده است. درسالهای اخیرسکنهٔ آن دریافته‌اند، که برای کاهگل مالی‌خانه‌ها وساختن بناهای مورد نیازخاك ایـن تپه استقامت زیادی دارد واز اینجهت دربیستسال اخیرهرکسی که بفکرچنین‌کاری افتاده، قسمتی ازدامنه‌های تپه راکنده ومورد استفاده قرارداده است.

چند سال‌پیش‌درآنجا دیوارهٔقلعه کهنه‌ای‌پیداشده ودرقسمتی‌ازآن خشتهائی که بطول ۴۰ وارتفاع ۱۵ سانتی‌متر باملاتهای گلی برروی پایه‌های سنگی بکار رفته بود ظاهرگشته بـود که تأسفاً دهقانان بدون توجه باهمیت تاریخی آنها، بنام آن‌که خاك آنها دوام بیشتری دارد آنرا نیزخراب‌کردند. با اینحال این تپه‌هم‌اکنون پابرجا است وروزی کـه حفاری علمی درآن صورت‌گیرد قسمتهائی ازتاریخ‌گذشته این حدودرا روشن‌خواهد نمود. لازم‌بیادآوری است‌که این خشتها ازحیث شکل و اندازه شبیه خشتهائی بودکـه درديوارمعروف‌کرمانشاه ، بین آن شهروطاق‌بستان بچشم میخورد ومتعلق بدورهٔ ساسانیان میباشد.

وخاکستر قرار گرفته‌است، داستانهای قابل توجهی را بیان خواهد داشت. صدحیف که ما در این قسمت ازچنین مآخذی ، بی‌بهره مانده امکان استفـاده نیافتیم و فقط بامطالعهٔ کتب تاریخ ، گفته‌های محدود مورخان را راهنمای خود ساختیم .

تاریخ پیدایش اردبیل

باری تاریخ بناو پیدایش اردبیل‌بدرستی‌معلوم نیست وبطور قطع نمیتوان گفت این شهر درچه تاریخ وبدست چه کسی بوجود آمده است. درخود شهر داستانی است که ازنسلهای گذشته زبان بزبان نقل گردیده است و آن اینکه میگویند : سرزمین اردبیل ، بسبب آنکه دور آنرا کوه گرفته است درزمان بسیار قدیم براثر ریزش برف و باران بشکل دریاچهٔ وسیعی بوده است . روزی فرمـانروای آنحدود که ازکنار آن میگذشت از مناظر دلربای اطراف آن انبساط‌خاطری یافت و آرزوی خودرا درامکان خالی کردن آب آن ، وبنای عمارتی در آن محل ، باطرافیان خویش درمیان گذاشت . دو مرد- پهلوان بنام «ارده» و «بیل» کمرهمت بربستند و کندن مجرائی را برای خالی کردن آب آن بمسابقه قبول نمودند ، تا هریك بدین کار توفیق یابد پاداشی از فرمانروا دریافت دارد . آندو در دونقطهٔ دور از هم ، بکندن قسمتی از گدار کوه پرداختند . چون ارده کار خود را نزدیك باتمام دید با خود اندیشید که مبادا تـا وی مجرا را بپایان برساند بیل کار را انجام دهد و در مسابقه پیروز گردد ، این بود حیلتی کرد و کسی نزد او فرستاد که بدروغ توفیق ارده را دراتمام کار باطلاع او برساند و بیل را از ادامهٔ آن باز دارد. بیل چون این خبر بشنید غصه مرگ شد وهنگامی که ارده از سرگذشت‌او آگاهی‌یافت از رفتارناجوانمردانهٔ خود پشیمان گردید وبا آنکه مجری‌را کنده و خروج آب را دیده بود خود را از کوه بزیر انداخت و باکشتن خویش ، خویشتن را از عذاب وجدان راحت ساخت .

بهرحال مجری کنده شد و آب از آن طریق، که امروز بنام «دوجاق» برسرراه شوسهٔ اردبیل بمشگین قرار دارد ، خالی گردید و شهری که درجای آن بوجود آمد بحکم فرمانروا ، بیاد آندو پهلوان ناکام «ارده‌بیل» خوانده شد.

این یك داستان محلی‌است وبا اینکه نمیتوان آنرا بکلی خیالی دانست بطور قطع نیز نمیتوان برآن تکیه نمود. اما مورخان درباب چگونگی پیدایش این شهر بتناسب استنباطات و تحقیقات خود ، یا برمبنای دلایل و مدارکی کـه داشته‌انـد و بآنها اشاره نکرده‌اند ، وامروز هم آن دلایل و مدارك در دست نیست ، مطالبی نوشته‌اند . از جمله :

اردبیل و پادشاهی کیخسرو کیانی

مؤلف «روضة‌الصفا» نوشته‌است«گویند که درمبدأ حال که کاوس (از سلسلهٔ پادشاهان کیان) زمام حل‌وعقد مصالح‌عباد را در قبضهٔ درایت و کفایت «کیخسرو بن سیاوش» نهاد «طوس نوذر» برهواخواهی «فریبرز» ، که پسر صلبی‌کاوس بود ، در اینباب منازعت آغاز کرد ونزدیك بود که میان او وگودرزیان مهم بجدال وقتال‌انجامد وکارها بزیان رسد . عاقبت‌الامر قرار برآن شد که از این‌دوشاهزاده هرکدام که «بهمن‌دز» اردبیل را،که سالهای دراز کمند تسخیرهیچ ذوشوکتی برشرفات‌آن نیفتاده بود ، فتح‌نماید برسریرسروری متمکن‌گردد .

نخست فریبرز وطوس متوجه محاصرهٔ آن شدند وهرچند کوشیدند ومقدمات ترتیب دادند نتیجه‌ای برآن مترتب نشد. ناچار محروم ومأیوس بازگشتند . وچون پرتو مهابت شاهزادهٔ جوانبخت کامکار برآن قلعه وحصار افتاد ارکان‌آن،کـه بسان بنیان هرمـان راسخ وراسی بود ، ازهم فروریخت و کیخسرو ، دولتکام بنزد کاوس بازآمد واورنگ شاهی را بوجود همایون خویش مزین‌گردانید»[۱].

«حمدالله مستوفی» صـاحب «نزهة القلوب» هم اردبیل را ازکیخسر و پسر سیاوش ونوهٔ کیکـاوس میداند وقلعهٔ «بهمن‌دز» را که‌گاهی «روئین‌دز» نیز میخوانند برسرکوه سبلان تصور میکند ومینویسد این قلعه اکنون (یعنی در زمـان خودوی) خراب است .

۱ـ کتاب روضة الصفا. ج ۱. تهران. ۱۲۷۰

این روایت به «قاموس الاعلام ترکی» هم رسیده و نوشته است که «... طبق روایت تاریخ درابتدا قلعهٔ متینی دراین شهر (اردبیل) بوده است . بین کیخسرو و عمویش فریبرز دربارهٔ سلطنت اختلاف پیدا شد . قرارگذاشتند هرکس این قلعه را فتح کند سلطنت ازآن او باشد . ابتدا فریبرزبهمراهی طوس بسمت آن قلعه‌روی آوردند . ولی نتوانستند آنرا بگشایند . بعدکیخسرو وگودرز بدانجا رفتند وقلعه‌را فتح کردند وشهر اردبیل ازهمان زمان ایجادگردید»[1].

فردوسی هم در شاهنامه باین داستان اشاره کرده ودرباب پادشاهی کیکاوس ، و آمدن کیخسرو از توران بایران ، وسخن گفتن گودرز و طوس دربارهٔ کیخسرو وفریبرز پیش‌کاوس شاه ، چنین آغاز سخن مینماید :

دو فرزند مارا کنون بادو خیل ببباید شدن تا در اردبیل
بمرزیکه آنجا دژ بهمن است همه‌ساله پرخاش اهریمن است

نظریه‌های دیگر دربارهٔ پیدایش اردبیل

«یاقوت حموی» درمعجم‌البلدان بنای این شهر را به‌فیروز ساسانی، که درسالهای بین۱۳۹ و۱۶۳ قبل‌ازهجرت‌سلطنت میکرد ، نسبت داده و آنرا «فیروزگرد» نامیده است . وی در کتاب خود اردبیل‌را «مشهورترین شهرهای آذربایجان» خوانده وگفته است که «پیش‌از اسلام کرسی ناحیه بود» ودر جای دیگر اضافه کرده است که «گویند اردبیل از بناهای فیروز موسوم به «باذان فیروز» بوده است (ولی) ابوسعیدگوید یحتمل این شهر منسوب به‌اردبیل بن آرمینی‌بن‌لنطی‌بن یونان باشد»[2].

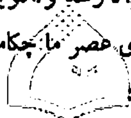
دایرة المعارف اسلامی دراینباره مینویسد «تاریخ بسیار قدیم اردبیل برای‌ما شناخته نیست ». فردوسی و یاقوت و بعضی دیگر معتقدند که فیروز ساسانی که در

۱ـ قاموس‌الاعلام ترکی. ج ۱. چاپ استانبول. ۱۳۰۶ هجری قمری.
۲ـ معجم‌البلدان تألیف یاقوت حموی.

۴۸۳-۴۵۹ میلادی سلطنت میکرد آنرا بنا نهاد و باذان فیروز ، یا ابـاذان فیروز ، یا فیروزگرد نام گذاشت[۱]».

در دایرة المعارف عربی همچنین آمده است که «درتـاریخ این شهر بعضی مورخان میگویند که انوشیروان ساسانی هنگامیکه در آذربایجان اقدام بساختن شهرهای دیگر مینمود اردبیل را تعمیر کرد وظاهر امرهم اینست که اردبیل در آن تاریخ خراب بوده و این پادشاه بتعمیر آن اقدام کرده است»[۲] .

برخی ازمحققین اردبیل را یك شهر کهن و تاریخی میدانند ووجود آنرا پیش از زمان زردشت تصور مینمایند . بعقیدهٔ این عده لفظ اردبیل در اصل «آرتاویل» بود که ازدو جزء «آرتا» یعنی مقدس و «ویل» یعنی شهر ترکیب میافت وبدین عبارت اردبیل شهر مقدسی بود که احیاناً رشد وتکوین اولیهٔ آئین زردشت در آن صورت گرفت . کاظم رجوی از شعرای عصر ما چکامهٔ بلندی دراین باره سروده و این معنی را ضمن ابیات آن آورده است:



آرت ویل باستانی کنزق دیرین بود	اردبیل و گنزهٔ حالای آذربایجان
معنی آرتا مقدس معنی ویل است شهر	در زبان کهنهٔ شیوای آذربایجان
چون مقدس بود این شهر اززمان زردهشت	آن گرامی بخرد دانای آذربایجان
آرت ویل وگنزق پیشین زمانی بوده اند	پایتخت قسمت بالای آذربایجان[۳]

مرحوم سیدجمال الدین صفوی درمقاله ایکه بعنوان «گوشه ای از تاریخ اردبیل» درشمارهٔ اول مورخ دیماه ۱۳۲۸ نشریهٔ فرهنگ اردبیل نوشته ازقول صاحب «حدود العالم»، که آن کتاب در قرن چهارم هجری تألیف شده، گفته است «ارد وبیل ازدو کلمهٔ ارد و ویل

۱- Encyclopedie de l'Islam. Paris. 1913, V.I,

۲- دایرة المعارف عربی، بیروت، ۱۸۲۸ میلادی. ج ۳.

۳- این چکامه درنشریهٔ فرهنگ اردبیل که در سال ۱۳۲۸ خورشیدی بسرپرستی نگارنده ازطرف ادارهٔ فرهنگ اردبیل چاپ میشد درشمارهٔ ۳ سال اول آن درج گشته است

تشکیل شده که اردنام روز بیست و پنجم از هرماه و نیز نام یکی از فرشتگان زردشتی است و بمعنی قانونی و مقدس و متشرع است چنانچه در کلمات اردیبهشت ، اردشیر و اردویراف آمده و ویل که ریشهٔ بسیار کهنهٔ آریائی دارد و هنوز هم در زبانهای اروپائی استعمال میشود بمعنی شهر است ، لذا اردبیل با تحریف از اردویل بمعنی شهر مقدس خواهد بود ». این گفتار را مجلهٔ تهران اکونومیست نیز درشمارهٔ ۵۸۱ مورخ ۴ اردیبهشت ۱۳۴۴ بهمین ترتیب از حدود العالم اقتباس نموده و در ضمن مقاله‌ای که دربارهٔ اردبیل نوشته است آورده است .

اردبیل و زردشت

از جمله مطالبی که درباب اردبیل قابل تأمل و رسیدگی است مسئلهٔ ظهور زردشت و ارتباط آن با این شهر میباشد. خوانندهٔ دانشمند میداند که اصولا موضوع نشأت زردشت و حیطهٔ فعالیتها و دعوتهای اولیهٔ او، باهمهٔ تحقیقاتی که شده و اظهار نظرهائی که گردیده است ، هنوز مبهمات زیادی دارد و تصور میشود که اگر بررسیهای عمیقتری در این منطقه و دامنه‌های سبلان بعمل آید و در آتشکده‌های این نواحی ، که غالباً جای خود را بامکنهٔ مقدسهٔ اسلامی داده‌اند ، تحقیق شود بدون تردید بر قلمرو اطلاعات ما دراینمورد افزوده خواهد شد و هرآینه این فکر را ، که بظن قوی زردشت در این ناحیت مبعوث گشته است ، تأیید خواهد نمود .

مورخین اتفاق نظر دارند که از زمان مادها ، دشت مغان و اطراف آن ، یعنی حوالی اردبیل، متعلق به‌پیشوایان درجهٔ اول مذهبی و محل استقرار آنها بود و تعلیمات عالیهٔ دینی و تربیت مبلغین مذهبی در آنجا صورت میگرفت . چون بزعم بعضی از تاریخنویسان زردشت نیز از روحانیان عهدخود بشمار میآمد بخاطر چنین میگذرد که اگر درجای دیگری نیز متولد بوده طبعاً در ا[illegible]لقه تعلیم یافته و افکار دینی یا الهامات غیبی خود را در آنجا بدست آورده است و با این ترتیب دعوتهای اولیهٔ او نیز در این حوالی صورت گرفته و حدود اردبیل و دامنه‌های سبلان نخستین محل انتشار آن کیش باستانی بوده است.

شادروان مشیرالدوله ، در تاریخ ایران باستانی ،در مبحث مربوط بزندگانی

زردشت چنین گوید«... درسن سی‌سالگی‌در کناررود «دائی‌تی‌یا» به‌او یعنی زردشت امرشد که مردم را بخدا شناسی دعوت کند وآنگاه اضافه مینماید که « بعضی از علما تصور میکنند که رود مزبور ارس امروز» است .

وجه تسمیهٔ «مغان» بعقیدهٔ جمعی از محققین ، بدانجهة است که سالی یکبار پیشوایان آئین زردشت درآنجاگرد میآمدند و بتعبیر جامعهٔ امروزی ، درباب مسائل دینی «سمینار»هائی ترتیب میدادند . چون معمولا سمینارهای دینی درجوار مقدس‌ترین امکنهٔ هرمذهب تشکیل میشود ترتیب اجتماعات مذهبی مویدان زردشتی‌دراین سامان میتواند دلیل آن باشد که اردبیل و سبلان از نقاط بسیار مقدس دین باستانی ایران بشمارمی‌آمده واحیاناًمحل‌بعثت ودعوت اولیهٔ پیشوای‌آن‌بوده‌است ودرنتیجه درنظر پیشوایان بزرگ آن‌کیش دارای چنین قداست وحرمتی گشته است ؟!

کسانی که آتشکده‌های بزرگ زردشتی را درشیز وفارس وخراسان دلیلی برتعلق زردشت بدان نواحی میدانند شاید کمتر بدین مطلب توجه نموده‌اند که این معابد بیشتر در زمانی بوجود آمده است که پادشاهان ساسانی، بعداز قرنهاحکومت اشکانیان ، برواج مجدد آن دین همت‌گماشته و برای جلب حمایت مغها وتحبیب مردم ، آنرا کیش رسمی ایران قرار داده‌اند.چنانکه کلیساهای بزرگ عیسوی نیز بعد از خود حضرت مسیح(ع) بوجود آمد و در روم و استانبول و نقاط دیگری که خیلی دورتر ازمولد ومحل بعثت او بودند احداث شد ، همچنانکه مساجد بزرگ اسلامی نیز بعد از رحلت حضرت محمد (ص) ودرنقاط دورتر از شهرمکه[۱]، که محل تولد وبعثت آنحضرت بود، بناگردید.

ابوریحان بیرونی ، که‌درقرن چهارم هجری یعنی هزار سال نزدیکتر از ما بزمان زردشت زندگی میکرد، در «آثار الباقیه عن‌القرون‌الخالیه» زادگاه‌زردشت را در دشت مغان ذکر نموده ومؤلف کتاب «تاریخ اردبیل ودانشمندان» که این قول‌را

۱ــ بنای کعبه قبل ازظهوردین اسلام است.

آورده این بیان را نیز ازبندهش نقل کرده است که «زردشت در سواحل رود درج متولد شده» ودرتوضیح آن نوشته است که «رودخانهٔ درج یادرجا را میتوان‌رودخانهٔ دریای‌کنونی دانست . (این) رود امروز ازکوه ساوالان آذربایجان سرچشمه گرفته وبه‌ارس داخل میشود»[1].

این توضیح خیلی نزدیك بقول شادروان مشیرالدوله درکتاب ایران باستانی است که در آن، محل بعثت زردشت را ساحل رود «دائی تی‌یا» میداند .

مطالب دیگری نیز میتواند قرائن و اماراتی براین نظر باشد ازجمله اعتقاد به‌مقدس بودن قلهٔ سبلان دربین مردم است . توضیح آنکه سکنهٔ اردبیل ، بخصوص ساکنان دهستانهای اطراف سبلان ، اعتقاد دارند که یکی از انبیاء در آنجا مدفون است وگاهی بعضی از آنان بقصد زیارت زحمت صعود برآن قله را نیز تحمل مینمایند . این عقیده مربوط بعصر ما نیست بلکه از ازمنهٔ بسیار قدیم شایع است ومورخان نیز در آثار خود بدان‌اشاره‌کرده‌اند، چنانکه «زبیدی» در «تاج‌العروس‌فی شرح‌القاموس» گفته‌است «آن‌کوه ازمعالم‌صالحین واماکن متبرکه ومزارات‌است»[2]. ونویسندگان دیگر نیز بدان اشاره‌کرده نوشته‌اند که مردم بزیارت‌آن میروند .

آنچه از این نوشته‌ها دربادی امر بذهن انسان خطور مینماید آنست که انبیاء بیشتر از فلسطین وبین النهرین برخاسته و بنشر احکام ادیان دربین مردم پرداخته‌اند ولذا قبول اینکه نبی‌ای بقلهٔ غیر مسکون ۴۸۰۰ متری سبلان ، که همواره نیزپوشیده از برف ویخ است ، رفته درآنجا مدفون‌گشته است محتاج تأمل میباشد . ولی، این نظر که دعوتهای‌اولیهٔ زردشت ومرکز تربیت قدّیسین آئین او دراین حوزه بوده‌وخود زردشت نیز در آنجا بعبادت و ریاضت پرداخته باشد ذهن را متوجه این موضوع

---

۱ و۲ـ تاریخ اردبیل و دانشمندان. تألیف فخرالدین موسوی اردبیلی نجفی. چاپ نجف. ۱۳۴۷. مبحث مربوط به‌زردشت.



قلهٔ اصلی سبلان

دهانهٔ آتشفشان خاموش بمرور ایام بگودال بزرگی که عمقش ناپیداست مبدل گشته است

مینماید که توقف این پیام آور باستان در آن کوه ، کم کم بصورت اقامت یك نبی وسرانجام زیارتگاه قبر او در آمده و بعداز قرنهـای متمادی مورد اعتقاد مردم قرار گرفته است .

مرحوم احمد تبریزی (رئیس پیشین فرقهٔ ذهبیه)، که نسخه‌ای از کتاب مقالات صفوة‌الصفا تألیف ابن بزاز اردبیلی را بخط خودش نوشته و در سال ۱۳۲۹ قمری بچاپ رسانیده‌است، درحاشیهٔ آن کتاب دربارهٔ سبلان توضیح داده است که « سبلان کوهی است مرتفع درنزدیکی اردبیل و آتش پرستان او را بنامی نامیده‌اند که معنی آن مکان شریف است . بعضی از مورخین گفته‌اند که فریدون وقتی که تـاج سلطنت ایران را باو عرضه داشتند دردامنه این کوه بعبادت مشغول بود . گبرها در دامنهٔ کوه سبلان عبادت میکرده‌اند».

طبیعی است که منظور نگارنده از آوردن این مطالب اردبیلی نمودن زردشت ـ اگر اردبیلی نباشد ـ نیست بلکه توجه بمطالب تاریخ است تاارباب دانش و آیندگان این شهر را ببررسی وتحقیق بیشتر در آن باره دعوت نماید واین دلایل را درمآخذ تحقیقات ومطالعات آنان جای دهد.

وجود قبریك نبی در بالای سبلان گویا مورد اشارهٔ پیامبر بزرگ اسلام(ص) نیز قرارگرفته وحمدالله مستوفی درنزهةالقلوب آورده است که « درعجائب المخلوقات از رسول علیه‌السلام مروی است کسی که بخواند « فَسُبْحَانَ اللّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيّاً وَحِينَ تُظْهِرُونَ . يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ[1] »بعدد آنچه بخواند بنویسد خدای برای اوحسنات ، بمقدار برفی که بر کوه سبلان بریزد.

گفتند یارسول‌الله سبلان چیست ؟ فرمود کوهی‌است بین ارمینیه وآذربایجان، برآن چشمه‌ای است از چشمه‌های بهشت ودرآن قبری است ازقبور انبیاء».

۱ـ آیات ۱۷ و۱۸ و۱۹ ازسورهٔ مبارکهٔ روم درقرآن کریم.

اردبیل یك شهر قدیمی است

باری آرتاویل یا شهرمقدس ، با این قرائن سابقهٔ تاریخی ممتدی دارد واز آنجاکه دانشمندان زردشت شناس ، زمان ظهـور او را حداقل درسی قرن قبل از این تاریخ میدانند میتوان گفت که این شهر بیش از سه‌هزارسال سابقه دارد .

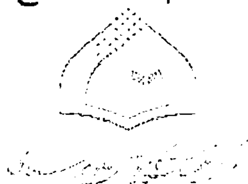
قرائن دیگری نیز قدمت این‌شهررا مسجل میدارد ازجمله جنگهائی است که چندین قرن ، درعهد حکومت اشکانیان وساسانیان ، ایران وروم برسر تسخیر ارّان وارمنستان ، باهم داشته وپادشاهان هردوسلسله همواره بجمع آوری واستقرار نیرو درشمال آذربایجان همت می‌گماشتند . ازآنجاکه جزاردبیل‌محل مناسبی برای‌این تدارك درشمال‌آذربایجان نبوده ، بزعم جمعی، درآن عهدنیز این‌نقطه وجود داشته و مرکز استقرار ستاد عملیات سپاه ایران علیه رومیان بوده است ، بویژه آنکه راه ایران وآذربایجان قدیم به‌اران وارمنستان نیز منحصراً از این محل میگذشته‌است .

انحصار راه ارتباطی ایران باتقاط فوق مورد اشارهٔ مورخان قدیم هم بوده وچنانکه‌گفته‌ایم ابودلف درسفرنامهٔ خود ، که‌درسال ۳۴۱ هجری نوشته ، راه‌تفلیس بایران را از طریق اردبیل ذکر کرده است وابن حوقل هم درآنقسمت از نقشه‌ایکه برای ارّان وارمنیه وآذربایجان ، درحوالی سال ۳۶۷ هجری ، درکتاب « صورة‌ـ الارض» خود رسم کرده تنها راه‌اران وارمنیه را بایران وآذربایجان ازطریق اردبیل نشان داده است . این مؤلف در متن کتاب نیز راههای ارتباطی آنسامان را بنحوی بیان کرده که مرکزیت اردبیل را نسبت بشهرهـای دیگر آنروز مسجل میدارد مثلا نوشته است که :

« راه اردبیل به بردعه(مرکز ارّان) چنین‌است.....راه اردبیل به‌زنجان اینطور است ... راه اردبیل بمراغه از این قـرار است ... از اردبیل تـا میانج ۲۰ فرسخ است ... راه اردبیل به‌آمد واعمال مرزهای جزیره بدین شرح است ...».

اگر قول فردوسی وصـاحب معجم‌البلدان ودیگران را بپذیریم وبنای اردبیل را درعهد فیروز ساسانی‌بدانیم اردبیل‌درتاریخ تنظیم این مجموعه‌شهر ۱۴۷۰ ساله‌ای خواهد بود .

چنانکه گفتیم این مطالب گفتار کسانی است که بمناسبتهائی، پیش از ما بتاریخ این شهر اشاراتی کرده‌اند و ما بجمع آوری و ذکر آنها دراین مجموعه پرداخته‌ایم متأسفیم که مدارك ومآخذ قابل توجه دیگری در اختیار نداریم تاموضوعات مستند دیگری بدانها بیفزائیم. زیرا بناهای این‌شهر که همواره باخشت وگل وچوب ساخته میشده براثررطوبت‌هوا وطول‌ایام امکان پایداری زیادی نیافته‌اندتا لااقل‌باقیمانده‌های آنها دراین مقصود مارا یاری نماید ودرحوزهٔ شهرستان نیزکاوشهای علمی از طرف سازمانهای ذی ربط بعمل نیامده است تا اسناد و مدارك گذشته را، اعم از ظروف وسلاح واشیاء دیگر، از دل خاك بیرون آورده علاقمندان را درتدوین تاریخ مفصل این سامان راهنمائی کند. این است که باجبار ازذکر مطالب دیگر، دربارهٔ تاریخ قبل از اسلام اردبیل،پوزش میخواهیم و بذکر وقایع آن منطقه بعداز حملهٔ عربها میپردازیم.



گفتار سوم

اردبیل از حملهٔ اعراب تا مشروطیت ایران

فصل اول

از حملهٔ اعراب تا سالاریان

حملهٔ اعراب بآذربایجان و سقوط اردبیل

بزرگترین واقعهٔ تاریخی اردبیل ، بعد ازشکست ایرانیان درجنگ بااعراب، حملهٔ مسلمین بآذربایجان است. بطوریکه تاریخ نویسان آورده‌اند دراین‌دوره اردبیل مرکز آذربایجان ومقر مرزبان این ایالت بود و ازمیانه تا باجروان درکنار رود ارس و شهر شیز نزدیك مراغه جزو این ایالت محسوب میشد .

امام «ابوالحسن بلاذری»، که مرد دانشمندی‌بود ودرقرن سوم‌هجری زندگی میکرد و بسال ۲۷۹ هجری بدرود زندگی‌گفته است کتابی بنام«فتوح‌البلدان» نوشته است‌که امروز ، بعد ازیکهزار ویکصد وبیست سال مارا از اتفاقات آنزمان تاحدی آگاه میسازد وقسمتی ازحوادث تاریخی‌را روشن میگرداند.

او درباب حملهٔ اعراب بآذربایجان واردبیل چنین میگویدکه «حسین‌بن‌عمرو اردبیلی» ازقول «واقد اردبیلی»نقل کردکه سالخوردگان بدوچنین گفته‌اندکه«مغیرة‌بن شعبه»هنگامیکه‌ازجانب«عمربن‌خطاب» والی کوفه‌شد باخود فرمانی‌برای «حذیفة‌بن‌ـ الیمان» آورد. حذیفه دراین ایام درنهاوند یا حوالی آن شهر بود ، چون این‌دستور

را دریافت بجانب اردبیل ،که مرکز آذربایجان و نشیمنگاه مرزبسان آنحدود بود ، عزیمت‌نمود ، مرزبان یعنی فرمانروای آنجا درصدد مقاومت برآمد وسپاهی ازمردم باجروان ، میمذ ، نریز ، سراه ،شیز ، میانج ودیگر جاها گردآورد وبمقابلهٔ مسلمین شتافت. جنگ‌سختی‌بین آنهارخ‌داد وسرانجام‌مرزبان باحذیفه‌صلح کرد وخراجگذار اسلام شد و مبلغ هشت‌هزار درهم از بابت مردم آذربایجان تعهد پرداخت جزیــه نمود ، بدین‌شرط که اعراب هیچیك از آنهارا نکشند ، آنان را سبّ نکنند،آتشکدهٔ آنها را منهدم نسازند، به‌کردهای سبلان وبلاسجان وساتروان متعرض نگردندومردم شیز را از انجام تشریفات مربوط به اعیاد خویش ممانعت نکنند . چون این صلح برقرارگردید حذیفه متوجه مغان وطوالش،که قسمتی‌ازگیلان‌بود، شد وهردورا فتح کرده صلح نمود .

درسال ۲۲ هجری عمرحذیفه را ازحکومت این سامان معزول کرد و«عتبة‌بن‌فرقدالسلمی» رابجای وی برگماشت. عتبه‌دراین هنگام درموصل بود وچون فرمان یافت بجانب اردبیل روانه‌گردید ومردم را در عهد وپیمان خود استوار یافت لیکن سکنهٔ اطراف باوی نقض‌عهدکردند وعتبه ناچار با آنان بجنگ پرداخت وچون‌فاتح شد غنائم زیادی بدست آورد .

بلاذری از قول واقد می‌نویسد که مغیرة‌بن شعبه در همین سال از کوفه مأمور فتح نقاط دیگر آذربایجان شد و با زور شمشیر آنها راگشاد وبر آنها خراج گذاشت. ولی در خبر دیگری از قول «ابن‌الکلبی» میگوید«بعد از آنکه مغیره آذربایجان را فتح کرد مردم از اسلام برگشتند وعهد خود را نادیده انگاشتند لذا «اشعث‌بن القیس الکندی» درسال ۲۸ هجری باآنان جنگید و قلعهٔ باجروان را گرفت وبا شرایطی که مغیره با آنان صلح کرده بود تجدید صلح نمود و«آن صلح تا کنون (یعنی زمانیکه ابن‌الکلبی این سخن را میگفت) پابرجاست» .

زمانیکه علی‌بن‌ابیطالب(ع) بخلافت نشست اشعث را باستانداری آذربایجان برگزید . اشعث وقتی بدانجا آمد اکثر مردم را مسلمان یافت که باحکام دین عمل

میکردند وقرآن میخواندند. ازاینرو در اردبیل مسجدی ساخت که بعدها وسعت پیدا کرد ونیزجماعتی از اهل‌عطا، یعنی کسانی از اعراب راکه ازبیت‌المال‌حق‌الارتزاق میگرفتند واحکام دین‌میگفتند ، دراین شهر منزل داد .

از این زمان صفحهٔ دیگری در وقایع اردبیل باز شد و آن سکونت اعراب در این شهر بود . اینان بنام اسلام بدین نواحی هجوم آوردند و چون جنگها پایان یافت بفکر نشیمن ومالکیت افتادند.بقول واقد اردبیلی،که‌بلادزی‌نقل میکند،اعراب شام و کوفه وبصره پس‌ازسقوط آذربایجان ،کسان وخویشاوندان خود را نیز بدانجا آوردند و در اردبیل ودیگر نواحی سکونت دادند. هرچه توانستند بربومیها تسلط یافتند واملاك آنها را ازآنان خریداری‌کردند ومالکان اراضی وقریه‌های آنها گشتند وکم‌کم ساکنان آنها را رعایا و کشاورزان خود ساختند .

اردبیلیان در مقابل اسلام و اعراب

حملهٔ اعراب بایران از دونظر قابل بررسی است یکی از جهة دینی واثرات آن ودیگری ازحیث‌سیاست وحکومت. برای‌مردم عادی ایران ،که درعهدساسانیان بجرم اعتقادات دینی اسرای واقعی طبقهٔ ممتازی بنام «موبدان» یا مغها بودند،اسلام باقوانین جدید مساوات وبرادری ، بهترین هدیه‌ای‌بودکه روح‌سرگشتهٔ آنها را آسایش‌میداد و بابرانداختن تمام قیود ظاهری ومعنوی ، آنانرا متوجه‌مبدأ واحد وقادری مینمودکه درپیشگاه او تقوی وقلب سلیم برثروت و مقام و زور بازو وانتساب بطبقات‌ممتازه برتری‌داشت وسید قرشی وغلام حبشی‌را بیك اندازه‌مشمول عنایات خود قرار میداد .

این بودکـه پس از پایان جنگها وآغاز دورهٔ مدنیت اسلامی ، مردم آنـرا بجان ودل پذیرفتند وبنسبت درجهٔ فهم وشعور وتمدن پیشین خود ، درعمل باصول آن اقدام‌کردند . چنانکه مردم شهرنشین اردبیل در حفظ عهد خود بـرقبول اسلام استقامت‌کردند وحتی در مدتیکه بیش ازپانزده سال طول نکشید قرآن‌را فراگرفتند وباحکام آن عمل نمودند .

اما تفوق عرب برایرانیان امر بس ناگواری بود زیرا ملت عرب دارای آن چنان فضایل و خصایصی نبود که مردم فهمیدهٔ آذربایجان معناً تفوق آنها را پذیره شوند و بطوع و رغبت، سیادت آنانرا گردن نهند. طبیعی است که اگر همهٔ آنها در صفات و کردار و فضلیت، شخصیتهای بزرگی مثل علی بن ابیطالب(ع)، اباذر، مقداد و دیگران بودند هیچکس را اطاعت از آنها گران نمیآمد و هر شخصیتی، و او عالیتر، در مقابل شرافت و شجاعت و ورع و تقوی و حلم و بزرگ منشی آنان سر تسلیم فرود میآورد؛ چنانکه امروز نیز دانشمندان عالیقدر جهان در قبال کسانی مثل علی بن ابیطالب(ع) و حسین بن علی (ع) و جعفر بن محمد (ع) ... اظهار خضوع مینمایند و متقابلا مردان بی‌حقیقت ولی بظاهر مقتدر دوران آنها مثل «ابوسفیان» و «معاویه» و «یزید» را ذمّ و نکوهش میکنند. شیعیان ایران شخصیتهائی نظیر «حسین بن علی» (ع) را فقط با وقایع چند روز آخر زندگی او میشناسند حال آنکه قسمت اعظم از پنجاه و هفت سال زندگی این راد مرد بزرگ اسلام از نظر بزرگان و دانشمندان دارای اهمیت وشایان بررسی است و واقعهٔ کربلا نیز یکی از آن مراتب میباشد.

اعرابی که سپاه اسلام را تشکیل میدادند و اشخاصی که از بین آنان بولایت وحکومت انتخاب می‌گشتند احیاناً کسانی بودند که درعهد جاهلیت بدنیا آمده و مراحل اولیهٔ تربیت آنان در دامان پدران و مادرانی که فاقد فضایل اخلاقی اسلام بودند تکوین یافته بود و هنوز عادات زشت و تعصبات نابجا و اثرات نا مطلوب دوران گذشته بکلی از صفحهٔ ذهن و روان آنان پاك نگشته بود و با آنکه خود از یك نژاد ودارای زبان و خلقیات مشترکی بودند حتی از شقاق و نفاق بین خود نیز برکنار نبودند تا آنجا که خداوند متعال درقرآن مجید آنانرا باعبارت «اَشَدُّ کُفْراً وَنِفاقاً» توصیف فرموده است.

اسلام بمانند نقل شیرینی بود که با جدار تلخ عرب بخورد مردم غیر عرب داده‌میشد وگاهی، بخصوص درعهد بعضی ازخلفای نالایق، تلخی این جدار بحدی می‌رسید که شخص را از حلاوت محتوای خود بی‌خبر میساخت واین بیشتر برای

مردمی رخ میداد که مسائل معنوی و اثرات باارزش آنرا درنمی‌یافتند واین بود که به مخالفت باآنان برمیخاستند و شاید بدین سبب بودکه دیه‌نشینان اطراف اردبیل باحذیفةبن‌الیمان عهدنامهٔ صلح بستند ولی بزودی ازعهدوپیمان خود برگشتند وآثار جنگ با عتبةبن فرقد را برخود روا داشتند .

سکونت اعراب در صفحات اردبیل

باری برای اعراب صحرا که آب متعفن برکه‌ها را بعنوان «ماءالجنه» برای خلیفه تحفه میبردند مراتع سرسبز و خرم ومحصول فراوان و آب‌وهوای مطبوع اردبیل واطراف‌آن بهترین هدیهٔ الهی وتالی مرتبهٔ بهشت موعود بود واین امر بودکه سبب اقامت‌آنان دراین حدودگردید وچون جنگها پایان یافت وایران‌تحت اشغال آنها درآمد دراین اراضی‌مفتوحه رحل‌اقامت افکندند وحتی کسان وعشیره‌های خود را نیز بدین‌نواحی فراخواندند واراضی قابل‌کشت را ازکف صاحبان آنها درآورده مالك گردیدند و صاحبان وکشاورزان قبلی آنها را رعایا وخدمتگزاران خود ساختند .

بایدگفت که این‌روش‌اختصاص‌باعراب نداشت وچنین‌کاری همواره ازطرف دول فاتح درکشورهای مغلوب اعمال‌میشد وکنون‌نیز که چهارده قرن از آن تاریخ میگذرد بازاعمال‌میشود وگاهی‌بمصادرهٔ اموال‌عمومی وغارت منال مملکت شکست خورده نیزمنجر میگردد. سربازان روسیهٔ تزاری دریکصدوپنجاه سال پیش‌که‌برسپاه فتحعلیشاه قاجار پیروزگشتند وقسمتهائی از ایران منجمله اردبیل را اشغال نمودنـد حتی‌کتابخانهٔ بقعهٔ شیخ صفی‌الدین را دراین شهر غارت‌کردند وکتابهای گرانبهای آنرا بکشور خود بردند یا، درجنگ بین‌الملل دوم وقتی آلمان بتصرف دول فاتح درآمد پیروزگران کارخانه‌های آن کشور را نیز پیاده کرده بغنیمت بردند .

سکونت‌خانواده‌های‌عرب کم کم‌منجربتحصیل‌قدرت‌آنهاگردید وحکومتهائی از آنان پی‌ریزی شدکه بعضی مثل خاندان «مرّبن عمرو» چندین سال طول کشید . مربن‌عمروکه بـه مرّبن‌عمرو موصلی وگاهی «طائی» نیز معروف است بطوریکـه «یعقوبی» نوشته بدستور ابوجعفر خلیفه عباسی به «نریز» فرود آمد .

نریز بموجب نوشتهٔ بلاذری دیهی بود در نزدیك اردبیل و کوشك کهنه وردرهم شکسته‌ای داشت. این‌ده بظن قوی همان‌قریهٔ «نیر»است که هم‌اکنون درشش‌فرسخی غرب اردبیل وبرسرراه تبریز واقع‌است. طبق اظهار مطلعین نام اصلی آن «نرسی» بوده است و چنین مشهور است که نرسی پادشاه معروف ساسانی آنرا آباد کرده است. این نام در نوشته‌های قدیم این قریه دیده میشود و درعهد ماهم شناسنامه‌هائی که برای ساکنان آن آبادی صادرگردیده در جائی‌که مخصوص محل تولد است بجای نیر کلمهٔ نرسی نوشته میشود. بنا به نوشتهٔ معجم‌البلدان از نـریز دانشمندان بزرگی برخاسته‌اند مثل«احمدبن‌عثمان‌النریزی» که از علمای مشهور عهد خود بوده است.همچنین«ابوتراب عبدالباقی‌بن‌یوسف‌النریزی» که از ائمهٔ مبرزوبازهد وورعی بوده وبعدها که درنیشابور اقامت داشته بتدریس پرداخته و در مسجد عقیل آنشهر امامت جماعت میکرده است وگویا درسنهٔ ٤۹۱ هجری درگذشته است.

باری مرّ در نریز بنیادها کرد و پسرانش را درآن نشیمن داد. جانشینانش کم‌کم درآنجا بناها ایجادکردند وشهرش ساختند وبازار «جابروان»[1] را بنا نهادند وبزرگش نمودند وخلیفه‌این‌بازار را بدیشان داد که بی‌آنکه والی آذربایجان‌دخالتی کند در دست‌آنها باشد. فرزندان مرّبمرور ایام نیروئی بهم رسانیدند واسم ورسمی پیدا کردند و با مخالفان جنگها نمودند و حکومت آنها تا آنجا قدرت گرفت کـه «بحتری»، شاعر معروف عرب در ستایش «محمدبن عمروبن علی‌بن مرّ» قصیده‌ای سروده و از جنگ اوبا «علاءابن احمد ارزی» والی پیشین آذربایجان ستایشها کرد. یکی از ابیات آن قصیده اینست :

و ماترکت فی اردبیل سبانه　　　　اطلاب دخل فی‌الاماء نهال

ازاین زمان ببعدیك سلسله‌کشمشها وجنگهائی بین‌تیره‌های مختلف درگرفت و بی نظمیهائی پیش آمدکه آذربایجان و بخصوص اردبیل ، که مرکز و معسکر (محل استقرار سپاه) بود ، از آثار آن‌آسیبهای سختی دید . «یعقوب» مؤلف‌تاریخ

۱ـ اگرچنین باشد این جابروان غیراز جابروانی خواهد بودکه برکناره‌ارس بود.

یعقوبی، که کاتبی در دربار عباسیان بود و کتاب خود را درنیمهٔ اول قرن سوم هجری برشتهٔ تحریر درآورده ، نوشته است که درسنهٔ ۱۱۱ هجری که «هشام‌بن‌عبدالملك» برمسند خلافت اسلامی جای داشت جنگی بین «مسلمهٔ ترك» و «حارث‌بن‌عمروالطائی» درنزدیکیهای اردبیل درگرفت که در آن مسلمه فراری شد . یکسال بعد یعنی درسال ۱۱۲ هجری هم بین او و «جراح‌بن عبدالملك الحکمی» در اردبیل جنگ دیگری اتفاق افتاد وجراح براو دست یافت و ویرا بقتل رسانید [۱].

این کشمکشها تنها بین‌فاتحین اتفاق‌نیافتاد بلکه سوء رفتار و تدبیرهای‌نابجای بعضی از عمال آنها دشمنان دیگری را نیزعلیه آنان تحریك نمود وسبب‌هجوم‌های وحشیانه‌ای گردیدکه دامنهٔ آنها باردبیل نیزکشید . طبیعی است که عمران و آبادی وحاصلخیزی این ولایت نیز دراین حوادث بی‌اثر نبود .

ازجملهٔ این وقایع هجوم مجدد خزرها است که «غیراندا‌وارتابت» ازمؤلفان مشهور ارمنی در قسمتی از آثار خود، که درباب حملهٔ اعراب بایران و ارمنستان نوشته‌است ، ضمن اشاره بحوادث ایام «هشام‌بن‌عبدالملك» آورده‌است . اومیگوید «دراین‌ایام باردیگرشمال‌برآشفت زیرا پادشاه خزران که «خاکان»نام داشت‌درگذشت و مادر او که «پاسبیت» خوانده میشد فرمان دادکه لشگری برسر خاك «هون»ها گرد آورند و بهمدستی از راه خاك هونها و دربند قفقاز و زمین «مزگستان» بیرون آمدند . چاپیدند زمین بیلقان را و از رود ارس‌گذشته تاراج کردند اردبیل را .»

بابك خرم‌دین

یکی از قیامهای بزرگ این سامان طغیان بابك‌خرم‌دین‌است که بعقیدهٔ بعضی بایدآنرا مظهرونمایندهٔ تمایل روحی‌مردم ایران علیه اعراب دانست . این غائله سالهای ممتدی طول کشید وسبب‌گرفتاری و تشویش‌خاطر خلفای عباسی شد .

بابك ، بطوریکه مورخان نوشته‌اند ، دریکی از دیه‌های «میمه» متولد شد . میمه از نقاط قدیم آذربایجان بود و درنقشه‌ایکه «ابن‌حوقل» درسال ۳۶۷ هجری در

۱ــ تاریخ یعقوبی. چاپ بیروت. ۱۹۶۰ میلادی برابر ۱۳۷۹ هجری ج ۲.

صورة‌الارض‌خود ازاین‌ناحیه رسم کرده آنرا پشت کوه سبلان ودرحدود مشگین‌شهر امروزی نشان داده است. بعضی دیگر میمه‌را از توابع اردبیل میدانند وبقول‌مؤلف معجم‌البلدان مدعی هستند که بابك از قریهٔ «خرم» ، کـه یکی از آبادیهای نزدیك اردبیل‌بود ، برخاسته است. پدر بابك‌دراوان کودکی وی کشته شد ومادرش‌بااجرت دایگی اطفال دیگران ، اورا نگهداری وبزرگ نمود.

نوشته‌اند شخص ثروتمندی بنام «جاویدان‌بن شهرك»، که از مخالفان تسلط اعراب برایران بود و در «بذ» با ثروت و افتخار زندگی میکرد و طرفداران زیادی داشت ، درراه مراجعت از سفریکه برای فروش‌گوسفند بزنجان رفته بود شبی‌سرد درمیمه توقف نمود و در خانهٔ مادر بابك منزل کرد . بابك را که در آنموقع جوان هیجده ساله‌ای بود با هوش وذکاوت یافت و اورا از مادرش اجیر کرد و با خود بـه «بذ» برد .

بابك نزد جاویدان استعداد کافی از خود بروز داد و مورد توجه مخصوص وی گردید. اما جاویدان، که رهبر خرم‌دینان بود، درجنگی که بایکنفر بنام «ابوعمران» نمود زخم مهلکی برداشت . او در آن جنگ ابوعمران را کشت ولی سه روز بعد خودش نیز براثر آن زخم درگذشت وبـابك بادستیاری زن جاویـدان جانشین وی گردید . گویند زن جاویدان بـابك را دوست داشت . چون شوهرش درگذشت او بکسان وطرفداران جاویدان گفت که وی موقع مرگ وصیت نمود که چون روح او در بابك حلول خواهدکرد از اینرو خرم‌دینان باید او را بجانشینی جاویدان‌بپذیرند و از اوتبعیت نمایند. بنابراین درآن هنگام ، که‌هنوز دویست سال ازهجرت‌نگذشته بود ، بابك پیشوای مردمی گردیدکه درتاریخ بنام خرم‌دینان خوانده میشوند.

خرّم دینان که بودند وچه میگفتند ؟

بعضی از دانشمندان ، چنانکه مؤلف معجم‌البلدان نوشته است ، معتقدند که چـون بـابك از قریه‌ای بنـام «خرّم» در نزدیکی اردبیل برخـاسته بـود از اینجهة طـرفداران وی بخرمیان یاخرم دینان معروف‌گشته‌اند حال‌آنکه خواجه نظام‌الملك میگوید که خرم دین از خوردین گرفته شده وبدانجهة این طایفه خرّم دین شهرت یافته‌اند .

خرم دینان جمعی ازمردم ایران بودند که براثرفشار اعراب وسختیهای زندگی درصدد ترویج آئین مزدك برآمدند و تشکیلات وسیعی در ایران بوجود آوردند . مزدك کسی بود که درعهد ساسانیان ظهورکرد وبعنوان پیغامبر آسمانی مردم رابآئین خود فراخواند . آئین او برمبنای اشتراکی بود ودرجوامعیکه مردم از حیث لوازم زندگی ، درمضیقه بودند بزودی رائج گردید وخطری برای مملکت شد و چنانکه نوشته‌اند انوشیروان عادل دریك شب صدهزار نفر ازآنها راکشت .

رفتار خشونت باری‌که حکومت ساسانی برای ازبین بردن این‌آئین درپیش گرفته بود بظاهر موجب خاموشی این کانون انقلاب‌گردید ولی در میان طبقات فقیر افکار مزدك مثل آتش زیر خاکستر باقی ماند . اسلام وقتی بایران آمد چون مبنای آن برمساوات وبرادری بود وبا برقراری خمس وزکوة و غیره نوعی تعدیل ثروت را بنفع طبقات درمانده بوجود آورد بمقدار زیادی امیال نهفتهٔ آنان را ارضاء نمود ولی کم کم که دراین کیش نیز دسته‌های سابق مالك و روحانی وغیره پدیدارگشتند وباتفسیر احکام و احادیث مذهبی فاصلهٔ بزرگی بین طبقات بوجود آوردند کسانیکه بااعراب ضدیت داشتند این قبیل امتیازات را وسیلهٔ تبلیغ علیه آنها قرار دادند و با احیای افکار اشتراکی، روح عصیانی برضد عربها بوجودآوردند.

یکی از قیامهای اینان در سال ۱۳۸ هجری بود ولی پس از آنکه «سنباد» پیشوای آنها مغلوب‌گشت شصت هزار نفراز آنان کشته شدند و عیالات آنها اسیر گردیدند. قیام دیگر آنها که، درتاریخ بنام باطنیهٔ گرگان خوانده میشود،درسال ۱۶۲ هجری صورت‌گرفت . اینها حتی اشتراك در زنها را هم مباح دانستند و ستمدیدگان قیام سابق را نیز باخود همدست ساختند ولی از «عمربن العلا» شکست خوردند چندی بعد پیروان این‌آئین اصفهان را مرکز خود ساختند و از ری وهمدان وکرج درآنجا گرد آمدند ولی بسال ۱۹۲ هجری بوسیلهٔ سپاه خلیفه قلع وقمع شدند . در همین ایام در آذربایجان هم عصیان کردند لیکن مغلوب «عبدالله المالك» گشتند که «هارون الرشید» اورا باده هزار سپاهی برای سرکوبی آنها فرستاده بود . بااینحال

هنوز نه‌سال از این واقعه نگذشته بود که باز در آذربایجان طغیان کردند و بعداز آن در «بغدان» (نزدیك موصل) زمینه را برای انقلاب دیگری فراهم ساختند.

شخصی که در بغدان این قیام را فراهم ساخت همـان جاویدان بن شهرك بود که گفتیم رئیس این جماعت گردید و بعدازمرگ وی بابك بهمدستی زن او بمقام پیشوائی آنان درآمد. جاویدان برای آنکه خود را از آزار مسلمانان مصون دارد ویاجمع دیگری از مسلمین را بطرفداران خود اضافه کند گویا بدعوی مهدویت برخاست. این فکر از روزگاران قدیم دربین ستمدیدگان پیدا شده است که سرانجام شخصیت مقتدر وعادلی ظهور خواهدکرد تا داد اینان را از ستمکاران بگیرد و در جهان‌عدل‌و دادبگسترد. این‌امر کم‌کم‌موردتأیید مذاهب‌هم‌قرارگرفته‌ومسلمانان‌نیز آنراپذیرفته‌اند. درمذهب شیعهٔ اثنی‌عشری شخصیت بزرگوار اونیز روشن است و «حجة بن‌الحسن عسکری»(ع) امام دوازدهم همان وجود محترم‌است که فعلا درغیبت میباشد. جاویدان از این امر استفاده کرد وخود را مهدی موعود نامید وجماعتی برسر اوگردآمدند.

پرفسور «مارکوارت» آلمانی، که‌ازشرقشناسان قدیم ومعروف آن‌کشوراست وما قسمتی از این مطالب را ازیك سخنرانی وی دربارهٔ آذربایجان، که بسال۱۹۲۶ میلادی در دارالفنون «برلن» ایرادکرده، اقتبـاس نموده‌ایم[۱] از قول «دیونیسیوس» راهب معروف نقل می‌کند که جاویدان گاهی میگفت من «عیسی» هستم وگاهی نیز خودرا «روح‌القدس» معرفی مینمود وبروی خود نقابی می‌آویخت. تمام‌ارمنستان وبین‌النهرین از سطوت او در هراس بودند ولی‌سرانجام بدست «حسن بن السهل» مغلوب شده فرارکرد. از اینجهة است‌که عربها این فرقه‌را «جاودانیه» هم‌میگفتند.

گویا طرفداران وی محل ظهور اولیهٔ اوراکوه «باذ» میدانستند زیرا این‌کوه نزد آنها محل مقدسی‌بود وظهورگاه مهدی نامیده میشد. باذکه گاهی«بذ» هم‌نوشته شده درشمال اردبیل و شمال غربی برزند بود. بابك آنجا را مرکز خود قرار داد وشورش او قریب بیست سال دوام یافت.

۱ــ مجلهٔ ایرانشهر. چاپ برلن. مهرماه ۱۳۰۵ خورشیدی.

درباب مذهب خرم دینان بعضی از مورخان اسلامی تعصب بخرج داده نوشته اند که آنها منهیات و محرمات را عمل میکردند و خواجه نظام الملك درسیاستنامه دربارهٔ آنهـا گفته است که «رنج از تن خویش برداشته اند و ترك شریعت بگفته چون نمـاز وروزه وحج وزکوة وحلال داشتن خمر ومال وزن مردمان و هرچه فریضه است از آن دور بوده اند ... چون قوت گرفتند در آن کوشیدند که امت «محمد»(ص) را تباه کنند ودین او را بزیان آورند وکافران را برمسلمانان رحمت بیشتر از آن است که آن طایفه را ...».

از این گفته ها چنین برمیآید که آنان نیز بظاهر خود را مسلمان میگفتند ولی در معنی بدان اعتقاد نداشتند. «اصطخری» هم در «مسـالك الممـالك» نوشته است دین آنها « ... نوعی باشد ازگبر ، کی در مسجدها قرآن خوانند لیکن بظاهر والا بطریق اباحت دارند » . و «فضل الله بن اثیر جرزی موصلی » هم آورده است که گفتار خرمیان موافق مجوسان بود که معتقد بتناسخ هستند و نکاح محـارم را جایز شمرند[1] .

با آنکه جاویدان، بنا بگفتهٔ مارکوارت، خود را مهدی موعود میدانست با اینحال خرم دینان منتظر مهدی موعود بودند و این امر را یاقوت نیز در معجم البلدان آورده است بدون آنکه سبب آنرا بیان نماید .

قیام بابك خرم دین

بهرحال کار بابك بالاگرفت وجمع زیادی براو گرویدند وبا اعراب بنای مخالفت گذاشتند وزمینهای زیادی در آذربایجان و ارّان تصرف کردند و طبق نوشتهٔ دایرة المعارف عربی «اردبیل ملجاء و پناهگاه قشون و اموال بابك خرم دین گردید». پرفسور مارکوارت در اینباره میگوید که در قسمت سبلان اغلب کردها ساکن بودند و چون اینها بصورت ایلیاتی زندگی میکردند مردمانی فقیر و بیچیز بودند. بر اثر فشارها و تضییقاتی که عربها و دیگران برای آنها فراهم کرده بودند همواره روح عصیان داشتند و این امر سبب شد که خیالات کمونیستی مزدك

۱ـ تاریخ وجغرافیای تبریز. نگارش شاهزاده نادرمیرزا، چاپ تهران. اقبال. ۱۳۲۳.

در آن نواحی پیشرفت نماید و طغیان بابك خرم دین در این نقاط زمینهٔ مناسبی پیدا کند .

این بود که وقتی بابك علم طغیان برافراشت آنان نیز، که نه زردشتی خالص و نه‌مسلمان واقعی بودند، ازاو طرفداری کردند وچنانکه گفتیم مشکلات بزرگی برای خلفای عباسی فراهم ساختند .

مأمون خلیفهٔ عباسی درصدد دفع این غائله برآمد ولی بابك سرداران بزرگ عرب مثل «علی‌بن محمد بن‌ابی‌خالد» و «علی‌بن صدقه» و «ابراهیم‌بن‌لیث» را که برای سرکوبی او اعزام شده بودند شکست داد و برخی از فرماندهان قشون مثل «حمیدالطوسی»راکه‌درجهان عرب معروفیت داشتند بقتل رسانید.

وقتی معتصم جانشین مأمون شد ، اولیای بغداد ، بمنظور جبران ناکامیهای گذشته باقدام وسیعی دست زدند ودر سال ۲۲۰ هجری «ابوسعید محمد بن یوسف الطائی» را باردبیل اعزام داشتند تاقلعه‌هائیرا که بابکیان خراب کرده بودند تعمیر نماید وازحیث سلاح وخواربار تدارك لازم فراهم‌سازد وبدنبال وی«حیدربن‌کاوس‌ـ الاسروشنی» معروف به«افشین» را، که از دلاوران ماوراء النهر بود ودرزمان مهدی خلیفهٔ عباسی باتفاق برادرش «فضل» وکسان دیگر جزوسپاه ماوراءالنهر ببغدادآمده بود، بفرماندهی سپاه منصوب داشت وبه‌آذربایجان فرستاد .

افشین پس از ورود به اردبیل بسمت کوه بذ حرکت کرد و چون برخی از دژهای بین اردبیل وبذ هنوز خراب بود بتعمیر آنها اقدام نمود .

اولین قلعه‌ایکه بعداز اردبیل برسرراه قرار داشت «حصن‌النهر» خوانده میشد که احتمالا برکنار «قره‌سو» واقع بود. افشین «علویهٔ‌اعور» راکه ازسرهنگ‌زادگان وسرداران سپاهش بود بحکومت آن منصوب داشت تاکسانی راکه سلاح و آذوقه برای لشگریان او از اردبیل میآوردند تقویت‌کند ونیز عابرین دیگر را تحت نظر بگیرد واحیاناً از جاسوسان بابك اطلاعاتی بدست آورد .

آنگاه «محمد بن‌یوسف» را بفرماندهی قلعهٔ «خش» برگماشت تا در اطراف

آن خندقی حفر کند ودرنگهداری این‌پایگاه نظامی کوشش نماید . سپس«هیثم‌غنوی» را بریاست قلعهٔ «ارشق» انتخاب کرد تا آنجا را آباد کند ودور آن خندقی بوجود آورد. قلعهٔ ارشق دومین‌قلعه‌ای بود از اردبیل که برسرراه برزند قرارداشت‌و کسانی که از حصن‌النهر به‌برزند میرفتند ویا ازبرزند باردبیل میآمدند بوسیلهٔ مأمورانی که درآنجا بودند دیده‌بانی‌میگشتند وقافله‌هائی که‌برای سپاه افشین‌غذا ومایحتاج‌میبردند بتوسط سربازانی که دراین قلعه مستقر بودند پشتیبانی میشدند .

افشین چون ازاین آرایش‌نظامی فارغ گشت باردیگر باردبیل بازگشت ودرمدت یکماهی که درآنجا توقف نمود بتحصیل اطلاعات لازم دربارهٔ راهها وتعدادسپاهیان بابك وقدرت جنگی آنها پرداخت و آنگاه بطرف بذ براه افتاد. بذکوهستان‌صعب‌ـ العبوری بود وقلعهٔ بابك درجای محکمی قرار داشت ، از اینرو افشین چنین نهاد که باحیلهٔ جنگی او را از آن محل خارج سازد و بجای دیگر بکشاند . این بود که در وسط راه چون بدرّهٔ باصفا وخرمی رسید فرمان توقف داد وبه‌انتظار خروج‌بابك از کمینگاه و حمله و شبیخون روزها بشب آورد ولی هفت ماه گذشت و از بابك خبری نشد .

زمستان فرامیرسید وهوا سخت روبسردی میرفت . سپاهیان عرب در زحمت بودند و برفرمانده خود ایراد میگرفتند وگاهی او را متهم بـه رعایت جانب بـابك میکردند و بی‌محابا میگفتندکه اگر حسابی در بین نیست چرا افشین‌ما را در اینجا نگهداشته وچرا تا نزدیك قلعهٔ بابك پیش نمیرود وکار او را یکسره نمی‌نماید ؟!

بعضی از مورخین نیز دراین باره شك‌وتردید دارند وحتی‌ازقول«مازیاربن‌ـ قارن» نوشته‌اندکه بین او (یعنی مازیار) وبابك وافشین ،که هرسه ایرانی بودند عهد وپیمانی برای نجات ایران از سلطهٔ اعراب بسته شده بود وچه بساکه براساس این پیمان بوده است‌که افشین با بابك مماشات مینمود و حتی قلعهٔ برزند را در نزدیکی بذ بوجود آورد تا سپاهیان خود را درآن جای‌دهد وقسمتی ازناراحتی وشکایت‌آنها را برطرف سازد .

حیلهٔ افشین برای دست یافتن بر بابک

عدم رضایت دربین لشگریان افشین روزبروز بردامنهٔ خود می‌افزود واحتمال طغیان میرفت. افشین حیلتی کرد ونامه‌ای بخلیفه نوشت و مقدار زیادی پول خواست که بین سپاهیان قسمت نماید. معتصم صد شتر پول باسیصد غلام‌ترك بفرماندهی«بغای کبیر» به‌اردبیل فرستاد. بین اردبیل و لشگر افشین سه روز راه بود. افشین نامه‌ای به‌بغا نوشت ودستور داد که یکماه در اردبیل‌بماند وآشکارا بمردم بگوید که آنهمه پول‌را به‌برزند خواهد برد که بافشین بدهد وبین لشگریان تقسیم کند تا این خبر بوسیلهٔ جاسوسان بابك باطلاع وی برسد.

باردیگر افشین به‌بغانوشت که روزی‌را برای حرکت تعیین‌کند ومردم را نیز از آنروز آگاه‌گرداند ودر آن‌تاریخ از اردبیل حرکت نموده به‌حصن‌النهر فرودآید وشبانه بدون اطلاع مردم ومخفیانه پولها را باردبیل برگرداند. خود افشین‌هم‌بظاهر سپاه خود را بسوی برزند حرکت داد ودرمیان آنها شایع کرد که فلان روز پولهائی که خلیفه فرستاده به‌برزند خواهد رسید وبین آنان تقسیم خواهد شد.

جاسوسان بابك این اخبار را مرتباً بدو میرسانیدند واز مبلغ پول و تاریخ حرکت ومقصد کاروان حامل‌آن ویرا آگاه میکردند. سرانجام این حیله کارگر افتاد واو ازقلعه وکمینگاه خود بدرآمد وبکاروان دروغینی که ازحصن‌النهر بسوی‌برزند براه افتاده بود حمله‌کرد ولی چیزی بدست نیاورد.

افشین پس از آنکه لشگریان خود را بسمت برزند حرکت داد ازبیراهه آنها را برگرداند و چون بابك بکاروان حمله‌کرد او بین بابك و قلعه‌اش را اشغال نمود ودرصدد محاصرهٔ وی برآمد. اما بابك از این نقشه آگاه گشت وراه مغان را پیش گرفت وپس از مدتی که درآن‌حوالی‌گذرانید بقلعهٔ خود در بذباز آمد ودرصددانتقام برآمدوچون سال‌تازه شد وموجبات فراهم‌گشت جنگهائی باافشین کردوشبیخونهائی برلشگر او زد. افشین شکست خورده باردبیل‌گریخت ومقدمات جنگهای‌جدیدی را فراهم ساخت[1]. این حوادث مربوط به‌سال ۲۲۰ هجری است ودر سالهای ۲۲۱

۱ـ اقتباس ازکتاب بابك‌خرم‌دین. نوشتهٔ سعیدنفیسی. تهران. ۱۳۳۳

و ۲۲۲ نیز جنگهای دیگری بین آنها بوقوع پیوست و کسان زیادی از طرفین کشته شدند بدون آنکه نتیجهٔ قطعی بدست آید .

در این‌هنگام معتصم خلیفهٔ عباسی، که براثر شکایت سرداران و گزارشهای مأمورین مخفی خود ازمماشات افشین با بابك ناراحت بود نیرو وپول زیادی‌برای او فرستاد ودستور داد که کار بابك را باتمام برساند . این بود که افشین روز پنجشنبه نه روز مانده از رمضان سال ۲۲۲ هجری به بذ حمله کرد و جنگهای متعددی بالشگریان بابك نمود سرانجام بانیرنگهای جنگی که معمول داشت در شوال ۲۲۲ هجری برابر اکتبر ۸۳۷ میلادی آنانرا بسختی درنزدیك قلعهٔ بابك شکست داد .

بابك چون احساس کرد که‌کار او ساخته است بدیوار قلعه برآمد وافشین را آواز داد که نزدیکتر آید وچون باهم روبرو شدند بابك امان خواست . افشین‌قبول کرد.بابك گفت امان ازخلیفه بایدگرفت. افشین آنرا نیزپذیرفت ولی‌برای تسلیم‌شدن وی پس از وصول امان نامه ازخلیفه ، گرو خواست . بابك گفت که پسر بزرگش در خارج قلعه است واو راگرو میدهد . افشین قبول کرد ودستور متارکه جنگ را داد وچون دو پسر بابك را نزد او آوردند آنها را نگه داشت ونامه‌ای برای خلیفه‌نوشت وباپیك مخصوصی ، که بدستور خلیفه بین پایتخت واردبیل گماشته بودند ، فرستاد غافل ازآنکه بابك این کار را خدعه‌ای قرارداده است تا فرصتی بدست آورد و از دست دشمن بگریزد . همینکه‌شب فرودآمد بابك باهمسر وپنجاه مرد جنگی ازقلعه بدرآمد وراه کوهستان پیش‌گرفت تاخودرا بروم برساند[1] واز دسترس خلیفه‌خارج گرداند . اماکوهستان صعب العبور بود وآبادئی درآن بچشم نمیخورد . بابك‌مدتها اینطرف وآنطرف رفت وکم کم ازبی‌غذائی دچار زحمت گردید .

گرفتاری وقتل بابك خرّم دین

بابك روزی‌درکنار یك آبادی ، همراه غلام خودوبرادرش «عبدالله» بمرد چوپانی رسید واز او غذا خواست. چوپان آنانرا بآبادی راهنمائی کرد . غلام بدانجا در آمد و غذا

---

[1] ـ منظورازروم قسمت غربی ترکیه امروزی بوده است.

خریداری نمود وچون گرسنه بود به کناری نشست تاخودرا سیر نماید . لباس وسلاح جنگی او نظر مردم را متوجه وی گردانید .

این آبادی بقول پرفسور مارکوارت «کلیکا» نام داشت و « ابوسعید محمد بن یوسف» بر آن حکومت میکرد. اوچون این خبر بشنید، بااطلاعی که قبلا ازشکست وفرار بابك داشت ، در جستجوی امر برآمده باراهنمائی غلام نزد بابك در خارج آبادی رفت . وی که دربعضی از تواریخ بنام «سهل بن سنباط» هم آمده است تعظیم وتکریم زیادی درحق بابك کردو او را بقلعهٔ خود دعوت نمود که در آن دژ محکم آرام گیرد وبتهیه وتدارك لازم بپردازد . بابك بقلعه درآمد و مورد پذیرائی گرم قرار گرفت اما سهل (یاابوسعید) درخفا شرح حال او را بافشین نوشت .

دراینجا بعضی ازمورخان نوشته اند که سهل ابتدا ازروی صداقت بااو رفتار مینمود لیکن درهمان روز اول که برای صرف غذا با بابك برسر سفره نشست بابك بسختی برآشفت وباوی تندی نمود که « توهنوز بدان مقام نرسیده ای که بامن برسر یك سفره نشسته غذا بخوری». این بود که وی قلباً خشمگین گشت وافشین را ازبودن او درآن قلعه آگاه ساخت .

افشین نیروئی بسرکردگی دو تن از افسران خود روانهٔ آنحدود کرد واینها بصلاحدید سهل (یا ابوسعید) درگوشه ای ازصحرا مخفی شدند . روزی، که سهل وفرماندهان قشون باهم قرار داشتند، سهل از بابك بشکار دعوت نمود تا از قلعه بیرون آید وازسکوت و انزوای آنجا لختی بیاساید. بابك پذیرفت وبشکارپرداخت دراین میان لشگریان افشین او را محاصره کردند ودستگیر نموده نزدافشین بردند

افشین بابك و برادرش عبدالله را به «سامرا»، که درآنموقع مقر خلیفه بود گسیل داشت . این دو اسیر دلاور ، روز پنجشنبه سوم ماه صفر سال ۲۲۳ هجری در میان ازدحام کم نظیر تماشاچیان وارد آن شهر شدند . خلیفه که از دست بابك رنجها دیده بود ظاهراً روز ۱۷ ربیع الاول همانسال دستور داد دست و پای او ر قطع نمایند .

گویند بابك چون یکدستش بریده شد بادست دیگر خون آنرا برصورت خود مالید . خلیفه سبب پرسید وی گفت که چون خون از تن برود رنگ صورت زرد میشود . فکر کردم شاید برتو این توهم حاصل آید که پنداری من از مرگ ترسیده‌ام اینست که صورتم را باخون قرمز کردم .

جسد بابك را که دست و پا بریده وشکم دریده بود در «سرّ من‌راه» یاسامرا بدار زدند ومدتی نیز آنرا دربغداد باجسد برادرش آویختند تامردم ازپایان‌کار کسی که علیه خلافت قیام کند ، آگاه شوند .

بذ ، که‌گاهی درکتابها بذین (یعنی دوبذ) نیز نوشته شده است تا آن تاریخ آباد بود وقلعهٔ آن از قلاع بسیارمحکم آنعهد بشمار میآمد . افشین دستور دادآنرا ویرانوباخاك یکسان‌نمایند . ابودلف بن‌المهلهل که ازاو درجای‌دیگر نیزیادکرده‌ایم درقرن چهارم هجری ازآنجا گذشته ودرسفرنامهٔ خود نوشته است که «دربذین‌مکانی بمساحت سه جریب دیدم . میگویند این محل «قدمگاه مردی» یا «موقف‌الرجل» نام دارد وهرکس در آنجا بایستد و از خدا چیزی بخواهد دعایش مستجاب میشود . ونیز دراین مکان انتظار ظهور مهدی را دارند . درپائین شهر رودخانهٔ بزرگی‌جاری است وچنانچه بیمار مبتلا به‌تبهای کهنه در آن شست وشونماید شفا یابد».

پرفسور مینورسکی ضمن یادداشتهائی که براین سفرنامه نوشته است‌گوید که بذین یاالبذین ، یعنی دوبذ، ظاهراً مربوط بقلعهٔ بذپناهگاه خرمیان بوده وقدمگاهی، که ابودلف بنام موقف رجل نامیده، درآنجا قرار داشته است . خود ابودلف بذ را شهری دانسته است که میان‌ارّان وآذربایجان واقع بوده وچنانکه گفتیم درآن‌ازآب معدنی‌ای سخن‌گفته است که تب‌های‌کهنه را از بین میبرده است .

فصل دوم
از سالاریان تا صفویان

سالاریان

بعد ازدستگیری بابك حکام عرب در اینحدود قدرت زیادی بدست آوردند ونفوذ بیشتری یافتند. گرچه اینها بظاهر خطبه بنام خلیفه میخواندند ولی گاهی حکومت بالنسبه جداگانه‌ای داشتند و برخی بفکر استقلال و قدرت میافتادند . چنانکه در همان ایام که بابك درصدد جانشینی جاویدان بود درسمت‌دیگر اردبیل اولاد «مرّبن‌علی» پایه‌های استقلال خودرا استوارتر ساختند وطبق نوشتهٔ تاریخ «علی‌بن‌مرّ» درسال ۲۱۰ هجری درتبریز اعلام استقلال کرد ولی حکومتش دولت مستعجل شد وبیش ازپنجسال دوام نیافت .

پنجاه سال بعد از سقوط بابك نیز «محمدبن ابی‌الساج» حکومتی دراین‌نواحی بوجودآورد که‌درتاریخ بنام «الساجیه» معروف است. اولاد محمدبن‌ابی‌الساج باآنکه تا سال ۳۲۵ هجری در اردبیل‌وبردع ومراغه حکمرانی میکردند بااینحال دراواخر کار قدرت زیادی نداشتند وخودرا تابع حکومت بغداد میدانستند . این‌ضعف وقتی عارض آنان شدکه «یوسف‌ابن‌ابی‌الساج» درجنگی که بسال ۳۰۴ هجری در اردبیل با «مونس‌المظفر» نمود شکست خورده بـا جمعی از کسانش اسیر گردید و ببغداد برده شد .[1]

باظهور سالاریان، اردبیل باردیگردرمرکز تحولات جدید قرارگرفت وعزت و ذلتهای متناوبی برآن روی آورد .

بطوریکه تواریخ ضبط‌کرده‌اند پس از حملهٔ اعراب بایران وانقراض‌سلسلهٔ ساسانی ، سرزمینی‌که بین سلسلهٔ جبال‌البرز و دریای خزر واقع است مدتهابتصرف اعراب در نیامد وچون حکومت مرکزی نیز از بین رفته بود از اینرو هر امیری در آن منطقه برای خود قدرتی فراهم‌ساخت وسازمان مستقلی بوجود آورد.

قسمتی از این نواحی «دیلمستان» خوانده میشد وازلحاظ سختی واستحکام-

---

۱ــ دائرة‌المعارف عربی.

طبیعی و دلیری مردمانش شهرت داشت. درآنجا در اوایل قرن چهارم هجری از شخصی نام برده میشد که اورا «محمدبن‌مسافر» میگفتند. او مرد جنگاوری بود. کم کم صاحب قدرت شد و دژ «شمیران» را که درناحیهٔ «طارم» بود تصرف نموده حکومت وسیعی بنام«کنگریان» یا «مسافریان» ترتیب داد وقلاع دیگری درآنحدود بدست‌آورد.

محمدسه‌پسر داشت که نام‌آنهارا درتاریخ «مرزبان»، «وهسودان» و «صعلوك» نوشته‌اند. او پسربزرگ خود مرزبان‌را بحکومت قلعهٔ طارم برگزید ولی وهسودان نزد پدر درقلعهٔ شمیران باقی ماند. محمد مرد خشن وسختگیری بود. بدرفتاریهای او موجب شد که وهسودان از شمیران فرارکرده ببرادرش مرزبان در طارم پناه‌برد. پدر که درعین‌حال مرد دور اندیشی بود نگران آن‌گردید که مبادا این دو برادردست بهم بدهند و درحکومت او چشم دوزند و برای تصرف گنجهای او بر وی شورش نمایند. این بودکه نامه‌ای بمرزبان نوشت واو را نزد خود فراخواند.

مرزبان خواست وهسودان را در طارم بگذارد و خود نزد پدر برود ولی او راضی نشد وگفت که در غیاب او پدرش وسیلهٔ امرای محلی ویرا دستگیر و معدوم خواهد نمود. مرزبان ناچار برادر خود را نیز همراه خویش‌گردانید وبسوی قلعهٔ شمیران براه افتاد. قضا را در راه به‌پیکی برخوردند و از او نامه‌ای بدست‌آوردند که پدرشان به جانشین مرزبان در قلعهٔ «طارم» نوشته و دستور داده بود کـه پس از خروج مرزبان وهسودان را دستگیر کند ودژ رانیزنگهدارد ومرزبان را هم راه‌ندهد.

این نامه موجب حیرت آندو شد، بچاره اندیشی پرداختند وچون شنیدنـد که محمد از قلعهٔ شمیران خارج شده بیکی از قلعه‌های دیگر خود رفته است وارد قلعه شدند و داستان پیك و نامهٔ پدر را، با مادر خود «خراسویه» در میان نهادند و بهمدستی او دژ شمیران را باتمام‌گنجینه‌ها واندوخته‌های پدر تصرف‌کردند. محمد چون این خبر بشنید درکار خود حیران ماند و در آن قلعه‌که بود با تهیدستی وتنها بنشست.[۱]

۱ـ این‌قلعه را دربعضی ازتواریخ بنام «سیسجان» نوشته‌اند وچنین‌آورده‌اندکه محمد بدست فرزندانش دراین قلعه محبوس شد.

حکومت مرزبان بن محمد سالاری

مرزبان که بدینوسیله قدرت و ثروتی پیدا کرده بود خودرا جانشین پدر و حکمران متصرفات او دانست و اندکی بعد بفکر توسعهٔ آن برآمد و درهمانسال، که ۳۳۰سال ازهجرت میگذشت ، به آذربایجان تاخت وتا ارّان وارمنستان پیش رفته آنها را به‌تصرف خود درآورد وحکومت وسیعی ترتیب داد واردبیل را ،که مرکز آذربایجان بود ، مقر خودگردانیده پایتخت ساخت .

چون مرزبان را «سالارمرزبان» میگفتند از اینرو حکومت وی وجانشینانش بنام سالاریان معروف‌گردید ولی از آنجاکه او فرزند محمدبن مسافر بود برخی‌از مورخان آنها را مسافریان نیز نوشته‌اند .

سالار مرزبان یکی از فرمانروایان مقتدر و بنام روزگار خود بــود و کارهای بزرگ او حکایت از دلیریها وهوشیاری وی‌داشت .درآن زمان هریك از سه ولایت شمال ، یعنی آذربایجان و ارّان وارمنستان ، سرزمینهای پهناوری بودند و نژادهای مختلف بامذاهب‌گوناگون در آنها زندگی میکردند و بنابراین حکمرانی برآنهاکار سختی بود بخصوص چنانکه گفتیم جمعی از امرای عرب نیز نفوذ و قدرتی بدست آورده حکومتهای خود مختار محلی تشکیل داده بودند . با اینحال او با کاردانی و شایستگی بچنین‌کاری توفیق یافت وسلسلهٔ سالاریان‌را بوجودآورده اهمیت‌واعتباری برآن بخشید .

از جمله کسانی که بــا مرزبــان رقابت داشتند یکی «دیسم کردی» و دیگری «لشگری» نام پسر مردگیلی[1] بود . ایندو امیر قبل از سالاریان در منطقهٔ آذربایجان نفوذ و قدرتی فراهم کرده برای بدست آوردن حکومت با هم بمبارزه برمیخاستند چنانکه درسال ۳۲۶ هجری ،که اردبیل دردست دیسم بود ، لشگری با سپاهی قصد آذربایجان‌کرد. دیسم نیز سپاهی‌گردآورد وبمقابله پرداخت . در مدت دو ماه دوبار جنگ بین‌آنان‌رخ‌داد ودرهردو دیسم شکست خورد ولشگری برسرتاسرآذربایجان دست یافت مگر اردبیل،که‌چون‌کرسی آذربایجان و بزرگترین شهر این منطقه بود

۱ـ سکنهٔ گیلان را گیل میگویند ولی دراردبیل‌آنهارا گیلك میخوانند.

برج وباروی استواری داشت ومردم آنجا نیز همگی دلیروجنگی بودند وبدرشتخوئی وهنگامه جوئی شهرت داشتند . لشگری میخواست بدون جنگ و خونریزی بر آن شهر دست یابد از اینرو نامه‌ای بسکنهٔ آنجا نوشت و وعده‌های نیکو بداد ولی اردبیلیان چون از بدخوئیهای او وگیلها ورفتار نابهنجار آنان بامردم همدان آگاهی داشتند فریب این وعده‌هانخورده پای ایستادگی فشردند. لشگری گرد شهرفروگرفت واردبیلیان بجنگ ودفاع پرداختند ودلیریها کردند ومردانگی‌ها نشان دادند .

چون کاربدرازاکشیدمردم شهر کسی نزد دیسم فرستاده ازاو نیزیاری خواستند دیسم دسته‌هائی از کردان اطراف سبلان و گروهی نیز از سالوکان را گرد آورد و پنهانی بنزدیکیهای اردبیل آمد و روزی را برای حمله بامردم شهر قرارگذاشت . درآنروز جنگجویان شهر ده‌هزارکمابیش، همه با زوبین وسپر بیرون آمده جنگ‌را آغازکردند. دیسم نیز از پشت سرحمله نمود . گیلها سراسیمه شده تاب نیاوردند . انبوهی از آنان کشته شد وبازماندگان همراه لشگری به «موغان» گریختند.[۱]

با این ترتیب دیسم در این منطقه بار دوم قدرت گرفت بدون آنکه لشگری هم بکلی برای تصرف آن ازپای بنشیند . باچنین اوضاع و احوالی بودکه مرزبان این نواحی را بتصرف در آورد و مدت ۱۶ سال در آن حکومت کرد ولی بعلت مخالفت برادر وسرکشی بعضی ازافسران وخیانت گماشتگان، دراینمدت نیزبدفعات اردبیل، که پایتخت او بود، بتصرف بیگانگان درآمدو باردیگرمرزبان آنرا متصرف شد.

جنگ مرزبان و دیسم کردی

مورخان نوشته‌اند پس از آنکه مرزبان بر اردبیل دست یافت و دیسم را از آن بیرون راند دیسم بیکار ننشست . مرزبان وزیر زیرك ودانشمندی داشت بنام «ابوالقاسم علی بن‌جعفر» که از مردان کاردان وشایستهٔ آذربایجان بود و در پیشرفت کار مرزبان در آذربایجان ، او را بسیار مساعدت نمود . چندی نگذشت بین او و مرزبان اختلاف افتاد . ابوالقاسم که بجان خود بیمناك بود مرزبان را تشویق کردکه او را بسه تبریز بفرستد ووعده دادکه او آنجا را نیز ضمیمهٔ قلمرو حکومت سالاریان نماید .

۱ــ بیشتر این‌مطالب از کتاب شهریاران گمنام ، احمدکسروی اقتباس شده است .

مرزبان فریب سخنان ویرا خورد و او را با دسته‌ای از سپاه خویش به تبریز فرستاد. ابوالقاسم در تبریز مخفیانه با دیسم در مکاتبه باز کرد و باو وعده داد که اگر به‌تبریز در آید با وی یاری خواهد نمود. دیسم با آنکه چنین آرزوئی در دل داشت به ابوالقاسم اعتماد نکرد زیرا وی قبلا مدتی وزارت دیسم را عهده‌دار بود و از او گریخته نزد مرزبان‌رفته‌بود. ازاینرو دیسم بخیال آنکه حیلتی درکار باشد درجواب ابوالقاسم وعده داد که اگر وی صداقت نشان دهد او بسمت تبریز خواهد رفت ونشانهٔ صداقت هم‌آنست که دسته‌ای از سپاهیان مرزبان را که با او بتبریز آمده‌اند بکشد. ابوالقاسم چنین کرد و دیسم که دریافت با این عمل دیگر ویرا نزد مرزبان منزلتی نخواهد بود آهنگ تبریز کرد وبآن شهر اندر آمد.

وقتی این خبر به مرزبان رسید او «ابوجعفراحمد» وزیر خود را در اردبیل گذاشت وبا سپاهی روانهٔ تبریزگردید. دیسم از شهر بیرون آمد و با مرزبان جنگ کرد ولی شکست خورد وبشهر پناه برد دروازه‌های شهر بسته شد و مرزبان آنرا محاصره کرد. محاصره بطول انجامید و مردم دچار زحمت گردیدند. روزی دیسم قسمتی از باروی شهر را شکافت وهمراه عده‌ای از سپاهیان خود گریخته راه اردبیل پیش‌گرفت و بآن شهر دست یافت.

مرزبان چون از این واقعه آگاه شد قسمتی از سپاهیان خود را در محاصرهٔ تبریزگذاشت وخود با عجله باردبیل بازگشت ولی وقتی بدانجا رسیدکه دروازه‌ها بسته ودیسم درآنجابحکومت‌نشسته‌بود. مرزبان‌بااطلاعی که ازاستحکام برج‌وباروی اردبیل داشت سخت نگران شد و کینهٔ مردم شهررا، از آنجهة که دیسم را بشهرراه داده‌اند، در دل‌گرفت. اوشهررا محاصره‌کرد وپنهانی به «محمد نعیمی» پسراحمد، که پس‌از ورود دیسم باردبیل بوزارت وی منصوب گشته بود، وعدهٔ وزارت داد و اورا باخود همدست‌گردانید.

محاصره طولانی شد ومردم ازحیث‌کمی آذوقه بستوه آمدند. دیسم درصدد چاره برآمد ودراینباب بانعیمی وزیرش بمشاوره پرداخت. نعیمی‌گفت بهترآنست

که جمعی از معاریف ومحترمین شهر را نزد مرزبان بفرستی واز او امان بخواهی. دیسم چنین کرد ولی نعیمی درخفا بمرزبان سفارش نمود که چون این فرستادگان نزد تو آیند آنها را آزاد مکن . مرزبان طبق گفتهٔ او عمل کرد و در نتیجه مردم شهر ، که از سرنوشت کسان خود نگران بودند ، بردیسم شوریدند . وی درمانده شد و از شهر بیرون آمده نزد مرزبان رفت . مرزبان او را محترم داشت وبنا بخواهش وی او را به‌طارم فرستاد که در آنجا آسوده زندگی کند و خود بشهر درآمد و از مردم مال بسیار گرفت بسزای آنکه دیسم را بشهر خود راه داده بودنـد و این واقعه بسال ۳۳۱ هجری اتفاق افتاد .

اسارت مرزبان بدست رکن‌الدوله‌دیلمی

دراین اوان یکی از نزدیکان «رکن‌الدولهٔ دیلمی» که «علی بن جوانقوله» نام داشت از او رنجیده نزد مرزبان آمد . او که بفکر انتقام از رکن‌الدوله بود مرزبان را بجنگ وی تشویق کرد. مرزبان پدر خود محمدبن مسافر را که پیرمردی شده بود باتفاق برادرش وهسودان از طارم باردبیل فراخواند و با آنان بمشورت پرداخت. پدر اورا از این کار باز داشت ولی سرانجام مرزبان بقصد تسخیر ری حرکت کرد اما در قزوین از سپاه رکن‌الدوله‌شکست خورده اسیر گردید .

رکن‌الدوله بمناسبت احترامی که دیلمیان نسبت بـه مرزبان داشتند او را در قلعهٔ «سمیرم» ، که بین اصفهان وشیراز و دور از محیط دیلمان بود ، محبوس ساخت و «محمدبن‌عبدالرزاق» والی طوس را که ازسامانیان گریخته‌نزد وی آمده بود برای والیگری آذربایجان به اردبیل فرستاد. اما قبل از اینکه محمد به آذربایجان برسد وهسودان ، برادر مرزبان ، دیسم را از قلعهٔ طارم آزاد کرد و باسپاهی روانهٔ اردبیل نمود تا از تسلط رکن‌الدوله بر آن نواحی جلوگیری کند .

محمدبن عبدالرزاق بآذربایجان آمد ولی دیسم بااویارای مقابله نیافته‌اردبیل را رها کرد و بشهر «ورثان» درکنار رود ارس گریخت. محمد در اردبیل نشست‌اما چندی نگذشت که وزیرش از او بریده به دیسم پناه برد . محمد چون این بشنید در

سال ۳۳۸ هجری از این شهر در آمد و بـه ری بازگشت و بلافاصله دیسم بـار دیگر باردبیل آمده بحکومت نشست.

مرزبان چهارسال در سمیرم زندانی بود. در اینمدت مادرش کوششهای زیادی کرد وچاره‌ها اندیشید سرانجام درسال ۳۴۲ هجری باحیلتی اورا از زندان برهانید.

مرگ مرزبان و جانشینان او

مرزبان پس از آنکه از زندان گریخت رشتهٔ کارهای حکومتش را ازهم گسیخته یافت. بناچار بابرخی از شورشیان جنگید و بقول تاریخ نویسان کارهای خودرا روبراه کرد و دشمنان را شکست داد. اما در سال ۳۴۶ هجری که براثر شکستهای روحی بیمار شده بود احساس کرد که ممکن است عمر او بسر آید ولذا قبل از مرگ بایـد جانشینی برای خود انتخاب نماید. این بود که برادر خود وهسودان را از طارم باردبیل فراخواند و ضمن وصیت اورا بجانشینی خود منصوب داشت وسفارش کرد که بعد از وهسودان پسر بزرگ خودش «جستان» برمسند حکومت جلوس نماید و بعد از وی نیز پسران دیگرش ابراهیم، ناصر و کیخسرو جانشین یکدیگر شوند. مرزبـان در آنـروز انگشترخود و نشانه‌ها وعلاماتی‌را که بافرماندهان قلعه‌های خویش داشت بوهسودان داد و در رمضان همانسال بدرود زندگی گفت.

بعد از او مدتی وهسودان در اردبیل، که مرکز فرمانروائی سالاریان بـود، بحکومت نشست لیکن دیری نگذشت که بین او و پسران مرزبان اختلافاتی بوجود آمد وچون او بجان خود بیمناك شد اردبیل را رها کرده بطارم بازگشت و حکومت آنان در اردبیل بدست جستان افتاد. اما این حکومت مواجه بامشکلات زیادی گردید که علت پیدایش آنها مخالفت وهسودان بـا برادر زاده‌اش بود. جستان سرانجام مصلحت در آن دید که باتفاق مادر وبرادرش ناصر راه طارم درپیش گیرد واز عموی خود دلجوئی کند ومخالفتهای او را بموافقت مبدل سازد. لیکن وهسودان هر سهٔ آنهارا دربند کرد وپس ازشکنجه و آزار زیاد درسال ۳۵۰ هجری بقتل رسانیدوجمعی ازهمراهان آنهارا نیزکه باآنان بطارم آمده بودند نابود ساخت.

طبیعی است که در این میان نابسامانیهائی در اردبیل و آذربایجان پیش آمد و بی نظمی هائی در مرکز حکومت سالاریان پیداشد. گرچه پس از وصول خبر قتل جستان و ناصر، ابراهیم بن مرزبان در اردبیل بحکومت نشست ولی تحریکات وهسودان موجب تزلزل ارکان این حکومت گردید تا آنجا که وهسودان در دیلمان سپاه گرانی گرد آورد و «شرمزان» نامی را بااین عده روانهٔ اردبیل نمود. ابراهیم چندین بار بااو جنگ کرد ولی عاقبت از او شکست خورد و بسمت ری نزد رکن‌الدوله گریخت. سپاهیان شرمزان اورا تعقیب کردند و کلیهٔ کسان اورا کشتند. ابن مسکویه مینویسد که ابراهیم تنها بااسب و تازیانهٔ خود به ری رسید و مورد تکریم رکن الدوله قرار گرفت زیرا خواهر وی همسر رکن الدوله و «ابوالعباس» پسر رکن‌الدوله از همین مادر بدنیا آمده بود.

رکن‌الدوله سپاه بزرگی همراه استاد رئیس «ابن‌عمید» بکمك او بآذربایجان فرستاد و بار دیگر او را در اردبیل برسریر حکومت جلوس داد اما ابراهیم دارای آن قدرت و توانـائی نبود که بتواند از این حکومت بهره‌مند گردد. ابن مسکویه مینویسد وقتی ابن عمید آبادی واستعداد اردبیل وآذربایجان را دیدومقدار بسیار کم مالیات و عایدات آنجا را، که کمتر از دوهزار هزار درهم بود، در نظر آورد شرحی بهرکن‌الدوله نوشت که اگر آذربایجان را بدو بسپارد سالانه پنجاه هزار هزاردرهم بهرکن‌الدوله خواهد پرداخت وبمیزان برداشت ابراهیم نیز بوی کمك خواهدنمود تا درجائی آسوده بنشیند و با زنان و مسخرگان روزگار بگذراند. رکن‌الدوله این خواهش را نپذیرفت ونوشت که در آنصورت خواهندگفت اودرسرزمین پناهندهٔ خود طمع بست ودستور داد که ابن عمید بهری بازگردد.

سلسلهٔ روادیان و جنك امیر وهسودان روادی باسپهبد موغان

در ایامی که آفتاب سعادت سالاریان دراردبیل غروب میکرد و دوران حکومت فرزندان مرزبان بپایان میرسید خاندان دیگری در آذربایجان قدرت‌میبافت که در تاریخ بنام «روادیان» مشهورند. حکام این خاندان تبریز را مقر فرمانروائی خود

قرار دادند و برقسمتی از آذربایجان تسلط یافتند . اردبیل گرچه بظاهر مرکزیت سیاسی خود را از دست داد ولی موقعیت جغرافیائی واستعداد طبیعی ، هرگز آنرا ازکشمکشها و اتفاقات برکنار نساخت و چنانکه تواریخ نیز اشاره نموده‌اند برخی از قسمتهای ولایت اردبیل از این حکومت پیروی نکردند و بدین سبب جنگهائی در این ناحیه اتفاق افتاد که از جملهٔ آنها جنگ اسپهبد موغان با «مملان وهسودان» حکمران نامی روادی (۴۴۶-۴۱۱ هجری) درنزدیکی این شهر بود . در این جنگ سرانجام اسپهبد موغان شکست خورد و این نواحی بتصرف روادیان درآمد .

موغان یامغان دراین عهد بجمعی ازکوه نشینان اطراف اردبیل گفته میشد که بدلیری وشجاعت ومردانگی شهرت داشتند. اینان طی قرون اولیهٔ اسلام تسلیم اعراب نگشتند وهمواره از خود فرمانروائی داشتند که اورا اسپهبد میگفتند . مؤلف کتاب «ایران در زمان ساسانیان» دربارهٔ آنان مینویسد که اینها در اصل قبیله‌ای از قوم ماد بودند ومقام روحانیت منحصراً بآنان تعلق داشت. آنگاه که شریعت زردشت برنواحی غرب و جنوب ایران ، یعنی ماد و پارس ، مستولی شد مغان پیشوایان دیانت جدید شدند .

درکتاب اوستا نام طبقهٔ روحانی را بهمان عنوان قدیمی که داشته‌اند «آثروان Athravan» میبینیم . اما در عهد اشکانیان و ساسانیان معمولاً این طایفه را مغان میخوانده‌اند . درآن زمان هم این جماعت خود را ازیك ریشه میدانستند ومردم هم بایشان مثل طبقهٔ خاصی نگریسته از یك قبیله می‌شناختند که تکلیفشان عبادت خدایان واجرای اعمال دین بود .

درزمان ساسانیان ، روحانیان ونجبا قرین وهمدوش یکدیگر بودند و معمولا در ادوار ضعف و انحطاط دولت ، برای مخالفت با پادشاه باهمدیگر همدست میشدند ولی جز دراین ادوار ، این دوطایفه ازهم جدا بودند . رؤسای روحانیان همیشه از میان طبقهٔ مغان انتخاب میشدند . بمرور زمان آنان باستناد تاریخ افسانه‌آمیزی که داشتند برای خود شجرهٔ نسب پرافتخاری ترتیب میدادند که ازحیث قدمت

وشرافت با خاندانهای بزرگ پهلو میزد و کثرت تعدادشان نیز، که روزبروز بیشتر میشد ، قدرت ظاهری آنها را بیشتر مینمود .

روحانیان بادخالتی که درامور عرفی میکردند آن امور را جنبهٔقداستورنگ دیانت میدادند. این‌طایفه در کلیهٔ مواردی که درزندگانی افراد پیش‌میآمد حق‌دخالت داشتند . عموم مردم آنها را مقدس شمرده محترم میداشتند . امور عامهٔ خلق برطبق نصایح و موافق پیش‌بینی مغان ترتیب و تمشیت میگرفت و مخصوصاً در دعاوی اشخاص‌دقت‌میکردند وبانهایت مواظبت‌جریان وقایع‌را درنظرگرفته فتوی میدادند وظاهراً مردم نیز هیچ چیز را درست وقانونی نمیدانستند مگر آنکه بتصدیق مغی رسیده باشد .

وسیلهٔ قدرت آنان فقط این‌نبود که ازجانب دولت حق قضاوت داشتند وثبت ولادت وعروسی وتطهیر و قربانی وغیره با آنان بود بلکه عمدهٔ اقتدارآنان داشتن املاك وضیاع وعقار وثروت هنگفت بود که از راه جرایم دینی و صدقات و عشریه عاید آنان میشد . درعمل این طایفه استقلال داشتند و میتوان‌گفت بمنزلهٔ دولتی در داخل‌دولت‌ایران‌بودند حتی‌درزمان‌شاپوردوم کشورماد وخصوصاً ایالت«آتروپاتن» یعنی آذربایجان راکشور مغان می‌شمردند و مغها در این نواحی املاك حاصلخیز و ییلاقات و ابنیهٔ عالی داشتندکه دیوار وحصاری حافظ‌آنها نبود[1].

بااین‌تفصیل چنین‌بنظرمیآید موغانی‌که درآندوره با«مملان وهسودان‌روادی» جنگیدند بازماندگان وکسان آندسته از روحانیان زردشتی بودند که دراین نواحی املاك حاصلخیز و ابنیهٔ عالی ترتیب داده و درعداد طبقات ممتازه مثل نجباوملوك‌ـ طوایف ، جامعهٔ مستقلی داشتند لیکن با ظهور اسلام و از بین رفتن آئین زردشتی کم‌کم نفوذ معنوی خود را از دست داده صرفاً بقدرت نظامی و سیاسی در املاك و ییلاقات خود زندگی میکردند و از امرای دیگر اطاعت نمی‌نمودند .

در زمان امیر وهسودان روادی هم اسپهبد آنها از در فرمانبرداری در نیامد

۱ـ کتاب ایران درزمان ساسانیان . ترجمهٔ مرحوم رشید یاسمی . چاپ تهران .

و سرانجام کار بجنگ کشید . وهسودان سپاه بزرگی بسرکردگی پسر بزرگش «ابونصر مملان» برای سرکوبی او اعزام داشت، سپهبد نیز برای مقابله باوی لشگری بیاراست . دوقشون درکنار اردبیل بجنگ ایستادند و مردانگیها کردند اما عاقبت سپهبد موغان شکست خورد وابونصر خبر فتح برپدر خود نامه کرد .

«قطران» شاعر معروف تبریزی دراین جنگ همراه ابونصر بود. وی قصیده‌ای در بارهٔ این جنگ سرود و در آن از ابونصر تمجیدها نمود . ابیاتی از آن قصیده چنین است :

وغاش را بس پیکار اردبیل دلیل
هنرش را بس پیکار داربوم بیان

چو او بدولت وبخت جوان ز شهر برفت
بعزم رزم بد اندیش با سپاه گران

. . . .

عدو شکسته و آواره بازگشته زجنگ
کمر بطاعت بسته سپهبد موغان

. . . .

امیر گفت بباید باردبیل دژی
بنا کنند که جاوید ماند آن بنیاد

گویند مملان در این واقعه از یاری مردم اردبیل بهره‌مند بود و بپاس این مساعدت تصمیم گرفت که قلعه‌ای در اردبیل بسازد تا در روز مبادا پناهگاهی برای ساکنان شهر شود ، زیرا باروی متین و محکم آن پس از پیروزی مرزبان بردیسم کردی بامر او ویران شده بود . قطران درقصیدهٔ خود شرح بنای این دژ واستحکام آنرا آورده است و بقول کسروی گزافه گوئیهائی دربارهٔ بلندی و استحکام آن کرده گفته است که این دژ در زمستان سخت اردبیل با همهٔ سرما بپایان رسید .

هجوم وقتل و غارت گرجیها در اردبیل

درسال ۴۳۱ هجری حکومت سلجوقی بر آذربایجان واردبیل تسلط یافت و «امیر یاقوتی» برادر زادهٔ طغرل وپسر چغری حکومت مستقلی در آنجا ترتیب داد ولی بر اثر اختلافاتی که بین افراد آن خانواده پیش آمد رو بضعف نهاد وسرانجام

«سلطان مسعود» درسال ۵۲۷ هجری اردبیل را محاصره و تعداد کثیری از سلاجقه را بقتل رسانید . بعد از او مدتی امرای پهلوانیه برآنجا مسلط شدند ودرایام حکومت «ازبك بن پهلوان» بود که قوم مغول باردبیل تاختند . مغولها شهر را بکلی ویران کردند وظلم وجور فراوانی بر مردم روا داشتند این حادثه بعد از هجوم گرجی‌ها سخت‌ترین بلائی بود که برمردم این شهر نازل شد .

توضیح آنکه درصدر اسلام وقتی عربها از آذربایجان گذشته باران وارمنستان رسیدند ازهیچگونه بدرفتاری نسبت بمخالفان خودداری نکردند وحتی درنخجوان جمعی از بزرگان ارمنی را زنده سوزانیدند . چون ملکشاه پادشاه مقتدر سلجوقی درگذشت ضعف حکومت درنقاط مختلف کشور بظهور رسید وگرفتاری سلطان سنجر بدست ترکان غز وعدم لیاقت جانشینان وی بطوایف سرکش مجال داد که دراطراف واکناف طغیان کنند و بنقاط وشهرهای دیگر دست‌اندازی نمایند .

حملهٔ گرجیان از حوادث ناگوار این عهد میباشد . گرجیان دراین دوران ، که مدت آن درکتابها متجاوز از یکقرن نوشته شده ، بلای بزرگی برای مسلمانان آذربایجان بویژه اردبیل بودند و از قتل و آزار آنان خودداری ننمودند . شهرها ودیه‌هارا ویران کردند ، مردم بیگناه بسیاری راکشتند. حتی دراردبیل بانتقام سوخته شدگان نخجوان جمعی را در آتش انداخته سوزانیدند و ازهیچگونه رفتار نابکاری روی برنتافتند .

کتاب سلسلة‌النسب صفویه[۱] دراحوالات «شیخ قطب‌الدین ابوباقی»، جدشیخ صفی‌الدین علیه‌الرحمه مینویسد وی (یعنی قطب‌الدین) درقریهٔ کلخوران ساکن‌بود. وقتی که فرزندش جبرائیل (پدر شیخ صفی) یکماهه بود گرجیان باردبیل و اطراف آن هجوم‌آوردند و برآن ولایت مستولی شدند و با نهب وتاراج مردم مسلمان این دیار ، چندین‌هزار نفر را شهید کردند. قطب‌الدین از کلخوران بشهر آمد و در زیر-

۱ـ سلسلة النسب صفویه. شیخ حسین ولد شیخ ابدال‌زاهدی . چاپ ایرانشهر. برلن . ۱۳۴۳ قمری .

زمینی باعیال و اولاد خود پنهان شد . قضا را روزی جوانی از کسان وی نزدیك این مخفی‌گاه ایستاده بود که مردی از گرجیان فرا رسید و بـاوی در آویخت . جوان براو غلبه کرد وویرا برزمین زد وبا شمشیری که از خود اوگرفت ویرا بقتل‌رسانید .

مردگرجی دم مرگ فریاد کرد و از دیگر گرجیان کـه در آن نزدیکی بودنـد یاری خواست. گروهی که‌صدای ویرا شنیدند ندای یاری در دادند وبکمکش آمدند. جوان از ترس آنکه مبادا آنها بەزیرزمین‌مخفی‌گاه شیخ وعیالاتش راه یابند کندوی عسلی‌را که درگوشهٔ حیاط بود برداشته باعجله جلوی مدخل پناهگاه‌گذاشت‌و آنگاه که‌گرجیان رسیدند با آنان بمقابله برخاست وشربت شهادت نوشید .

این زیر زمین تنگ بود وپناهندگان در رنج وعذاب بسرمیبردند ساعتی بعد ازاین واقعه قطب‌الدین زن و فرزند در آنجا گذاشت و خود بیرون آمد تـا هر آینه پناهگاه دیگری پیداکند اما از بد حادثه جمعی ازگرجیان اورا دیدند وبروی‌تاختند وشیخ را سربریده درمقتل رها ساختند . جسد شیخ مثل دیگر مردگان برزمین ماند ولی‌ازآنجا که «مٰاکٰانَ لِنَفْسٍ اَنْ تَموتَ اِلّا بِاذْنِ الله» اوداج گردنش پاره نشده بود، پس‌ازساعتها بیهوشی‌بحال آمد و نیمه‌جان زاری مینمود. شب فرارسیده‌بود وتنی‌چند از اوباش که برای بدست آوردن لباس واشیاء مقتولین درآنجا میگشتند او را زنده یافتند و با دستاری که برکمرش بـود زخم گلویش را بستند و بمخفی‌گاه آوردنـد . بعدها این زخم التیام یافت وشیخ زندگی از سرگرفت .

در مسجد جمعهٔ اردبیل‌در‌کلیسای تفلیس

گرجیان خرابی بسیار در این شهرکردند و با وحشیگری وقساوت بی‌منتها بقتل و کشتار پرداختند . بسیاری ازبناها ومساجدرا ویران ساختند هرجا مالی‌سراغ‌گرفتند صاحبش را کشتند و مال بیغما بردند و ثـروت این شهر بزرگ را بیکباره بگرجستان انتقال دادند حتی درب مسجد جمعهٔ اردبیل را،که بسیار زیبا و گرانبها بود وصنعت زیادی درساختن‌آن بکار رفته‌بود،ازجا کندند و برگردونه‌گذاشته به تفلیس بردند وبردرگاه کلیسای آن شهر نصب‌کردند . مورخین مینویسند که‌این

در از غنائم مهم وافتخارآمیزآنها بود . دراعیاد وجشنها آنرا چراغانی میکردند و برآن تفاخر مینمودند. بیش ازیك قرن و نیم این‌در برآن کلیسا بود تاشیخ صدرالدین فرزند شیخ صفی‌الدین آنرا باز پس‌گرفته باردبیل برگردانید .

گرجیان مدتهای مدیدی براین رفتار وحشیانه‌ادامه دادند تا سلطان‌جلال‌الدین خوارزمشاه که، از مغول گریخته بود وبصفحات آذربایجان آمده در قسمت شمال قدرتی‌بهمرسانیده‌بود، شکستهای سختی بآنان‌داد وتاتفلیس پیش‌رفت وفکر تصرف آذربایجان را ازمخیلهٔ آنها دور ساخت .

احتمال می‌رود مسجد جمعه‌ایکه‌موردهجوم‌گرجیها قرارگرفته غیرازمسجد جمعه‌ای باشد که اکنون آثار آن دراین شهر باقی‌است زیرا بنای مسجد جمعهٔ فعلی رابسال ۶۷۸ هجری‌نسبت میدهند [۱]. اصطخری‌درباب مسجد جمعهٔ قدیمی ، ضمن توصیف حصار اردبیل نوشته است «... بازار اردبیل بشکل صلیب درچهار راسته است و مسجد در وسط بازار واقع شده و در بیرون شهرحومهٔ بسیار بزرگی وجود دارد...»

«المقدسی» مؤلف «احسن‌التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم» هم که قبل ازسال ۳۷۵ هجری‌کتاب خودرا نوشته است‌گفته است «بازار اردبیل بشکل صلیب است. چهار دردارد ومسجد جمعه وسط صلیب قرارگرفته است.»

برای ما معلوم نشد که حصار وبازار این شهـر درقرن پنجم و ششم هجـری درکجا بوده ومسجد جمعه درچه نقطه قرارداشته است وچه بساکه باتحقیقات بعدی محل آن پیدا شود ومرکزآنروزی شهرنیز مشخص‌گردد. همینقدرباید گفت که این مسجد درآن عهد بسیارمجلل بوده و آثارگرانبهائـی داشته است‌که بدست گرجیها خراب‌شده واشیاء آن نیزبیغما رفته است.

سلسلةالنسب صفویه داستان برگـردانیدن درمسجد را از تفلیس چنین آورده

۱ــ نشریهٔ فرهنك اردبیل. سال اول. شماره ۱ و ۲ . مقالهٔ مرحوم جمال‌الدین‌صفوی تحت عنوان «اردبیل» . سال ۱۳۲۸ .

است که روزی مریدان شیخ‌صدرالدین‌موسی در حضور وی بودند و از خرابیهای گرجیان سخنانی میگفتند وازاینکه در مسجد جامع مسلمین این شهربوسیلهٔ یك‌مشت کافر وحشی غارت شده است اظهاردلتنگی مینمودند. شیخ را این امر ناگوار آمد و تصمیم به‌بازپس‌گردانیدن آن‌گرفت وبا دوتن از مریدان، که داوطلب شدند، پای پیاده عازم‌گرجستان‌گردید و چون وارد تفلیس شد یکسره بکلیسا رفت. راهبان و کشیشان که آوازهٔ شیخ را شنیده بودند موضوع را بحکمران خود اطلاع دادند حاکم ابتدا در صدد ممانعت برآمد ولی مخالفت مستقیم را مصلحت ندیده مناسب آن دانست که درها را به‌شیخ مسترد دارد اما درخفا قدغن نمود که هیچکس گردونه یا چهارپائی باو کرایه ندهد و او را درحمل لنگه‌های در، یاری ننماید تا شیخ حمل آن درهای سنگین نتواند وبالنتیجه آنها باز درکلیسا باقی بماند.

شیخ چون از معاونت و یاری دیگران مأیوس شد دولنگهٔ در راکه ضخیم و عریض وبلند بود رویهم گذاشت آنگاه آندو مرید یکی ازاینطرف ودیگری از آن سمت آنرا برسرگرفتند و خود شیخ نیزسر را برهنه‌کرد و ذکرگویان راه اردبیل پیش‌گرفت‌وسرانجام آنهارا بدین‌شهر بازآورد. نویسندهٔ سلسلةالنسب‌صفویه که‌درعهد سلطنت شاه‌عباس بزرگ زندگی میکرده نوشته است که در زمان تألیف کتابش «آن در درمسجد اردبیل موجود است ومردم بزیارت آن میروند».

این دوبیت شعرهم که درآنعهد دراینباره سروده شده است درکتابهای تاریخ بچشم میخورد:

بعهد خسرو عادل جلال دین‌حسن[1] — که‌آسمان جلال است و آفتاب‌مبین
بعون‌حق درمسجد بکند وباز آورد — پناه وملجاء اسلام شیخ صدرالدین

حملهٔ مغول

باری اردبیل هنوز از آثار مصائب گرجیان خلاصی نیافته بود که دچارهجوم وحشیانهٔ دیگری ازطرف مغول شد و با

۱ــ منظور جلال‌الدین شیخ‌حسن‌ایلکانی یا جلایری است. سلسلهٔ جلایریان از ۷۵۰ تا ۸۴۳ هجری درآذربایجان حکومت داشتند.

بلای خانمانسوز جدیدی که سپاهیان بیرحم و غارتگر چنگیز مظهر آن بود مواجه گردید.

چنگیز درسال ۶۱۶ هجری بایران حمله کرد وچون سلطان‌محمد خوارزمشاه شکست خورد و فراری شد ولایات ایران یکی پس از دیگری در مقابل این سیل خروشان تاب مقاومت نیاورده سقوط نمودند. بین سالهای ۶۱۷ و ۶۱۸ هجری لشگریان مغول بآذربایجان رسیدند وآنجا را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند و بتدریج بسمت اردبیل سرازیر گشتند. اردبیل دراین زمان برج و باروی محکمی داشت ومردان دلیرآن نیز بشجاعت معروف بودند. از اینرو تسلط چنگیزیان باین شهر بآسانی صورت نگرفت. دلیران اردبیل دوبار حملات مغولها را دفع کردند و مهاجمین را بسختی شکست داده ازآن محیط دورنمودند ولی بارسوم که مدافعان ضعیفتر گردیده و مهاجمین نیزبا نیروی زیادی حمله‌ور شده بودند، شهر بدست آنها افتاد وباخاك یکسان‌گردید وازسکنهٔ بیشمار آن، جزآنهائی که قبلاً فرار کرده بودند کسی زنده نماند.

«یاقوت حموی» مؤلف معجم‌البلدان خبراین حمله رادرکتاب خود آورده و نوشته است که «اردبیل مشهورترین شهرآذربایجان وقبل از فتح اسلام دارالحکومهٔ آن‌بود. شهربزرگی است. درسنهٔ ۶۱۷ هجری این‌شهررا دیدم. درفضائی اززمین که بسیاروسعت دارد واقع شده است‌درخارج وداخل‌شهرانهار کثیرالمیاه بسیاراست... تا دریای خزر دوروز راه است. درراه جنگل وبیشه‌ای است که زمین آن باتلاق و عبور ازآن غیرمقدوراست. هرگاه دشمنی قصد اهل این شهرنماید باین جنگلها پناه میبرندوچون دشمنها ازمعابرآن درست آگاه نیستند باتلاقها مانع ورود ایشان‌بجنگل میشود واهالی محفوظ میمانند. بنابراین جنگلها گریزگاه وپناه مردم اردبیل است... بالجمله بعداز رفتن من از این شهر، لشگر مغول بقصد تسخیر این شهرآمده میانهٔ اهالی و ایشان جنگها واقع شده ومدافعه‌های خوب کردند ودو دفعه لشگرمغول را هزیمت دادند ولی ثالثاً آن لشگر بتسخیر این شهرآمده براهالی فائق شده شهر را

بغلبه گرفتند وبنحوبدی خراب کردند وبسیاری از مسلمین راکشتند وکسی جان از دست ایشان بدرنبرد مگر آنهایی که ازایشان پنهان شدند. آنگاه مغول رفتند وباقی ماند آن شهرخراب باسکنهٔ کمی. اما الآن ازاول آبادتر است... جمعی ازاهل علم درهر فنی منسوب باین شهرند»[1].

درهمین سال ۶۱۸ هجری بودکه شیخ نجم الدین ابوبکرعبدالله بن محمدرازی معروف به «شیخ نجم الدین دایه»، که ازعرفای بزرگ ایران وازشاگردان شیخ نجم‌الدین کبری[2] بود ازدست مغول ازخوارزم گریخته باجمعی از شاگردان خود از راه همدان باردبیل آمد و ظاهراً بعلت ترس ازتسلط چنگیزیان باین شهر، عازم بلاد روم (ترکیهٔ فعلی) شد ودر«قیساریه» درکنف حمایت سلطان «علاءالدین کیقباد» سلجوقی قرارگرفت وسرانجام درسال ۶۴۵ هجری وفات یافت.

«لسترنج» در «جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی» مینویسد که در آغاز امریعنی دراوایل خلافت عباسیان شهراردبیل ودراواخردورهٔ خلفا تبریزدرمیان

۱ـ نقل ازمرآت البلدان. محمدحسن خان صنیع الدوله. تهران ۱۲۹۴ قمری. ج ـ ۱

۲ـ احمدبن عمربن محمدصوفی معروف به «شیخ نجم الدین کبری» ازمشایخ بزرگ تصوف وعرفان است. او چون درمباحثه برحریفان پیروزمیشد به «طامة الکبری» یعنی بلای بزرگ معروف شده بود وچون هرکس را نظرانداختی بمقام ولایت میرسید از اینرو اورا «ولی تراش» میگفتند. بعضی‌ها اورا «ابوالجناب» نوشته‌اند ازآنجهة که اوازمال دنیا ولذاید آن اجتناب داشت. شیخ درحدودسال ۵۴۰ هجری یعنی یکصد وده سال پیش ازشیخ صفی الدین درخیوه متولد شده ودر سال ۶۱۸ هنگام حملات سپاهیان چنگیز در ۷۸ سالگی درخوارزم بقتل رسیده است.

کلماتی مثل «حقیقت» یا «منصورکبری» برای بیان ماده تاریخ شهادت اودرکتابها ذکرشده است. شیخ تألیفات متعددی داشت ازآنجمله «فواتح الجمال» ، «منازل السائرین» و «منهاج السالکین» میباشد. اومشایخ وبزرگانی درتصوف وعرفان نیزتربیت کرده است که‌یکی ازآنها شیخ نجم الدین دایه میباشد.

شهرهای آذربایجان مقام اول را پیدا کرد اما بعداز هجوم مغول چندی مراغه این مقام را بدست آورد وهرچند تبریز عظمت سابق خود را دردورهٔ ایلخانیان بازیافت ولی درعهد صفویه باردیگر تنزل نمود وتحت‌الشعاع اردبیل قرار گرفت.

پیدایش ورشد وپیشرفت اولیهٔ پادشاهان صفوی‌ازاردبیل شروع‌شد ولی‌قبل‌از تأسیس این سلسله، آن شهرمعروفیت و شهرت زیادی داشت زیرا بقول «خواندمیر» مؤلف تاریخ «حبیب‌السیر» مدفن زبدةالأصفیا وقدوةالأنام شیخ صفی‌الحق‌والدین و اولاد کرامت‌نژاد آنحضرت بوده است وازاین حیث بهترین بلاد عالم وقبلهٔ اقبال طوایف بنی‌آدم است[1].



۱ـ حبیب‌السیر. تألیف خواندمیر. تهران چاپ‌سنگی. ۱۲۷۱ هجری.

فصل سوم

شیخ صفی‌الدین و خاندانش

پدران شیخ صفی‌الدین

شیخ‌صفی درعهد تسلط مغول بر آذربایجان، یعنی در سال ۶۵۰ هجری در کلخوران، که قریه‌ای است درسه کیلومتری شمال‌غربی اردبیل، دیده بجهان‌گشود. اجداد او اززمانهای قدیم دراین حدود زندگی میکردند. تواریخ نوشته‌اند که جد پنجم وی «فیروزشاه زرین‌کلاه» نام داشت، او مرد ثروتمندی بود و اغنام و احشام زیادی داشت. در اواخر قرن پنجم هجری بولایت اردبیل منصوب شد و مراتع این سامان بهترین منطقه برای تعلیف وپرورش دامهای وی گردید.

فرزند فیروزشاه را «عوض» میگفتند و او را در تواریخ «عوض‌الخواص» نوشته‌اند. او درقریهٔ اسفرنجان از قراء اردبیل زندگی میکرد ولی چون درگذشت جنازه‌اش را درکلخوران دفن کردند. قبر اوهم اکنون در زیرگنبد آجری درسمت شمال شرقی مقبرهٔ شیخ جبرئیل باقی است وبرسنگ آن چنین نوشته‌اند «هذامرقد سید عوض الخواص بن‌فیروز شاه زرین تاج».

عوض‌الخواص پسری‌داشت بنام «محمد» که درهفت سالگی درجلوی‌درخانهٔ خود ناپدیدگردید. هرچه‌گشتند او را نیافتند و سرانجام عزای مرگ براو گرفتند. لیکن بعداز هفت سال روزی او را بردرخانه ایستاده دیدند درحالیکه دستار سفیدی برسر وجامهٔ عنابی رنگی‌برتن داشت وقرآنی نیزبرگردنش حمایل بود.

درباب غیبت او دربعضی ازکتابها آمده است‌که او را جنیان دزدیده باخود بردند وبعداز هفت‌سال درهمان نقطه آزادش ساختند درحالیکه قرآن را فراگرفته و احکام مذهبی را آموخته بود. از آن ببعد او را، که قرآن را از حفظ میخواند، محمد حافظ‌گفتند. درهرحال مرد باورع وتقوائی بود و در انجام فرائض مذهبی اهتمام تمام داشت. فرزند محمد «صلاح‌الدین» خوانده میشد. اومردکشاورزی بود

ودرقریهٔ کلخوران زندگی مینمود وهم درآنجا از دنیا رفت ومدفون گردید . یکی ازسه قبری که درزیر صندوق کنونی شیخ جبرئیل است متعلق بصلاح الدین میباشد .

صلاح الدین پسری داشت که اورا قطب الدین میگفتند واو همان کسی است که بدست گرجیها بقتل رسید وچون رگها واعصاب یابقول تاریخ نویسان اوداج گردنش قطع نشده بود سرانجام بهبود یافت .

شیخ صفی الدین که در کودکی جد خود را دیده بود از جای زخم گردن او یاد کرده وگفته است هروقت جدم مرا بگردن خود مینشانید بمقدار چهار انگشت برگردن او موضع شمشیر بود . قریهٔ قطب آباد درکنار اردبیل را اوآباد کرده وگویا سومین قبر زیرصندوق بقعهٔ شیخ جبرئیل متعلق بدوست .

امین الدین جبرئیل ، پدر شیخ صفی الدین ، که درحادثهٔ حملهٔ گرجیها طفل یکماهه بود ، بعداز پدر وارث او گردید وبسلك مریدان مولانا ام الربّانی « خواجه کمال الدین عربشاه اردبیلی» درآمد. عربشاه ازعرفای نامی زمان خود ومردی صاحب ولایت بود .

امین الدین نیز بامر زراعت اشتغال داشت واز این راه ثروتی تحصیل کردولی مرد بذّالی بود وبکرم وسخاوت شهرت داشت . دراحوال او مینویسند که شیخ جبرئیل کمتر بامردم آمیزش مینمود وهمواره خاموش بود . او با دخترصاحب عصمتی از خاندان «جمال باروقی» وصلت کرد وشیخ صفی الدین اسحق ازاین مادربا تقوی، که درکتاب شخصیتهای نامی ایران اسمش «دولتی» ذکر شده است ، متولد گردید درحالیکه سه پسرو یکدختر نیز قبل از او تولد یافته بودند [۱] .

درزمان تولد او پنجسال بود که «شمس تبریزی» مراد «مولوی» بدرود زندگی گفته بود وازفوت دوعارف والا مقام دیگر یعنی «شیخ محیی الدین اعرابی» و«شیخ نجم الدین کبری» ۳۲ سال میگذشت . حیات او بادوران زندگی دانشمندان بزرگی نظیر «مولانا جلال الدین رومی» صاحب کتاب مثنوی، «شیخ سعدی» شاعر نامدار–

۱– کتاب شخصیتهای نامی ایران . تألیف محمد رضا زهتابی . تهران . ۱۳۴۷.

پارسی، «امیرعبدالله‌شیرازی» ، «شیخ نجیب‌الدین بزغوش» ، «علاءالدوله‌سمنانی»، «شیخ محمود شبستری» و«شیخ محمد کچه‌چی» که از عرفا و بزرگان آنعهد بودند معاصر بود . مولوی در۲۲ سالگی شیخ ، وسعدی در ۴۱ سالگی او بدرود زندگی گفته‌اند[1] وهلاکوخان مغول درپنجسالگی وی بحکومت ایران منصوب گشته است.

امین‌الدین جبرئیل بطور کلی شش‌پسر و یکدختر داشت که نام پسران او را بترتیب سن چنین‌آورده‌اند :

محمد ، صلاح‌الدین رشید، اسماعیل، صفی‌الدین اسحق ، یعقوب‌وفخرالدین. صفی‌الدین هنگام مرگ پدرشش سال داشت . مادرش نیزچنانکه گفتیم دولتی،دختر جمال ، از نجبای قریهٔ باروق اردبیل‌بود واوسالیان درازی بعداز امین‌الدین‌جبرئیل درقید حیات ماند .

اجداد دیگر شیخ را بعداز فیروزشاه زرین کلاه درکتابها چنین نوشته‌اند فیروزشاه بن محمد ، بن‌شرفشاه ، بن‌محمد ، بن حسن ، بن‌محمد ، بن‌ابراهیم ، بن جعفر ، بن‌محمد ، بن‌اسماعیل ، بن‌احمد الاعرابی ، بن ابومحمد قاسم ، ابن ابی‌القاسم حمزة بن‌الامام الهمام حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام .

ابی‌القاسم حمزة بن موسی‌الکاظم را برخی ازمورخان ، مثل صاحب مرآت البلدان، شخصیتی دانسته‌اند که درشهرری‌وکنار زاویهٔ متبرکهٔ حضرت عبدالعظیم(ع) مدفون‌است لیکن‌بعضی‌هم‌تصور کرده‌اند که امامزاده‌حمزه همانوجود محترمی‌است که قبراودر کلخوران،درجنوب‌غربی بقعهٔشیخ جبرئیل‌قرار دارد ونزد سالخوردگان محل به امامزاده گل زرد معروف میباشد . شهرت این مقام به گل زرد از آنجهة است که درکنارمقبرهٔ آجری کوتاه‌آن درخت‌گل‌زردی بود که دریکی ازهجومهای تاریخی پناهگاه‌زنی قرارگرفت واوکه ازترس جان وعصمت‌خود به‌امامزاده‌پناهنده

۱ــ شاردن مینویسد که شیخ‌صفی در شیراز باسعدی ملاقات‌کرد اما معاشرت او پسند خاطرش نیفتاد ... سعدی نسخهٔ اشعارخود را بخط خویش تقدیمش نمود ولی او نپذیرفت . سیاحتنامه شاردن ج/۲.

گردیده پشت آن بوته پنهان شده بود از آن واقعه امان یافت.

درداخل این بقعه کاغذی بردیوار نصب کرده روی آن از کتاب «بحرالانساب» تألیف «ابن عتبه احمد بن علی بن الحسین الحسنی» چنین نقل کرده‌اند که «از فرزندان صالح بن موسی الکاظم علیه السلام پنج نفر، حمزه، قدرالدین، قوام الدین، بدرالدین و صدرالدین قدس الله اسرارهم از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند متفرق شدند. حمزه وصدرالدین روی بولایت اردبیل نهادند چون بشهر رسیدند وطن ساختند. ذرّیات ایشان بسیار شده بالقاب موسوی مشهور شد».

بعضی‌ها، مثل شادروان کسروی در سلسلة‌النسب صفویه تردید دارند ومعتقد بانتساب آنها بحضرت امام موسی‌الکاظم (ع) نیستند وحتی آنها را سید نیز نمیدانند[1] ولی همهٔ افراد این خانواده همواره انتساب خود را بخاندان حضرت علی(ع)، از مفاخر خود میشمارند چنانکه شاه اسماعیل دراین رباعی که بترکی سروده است گوید:

منم شاه اسماعیل حقن سربتم که مونجه غازیلرون سرورینم

آنام دور فاطمه آتام علی دور بواون ایکی اسامون پیروینم

اوبصراحت دراین رباعی میگوید «من شاه اسماعیل هستم وبرطریق حق قدم برمیدارم. سرور هزاران جنگجو هستم. مادرم فاطمه (ع) و پدرم علی(ع) است وپیرو این دوازده امام میباشم».

هم او درنامه‌ای که برای تهدید واتمام حجت به‌شیبک خان اوزبك نوشته خود را از اولاد علی (ع) قلمداد کرده واین بیت را درآن نامه آورده است:

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات

با آل علی هرکه در افتاد برافتاد

۱ــ شیخ صفی وتبارش، احمد کسروی. تهران. چاپ دوم. ۱۳۴۲

کلانترشدن برادر شیخ صفی‌الدین در شیراز ومسافرت شیخ بدانجا

محمد برادر بزرگ شیخ صفی‌الدین تمول زیادی داشت وبرای تجارت بشیرازوجزیرهٔ هرمزرفت وآمد مینمودولی شیخ که در دوران طفولیت وشباب گاه درمزار «شیخ فرج اردبیلی» وزمانی درمرقد «شیخ ابوسعید» وایامی درجوار «شیخ شهاب‌الدین محمود آمری» بعبادت میگذرانید[1] با وجود جوانی همواره درعالم معنی سیروسلوك داشت وبرای رسیدن بمطلوب خود دائماً دراندیشه بود . عرفا ومشایخ محل نتوانستند شیخ را درطریق ارشاد راضی کنند وبدینجهة او ، پس از اتمام تحصیلات لازم از مقدمات وغیره ، همیشه دراین صدد بود که ازاردبیل بیرون رود ومحضرمشایخ بزرك ، بخصوص شیخ‌نجیب‌الدین بزغوش را درشیراز ، دریابد ولی مادرش اجازهٔ مسافرت باو نمیداد واو نیز از فرمودهٔ مادر سرباز نمیزد .

قضا را برادرش محمد که درسفرفارس بود درولایت «تورك وطارم» که از نقاط گرمسیر جنوب بود ازباد سموم هلاك شد وصلاح‌الدین رشید برای تمشیت کار وجمع‌آوری منال‌او بشیراز رفت. او درشیراز متوطن گردید وبادختر امین‌الدین انباردار وصلت کردوصاحب عزت وشوکت‌گشت وحتی کدخدای آن شهر شدوچون مراجعت او باردبیل بطول انجامید صفی‌الدین آنرا نزد مادربهانه نمود وآوردن برادر یاتحصیل خبراز سرنوشت او را وسیلهٔ کسب اجازه قرارداد و دربیستمین سال زندگی خود راه شیراز پیش‌گرفت .

در راه هرجاکه صاحبدلی را سراغ میگرفت قصد زیارت او مینمود تامبادا مراد خود دریابد. ولی آنچه راکه میجست نمی‌یافت . چون بنزدیك شیراز رسید

۱ـ ازاین مزارات فقط مقبرهٔ شیخ‌ابوسعید باقی است که درمحلهٔ سرچشمه اول کوچه معصومشاه واقع‌است . تادوسال پیش‌اطاقی‌آجری برروی آن موجود بود ولی صدحیف‌که از طرف شهرداری خراب شد واین‌اثر تاریخی درمعرض انهدام قرارگرفت . خداکندکه‌دست تطاول روزگار خودقبر و یاد صاحب‌آنرا ازخاطرها نبرد .

برادرش از ورود او آگاه گشت وجمعی را باستقبال وی فرستاد تا برادر را باجاه وجلال وارد شهر کنند . اما شیخ بدون اعتنا بآنها بشهر اندر آمد ودرمزارات متبرکه اقامت نمود و بسیار متأثر شد وقتی که شنید شیخ نجیب‌الدین بزغوش قبل از ورود او برحمت حق پیوسته است[1] صفی‌الدین مدتی درشیراز متحیربود وبحضورعرفای نامی دیگر رفت وآمد مینمود وحتی‌برای درك محضر رکن‌الدین بیضاوی بدان‌شهر مسافرت کرد ولی هیچیك را شایستهٔ سپردن دست بیعت نیافت .

مدتی گذشت و اوهمچنان حیران بود . مشایخ فارس اورا بخدمت امیرعبدالله راهنمائی کردند زیرا بعقیدهٔ جمهور عرفای آنحدود وی تنها کسی بود که میتوانست حاجت معنوی شیخ را برآورده سازد . صفی‌الدین مقصود خود را باوی گفت‌وچاره خواست . امیرعبدالله ساعتی درخود فرورفت وآنگاه او را بزیارت شیخ تاج‌الدین ابراهیم معروف به «شیخ‌زاهد»گیلانی تشویق کرد .

صفی‌الدین از محل شیخ زاهد وخصوصیات وی پرسید و نشانیهائی از امیر عبدالله درباب اقامتگاه او در گیلان بدست آورد وقصد بازگشت نمود .

در مراجعت بزادگاه خود صلاح‌الدین رشید را تکلیف ببازگشت بحضور مادر کرد ولی او که کدخدای شیراز بود امکان مراجعت باردبیل نیافت وتیمور نام غلامی را بامال بسیار برای مادرش همراه برادرگردانید .

درجستجوی شیخ زاهد گیلانی و یافتن او

شیخ پس‌از ورود باردبیل همواره بفکر شیخ زاهد بودواز هرکس سراغ او را میگرفت . چهارسال گذشت واو را اطلاع از محل شیخ زاهد و زیارت وی میسر نگشت. یکی از کسان شیخ صفی‌الدین که «محمد ابراهیمان»نام داشت ازگیلان باردبیل‌برنج میآورد.قضارا اوروزی درقریهٔ «حلیه‌کران» ازتوابع لنکران، که بعدها بموجب عهدنامهٔ ترکمنچای از ایران جدا و بروسیه واگذار شده است،

۱ـ امین‌الدین‌احمد رازی نوشته است که‌شیخ درخانقاه ابوعبدالله خفیف نزول‌فرموده وهرچند برادرش خواست ویرا بخانه برد نرفت .

بحضور عارفی رسید که او را شیخ زاهد میگفتند . محمد با آنکه اهل شریعت بود بدست او راه طریقت پیش گرفت و بـالباس درویشان باردبیل باز گشت. صفی الدین وقتی اورا دید ازچگونگی حال واحوالش پرسید. وی داستان زیارت‌شیخ زاهدبیان کرد وشرح نیل‌خود را بتصوف بدوگفت . صفی‌الدین چون جای او بشنیدبیدرنگ آهنگ حلیه کران نمود . هرچه کسان او ویرا منع کردندکه در آن سرمـای سخت زمستان جان خود را درخطر نیندازد واین سفر را بموسم بهار محول سـازد ممکن نگردید .

صفی‌الدین باتحمل شداید بحلیه کران رسید وحضور مطلوب خود دریافت . هنگامی که دست در دست وی گذاشت برخلاف مشـایخ دیگر ، که وقتی او دست ارادت بدانها میداد قلباً احساس ناراحتی میکرد وبلااراده دست خودرا پس‌میکشید اینبار درخود احساس آرامش نمود ومجذوب مراد شصت ساله‌گشت وتسلیم شد .

صفی‌الدین دراین ایام بیست و پنجسال داشت . بیست و پنجسال نیز خدمت استادکرد وسی‌و پنجسال دیگرهم بعداز شیخ زاهد بارشاد مریدان پرداخت . وی‌مرد عالم وفاضل و مفسر بود وطبع شعرهم داشت . مفاهیم عالی رضا و تسلیم و وصول بحق‌را درغزلیات ورباعیاتی که سروده ببهترین وجهی عنوان کرده است . ابیات‌زیر از جمله اشعار فارسی است که درکتابها بنام او ضبط گردیده است :

می‌نوش کن مدام که می‌را عدیل نیست ‌ ‌ ‌ و زهیچ شربتی بجهانش بدیل نیست
جلاب سلسبیل چه موقوف وعده‌ایست ‌ ‌ ‌ حالی بنقد باده کم از سلسبیل نیست
وصف مزاج آن،حق‌اگر زنجبیل گفت ‌ ‌ ‌ در باده سرّهاست که در زنجبیل نیست
گر عاقلی بعقل ، حکیمانه نوش کن ‌ ‌ ‌ ورغافلی مخور تو ،که آب سبیل‌نیست
میخواره را بآتش اگر ، ترس میدهند ‌ ‌ ‌ میدان که جز مثابهٔ نـار خلیل‌نیست
در مدح می منافع للناس آیت است ‌ ‌ ‌ نیکو بخوان که منفعت او قلیل‌نیست
میخوارگی‌است‌عیب‌صفی‌درجهان‌وبس ‌ ‌ ‌ منت خدایرا که لئیم و بخیل نیست

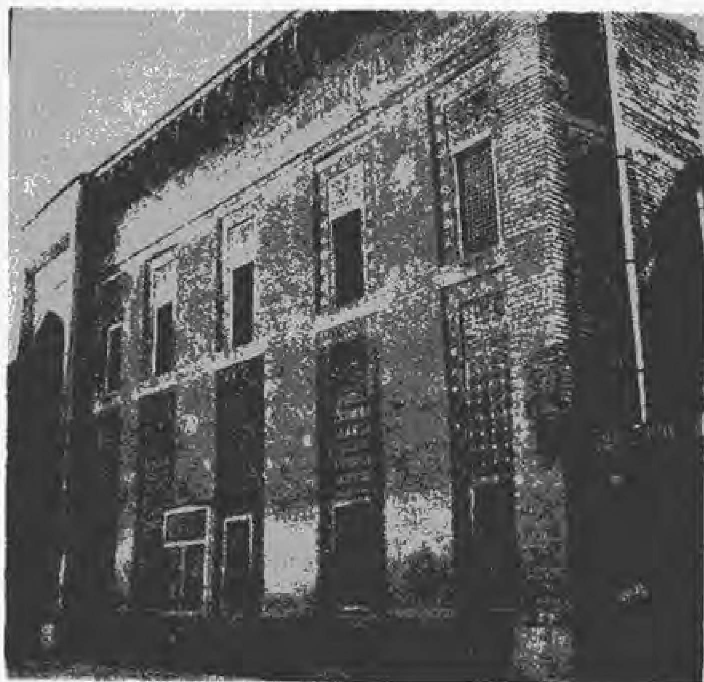
شیخ زاهد که در ناصیهٔ او آثار معنوی میخواند پیوسته او را مورد تکریم

واحترام قرار میداد تا آنجا که دختر خود «فاطمه‌خاتون» را بازدواج او در آورد وبا وجود آنکه خود پسر بزرگی داشت شیخ صفی‌را بجانشینی خود انتخاب کرد .

مرگ شیخ صفی الدین

شیخ‌صفی‌الدین بعدازمرگ‌استاد اردبیل‌را محل‌اقامت خود قرارداد وباعزت و احترام در این شهر زندگی نمود وبنا بنوشتهٔ ریاض‌العارفین«زیاده ازصدهزار کس‌تربیت‌فرمود».

درآخرعمربسفرحج‌رفت ودرآنجا وثیقه‌ای‌بقلم‌آورد وفرزند خود صدرالدین‌موسی راکه ازدخترشیخ‌زاهد بود بعدازخود صاحب خرقه وسجاده ساخت واول محرم‌سال ۷۳۵ هجری باردبیل بازگشت ولی حیات او بعدازمراجعت طولی‌نکشید وظهرروز دوشنبه۱۲ محرم بداعی‌حق لبیک گفت.



نمای خارجی رواق بقعهٔ شیخ صفی‌الدین

برخی از مورخان از سید صدرالدین موسی نقل کرده‌اندکه مرض او سالی ودوماه طول کشید . شیخ دو روز آخرحیات ، از تکلم بازماند وجز تلاوت کلام الهی چیزی نگفت و آخرین کلام او «صلوا علیه تسلیماً» بود . برطبق وصیتش سید جمال‌الدین‌اصفهانی اورا غسل داد وباکفنی‌که شیخ در زیر تکیه‌گاه خود نهاده بودکفن‌کرد. نوشته‌اندکه شیخ نام مردی را درگرمرود برده ، فرمود اوپنبهٔ این‌کفن را کاشته وزنش آنرا تافته و پیر بدرالدین پارچه‌اش را بافته است . سفارش شیخ دربارهٔ مدفنش این بودکه اگر مجال باشد او را در قبرستان «غریبان» که هم‌اکنون نیز درجنوب غربی شهر باقی است ، بخاك بسپارند وگرنه هرکجاکه مقتضی دانند مدفون سازند ، ولی بامشاورتهائی‌که بعداز درگذشت وی شد اورا درخانه‌اش ،که بیرون دروازهٔ اسفریس بود وخانقاهش نیز بشمار میآمد ، دفن‌کردند .

گویند فاطمه‌خاتون همسرشیخ ازمفارقت وی سخت بی‌طاقت‌گردیدو باصرار تمام برای دیدار آخر بزیارت جنازهٔ شوهر رفت . حاضرین بباغچه رفتند واو به اطاقیکه جسم بی‌جان شیخ درآن بود درآمد وبا آخرین دیدار صورت شوهر خود دعائی خواندکه حکایت از تمنای وصل او باشیخ درجهان باقی بود . قضا را دعا مستجاب شد وهیجده روز بعداز شیخ اونیز جهان فانی را وداع‌کرد .

شیخ صفی‌الدین ازعرفای نامی دوران اولجایتو و ابوسعید ایلخانی است . عرفا وسالکان طریقت مثل مولانا شمس‌الدین برنیقی از مقام معنوی او سخنانی گفته وسلاطین زمان بزیارتش میشتافته‌اند،حتی‌امیرتیمورگورگانی‌که درقساوت‌وبیرحمی شهرت تاریخی دارد بمقام معنوی شیخ ارادت ورزیده مزار اورا زیارت‌کرده‌است. او (یعنی تیمور) بودکه برای اولین‌بار اردبیل را دارالأمان قرارداد وحکام راباامان دادن ملتجیان‌آن بارگاه امرنمود . مورخین نوشته‌اندکه خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر نامدار ایلخانیان دررعایت جانب شیخ بسیار میکوشید وبرای‌مخارج خانقاه اردبیل هرسال‌نقدوجنس میفرستاد[۱] . درمکتوبی‌که وی به‌پسر خودامیراحمد

۱ــ درکتاب «کشاورزی ومناسبات ارضی ایران‌درعهد مغول» تألیف پطروشفسکی، ــ

حاکم اردبیل نوشته باو توصیه کرده است درمعاملهٔ خودبامردم چنان کند که شیخ صفی از او راضی باشد .

شاردن در سیاحتنامهٔ خود ضمن دلایلی که برای واجب الاحترام بودن شیخ آورده توجه وعقیدهٔ این وزیر دانشمند وبزرگ‌را بادعیه وشفاعات او یاد کرده‌و بدو مکتوب ازمجموعهٔ رسایل ومنشئات وی ، که پراز مدایح مبالغه آمیز وستایش شیخ صفی‌الدین است ، اشاره نموده است .

«ابن‌بزاز» مؤلف صفوة‌الصفا حکایات‌بسیاری در کشف و کرامات ، صفاوحلم وعلم و ورع وتقوی وبالاخره سجایای اخلاقی‌شیخ نوشته وداستانهای زیادی‌در باب ملاقاتهای سلاطین وحکمرانان و بزرگان زمان با او نقل‌کرده و مراتب حرمت وی‌را نزد حکمرانان مغول ذکر نموده است . نویسندگان دیگرهم وجود شیخ را در رفع مظالم مغولها وهدایت آنها نعمتی دانسته‌اند .

پطروشفسکی ، مؤلف کتاب کشاورزی و مناسبات ارضی ایران‌عهد مغول، مینویسد که درعهدسلطان‌ابوسعید ایلخانی‌مردی‌ازطایفهٔ «قبچاق»بنام«چین‌بیگ»طمع درمزرعهٔ حنبلی، که بعداً «اروتکد» نام‌گرفته است ، نمود واین مزرعه‌از آن فرزندان شیخ شمس‌الدین فرزند شیخ زاهدگیلانی‌بود،ولی‌چین‌بیگ زورمیگفت. شیخ‌صفی میکوشید که چین‌بیگ انصاف بدهد ولیکن او قبول نمیکرد . کاربالاگرفت وخدمت ایلخان‌ابوسعید بهادر رسیدواو با حترام شیخ‌صفی‌الدین ... دعوی را بنفع‌نوادگان شیخ زاهد فیصله داد .

ــــ که کریم کشاورز آنرا ترجمه کرده ودر۱۳۴۴درتهران چاپ‌شده‌است، درجلد دوم‌آن‌صورت این کمك چنین نوشته شده است : گندم ۱۵ هزار من تبریز . برنج سفید۳۰۰۰ من، روغن‌گاو ۴۰۰ من ، عسل ۸۰۰ من ، دوشاب ۱۰۰۰ من ، ماست ۲۰۰ من ، شکر ۴۰۰ من ، شکر سفید یانبات ۱۰۰من ،گلاب۳۰ قاروره .گاونر ۳۰ رأس .گوسفند ۱۳۰رأس، غاز ۱۹۰ ، مرغ ۶۰۰، عنبر ۵۰ مثقال ، مشك‌۵۰مثقال،عود۱۰۰مثقال، وجه نقد۱۰۰۰۰ دینار . و تحویل این اجناس میبایست از املاك رشیدی واقع درنواحی تبریز و خلخال و شاهرود وآستارا وسراب ومشکین واردبیل صورت گیرد .

سخن از طایفهٔ قپچاق بمیان آمد. اینان شاخه‌ای از ایلخانیان (ترکان) بودند ودرآندوره در اطراف اردبیل استقرار داشتند طمع در مال مردم می‌بستند و بایذاء و آزار آنها میپرداختند. در زمان سید صدرالدین موسی هم وقایعی از آن قوم نقل کرده‌اند ازجمله آنکه یکی ازسواران طایفهٔ «ساتولمیش»ازایل قپچاق از جلال‌الدین جوینی طرفداری میکرد و جلال‌الدین باتکای او میخواست قریه‌ای را در حوالی اردبیل که متعلق به‌شیخ صدرالدین بود تصاحب کند. بین‌طرفداران شیخ و سواران قپچاق کار بنزاع کشید. روزی شیخ بقصد آشتی دادن آنها به‌قریهٔ نیار، وارد شد. طایفهٔ ساتولمیش‌ده‌را غارت کرده اموال مردم را باخودمیبردند، سکنهٔ ده میخواستند آنها راگرفته بده برگردانند. شیخ بساکنان ده «آلاریق» که باو متعلق بود اطلاع داد که علیه ترکان قپچاق پیکار کنند و آنان بیدرنگ لباس و سلاح جنگ بتن کردند وبدنبال شیخ رفتند ودر پیکاری که رخ داد آلاریقی‌ها از برکت انفاس قدسیهٔ شیخ فاتح شدند.



شیخ صدرالدین موسی

شیخ صدرالدین موسی بطوریکه گفته شد فرزند ارشد شیخ صفی‌الدین بود وبعدازاو صاحب سجادهٔ ولایت‌گردید. وی روزعید فطر سال ۷۰۴ هجری از بطن فاطمه خاتون دختر شیخ زاهد متولد گردید و ۹۰ سال عمر کرد و بموقع وفات پدرش ۳۱ سال داشت.

صدرالدین که ۵۹ سال برمسند ارشاد نشست مردی عالم ومفسر بود وطبع شعرداشت. اوبود که درهای مسجد جمعهٔ اردبیل‌را ازگرجیان پس‌گرفت وازتفلیس باردبیل‌آورد. درمراتب کمالات معنوی‌او مینویسند که ازاوان کودکی قدرت معنوی بسیار داشت وصاحب کشف و کرامت‌بود. در زمان حیات‌پدرش که مریدان‌بخدمت شیخ صفی‌الدین میآمدند صدرالدین، که هنوزطفلی بود، بنابعوالم کودکانه کفشهای آنهارا جفت میکرد ولی کفشهای مریدان حقیقی وظاهر سازان را ازهم جدا مینمود. گویا این امر موجب دلتنگی دستهٔ دوم از مریدان گردید وسبب‌گلهٔ آنها در محضر شیخ صفی شد. شیخ فرزند را ازاین کار بازداشت ودستور داد مقداری ازنان‌بازار

را داخل غذای او کردند فی‌الجمله استتاری بهم رسید[1].

شیخ صدرالدین دراواخر عمر عازم حج گردید ودرمراجعت‌از این سفرعَلَمی (پرچم)باخود همراه آورد که درمدینه از طرف خدام مسجد النبی بوی اهداگردیده بود . مؤلف سلسلة‌النسب صفویه مینویسد که «الحال درآستانهٔ صفویه آن علم به‌علم پیغمبر اشتهار دارد».

بعضی از مورخان نوشته‌اند که خدام مسجد رسول (ص) در مدینه ، حضرت پیغمبر را درخواب دیدند که بایشان فرمود آن علم را باین سید که از اردبیل آمده تسلیم کنند و آنها دستور پیغمبررا اجرا نمودند. «ماندلسلو» که همراه سفرای‌خارجی درعهد سلطنت شاه‌صفی از اردبیل دیدن کرده در یادداشتهای خود، که درسال ۱۶۷۹ میلادی درپاریس چاپ شده ، نوشته است که درموقع تقسیم غذا دربقعهٔ شیخ‌صفی‌الدین «... فقیران را باصدای طبلی که میگفتند صدرالدین پسر شیخ صفی‌الدین از مدینه آورده است خبر میکردند»[2].

شیخ صدرالدین مدتی پس ازمراجعت ازحج عمر کرد ودرسال ۷۹۴ هجری دراردبیل درگذشت ودرکنار قبرپدرش شیخ صفی‌الدین مدفون‌گردید . بنای اصلی بقعهٔ‌شیخ صفی‌الدین ازآثار اوست وما درمبحث مربوط بآثارتاریخی‌اردبیل‌بتفصیل از آن سخن‌گفته‌ایم .

خواجه علی‌سیاهپوش

بعداز صدرالدین فرزندش خواجه‌علی معروف به‌سیاه‌پوش صاحب‌سجاده‌گردید وارشاد مریدان بدومحول شد.خواجه علی مرد دانشمند وبافضیلتی‌بود و واقعهٔ ملاقات امیرتیمور گورکان‌را دراردبیل‌بااومیتوان بتعبیری، سنگ‌اول‌بنای‌سلطنت‌صفویان دانست زیرا دراین‌ملاقات‌بود که شیخ وسیلهٔ آزادی سران هفت طایفهٔ بزرگ گردید. طوایفی که بعدها بنام‌قزلباش درایران صاحب قدرت‌گشتند ودرتأسیس‌سلسلهٔ صفویه مؤثرشدند.

۱ــ نقل از مقالات صفوة‌الصفا . تألیف ابن بزاز . ناشر احمد تبریزی . چاپ‌سنگی

۲ــ نقل ازکتاب «زندگانی شاه عباس اول: تألیف نصراله فلسفی.

نوشته‌اند که امیر تیمور در سال ۸۰۶ هجری پس از آنکه «ایلدرم بایزید» سلطان عثمانی را شکست داد بااسرا و غنائم زیادی از طریق اردبیل عازم سمرقند گردید وچند روزی برای استراحت اردو ، در این شهر توقف کرد . در اینموقع آوازهٔ شیخ‌را شنید وباوی ملاقات نمود . ضمن مذاکره اورا مردی دانشمندوعارفی باکمال یافت و همهٔ اسرا را بخواهش وی آزاد کرد وحتی مبالغی نیز املاك خریده وقف بربقعهٔ شیخ‌صفی‌الدین نمود .

داستان ملاقات‌امیرتیمور باخواجه‌علی‌چنین معروف‌است که تیمور ،بطوریکه درحالات وی گفته‌اند مرد دانشمندوباسوادی‌بود واطلاعات‌کافی درعلوم دینی‌داشت، وی که بمذهب تسنن بود در دیدار خود باشیخ دربارهٔ ائمهٔ اثنی‌عشر ، که شیعیـان بدانها اعتقاد دارند ، ازاو سئوالاتی نمود. شیخ گفت بعدازپیامبران صاحب‌شریعت، که قبل از حضرت محمد (ص) برای هدایت مردم برانگیخته شده بودند ، انبیائی بودندکه شریعت آنها را تبیین وتفسیر میکردند ودر اشاعهٔ آنهـا اقدام مینمودند . چون طبق‌بیان الهی پیامبراسلام «خاتم‌النبیین» است وبعداز او نبی ورسولی‌نخواهد بود ائمهٔ مذکوراوصیای اوهستند تادین‌خدا وشریعت اسلام‌را توجیه وتقویت‌نمایند ومسلمانان را با اصول دین آشنا سازند واز این نظرمیتوان‌گفت که نسبت‌آنان بدین اسلام مثل انبیای بنی‌اسرائیل است به‌شریعت موسی وابراهیم و...

تیمور را این جواب خوش‌آمد واز او خواست تـااز وی چیزی بخواهد . شیخ اظهار بی‌نیازی‌کرد ولی تیمور اصرار نمود . شیخ آزادی اسرا را خواستـار شد وتیمور آنرا پذیرفت واسرای ترك را بدوبخشید . اسیران چون آزادی خودرا درپرتو عنایات‌شیخ دیدند بدوگرویدند وبرخی از آنان ، ازجمله رؤسای هفت‌طایفهٔ بزرگی‌که بعداً قزلباش لقب یافتند ، درایران ماندند وبعدها درخدمت شاهان‌صفوی جانفشانیها کردند . جمع دیگر نیز بترکیه برگشتند ودرآنجاگروهی را بآئین تشیع درآوردند واین شیعیان همانهائی بودندکه سلطان سلیم معروف به «یاوز» قبل از اقدام بجنگ «چالدران» ، برای آنکه هنگام محاربه باسپاه ایران از صدمات وآزار

آنان درپشت جبهه دراما‌ن باشد، صدها هزار از آنها را قتل عام نمود .

ارادت تیمور گورکان نسبت به شیخ صفی‌الدین و فرزندانش

بعضی ازمورخین نوشته‌اندکه تیمور اصولا عرفان‌رادوست داشت وبعرفا ومشایخ احترام میگذاشت و از آنان تجلیل میکرد و ملاطفت وی باخواجه علی سیاه پوش هم از این رهگذر بود . ولی مؤلف صفوة الصفا داستان دیگری در اینمورد دارد وچنین میگوید که امیر تیمور درجنگ باامیر حسین شکست خورده فراری شد . روزی در کنار جیحون سیدی را دیدکه برروی آب میدود بدون آنکه درآن فرورود . تیمور دست توسل و ارادت بطرف او درازکرد و مرد ، که همان صدرالدین موسی پسرشیخ صفی‌بود ، دستمال قرمزی اززیر ردای خود بیرون‌آورد وبه‌تیمور نشان دادواو را به‌سلطنت امیدوار ساخت . از اینرو وقتی تیمور باردبیل رسید درك محضر فرزند او را مغتنم شمرد . دراین ملاقات شیخ از تیمورگله کرد که دوستان و پیروان او را اسیر کرده است تیمور از او نشانی مریدان خواست تا آنها را آزادکند . شیخ از زیر پوستین خود پارچهٔ قرمزی را، که درکنار جیحون باونشان داده شده بود،درآورد وگفت که مریدان وی تکه‌ای از این‌پارچه را برکلاه خود دوخته‌اند . ازکرامات شیخ پارچه قرمزبرای دوختن برکلاه همه اسرای‌رومی کفایت کرد وجملگی آزادگشتند[۱] واز آن پس به‌قزلباش معروف شدند[۲].

درکلخوران، درجواربقعهٔ شیخ جبرئیل، چندین حجره نیز جزو بنای اصلی ازخیلی قدیم ساخته شده است که عرفا ومشایخی که بزیارت آن بقعه میرفتند درآنها بیتوته میکردند واین حجرات کنون نیز باقی میباشند .

۱ــ اقتباس از مقالهٔ « آغاز فرمانروائی یك سلسله » بقلم باستانی پاریزی ، مجلهٔ خواندنیها. تهران سال ۳۰. شماره۳۳.

۲ــ قزل درزبان ترکی‌بمعنی قرمز است چنانکه میگویند «قزل‌قان» یعنی خون‌قرمز وطلا را هم‌که رنگ مایل بقرمز دارد قزل میگویند. باش بمعنی سراست وقزلباش یعنی‌کلاه قرمز تعبیر میشود .



صندوق تاریخی و گرانبهای مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین

درباب نحوهٔ آزادی اسرا درمحل چنین معروف‌است که ملاقات امیرتیمور باخواجه علی‌درحجره‌ایکه درجنوب غربی‌این‌ساختمان‌است صورت‌گرفت. شیخ‌از تیمورخواست که بقدریکه‌آن حجره گنجایش دارد ازاسرای روم (عثمانی) آزادکند وتیمور پذیرفت ولی همهٔ اسرا داخل آن حجره شدند وهنوز نصف‌آن خالی‌ماند.

بعضی از مورخان این قول را قبول دارند وچنین میگویند که‌آن حجره در دیگری درعقب داشت[۱]. شیخ دستور داد آن در را نیزباز کنند وبدینطریق اسرا از یك در وارد واز در دیگر خارج میشدند ویکوقت تیمور متوجه شد که دیگراسیری باقی نمانده است[۲]. این گفتار درباب دودر داشتن آن حجره صحیح است وهم‌اکنون

۱و۲ــ اقتباس ازمقالهٔ « آغاز فرمانروائی یك سلسله» بقلم باستانی پاریزی . مجلهٔ خواندنیها . تهران سال سی‌ام . شماره ۲۳.

یکی از آن درها بایوان ودیگری بمقبرهٔ سید جبرئیل باز میشود .

در کتاب « زندگانی شاه عباس‌صفوی» این داستان چنین‌آمده است که تیمور اصولا بمشایخ صوفیه احترام میگذاشت و در بین آنها بشیخ صفی‌الدین و جانشینان وی بیش از همه ارادت میورزید. موقعیکه بجنگ «ایلدرم‌بایزید» میرفت دراردبیل از شیخ تقاضای‌مدد کرد وشیخ بدست‌خود شمشیری بکمراو بست . تیمورهنگامیکه بافتح وفیروزی ازاین جنگ‌باز میگشت دراردبیل چندی مهمان شیخ شد وچون‌ماه رمضان بود درشب اول، که تیمور برسر سفرهٔ افطار شیخ نشست ، ملاحظه کرد که وقت افطار گذشت ولی شیخ مثل اینست که انتظاری دارد ورخصت افطار نمیدهد . تیمور سبب انتظار پرسید وخواهش کرد که اگرمطلبی است بیان دارد وشیخ‌آزادی اسیران را عنوان کرد و تیمور فی‌المجلس گفت همهٔ‌آنها آزادند .

درسلسلةالنسب صفویه ذکرشده است که «سندی در دست است که شاه‌عباس بهادرخان را ببلخ فرستاد واو درآنجا وقفنامه‌ای یافت که بموجب آن تیمور بعضی از املاك را برخاندان صفوی وقف کرده بود. دراین‌سند نوشته‌اند پس‌ازآنکه خاقان اعظم این مواضع‌را ازطرین شرعی خرید... تولیت آنها را باولاد ذکور «سیدعلی منصوربن سیدجمال‌الدین‌بن سیدعلی‌بن سیدجبرائیل‌الحسینی» سپرد. اینان میبایست هرسال عوایداوقاف را جمع کنند وبخواجه علی‌بن شیخ‌صدرالدین موسی‌بن‌سلطان شیخ صفی‌الدین اسحاق‌بن سیدجبرئیل‌الحسینی وفرزندانش بدهند».

مورخ دیگری چنین مینویسد «گویند وقتی شاه‌عباس عازم خراسان بود یك کتاب کهنه باوهدیه شد. درآن کتاب نوشته شده بود وقتی تیمور ازآب جیحون میگذشت تازیانه‌اش ازدست اودرآب جیحون افتاد. امیراین‌را بفال بد داشت‌وملول شد. شخصی ازعالم غیب‌پیدا شد وتازیانه‌را درآورده باوداد وغائب شد. صاحبقران بعدازاین اکثرمشتاق ملاقات آن درویش بود تاآنکه دروقتی که سپاه کینه‌خواه امیر تیمور ازفتح روم مراجعت نمودند درملك اردبیل به‌خدمت شیخ بزرگوار وسرحلقهٔ شیوخ کبار، مرکزدایرهٔ فقروفنا شیخ‌صفی رسیدند. چون‌نظر انداختند‌شخصی‌را دیدند

که‌در آب جیحون تازیانه بدست‌اوداد. امیر پیش آمدو درپای شیخ بزرگوار افتادودست پیری و مریدی‌دادندوجمع ملك‌اصفهانرا وقف خانقاه‌ومریدان‌ایشان کردند. شاه‌عباس پس‌ازملاحظه این نوشته تبسم نموده فرمودند پس اصفهان ملك موروثی‌من‌است»[۱].

این روایت خالی از ایراد نیست زیرا جنگ تیمور با رومیان، چنانکه گفتیم، درسال ۸۰۶ هجری اتفاق افتاد و درآن تاریخ ۷۱ سال ازمرگ شیخ‌صفی میگذشت و حتی شیخ‌صدرالدین موسی نیز درآنزمان دوازده سال بود که روی درنقاب خاك کشیده بود.

ازمجموع مطالب چنین برمی‌آید که مرد گردنکش و قسی‌القلبی مثل تیمور که از کشته‌ها پشته‌ها میساخت وازسرهای بیگناهان منارها بوجود می‌آورد بدستگاه عرفانی صفویه دراردبیل ارادت میورزید وبا آنهمه جلال وجبروت حکومت‌ظاهری درمقابل عارفی که دراین‌گوشه ازجهان بذکر وارشاد می‌پرداخت احترام می‌نمود. فرزندان اونیزچنین بودند چنانکه میرزاشاهرخ درسال ۸۲۳ که عازم قراباغ بودبقصد زیارت وارد اردبیل‌شد وبقول مؤلف مطلع سعدین «بزیارت شیخ‌المشایخ‌صفی‌الدین قدس‌سرّه رفت و ببرکت صحبت شیخ علاءالدین خواجه‌علی سلمه‌الله‌استسعاد یافت و پس ازچند روز توقف دراین شهر براه موغان ازآب ارس‌گذشت».

خواجه‌علی در۱۸ رجب سال ۸۳۰ هجری هنگام مراجعت ازسفر حج درقدس خلیل درگذشت وقبرش درآنجاست ومعروف به«سیدعلی‌عجم» میباشد.

شهادت شیخ جنید و شیخ حیدر بدست شیروانشاه

بعداز خواجه‌علی فرزندش ابراهیم معروف به «شیخ‌شاه» جانشین وی شد. او که در سفر حج همراه پدر بود در بیت‌المقدس بتجهیز جنازهٔ پدرمباشرت کرد و چون باردبیل بازگشت بارشاد مریدان پرداخت و ۲۱سال بدین‌کار توفیق یافت ودرسال ۸۵۱ هجری ، هنگام ارتحال بسرای باقی ، سجادهٔ ارشاد را بفرزندش

۱ ــ از مقالهٔ «از کجا آورده‌ای وگربه‌کشی دم حجلهٔ عروس» بقلم باستانی پاریزی. مجلهٔ خواندنیها . تهران سال ۳۰ . شماره ۳۳.

«شیخ جنید» واگذاشت.

نفوذ روز افزون جنید و کثرت مریدان او سلطان «جهانشاه قره‌قویونلو» را بوحشت انداخت وشیخ برای رهائی از شرّ وی باعده‌ای ازمریدانش بدیاربکر رفت ودرقلمروحکومت «حسن‌بیك آق‌قویونلو» مستقرشد. حسن‌بیك که نظر بقدبلندش او را «اوزون حسن» میگفتند، برقابت با قره‌قویونلوها، مقدم شیخ را گرامی داشت و خواهر خود «خدیجه‌بیگم» را بازدواج او درآورد. شیخ بعد ازاین وصلت باردبیل بازگشت‌ولی جهانشاه قره‌قویونلوهمچنان ازقدرت اوبیمناك بود واورا وادار بخروج ازاین دیار نمود.

کسان جهانشاه شیخ راتشویق کردندکه برای جهاد با چرکسها بقفقازبرود و شیخ باجبار تمکین نمود لیکن هنگام عبور ازبیشه‌های شیروان ، لشکریان «سلطان خلیل» حاکم شیروان، که بدستور محرمانهٔ جهانشاه مأمور دفع شرشیخ شده بودند، باردوی وی حمله کـردند. شیخ ومریدانش دلاوریها نمودند وسرانجام درسال ۸۶۰ هجری چرکسیانی که درسپاه سلطان‌خلیل بودند شیخ‌را بشهادت رسانیدند. بعدازاین واقعه «شیخ‌حیدر» فرزند اوبجای پدربرمسند ارشاد نشست وبتقویت صوری‌ومعنوی مریدان‌پرداخت. او خواهرزادهٔ اوزون‌حسن‌بود وحسن‌بیك که درناصیهٔ او آثارشجاعت ومعنویت میدید «بیگی‌آغا» دختر خود را بازدواج وی درآورد وسه فرزند «علی، ابراهیم، واسماعیل» ازاین وصلت بوجود آمدند[1].

حسن‌بیگ ازاین وصلت راضی واز قدرت ونفوذ شیخ بهره‌مند بود چنانکـه غلبهٔ اوبجهانشاه قره‌قویونلوهم بکمك شیخ ومریدان او صورت گرفت. اوچون از واقعهٔ جهانشاه رهائی‌یافت باردیگرازطرف «ابوسعیدتیموری» موردتهدید واقع‌شدو بیاری شیخ‌حیدر ومریدانش بر اونیزفائق‌آمد.

سلطان ابوسعید بقصد تصرف آذربایجان وارد میانه شد. اوزون‌حسن از او درخواست صلح کرد ولـی ابوسعید نپذیرفت وازراه اردبیل بقفقاز تاخت. سپاهیان

۱ــ بعضیها فرزندان شیخ‌حیدررا چهارپسر ودو دختر نوشته‌اند.

آق‌قویونلو اورا محاصره کردند وابوسعید ازحیث آذوقه درمضیقه افتاد وازحسن‌بیك درخواست صلح کرد. حسن‌بیگ آنرا پذیرفت ولی‌شخصی بنام «سعید اردبیلی»، که قاصد پادشاه آق‌قویونلو و ابوسعید بود ، او را از وضع پریشان سپاه تیموری آگاه ساخت. در نتیجه حسن‌بیگ قصد جنگ نمود. ابوسعید شکست خورده دستگیر گردید وبراثر اصرار امرا بقتل رسید وحکومت آق‌قویونلو دراین‌منطقه‌قدرت‌یافت.

باری شیخ‌حیدربخونخواهی پدربشیروان لشگر کشید وبا شروانشاه فرخ‌یسار جنگ کرد. دراین ایام اوزون‌حسن درگذشته و «سلطان یعقوب» جانشین اوشده‌بود. اوازقدرت شیخ‌حیدرمیترسید وبا آنکه زن شیخ خواهر اوبود بنای مخالفت با وی گذاشت وسپاهی بسرکردگی سردار معروف خود «سلیمان اوغلی» بکمك شروانشاه فرستاد. درمیدان‌محاربه سلطان‌حیدر دلیریها کرد وشخصاً به‌قلب سپاه دشمن‌حمله‌برد وحتی بقول بعضی سلیمان‌اوغلی را ازاسب بزیرانداخت ولی دراثنای معرکه تیری برحلقومش برخورد و روز پنجشنبه ۲۰ رجب ۸۹۳ هجری بشهادت رسید. مریدان کشتهٔ او را محرمانه درجائی بخاك سپردند و علامت گذاشتند تا بدست دشمن نیفتد ومورد بی‌احترامی قرارنگیرد. درسال ۹۱۵ که شاه‌اسماعیل ازشیروان باز میگشت جنازهٔ پدررا باخود باردبیل آورد ودرجوارقبرشیخ‌صفی‌الدین دفن نمود.

سرگذشت اسماعیل وبرادرانش

پس‌ازقتل‌شیخ‌حیدر، سه‌فرزند صغیر او بامریعقوب دستگیر وبفارس تبعید شدند ودرقلعهٔ «استخر» محبوس گشتند. این حبس چهارسال طول کشید و چون یعقوب درگذشت آنان اززندان رهائی یافتند و راه اردبیل پیش‌گرفتند . علی‌که فرزند بزرگتر بود صاحب سجادهٔ ولایت شد وبه‌کمك مریدان درنزدیکیهای اهر با شروانشاه جنگ کرد واورا مغلوب نمود ، ولی «رستم میرزا» آق‌قویونلو ، که بعدازسلطان یعقوب جانشین وی شده بود، از ازدیاد نفوذ علی بیمناك گشته بنای مخالفت باوی‌گذاشت. رستم‌میرزا از راه خدعه وحیله وارد شد و علی را از راه مهرومحبت به تبریز فراخواند ، ولی سلطانعلی درتبریز ازنیرنگ اوخبردارگشت وباردبیل بازگشت.

رستم‌میرزا که بادقت نقشه‌های خودرا طرح کرده بود ازاینکه شکارش ازدام رفته است سخت خشمگین گردید و چهارهزارسوار بتعاقب وی فرستاد. سواران در شام اسبی، که دیهی است دریك فرسخی اردبیل، بدو رسیدند و درمعرکه‌ای که رخ داد اورا کشتند. سه‌نفرازبزرگان صوفیان ابراهیم واسماعیل برادران اوراکه به‌شام‌اسبی رفته بودند مخفیانه بشهرآوردند و هرشب درخانه‌ای نگهداری کردند. چهل روز بدین منوال گذشت و چون برای جستجوی خانه‌های مردم دستور رسید اقامت آنانرا دراردبیل جایز ندیدند. جمعی ازمریدان با اجازهٔ مادرمحرمانه آنها را بگیلان بردند و ابتدا دررشت وسپس درلاهیجان بنگهداری وتربیت آنها کمر بستند.

رستم میرزا ازآیندهٔ کارنگران شد وکسانی برای استردادآنها نزدوالی گیلان فرستاد.والی ازبودن‌آنها اظهاربی‌اطلاعی کرد. رستم‌میرزا باردیگرجمعی را بامفتی تبریزبدانجافرستاد تااگر والی گیلان منکراقامت فرزندان سلطان‌حیدر درخاك گیلان شوددرحضورمفتی‌سوگند شرعی‌یادکند. نوشته‌اند که‌حاکم گیلان بصلاحدید اطرافیان کودکان صفوی را درزنبیل‌های بزرگی گذاشت ودرنقطهٔ مطمئنی درجنگل ازدرخت آویخت وآنگاه سوگند خورد که پای آنها برخاك گیلان نیست.

فی‌الجمله ابراهیم نیزپس‌ازچندی بعلت بیماری درگذشت و ریاست مریدان به «اسماعیل» که طفل کوچکی بود رسید. اسماعیل درلاهیجان اقامت کرد و مورد احترام وحمایت «میرزاعلی‌کارکیا» حاکم آنجا، که از فرزندان امام حسن‌مجتبی (ع) بود، قرارگرفت. اسماعیل کوچکترین فرزند شیخ‌حیدربود وروزسه شنبه ۲۵ رجب ۸۹۲هجری، یکسال قبل ازقتل پدرتولد یافته‌بود. اوتاشش سالگی درقلعهٔ استخربود ودرآنجا ازملاطفتهائی که «منصوربیگ‌پرناك» فرمانروای قلعه نسبت‌به‌این سه‌کودك مینمودبی‌بهره نبود زیرا اوازطرفداران حضرت علی (ع) و ازارادتمندان شیخ‌صفی‌الدین بود وازاینرومخفیانه ازسه محبوس صغیرحمایت میکرد.

سلطنت شاه‌اسماعیل

اقامت اسماعیل درگیلان ولاهیجان قریب شش سال ونیم طول کشید ودراینمدت قرآن وریاضیات وعلوم مختلف‌را

بوسیلهٔ اساتید بزرگی مثل مولانا «شمس الدین لاهیجی» و «نجم گیلانی» آموخت و در ۱۳ سالگی کم کم بفکر قیام و رهبری مریدان افتاد. کارکیا و دیگران صغرسن اورا بهانه کردند و اورا ازعزیمت باردبیل منع نمودند ولی اوکه اصرار را بیفایده میدانست روزی بمیرزاعلی گفت من که صاحب مسند وخرقه‌ام الهام یافته‌ام که بدین کار اقدام نمایم و بدینجهة درنگ نمیتوانم.

این بود که بسال ۹۰۵ هجری باهفت‌تن ازمریدان وصوفیان براه افتاد و کارکیا اورا بـاعزت واحترام بدرقه نمود ودرحق وی دعای خیرکرد. او هرچه بـاردبیل نزدیکتر میشد برعدهٔ مریدان وهمراهانش افزوده می‌گشت چنانکه درطارم عدهٔ آنها به ۱۵۰۰ نفر رسید وچون عزم جنگ با «فرخ یسار» شروانشاه نمود هفت هزارتن از طوایف قزلباش بدو پیوسته بودند.

اسماعیل پس از ورود باردبیل مصلحت آن دید که جهاد پدر و جدش را در قفقاز تکمیل نماید و لذا باسپاهی مرکب از مریدان خود بشیروان لشگرکشید و بـا شجاعت و ازجان گذشتگی خود ویارانش بردشمنان فـائق آمد و باتصرف خزائن ودفائن شروانشاه عازم تبریزگردید و آنجارا از «الوند میرزا بایندر» گرفت‌و‌پایتخت خودگردانید. اوتشیّع را مذهب رسمی ایران‌کرد و در این راه شجـاعت و دلیری بی‌نظیری نشان داد. گویند در تبریز فرمان داد که مؤذنان ضمن اذان شهادت خاص شیعیان یعنی «اَشْهَدُ اَنَّ عَلِیّاً وَلِیُّ‌الله» را بگویند ونیزعبارت «حَیَّ عَلٰی خَیْرِالْعَمَلِ» را حذف نکنند. این امر برعلما وبزرگان آن‌شهر، که مذهب تسنن داشتند، سخت گران‌آمد وجمعی ازآنان یك‌شب قبل از تاج‌گذاری وی، که در سـال ۹۰۷ هجری اتفاق افتاد، پیش اورفته‌گفتند «قربانت شویم، دویست سیصد هزار خلق که‌درتبریز است چهاردانگ آن همه‌سنی‌اند واز زمان حضرات تاحال این خطبه راکسی برملا نخوانده ومیترسیم‌که مردم بگویند پادشاه شیعه نمیخواهیم ونعوذ بـالله اگر رعیت برگردند چه‌تدارك در اینباب توان‌کرد؟ پادشاه فرمودکه مرا بـاین‌کار واداشته‌اند و خدای عـالم وحضرات ائمهٔ معصومین همراه منند ومن از هیچکس بـاك ندارم.

بتوفیق‌الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم و یك کس‌را زنده نمی‌گذارم»[1].
در کتاب زندگانی شاه‌اسماعیل صفوی آمده است که یکی از مؤذنان از گفتن شهادت فوق الذکر خود داری کرد فی‌الفور گردن او را زدند و دیگران از ترس آنرا ادا نمودند.

شاه‌اسماعیل پس از تاجگذاری دستور داد که بنام او سکهٔ زر زدند و در آن خود را «بندهٔ شاه‌ولایت» خواند. درروی دیگر سکه نیز شعار اسلامی «لاٰ إِلٰهَ إِلاّاللهُ. مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله» را با جملهٔ «عَلِیٌ وَلِیُّ الله» نقش کردند و دور آن اسامی دوازده امام را نوشتند. شاه دستور داد که خطبه بنام پیامبر اسلام و اولیای او بخوانند و مذهب تشیع را مذهب رسمی ایران بدانند.

مقام تاریخی شاه‌اسماعیل صفوی

شاه‌اسماعیل جنگهای متوالی باعثمانیها و ازبکان از یکطرف و گردنکشان داخلی از طرف دیگر نمود که چون هدف ما دراین مجموعه تاریخچهٔ اردبیل است و نه وقایع دوران سلاطین صفوی، از ذکر آنها خودداری مینمائیم و ازشاهان دیگر صفوی نیز بآن قسمتهائی اشاره خواهیم کرد که بجهتی مربوط باین شهر باشد. بااینحال برای آنکه خوانندگان باهمیت قیام شاه‌اسماعیل واثرات فداکاریهای این جوان ۱۳ ساله، که شهر اردبیل مفتخر بتقدیم او وفرزندانش بایران عزیز گردیده است، پی‌ببرند وارزش تلاش و کوشش‌او را در ایجاد وحدت جغرافیائی کنونی واستقلال‌سیاسی ایران‌بدانند، این نوشتهٔ پرفسور «ادوارد براون» دانشمند وشرق شناس نامی انگلستان را ازمقدمهٔ کتاب سلسلةالنسب‌صفویه نقل مینمائیم. اصل این کتاب بوسیلهٔ «شیخ حسین بن‌ابدال زاهدی» تألیف یافته وشادروان کاظم زادهٔ ایرانشهر درسال ۱۹۲۴ میلادی آنرا در برلن چاپ نموده است واین مقدمه نامه‌ای است بعنوان وی‌که دراول آن چاپ از کتاب مزبور درج شده است:

«من در هنگام تألیف کتاب خودم «تاریخ ادبی ایران» بچندین تاریخ نادر-

۱ــ زندگانی شاه‌عباس اول. نصرالله فلسفی.

للوجود غیر مطبوع در خصوص شاه‌اسماعیل و سایر شاهـان صفویه رجوع کردم وکم‌کم قدری از اهمیت این‌خانوادهٔ عالی‌نژاد ، که فی‌الواقع خالق ایران امروزی بوده‌اند ، فهمیدم... حقیقةً بنظر چنین مینماید که تابحال ایرانیان قدرشاه اسماعیل صفوی را نشناخته‌اند که بمراتب شایسته‌تر بستایش وتمجید است از سلطان محمود غزنوی ترك و سلجوقهای سنی متعصب وتیمورتتار ، ... درحقیقت ایرانیان هرقدر بوجود صفویان، بخصوص‌شاه‌اسماعیل‌وشاه‌عباس‌بزرگ‌افتخارکنند،سزاواراست... اینکه تاکنون شیرازهٔ استقلال وقومیت ایران پاره نشده فقط ازحسن تدبیروسیاست وازهمت بلند ودوراندیشی ومملکتداری این سلسله بوده است . یقین بـاید کرد که اگر صفویه بیرق تشیع را بلند نکرده وتمـام افراد ملت ایران را زیر پرچم آن‌گرد نیاورده و آن آتش‌جهانسوز را درکانون دلهای ایرانیان نیفروخته بودند امروزایران دارای استقلال سیاسی نبود ومخصوصاً قطعات شمالی‌وشرقی[1] آن،که هنوز امروز هم هدف استیلا ومیدان تحریکات ماجرا جویان وخیال‌پرستان عثمانی‌است، ازدست رفته بود... بایدهمواره بروان سلاطین‌صفویه، که نجات دهندهٔایران بوده‌اندرحمت فرستاد».

کسروی نیز درکتاب شهریاران‌گمنام مطلبی‌دارد ومینویسد ازسال ۳۰هجری که بامرگ یزدگرد سوم حکومت ساسانی منقرض‌گردید تا ظهورمشروطیت ، بیش از۲۵۰خانواده وسلسله‌درایران به‌حکومت رسیدند ولی فقط چهار سلسلهٔ سلجوقی، صفویه،افشاروقاجارتوانستندبرتمام‌ایران حکومت نمایند.بادرنظرگرفتن‌گفتارادوارد براون درتکمیل سخنان‌کسروی میتوان گفت‌که ازاین چهار سلسله هم فقط خاندان صفویه بود که بعداز ساسانیان درایجاد ونگهداری یك ایران بزرگ و واحدکوشش کرد وتوفیق نیزبدست‌آورد . این نظر راشاردن هم پذیرفته ودرسیاحتنامهٔ خودچنین نوشته است« اما شاه‌اسماعیل سلسلهٔ صفویه را درآغاز قرن شانزدهم میلادی‌تأسیس کرده ایران را بدرجه‌ای ازشکوه و جلال بـالا بـرد که پس از انقراض دولت قدیم

۱ـ یقیناً «غربی» باید باشد واشتباهاً درآن مقدمه شرقی ضبط‌گردیده است .

ودودمان نجیب ساسانی بدست تازیان، از قرن هفتم میلادی کمتر بآن پایه رسیده بود».[۱]

جنگی که شاه اسماعیل باسلطان عثمانی نمود و رشادت و دلیری اینکه وی باتفاق ۲۷ هزار سپاهیانش در مقابل بیش از دویست هزار سربازان حرفه‌ای «سلطان سلیم یالقوز» ابراز داشت او را در عداد بزرگترین سرداران نظامی دنیا درآورد وروش جنگی‌ای که وی درحمله بتوپهای دشمن بکاربرد سالها و بلکه قرنها در بزرگترین دانشگاههای نظامی دنیا جزو برجسته‌ترین تاکتیک‌های جنگی تدریس گردید.[۲] جنگهای او با ازبکان نیز نزد مورخان شایان تمجید است وشاه اسماعیل را بحق سزاوار لقب کبیر مینماید.

پیروزیهای شاه اسماعیل ما را بیك واقعیت دیگر راهنمائی میکند که تأسفاً همواره برای مردم ایران مجهول مانده وحتی بیشتر ارباب فضل و دانش نیز از آن غفلت داشته‌اند و آن شجاعت ودلاوری صوفیان ایران بوده است.

تصویری که بیشتر ایرانیان ، بخصوص نسل معاصر ما ، ازصوفی وعارف در ذهن خود دارند آنانرا افرادی درمانده و بدبختی مجسم میسازند که با موهای آشفته ولباسهای ژولیده و وارفته ، بمانند«هیپی»های قرن طلائی کنونی ، خود را از اجتماع بکناری کشیده ودر خلوتسرای بی‌مبالاتی از طریق گدائی و استرحام بتن‌پروری اشتغال داشتند وتنبلی ودریوزگی صفات ممیزهٔ آنها بود. حال آنکه سربازان دلیروبی‌باکی که درعهدسلاطین بزرگ صفوی بخصوص درعهدشاه اسماعیل اول استقلال ازدست رفتهٔ این کشوررا بازگرفته ایران بعد ازاسلام را بواقع موجودیت بخشیدند صوفیانی بودند که باشهامت ودلیری بی‌نظیری خون خود را نثار کردند و متجاوزین وگردنکشان را برجای خود نشانیدند. شاردن در سیاحتنامهٔ خود مینویسد « عبارت ذیل دربیشتر سفرنامهٔ سیاحان ونیسی دیده میشد که (صوفیان مثل شیر نبرد می‌کنند)».

۱ـ سیاحتنامهٔ شاردن. ترجمهٔ محمد عباسی . جلد ۲ . تهران . ۱۳۳۵.

۲ـ شاه‌جنگ ایرانیان . ترجمهٔ منصوری . تهران. ازانتشارات خواندنیها.

جانشینان شاه اسماعیل

شاه اسماعیل درسال ۹۳۰ هجری در نزدیکیهای سراب بیمار گردید و در آن منطقه بدرود زندگی گفت[1] . جنازه‌اش را به‌اردبیل‌منتقل کردندودر کنارقبرشیخ صفی‌الدین بخاك سپردند اوچهار پسر ودو دخترداشت. بزرگترین پسروی طهماسب‌میرزا بودکه بعدازپدر در یازده‌سالگی‌در تبریز بسلطنت نشست ودرسال۹۶۲هجری قزوین را بپایتختی‌برگزید. وی۵۳سال‌ونیم‌پادشاهی کرد ودر۱۵ماه‌صفر۹۸۲هجری درگذشت. اومثل دیگرشاهان صفوی باردبیل‌علاقهٔ خاصی ابرازمیکرد وباحترام بقعهٔ جدش درتأمین رفاه‌و آسایش ساکنان این ولایت توجه زیادی مبذول میداشت . هم‌اکنون بربدنهٔ دیوار خارجی رواق بقعهٔ شیخ صفی‌الدین فرمان او، که برسنگ مرمر سفیدی نقرشده ، باقی است ودرآن ،که ۱/۳۰ مترطول و۱/۱۵ متر عرض دارد، چنین نوشته شده است :

« بعد حمدالله و حسن توفیقه . چون بیمامن توفیقات صدر نشین اولیاءالله معروفه(و)برکات تأییدات صاحب‌تمکین اصفیاءالله المعین،به‌انوارمهرآثارغرهٔغرای هدایت شعار ولایت دثار نواب اعلی عالی حضرت سلطان السلاطین بالارث و الاستحقاق ، ظل‌الله فی‌الافاق ، السلطان بن‌السلطان ابوالمظفر السلطان شاه طهماسب الصفوی الحسینی بهادرخان ، خلدالله تعالی ملکه وسلطانه ، و ابّد اکرامه واحسانه، لامع‌وهویداست وخطایرفیض‌مآثرعلیهٔ علویه، صفیه‌صفویه،تالی‌مشاهد مقدسه‌وعتبات سدره مرتبه‌است همچنانکه درآن روضات منوره عمال ازجرئت‌اظهار بدعت‌ممنوع شده حکم‌گشته‌که جمیع مجاوران وزائران وساکنان از تکالیف غیر مشروعه مصون بوده امر خیر اثر و فرمان قضاقدر ، شرف صدور یافت‌که در دارالارشاد اردبیل و ولایات همان قاعده حسنه را منظور داشته ... (دو یا سه‌کلمه از بین رفته است) شلبافی‌محترقه وهیمه بازار وگوسفند بازاروبرنج بازار وپیشکش تمغاوات‌ومحترقه

[1] ـ این‌بیت برای ماده تاریخ مرك او گفته شده است:

ازجهان رفت «ظل» شدش‌تاریخ   سایه تاریخ آفتاب شده

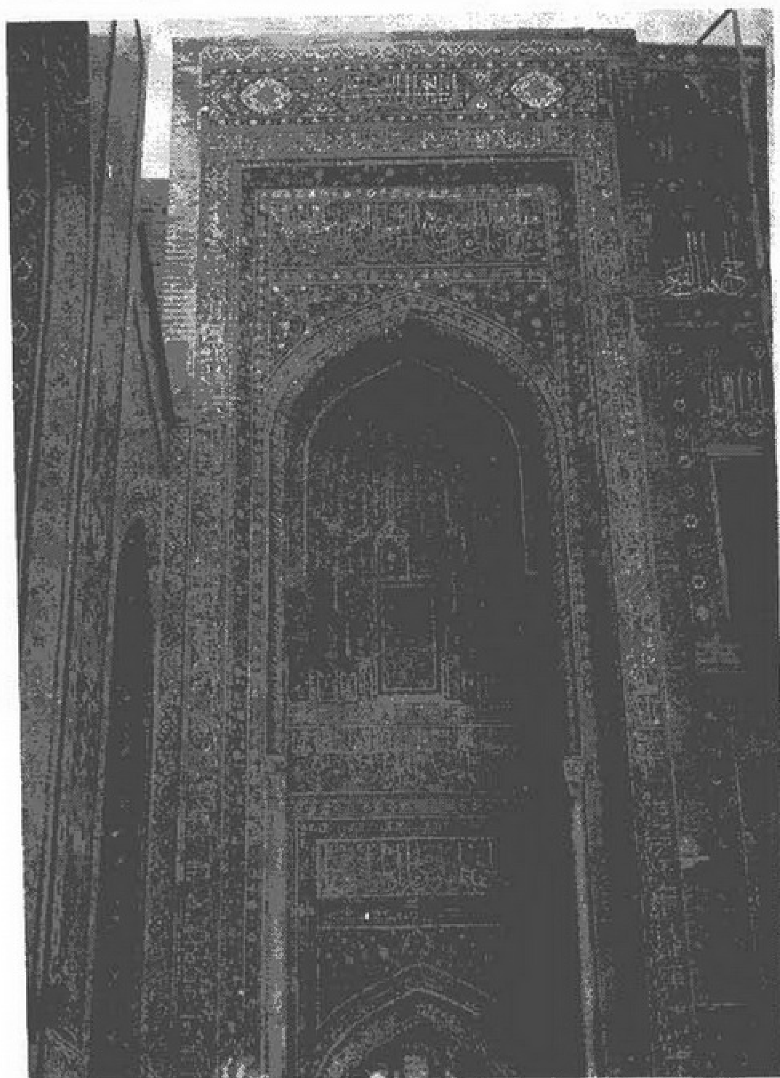
کلمهٔ«ظل» بحساب ابجد ۹۳۰ میشود.

ورسم‌الاحتساب طلبی‌ازساکنان وغیر آنجا ننمایند، تابمصدوقهٔ وَمَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً مشاهد عالمیان ومنظور جهانیان‌گردد، وبعدازشرف توبهٔ نصوح وفتح ابواب نصرت وفتوح بنابر کمال توجه خاطر انور، بترویج شرع‌مطهر، وغایت اهتمام امربمعروف ونهی منکر، فرمان قضا جریان عزاصدار یافت‌که در دارالارشاد مذکور و ولایات، بدستوریکه درعساکر منصوره وممالك محروسه شرابخانه و بنج‌خانه ومعجون‌خانه بوره‌خانه وبیت‌اللطف وقمارخانه وقوالی وکبوتربازی منع شده ، ومستوفیان کرام مال وخراجات آنها را از دفاتر اخراج نموده ، من بعداطلاقی ننمایند واحدی‌بامری از امور شرعیه مثل ریش تراشیدن وطنبور زدن و نردباختن و بدعت تعزیت ..... (چندکلمه محوشده)واداشتن‌وخدمات امردان درحمامات وارتکاب امورغیرمشروعه اشتغال ننمایند وپیرامون نگردند، فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَما سَمِعَهُ فَاِنَّما اِثْمُهُ عَلَى الَّذينَ يُبَدِّلُونَهُ وخلاف‌کننده‌از مردودین درگاه الهی‌ومطرودین بارگاه شاهی‌خواهد بود ودرسلك اُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَتُ اللهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنّاسِ اَجْمَعينَ منسلك خواهد گشت وازمرحمت‌نسبت بسکنهٔ آنجا باهتمام وافاضت وافادت شاهی‌خلیفه...(کلماتی‌محو شده) امیرمعین‌الشریعة والدین امیرالاوحدی بظهورپیوست بتاریخ ذی‌الحجة‌الحرام سنهٔ ۹۳۲ کتبه حسن».

بدین ترتیب ملاحظه میشودکه بنظر شاه طهماسب دارالارشاد اردبیل تالی مرتبهٔ مشاهد مقدسه بوده وسکنهٔ آن مورد لطف ومرحمت سلطان قرار داشته‌است.

علاقهٔ شاه‌عباس بزرك باردبیل

اسماعیل دوم جانشین شاه طهماسب دو سال سلطنت کرد وبعداز او سلطان محمد معروف بخدا بنده بپادشاهی رسید و ۱۲ سال دراین مقام حکومت نمود . پایهٔ سلطنت این پادشاه بردوش فرزند بزرگش حمزه میرزا بود ولی او در ذیحج سال ۹۹۴ هجری هنگامیکه درصدد مراجعت ازگنجه به‌پایتخت (قزوین) بود درنزدیکی آنشهر(یعنی گنجه) قربانی توطئهٔ خائنانهٔ جمعی از بزرگان قزلباش گردید وبدست «خودی» نام دلاك خویش بقتل رسید . جنازهٔ او را باردبیل آوردند ودرمجاورت قبرجدش شیخ



سردر ورودی بقعهٔ شیخ صفی‌الدین

صفی‌الدین بخاك سپردند . فرزند دیگر سلطان محمد که عباس میرزا نام داشت ودر خراسان حکومت میکرد بدستیاری دوتن از بزرگان قزلباش «علیقلیخان شاملو و مرشد‌قلیخان استاجلو» برپدر قیام کرد وسلطنت رابنام شاه عباس اول بدست گرفت .

شاه عباس درسال ۹۹۶ هجری، که ۲۶ سال داشت، بسلطنت نشست و ۴۲ سال پادشاهی کرد . دراوایل سلطنت‌او عثمانیها بآذربایجان تاختند وتاسراب پیش آمدند. شاه عباس مصلحت‌درآن دید که باآنهاصلح کند تاداخلهٔ کشور را نظم و نظامی بدهد. از اینرو «مهدیقلیخان چاوشلو» حکمران اردبیل را باچندتن ازسرداران نامی قزلباش برای امضای معاهدهٔ صلح باستانبول فرستاد .

این پادشاه، که ازسلاطین مقتدر ایران است، اعتقاد خاصی بجد خود داشت وهروقت که مهمی از حیث لشگرکشی وجنگ براو پیدا میشد باردبیل میآمد ودر بقعهٔ شیخ صفی‌الدین استمداد مینمود وبااحترام زیادی که اوبمقام معنوی جدش قائل بود از نیم فرسخی چکمه وپاپوش ازپا درمیآورد وپیاده قصد زیارت قبروی مینمود.

شاه عباس درسال ۱۰۱۴ هجری فرمانی صادرکرد و در آن اعلام داشت که چون اردبیل اززمان امیرتیمورگورکان دارالامان بوده‌است عمال حکومت‌همچنان باید آنجا را دارالامان بدانند .

فصل چهارم

از نادر تا مشروطیت ایران

اردبیل در عهد نادرشاه افشار

مهمترین واقعه‌ایکه دراواخرسلطنت صفویان دربارهٔاردبیل قابل ذکر است سازش روسها وعثمانیها برای تقسیم شمال ومغرب ایران واز جمله‌این شهر تاریخی میباشد که‌باظهور نادر آن نقشه بهم‌خورد ودست روس وعثمانی ازاین سرزمین کوتاه‌گردید.

شرح واقعه چنین است که پس از تجاوز افغانها بایران و سقوط اصفهان، طهماسب میرزا فرزند ارشد شاه سلطانحسین، در نقاط مختلف کشور بجمع‌آوری نیرو پرداخت ودر سال ۱۱۳۷ هجری بنام پادشاه ایران سفیری به «پطرز بورگ» پایتخت روسیه فرستاد واز امپراطور روس خواست که او را دردفع شرافغانها یاری کند. روسها بظاهروعدهٔ مساعد دادند ولی درخفا باعثمانیها، که بااستفاده‌ازاوضاع آشفتهٔ ایران درصدد تصرف قسمتی از خاك آن بودند، قرارگذاشتند که قفقازشرقی یعنی نواحی داغستان، طوالش، اردبیل، گیلان وتنکابن تا نزدیکی خلیج حسینقلی راآنها وقفقازغربی یعنی گرجستان، تبریز، رضائیه، کردستان، کرمانشاه، لرستان و خوزستان تا کنار خلیج فارس را عثمانیها تصرف نمایند. این پیشنهاد را برای شاه طهماسب فرستادند که اگر راضی باشد نسبت به‌دفع افغانها اقدام کنند.

مقارن این احوال بود که بنابنوشتهٔ «تاریخ زندگانی نادرشاه پسر شمشیر»[1] عبدالله پاشا سردار عثمانی بایران تاخت و احمد پاشا فرماندار بغداد نیز شهرهای تبریز، کردستان، کرمانشاه، لرستان، وخوزستان را یکی پس ازدیگری‌بگرفت. تبریزیان دربرابر عثمانیها مردانه دفاع‌کردند وقریب پنجهزار نفر از آنان راکشتند ودر برابر دشمنان شمشیر بدست باهمهٔ کسان خود شهر را تخلیه‌کرده باردبیل مهاجرت نمودند.

۱ـ تاریخ زندگانی نادرشاه پسرشمشیر. تألیف نورالله دلاوری. تهران.۱۳۱۹.

بعداز این واقعه اردبیل نیز بتصرف عثمانیها درآمد ومدتی دراشغال آندولت باقی ماند . قاموس الاعلام ترکی این موضوع را بدینطریق ضبط کرده است که «اردبیل درسال ۱۱۴۰ هجری ازطرف احمدپاشا والی بغداد بتصرف دولت عثمانی درآمد ومدتی تحت حکومت آندولت قرارگرفت» وبرای آنکه اهمیت این شهررا نشان دهد اضافه نموده است که «این شهر زادگاه خیلی ازمشاهیر وعلما و شعراست ودرتاریخ قدیم ایران شهرت زیادی دارد».[1]

اما نادر درسال ۱۱۴۳ بایکصد هزار سپاه بقصد راندن عثمانیها بآذربایجان آمد ودر ۲۷ محرم آنسال تبریز وچندی بعد اردبیل را از ترکها پس گرفت. آزادی اردبیل تاسفاً مدت زیادی طول نکشید زیرا درشرق ایران گرفتاریهائی پیش آمدونادر ناگزیر بدانجا رفت وفرصت جدیدی برای تجاوز عثمانیها پیدا شد . این بار شاه طهماسب خود با آنها جنگید ولی شکست خورد و عهدنامهٔ ننگینی باآنها امضاء کرد، لیکن نادر آنرا نپذیرفت وباعزل شاه‌طهماسب پسر کوچك اورا بسلطنت برداشت وخود نایب السلطنه شد و باعثمانیها جنگهای سختی کرد . وی که در محرم ۱۱۴۶ بقصد این محاربه از اصفهان حرکت کرده بود ازهمدان وسنندج وشاهین‌دژ ومراغه وتبریز گذشته باردبیل رسید وقسمتی ازسپاهیان‌خودرا دراین‌شهر گذاشت وخودازرود ارس گذشته به‌داغستان حمله‌برد وپس‌ازپیروزی‌چشمگیری که‌بدست آوردعهدنامه‌ای با عثمانیها درتفلیس منعقد ساخت که بموجب آن قفقاز و آذربایجان بایران مسترد گردید .

درمراجعت‌ازاین‌سفربود که نادربهمهٔولایات نامه‌نوشت‌وسران‌وبزرگان‌لشگری وکشوری را بدشت مغان فراخواند. دوازده هزارچادروخانه‌های چوبی درنزدیکی پل «جواد»، برای سکونت وپذیرائی ازمدعوین آماده‌کرد و چون همه‌گرد آمدند خطاب بآنهاچنین‌گفت «تاکنون من‌آنچه لازمهٔ‌کوشش وجانفشانی بود بجای‌آوردم ودشمنان ایران مانند افغان وروس وعثمانی را ازایران بیرون‌کردم اکنون میخواهم

۱ــ قاموس‌الاعلام ترکی. ج۱ . چاپ استانبول. ۱۳۰۶ قمری. ص۱۰۴

بخراسان بازگشته آسایش نمایم. طهماسب میرزا وپسرش عباس میرزا هردوزنده هستند شما هریك ازآندو یاهرکسی راکه میخواهید بپادشاهی بردارید » همه گفتند «هیچکس برازنده‌تر ازتوبرای تخت ایران نیست». او یکماه فرصت دادکه کسی را برای سلطنت تعیین نمایند ولی سرانجام دو ساعت و بیست دقیقه بعدازظهر روز پنجشنبه۲۴ شوال۱۱۴۸ هجری خودش‌بنام نادرشاه برتخت‌مرصعی نشست‌وسپاهیان وحاضرین بافریادهای شورانگیز اوراشاد باش‌گفتند. این جشن پنج‌روز دوام‌داشت وروز ۲۹ شوال بپایان رسید.[۱]

خرابی اردبیل در عهد نادرشاه

صاحب مرآت‌البلدان‌داستان تاجگذاری نادرراچنین آورده است که «در سنهٔ ۱۷۳۶میلادی، مطابق ۱۱۴۸هجری، نادر شاه افشار در دشت‌مغان، که نزدیك اردبیل است، شمشیر خود را ازغلاف بیرون آورده خدماتی راکه بممالك ایران‌کرده بود شرح دادآنگاه شمشیررا غلاف‌کرده گفت تابحال آنچه توانستم‌کردم بعدها پادشاهی را برای‌خود انتخاب‌کنید.

سرداران وبزرگان ایران متفقاً اورا بسلطنت قبول‌نموده، نادرشاه گفتند و در شهراردبیل تشریفات تاجگذاری بعمل‌آمد»[۲] وگویا مردم اردبیل دویست هزارتومان هم باوپیشکش دادند.

جواب این سئوال‌که چرا نادراردبیل (مغان) را برای تاجگذاری انتخاب نمود واصولا چرا، باصطلاح امروزی، «رفراندم»کرد بدرستی درکتابها روشن نیست. واقع امراینست‌که چون حکومت صفویان، قطع نظر ازجنبهٔ سیاسی،وضع عرفانی ومعنوی‌خاصی نیزداشت وشیخ اوغلی[۳]علاوه برسلطنت ظاهری مرشدکامل وپیشوای طریقت هم بود وازطرفی علما وروحانیان نیز بخاطر آنکه مذهب تشیع

۱ـ تاریخ زندگانی نادرشاه پسرشمشیر. تألیف نورالله دلاوری. تهران. ۱۳۱۹.

۲ـ مرآت‌البلدان تألیف محمد حسنخان صنیع‌الدوله.

۳ـ پادشاهان صفوی را مریدان طریقت شیخ اوغلی یعنی پسرشیخ میگفتند.

بوسیلهٔ آنها درایران رواج یافت ، باجان ودل از آنان طرفداری میکردند . این بود که نادر ازمنقرض ساختن صفویان بیم داشت وجمع آوری بزرگان لشگری و کشوری در آن دشت نیز از این نگرانی او سرچشمه میگرفت . وگرنه کسی که در آنزمان صاحب بزرگترین قدرت ارتشی ایران بود احتیاج بچنین کاری نداشت و کوتاه کردن دست شاه طهماسب زندانی یا عباس میرزای طفل صغیر از سلطنت ، وجلوس بجای آنها ، که از نخستین روز آرزوی قلبی طهماسبقلی (نادر) بود، باقدرتی که او داشت کار مهمی نبود . جمع آوری سران کشور واخذ بیعت از آنان بویژه علاقهٔ وی بمستحیل ساختن مذهب شیعه در فرق تسنن بدانجهة بود که اثرات نفوذ معنوی صفویان را خنثی نماید وبزرگان مملکت را بااخذ قول از آنها ، از اقدامات بعدی و کمك ببازماندگان صفوی ، نظیر آنچه که باشاه اسماعیل اول کردند ، بازدارد .

انتخاب مغان برای انجام این تشریفات نیز بمناسبت مقام معنوی واهمیتی بود که اردبیل در آنعهد در کشور ایران داشت ودرنظر ایرانیان ، چنانکه شاه طهماسب در فرمان خود آورده ، تالی مرتبهٔ مشاهدمشرفه بشمار میآمد. بخصوص آنکه شیخاوندان[1] در آن ساکن بودند ونفوذ معنوی بزرگی در ایران آنروز داشتند . حق این بود که نادر درپایتخت ایران تاجگذاری کند واگرهم بچنان «رفراندمی»، که درمغان ترتیب داد نیازمند بود دراصفهان ، که ازهرجهة استعداد داشت، آنرا تشکیل دهد نه آنکه در دشت سوزانی ۱۲ هزار چادر وخانهٔ چوبی بوجود آورد و آنگاه در این گوشه ازایران تاج برسر گذارد .

دلایلی که بعضی از مورخان درباب نزدیکی مغان بجبههٔ عثمانی وغیره نیز آورده‌اند بنظرما ضعیف میآید زیرا نادر که «شمشیر را درغلاف کرد وگفت تابحال آنچه میتوانستم کردم و اکنون میخواهم بخراسان بازگشته استراحت نمایم » اگر راست بود و او از اول برآن کار تصمیم داشت نزدیکی ودوری از جبهه برای او بی‌تفاوت مینمود .

۱ـ اولادشیخ‌صفی‌راشیخاوند میگفتند ، باستثنای شخص‌شاه که شیخ‌اوغلی نامیدهمیشد.

چنانکه گفتیم تمام این اقدامات بر اثر نگرانی و بیم او از قیام صوفیان و محبوبیت صفویان در ایران و اهمیت معنوی اردبیل بود و این بود که او بعداز نیل بمقام سلطنت نیز درصدد تضعیف صوری و معنوی این ولایت بر آمد و برای از بین بردن علاقمندان مؤثر خاندان شیخ صفی، از هر بهانه‌ای خود داری نکرد. مورخانی که درصدد تحقیق علت بر نیامده و فقط بذکر اتفاقات اشاره کرده‌اند در مورد اردبیل در عهد نادر باین عبارت اکتفا نموده‌اند که لشگر کشی‌های متوالی نادر موجب خرابی روزافزون اردبیل گردید.

آغامحمدخان قاجار در اردبیل

چهل و پنجسال بعداز قتل نادر، آغامحمدخان قاجار در فصل بهـار ۱۲۰۵ هجری از طریق سراب وارد اردبیل گردید. باهمهٔ گرفتاری و کشمکشهائی که بین سلطنت طلبان ایران وجود داشت اردبیل در آندوره ازمختصر آرامشی برخوردار بود وچنانکه مورخان نوشته‌اند مردم آن شهر بمناسبت هوای سرد و آب تمیز وگوارائی که بشهر میرسید مثل گذشته زیبا و خوش‌بنیه بودند ومانند اسلاف تعصب مذهبی داشتند، اما نه‌باندازهٔ تعصب سکنهٔ اردبیل در دورهٔ صفویه.

آغا محمد خان با آنکه قسمتهای زیادی از ایران را درتصرف داشت هنوز حاکمی براین ولایت نگماشته وسلطنت خود را براین خطه‌رسماً اعلام نکرده بود. وی پس از ورود باین شهر در ارك آنجا[۱]، که در آن تاریخ بـاقی بود، منزل کرد و وجوه مردم اردبیل بدیدنش رفتند. سید حسین‌نامی، که ازعلمای بزرگ وروحانیان برجستهٔ این‌شهر بود، از اوخواست که مردم را نیازارد وبا آنها بالطف سلطنت رفتار کند. آغا محمدخان گفت من‌برای آزار مردم نیامده‌ام فقط خواهان دریافت‌مالیات هستم. بعد پرسید آیا میدانید که چند سال است اردبیلیها مالیات نپرداخته‌اند؟ سید حسین گفت مردم این شهر وسکنهٔ اطراف آن هرسال مالیات خود را تأدیه کرده‌اند واگر آن مالیات بشما نرسیده مردم این شهر گناه ندارند.

۱ــ ارك آنروزی قلعهٔ قدیمی وکوچکی بود درجـای نارین قلعه‌که بعدهـا در عهد فتحعلیشاه بوسیلهٔ افسران فرانسوی نوسازی وتوسعه یافت ونارین قلعه را بوجودآورد.

طبیعی است بیان این مطلب بمرد مستبد و مقتدری مثل آغامحمدخان وضع دشواری را برای حاضرین فراهم میآورد. ولی سید حسین بایك منطق صحیح که استدلال کرد آنها را از سرنوشت شومی، که احیاناً در انتظار شان بود، نجات داد زیرا سید حسین بلافاصله افزود شمادر یك صورت میتوانید ازمردم این شهر وسکنهٔ اطراف بمناسبت عدم پرداخت‌مالیات ناراضی‌باشید وآن اینکه حاکم شما دراینجا مالیات مطالبه‌کرده باشد وآنها نپرداخته باشندوالبته دراینصورت‌مستوجب مجازات هستند اما حاکم شما دراینجا نبود تااینکه از مردم مالیات مطالبه‌کند.

باآنکه آغا محمدخان ازلحاظ منطق واستدلال میبایست از این بیان راضی باشد وآنرا قبول نماید ولی سید حسین احساس کردکه ممکن‌است این‌جواب حس خودخواهی فاتح سنگدل قاجار را راضی ننماید ازاینرو گفت شما آفتابی بودید درخشنده که دیگران شما را میدیدند ولی مردم اردبیل نمی‌توانستند شما را ببینند. چون این یك شهر دور افتاده است وسالی پنجماه بمناسبت برف رابطهٔ آن‌باهمه‌جا قطع میشود. من‌بااینکه‌نسبت بمردم عادی این‌شهر ازلحاظ مطلع بودن برتری دارم خبرجلوس شما را برتخت سلطنت یکسال ونیم بعداز اینکه جلوس کردید شنیدم. بعداز اینکه‌ما از خبرجلوس شما مطلع شدیم منتظر بودیم‌که حاکم شما بیاید ولی نیامد. اگراومیآمد مردم مالیات را بوی می‌پرداختند ولی‌چون نیامد حاکم‌اینجاطبق معمول‌مالیات‌ازمردم وصول میکردوسکنهٔ اردبیل واطراف‌هم چاره‌نداشتند جزاینکه مالیات خود را بحاکم بپردازند.

آغامحمدخان‌که حس خود خواهی‌اش باجملاتی‌نظیرآفتاب درخشنده‌وغیره تاحدی راضی شده بود دریافت‌که سید حسین حرف درستی میزند. اگراو حاکم باردبیل فرستاده بود و مردم مالیات خود را نمی‌پرداختند او حق داشت آنها را مجازات‌کند ولذا دراین صدد برآمدکه مالیات سال را وصول نماید ولی سیدحسین گفت‌که اکنون بهار است وفصل امکان پرداخت مالیات نمیدهد وسلطان اجازه دهد که پس از برداشت خرمن بتأدیهٔ آن اقدام شود. آغامحمدخان‌گفت مالکین بزرك

اینجا قادرند که مـالیات دهسال را یکجا بدهند . زیرا مزارع آنها در دشت مغـان بزرگترین مزارع ایران است ومن شنیده‌ام که وقتی نادر میخواست تاجگذاری کند مردم اردبیل دویست‌هزار تومان باو پیشکش دادند[۱].

موقعیت اردبیل در جنگهای ایران‌وروس

باری، آغا محمدخان بدفعات از اردبیل گذشته‌و برای جنگ بقفقازیه رفته‌است ودراین جنگها اردبیل‌یکی از پایگاههای مهم تدارکات جنگی بشمار آمده است. چنانکه درجنگهای ایران درعهد فتحعلیشاه هم این‌وظیفهٔ مهم بعهدهٔ این‌شهر گذاشته شده‌بود. خوانندگان اطلاع دارندکه بین ایران و روسیهٔ تزاری درعهد فتحعلیشاه دوبارجنگ اتفاق افتاد یکی بین‌سالهای ۱۲۱۸ و۱۲۲۸ هجری ودیگری ازسال ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ هجری ، و چنانکه از تواریخ برمیآید این دوره یکی از ادوار مصیبت بار ایران بـود و احیاناً بخاطر یك هوس‌نامناسب ، درجنگهای ممتدی که بین این دو کشور روی داد جمع کثیری ازمردم ایران وسکنهٔ اردبیل بخاك سیاه نشست وقسمت اعظمی‌ازخاك‌ایران، یعنی‌قفقاز وارمنستان با۱۷ شهرمهم ومعروف آنها بتصرف روسها درآمد.

درتواریخ علل‌گوناگونی‌برای این‌جنگها ذکرشده وازجمله وصیت پطرکبیر برای دست‌یافتن روسها بدریاهای‌گرم ازراه ایران ، مشوق‌تزاران روس‌بچنین‌جنگی قلمدادگشته‌است تاآنجاکه حتی‌برخی‌سازش‌آندولت را باعثمانیها،دراوایل‌کارنادر، واتفاقات قفقاز درزمان‌آغامحمدخان قاجار را از آثاراین فکرتصور نموده‌اند. النهایه نادر وآغامحمدخان بااستفاده ازدلاوریهای ایرانیان‌آن‌نقشه‌های شوم را نقش برآب کردند ولی فتحعلیشاه که غرق در عوالم حرمسرا واسیر پنجهٔ خست بود نتوانست ازعهدهٔ آنها برآید وآن موقعیت مصیبت‌باررا برای این‌کشور فراهم ساخت.

برخی از مورخان نیز هوسبازیهای فتحعلیشاه را عامل اساسی ایـن جنگها و شکست‌ایرانیان دانسته‌اندکه ازآنجمله «ژول‌بونر» فرانسوی‌میباشد. او کتابی باسم

۱ــ کتاب خواجهٔ تاجدار . نوشتهٔ ژان کوره فرانسوی . اقتباس ازمجلهٔ خواندنیها . سال ۲۸ .

«دلاوران گمنام» نوشته و در آن جنگهای ایران و روس و رشادت کم نظیر سرداران ایران را شرح داده است . ژول یونر شروع این جنگ را بر اثر استمداد «محمدخان قوانلوی قاجار»، حاکم ایرانی ایروان، از امپراطور روس میداند و سبب این اقدام او را نیز هوس فتحعلیشاه بدختر آن مرد قلمداد میکند.

او مینویسد که فتحعلیشاه، که درزمان عموی خود آغامحمدخان باباخان نامیده میشد، پرورش یافتهٔ مکتب او بود و در لشگرکشی و کشورداری امتیازات خاصی داشت و براثر این تربیت بود که در دوران ولایتعهدی وحتی سنوات اولیهٔ سلطنت مردی جدی و مدبر و با کفایت بود و چون در جنگهـای داخلی عهد آغا محمد خان شرکت کرده مردانگیها نموده بود ازسرداران رزم دیده وباتجربه بشمارمیآمد. لیکن پس از آنکه مدتی از سلطنت وی گذشت عشقبازی و شهوترانی جانشین آن صفات ارزنده گردید وهرجا دخترزیبائی سراغ گرفت بکامیابی از او دل بست وچون شرعاً حق نداشت بیش ازچهارزن عقدکند آنانرا بعنوان متعه (صیغه) تصرف میکرد وپس ازچند روز بهخیل حرمسرا روانه می نمود .

جاسوسان مخصوصی که برای شکار دختران داشت بشاه خبردادند که محمد خان قوانلوی قاجار دخترزیبائی دارد . شاه بفکرتصاحب وی برآمد وبمحمدخان سفارش نمود که آن دختررا برایخدمت بحرمسرای شاهی بفرستد. محمدخان خوداز بزرگان قاجاربود واین امربراوگران آمد واین گرانی نهاز آنجهةبود که دخترش همسر شاه ایران گردد بلکه این کار اگرصورت میگرفت اوباجـان ودل آنرا می پـذیرفت و بدان افتخارمینمود ولی چنین نبود و دخترمحمدخان زن رسمی پادشاه ایران نمی شد بلکه چندصباحی سبب خوشگذرانی فتحعلیشاه میگشت وبعد درسلك فراموش شدگان حرمسرا درمیآمد که زندگی آنها ازلحاظ اخلاقی نیزجای تأمل داشت. از اینرو پدر راضی باین کارنگردید وچون ازسطوت وکینه توزی شاه واطرافیانش درایـن قبیل موارد اطلاع داشت بناچارخودرا دردامن امپراطور روس انداخت وضمن نامهای از اوحمایت خواست.

گویا هنگامیکه فتحعلیشاه عباس‌میرزا را بفرماندهی‌سپاه ایران برای‌جنگ با روسها برگزید درشمار دستورهائی که باومیداد گفت که « این جنگ را محمدخان قوانلوی قاجار روی دست ماگذاشت » و ژول یونر نویسندهٔ آن‌کتاب نوشته است « یك مورخ مجازهست بگوید که آن جنگ را خود فتحعلیشاه روی دست ملت‌ایران گذاشت و ... اگر فتحعلیشاه چشم بدختر محمدخان قوانلوی قاجار نمی‌دوخت آن جنگ پیش نمی‌آمد ومنتهی بمعاهدات‌گلستان و ترکمنچای نمی‌شد وهفـده ولایت ایران واقع در شمال رود ارس ازایران منتزع نمیگردید »[۱].
بهرحال‌دراین‌جنگهاشهراردبیل‌مرکزتجمع‌سپاه وانبارسلاحهای‌جنگی‌بودونارین‌قلعه که توسط افسران ژنرال‌گاردان‌فرانسوی برجای‌قلعهٔ سابق‌اردبیل‌احداث‌گردیده‌بود پایگاه مهمی برای قشون‌ایران بحساب می‌آمد.

مأموریت جهانگیر میرزا برای دفاع از اردبیل

یکی از فرزندان عباس میرزا ولیعهد وفرمانده سپاه ایران در جنگهای فوق‌الذکر «جهانگیرمیرزا»نام‌داشت‌وی کتابی‌نوشته است که بنام «تاریخ‌نو» شناخته میشود و مرحوم عباس اقبال درسال۱۳۲۷ آنرا بچاپ رسانیده‌است. جهانگیرمیرزا دراین جنگها بعنوان حاکم و فرمانده ساخلوی اردبیل بدین شهـرآمده ومـدتها درآنجا فرمانروائی کرده است و بدین جهة مطالب زیرکه باقتباس ازآن‌کتاب نقـل میشود خواننده را تاحدی ازاتفاقات این‌شهردرآن ایام‌آگاه میسازد.

اوگوید فصل‌زمستان بود که عباس‌میرزا ازقشون روس شکست خورده برای جمع‌آوری نیرو به‌تبریز آمد وبدین‌خیال که زمستان مانع‌حملهٔ روسها خواهد شد به تهیهٔ نفرات وفراهم‌کردن سلاح برای‌جنگهای بهاره پرداخت. لیکن‌ژنرال مدداف فرمانده روسی‌قره‌باغ ازموقعیت استفاده‌کرده از رود ارس‌گذشت و راه تبریز پیش گرفت. عباس میرزا دستورداد که برای تأمین غذای ششماههٔ اهالی تبریز اقدام‌کنند زیرا قصدداشت ازاین شهردفاع نماید. مدداف چون ازاین امرآگاه شد بجای‌آنکه

۱ـ دلاوران گمنام . نویـسنده ژول یونر . اقتباس از مجلهٔ خـواندنیها . سال ۳۰ . شمارهٔ ۳۴ .

نیروی خودرا درمحاصرهٔ تبریزصرف کند ازراه مشگین‌عازم تسخیر اردبیل گردید . قلعهٔ اردبیل دراین‌زمان فاقد نیروی‌کافی بود زیرا آنها را بـرای دفاع ازحدود ارس اعزام داشته‌بودند. حاکم‌اردبیل که «اسکندرخان قاجار» بود متوجه این‌نقص گردیده بود وبدفعات ضعف نیروی دفاعی‌شهررا به‌نایب‌السلطنه اعلام‌کرده حتی خود برای عرض‌گزارش به‌تبریز رفته بود.

عباس‌میرزا بمحض آنکه ازتصمیم مدداف اطلاع یافت فرزند خود جهانگیر میرزارا (که مؤلف تاریخ نواست) باردبیل اعزام داشت وفوج شقاقی‌را بفرماندهی سلیمانخان‌گیلك دراختیار وی‌گذاشت تا بحفظ وحراست قلعه بپردازند. جهـانگیر میرزا باعجله خودرا بسراب وازآنجا باسه چهار دسته سرباز باردبیل رسانید . این اوضاع مقارن بازمانی‌شدکه مدداف به‌قراسو، در دوفرسخی‌اردبیل رسید، وچون از ورود نیروی امدادی برای دفاع ازاین شهرآگاه شد بطرف مغان ، که محل قشلاق احشام وایلات عشایربود، متوجه گردید وآنهارا چاپیده باخود برد.

جهانگیرمیرزا سلیمانخان را باسواران شاهسون وطایفهٔ شقاقی،ونیزمیرحسن خان را باجماعت طالش‌مأمور تعقیب وی کرد ولی‌بدون‌آنکه تصادمی بین دونیرو رخ دهد مدداف از رود ارس‌گذشته بقراباغ مراجعت نمود.چون حملهٔ مدداف به‌ـ اردبیل غیرمنتظره بود از اینرو بفرمان خاقان مغفـور ، یعنی فتحعلیشاه ، فرزنـدش عبدالله میرزا که ملقب به‌دارا وحکمران خمسهٔ زنجان بود باسواره نظام خمسه‌بکمك جهانگیرمیرزاآمد ولی درنیم‌فرسخی‌اردبیل ازمراجعت سپاهیان روس اطلاع یافت وازآنجا بخمسه بازگشت .

گویا این‌حملهٔ مدداف همان است‌که درسفرنامهٔ « درووبل » ضمن زیرنویس مطلبی بدینطریق ازآن یاد شده‌است « پس‌ازسقوط لنکران خطرمرگباری شاه ایران را تهدید میکرد. ستون بزرگی‌ازقوای روس روباردبیل نهاده‌تهران راتهدید مینمود. توجه عباس میرزا معطوف این ستون بود تا مگر آذربایجـان را از خطـر سقـوط نگهدارد ».

اقامت محمدمیرزا (محمد شاه بعدی) در اردبیل

درسال ۱۲۴۳ هجری، که آخرین سال جنگهای ایران و روس بود، تبریز بتصرف قوای روس درآمد این امر در دیگر جبهه‌ها مؤثر گردید ومنجمله درقره داغ ومشگین نیز ، که محل استقرارنیروی محمد میرزا فرزند عباس میرزا بود ، بی‌نظمی‌هائی‌پیداشد. محمدمیرزا، که بعد ازفتحعلیشاه بنام محمدشاه برتخت‌سلطنت نشست،اهل وعیال‌خودرا ازراه اردبیل روانهٔ عراق[1] کرد وخود نیز پس‌ازچندروز بانه عراده توپ وسیصد نفر غلام همراه «میرزا نصرالله‌اردبیلی»ازطریق این ولایت عازم عراق‌گشت جهانگیرمیرزا مینویسد که وی (یعنی‌جهانگیرمیرزا) بفکرحفظ اردبیل بود لذا اقدام بتجهیزسپاه کرد وازتفنگچیان فراری وغلامان عرب وسربازان شقاقی‌عده‌ای درحدود یکهزار وپانصدنفر باچهل‌عراده توپ درقلعه جمع آورد . در این‌موقع محمدمیرزا بنزدیکیهای اردبیل رسید و جهانگیرمیرزا وبزرگان شهر ازاو استقبال کردند .



جهانگیرمیرزا، که برادر محمدمیرزا بود، چون‌ازتصمیم وی‌برای رفتن‌بعراق آگاه شد این‌کار را موجب سرشکستگی اونزد عموها ودیگران قلمدادکرد و اقامت ویرا درقلعهٔ اردبیل بمصلحت سیاسی او دانست ومیرزا نصرالله نیزاین‌گفتاررا تأیید نمود.درنتیجه محمدمیرزا بشهردرآمد وبااطمینان ازمتانت قلعه واستحکامات آن، که مجهزبه‌پنجاه توپ ودوهزار سربازشده بود ، درآنجا مستقرگردید وشرحی به‌خاقان مغفورنوشته متعهد حفظ این‌حدودشد واردبیل، باوجودسقوط تبریزواستیلای‌روسیان برقسمت‌اعظمی‌از آذربایجان،همچنان‌بصورت‌دژمستحکمی‌درمقابل‌دشمن‌پایدارماند.

محمد میرزا پس از آنکه از استحکامات قلعه و قدرت دفاعی آن اطمینان یافت در صدد جمع آوری سپاه برآمد و از شهر خارج شده در حدود ویلکیج ونمین، که محالی‌است درسه‌فرسخی‌شمال‌اردبیل، دست بفعالیتهائی زد. اما شکست سپاه‌ایران بی‌ترتیبی‌هاوناایمنی‌هائی‌درنقاط جنگ‌زده پیش‌آوردوباتحریکاتی که میشد

۱- ولایات مرکزی ایران را عراق عجم میگفتند .

اقدامات سوئی، بصورت قیام علیه حکومت، در کنار و گوشهٔ آذربایجان در حال تکوین بود. چنانکه در این موقعیت حساس جمعی از شاهسونهای حدود مشگین، که بدو هزار نفر بالغ میشدند ، بقصد تحصیل غنیمت و بدست آوردن اسلحه، آهنگ اردوی محمد میرزا نمودند و به‌سمت نمین حرکت کردند .

جهانگیر میرزا برای رعایت احترام محمد میرزا این داستان را با عبارات محترمانه‌ای بیان کرده نوشته‌است که محمدمیرزا « ... نخواستند که پرده از روی کار آنها برداشته شود...» لذا سواران و توپهای خودرا برداشته از نمین دوباره «..صحیحاً وسالماً.. بقلعهٔ اردبیل وارد شدند. شاهسونها هم تانیم فرسنگی اردبیل آمده مراجعت نمودند » .

محمدمیرزا مدتی در اردبیل اقامت داشت و چون مخارج نگهداری ساخلوی اردبیل برای وی سنگین بود از اینرو پس از چند روز از تأمین هزینهٔ اسبها و قاطرها بزحمت افتاد و بالاخره پنجاه رأس از آنها را در قلعه نگهداشت و باقی را با «نصیرخان طالش»، که از نخجوان فرار کرده به اردبیل آمده بود، روانهٔ طالش نمود .

نقش اردبیل در انعقاد عهدنامهٔ ترکمنچای

در این اوان، بقول مؤلف مرآت‌البلدان ، عباس میرزا « ... ابوالقاسم قائم‌مقام را بانامه و پیام تهدیدآمیزی نزد جنرال پسقاویچ (ژنرال پاسیکویچ) فرستاده گفتگوها کردند واز معاهده و مصالحه سخن‌راندند . وقرار براین‌شد که حضرت نایب‌السلطنه در ده خوارقان با جنرال ملاقات کند و مقالات نماید ... » . مقدمات مذاکرات صلح در دهخوارقان آذربایجان شروع شد وشرایط متارکه مورد بررسی قرارگرفت ولی روسها از تلاش دوبرادر ، محمد میرزا وجهانگیرمیرزا ، برای گرد آوردن قشون در اردبیل واستحکام قلعهٔ آنجاگله کردند و از تعقیب مذاکرات خودداری نمودند و شرط ادامهٔ مذاکرات را تسلیم شهر وقلعهٔ اردبیل به‌ژنرال لیتنان « گراف سوختلن» روسی قراردادند.

عباس میرزا که جز تمکین بشرایط روسها چاره‌ای نداشت ظاهراً آنرا قبول کرده «سلطان حسین کجوری» ازنزدیکان خـودرا همراه ستونی ازسـربازان روس

بفرماندهی سوختلن روانهٔ اردبیل‌نمود تاقلعگیان را از مدافعه منع‌نماید ولی درخفا بوی سپرد که هرچه بتوانند این‌دست و آندست کنند.

گراف‌سوختلن وارد اردبیل‌شد.خودشهرعلی‌الاصول برج وباروئی‌نداشت و آمدن بدانجا مشکل نبود. این قلعه بودکه با خندق‌های عمیق و دیوارهای قطور و برجهای بلندش بسیارمحکم بود وگشودن‌آن برهر مهاجمی امرسختي مینمود . از اینروسوختلن‌تسلیم‌قلعه‌را ازمحمدمیرزا خواستار گردیدوبایادآوری‌دستورعباس‌میرزا برتخلیهٔ فوری‌آن‌اصرارنمود.محمدمیرزا طبق‌سفارش پدر امروز وفردا کرد. روزی فرمانده روس پیکی‌را با پرچم سفید به در قلعه فرستاد تاجواب قطعی‌بدست آورد محافظین‌گفتند که شاهزاده محمدمیرزا درخواب است. باردیگر پیك روسی باپرچم سفید بقلعه‌آمد وبازاین‌جواب شنید. مرتبهٔ سوم نیزسوختلن پیك‌را برای اخذجواب به‌قلعه فرستاد وباز درخواب بودن شاهزاده را درپاسخ دریافت. دراین‌موقع دستور دادکه یکی‌ازتوپهارا درکنارنهر داشکسن (قریهٔ ججین) ،که دریك کیلومتری شهر است، سوارکرده بطرف قلعه شلیك نمودند. ساکنان قلعه مضطرب شدند وپنداشتند که سپاه روس قصد بمباران قلعه وتسخیر آنرا دارند ولی دراین‌میان پیکی ازجانب فرمانده روس پیام آوردکه ژنرال سوختلن‌قصد جنگ ندارد فقط میخواست‌شاهزاده را بدینوسیله ازخواب بیدارکند.

درهمین‌گیر ودار بودکه «یحیی‌خان‌تبریزی»،فرستادهٔ نایب‌السلطنه ازتبریز فرا رسید وخبرانعقاد قرارداد ترکمنچای وصلح دولتین ایران و روس را باطلاع محمد میرزا رسانید. این خبربقول جهانگیرمیرزا ، موجب استبشارگردید و شاهزاده پیك روس‌را «.. بااین‌خبرروانهٔ نزدگراف سوختلن‌نمود ودروب قلعه‌را مفتوح‌فرمود، به انداختن‌توپهای شادمانی امرفرمودند وفردای‌آنروز بجشن‌وشادماتی‌مشغولی‌نمود . صاحبمنصبان وصالداتان با اسلحه وبی اسلحه بقلعه تردد مینمودند وهمچنین از این طرف رفت وآمد میشد».

فرمانده روس‌چندروزی دراردبیل اقامت نمود وپس ازجمع‌آوری سربازان خود، بامحمدمیرزا وداع کرد وازراه مشگین بقراباغ رفت. جهانگیر میرزا پس از ذکراین‌مطالب‌اضافه میکندکه روسها جمیع‌توپها وقورخانهٔ‌آذربایجان را برده‌بودند

سوای پنجاه عراده توپ که درقلعهٔ اردبیل بود. ودرجای دیگر مینویسد که بعدازرفتن سوختلن، نایب‌السلطنه«نظرعلیخان» را باردبیل فرستاد تاازاهالی آنجا، که بخدمت - گزاری دولت اقدام‌نموده‌بودند تشکر کرده بالتفات دولت امیدوارسازد. بمحمدمیرزا نیزدستور داده‌شدکه بطالش‌برود وآنحدود را، که طبق عهدنامه بروسها واگذارشده بود، تحویل‌دهد وجهانگیرمیرزا هم با اظهارقدردانی‌ازخدماتش به‌تبریزبازگشت.

سرنوشت باردیگر جهانگیر میرزا را باین شهرآورد ولی‌نه‌بعنوان حاکم و فرمانده‌بلکه بصورت محبوس‌وزندانی، وسرانجام نیز درقلعه‌ایکه او، درآن‌لحظات سخت تاریخ ایران فرماندهی‌آنجارا برعهده داشت‌وبرای حفظ وطن‌جانفشانیها در آن‌کرده‌بود، بحکم همان برادرش‌محمدشاه چشمهای‌خودرا نیزازدست داد وما، در جای‌خود دراین‌باره سخن‌گفته‌ایم ونیازی بتکرارآنها دراینجا نمی‌بینیم.

بعد از این وقایع حوادث دیگری نیز دراین شهر اتفاق افتاده‌که مهمترین قسمت‌آن مربوط بعهد مظفرالدینشاه وجانشینان اوست وما آنها را درگفتار دیگر بعنوان مشروطیت در اردبیل آورده‌ایم ولی قبل ازذکرآنها نوشته های جمعی از مورخان وجهانگردانی‌راکه خود باین‌شهرسفرکرده یامطالبی دربارهٔ آن نوشته‌اند برای ملاحظهٔ خوانندگان دانشمند نقل می‌کنیم.

گفتار چهارم

اردبیل از نظر مورخان داخلی وجهانگردان خارجی

در اینمدت بالنسبه طولانی که وقایع آنرا باختصار آوردیم مسافران وجهانگردان زیادی به‌اردبیل آمده مدتی در آن اقامت یاعبوراً از آن دیدن کرده‌اند. برخی از اینان شخصاً ونیزبعضی از مورخان با استفاده از گفته‌های آنان مطالبی‌دربارهٔ اردبیل‌در آثار خودنوشته‌وباقی گذاشته‌اند که‌اینک ما، بمنظور تکمیل مندرجات گفتار پیشین، قسمتهائی از آنهارا دراین‌بخش نقل مینمائیم .

فصل اول

نظر جهانگردان در باب اردبیل قبل از صفویان

ابودلف‌ابن‌مهلهل در اردبیل

شاید اولین جهانگرد خارجی، که در نوشته‌های اوسخنانی درباب‌اردبیل‌بنظر میرسد، «ابودلف» جهانگرد عرب باشد که در اوایل قرن چهارم هجری یعنی۳۱۲ قمری (مطابق ۹۳۵ میلادی) آغازسفر کرده ودرشرق وغرب کشورهای اسلامی بسیر وسیاحت پرداخته است. مسافرت او باردبیل هنگامی‌صورت‌گرفته که وی ازارمنستان وتفلیس بسمت ایران حرکت میکرد .

ابودلف خاطرات خودرا درسال ۳۴۱ هجری جمع آوری کرده کتابی تدوین نموده‌است که بنام خود وی بسفرنامهٔ ابودلف معروف میباشد . او برخلاف مورخان وجهانگردان قرون جدید اطلاعات کافی وکاملی ازحیث اجتماعات آنروز وآنمقدار از اوضاع عمومی بلاد وشهرها، که مورد علاقهٔ معاصرین‌ماست، دراختیار نگذاشته ومطالب مفیدی ازاین‌حیث ،لااقل دربارهٔ اردبیل ضبط وثبت نکرده است بلکه چون مرد بازرگانی‌بوده‌وبمعادن علاقه داشته‌است بخش مهمی‌ازدیدنیهای اورا این‌قسمت تشکیل داده ودرهمه جا بیشتر ازاین‌مقوله سخن‌گفته است.

بهرحال وی مینویسد که ازتفلیس، ازارتفاعات «سبونیك»ارمنستان ومرزوبوم بابك طاغی‌معروف گذشته ازآنجا باردبیل رفتم وازکوههای «ویزور، قبان، خاجین، ربع، حنذان وبذین» گذشتم. دراین‌مکان معدنی از زاج وجود دارد که بنام محل خوانده میشود و زاج آن سرخ ومعروف به‌یمنی میباشد و ازآنجا به‌یمن و واسط فرستاده میشود. درواسط پشم را فقط باآن رنگ میکنند . جنس آن بهتر از زاج مصری‌است. دراین‌مکان ودر اردبیل ودرکوههای پیش‌گفته آبهای معدنی وجوددارد که فقط برای معالجهٔ جرب مفیداست.

ازگفتهٔ ابودلف چنین برمیآید که دربذ یا بذین، معدن زاج سرخ وجود داشته ونیز آب معدنی‌مورد اشارهٔ وی که «فقط برای معالجهٔ جرب مفید» بوده‌است شاید همان «قوتورسو» باشد که هم‌اکنون نیز دردامنهٔ سبلان، بین‌اردبیل ومشگین اززمین میجوشد ومردم برای‌معالجهٔ زخمهای جلدی، بخصوص‌جرب ، بدانجا میروند.

مسافرت ابودلف باردبیل گویا مقارن بازمان سلطنت سالاریان در این سامان بوده‌است وبطوریکه میدانیم درآن تاریخ اردبیل‌مهمترین شهر آذربایجان وپایتخت آنجابود وبرج وباروی محکمی‌داشت و مردم‌آن نیزبدلیری مشهور بودند چنانکه «ابن‌مسکویه» در ذکر حوادث مربوط بمنازعات دیسم کردی ولشگری درآن زمان مینویسد که «لشگری برسرتاسر آذربایجان دست یافت جزشهراردبیل. اردبیل دراین وقت کرسی آذربایجان وبزرگترین شهر آن ولایت بود وباروی استوار داشت. مردم آنجا نیزهمگی دلیر وجنگی وبدرشتخوئی وهنگامه‌جوئی‌معروف بودند».

وضع اردبیل از لحاظ استحکام در آندوره طوری بود که بقول مورخان تصرف آن قدرت بیشتری لازم داشت و چون پایتخت آذربایجان بود لذا استیلای واقعی بر آن خطه بدون تصرف اردبیل میسر نمی‌شد.

گفتار ابن حوقل در بارهٔ اردبیل

«ابن‌حوقل»[1] هم از جمله کسانی است که درقرن چهارم هجری درباب اردبیل مطالبی نوشته‌است. اوهم مثل ابودلف این شهررا بزرگترین ومهمترین شهر آذربایجان گفته است ولی اضافه کرده است که «اما این‌شهر امروز بی‌رونق وفرسوده‌است. درآنجا لشگرگاه و دارالاماره وایوانهاست ودوسوم در دوسوم فرسخ وسعت توابع آن میباشد. بناهای آن اغلب از گل و آجراست وحصاری استوار نیز داشته است که بدست مرزبان بن محمدبن مسافر سلّار (سالار) ویران شده است»[2]. وی علت این‌ویرانی را چنین یادداشت کرده است «مردم اردبیل بسال ۳۳۱ هجری قمری دیسم‌بن شاذلویه رابشهر راه دادند ودروازه هارا برروی مرزبان بستند». مرزبان بهدم حصار فرمان داد وآن شهررا بدست بازرگانان وارباب حرف آنجا ویران ساخت وبطوریکه درجای خود اشاره شده‌است ازمردم نیزمال بسیار گرفت ودراین‌باره فشارسختی براهالی وارد آورد. این امرمورد توجه ابن‌حوقل نیز قرارگرفته و نوشته است که مرزبان « در مطالبهٔ اموال سخت‌گرفت ومردم بکوهها وبیابان رفتند». اوعلت این گرفتاری‌سکنه را تباهی‌اخلاق عمومی دانسته اضافه کرده است که مردم «..... درراه عیاری‌وتمرد چنان افتاده بودند که ازسلطان پروا نداشتند وبه‌شیطان تمسك جسته بودند واموال مسافران را پیوسته می‌غارتیدند وآنان را می‌کشتند».

شاید بتوان گفت که ابن‌حوقل دراین‌بیان مبالغه نموده وای بسا درصدد موجه قلمداد کردن رفتار دژخیمانهٔ مرزبان برآمده‌است چه پروا نداشتن مردم یك شهررا

---

۱ ـ ابوالقاسم محمدبن حوقل البغدادی الموصلی از نویسندگان قرن چهارم هجری است واز ۳۲۰ تا ۳۴۸ هجری درشرق جزیرهٔ سیسیل واندلس بسیاحت پرداخته است.

۲ـ صورة الارض ابن حوقل. ترجمهٔ دکترجعفرشعار. ناشر بنیاد فرهنگ ایران. تهران ۱۳۴۵.

ازسلطانی که در سلطنت ثباتی نداشته نمیتوان عیبی بر آنها دانست. زیرا بطوری که گفته‌ایم در اینموقع فرمانروای ثابتی در آنحدود حکومت نمیکرد وهرچند صباحی مرزبان، دیسم، لشگری ، علی‌ابن‌جوانقوله ودیگران در آن ناحیه فرمان میراندند و بکرات ازهمدیگر شکست خورده فراری میشدند و آنکس که فاتح بشهر درمیآمد دست بغارت وچپاول مردم میزد واموال آنها را به زور وفشار از آنان میگرفت.

امروزه کسی نمیتواند با نبودن مآخذ کافی ازسکنهٔ آنروز اردبیل دفاع کند ولی قبول قول این مؤلف نیزمحتاج تأمل است کـه همهٔ مردم بهشیطان تمسك جسته بودند و اموال مسافران را غارت میکردند و آنها را میکشتند. اما ابن‌حوقل در این باره اصرار دارد و مینویسد «...درباب مردم اردبیل داستان‌ها شنیده‌ام از جمله آنکه گفتند کسی از قصاب آنجاگوشت میخرید از وی خواست کـه گوشت را از آنجای گوسفند ببرد که دلخواه اوست. قصاب مقداری از ردای خریدار را برید وباگوشت درکفهٔ ترازو گذاشت وقصابی دیگر از آستین خریدار بریده بود ودیگری از دستمال مشتری، و همه سبب طغیان وگردنکشی وجری شدن بخداوند بود و از این‌رو خدا ایشان راگرفتار کرد و این شهر امروزه فرسوده است وآبادی و رونق تجارت سابق را ندارد...».

مؤلف مزبور که درسال ۳۳۱ هجری بعنوان بازرگان از بغداد درآمـده و در ممالك اسلامی گردش کرده است کتاب خود را احتمالا حوالی سـال ۳۶۷ هجری برشتهٔ تحریر درآورده وآنرا بنام «صورةالارض» موسوم کرده‌است. او دراین کتاب پس ازبیان مطالب فوق دربارهٔ اوضاع طبیعی اردبیل نیـز سخن گفته و نوشته است «روستاها و ولایتها ونیز کوهی بنام سبلان دارد که بالارفتن وپائین‌آمدن‌آن سه فرسخ است. کوهی‌است بزرگ وبلند مشرف برشهر و در زمستان وتابستان پیوسته ازبرف پوشیده است. چشمه‌های جاری وچاههائی باآب شیرین دارد» واضافه کرده است که «...اردبیل‌شهری‌است فراخ‌نعمت،وبانرخ ارزان‌وبیشتراوقات نان‌را بعددمیفروشند. پنجاه قرص نان ببهای یك درهم است وگوشت را با «من» خودشان ، هر یك من و نیم بیك درهم می‌فروشند. عسل و روغن و گردو و مویز و همهٔ خوردنیهـا بحد

رایگان ارزان است ... در ورثان واقع بررود ارس وجزآن نیز ماهی هست وبسبب مطبوع بودن آن باردبیل ... میفرستند ».

بالاخره ابن‌حوقل متوجه وضع سیاسی منطقه شده گفته‌است که «... بزرگترین شهر آذربایجان بعد از اردبیل مراغه است و در روزگار قدیم لشگرگاه و دارالاماره بود وخزانهٔ دیوانهای ناحیه درآنجابود ولی ابوالقاسم یوسف‌بن‌داو، داوبن‌داودشت آنرا باردبیل انتقال داد زیرا این شهر در وسط بلاد بود...»

ناصرخسرو واردبیل

ناصرخسرو دهلوی هم در کتاب خود بنام «حدودالعالم» که درسال ۳۷۲ هجری قمری تألیف کرده است بمناسبتی ازاین شهر اسم برده و در مبحث مربوط به « سخن انـدر ناحیت ارمینیه و اران و شهرهـای ایشان » نوشته است « اردبـیل قصبهٔ [۱] آذربادگان است . شهر عظیم است [۲] و گرد وی باره است . و شهری بسیار نعمت بود . اکنون کمتراست و مستقربلوك آذربادگان است ...» ناصرخسرو درجای دیگر به‌پارچه‌های این شهراشاره کرده اضافه نموده‌است «... از وی جامهای رنگین خیزد» [۳].

«اصطخری»[۴] درمسالك‌الممالك که مربوط به‌قرن چهارم‌هجری‌است دربخش مربوط بآذربایجان مینویسد «اما آذربایجان، بزرگترین‌شهر آن اردبیل‌است. شهریست دوثلث فرسخ در دو ثلث فرسخ . حصاری دارد کـه دارای چهار دروازه میباشد . قسمت مهم بناهای آن ازگل وآجر است . پادگانی درآن مستقراست. شهر پرنعمتی است . قیمتها کم است . عسل آن مشهور است . روستاها وکوهستانها دارد . نزدیك

۱ـ قصبه یعنی مرکز .

۲ـ ناصرخسرو دربارهٔ تبریز نوشته است شهرکی است خرد وبا نعمت .

۳ـ حدودالعالم . تألیف ناصرخسرو دهلوی . بکوشش دکترمنوچهرستوده . تهران. از انتشارات دانشگاه. اسفند ۱۳۴۰ .

۴ـ ابواسحق ابراهیم‌بن‌محمدالفارسی‌الاصطخری که دراصطخر تولدیافته ودرسال ۳۲۹ هجری بسیاحت پرداخته است .

شهر کوه عظیمی است . شکارگاه است و آب و هیزم از آنجا آورند و سنگ اردبیل هزار وچهل باشد چون سنگ شیراز» . [۱]

یاقوت حموی و حملهٔ مغول باردبیل

مسافر دیگری که در ۷۷۳ سال پیش از این شهر دیدن کرده «یاقوت حموی» [۲] است . او درسال ۶۱۷هجری باردبیل آمده و درکتاب خودکه معجم‌البلدان نام دارد از این شهر تعریف کرده است . یاقوت گوید «درسال ۶۱۷ این شهر را دیدم در فضائی از زمین کـه بسیار وسعت دارد واقع و در خارج و داخل شهرانهارجاریهٔ کثیرةالمیاه بسیار است . معذلك یك درخت میوه نه در داخل شهر و نه در خارج و نه در فضائی که واقع است وجود نـدارد و اگر درختی از درختهای میوه بنشانند باوجود صلاحیت هوا وخوبی آب وجودت زمین‌مثمر نمیشود وسببش معلوم نیست واین عجایبی است که من‌دیده‌ام. میوهٔ این شهررا ازپشت کوه، ازجائی که یك روزه راه کمتر و بیشتر مسافت دارد، میآورند» .

یاقوت سپس در بارهٔ جنگلهای مجاور اردبیل مطالبی نوشته و از فایدهٔ آنها برای مردم این شهر ، بویژه در موقع هجوم دشمن، سخن‌گفته است از جمله آنکه «... از این جنگلها می‌برند و قطع می‌نمایند چوبی‌که برای ساختن کاسه‌ها صاف است از درخت خدنگ، صاحب صنعت دراین شهرزیاد است که‌کارهای ایشان برسم معمول بی‌عیب و خوب است ولی پارچه که برای فروش در خارج بعمل می‌آورند بهترین آنها خالی ازعیبی نیست» . وی از این امربسیار تعجب می‌کند زیرا ارباب صنایعی که‌کارهای آنها بی‌عیب وخوب است چگونه درتولید پارچهٔ بی‌عیب عاجز و درمانده‌اند . میگوید «روزی ازیکی ازکارگرهای این شهر خواهش‌کردم‌که پارچهٔ بی‌عیبی بمن بنماید گفت همچنین چیزی در این شهر معدوم است » .

ازنوشتهٔ یاقوت استنباط میشودکه اگرچه پارچه‌بافان عیب ونقصی‌درکارخود داشته‌اندولی‌استعمال‌پارچه‌های خوب معمول بوده‌است زیرا وی نوشته‌است «پارچهٔ

۱ـ شباهت زیادی بین‌گفتهٔ وی با نوشته‌های ابن‌حوقل موجود است .

۲ـ ابوعبدالله یاقوت بن‌عبدالله‌الرومی ملقب بشهاب‌الدین .

ممتاز و بی‌عیب از ری می‌آورند »[1] او هم مثل اصطخری سهولت زندگی در این شهررا یادآور شده ووزنهٔ اردبیل را بزرگ وهزار وچهل درم قلمداد کرده است .

سالی که یاقوت از اردبیل دیدن کرده حملات وحشیانهٔ گرجیها تازه پایان یافته وچند روزی از دوران بالنسبه آسودهٔ این شهربوده‌است. ولی مدت زیادی ازاین ایام نگذشته‌است که یورش بی‌رحمانهٔ مغول متوجه آذربایجان گشته وسپاهیان چنگیز بدین شهر رسیده‌اند. این بلیه درسال ۶۱۸ هجری اتفاق افتاده‌است. شهرپس ازمدافعات سرسختانه مفتوح وبکلی ویران شده‌است وجمع کثیری ازسکنهٔ آن نیزبقتل رسیده‌اند. مقتولین کسانی بوده‌اند که قبل ازحادثه شهررا تخلیه نکرده وبجنگل فرارننموده‌اند وگرنه آنهائی که ازشهرخارج بوده‌اند از این بلیه جان سالم بدربرده و پس از آنکه امواج سهمگین حملات مغول فرو نشسته است باز گشته‌اند و بار دیگر شهر را آباد نموده‌اند .

بطوریکه درگفتارپیش آورده‌ایم سکنهٔ دلیراین شهربآسانی خانه وکاشانهٔ خود را رها نکرده و زادگاه خودرا تسلیم دشمن ننموده‌اند بلکه دو بار درمقابل حملات مغولهای خونخوار ایستادگی کرده و آنهارا شکست دادند ولی درمرحلهٔ سوم چون نیروی آنها تضعیف گشته و سپاه مغول با نیروهای امدادی تقویت شده بود از اینرو تاب مقاومت نیاورده شکست خوردند وآنانکه کشته نشدند ازشهرخارج گشتند ودر جنگلهای اطراف، که پناهگاهی برای آنان بود، مخفی گردیدند وبعد بوبرانهٔ شهرباز آمدند وآنرا بهتر ازسابق آباد کردند. خود یاقوت دراینباره مینویسد که مغولهاشهررا «... بنحوبدی خراب کردند وبسیاری ازمسلمین راکشتندو کسی جان ازدست ایشان نبرد مگر آنهائی که از ایشان پنهان شدند. آنگاه مغولان رفتند و باقی ماند آن شهرخراب باسکنهٔ کمی . اما الآن از اول آبادتراست...» .

پس از آنکه چنگیز برسپاه خوارزمشاه فائق آمد و شهرهای ایران یکی پس از دیگری سقوط کرد سلطان محمد خوارزمشاه از ترس آنها بجزیرهٔ آبسکون در دریای خزر پناه برد وسرانجام در آنجا درگذشت . فرزند اوبنام جلال‌الدین خودرا

۱- نقل از مرآت‌البلدان. صنیع‌الدوله . ج۱ . تهران. ۱۲۹۴ قمری .

جانشین پدر خواند و در نقاط مختلف کشور بمقابله با مغولها پرداخت و چون در قسمتهای شرق وجنوب کاری از پیش نبرد متوجه آذربایجان گردید وبدون آنکه پایتخت ثابتی داشته باشد بعنوان پادشاه ایران بآزارمغولها پرداخت. وی درسال ۶۲۴هجری ولایت اردبیل و بیلقان را ملك خاص خویش ساخت و بموجب نامه‌ای که وزیر شرف‌الملك پیشکار املاك مزبور بدو نوشت عواید این اراضی صرف نگهداری دربار وی شد.[۱]

نوشته‌های حمدالله مستوفی درباب اردبیل

« حمدالله مستوفی » هم که معاصر شیخ صفی‌الدین بوده درنزهةالقلوب، که آنرا درقرن هشتم هجری تألیف کرده‌است، مینویسد : اردبیل «... هوایش نهایت سرد است و از اینجهة غله که بدروند تمام آنرا در آن سال خرد نتوانند کرد وبعضی تا سال دیگر بماند».

در زمان این مورخ باآنکه اردبیل دیگر مرکز آذربایجان نبود با اینحال شهر آبادی گشته و بسیاری از عظمت‌گذشتهٔ خود را باز یافته است . لیکن چنانکه از گفتهٔ وی برمیآید در آنزمان هم توجه کشاورزان این سامان معطوف کشت و برداشت غلات بوده است و حمدالله در اینباره تصریح میکند که «غیرازغله حاصل دیگری‌ندارد».

مستوفی سکنهٔ این شهررا پرخور قلمداد کرده وآنرا هم معلول آب‌گوارائی دانسته است که «ازکوه سبلان جاری وگوارا و محلل است و بهمین واسطه سکنه اکول‌اند» . درآنزمان اردبیل «ولایتش صد پاره دیه وهمه سرد سیربوده‌اند و حقوق دیوانیش هشتاد وپنجهزار دینارثلث دفاتر» بوده است .

داستان موش‌وگربه در اردبیل

«مهلبی» مردم این‌شهر را تند خو گفته و «ابوحامد اندلسی» نوشته است که « در بیرون اردبیل در میدان آن سنگی است بزرگ ، زیاده از صدرطل . هروقت اهل

۱ـ نقل ازکتاب‌کشاورزی ومناسبات ارضی‌ایران درعهد مغول. پطروشفسکی. ترجمهٔ کریم‌کشاورز. تهران. اسفند ۱۳۴۴ .

شهر محتاج باران میشوند آن‌سنگ را باعراده حمل‌نموده بشهر می‌آورند. مادامی که سنگ درشهراست باران میبارد وهمین که سنگ را بیرون بردند باران قطع‌میشود».

«خواند میر» صاحب حبیب‌السیرهم این موضوع را بدینطریق نقل میکند:

«... درعجائب‌البلدان مذکور است که در بیرون اردبیل سنگی است بوزن دویست من تخمیناً درمتانت بمثابه‌ای که آهن در او تأثیر نمی کند. هرگاه که اهل اردبیل بباران محتاج شوند آن سنگ را برگاو بارکرده بشهرمیبرند و مادامی که آن حجر در آن بلده باشد قطرات مطر درفیضان باشد و چون سنگ را باز به‌بیرون نقل کنند باران تسکین یابد».

ازمطالب شنیدنی کثرت موش و کمی گربه در آن شهر بوده است. مؤلف مرآت‌البلدان ازقول ابوحامد اندلسی نقل میکند که «موش دراین‌شهربی‌نهایت وافر است بخلاف سایربلاد، و بهمین جهت گربه نزد سکنه خیلی عزیز و مرغوب است و خرید و فروش میشود و بازار و دلالهای مخصوص دارد که آواز میکنند گربه‌ای است شکاری و رام و تربیت شده که گریز پا و دزد نیست، هرکه طالب باشد بفلان قیمت فروخته میشود».

اردبیل از نظر مقدسی

مقدسی[1] هم از جمله کسانی است که در کتاب احسن‌التقاسیم[2] اشاره‌ای باردبیل کرده است. تاریخ تألیف این کتاب معلوم نیست ولی تاریخ کتابت آن ازطرف کاتب سال ۶۵۸ هجری یادداشت شده‌است. اوهم‌مثل‌دیگرمورخان «مرکز آذربایجان را شهرعظیم اردبیل قلمداد کرده و یادآور شده است که «. . . آن بزرگترین شهر آذربایجان است و در آن کوهی است که مساحت آن یکصد و چهل فرسخ است. تماماً قراء ومزارع میباشد».

مقدسی مطالب قابل توجهی دربارهٔ این ناحیه نوشته است مثلا «... میگویند

۱ــ شمس‌الدین ابی‌عبدالله محمد بن‌احمد بن‌ابی‌بکرالبناء الشامی المقدسی معروف بالبشاری.

۲ــ احسن‌التقاسیم. تألیف مقدسی. طبع لیدن. ۱۸۷۷ میلادی.

هفتاد زبان برای تکلم درآن موجود است» ویا«اکثرخانه‌های‌آن در زیرزمین‌است».
اوهم مثل اصطخری گفته‌است «اردبیل مرکزآذربایجان و پایتخت ناحیه است. قلعهٔ منبعی دارد . بازار آن به‌شکل صلیب است و چهاردروازه دارد ومسجد جامع[1] در وسط‌صلیب (یعنی چهارسوق) قرار دارد ودر بیرون قلعه حومهٔ بسیار بزرگی‌موجود است ... ساختمانهای آن‌ازگل است. میوه وغلات بحد وفورموجود است. آبهای جاری دارد...».

مقدسی ضمن توصیف مردم این شهر بدو نکتهٔ متناقض اشاره کرده مینویسد «خیرات دراین شهرزیاد است» و بلافاصله اضافه می‌کند «... مردم آنجا بخیلند و تنبل هستند واهل مکر و غفلت میباشند.» بنابرگفتهٔ او « ... این شهرقشون مرتب و حقوق بگیردارد..» ولی «... علما درآن کم هستند... مردم بعواقب کار خود نگاه نمی‌کنند... طبیب حاذق ندارند ... واعظ دانشمند ورئیس مورد توجه...ندارند». مقدسی باآنکه مردم را با اصول تمدن کمتر سازشکار میداند میگوید که «حمامهای پاکیزه وتمیزدرآن موجود است. منطقهٔ مستحکمی است. کیمیا درآن خیلی مورد علاقه است» وبالاخره «شهرعزیزی است».

۱ــ این مسجدجامع غیرازمسجد جمعهٔفعلی است زیرا تاریخ بنای مسجد جمعهٔ فعلی سال ۶۷۸ هجری میباشد.

فصل دوم

نظر جهانگردان و مورخان درباب اردبیل در عهد صفویان

ابن‌بزاز و کتاب صفوة‌الصفا

کتاب دیگری که از میان حکایات بسیار زیاد آن می‌توان مطالبی درباب اردبیل استنباط کرد «صفوة‌الصفا» تألیف «درویش توکل» فرزند «اسماعیل توکلی» معروف بـه ابن‌بزاز اردبیلی است که درحدود ۷۶۰ هجری قمری ودرزمان شیخ‌صدرالدین‌موسی پسر و جانشین شیخ‌صفی‌الدین برشتهٔ تحریر درآمده است. مرحوم عباس‌اقبال در تاریخ مفصل ایران می‌گوید که ابن‌بزاز از مریدان شیخ‌صفی‌الدین بود و کتابش در مناقب او نوشته شده است. و علاوه بر تاریخ ظهور مریدان صفوی و احوال شیخ‌صفی‌الدین، حاوی بسی‌مطالب نفیسه راجع بتاریخ واحوال‌واخلاق مردم درنیمهٔ‌دوم قرن‌هفتم و اوایل قرن هشتم است. وغالب اطلاعاتی که بعدها مورخین دیگرراجع بابتدای امرصفویه درکتب خود آورده‌اند اقتباس‌ازهمین‌صفوة‌الصفای‌ابن‌بزازاست[1].

دراین‌کتاب مستقیماً مطالبی دربارهٔ شهراردبیل ذکرنشده ومندرجات‌آن کلاً درتوصیف حالات وصفات وکرامات حضرت شیخ‌صفی‌الدین‌است بااینحال‌بامطالعهٔ حکایات‌آن میتوان اطلاعات بالنسبه مفیدی دربارهٔ اردبیل‌بدست‌آورد ومثلا دریافت که درعهد شیخ‌صفی، این‌شهر دروازه‌های متعددی داشته و دروازهٔ رئیس‌سعد، درب فقاعیان (که از دروب سفلی اردبیل بوده است)، دروازهٔ نوشهر، دروازهٔ اسفریس دروازهٔ مقابر ازجملهٔ آنها بوده است بدون آنکه بتوان بطورکلی معلوم نمودکه در آن تاریخ این شهر چند دروازه داشته وموقعیت آنها نسبت بجهات چهارگانهٔ اصلی چگونه‌بوده است. همچنین‌ازصدها پیرو مولی، که درزمان تألیف کتاب برای‌نویسنده ومردم معروف و شناخته بوده، اسم برده شده است بدون‌آنکه لزوم معرفی‌آنهابرای آیندگان احساس گردد. مثلاً دریکی ازحکایات آمده‌است که «مزار مبندیشین ازجمله

۱ـ تاریخ مفصل ایران. تألیف عباس‌اقبال. جلد اول. تهران. ۱۳۱۲

مقابر مشهور اردبیل است» یا درجای دیگر گفته شده است «روزی شیخ‌صفی‌الدین بزیارت مولینا مجدالدین کاکلی‌اردبیلی رفته بود و این مجدالدین همدرس و بحث فریدالدین‌شیخ‌عطار بوده» وبرهمین قیاس. درحالیکه امروزه برای سکنهٔ اردبیل مزار میندیشین شناخته نیست وقبرمجدالدین که ازعرفا ودانشمندان بنام‌آن عصروهمطراز شیخ‌عطار بوده است ناپیدا میباشد[1]. از «مزار پیرگنجه بگول که یکی از مزارات اردبیل است» هیچگونه اطلاعی دردست نیست و آگاهی از مکان و موقعیت آن یا شخصیت خود پیرنیزبرای معاصرین ماونسلهای‌آینده میسرنمیباشد.

برای آنکه خواننده با نوع نوشته‌های این کتاب آشنا شود یکی از حکایات آن را با اندکی تصرف در بعضی از عبارات نقل می‌کنیم و آن چنان است که شیخ صفی الدین «روز جمعه از مسجد جامع بیرون آمد و بیرون رفت و از آنجا بالا میآمد تا نزدیك دروازهٔ مقابر رسید. پس سراستربرکشید ودعا کرد و روی با مولینا-عبداللطیف کرده گفت ازاین خاك بوی دلی میآید. عبداللطیف‌آنجا علامت‌گذاشت وبعد بتحقیق پرداخت. زنی که‌سنش به۱۱۰رسیده بودگفت درقدیم آب دراینطرف رودخانه بود وچون سیل میآمد قبور را آب میبرد. مردم ازجهة مرده‌هایشان‌ناراحت بودند. وقتی شیخ‌غریبی دراینجا بود. آن شیخ گفت وقتی من مردم مرا لب رودخانه دفن کنید.چون اورا درآنجا دفن کردند آب ازآنطرف بگردید وازطرف یسارشهر، که نزدیك دروازهٔ مقابراست، بطرف یمین، که دروازهٔ اسفریس است،افتاد وپلها در خشکی افتادند و جای رودخانه اکنون باغات است. عبداللطیف از زن خواست که محل آن قبررا باونشان دهد. آنجا چیزی‌ظاهرنبود مقداری کند وقبری بیرون آمد. براطراف آن مقامی ونشانی کرد و اکنون برکنارآب مشهور وپیداست».

باید گفت که‌با کمال‌تأسف‌اکنون آن‌قبرنه‌مشهوراست‌ونه‌پیداست.زیرایمین‌ویسارو

۱ـ این مطالب درآنعهد ازکثرت وضوح، در خفا مانده است. چنانکه در این کتاب هم‌مطالب بسیار زیادی است‌که ازبس برای نسل حاضر واضح است توضیح دربارهٔ آنها معقول بنظر نمی‌رسد حال‌آنکه ممکن است بیشترآنها برای آیندگان مجهول باشد.

دروازهٔ مقابر ومسیر رودخانه و محل باغات و مسجد جامع هیچیك امروزه شناخته نیست و آنهمهٔ معلومات آنروزی امروزه کلاً جزومجهولات گشته است مگردروازهٔ اسفریس که محل آن درحدود مقبرهٔ شیخ‌صفی‌الدین بوده‌است. زیرا قبلا نیزگفته‌ایم که برطبق وصیت شیخ صفی‌الدین ، سید جمال‌الدین اصفهانی او را غسل داد و در کنار دروازهٔ اسفریس در اردبیل بخاك سپرد.

قابل توجه آنکه ازمسیررودخانه‌هم در این حدود اثری نیست و طبعاً گذشت روزگار بستر آن رود را بار دیگر تغییر داده و از دروازهٔ اسفریس دورتر گردانیده است. اگرمثل محققین ونویسندگان امروزی جهات اصلی وفاصلهٔ تقریبی یمین‌ویسار آن روز شهرویا موقعیت دروازهٔ مقابر و درهای دیگرشهر نسبت بدروازهٔ اسفریس موردتوجه ابن‌بزاز قرار میگرفت اکنون برای ما تعیین حدود تقریبی آنها و احیاناً بستر آنروز رودخانه نیزمیسر میگردید.

آنچه در خور مطالعه است اینست که شهر در آن دوره بسیار بزرگ بوده و بطوریکه از پیشینیان شنیده‌ایم تپه‌ماهورهای «پیره‌سحران»، که امروز دردو کیلومتری شرقی‌اردبیل‌واقع‌است، درگذشته درمحدودهٔ شهر قرارداشته است وحکایاتی دربارهٔ آن، که بازار فروش شترو پیله درآنحدود بوده است، نقل میشده است و نوشتهٔ ابن‌ـ بزازهم درباب اینکه دروازهٔ نوشهر یکی از دروب اردبیل بودگسترش‌شهررا در آن حوالی‌تأیید مینماید زیرا نوشهر نیزیکی ازقراء شرق‌اردبیل‌است وپیره سحران‌برسر راه‌آن قرار دارد وهم‌اکنون نیز بین نوشهر و اردبیل قراء دیگری واقع میباشد.

باری‌در کتاب صفوة‌الصفا حکایات‌زیادی درمورد مسافرتهای شیخ‌صفی‌الدین بنقاط مختلف وملاقات اوبا اهل سیاست وعرفان نوشته شده که مطالعهٔ آنها ما را از مقام معنوی‌واجتماعی آن‌شخصیت بزرگوار فقروعرفان وحرمت ومنزلتی که‌بین‌مردم بخصوص نزدشاهان‌وبزرگان‌داشته‌است آگاه میسازدو ازمریدان‌وصوفیان‌روشن‌ضمیری که درآنعهدو کمی‌بعدازشیخ‌صفی‌الدین در دارالارشاد اردبیل‌زندگی‌میکرده‌اند نظیر مولاناشمس‌الدین محمدزرگر، مولانانجم‌الدین پیرهٔ‌اردبیلی، مولاناتاج‌الدین عوض‌شاه،

مولانا عطاء الدین عطاء الله ، مولانا شمس‌الدین آقمیونی ، شمس‌الـدین کاسه‌گر اردبیلی ، پیره ملکشاه عموقینی اردبیلی ، پیره عزالدین ، مولانا شهید قاضی جمال‌الدین‌اردبیلی ، پیرعلی برنیقی وصدها افراد باارج ومحترم دیگراطلاعاتی در اختیار میگذارد . اینان کسانی بودند که معاصرشیخ زندگی میکردند و شخصیتهای معنوی‌دیگری مثل‌پیرابوسعید، پیرعبدالملك‌و...قبل‌ازشیخ دراین‌شهربوده‌اند وقبور آنها زیارتگاهی برای اومحسوب میگشته است.

ابن‌بزاز تنهاماراازصوفیان ودراویش‌آگاه نمی‌کندبلکه‌خوانندهٔصفوةالصفادر میان حکایات مختلف‌ازحکام،فرمانروایان وبزرگان‌وطبقات مردم زمان‌نیزآگاهی‌میبابد و حتی با پهلوانان نامدار آن عهد مثل حاج ابوبکر ، حاج صفی ، پهلوان خلیل ، و پهلوان مترس و دیگران، که درآندوره در اردبیل وآذربایجان شهرت ومعروفیت قابل توجهی داشته‌اند ، آشنا می‌شود[1].

تاورنیه سیاح فرانسوی در اردبیل

یکی‌ازمسافرین خارجی اردبیل «تاورنیه» جهانگرد فرانسوی است که مدت چهل‌سال از عمر خود را صرف جهـانگردی کرده وهزاران فرسنگ درخشکی راه پیموده تا به هندوستان رسیده است . سفرهای او بایران در زمـان شاه عباس دوم صورت‌گرفته وسفرنامه‌ای نوشته است‌که بفارسی ترجمه‌شده است[2]. او دربارهٔ سفر اول خود وقتی ازتبریز عازم اصفهان بوده مینویسد «روز دوم از تبریز، ازکوه سختی باید سرازیرشد و راه درآنجا بسیارتنگ است . درپای این کوه است‌که تجاریکی‌از دو راهی راکه باصفهان میرود انتخاب مینمایند وهرکدام برحسب میل طبیعی یااحتیاج وضرورت راهی را اختیارمیکنند. آنهائیکه میخواهند راه مستقیم معمولی را از قم وکاشان پیش گیرند مردابی[3] را ، که فاصله میان دو راه

۱ـ کتاب مقالات صفوةالصفا . تألیف ابن‌بزاز. بخط مرحوم میرزا احمـد تبریزی. چاپ سنگی. ۱۳۲۹ق .

۲ـ سفرنامهٔ تاورنیه . ترجمهٔ ابوتراب نوری . محرم ۱۳۳۱ .

۳ـ این‌کوه‌سخت گردنهٔ شبلی،واین‌مرداب، مرداب‌جنوبی‌آنست که‌امروزه«شورگول» نامیده میشود .

است، طرف چپ میگذارند و آنهائی که میل دارند از راه اردبیل و قزوین، کـه دو شهر خوبی هستند، بروند مرداب را بطرف راست گـذارده طول کوه را میگیرند و میروند . از تبریز تا اردبیل کمتر از ۱۲ لیو مسافت ندارد . از ابتدای مرداب همه‌جا زمینهای خوبی است ومن (یعنی تاورنیه) اول بشرح این راه میپردازم» .

تاورنیه از این راه تعریف میکند و پس از ذکر مطالبی چنین مینویسد «اردبیل بواسطهٔ تجارت بزرگ ابریشم، که از گیلان همسایهٔ نزدیك آن بآنجا میآید ، و هم بواسطهٔ مقبرهٔ شاه صفی اول (منظور شیخ صفی‌الدین است) وبعضی ازشاهزاده‌های آن خانواده مشهور است. خیابانهای آن بسیار قشنگ ومصفا است. بواسطهٔ درختهای بزرگ چنار، که از دوطرف بخط مستقیم و فاصلهٔ متساوی کاشته شده است . بزرگی شهر بحد متوسط است ودریك شکاف قشنگ کوهی واقع شده‌است (مقصود جهانگرد مزبور جلگـهٔ زیبـای اردبیل است کـه بین دو رشته کوه سبلان و بـاغرو واقع شـده است) . کوه سبلان که بشهر نزدیکتر است مرتفعترین جبال مدی [۱] است .

خانه‌های اردبیل هم مثل همهٔ شهرهای ایران از گل و خاك بنا شده و کوچـه‌ها خیلی تنگ و کج ومعوج و بی‌قرینه هستند . فقط یك کوچهٔ قشنگ دارد که درمنتهاالیه آن کلیسای ارامنه واقع شده‌است. یك رود کوچکی از وسط شهر میگذرد که سرچشمهٔ آن ازجبال مجاور ازمشرق بمغرب جاری است . این رود بچندین نهر منقسم میشود وباغات شهررا مشروب مینماید . درنقاط مختلفه درخت کاشته‌اند که مایهٔ تفریح نظر و صفای شهراست . میدان شهر بزرگ است وطولش بیشتر از عرض ویك کاروان ـ سرای قشنگ که خان اردبیل بنا کرده دریکطرف میدان واقع شده‌است. کاروانسراهای دیگرهم درسایر نقاط شهر هست که همه خوب و راحت‌اند و دراطراف آنها باغات واقع شده خصوصاً باغ شاه که شروع میشود از یك خیابان طولانی با چهار ردیف درخت تا بدرب مدخل آن میرسد» .

امروز از باغشاه و آن خیابان چهارباغ اثری نیست ولـی محله‌ای در جنوب

۱ـ تاورنیه درکتاب خود ،مثل مورخین دیگر ،شیروان ونواحی غربی دریای خزر و آذربایجان و اردبیل را کشور قدیم ماد میداند .

شرقی شهر بنام «باغ شاه» موجود است که یادگار همین باغ شاهی است که سلاطین صفوی در آن منزل میکردند و این جهانگرد فرانسوی نیز از آن نام برده است.

تاورنیه آنگاه متوجه قسمت معنوی و اعتقادی مردم شده چنین می‌نویسد که «اراضی اردبیل اگرچه برای عمل آوردن انگور مساعد است ولی در شهر ابداً شراب یافت نمی‌شود و درچهارپنج لیو دور ازشهرشراب میاندازند . ارامنهٔ متوطن اردبیل اگرچه شرابهای خوب در ذخیره دارند اما در هیچ نقطهٔ ایران وارد کردن شراب و نوشیدن آن باشکال وسختی اردبیل نیست. خیلی پنهان ومحرمانه بایدصرف کرد مثل اینکه شخص قبیح‌ترین اعمال را مرتکب میشود» .

سیاح فرانسوی علت این‌سختی واحتیاط را لزوم احترام قبور آنجا یعنی‌مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین ومجاوران آن میداند و اضافه می کند که «ایرانیها متفق‌اند باینکه هیچ گناهی بالاتر از آشکار شراب خوردن در اردبیل نیست» و طبیعی است که‌این گناه از نظر اجتماعی و جزائی است والا ایرانیان غیرمسلمان گناهی برای شرابخواری نمیدانند و مسلمانان نیز آن را در همه جا وهمه وقت بیکسان گناه و حرام میشمارند . تاورنیه بتفصیل دربارهٔ بقعهٔ شیخ صفی‌الدین وقبور مجاور سخن گفته است ولی قبل از آنکه وارد این بحث شود درباب اهمیت آنروز اردبیل چنین مینویسد که «از همه جای‌ایران مردم‌برای زیارت قبرشاه‌صفی‌می آیند واین‌مسئله باتفاق تجارت‌ابریشم... اردبیل را یکی ازمعتبرترین شهرهای مملکت کرده است».

وی برای نشان دادن اهمیت تجارت ابریشم اضافه میکند که « قوافل تجارت ابریشم که گاهی‌به‌هشتصدو نهصد شترمیرسد بیشتر دراشتهار این‌شهر مدخلیت دارد . بواسطهٔ مجاورت گیلان که ابریشم‌از آنجا بحد وفور میآید ونزدیکی شماخی که آنهم مقدار کثیری‌ابریشم‌میدهدومعبر این شهر بطرف اسلامبول و ازمیر شهراردبیل‌است ، تسلسل‌قوافل‌و تجار آنجارا دارای اهمیت بسیار کرده ودر آنجا هم مثل تبریزهمه قسم مال‌التجاره بحد افراط یافت میشود» .

تاورنیه سرانجام برای تکمیل بیان خود دربارهٔ راه اردبیل یادآور میشود « از اردبیل تا قزوین همه جا خوب است ... کاروان معمولا پنجروزه

از اردبیل تا «آریون» و از آنجا دوروزه تا «طارم» میرود و ازطارم تا قزوین هم دو روزه راه است» .

دیدار پی‌یترو دولاواله از اردبیل

«پی‌یترو دولاواله» جهانگرد ایتالیائی هم ازجمله کسانی‌است که در عهد سلاطین صفویه اردبیل را دیده‌اند . مسافرت او بایران در زمان شاه عباس بزرگ اتفاق افتاده و در این سفر مطالبی برشتهٔ تحریر درآورده است که قسمتهائی از آن دربارهٔ اردبیل چنین‌است «... درشهر اردبیل نهرهای بزرگ دربیشتر کوچه‌ها جاری است و این نهرها ظاهراً، از رودخانهٔ کوچکی، که ازکوه سبلان سرچشمه میگیرد، منشعب میشوند . بهمین سبب اردبیل با شهر «ونتسیا» [۱] بی‌شباهت نیست . در این نهرها نیزماهی قزل‌آلا فراوان و بقدری لذیذ است که من (پی‌یترو دولاواله) نظیر آنرا پس از ترک گفتن اسکندریهٔ مصر نخورده بودم» .

برای گذشتن از این نهرها در کوچه‌ها بفاصله‌های کم پلهای آجری ساخته بودند ودر زمستان، که برخلاف تابستان آب آنها زیاد و عبور از نهرها مشکل بود، مردم از آن پلها رفت و آمد مینمودند . در اطراف نهرها نیز درختانی کاشته بودند که از دو سوی جویها سربهم آورده منظرهٔ دلپذیر و زیبائی داشتند . بقول وی میدان بزرگ شهر مستطیل بود و خانه‌ها و عمارات اطرافش زشت و ناچیز مینمود . جز خانهٔ حاکم ، که در زمان شاه عباس بکاخ شاهی تبدیل شده ، و بناهای بقعهٔ شیخ صفی‌الدین، درشهراردبیل عمارات بزرگ و دلپسندی وجود نداشت .

پی‌یترو دولاواله [۲] که درسال ۱۰۲۷ هجری دررکاب شاه عباس باردبیل رفته

۱ـ این شهر همان ونیز معروف است که از شهرهای دیدنی ایتالیا میباشد . شهر در داخل دریا و در وسط آب واقع شده وکوچه‌ها وخیابانهای آن بر آب دریا قرار دارد. وسیلهٔ نقلیهٔ شهرقایق وکشتی است که بجای تاکسی و اتوبوس مورد استفادهٔ مردم میباشد. این شهر ازبزرگترین مراکزجلب توریست اروپا بشمارمیآید.

۲ـ Pietro dellavale یکی از شوالیه‌های رومی و مردی عالم و دانشمند بود. نذر کرد که بزیارت اماکن مقدس مسیحی بدمشق وفلسطین برود. ازآنجا ببغدادآمد با یک

است مینویسد که در ایران «...زنان هرجائی را فحبه میگویند که درمجالس مهمانی میرقصند ... دربیشترمهمانیها زنان رقاصه دیده میشوند وصاحبخانه آنانرا بهریك از میهمانان که تمایلی نشان دهندتقدیم میکند ... تنها درشهر اردبیل این‌رسم وجودندارد زیرا شاه عباس‌این‌گونه زنان را از آن شهربیرون کرده‌است»[۱].

این‌سنت قرنها بعدازشاه‌عباس‌نیزدراین‌شهرباقی وتعصب سختی‌بوجودآورده بود چنانکه هنگام یکی‌ازاشغالهای نظامی اردبیل ازطرف قشون روس روزی ژنرال فرمانده قوای‌اشغالگربه‌حاجی‌رجبعلی‌نام‌یکی‌ازمتنفذین‌شهرپیغام فرستاد«که سربازان ازحیث عزوبت‌وتشفی‌غریزهٔ جنسی‌ناراحتند وفرمانده درخواست دارد که‌دراینمورد همفکری وراهنمائی و مساعدت لازم با آنان بنماید». حاج رجبعلی براثر این پیغام جلسه‌ای با حضور محترمین شهر درمنزل خود ترتیب داد وپیام فرمانده روس مطرح مذاکره وتبادل‌نظر قرار گرفت و بالنتیجه تصمیم محرمانه‌ای اتخاذ شد و بکسانیکه سربازان روسی‌خانه‌های آنانرا برای‌سکونت دراختیارداشتند ابلاغ گردید که‌هرکسی موظف است باکسان خویش سربازان خارجی‌مقیم در خانهٔ خودرا بقتل برساند، و چنین شد و جمع کثیری از روسیان در یکشب بقتل رسیدند بـاقی از ترس فـرار کردند وازاین‌شهررفتند. یکی‌ازسالخوردگان شهر که این‌داستان را بنگارنده میگفت افزود که چندی قبل‌درقسمتی‌ازخانهٔ موروثی‌خودبرای ساختن‌بنائی پی‌کنی‌میکردیم تعداد زیادی اسکلت انسان درچاهی‌پیدا شد که چون موهای بورداشتند معمرین آنها را متعلق بهمان واقعهٔ کشتار روسیان دانستند.

ــ دختر نسطوری‌ازاهل ماردن Mardin که سیتی‌مآنی Citti Maani خوانده میشد ازدواج کرد و باتفاق او بسمت ایران وهند براه افتـاد . زنش درشیراز ازخستگی و تب درگذشت ولی او خودش بهند رفت و در مراجعت جسد زنش را بروم برد و در آنجا با تشییع مفصلی دفن نمود (تمدن ایرانی) .

۱ــ اقتباس ونقل ازکتاب زندگانی شاه‌عباس اول. تألیف نصرالله‌فلسفی. چاپ تهران ۱۳۳۵ .

ماندلسلو و بقعهٔ شیخ صفی الدین

از خارجیانی که دربارهٔ اردبیل مطالبی نوشته است باید از «ماندلسلو» هم نام‌برد. او درزمان شاه صفی از اردبیل دیدن کرده ودرسفرنامهٔ‌خود که در ۱۶۷۹ میلادی درپاریس‌بچاپ رسانیده شرح‌این‌مسافرت وبازدیدآرامگاه شیخ صفی‌الدین وکسب اجازه از کلبعلی‌خان حاکم‌شهررا برای زیارت‌بقعه ذکر کرده‌است ولی‌چون گفته‌های وی بیشترمربوط به‌بقعهٔ شیخ‌صفی‌الدین‌است درجلددوم‌این کتاب درگفتاری که مربوط بآثار تاریخی اردبیل است بنوشته‌های اواشاره شده است.

ترجمهٔ فصولی‌ازسفرنامهٔ «آدام اوله آریوس» استاد دانشگاه آلمان در باب اردبیل

در سال ۱۶۳۳ میلادی یعنی ۳۳۷ سال قبل از تاریخی که ما این مطالب را جمع آوری میکنیم از یك منطقهٔ شاهزاده نشین آلمان، که «هولشتاین» [۱] نام داشت شخصی بنام «بوروگمان» باتفاق سیصدنفرخدمه وهمراهان دیگربعنوان سفیر بدربار سلاطین روس وایران مأمورگردید. دربین این‌عده جوان دانشمندی بنام «آدام اوله آریوس» [۲] بود که درآنموقع سی‌سال داشت و در دانشگاه «لایپزیك» آلمان استاد بود. این‌جوان پس ازبازگشت بکشورخود سفرنامه‌ای نوشته و دیده‌ها و شنیده‌های خودرا دراین سفرطولانی و پرماجرای آنروز باقلم شیوائی برشتهٔ تحریر درآورده است. اوبالغ بردوماه دراردبیل توقف‌کرده و فصولی از کتاب خودرا باوضاع این شهراختصاص داده است. ما ترجمهٔ آن فصول از کتاب اورا دراینجا میآوریم [۳] تا خوانندگان محترم وضع‌آنروز این‌شهررا از زبان اوبشنوند.

۱- Holstein

۲- Adam Olearius

۳- این‌ترجمه بوسیلهٔ آقای دکترمهندس حسن‌واهب زاده ازنسخهٔ مجاری آن کتاب صورت گرفته است.

برای ما میسر بود که بجای آن، نوشتهٔ دیگرانی از این جهانگردان را نقل کنیم ولی از اینجهة آنرا بردیگران ترجیح دادیم که وی تاجر ومعدنشناس و... نبوده بلکه استاد دانشگاه بوده است و با دیدروشنی مطالب را ملاحظه ومنعکس نموده است و بدین‌ لحاظ نوشته‌های او بنحو مطلوبی میتواند خوانندگان دانشمند را در جریان وضع عمومی آنروز جامعهٔ اردبیل بگذارد و بعضی از نهادهای اجتماعی را بشکل قابل توجهی روشن سازد.

کاروان سفیرهلشتاین از قفقاز واز راه شماخی گذشته بعد ازعبور از رود ارس درسوم آوریل ۱۶۳۵ میلادی وارد ایران شده است. اوله‌آریوس مینویسد «در آن طرف ساحل، دردشت‌مغان، مهماندار وراهنمای جدیدی که کلبعلی‌خان حاکم‌اردبیل باستقبال ما فرستاده‌بود، ازما پیشواز کرد. چون راه ما بایران از کوهستانها ودره‌های عمیقی‌میگذشت وعرابه رو نبود ازاینرو سیصد اسب و۴۰ شتربرای سواری وحمل بارهادراختیارما گذاشتند. خوردنی فراوان‌شد وروزانه ده‌رأس گوسفندو۳۰باتمان(من) شراب، برنج، کره، تخم‌مرغ، بادام، کشمش‌وسیب وچیزهای دیگر بمامیدادند. شب اول درآلاچیقهای[۱] گرد چوپانی منزل کردیم. روزبعد از دشت زیبائی گذشتیم که آهوی زیادی داشت.

دراینجا او بتوصیف آهوها ودشت پرداخته واز «بالها رود» وسنگ پشتهای بزرگ این‌حدود سخن‌میگوید وازاینکه ساکنین‌قریهٔ «شاه‌مزار» ازترس این ایلچی‌ های خارجی دهکده را رها کرده درکوههای اطراف پنهان شده‌اند اظهار تعجب میکند ودر تعریف کوههای اطراف مینویسد «... در بالای کوه ازشکاف سنگی آب زلال وتمیزی جاری بود ودر آن شکاف خرچنگ دریائی بچشم میخورد. بعضی از همراهان من تاآنموقع چنین خرچنگی‌را بچشم ندیده بودند. حقیقت این است که باید بطور اعجازآمیزی این خرچنگ ازدریا باین‌مرتفعات رسیده باشد. شب را در یك دهکدهٔ خالی ازسکنه منزل کردیم ولی‌چون خبریافتیم که ساکنین آن قریه درپائیز گذشته ازبیماری طاعون تلف شده‌اند فوری آنجا را خالی کردیم و در بیابان ماندیم

۱ـ آلاچیق یعنی چادر صحرانشینی.

مهمانداران ما از اطراف تعدادی آلاچیق برای ما آوردند زیرا هوا سرد بود و چون برای همه کفایت نکرد عده‌ای وارد یکی از آن خانه‌ها شدیم و آتش روشن کردیم و با صرف بقیهٔ شرابهائی که در قمقمه از شب گذشته داشتیم شب خوشی بصبح آوردیم » .

در فردای حرکت برف و کولاک شدیدی افراد این کاروان را ناراحت کرده است ولی درنزدیکی کاروانسرای «آق‌قیز»، که بنظر اوله‌آریوس ساختمان عظیم و قشنگی بود، فرستادهٔ مخصوص شاه ایران درلباس فاخر و با دو نوکر خود از اینان استقبال مینماید . شب را دردهکده ایکه در دامنهٔ کوه واقع وباغها ودرختان زیاد و زیبائی داشته مانده‌اند و روز بعد ازطریق گردنهٔ «چیزتلو» اررود قره سو گذشته‌اند . اوله‌آریوس دراینجا پل سمیان را تعریف کرده نوشته است « درکنار دهکدهٔ سامیان دوساحل این‌رودخانه را یك پل سنگی بطول و قدم با ۶ چشمهٔ زیبا بهم وصل‌میکند» باآنکه باردبیل دو میل راه باقی بود معهذا چون عید پاك آنها رسیده بود شب را در دهکدهٔ دیگری منزل کرده‌اند ولی ازدست «ساس» شب ناراحتی گذرانده‌اند.

برای مؤلف آن کتاب تهیهٔ تپاله [1] چیز جالبی بوده و شرحی در چگونگی درست کردن وخشك نمودن آن در دیوار وجلوی آفتاب نوشته اضافه کرده است که « نهم آوریل آفتاب عید پاك برما دمید. هنگام طلیعهٔ خورشید با توپها و تفنگهائی که داشتیم بعلامت سلام سه‌بارشلیك کردیم و آنگاه برای تقرب بآفریدگار مجلس‌وعظی ترتیب دادیم. نزدیك ظهر مهماندارجدید ما، که جوان خوش‌مشربی‌بود، برای‌احترام بملاقات سفیران آمد وعیدرا تهنیت گفت. هدایائی‌هم باخودآورده بودکه عبارت از پنج‌عدد ماهی‌خشك، یك ظرف پرازنان بعلاوه انار وسیب ویکنوع گلابی‌مخصوص که بشکل‌لیمو ولی‌آبدار بود وطعم وبوی خوشی‌داشت ، بامقداری خیار وسیر نمك

۱ـ دهاتیها پهن‌چهارپایان را باآب خیس کرده مالش‌میدهند وآنرا قطعه قطعه جلوی آفتاب پهن میکنند وپس ازآنکه خشك شد درتنور واجاق میسوزانند وبرآتش آن نان وغذا می‌پزند .

زده وشراب شیراز، که در ایران بهترین شرابها محسوب میشود»[1] .

چگونگی پیشواز از سفرای آلمانی در اردبیل

فصل نوزدهم کتاب اوله‌آریوس با این‌عنوان آغاز میشود و چنین‌میگوید که ورود ما باردبیل روز دوشنبه دهم‌آوریل و مصادف باعید پاك بود. پیشواز مجللی ازماکردند و با رژهٔ جالبی که دادند بیش از شماخی ما را سرگرم نمـودند . نزدیکیهای ظهربود که با لباس‌فاخر براه افتادیم .

دسته‌ای از سوارکاران وگارد احترام حاکم باستقبال ما آمدند . ابتدا رکاب درکشیدند ودوستانه سلام‌کردند آنگاه برگشته پیشاپیش‌ما براه افتادند . کمی‌بعد در کنارقریه‌ایکه برجهای رنگارنگ داشت [2] سواران زیاد دیگری بفرماندهی « طالب‌خان » ازما پیشواز کردند . طالب‌خان خود مرد لاغراندام وپیری بود و قلندر [3] این ولایت بشمارمیآمد اوبما خیرمقدم گفت ودر کنار سفیران قرارگرفته حرکت نمود . بعد از آنکه قدری ازاین دهکده دورشدیم تودهٔ زیادی ازمردم شهررا دیدیم که‌بعضی سواره وبرخی پیاده باستقبال وتماشا آمده بودند . ازدحام آنها زیاد بود وسواران از بین‌آنها برای عبورما راه بازمیکردند .

اینك سواران زیاد دیگری دیده میشوند که بسمت ما پیش میآیند . اینها که هزارنفر بودند پشت سر«کلبعلی‌خان» حاکم حرکت میکردند . کلبعلی‌خان شخص کوچك اندام ولی‌بشاش وگشاده رو بود و چون بمارسید دوستانه خوش‌آمدگفت و بخواهش سفیران در صف آنها در وسط قرار گرفت . همچنانکـه میرفتیم سواران اردبیل نمایشهای زیادی میدادند وما را سرگرم میساختند . دوپسربچه‌ای که پیراهن سفید داشتند وروی آن پوستین‌های زیبائی ازپوست بره بتن‌کرده بودند بمارسیدند . پوستین‌آنها پشمهای بلند ورنگین داشت وهریك ازآنان چوبی در دست داشتندکه

۱ـ این‌گفتار اوله آریوس قابل توجه است زیرا در اینموقع از سال این میوه‌ها در اردبیل پیدا نمیشود مگرآنکه ازجاهای دیگرآورده باشند.

۲ـ گویا قریهٔ‌کلخوران بوده است.

۳ـ نایب‌الحکومه را قلندر میگفتند .

سر آن بشکل پرتقال بود. چون بسفرا رسیدند ایستادند و از روی کتابی که در دست داشتند اشعاری در مدح محمد (ص) و علی (ع) و شیخ صفی الدین خواندند وپشت سر آنها جوانان زیادی که بالاپوشهای سفیدی بتن داشتند با صدای پرندگان آواز میخواندند وبامهارت کامل ازبلبل و دیگرپرندگان تقلید مینمودند. ازگوشه‌ای از این محل ، که بشکل میدانی درآمده بود ، نوازندگانی باآوای طبل و نی لبك چوپانی فرا رسیدند و دسته‌هائی از مردم درحالیکه کمر همدیگررا گرفته بودندحلقه زده آواز میخواندند و رقص میکردند. اینهاکه بهمین حال درجلوی ما بسمت‌شهر حرکت میکردند. کلاههای خود را بهوا میانداختند ودرمیان هلهلهٔ شدید تماشاچیان آنها را باطرز زیبا و مشغول‌کننده‌ای میگرفتند .

درنزدیکی شهر کمانداران زره‌پوش در دوطرف معبرصف‌کشیده و دیوار گوشتی ترتیب داده بودند. کلاههای آنها شبیه کلاه شنا بود و بنام عرقچین خوانده میشد . برتارك آنها پرهای زیبا وبهنی نصب کرده بودند. عجبتر آنکه جمعی دیگر این پرها را درپوست سر یا پیشانی خود فرو برده و حتی دشنه برعضلات پرگوشت سینه و بازوانشان فرو کرده آویزان نموده بودند. ما خیال کردیم که اینها تردستان و ساحران هستند که شنیده‌ایم درایران وبخصوص هندوستان زیادند . در بین مردم تعدادی هندوهم دیده میشد که بادیدن ما دست برسینه‌گذاشته سرتعظیم فرومیآوردند. ازدحام تماشاچیها زیاد بود ونگهبانان با چوبهای بلند وشلاق‌آنها را از سر راه ما دور میکردند . با این حال چندین بارفشار آنها حرکت ستون ما را متوقف‌گردانید. پشت بام خانه‌ها و روی دیوارها حتی بالای درختها پر از مردم بود که خیره ما را تماشا می کردند.

خان [۱] ما را بخانهٔ ویلائی زیبائی برد که در وسط یکی از بزرگترین باغهای شهر قرار داشت و ده پله شخص را بدان عمارت بالا میبرد . باغ با درختان میوه شکوه و جلوهٔ خاصی داشت. ما را دراطاقها وخدمه را در چادرها جا دادند و در تنگهای طلائین برای ما شراب آوردند . آنگاه غذا دادند .

۱ــ حاکم را خان میگفتند .

درمدتی که غذا صرف می‌شد دائم نوای ضربدار موسیقی در ترنم بود و یك دسته «اوچی» یعنی کماندار در کنار خانه بامهارت کامل بآهنگ آن می‌رقصیدند. اینها کمانهای‌خودرا در دست داشتند آنچنان که دررقصهای «باله» آنرا در دست میگیرند. کمی بعد نیز دوطلبهٔ ابدال باچوبهائی که سر آنها مثل پرتقال بود [۱] پیش‌آمده قصیده خواندند .

کاخ شاهی اردبیل «شاه باغی»

اوله‌آریوس دراینجا از خوانندگان خود اجازه میخواهد که دربارهٔ این‌کاخ شمه‌ای بنویسد و چنین می‌آورد «خان قبلی اردبیل که ذوالفقار خان نام داشت‌آدم بسیار ثروتمندی بوده بخرج خود این عمارت را بسبك ترکها بنا کرده است. شکل آن هشت ضلعی و ارتفاعش ببلندی سه طبقه است . در اطراف آن از فواره‌ها آب فوران میکند و ارتفاع آن بحدی است که از بلندی عمارت نیز میگذرد و دیوارها از سنگهای آبی وقرمز وسبزساخته شده که باشکال مختلفی کار گذاشته شده‌است. قالیهای نفیسی کف اطاقها را فرش کرده و دورادور عمارت راایوان زیبائی ازمرمر فراگرفته است . دریك‌گوشهٔ ایوان، قسمتی که درحدود ۱۶ پای مربع است، قالی قلابدوزی شدهٔ زیبائی انداخته و در روی‌آن بالشهای ابریشمی و زردوزی شده‌گذاشته‌اند. گویا روزگاری شاه ایران وقت مسافرت باردبیل در این قصر خانه کرده بود و اینك باحترام وی این‌گوشه از ایوان را چنین نگهداشته‌اند وچون پای‌گذاشتن در آنجاهم ممنوع است از این رو دورآنرا نردهٔ زیبائی کشیده‌اند .

بعد از صرف غذا و تفریحات لازم ، خان سفیران را بخانهٔ خوب و راحتی راهنمائی کرد که سابقاً ، محل اقامت مأمور اداری شاه ایران بود . ملتزمین را نیزدر خانه‌های مجاور منزل دادند. خانه‌هائی که صاحبان‌آنها مردمان رشید و ثروتمندی بودند وتمام احتیاجات را شرافتمندانه برطرف میکردند .

---

۱ ــ این چوبها شبیه گرز است و در اصطلاح محل «توپوز» با تشدید حرف پ میگویند .

آشپزخانهٔ بقعهٔ شیخ صفی

روز دوم ورود ما ازمطبخ سرای شیخ صفی‌الدین برای سفرا «تبرّك» فرستادند. طبق رسم معمول به‌سفیران خارجی وسایر مأموران عالی‌رتبه، که وارد این شهر میشوند ، دوسه بار در این عمارت مهمانی میدهند و از آشپزخانهٔ مزبور برای‌آنان غذا میفرستند و آنرا «تبرك» مینامند .

تبرکی که برای ما فرستادند ۳۲ کاسهٔ بزرگ پر از پلو رنگ شده [1] بود که بالای‌آنهاگوشت پخته و کباب بود ونانهای تخم مرغی نیزهمراه داشت . آنهـا را برروی سرعمله‌ها گذاشته بودند . سفره را روی زمین گستردند و مـا کمی احساس ناراحتی کردیم ، بخصوص که ناهار را طبق مقررات خودشان بـدون شراب صرف نمودیم. سفرا برای‌احترام دستورنواختن شیپور وشلیك توپها را دادند ونیزبحاملین غذا انعام‌هائی تعارف کردند ولی هرچه اصرار کردند آنها نگرفتند و چنین‌کاری را مستلزم کیفری برای خود بیان نمودند .

روزهای بعد بیش از احتیاج روزمره بما خواربار میدادند . روزانه ۱۶رأس گوسفند، ۲۰۰ تخم مرغ ، ۴ باتمان[2] کره (هر باتمان ۷/۵ فونت است)، ۲ باتمـان کشمش، یك باتمان بادام ، ۱۰۰ باتمان شراب، ۲ باتمان دوشاب (شیره) باضافه آرد و برنج و مرغ وچیزهای دیگر . از هدایای دیگری که خان برای مـا می‌فرستاد در فرصت‌های دیگر سخن خواهیم گفت» .

تاریخچهٔ اقامت سفرای هلشتاین در اردبیل

اوله‌آریوس فصل بیستم کتاب خودرا با چنین عبارتی شروع کرده و دیدنیهای خود را در آن شهر بیان نموده است «روز ۱۲ آوریل کلبعلی خان بملاقات آمد و سفرا را به‌دوستی و صمیمیت خویش اطمینان داد و چنین هم بود و او تا آخـر بقولهای خویش وفادار ماند. درضمن پیکی باصفهان، بدربار سلطنتی، فرستاد تا شاه

۱ـ معمولا روی پلو را با زعفران رنگ میکردند و امروز نیز در مهمانی‌ها چنین می‌کنند .

۲ـ باتمان لغط ترکی است یعنی «من» و من اردبیل برابر ۶ کیلو است .

ایران را از ورود ما آگاه سازد و طبق دستوری که ازجانب وی دریافت میدارد ما را روانهٔ پایتخت گرداند ولی متأسفانه این دستورخیلی طول کشید و ما دوماه تمام دراین شهر ماندگارشدیم» .

نویسندهٔ سفرنامه دراینجا ورود یکی از کشیشان ارمنی ایروان را ذکر کرده و ملاقات سفرا را باوی یادآور شده است که چون با اردبیل ارتباط مستقیمی ندارد از ذکر آن صرفنظر مینمائیم ولی یادداشتهای ویرا درمورد عید قربان که او دراردبیل دیده از نوشته‌هایش میآوریم :

«روز ۲۵ آوریل که مطابق با ۱۰ ذیحجهٔ تقویم اعراب بود آخوندها «بایرام»[1] بزرگی براه انداختند . این عید را «قربان» میگویند و بپاس عمل «ابراهیم» پیغمبر، که فرزند خودرا قربانی میکرد، برپا میدارند. دراین روز کسانی که استطاعت مالی دارند بیاد قربانی کردن اسماعیل، که ایرانیها معتقدند پدرش اورا قربانی میکرد نــه اسحق را، درسپیده‌دم گوسفندی را دم درخانه، یا درحیاط آن سر میبرند، و تکه‌تکه کرده در میان فقرائی ، کــه دسته دسته حرکت میکنند، تقسیم مینمایند . کسی حق ندارد که کوچکترین قسمت قربانی، حتی پوست گوسفند را درخانه نگهدارد . زیرا ابراهیم هم وقتی بجای پسرش قوچی را قربانی کرد یك لقمه هم باشد بخانــه نبرد . دراین موقع است که از ایران وسایر بلاد اسلامی زوار فراوانی برای قربانی کردن بمکه میروند.

دراین روز، پیش ازطلیعهٔ صبح بیش از ۵۰۰ نفرزن ایرانی درقبرستان اردبیل جمع شده بین گورها راه‌میرفتند ویا نشسته‌بودند وبرسرمزار مردگان خودسوگواری میکردند . بعضی‌ها درحالیکه روی سنگ قبرنشسته بودند غذامیخوردند وبرخی نیز پسربچه‌ای را برروی خود نشانیده بودند که دربرابرپول با صدای بلند چندسوره از قرآن قرائت میکرد . متمولین درکنار قبر چادر زده بودند تا ازنظر بیگانــه مخفی باشند. اینگونه‌عزاداری در روزهای «اروج»[2] یعنی ایام ماه رمضان نیزمرسوم‌است.

۱ــ بایرام کلمهٔ ترکی و بمعنی عید است .

۲ــ اروج کلمهٔ ترکی است وبمعنی روزه می‌باشد .

روز ۲۷ آوریل کلبعلی خان بملاقات سفرا آمد وخبرخوشی آورد و آن اینکه «ینی‌چری»[1] های شورشی، سلطان عثمانی را درقسطنطنیه کشته جمعی ازمتنفذین را توقیف نموده‌اند . بدین مناسبت هلهله و شادی درشهر زیاد بود وبدستور خان برای شادی آتشبازی کردند و فشنگها (فشفشه‌ها)ئی را درهوا بپرواز درآوردند و آوای سوت و طبل ازهرگوشه بگوش میرسید . سفرای ما هم دراین شادی شرکت کردند وفرمان شلیك توپهارا دادند و۶شلیك باسه‌توپ کردند. خود نیزبالای پشت‌بام رفتند تاتظاهرات مردم را تماشا نمایند . این‌رفتارسفرا، بخصوص هنگامی که دستور دادند طبل وشیپورها نیز بصدا درآیند، درخان اردبیل ایجاد خوشحالی کرد واو با ارسال دو شیشه شراب شیرازی و دوشیشهٔ بزرگ Candi از ایشان تفقد نمود» .

عزاداری ایام عاشورا

اوله آریوس پس از ذکر این‌مطالب، عزاداری مـاه محرم را پیش کشیده می‌نویسد «در پانزدهم ماه مـه عزاداری ده روزهٔ ایرانیان شروع شد، که آنرا عاشورا مینامند، زیرا«عَشَر»بعربی ده میباشد. این‌عزاداری خاص ایرانیان است وجز آنها مسلمانان دیگرچنین‌مراسمی ندارند وعزاداری نمی‌کنند. روزعاشورا نزد اینها مخصوص یادآوری از حسین (ع) جوانترین فرزند علی (ع) است که از او بعنوان امام و بمنزلهٔ مقدس تکریم میکنند. طبق نوشتهٔ مورخان در این کارزار، که «یزید» خلیفهٔ اموی علیه حسین(ع) برپا کرد، اول آب را بروی اوبست وبدینترتیب با تشنگی زجرآوری شکنجه‌اش داده پیکرش را با ۷۲ تیرپیکان سوراخ سوراخ کرد . شخصی بنام «سنان بن‌انس» بدنش را هدف تیر قرارداد ومرد دیگری بنام «شمربن ذی‌الجوشن» ضربهٔ شهادت را براو وارد کرد. از برای‌آن عزاداری ده روز طول میکشد که حسین(ع) در این مدت از مدینه بکوفه حرکت میکرد و دشمن ده روزتمام اورا درمعرض مرگ قرارداده بود .

ایرانیها درچنین روزی لباس عزا بتن‌میکنند . غمگین‌هستند وباآنکه روزهای

۱ــ قسمت مخصوصی از سربازان رسمی سلاطین عثمانی بودندکه ورزیدگیهای جنگی زیادی داشتند وبشجاعت مشهوربودند .

دیگر باتیغ‌سرشان را میتراشند دراین روز سرهای خودرا باتیغ نمی‌تراشند.زندگی معتدلی دارند . شراب نمی‌خورند فقط آب می‌آشامند . سراسر اردبیل مثل یك لانهٔ مور درجوش وخروش‌است . مردم بمراسم مخصوص مشغول‌اند . در روز آخرقبل ازظهر مجلس ختم عمومی وعصر آنروز مراسم عجیب وغریب عزاداری را خاتمه دادند . مجلس‌ختم درهشتی‌مزار شیخ‌صفی برگزارشد . دراینجا دربالای منبر پرچم درازی‌آویزان بود . گویا این عَلَم را فاطمه(ع) دختر پیغمبر دوخته بود و سرعلم را بشکل‌نعل اسب «عباس» عموی پیغمبر تزیین کرده بود . این‌نعل را شیخ صدرالدین فرزند شیخ صفی‌ازمدینه باردبیل‌آورده بود . وقتی درمجلس ختم اسم حسین (ع) را برزبان میآوردند گویا علم بشدت باهتزاز درمیآمد و وقتی اززخمهای هفتاد ودوگانه و خونریزی اوصحبت میشد، که متعاقب آن حسین (ع) از اسب افتاده است، علم با آنچنان‌نیروئی‌خمیده میگردید که‌چوب آن دوتکه شده می‌شکست و می‌افتاد. حقیقت اینست که من در آنجا نبوده وبچشم خود ندیدم ولی‌ایرانیها این‌را بعنوان حادثهٔ‌معتبر وحقیقت مطلق‌تلقی‌میکنند .

روز۲۴ ماه مه ظهر خان بسفیرسفارش کرد که عصرامروز مراسم عزاداری را ختم مینمایند چنانچه سفرا مایل‌باشند که تاآخرمراسم تماشاکنند اوبا طیب خاطر از آن استقبال‌خواهد کرد ولی باید بدانند که طبق‌قوانین شرعی‌این‌پذیرائی باآب‌خواهد بود وحق پذیرائی باشراب ندارند. بعد ازغروب‌آفتاب درحالیکه در رأس هیأت ما سفیرقرار داشت بدانجا رفتیم. خان ازما استقبال‌کرد وما را بطرف درهدایت نمود ودرصندلیهای پوشیده ازقالی‌های مجلل، درسمت چپ دروازهٔ میدان بازار بزرگ ، جا داد وخود نیز ، درطرف راست دروازه به‌تنهائی روی زمین نشست .

مراسم شب یازدهم محرم درآنروزگار .

بافتخارما ضیافت بزرگی‌دادند. طبق عادت ایرانیها سفره را جلوی‌ما روی زمین‌پهن‌کردند ودرفنجانهای چینی‌مشروبات شیرین معطری[1] چیدند . شمعدانهای عظیمی بطول چهار پا با شمعهای ضخیم مومی ، همچنین‌لاله ومشعل در جلوی ما

۱ـ گویا همین شربت‌قند بوده‌است که امروزهم رسم‌است وباگلاب وتخم‌ریحان معطر می‌کنند.

گذاشتند ودر آنها فتیله‌هائی در داخل پیه سوزها شعله‌ور بودند . درپیش‌خدمهٔ ما هم مشعلهای بزرگی گذاشته بودند که درهریك ۲۰ و ۳۰ پیه سوز نصب بود وبا شعله‌های بلند میسوخت . روی دیوارها نیز باگچ وخاك چند صد شمع گچی دیـواری نصب نموده بودند که بانور کافی روشن بودند و این محوطه را بطرز زیبائی چنان نورانی کرده بودند که انگار درشعله و آتش غرق شده‌است.

دربالای میدان ، درامتداد عرضی آن بکمك طنابهای طویل و بهمان درازی ، باکاغذهای رنگی تزیینی، فانوسهائی را آویزان کرده بودند که نوردل‌انگیزی‌داشت. سکنهٔ شهر، که اجتماع انبوهی‌تشکیل داده بودند،برخی روی زمین‌نشسته وبعضی با مشعلهای مشتعل وباچوب دستی‌هائی که انتهای آنهامثل پرتقال‌بود (توپوز) حلقه زده نوحه میخواندند .

قضیه بدین‌قرار‌بود : اردبیل پنج محلهٔ بزرگ واصلی‌داشت [۱] که هر کدام از آنها دسته‌های مستقل وجدا ازیکدیگر داشتند . بشعرا ، از پیش‌تهیهٔ نوحه‌هائی را در یادبود علی (ع) وحسین (ع) سفارش میدادند و آنروز هردسته‌ای پیش خان میایستاد و درمیان آنها آنکه صدایش‌ازهمه بهتربود نوحه میخواند.هرمحله‌ای که جدید ترین و ابتکاری‌ترین اشعاررا با بهترین طرزی میخواند مورد تحسین‌قرار‌میگرفت . شربت (قندآب) هم سبیل میکردند .

اینچنین پیش‌خان وسفرا آمدند وحلقه زدند . بیش از دوساعت تمام بشدت آوازخواندند ... در عین حال در سمت چپ هفت پسر بچهٔ لخت میچرخیدند . اسم اینها را جهجهه میگفتند . اینها با روغـن و دوده از سر تا پا خود را برنگ سیاه براق رنگ کرده بودند . فقط شرمگاههایشان پوشیده بود . بیك ترتیب وحشتناکی رنگ کرده بودند انگار که بچه‌های عفریت باشند. سنگهائی رابا «ترق وتروق » بهم میزدند و صدا میدادند : یاحسین ، یاحسین . همهٔ این مراسم نمایشی

۱ــ جای اسف است که اولهآریوس نام آنهارا یادداشت نکرده است. گویا همان شش محلهٔ کنونی باشد ولی‌چون مرکز این مراسم عالی‌قاپو بوده‌آنرا بحساب نیاورده است .

بود ازاحساس سوگ عمیق ازقتل حسین(ع) وبدین علت گاهی با سنگ برسینه شان هم میکوبیدند». نویسنده دراینجا شمه‌ای ازطرز زندگی این بچه‌هارا شرح میدهد و آنگاه درقسمتی ازفصل بیست ویکم کتابش چنین میآورد:

نثار خون بیاد حسین بن علی(ع)

«روز بعد با طلوع آفتاب صف تدفین حسین(ع) براه افتاد علم هارا باهتزاز درآوردند وباشترها واسبهای پوشیده از پارچهٔ آبی درشهر بگردش پرداختند. ازروپوشها تیرهائی آویزان بود واین تیرها مظهری بودند ازتیرهائی که دشمن برحسین(ع) زد. درپشت شترها واسبها پسربچه هائی نشسته بودند که تابوت خالی حمل میکردند. برای اینکه فرزندان اسیر حسین(ع) را بخاطر آورند سر و لباس آنها پر از کاه بود. در پشت اسبهای دیگر عمامه‌های زیبا، تیرو کمان، تیردانهای مملو از تیر بود. اینها نمایندهٔ سلاحهای حسین(ع) بودند.

وقتی آفتاب برآمد خیلی‌ها به هشتی شیخ صفی رفتند. آنجا ازبالای آرنج در گوشت پرعضلهٔ بازویشان زخمی بانیشتر ایجاد کردند واغلب برای این کار نیشتربکار میبردند. بعضیها رگ بازویشانرا بریدند. تعداد نفرات بقدری زیاد بود که طرفهای ظهرصحن پر از خون شد انگار که گاوهائی را ذبح کرده باشند. بعضی از جوانان کوچك سال در حالیکه بازویشان را در بالای آرنج زخمی کرده بودند آنقدر کف دستشانرا بهم کوبیدند که بازوانشان غرق خون شد. همینطوری در کوچه‌ها می‌دویدند. همهٔ این کارهارا بیادبود ازخون ناحق حسین(ع) امام مظلومشان میکردند باین امید که همراه خونشان گناههایشان نیز فرو ریزد. هرکس دراین‌ده روز ویا در روز شهادت حضرت علی(ع) ویا درجشن عید قربان وایام روزه (رمضان) بمیرد وبطورشایسته‌ای این مراسم را برگزار نموده باشد برحسب عقیدهٔ ایشان، بی‌چون وچرا وارد بهشت میشود».

آتشبازی در اردبیل

اوله آریوس در این فصل کتاب خود جریان یك آتش بازی را شرح میدهد وچنین مینویسد:

«درآتش بازی همه گونه ابتکارات مسرت بخش دیده

میشود که ازجملهٔ آنها قصرهای کوچك ، مناره ، چرخهای آتشین، ستاره‌هائی که در حال تعلیق‌میچرخیدند ، مشعلها ، قورباغه‌ها وفشفشه‌های مختلف بود.

اول‌نوبت قصر کاغذی رنگارنگ بود ، فانوسهای کوچکی در آن قصر روشن بود وهیکلهائی‌را که برروی‌کاغذ رسم‌کرده بودند بخوبی روشن‌میکرد . بعد قریب یکساعت و نیم باصداهای مهیبی فشفشه‌های بیشماری از آن بهوا بلند شدکه بالاخره همه با شعله‌هائی تبدیل بخاکستر گشتند . آنگاه یك چیز نادری پیش کشیدند . اسم این شیئی‌را «دبنده» میگفتند . این، چیزی‌جزیك چرخ نبود که ضخامت آن یك‌ربع پا وموشکهای آن سه دوم پا بودندکه از دوسوراخ پیش‌آمدهٔ آن شراره‌هائی بخارج پرتاب میشدند . بفورم فشفشهٔ عادی و کوچك پرواز کرده ودربین مردم چرخی زده بربالاپوشهای کتانی آنها میافتادند وتولید سوختگی‌وخسارت مینمودند. درعین حال موشکهای نوك تیزفراوانی، که طولشان بزحمت یك‌وجب میشد بپرواز درمیآمدند . موشکهارا ازانتهای چوبهای کوچکی که دردست داشتند آتش‌میزدند ومثل تیرپرواز میدادند. صدای ترق تروق از آن شنیده نمیشد ولی‌بجای آن برق میزد و شراره های ستاره مانندی را باطراف پراکنده میکردکه بمانند لاله‌هائی بر زمین فرود میآمدند . یك کرهٔ عظیمی‌داشتندکه از آن مثل یك برج کوچکی لوله‌ای بیرون‌آمده بود . همهٔ این‌دستگاه را زنجیرها ومیخ‌های طویلی بزمین‌محکم کرده بود . با نیروی عظیم وبا صدای وحشتناك وگوشخراش آتش‌بیرون میریخت وشراره‌های‌بزرگی از آن‌به‌بیرون میپرید. این ماشین آتش را «کومبارا» [1] می‌نامیدند.

عده‌ای‌بودندکه چوبهای بلندی‌دردست داشتند .درانتهای چوبها «لامپیونها»ی کاغذی چرخنده‌ای دیده میشد . چوبها را تکان میدادند متعاقب آن فانوسـها روشن میشدند ودرحال اشتعال صدای خرناس آنرا می‌شد شنید . ازترقـه و فشفشه‌هائی که به‌نخ ردیف کرده بودند چیزهای حیرت‌آوری بیرون میرفت . اینها مدتی درهوا در

۱ـ یعنی‌خمپاره .

یك جا مکث می کردند و بیهوده کوشش مینمودند که بالاتر پرواز نمایند زیرا زنجیرها نمی‌گذاشتند که بآزادی پرواز کنند . این زنجیرها وسایر چیزهای ستاره‌ای شکل وابتکارات عجیب دیگر تفریح دلپذیری را نصیب ما نمود».

مؤلف سفرنامه ازگلوله‌ها ووسایل دیگر، که باروغن‌سفید (یعنی‌نفت) می‌سوختند سخن‌میگوید و اضافه میکند که « گلوله‌ها وقتی‌بروی زمین میافتادند آتش می‌گرفتند وبشکل ستاره های کوچکی در میدان برق میزدند » و آنگاه آخرین پردهٔ این آتشبازی را چنین می‌آورد که « برج کوچك آتشینی بود که غفلتاً فشفشه های بیشماری از آن رها شده درمیان صداهای ترق تروق خود دریك چشم بهم‌زدن،ازهم پاشید . باپایان نمایش‌های پرازسرور وشادی، نزدیکیهای نیمه شب بخانه‌بازگشتیم. این حقیقت است که دراین شب تفریح لذت بخش وچشم‌گیری نصیب ماشد».

دراینجا ما باید حقیقتی را بیان کنیم و آن تبعیت از احساسات مذهبی خود میباشد . این احساس موجب شد که در ذکرمطالب فصل بیست ویکم کتاب این نویسنده تقدم وتأخری قائل‌شویم وداستان عزاداری روز عاشورا و مراسم آتشبازی را ازهم جدا کنیم. آتش بازی‌ایکه اولهآریوس از آن سخن میگوید درشب یازدهم محرم یعنی‌غروب روزعاشورا ، ترتیب یافته بوده است واین مایهٔ شگفت است که چگونه درآنروزگار، که تعصب سختی درامور مذهبی معمول بوده است ، بچنین کاری اقدام شده‌است . این ما نیستیم که امروز از چنان مراسمی تعجب میکنیم بلکه بقول این‌نویسنده درآن روز هم خان اردبیل « ... بدینطریق تکدر خاطر بعضی از ایرانیها را فراهم نمود . زیرا اینها میگفتند که در روزهای سوگواری آتش‌بازی نه سزاست، بخصوص در برابر کفاری نظیرما ،که بمقدسات‌آنها ارزشی قائل نیستند ، وآتش‌بازی فقط برای جشنهای سرورانگیزاست » .

ماهم‌امروز باآنهمه هیجاناتی که مردم بنام‌عزاداری عاشورا ازخود نشان داده بودند علت این مراسم را نمیدانیم و ازتوجیه‌آن عاجزیم . اگر مردم آنروز از این امر مکدر نمی‌گشتند چنین می‌پنداشتیم که این وضع یك امر شایع در آنعهد بوده

است ولی عدم رضایت مردم، خارق عادت بودن آن را روشن میدارد و توجیه امررا مشکل‌می‌سازد واین‌تصور را قوت می‌بخشد که هرآینه حاکم احتمال میداده‌است که همان روزها هیئت سفرا عازم پایتخت ایران خواهد شد و لذا برای آنکه وظایف مهمانداری خودرا درحق‌آنان بنحوبهتری باتمام برساند بچنین‌کاری دست زده‌است حال‌آنکه این تعبیرهم با توجه بتعصبات سخت مذهبی اعتبار منطقی کافی نخواهد داشت.

بهرحال مطالب دیگری در نوشته‌های‌اوله‌آریوس‌قابل توجه‌است ازجمله آنکه در آنروزگار، روزعاشورا مخصوص ختم عزاداری‌حضرت حسین (ع) بوده وفردای آن، یعنی روز یازدهم محرم، بیاد تدفین‌حسین(ع) دسته‌های مفصلی ترتیب میدادند و برشترهائی که روی آنها، فرش‌انداخته بودند اطفالی را بشکل اسرا سوار میکردند. نیز بنحویکه ما در عنوان پیش‌آورده‌ایم بجای قمه زدن برسر درهشتی مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین‌گرد آمده ازبازوان خود خون میگرفتند.

چه شده‌که بعدها قمه زدن بسر، جانشین خون گرفتن ازبازوشده است موضوع قابل تحقیق و رسیدگی است، چنانکه حکمت خون‌گرفتن ازبازو نیزشایستهٔ بررسی می‌باشد.

این نویسنده در فصل بیست و دوم کتاب خود بتعریف (شناساندن) اردبیل پرداخته وچنین نوشته است:

شمه‌ای از شهر اردبیل بقلم آدام‌اوله‌آریوس

«اردبیل که ترکها آنرا «اردوبل» میگویند، ودرنقشهٔ زمین هم باشتباه «آردونیل» [۱] نوشته شده درمنطقهٔ آذربایجان، که سابقاً «ساتراپنه» [۲] میگفتند قراردارد و یك شهرباستانی است. این شهر درمیان ایرانیها اهمیت بسزائی دارد زیرا از یك طرف بعلت پایتخت شاهان قدیمی وبیش ازهمه پایتخت پایه‌گذارمذهبشان شیخ صفی [۳]

۱- Ardonil.

۲- Satrapene.

۳- مؤلف سفرنامه اشتباه کرده وشیخ صفی را پایه‌گذار مذهب قلمداد نموده‌است.

میباشد. حتی چنین میگویند که اسکندر کبیر هم در لشگر کشی با ایران در این شهر اردو زده است. از طرف دیگر در این شهر قبور شاهـان قرار دارد بعلاوه مرکز داد وستد داخلی و خارجی است .

ساکنین آن بزبان ترکی صحبت میکنند . شهر در وسط جلگه‌ای، کـه تقریباً بشکل دایرهٔ منتظم است و قطر آن سه میل میباشد، گسترده شده است . کوهستانهای بلندی از هر سو شهر را دربر گرفته‌اند . بلندترین آنها سبلان است که در غرب شهر قرار دارد وقله‌اش دائم از برف و یخ پوشیده است. در جنوب شرقی کوهستان گیلان باسم «باغرو» کشیده شده است و این کوهستانها آب و هوای افراطی‌ای ، که گاهی گرم و زمانی سرد است و خیلی ناسالم میباشد ، بشهر داده است . لذا در ماههـای اوت و سپتامبر، که شبیه ماههای سرد پائیزی‌است، خیلی‌ها بیمار میشوند و بهلاکت میرسند. در میان همراهان ماهم خیلی‌ها با تب شدید و بیماریهای خطرناکی دست بگریبان شدند. پزشك ما آنچنان به‌بیماری وخیمی گرفتار شد که دیگر قطع امید کردیم . بطور غریبی همه روز طرفهای ظهر، وقتی کـه آفتاب بوسط آسمان می‌رسید ، گردباد [1] شدیدی برمیخاست و ابری از گرد و خاك ایجاد میکرد و بمدت يك ساعت تمام طوفان بیداد میکرد، سپس سراسر روز وشب هوا آرام بود و اردبیلیها ضرب‌المثلی در این بـاره داشتند «صباح اردبیل نیمروز کردبیل» .

بعلت سردی هوا انگور وخربزه و انار و لیمو در اردبیل بعمل نمیآیـد ولی سیب و گلابی باندازه‌کافی حاصل میشود . درختان فقط در اواخر آوریل [2] شکوفـه می‌کنند. در دامنهٔ کوه، آنجاکه هوا ملایم وگرمتراست، نباتات مناطق معتدله‌خوب پرورش می‌آیند . در زیر «باغرو» در دهکده آلارو [3] خربزهٔ عـالی و در «بارو» [4] بهترین خیارها را بعمل می‌آورند . در این نواحی زمینهای شخم شـده حاصلخیز و

۱ـ گردرا در اینجا هم وزن سرد تلفظ فرمائید یعنی بادی‌که همراه گرد است.

۲ـ اول اردیبهشت.

۳ـ Alaru (این دهکده امروزه معروف به «آلاری» با تشدید حرف ر میباشد) .

۴ـ Baru (همان دهکده باروق است که امروزهم باقی است) .

چراگاه فراوانی است درست بهمین علت در اطراف اردبیل، درمیان باغهای سبز ۶۰ دهکده گسترده شده است.

چراگاههای این شهر سالانه مبالغ فراوانی بخزانهٔ شاهی درآمد دارد، زیرا چوپانان ثروتمند ترکی وعربی که برای امرارمعاش بمذهب ایرانیان درآمده‌اند ویا خود را تحت حمایت شاه قرار داده‌اندگله‌های خود را چرا میدهند وحیوانات خود را خرید وفروش میکنند. برای ما، شخصی که مأمور محاسبهٔ گله‌هـا بود، حکایت میکرد که درعرض دوهفتهٔ ازپل شهر صد هزارگوسفند رد شده است. در مقابل هـر گوسفندی که اینجا چرا میکنند بمعیار ۹ «گاراشی» (پول کازباکی یا هوشتنی و یا بپول می سن[۱] باندازهٔ ۲/۵ گاراشی) باید مالیات بپردازند. یا بپول یا درمقابل دام. موقع فروش نیزبهمین مقدار باید پول داد.

شهر اندکی وسیعتر از شماخی است. دورشهرحصار نیست. تمام خانه‌هایش را باغها احاطه کرده‌است. از دوربیشتربجنگل شبیه است تابشهر. چوبهای‌ساختمانی را از گیلان، که ۶روز راه فاصله دارد، وارد می کنند. زیرا دراین‌شهرچوب نیست[۲]. نهر کوچك بالیخلو درشهر جریان دارد. پل سنگی فراوانی برروی‌آن زده‌اند. این نهر از دهکدهٔ شام اسبی که ازشهر یك میل فاصله دارد سرچشمه میگیرد[۳] و دربالای شهر دوشعبه میشود یك شعبهٔ‌آن ازشهرمیگذرد وشعبهٔ دیگربسمت چپ شهرمنحرف شده درپشت‌آن به‌قردسو میریزد.

درماه‌آوریل، وقتیکه درقلهٔ کوهها ودره‌ها برفها آب میشود، نهرمبدل‌برودخانهٔ عظیمی میگردد واگربموقع آب‌آنرا جریان ندهند حتماً تمام شهررا آب فرامیگیرد. گویا این حادثه یکبار درزمان شاه‌عباس رخ داده وآب طغیان کرده وخانه‌های‌ساخته

۱- Meissen.

۲- منظور نویسنده چوبهای صنعتی وساختمانی است وگرنه از آنهمه باغها چوبهـای زیادی حاصل میشده است.

۳- سرچشمهٔ این رودخانه از کوههای سبلان است و از شام اسبی میگذرد نه اینکه سرچشمه‌اش آنجا باشد.

شده از گل وخاك رس وخشتها را شسته و ازهم پاشیده وکوچك و بزرگ را با خود برده است . مردم و دامهای فراوانی در آب نابود شده است . بهمین علت وقتی ما آنجا بودیم در آوریل هزار نفر مجهز به بیل وبیل کج وپارو جلورودخانه سدمحکمی بستند تا آب را، که مثل دریا میماند، بمزارع وسیع هدایت نمایند .

شهر دارای کوچه‌های کوچك فراوان و پنج کوچهٔ اصلی وسیعی است که در کنارهای آن در گرمای شدید درختان بیدسایهٔ خنکی میدهند. دراین شهرمیدان مجلل وسیعی هست که طولش ۳۰۰وعرض آن ۱۵۰ قدم‌است وآنرا بنام «میدان» میخوانند که بمعنی زمین‌گردش یا بازار است . درهردوطرف آن دکه‌هائی قراردارند که با نظم زیبائی ساخته شده‌است. دراین دکه‌ها اصناف مختلف، پیشه‌وران، هرصنفی‌جدا از دیگری‌کار می کنند . در دروازهٔ میـدان ، دست راست، پشت مقبرهٔ شیخ صفی ، مسجدی بچشم میخورد که درآن مقبرهٔ امامزاده‌ای هست[1] . اگرمجرمی توانست در این محل پناهنده شود مدتی‌کاری بکار او ندارند. از آنجا بآسانی‌میتوان بطرف‌مقبرهٔ شیخ صفی، که پناهگاه بزرگی‌است، فرار کرد .

از پشت میدان به‌بازار می‌رسیم . اول به‌تیمچهٔ بلندی کـه چهارگوش است و قیصریه مینامند. دراین قیصریه طلا ونقره‌آلات، سنگهای قیمتی، ابریشمهای نفیس و سایرچیزهای‌گرانبها میفروشند . ازسه دروازهٔ تازه، بکوچه‌های سرپوشیده‌ای میرود که‌کالاهای عادی میفروشند[2] . کاروانسراهای مختلفی برای تجارخـارجی : ترك ، تاتار، هندو هست. تجار اهل چین را هم بمن نشان دادند ، که چینی میفروختند . لباسهای عجیب وغریب‌شان خبر ازآن میداد که خارجی هستند.

درشهر «حامام» یعنی حمام فراوان است. همچنین مسجد زیاد میباشد وکلیسا هم دیده میشود . زیباترین وبزرگترین مساجد مسجد آدینه‌است که دربلندی تپه‌ای‌در وسط شهربنا شده، برج بلندوگردی برتارك خود دارد . در روزهای‌جشن‌یا روزهای

۱ــ این مقبره امروز نیز باقی است و بنام امامزاده صالح می‌باشد ولی مردم آنـرا «اوغلان امامزاده‌سی» یعنی امام‌زاده پسر میگویند .

۲ــ منظور نویسنده ازکوچه‌های سرپوشیده بازارهای اردبیل بوده است .

جمعه، که اسم مسجد از آن گرفته شده، بآنجا میروند. جلو مسجد چاهی است که وزیر شاهی «زاروخوجه» یا باسم دیگر «محمدرضا» بنا کرده است . آبش را از کوهستان بلندی که درجنوب غربی است و بوسیلهٔ کهریزهائی که درزیرزمینی کشیده است میآورند. دراین چاه ایرانیها پیش از آنکه وارد مسجد شوند شست وشومی کنند ».

مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین و شیخ جبرئیل وسایر دیدنیهای اردبیل از نظر اوله آریوس

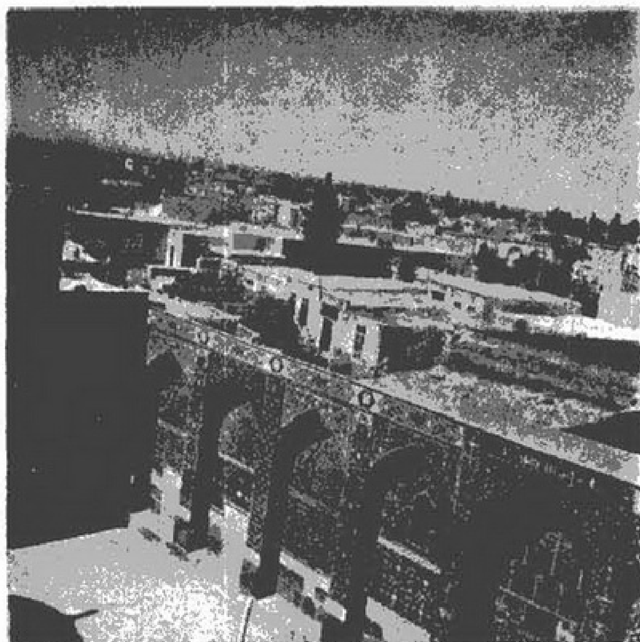
این موضوع عنوان فصل بیست‌وسوم سفرنامه را تشکیل میدهد ومؤلف آن چنین میگوید «درنزدیکی میدان ، مقبرهٔ مجلل شیخ‌صفی و آخرین‌شاهان‌ایرانی، که قبلابدان اشاره کرده‌ایم، قراردارد . کلبعلی خان روزی ، بطور دقیق روز دوم عید الخمیس (چهل روز بعد از عید پاك) خاطرنشان ساخت که اگرچنانچه میل دارید قبورمقدسات را به‌ببینید از آستانهٔ مزار غذای وعدهٔ سوم را دریافت خواهید داشت. وی باز اشاره کرد که آنروز نیز باید از صرف مشروب خودداری کنیم .

بعد ازصرف ناهار سفرا در رأس همراهان و سربازانشان با نظم بطرف مقبره حرکت کردند . دروازهٔ اول که بطرف هشتی بازمیشود بقدرکافی بزرگ بود. بالای آن، با زنجیرنقره‌ای بزرگ درعرض، و همچنین با زنجیر دیگری که بطور عمودی ازآن آویزان بود، مزین شده بود. صحن وسیع وبزرگ، بـا سنگهای مربع شکل مفروش شده بود. در دوطرف در زیرطاقها دکه‌هائی قرار داشت، در پشت آن بـاغ بزرگی دیده میشد که برای استفادهٔ عمومی بود .

خان درهشتی ازما استقبال کرد وسپس از دروازهٔ دیگری ما را هدایت نمود که بالایش را همانطور زنجیرضخیم نقره‌ای بشکل سه‌گوش تزیین کرده بود در این محل تفنگها وشمشیرهای ما را ازماگرفتند، زیرا از این دروازه کسی حق ندارد بـا اسلحه‌ای که سبب مرگ میشود، بگذرد واگریك ایرانی فقط یك کارد باخود بیاورد جزایش‌را باخون خود باید بپردازد. آستانهٔ دربعدی ازمرمرسپیدی، که بطوراستوانه مدور کرده‌اند، ساخته شده‌است. پاگذاشتن روی‌این آستانه ممنوع است زیراهزاران

مسلمی که در دور وبر قبر مقدس مشغول زهد وعبادتند آنرا میبوسند. از این آستانه باید با پای راست نیز گذشت .

در آنطرف این دروازه بحیاطی، که دوطرف آن با ستونهائی تزئین شده بود، رسیدیم. این حیاط وسعت زیادی نداشت ولی طول آن زیاد و کف آن با سنگهای



نمای دیوار شمالی صحن بقعهٔ شیخ صفی‌الدین که چله خانه دریشت آن‌قرار داشته‌است

بزرگ کاشی مفروش بود. در دیوار راست این حیاط از یك شیر مسی آب تمیز و گوارائی جاری بود. سرچشمهٔ این آب در کوهستانهائی بود که یك میل تاشهر فاصله داشت و از راه زیرزمین آب بدینجا میرسید وبرای مصرف کسانی که دراین بقعه غذا میخوردند بکارمیرفت. درانتهای حیاط ، در دست راست، توجه مرا بجای طاقدار و زیبا و بزرگی، که دایره‌ای شکل بود، جلب کردند . نمای آن باکاشی‌های آبی و سبز

مزین بود. داخل آن راباقالی مفروش کرده بودند و دوچراغ در وسط آنقرارداشت. آخوندهای سفیدپوشی در کنار دیوارها، دورا دور نشسته ، و مشغول تلاوت قرآن بودندو باصدای بسیاربلند قرآن میخواندند. اینان درموقع خواندن براست و چپ خم میشدند واین کار دسته جمعی آنچنان با مهارت ویکنواخت بود انگارکه همه آنها را بانخ بحرکت درآورده باشند. منظرهٔ غریبی داشتند وگویا آنها بااین حرکات تواضع و زهد وتقوای عمیق خودرا ابرازمیکردند.

این همان جائی بود که گویا شیخ صفی‌الدین سالی یکبار بمدت چهل روز در آن عزلت اختیار میکردو بریاضت وعبادت میپرداخت. دراین چهل روز اوازجای خود بلند نمیشد وروزانه جزیکدانه بادام و کمی آب چیزدیگری صرف نمی‌نمود. بیادبود آن ایام چهل روزه است که این تالاررا «چله‌خانه» میگفتند .

ازاین حیاط بحیاط سومی رفتیم که از در آن نیزهمچنانزنجیر نقره‌ای آویزان بود. محوطه ورودی گنبد مقبره، عمارت بسیارمرتفعی است که زیر برج استوانه‌ای باز میشد. درب آنرا باصفحات ضخیم نقره پوشانده بودند. این در دسنگیره‌های عظیمی داشت وآستانهٔ سنگی در با قالی مفروش بود وفقط باپای بی کفش ورود بآن مجاز بود. نخست سفرا برای کندن کفشهای خود دلخوشی زیادی نشان ندادند ولی بالاخره دربرابر درخواست ایرانیان تسلیم گردیدند[1] وگر نه‌ورود بدانجا میسرنبود. درسمت راست راهروئی، که با قالیهای نفیس مفروش بود، از یك در طلائی ما را بیك تالار طاقدارمجللی هدایت کردند. طول این تالارهشت فادن وعرض آن پنج فادن[2] وازسقف آن چراغهای طلائی ونقره‌ای فراوانی آویزان بود . قطرهر کدام ازآنها سه چهارم «اله» بود[3]. در دوطرف این تالار دوازده نفر آخوندنشسته بودند که بآنها «حافظ» میگفتند.

۱ــ درکتابهای دیگر نوشته شده است که بسفرا گفته شد وقتی شاه ایران قصد زیارت آنجا میکند درنیم فرسخی شهر پیاده شده باپای برهنه بدانجا می‌آید . این بودکه آنان کفشهای خود را درآوردند.

۲ــ Faden برابر ۱٫۷۲مترمیباشد .

۳ــ Elle برابر ۵۷٫۳ سانتی‌متر بود .

درجلوی آنها جزوی از قرآن بود که برروی چهارپایهٔ (رحل) کوچکی قرار داشت وبمانند راهبهای ما دسته‌جمعی قرائت میکردنـد . یکی از آنان جملـه‌ای را قرائت میکرد درحالیکه بدن‌خودرا بچپ وراست تکان‌میداد درست مثل‌آنهائیکه درچله‌خانه بودند .

از آنجا ما را بتالار دیگری راهنمائی کردند کـه درازبود و بکمك نرده‌هائی محاط شده بود. باین تالار سه‌پله نقره‌ای بالا می‌رفت . خان ونیز مترجم فارسی مـا «رستم» پله‌ها را بوسیدند. بعد سفرا وچهارنفر ازماها را ببالا راهنمائی کردند . در انتهای مجلل وبا شکوه تالار ، درمحلی که باندازهٔ یك پله ارتفاع داشت ، در پشت یك‌شبکهٔ طلائی که از زرناب بود، قبرشیخ صفی‌قرارداشت درگاه آن ازمرمر زیبائی بودوبرخلاف آنچه درافواه عمومی شایع‌است قبرازطلانبود وتقریباً سه‌پااز کفـزمین بلندی‌داشت. طولش‌تقریباً نه‌پا وعرض آن چهارپا بود ومخمل‌قرمزی‌آنرامیپوشانید. چراغهای طلائی زیبائی برbالای‌آن‌آویزان بود و از راست بچپ دوچراغ بزرگ و بلندی قرارداشت وبا سایرچراغها سراسرشب روشن‌بود.

در شبکهٔ طلائی بسته بود باآنکه سفرا خواهش کردندآنرا بازننمودند، چه‌از مردم دنیوی هیچکس، حتی خود شاه را هم بآنجا راه نباید داد . در دست‌چپ این تالار اطاق‌طاقدار کوچکی بود که درآن قبرشاه اسماعیل‌اول ونیزحرمهای شیخ‌صفی وبعضی ازشاهان صفوی قرارداشت . ازخلال پردهٔ یکی ازآنها بخوبی میشد دیدکه تزیین مخصوصی ندارد. دنبال‌ما پیرمردی میآمدکه ازیك‌آتشدان طلائی دود معطری درهوا میپاشید.

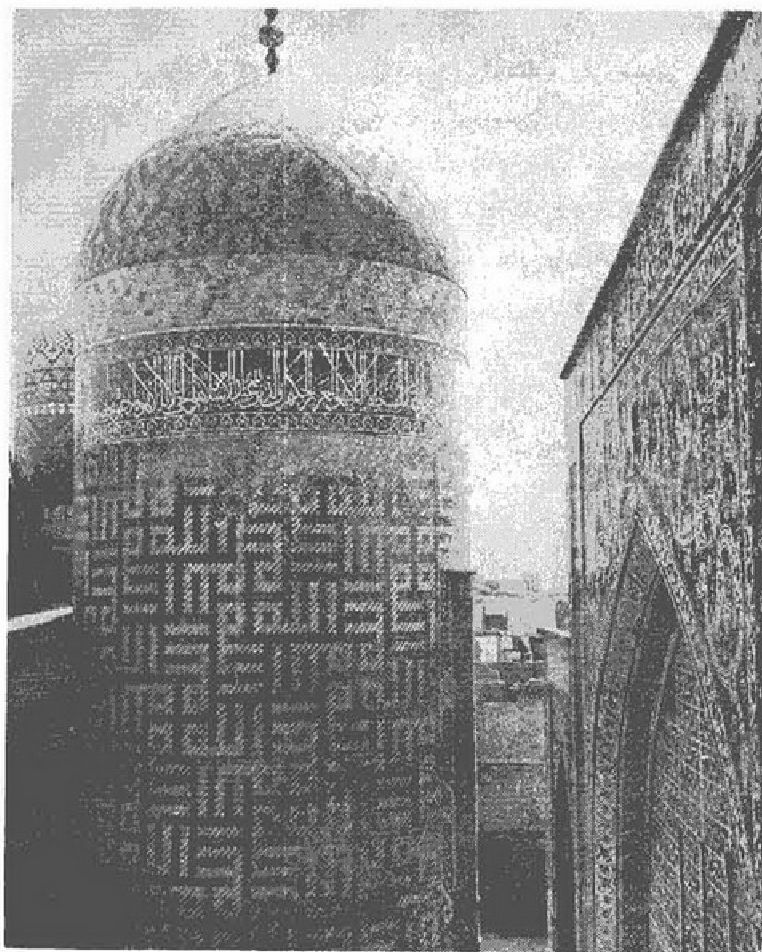
هرقدر که دلمان خواست تماشا کـردیم وسپس از یك راهـرو دستـراستی بتالاری رسیدیم که شبیه‌کلیسائی بود بانقش ونگارهائی طلائی. نخستین انـدیشهٔ ما این بودکه این طاقهای وسیع بـدون ستون را چه چیزنگه داشته است . ازطـاقها تزیینات زیادی‌که پله مانند بود معلق‌بود . این‌تالار را «جنت‌سرا» میگفتند . دراینجا کتابخانه‌ای بود . کتابها در گنجه‌هایی بستهٔ بی‌نظم ودرهم وبرهمی قرار داشتند .

اغلب آنها بزبان عربی بود و بعضی دیگر بزبانهای فارسی و ترکی با حروف بی‌اندازه زیبائی روی پوست وباکاغذ نوشته شده بود. در کتابهای تاریخ تصویرهسائی هم نقش‌شده بود که باسفیانهای سرخرنگ جلـدگرفته بودند و با گلهای برجسته از شاخ وبرگهای طلاکاری شده تزیین یافته بودند. درزیر یکی ازطاقهای تالار چندصد ظروف چینی دیده میشدکه دربعضی از آن طاقها ده تنگ آب جای میگرفت [1] . در این‌ظروف بشاه یاکسانی از متنفذین ، که برای بازدید بدینمحل میآمدند ، غذا می‌دادند . باید توجه نمودکه چون این محل جزو ابنیهٔ مقدسه است بکار بردن ظروف طلا ونقره در آن ممنوع میباشد . وبدین‌سبب در «تبرك» ودرسوگواریهای حسین (ع) سفره را باظروف چینی وقاشقهای چوبی می‌چینند . گویا شیخ صفی آنچنان زندگی مقدس‌مآبانه‌ای داشت وقانع بودکه درکاسهٔ ساده چوبی غذا میخورد .

ازجنت سرا مارا بآشپزخانهٔ طبقهٔ بالا هدایت‌کردند . در آن مزین بنقره بود ونظم و ترتیب داخل آن توجه مارا جلب‌کرد همه چیز درجـای خـود مرتب بود . دیگهای ثابت بزرگ ، که گردن باریك داشتند ، بادقت سرپوشبندی شده بـودند . اطراف آشپزخانه آب درلوله‌هائی جاری بودکه ازشیرهای بزرگ مسی، به‌سطلهائی که در زیر آنها قرار داشتند، میریخت آشپزها و دیگها هرکدام جا ومقـام خود را داشتند . دراین آشپزخانه روزانه برای بیش ازهزارنفر غذا می‌پختند. دراینجا خدمهٔ مقبره وفقرا روزی سه بارغذا میخوردند . صبح ساعت شش، بعد ساعت ده وسپس ساعت سه بعد ازظهر . دوغذای اولیه ازبودجهٔ شیخ صفی وسومی را از بودجهٔ شاه می‌پرداختند دو غذای اول رویهمرفته برای همهٔ آنعده روزانه ۱۵۰ عباسی یعنی ۳ تومان تمام میشد .

پیش از اینکه تقسیم ، غذا شروع شود دوبار برروی طبل میکوبیدند و این طبل راگویا روزگاری محمد(ص) بکارمیبرده وشیخ صدرالدین بهمراهی عَلَم نامبرده ازمدینه آورده است . از شنیدن آوای طبل مردم شتاب می‌کنند . در ابریق هرکدام

[1] ــ چینی‌خانه درآن تاریخ ساخته نشده بود وچینی‌ها درجنت سرا نگهداری میشد .



گنبد معروف الله الله که در زمان سید صدرالدین موسی فرزند شیخ صفی‌الدین
بر بالای آرامگاه آن عارف بزرگ بنا شده‌است

سوپ گوشت وبرنج میریزند . آنچنان فراوان که یکنفر به تنهائی نمی‌تواند همه را بخورد بلکه بدیگران ، که خجالت دارند صدقه قبول کنند ، میفروشند .

مارا از آشپزخانه بباغ زیباوبزرگی مشایعت کردند. درزیرآسمان آزاد، قبرسلطان حیدروشاه‌طهماسب وسایرشاهان بدون تزیین بچشم میخورد. این مقبره را شیخ‌صدر-الدین، بعد از مرگ پدرش، بکمك استادی که ازمدینه آورده بوده ، ساخته است . میگویند که نقشه وطرح ساختمان را خود شیخ صدرالدین داده استآنهم بشکل معجزه ، چنانکه بپدرش‌هم نسبت معجزه میدهند . او باستاد فرمان داده که چشم خودرا ببندد ، استاد چنین کرده ودر رؤیای خود تصویرعمارتی را الهام یافته است که بعد از آن میبایست از روی آن ساختمان نماید. امروزه همهٔ این عمارت شبیه کاخی‌میباشد وازدحام درآن از ازدحام در هیچیك از دربارهای پرطمطراق شاهان دیگر کمتر نیست .

این مقبره وچند مؤسسهٔ شاهی دیگر دراثر درآمد دائمی و وقف وهدایای لاینقطع چندین میلیون ثروت دارد . گویا درصورت جنگ ، برای تسلیحات آرتش بیش ازشاه پول دراختیار دارد . بغیر ازپول‌نقد بیشمار، شیخ صفی‌الدین‌هم‌میهنان وهمشهریهای زیادی دارد که همواره ثروت مقبره را افزایش میدهند. فقط درخود اردبیل ۲۰۰ خانه ، ۹ حمام ، ۸ کاروانسرا ، بازار بزرگ معروف بقیصریه ، همهٔ میدانها ودکانهای زیرطاقها ، ۱۰۰ دکان دیگر دربازار ، میدان دواب ومیدان غله و نمك وروغن اینها همه ثروت «مزار» را تشکیل میدهند. بعلاوه آفتاب نشینها، که در زیرآسمان‌آزاد فروشندگی میکنند و دکه‌ای ندارند ، بآستانهٔ شیخ اجارهٔ محل پرداخت می‌نمایند . از دهات اطراف اردبیل ۳۳ قریه ملك «مزار» است. درسراب ۵ دهکده ، درشهرتبریز ۶۰ خانه ، ۱۰۰ دکان ، در خارج شهر دودهکدهٔ دیگر ؛ در شهرقزوین چندین کاروانسرا وحمام همچنین درگیلان و آستارا وسایرمناطق درآمد-های سرشار ثروت آستانه را بیشترمینمایند . درشمار اینها ازتاتارستان[1] وهندوستان،

۱- این‌همان موقوفات تیمورلنگ است که ما قبلاً ازآن سخن گفته‌ایم .

که ساکنین بعضی از نقاط آن مذهب ایرانیها را قبول کرده اند ، مبالغی بصندوق آشپزخانهٔ آستانه میریزند . این عادت مرسوم ایرانیهاست که در موارد مسافرت به دور، ویا پیش از اینکه کار مهمی را متقبل شوند ، همچنین در صورت بیماری ، یا درمواردیکه کارها به تنگنا می‌افتد ، در آستانهٔ شیخ صفی نذر می کنند وبعداز گشودن گره ازمشکل‌شان باطیب خاطروازصمیم قلب بعهد خود وفا می‌نمایند زیرا رفاهیت وسعادت و خوشبختی‌شان در معرض خطر قرار نمی‌گیرد . علی‌الخصوص زوار متدین و پرهیزگار داوطلبانه هدایا ونذر میآورند . بعضی‌ها در وصیت نامه‌هایشان مواهب دنیوی خودرا بشیخ صفی وقف می کنند وبدین‌طریق روزبروز پول‌فراوان ، اسب ، الاغ ، شتر، گوسفند بی‌حد و شماری با اشیاء دیگرنصیب آستانه می‌شود . اهداکنندگان مقداری Anis دریافت میدارند واین علامت آنست که روحشان قرین شیرینی‌خواهد بود. تحویلداری هدایا وظیفهٔ دوتن میباشد که قبلا سوگند خورده‌اند، آنهارا « نذرچی »ها میگویند ، ونذر بعربی بمعنی تصدق میباشد . درسمت چپ مسجد چله‌خانه، نذرچیان سراسرروزرا دراطاقی می‌نشینند ودربرابر آنهاصندوق‌پول گردی با دو روپوش مخمل سرخرنگ قراردارد . از سوراخ این صندوق پولهای اهدائی را می‌ریزند . شترها واسبها والاغهارا بلافاصله میفروشند وتبدیل به پول میکنند وگوسفندان وگاوها را می کشند وبین فقرا تقسیم مینمایند .

قبر پدرشیخ صفی که « سیدجبرئیل» نام دارد درقریهٔ کلخوران واقع است که فاصلهٔ آن تا اردبیل نیم میل‌میباشد . سیدجبرئیل یکنفر آدم ساده از تودهٔ عادی بود و دراین دهکده زندگی‌میکرد . قبلا بین‌سایر دهقانان مدفون شده بود ولی صدرالدین وقتی بعدازمرگ پدرش مقبره‌ای برای وی بنا نمود تصمیم گرفت که تربت جدش‌هم نسبت بمردم عادی جا و منزلت دیگری داشته باشد و باین‌ترتیب بقایای استخوانها وبدن ویرا باین محل منتقل کرد ومقبرهٔ مجللی بنا نمود وگنبدی برروی آن برپا داشت .

چون دراردبیل قبورمقدسین فراوان است خان اردبیل علاوه برشاه در خدمت

روحانیون هم باید باشد. در برابر حقوق دنیوی باید درصدد جلب رضایت آنها هم برآید و آنانرا از نظر دور ندارد. خان اردبیل مثل حاکم شماخی چریکهای زیادی ندارد زیرا اردبیل شهرسرحدی نیست ولذا ازحمله وشبیخون ترکها ترسی نـدارد. دربار خان اردبیل کمتر از ۵۰ نفرخدمه داشت وازاین‌حیث شکوه و جـلال وی بپای دربار «عرب خان» خان شماخی نمیرسید. خان اردبیـل زندگـی گوشه گیرانه و هوشیارانه‌ای داشت. درفرصتهای مناسب سه‌بار بافتخارما ضیافت داد. خیلـی چپق میکشید مثل عموم ایرانیان که دود را ازیك شاخه‌ای بطول دوپا از داخل شیشه‌ای که پراز آب‌است ردمی کنند[1] همچنین آب سیاه یعنی‌قهوهٔ داغ زیادی‌میخورد. گویا قهوه بطورمطبوعی خنك میکند وتحریکات بیش‌ازحد وشدید را تسکین می‌بخشد[2]. دیگر ازچیزهای قابل ذکر اردبیل چند حمام‌کوهستانی باآب‌گرم، فواره ، حمام‌های طبی است ولی ما ازاین محل‌ها دیدن نکردیم».

دراینجا سفرنامهٔ اوله‌آریوس درمورد اردبیل بپایان‌میرسد ودرفصل بعد کتاب داستان حرکت اردوی سفیران را از اردبیل بطرف سلطانیه ذکر می‌نماید که چون ربطی به‌این مجموعه ندارد از آوردن آن خودداری میکنیم ولی اشـارهٔ مجملی بسرگذشت خود«بوروگمان» رئیس آن‌اردوی سیصدنفری‌وسفیرفرمانفرمای‌هولشتاین رالازم میدانیم زیرا نتیجهٔ آنرا نزدخوانندگان‌دانشمند خالی‌ازفایده تصور نمی‌نمائیم. بطوریکه ملاحظه فرمودید اوله‌آریوس ازنیکوئیهای خان اردبیل، که نمایندهٔ روح محبت وانسان دوستی دولت وملت آنروز ایران بود، درحق‌ایشان چگونه سخن گفت و از اعزاز واکرامی که ازبوروگمان و یارانش بعمل‌آمد بچه‌نحوی ستایش کرد. طبیعی است که رفتار دربارصفوی دربارهٔ آنها گرامی‌تر ومحترمانه‌تر از اردبیل بوده

---

۱ - نویسنده با آنکه خان را چپق‌کش نوشته در توضیح خود قلیان را تعریف کرده است.

۲ - معلوم میشود درآن تاریخ هنوز صرف قهوه در اروپا یا لااقل آلمان وهولشتاین معمول نبوده است.

و ازهرگونه مهر و مودت فروگذاری نگردیده است تا آنجا که حتی در مراجعت از ایران نیزگروهی ازمأمورین دولت وقزلباش درمعیت مهماندار بمشایعت آنان اعزام گشته‌اند . درحوالی مازندران قزلباش‌جوانی که جزو مشایعین بود براسب سفیر چوبی میزند بوروگمان برقزلباش پرخاش کرده با وی گلاویزمیشود وبیاران‌خود دستورتنبیه اورا میدهد. اینان بقصدکشت اوراکتك میزنند وقزلباش ازحال رفته‌را ، بتصوراینکه مرده‌است، ازصحنه بدرمیبرند ولی‌فرداکه سفیر اززنده بودن وی‌اطلاع می‌یابد بار دیگردستور باحضار اومیدهد. مهماندار باادب واحترام لازم ازحال‌وخیم اوسخن میگوید ولی سفیراصرار دراحضار وی می‌نماید. قزلباش نگون‌بخت را در وسط پتوئی بحضورمی‌آورند و نوکران سفیر بدستور وی دست برزدن می‌گشایند واورا همانجا بقتل میرسانند. این صحنه موجب تحریك قزلباش‌های دیگرعلیه این عده میگردد ولی تدبیر ومتانت مهماندار ازحوادث ناگوار جلوگیری میکند . اوله‌آریوس مینویسد که تا وقتی ما از دربند (درقفقاز) که‌آخرین شهر ایران بود خارج نشده بودیم از واکنش انتقامی قزلباش‌ها نگران بودیم وچون ازاین مرزگذشته‌وارد خاك روسیه شدیم خدا را شکرهاکردیم .

گویا یاران سفیر این حرکت زشت و دیگرکارهای زننده‌ای راکه دراصفهان از او سر زده بود پس از ورود به‌هولشتاین بشاهزادهٔ آن ناحیه‌گزارش میدهند . او بوروگمان را بکیفراین‌کارهایش محکوم بمرگ میکند و دستور بدار زدن او را میدهد . بوروگمان عجزولابه نموده تقاضای بخشش میکند. شاهزاده یك درجه باو تخفیف میدهد وبجای دار اورا بدست جلاد می‌سپارد وبا شمشیر سر ازتن وی جدا می‌نماید و انتقام خون جوانی‌که در مازندران بامر او بقتل رسیده بود بدینطریق در آلمان از اوگرفته میشود .

فصل سوم

نظر جهانگردان و مورخان دربارهٔ اردبیل بعد از صفویه

دیدار «مسیوژوبر» فرانسوی با عباس میرزا در اردبیل

درعهد فتحعلیشاه سفیری ، باسم «مسیوژوبر» ، از طرف ناپلئون اول امپراطور فرانسه مأموریتی در دربار پادشاه قاجار پیدا کرده بایران آمده است. درآنزمان عباس میرزا نایب‌السلطنه وولیعهد ایران ، بعلت جنگهای ایران و روس در ولایت اردبیل بود . ژوبر برای ملاقات شاهزاده به اردبیل آمد و بحضور وی رسید . او درسفرنامهٔ خود نوشته است که عبورمن بتهران از تبریز بود . شنیدم ولیعهد ایران عباس میرزا در اردبیل است لذا بدان شهرعزیمت کردم . وقتیکه وارد اردبیل‌شدم اردوی شاهزاده، باوجود زمستان سخت آن سال ، درخارج شهرزده شده بود. در داخل شهر درعمارت میرزا بزرگ فراهانی وزیر شاهزاده منزل برای من تعیین کردند . هرروز وشب باآنکه در خانهٔ وزیر منزل داشتم ازمطبخ مخصوص شاهزاده ، که در اردو بود ، برای من غذا میآوردند .

ژوبر دربارهٔ ملاقات خود باولیعهد مینویسد که بحضور شاهزاده احضار شدم بعد ازتعارفات رسمی اجازه داد که روبروی او در روی فرش‌خراسانی ، که شاهزاده برآن نشسته بود ، بنشینم .

... ژوبر در اینجا شخصیت و درایت شاهزاده را برشتهٔ تحریر درآورده از هوش واراده وقدرت اوسخن میگوید وازاطلاعات وی نسبت بکشورهای مجاور و فرانسه بتفصیل بیان میکند و سئوالات شاهزاده‌را دربارهٔ ناپلئون و «احمد جزار» یا احمد قصاب ، والی‌عثمانی در سواحل دریای اژه ، مطرح میسازد و سرانجام رژهٔ سپاهیان‌ایرانرا دراردبیل ، که دو روز بعد از آن ملاقات با شرکت این‌مسافرخارجی ترتیب یافته بود، شرح میدهد . خوشیهائی که دراردبیل براوگذشته اقامت اورا ، که

قبلا فقط برای دو روز بود ، طولانی‌تر کرده و چون در رسانیدن نامهٔ ناپلئون به فتحعلیشاه تأخیر زیادی احساس میشد ازشاهزاده اجازهٔ مرخصی گرفته از راه‌خلخال بتهران رفته‌است [۱].

حکومت محمد شاه در اردبیل

جهانگیر میرزا فرزند عباس میرزا هم کتابی نوشته بنام «تاریخ نو» ودر آن راجع باردبیل بتفصیل سخن گفته است که ما قسمتی از آنرا درصفحات قبل نقل کرده‌ایم. او گوید عباس‌میرزا نایب‌السلطنه‌درسال۱۲۴۶هجری‌باردیگر باتفاق‌فرزنددیگرش‌محمدمیرزا، که‌بعدازفتحعلیشاه بنام محمدشاه بتخت‌سلطنت نشسته‌است ، وارد اردبیل‌شد وسکنهٔ شهرمبلغ پنج هزارتومان پیشکش آوردند . عباس میرزا ، که درعین حال والی آذربایجان نیز بود ، نظر باهمیت منطقه ، حکومت اردبیل را به‌محمد میرزا داد و جهانگیرمیرزا را نایب‌الحکومه نمود واداره‌ٔ امور این ولایت را بدست دو فرزند خود سپرد . دو برادریکه سه سال پیش نیز در این شهر همکاری داشتند ولی دست تقدیر دو سرنوشت متفاوت برای آنها مقدر ساخت بدینسان که‌یکی از آندو بعد ازپدر وجد براریکهٔ سلطنت ایران تکیه زد ودیگری بدست همین برادر در قلعهٔ اردبیل محبوس گشت وسرانجام بفرمان او بینائی‌را نیز ازدست داد.

مورخین مینویسند محمد میرزا بعد ازفوت پدرش بمقام ولایتعهدی فتحعلی شاه رسید و بعد از ورود بآذربایجان چهار نفر از برادران و شاهزادگان ، یعنی جهانگیرمیرزا ، خسرو میرزا ، احمد میرزا و مصطفی میرزا را مخذول و معزول نموده بقلعهٔ اردبیل فرستاد وزندانی کرد. خود جهانگیرمیرزا درتاریخ نو علت این گرفتاری را تحریکات قائم‌مقام دانسته وباتفصیلاتی دراین‌مورد نوشته است که اورا «همراه امیرزاده خسرومیرزا وبهمن‌میرزا وچهارصد سوار و چهارصد سرباز و دو عراده توپ باردبیل تبعید ودرنارین قلعه زندانی کردند ومتعاقب آن امیرزاده احمد میرزا را نیز ازخوی وامیرزاده مصطفی میرزا را از ارومیه که در سنین ۱۵ و ۱۶

۱ـ نقل و اقتباس از مرآت‌البلدان صنیع‌الدوله .

بوده‌اند باردبیل آوردند ودرقلعه محبوس نمودند» .

روضة الصفادربارهٔ کور کردن آنهامینویسد«هنگامیکه محمدمیرزاعهده‌دارامور مرجوعه‌گردید قائم‌مقام معروض داشت باوجود مکانت وسلامت امیرزادگان اربعه، که مزاج شخص آذربایجان را بمنزلهٔ عناصر اربعه‌اند ، طریقهٔ حزم نیست که بدارالخلافه روی آوریم ، هرگاه ملازمت من بنده در رکاب لزومی داشته باشد نخست باید حضرت ولیعهد ازجمیع اقارب وعشایر واعمام و اخوان چشم بپوشند وآنچه دراهلاك‌واتلاف هریك معروض‌دارم بنیوشند ... لاجرم بدلخواه او سکوت گزیده فرمود هرچه مصلحت دولت است مختاری.

جناب قائم‌مقام رقیمه‌ای نگاشته مهر مبارك حضرت ولیعهد را بر آن زده بدست « اسماعیل‌خان قراچه داغی» فراشباشی‌داده مأمور باردبیل نمود تا اوبدانجا رفته جهانگیرمیرزا وخسرومیرزا را مکفوف‌البصر، واحمدمیرزا ومصطفی‌قلی‌میرزا را مرخص کرده بازگردد» .

اسماعیل خان[1] بعد از ورود باردبیل شخصاً باین‌کار اقدام نکرد و باعتبار آنکه خود ولیعهد این دستور را داده در آستانهٔ شیخ صفی الدین بست نشست ولی «محمد مهدیخان» ولد « فتحعلی‌خان نوری » حاکم اردبیل و جمعی از فراشان میرغضب در شب ۱۵ رجب ۱۲۵۰ هجری ریخته بدین کار مبادرت نمودند[2] .

در آن زمان در اردبیل طبیبی بود موسوم به « حاجی صالح اردبیلی » که زندانیان بیماررا نیزمعالجه می‌نمود . فرزند او « میرزا عبدالوهاب » ، که بعد از پدرش دراین‌شهرطبابت میکرداز‌پدرش‌نقل‌میکند زمانیکه مرحوم امیرزاده جهانگیر میرزا و خسرو میرزا درقلعهٔ اردبیل متوقف بودند والدم حاجی صالح ازجانب

۱ــ اسماعیل‌خان قراچه داغی فراشباشی‌محمدشاه وهمان کسی‌است‌که میرسیدعلیمحمد باب را قبل ازمحاکمه درتبریز بدوسپردند .

۲ــ شرح حال رجال ایران درقرون ۱۲ و۱۳و۱۴ هجری. مهدی بامداد .جلد۲ تهران ۱۳۴۷ .

حکومت اردبیل مأذون بود بخدمت امیرزادگان تردد نماید. چند روزقبل از قضیهٔ عاجزشدن این‌دونفر، درقلعه خدمت‌آنان بود جهانگیر میرزا برای تفنن از دیوان حافظ برای استخلاص خودشان تفأل نمود این‌غزل‌آمد:

خوش‌آمدگل وزآن خوشترنباشد   کـه در دستت بجز ساغر نباشد
زمان خـوشـدلی دریاب دریاب   که دائم در صدف گوهر نباشد

مرحوم جهانگیر میرزا خوشحال شد ولی خسرومیرزا عرض‌کرد که برادر این بیت نشان میدهدکه مارا عاجز وکورمینمایند جهانگیرمیرزا عصبانی شد که چرا تطیّرمی‌کند ولی‌هنوز یکهفته نگذشته بودکه‌آن واقعه اتفاق افتاد.

قلعهٔ اردبیل‌که معروف به «نارین‌قلعه» بود، طبق‌نوشتهٔ روضةالصفا ومرآت‌ـ البلدان، سابقاً نیزقلعهٔ این‌شهر بود ودیوارهای جوانب چهارگانهٔ‌آن از قدیم الایام باقی بود.

عباس‌میرزا نایب‌السلطنه دستورداد‌آنرا تانیمه‌خراب‌کردند وسپس بسرکاری یکنفر ازصاحبمنصبان فرانسوی، که باژنرال‌گاردان بایران آمده بود، بنا نهاده شد وبرگردآن قلعهٔ دیگری برآوردند وخندق وخاکریز بطریق قلاع مهم ساختند ... و تخمیناً دویست هزارتومان بمخارج‌آن صرف‌گردید. این‌قلعه ازقلـعهٔ عباس‌آباد، که بامر عباس میرزا درکنار رود ارس در خاك نخجوان ساخته شده بود، محکمتر ومتین‌تر بوده است. این قلعه در موقع جنگ ایران و روس مرکزتـدارکات سپاه ایران بود ولی بعدها بعلت استحکام ومتانت زیاد تبعیدگاه وزندان مخالفان حکومت ومدعیان سلطنت‌گردید وعلاوه برجهانگیرمیرزا وبرادرانش شخصیتهای بزرگ وبا عنوانی نیزمدتهائی ازعمرخودرا درسلولهای‌آن‌گذرانیدندکه ظل‌السلطان وشجاع‌ـ السلطنه وحشمت‌الدوله ودیگران ازجملهٔ‌آنها بودند.

فرار ظل‌السلطان ازقلعهٔ اردبیل

مرحوم صنیع‌الدوله درکتاب مرآت‌البلدان داستان توقیف ظل‌السلطان و فرار اورا چنین مینگاردکـه در سال ۱۲۵۰ هجری از شاهزادگان و امیرزادگان دارالخلافه حسنعلی‌ـ

میرزا شجاع السلطنه ، محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه ، علینقی‌میرزا رکن‌الدوله ، امام‌وردی میرزا ایلخانی، شیخعلی‌میرزا،محمدحسین‌میرزا حشمت‌الدوله، اسماعیل میرزا ، محمود میرزا ، بدیع‌الزمان میرزا و لد ملك‌آرا وسایرمخالفان دولت را به اردبیل‌آذربایجان فرستادند . در سال ۱۲۵۲ هجری قلعهٔ سفید درفارس ، که مرکز اشرار ممسنی بود ، ازطرف نیروی دولت اشغال شده ولیخان پسر جویبار خان ممسنی سرکردهٔ این اشرار دستگیر وبا دوپسرش باقرخان و هادیخان باردبیل تبعید گردید وولیخان دراردبیل درگذشت .

مؤلف کتاب «شرح حال رجال‌ایران» خبر تبعید آن شاهزادگان را بقلعهٔ‌اردبیل بدین ترتیب‌آورده است که در ربیع‌الاول سال ۱۲۵۱ هجری محمد شاه یازده نفر-شاهزادگان را باردبیل اعزام داشت ودرقلعهٔ آن شهر محبوس ساخت . اینان‌حسنعلی میرزا شجاع السلطنه (نابینا) ، محمد تقی میرزا حسام‌السلطنه ، علیشاه ظل‌السلطان، علینقی میرزا رکن‌الدوله ، اماموردی میرزا سرکشیکچی باشی، شیخعلی‌میرزا شیخ الملوك، اسمـاعیل میرزا ومحمود میرزا (پسران فتحعلیشـاه) ، محمد حسین میرزا حشمت‌الدوله، بدیع‌الزمان میرزا صاحب‌اختیار ونصرالله میرزا (نوه‌های‌فتحعلیشاه) بودند وتاسال ۱۲۵۳ درزندان ماندند[۱]. مؤلف مزبوردرجلدسوم کتاب خود مینویسد که باستثنای ظل‌السلطان وبدیع‌الزمان، محبوسین این قلعه درتـاریخ ۴ ربیع‌الاول ۱۲۵۱ بتوسط حاجی‌خان شکی ونوروزخان چهاردولی باردبیل‌اعزام‌گردیدند.

صنیع‌الدوله درتکمیل مطالب کتاب خود اضافه میکند دراین‌سال چون‌محمد شاه قصد عزیمت ویورش بگرگان داشت توقف ظل‌السلطان علیشاه را درپـایتخت مصلحت ندید ودستور داد که اورا بهمدان واز آنجا بمراغه وسرانجام باردبیل‌بردند تاخاطرهمایونی دراین‌سفر ازطرف او آسوده باشد. لیکن‌بتدبیرعلینقی‌میرزا رکن-الدوله، که قبلا درقلعهٔ اردبیل‌محبوس‌بود، دستیاری‌گماشته‌شد وبوسیلهٔ اوازمعماری[۲]

۱ـ شرح‌حال‌رجال‌ایران‌ازقرون۱۲و۱۳و۱۴، نوشتهٔ مهدی‌بامداد. ج۱ . تهران. ۱۳۴۷

۲ـ دربعضی کتابها نوشته‌اند که‌این‌معمار درقزوین بود ورفتند ومخفیانه اورا آوردند.

که بساختمان اساسی قلعه آگاه وازراه زیر زمینی مخفی آن بخارج مطلع بود، محل این معبر معلوم گردید . آنگاه شاهزاده ، بعنوان آنکه محل تطهیری دراندرون اطاق خود درقلعه داشته باشد ، موافقت، حاج علی‌اصغر خواجهٔ مازندرانی ومسئول قلعه را برای کندن چاهی کسب نمود و مقنی‌ای برای این کار بهزینهٔ شاهزاده از اهالی شهر اجیر گردید . چاه بمقدار لازم کنده شد وخاك آن توسط عمله‌ها بخارج قلعه حمل گشت ولی شاهزاده دراین ماجرا پنهانی بیل و کلنگ ودیلمی وسیلهٔ مقنی برای خود فراهم کرد وشبها مخفیانه مقداری از زمین را بطرف راه خروجی زیرزمینی حفر کرد وخاك آنرا در همان چاه ریخت وپس از سه ماه راه خروج بدینطریق آماده شد . رکن‌الدوله آنگاه بادستیارانی که درخارج قلعه فراهم کرده بود سه‌اسب آماده‌ساخت ونیمشبی مخفیانه ظل‌السلطانرا ،که ازاین مقدمات بکلی بیخبربود ، ازخواب‌بیدار کرد وباتفاق او وآماموردی میرزا کشیکچی باشی ، ازراه نقب بیرون آمدند وسوار اسبهاشده راه شمالرا درپیش گرفتند وچون مقداری‌تاختند بقراولخانهٔ روسیه‌رسیدند وخود را ازتعقیب مصون یافتند.

نگهبان قلعه، یعنی حاج علی‌اصغر خواجهٔ مازندرانی ،که صبح ازاین امر اطلاع یافت در پشت سرآنها تاخت ولی وقتی بآنها رسید که آنان در خاك روسیه بودند ولذا بانومیدی مراجعت کرد وتفصیل امر را بمحمد شاه گزارش داد .

چون طبق قرارداد ایران وروس پناه دادن مخالفان سلطنت در کشور طرف دیگرمیسور نبود ازاین‌رو فراریان بترکیه و ازآنجا به‌مکه‌رفتند وبالاخره ببغداد مراجعت کردند ودرآنجا باشارهٔ دولت متوقف‌شدند و وظیفه ازدولت‌ایران‌دریافت‌می‌داشتند.

یادداشتهای محمدولیخان خلعتبری سپهدار اعظم حکمران اردبیل

محمد ولیخان خلعتبری سپهدار تنکابنی هم از جمله کسانی است که دریادداشتهایش‌مطالبی‌درباب‌اردبیل‌بچشم‌میخورد. اودرماه صفر ۱۳۲۲ هجری قمری مأمور آذربایجان گشت وروانهٔ تبریز شد ودر آنجـا حکومت ولایت اردبیل، که مشگین و خلخال و طـالش هم جـزو آن بود ، بـوی

واگذار گردید .

سپهدار روزهشتم ربیع‌الثانی وارد اردبیل شد ودست بیك سلسله کارهائی زد . او در یادداشتهای خوددربارهٔ فعالیتهای خویش مینویسد «خرابه‌های عمارات اردبیل[1] راخوب تعمیر کردم . حالا یك جاهای مصفائی دارد. توپخانه وغیره ودم ودوازه‌های آنرا میسازیم . یك مدرسه هم اینجا ایجاد کردیم . امروز رفتم سی‌وپنجنفر شاگرد الان درآن مدرسه‌است». مدرسه‌ایکه سپهسالار بدان اشاره میکند اولین دبستان بسبك جدید است وما درگفتار مربوط به فرهنگ این شهر اجمالا ازآن سخن گفته‌ایم .

دراین زمان وبا درآذربایجان شیوع یافته ومحمد ولیخان نیز دراردبیل نگرانی بسیاری داشته است . او دریادداشتهای روز۳ رجب ۱۳۲۲ مینویسد «دیروزحضرت ولیعهد از تبریز بامن تلگراف حضوری داشت . معلوم شد در تبریزهم وبا بروز کرده‌است . خداوندحفظ کند بنده هم حکیم فرستادم وهمه‌جا اردبیل قرانطین گذاشتیم تاخداوند چه‌خواهد». ولی رفته‌رفته وبا باردبیل هم سرایت کرده شدت یافت.جمعی را بهلاکت رسانید . سپهدار که از این بلاترسیده بود روزهفتم رمضان از گناهان خویش توبه کرده ودر یادداشتهای خود این ماجرا را چنین نوشته است « امروزکه روزهفتم رمضان است درکمال‌صحت وسلامتی هستم وتنها درمنزل نشسته‌ام. جزمن ویار نبودیم خدا باما بود . از تمام معاصی کبیره توبه کرده‌ام تُبْتُ وَرَجَعْتُ إلَی اللهِ امیدوارم که خداوند ازمعاصی گذشتهٔ این‌بندهٔ سراپا تقصیر عفو کند وشفیعم جز لطف خدا و ائمهٔ هدای و اهل بیت طاهربن محمد (ص) مصطفی رسول اکرم برگزیده آدم نباشد... درقلعهٔ اردبیل درحالیکه درنهایت اقتدارحاکم‌وفرمانروا بودیم تحریرشد. بحمدالله‌نفس زنگی‌مزاج را بازار شکستیم وپشت‌پا برچرخ بستیم». بااینحال‌ازترس وبا تاب مقاومت نیاورده فردای آنروز از قلعه خارج وبه‌نمین رفته است . او در یادداشتهای خود از تلفات زیاد وباشکوه دارد . وبالغ بریك کرور از ایرانیان رادر این بیماری تلف شده قلمداد میکند وازوضع‌رقت‌بار مردم بلادیده وسپاهیان سخت

۱ــ مقصود نارین قلعه است .

اظهار دلتنگی مینماید .

آمدن سپهسالار باردبیل گویا برخلاف میل او بوده وهمواره میخواسته است از این تبعید رهائی یابد وسرانجام بآرزوی خود نایل میشود وازطریق مغان وبیله‌سوار، که طبق امر ولیعهد بدانجا رفته بود ، عازم مرکز میگردد . او روبهمرفته اردبیل را خوب یافته ودرضمن یادداشت سوم رجب خود گفته است:«... این صفحات یقین از پاریس منظم‌تر است . اماچه فایده این نظم‌ها بی‌قانون وفوری است ...» ولی از هوای آن گویا ناخوشدل بوده است زیرا یکبارمیگوید «... ۲۴ سرطان است . هوا مثل زمستان گیلان است.» ودرجای دیگر مینویسد «... پارسال در۲۳ جمادی الثانی سنهٔ ۱۳۲۱ اتابك اعظم میرزا علی اصغرخان در تهران معزول شد که برحسب فصل امروز میشود . هوا خیلی گرم بود وامروز دراردبیل باید لباس زمستانی خوب ببدن بچسبد . تفاوت هوا است .»[۱]

سپهسالار درتاریخ مشروطیت ایران ازشناخته شدگان است ومدتها مقامات مهم دولتی داشته است بعدازسقوط محمد علیشاه مدتی نیزنخست‌وزیر ایران شده وشرح حال اودر کتابهای مربوط بمشروطیت ایران بتفصیل بیان گردیده است .

باری نوشته‌های مورخین وبخصوص جهانگردان مارا تاحدی ازوضع گذشته اردبیل آگاه می‌سازد واهمیت موقعیت جغرافیائی وسیاسی واقتصادی آنرا در قرون گذشته نشان میدهد. نشان میدهد که این شهر زمانی خیلی وسعت «دوثلث فرسخ در دو ثلث فرسخ یاچهار کیلو متر در چهار کیلومتر» داشته و روزگاری بقدری زیبا بوده است که با ونیزاروپا برابری میکرده ، یاکثرت باغاتش آنرا درنظرجهانگرداروپائی از دور مانند جنگلی جلوه گر میساخته است ... شهری که در شبانه روز قافله‌های تجارتی بمقیاس نهصد شتر بدان رفت و آمد میکرده دارای آنچنان عظمت اقتصادی بوده است که تاحال جز بنادر نفتی ایران کمتر شهری در این کشور بدان پایه دیده

۱ــ تاریخ زندگانی وخدمات محمد ولیخان، خلعتبری سپهسالار تنکابنی . بقلم عبدالله خلعتبری. تهران ۱۳۲۸ شمسی .

شده طبیعی است که قابلیت کشاورزی و دامداری منطقه و مغان این قدرت اقتصادی را روز افزون میساخته است. حیف که تصمیم نادر برخرابی این شهر، و جنگهای قاجاریان با دولتهای روس و عثمانی، وصدماتی که این شهر براثر خیره سریهای برخی از عشایر دیده، موجب ویرانی آن گردیده وقرارگرفتنش درمرز بستهٔ کشور و از کار افتادن بندر آستارا اهمیت بازرگانی آنرا، بمقیاس سابق، ازبین برده است. با اینحال طبیعت، بمقتضای آنکه:

«خدا گر ز حکمت ببندد دری   ز رحمت گشاید در دیگری»

داده‌های ارزنده‌ای بجای امتیازات ازدست رفته، به‌مردم این‌حدود اعطا کرده است که وفور آبهـای معدنی بی‌نظیر وهوای بسیارمطبوع ییلاقی و انواع مرغوب فرآورده‌های کشاورزی ازجملهٔ آنهاست واگرچه امروزه مردم‌ازطرزاستفادهٔ صحیح ومنطقی از آنها و، درآمد سرشاراقتصادی که از آن راه میتوان بدست آورد، غافلند ولی بدون تردید روزی فراخواهد رسید که این منابع طبیعی بموازات دیگر مراحل اقتصادی، سرچشمهٔ ثروت شایان توجهی برای سکنهٔ این‌سامان خواهد بود.

بالجمله با فرارسیدن‌مشروطیت ایران، دراردبیل نیزفعالیتهای‌چشمگیری رخ داد ومردان وطن‌دوست وباشهامت، دربارور ساختن نهال آزادی فداکاریها کردند که با منتهای تأسف امروزه نام بیشتر آنها فراموش گشته وقسمت اعظم یادداشتهائی، که احیاناً جمعی‌ازروشنفکران گذشته‌دراین‌باره‌ازخودبجای‌گذاشته‌اند، بدست‌بازماندگان ازبین رفته یا درلابلای کتابهای گردگرفته مدفون‌گشته است. اوراق و نوشته‌هائی که مسلماً ازاین‌حیث ارزش تاریخی‌دارند و درروشن‌گردانیدن حقایق تاریخی اردبیل و ایران بسی مؤثر میباشند.

آرزوی ما بر آن است که بخواست ویاری‌خدا، تاآنجاکه میسراست، وقایع مشروطیت اردبیل را آنچنانکه اتفاق افتاده درگفتاربعد بیاوریم و نام رادمردانی را، که دراین‌راه مقدس‌جانفشانیها کرده‌اند، درصفحات این کتاب زنده‌گردانیم.

گفتار پنجم

اردبیل در دوران مشروطیت ایران

پیدایش مشروطیت در ایران

خوانندگان دانشمند میدانند که حکومت ایران قبل ازسلطنت مظفرالدینشاه قاجار ونیز در دوران خود وی استبدادی بود و شاه وحکام ،که نمایندگان او درولایات بودند ، از حیث جان ومال‌مردم اختیار تام داشتند . روابطی که دراین‌عهد بین‌ایران وکشورهای اروپا پیدا میشد ومسافرتهائی که برخی از ایرانیان بخارج میکردندکم کم این‌فکررادراندیشه‌ها پدید آورد که چه بهترشکل حکومت ایران عوض‌شود وقوای‌سه‌گانهٔ مقننه ، قضائیه و مجریه جانشین وضع دلبخواه اولیای امور گردد ، تا با وضع قوانین از طرف دستگاهی، که خود ملت بنام مجلس انتخاب میکند، تکالیف مردم درروابط فیمابین، و نیز رابطهٔ آنان با دولت ، معین‌شود و دستگاه قضائی، با بیطرفی کامل ، تخطیات مردم‌را ازقوانین مزبور رسیدگی وداوری کند وآنگاه دستگاه اجرائی،ضمن‌وظایف خاصی که ازلحاظ حفظ حدود کشور واداره امور آن دارد ، آن احکام را بموقع‌اجرا بگذارد و پادشاه، که رئیس‌مملکت وسنگ زیربن بنای استقلال وعظمت ایران است سلطنت‌خودرا درتعادل ونظارت‌آن قوا اعمال کند .

طبیعی است کسانی که همواره بمیل و ارادهٔ خود امر ونهی کرده و از برکت حکومت مطلقهٔ قاجار کروفری داشتند این‌کاررا برخلاف نظر و منافع خود دانسته ازهرامکانی درمخالفت با این‌طرزفکروبرانداختن اساس آن استفاده کردند .

مرحوم مظفرالدین شاه که مردی علیل‌المزاج ، و در اواخر عمر، مأیوس از سلامت جسم‌وطراوت روح بود رعایت جانب مردم را ذخیره‌ای برای‌خوددرسرای جاودانی میدانست واعطای حقوقی را بملت ، سبب تقرب به‌خدا تصورمیکرد. این بود که با همهٔ کارشکنی‌هائی ، که حتی ازطرف فرزندان و حرمسرای او بعمل میآمد سرانجام تسلیم این‌نظر مقدس گردید وفرمان تشکیل‌دارالشوری‌را صادر کرد ومتعاقب آن قانون اساسی‌ایرا که پیشروان نهضت‌آزادی تهیه وتدوین نمودند ، چند روز قبل ازدرگذشت خود ، توشیح نمود وبا این اقدام نیك نام نیکی ازخود درتاریخ ایران بجای‌گذاشت . بعد ازاومحمدعلیشاه فرزند وجانشینش نیزازمشروطیت حمایت کرد ودرشعبان ۱۳۲۵ قمری‌متممی‌را ، که برای تکمیل‌قانون‌اساسی‌نوشته شده بود، امضاء و تنفیذ نمود و بدینوسیله حکومت مشروطه رسماً جانشین سلطنت مطلقه گردید.

برای شاهزادگان‌وعمال درباری‌وامراءوحکام وحتی‌خواجه‌سرایانیکه نسلاً بعد نسل،سالهاوقرنها، بمیل‌وارادهٔ‌خودهرچه‌خواسته‌کرده‌بودندبسیارسخت‌ودشواربود که اعمال ورفتارخودرا تابع قوانینی کنند که مشتی ازافراد ملت ،کسانی که بتصور آنها حتی لیاقت صحبت با آنان نداشتند ، وضع نمایند و از دریافت هرگونه مالیات و وجوهی که بدان احتیاج داشتند ، جزبطریقی که مجلس‌معین میکند ، ممنوع باشند .

این بود که شاه جوان را شب و روزبمخالفت با مشروطیت برانگیختند و با عناوین و دستاویزهای‌گوناگون، او را نسبت بآزادی ملت بدبین ساختند و حتی با ماجراهائی که بوجودآوردند وحادثه‌هائی که باشکال‌مختلف آفریدندمشروطه‌خواهان را مخالف سلطنت و دشمن شخص شاه قلمدادکردند . محمد علیشاه اگرمرد جهان دیده وبا فراستی می‌بود طبعاً با دوراندیشی‌لازم، که لازمهٔ سلطنت وحتی مدیریت کارهای خیلی کوچکتر ازآن است، خود را بکناری میکشید وآثار شومی را ،که

اقدامات ناروای او بدنبال داشت، پیش‌بینی می‌نمود. ولی جوانی و خیره سریها کم‌کم او را آلت اجرای مقاصد نامطلوب مخالفان آزادی گردانید و درگمراهی او تعلیمات و مصلحت اندیشی‌های نمایندگان سیاسی دو دولت استعماری روس و انگلیس نیز مؤثر واقع شد واورا بتدریج بمخالفت بامشروطه خواهان برانگیخت. وی باآنکه برای حفظ مشروطیت سوگند یادکرده و متمم قانون اساسی را، که در راه تحدید حدود اختیارات او وحکامش، مشروحتر ازقانون اساسی بود، توشیح نموده بود پرچم ضدیت باآن برافراشت، وبطوریکه درکتابهای تاریخ ضبط شده، درجمادی‌الاول ۱۳۲۶ قمری، یعنی هشت ماه بعد ازتوشیح متمم قانون اساسی، از قصر سلطنتی بباغ شاه رفت و«لیاخوف» فرمانده روسی‌گارد سلطنتی، بفرمان وی مجلس شورای ملی را به‌توپ بست و بدینطریق مشروطیت تعطیل گردید.

با این بیان می‌توان‌گفت‌که فعالیت مشروطه خواهان ایران دو دورهٔ ممتاز از هم دارد یکی‌گرفتن مشروطیت از مظفرالدینشاه و دیگری قیام برای بازگرفتن آن پس از به‌توپ بسته شدن مجلس. فاصله بین به‌توپ بسته شدن مجلس و برقراری مجدد مشروطیت، که رویهم ۳۸۸ روز طول کشید، درتاریخ ایران استبداد صغیر نام گرفته است.

فصل اول

اردبیل در آستانهٔ مشروطیت ایران

شاهسونان و اردبیل

در دورهٔ اول، که بیشتر برمبنای خواهش و تمنی و قهر و آشتی و تعطیل بازار و بست نشستن آزادیخواهان، واستمالت و همدردی مظفرالدین شاه باملت، وحتی گریهٔ او استوار بود، درشهر اردبیل نیزجنبش‌ها وفعالیت‌هائی بوقوع پیوسته و روشنفکران درارشاد افکار مردم اقدامات شایان توجهی نموده‌اند ولی خوانندهٔ دانشمند نباید انتظار داشته‌باشد که وسعت دامنهٔ این فعالیت‌ها ونحوهٔ اقدامات روشنفکران بهمان شکل ونوع بوده است که درتهران صورت می‌گرفت. بلکه‌از آن جهت که امور تابع شرائط مخصوص بخود می‌باشند وضع اجتماعی ومحیط جغرافیائی اردبیل دارای شرائط خاصی بود که اقدامات آنانرا تامیزان قابل توجهی تحت‌الشعاع خود قرارمیداد وماقبل از آنکه بذکر نهضت وچگونگی آن بپردازیم نکاتی را درباره آن شرائط ذکر می‌نمائیم.

سکونت عشایرشاهسون‌دراطراف‌شهراردبیل‌ازقدیم‌الایام‌موقعیت‌خاصی‌برای این‌شهربوجودآورده وولایت اردبیل‌را بیك منطقهٔ عشایری‌مبدل‌ساخته‌بود. شاهسون یك کلمهٔ ترکی‌است ومعنی آن‌دوستدارشاه می‌باشد. میزان‌شاهدوستی‌اینان،درگذشته، متغیر بود و هرگاه که دولت مرکزی اقتدارکافی داشت اینها افراد مطیع وخدمتگزار دولت وشاه بودند ودرغیر آن صورت‌غارتگرانی بی‌عاطفه وبیرحمی بشمارمیآمدند. زندگی‌آنها بیشتر باچادرنشینی وگله‌داری میگذشت و دوازده ماه سال‌را بین‌دشتهای گرمسیر مغان وییلاقات کوه سبلان درحرکت بودند. خانهٔ‌آنها را چادرهای نمدی، باسم‌آلاچیق، تشکیل میداد که زمستانها درقشلاق مغان و تابستانها در ییلاقات سبلان و در دیگرفصول بین‌آندو ناحیه برپا میشد.

شاهسونان باقتضای‌وضع زندگی‌مردمی‌چالاك، سوارکاران بی‌باك‌وتیراندازان

ماهری بودند و بقدری در این کارها مهارت داشتند که درهولناکترین معرکه‌های جنگی، زیرشکم اسب میخوابیدند و درحال تاخت تیررا برهدف می‌نشانیدند ولی درعوض ازفرهنگ وتمدن بی‌اطلاع بودند واز اصول زندگی شهری، که لازمهٔ آن عطوفت و انسان دوستی است ، مثل یك فرد تربیت یافته بهرهٔ کافی نداشتند. برخی از آن‌طوایف غارت وچپاول وحتی قتل را ازلوازم زنـدگی، و دزدی اموال و احشام دیگران را امرعادی میشمردند. در دینداری بسیارساده بودند وچه بسا که جزنام امام حسین (ع) وبعضی از ائمهٔ شیعه اطلاعی از آن نداشتند و ازهیچکس و هیچ مقامی جزحضرت عباس برادر رشید امام حسین(ع) ، سادات، و خان ترس وبیمی بخود راه نمیدادند. درعین‌حال‌مردمی‌مهماندوست‌بودند وکسی که‌بر«اوبهٔ»آنها واردمیشد ازپذیرائی‌های گرم آنان برخوردارمیگشت .

شاهسونان‌اطراف اردبیل به‌سی ودوطایفه‌تقسیم میشدندکه «آتاخانلو، آلارلو، اودولو، اینانلو ، پـه‌تی‌لو ، تکله‌لو ، جانی بارلو ، جلودارلو، جهانخانملو ، حاجی خواجه‌لو، خامسلو ، دورسون خواجه‌لو ، دیله‌گرده‌لو ، رضا بیگلو، ساری‌نصیرلو، سرخان‌بیگلو، سروانلار، طالش‌میکائیل لو، عربلو، عیسی‌لو، فولادلو، قره‌موسی‌لو، قوجه‌بیگلو، کور عباسلو، کله‌سرلو، که یك‌لو، گووَه شلو، مرادلو، مستعلی‌بیگلو، مغانلو، یکه‌لو و یورتچی نامیده میشدند .

برخی از آنهامثل‌فولادلوها، قوجه‌بیگلوها، یورتچی‌ها اعضای زیادی داشتند و در داخل خود نیز به‌عشیره‌هائی تقسیم میشدند و بعضی نیز مثل قوجه‌بیگلوها در جنگجوئی وبیرحمی کم نظیر بودند . هرطایفه از آنها را خانی ریاست میکرد که باو «بیگ» میگفتند و افراد طایفه ویرا، که بارث بدان مقام میرسید ، صاحب جان ومال خود میدانستند. روابط افراد درقبیله، طبق‌آداب و سنن ایلیاتی صورت می‌گرفت و خان یا بیگ قاضی و فرمانروا وپیشوای طایفه وحافظ سنن قومی وافراد قبیله بود . فرمان‌جنگ، صلح، حمله، عقب‌نشینی، کشتن، بخشیدن‌مجرمین‌واسرا همه دراختیار وی بود وکسی حق سرپیچی از آن نداشت .

آنان غالباً ازسیاست دنیا دور بودنـد و بدین‌جهة‌گاهی آلت اجرای مقاصد دیگران قرارمی‌گرفتند وگرفتاریهای سختی برای مردم شهر، دولت ومملکت‌فراهم میکردند و ما درجای خود قسمت‌هائی از آنها را خواهیم آورد .

نارین قلعه واثر آن در موقعیت اردبیل

علاوه برسکونت‌شاهسونان، وجود نارین‌قلعه نیزدرچگونگی موقعیت اردبیل مؤثربود. این دژ، چنانکه قبلاهم نوشته‌ایم، درعهد فتحعلیشاه قاجار، با تعمیر قلعهٔقدیمی شهر و احداث دیوارهای جدیددرخارج آن، طبق‌نقشهٔافسران هیئت‌فرانسوی گاردان و با نظارت‌آنان، بوجودآمد و خندقهائی که‌گرداگرد دیوارهای مزبور، در داخل وخارج کنده شد، آنرا جزو محکمترین قلاع ایران‌گردانید .

درمواقع صلح، بویژه بعدازجنگهای ایران و روس، این‌دژ تبعیدگاه‌مخالفان حکومت ومدعیان سلطنت ایران‌گردید وکسان زیادی ازشاهزادگان و بزرگان‌قاجار قسمتی از عمر خود را در اطاقهای تنگ و تاریك و محیط دهشتناك آن سپری کردند .



لزوم مراقبت دقیق از زندانیان مهم این قلعه موجب آن بود که سلاطین قاجار صمیمی‌ترین نوکران و وفادارترین گماشتگان خودرا بحکومت آن‌برگزینند تاخاطر آنان را ازجانب زندانیان جمع دارند ونیزعلاوه برجلوگیری ازطغیـان وسرکشی عشایر، درموارد لازم نیزامکان استفاده ازنیروی‌آنان را فراهم سازند.

گاهی هم حکمرانی اردبیل خود بمعنی تبعید وتنبیه شخص حاکم بود و در این صورت عمال نامرئی دیگری رفتار واعمال آنهـا را تحت نظرمی‌گرفتند و در مواقع لازم‌گزارشهائی بمرکزارسال میداشتند. درهرحال با وجود چنان حکمرانان مستبد ونوکران وفادار حکومت مطلقهٔ قاجار، داشتن افکار مشروطیت دراین ولایت امربس مشکلی بود وخطرات جانی همراه داشت .

نکته‌ای که درجهة مخالف دو مطلب فوق می‌توان بیان‌کرد نزدیکی اردبیل ازطریق روسیه ، باروپا و موقعیت جغرافیائی و بازرگانی‌آن نسبت بایران آنروز و

ولایات‌قفقاز، ارمنستان وماورای‌آنها بود که مهمترین‌عامل روشنی فکر کسان زیادی ازاین دیار وآشنائی‌آنها برآزادی بشمار میآمد و روشنفکران را از نحوهٔ حکومت دربرخی از کشورهای‌آزاد دنیا وحقوق ملتها، دراجتماع و زندگی خصوصی آنها، آگاه می‌ساخت.

برای‌آنکه خوانندهٔ محترم را با وضع عمومی آنـدورهٔ اردبیل آشنا سازیم باجمال بذکر بعضی وقایع‌آن قبل‌ازنهضت مشروطیت می‌پردازیم، که یکی از آنهـا عصیان جمعی‌ازمردم اردبیل علیه علیخان والی حاکم این‌شهر در۱۳۰۸ قمری‌است.

سرکشی دباغها از فرمان حاکم

علیخان را گذشتگان اردبیل مرد خودخواهی می‌گفتند که در ادارهٔ امور ولایت، مثل دیگرعمال مستبد دوران قاجار تکبر وخودخواهی را برعقل و رأفت برتری‌میداد ومشکلاتی‌برای مردم فراهم می‌ساخت. او درآن سال دستور داد که دباغها محل‌کار خود را ازکنار شهربه‌بیرون انتقال دهند ولی دباغان، که جماعت کثیری بودند ومشکلاتی دراینباره داشتند، حال خود بدو عرضه داشتند وتقاضای تجدید نظر ومهلت کردند. حاکم در گفتهٔ خود پافشاری کرد. اینان اطاعت امرنکردند. او دستورداد خانهٔ ریش سفیدان دباغها را آتش زدند ومعین‌الرعایاکدخدای شهررا، کـه مصلحت حکمران را در ملاطفت ومهربانی می‌دانست، وبا بقولی‌دراجرای امرکوتاهی می‌کرد، تحت‌تعقیب قرارداد. معین ازترس جان دربقعهٔ شیخ صفی‌الدین متحصن‌گردیـد و چون حاکم نتوانست براو دست یابد بسربازان «چاردالو» که با خودآورده بود، دستور دادخانهٔ اورا غارت نمایند.

سربازان بطرف خانهٔ‌معین‌حرکت‌کردند. دراین‌میان حاج میرزاهادی امام که ازعلمای بنام ومورد احترام شهربود خبردارشده سوار براستر، خود را بخانـهٔ او رسانید و از فرمانده سربازان خواست که ساعتی دست نگهـدارد تا او بحضور حاکم برسد. وی با عجله، بقلعه، نزد حاکم رفت و وساطت نمود. سخنان اودر علیخان، که از اوضاع نیز نگران بود، کارگر افتـاد و خواهش وی پذیرفته شد و

بدین‌طریق متحصنین بیرون آمدند وغائله پایان یافت. محسن دباغ که بعضی‌بشوخی اورا « عمرمحسن » می‌گفتند ازجمله کسانی بود که در این واقعه بدر خانه‌اش آتش زده شد .

وبای موحش معروف به«اوماجا»

ذیحج سال ۱۳۰۹ و محرم ۱۳۱۰ قمری (تیر ومرداد ۱۲۷۱ خورشیدی) ازایام سخت ومصیبت بار اردبیل‌بود ، زیرا در آن ایام وبای موحشی دراین شهرشایع گشت و جمع کثیری را تلف نمود. وحشت سختی مردم را فراگرفت وخانه‌ای باقی نماند که دراین‌واقعه عزیزی از دست نداده باشد . در یادداشت‌هائی که مرحوم محسنی باقی گذاشته تعداد تلفات این بیماری را روزانه چهارصد و پانصد نفر وگاهی هفتصد نفر ذکر می‌نماید ویادآور میشود که چون احصائیهٔ صحیحی در دست نیست این رقم را از قول‌گورکن‌ها نقل میکند. معمرین نیز میگفتند که چون تعداد مردگان بیشماربود دفن همهٔ آنها دریك روز میسر نمی‌شد وچه‌بسا که برای این امر دریکروز نوبت بجنازه‌ای نمیرسید .

آنهائیکه امکان داشتند، از ترس جان خانه‌وزندگی را رها کردند وازشهرخارج شده بدهات رفتند. این مهاجرت ونیزمرگ جمع کثیری ازمردم، شهر را از سکنه خالی کرد وموجب ویرانی آن شد . بیماری وبا را بزبان محلی «اوماجا» میگفتند و از اینرو این سال بنام «اوماجا» معروف شد وچون واقعهٔ مهمی درتاریخ این شهر بود مبدائی برای ذکر وقایع بعدی‌گردید تاآنجاکه سال‌قتل ناصرالدینشاه رانیز، که ازحوادث مهم کشوربود ، دراین‌ولایت چهارسال بعدازسال «اوماجا» ذکر میکردند.

بایدگفت که قتل این پادشاه بزرگ قاجار نیز ، که در۱۳۱۳ قمری رخ داد ، موجب اتفاقاتی دراین شهرگردید و مهمتر ازهمه طغیانی بود که ازطرف عشایر بظهور رسید وبی‌نظمی‌هائی درمغان واطراف شهر بوجود آورد . تاآنکه پس از استقرارسلطنت مظفرالدینشاه عده‌ای سوار ازتبریزمأمور سرکوبی آنهاگشتند وآنان را بجای خود نشانیدند .

داستان حیدری و نعمتی

داستان حیدری و نعمتی مثل مسائل شیعه و سنی ، صوفی و منشرع ، شیخی و آقابالاسری ، که در نقاط دیگر ایران رواج داشت ، از داستانهای اسف‌آوری است که صدها سال در این شهر وجود داشته وموجب کدورتها و کشمکشها وگاهی نیزسبب قتل وخونریزیهائی شده است . ما از تاریخ وفلسفهٔ پیدایش آن و نام کسانیکه این یادگار منحوس را بوجود آورده‌اند آگاهی‌نداریم [۱] وهمینقدر میدانیم که شهراردبیل، بایك خط فرضی، بدوقسمت تقسیم میشد وسه محله ازمحلات ششگانهٔ آن ، یعنی‌طوی ، اچدکان وپیر-عبدالملك حیدری وسه محلهٔ دیگریعنی‌گازران ، قنبلان وعالی‌قاپو [۲] نعمتی‌بوده‌اند.

حیدری‌ها خودرا اصیل و نجیب و ممتاز ازنعمتی‌ها میدانستند و نعمتی‌ها خویشتن را عالیتر و برجسته تر از حیدری‌ها میشمردند . بندرت بین‌آنها وصلت زناشوئی رخ میداد وکمتر باهم‌آمیزش خانوادگی داشتند وحتی‌آنکسی که منسوب بیکی ازاین دو قسمت بود در قسمت دیگرشهر خانه نمیخرید و آن بخش را شایستهٔ زندگی نمیدانست .

باید یادآورشد که این اختلافات غالباً بین سرشناسان دو ناحیه بود و مردم عادی ، که اکثریت قریب باتفاق سکنهٔ شهر را تشکیل میدادند ، آلت اجرای مقاصد سرجنبانان هردوطرف بودند.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام ، که صرفنظر از جنبهٔ امامت شیعیان ، از دانشمندان بزرگ جهان وازخطبای نامدارعالم است دریکی ازخطبه های خود افراد اجتماع را بسه دسته تقسیم نموده و اکثریت عوام را « همج‌الرعاع» نامیده است یعنی‌کسانیکه مثل پشه‌های ضعیف ازخود اختیاری ندارند و ازهرطرف که باد آید

۱ــ بعضی از مورخان‌آنرا یادگار دوران سلطنت صفویان میدانند وگروهی نیز آنرا قبل ازپیدایش‌آنها می‌پندارند .

۲ــ بعدها این‌محلات را بنامهای « تاباد ، اوچدکان، پیرعبدالملك، اونچی میدان ، چشمه باشی، وشیخ قاباغی» میخواندند.

بلااراده درمسیر آن قرار میگیرند . درجنگ حیدری ونعمتی هم اکثریت مردم شهر تابع ارادهٔ چند متنفذ ریاست مآب بودند و بدین طریق با اختلافیکه آنها پیدا میکردند اینها زندگی‌شیرین خودرا ناگوارمیساختند .

بالاتر نشستن مجتهد حیدریها در یك مجلس‌افطار ازفقیه نعمتی‌ها ، یا جلوتر دست شستن رئیس‌نعمتی قبل از پیشوای حیدری دریك مهمانی‌شام ،کافی‌بود که فردا یکی را زبون‌تر ازدیگری قلمداد نماید و کینهٔ فیمابین آنها را تشدیدکند وبتحریك آنان سکنهٔ شهربهم در آویزد ونفاق و کدورت موجود صدچندان زیادتر گردد .

خوانندهٔ دانشمند میداندکه درقرون وسطی، یعنی‌دوره‌ایکه کشیشهای کاتولیك اروپا با هرگونه علم ودانشی مبارزه میکردند ، برای آنکه خود را از شمانت مردم برهانند اقدام بتأسیس مدارسی در جنب کلیساها کرده بتدریس مطالب غیرضاله پرداختند .گویندکه در این مدارس صدها سال طلبه‌ها برسرمطالب بسیار کوچك و بی‌اساسی بحث ومجادله میکردند، ومثلاً دراین‌باب که برسریك سوزن چندملائکه میتواند جابگیرد ، قرنها مباحثه ومجادله مینمودند ودراین‌میان چه دشمنی‌ها که باهم پیدا میکردند . بعد از آنکه اروپائیان از این خواب غفلت بیدار شدند خود تعجب مینمودندکه‌گردانندگان‌آن مدارس چقدرفکرسخیف و کودکانه داشته‌اند.

داستان حیدری ونعمتی‌هم مانند مطالب «اسکولاستیك»،یعنی‌آن مدارس بود وقرنهای متوالی‌تخم ضدیت ونفاق بین مردم میکاشت ، وبرسرمطالبی ، مثل بالاتر نشستن یك‌آقا ازآقای دیگر ، سالها بین سکنهٔ شهر کدورت وعداوت ایجاد میکرد . بیشترحوادثی که قبل ازاین ایام وبعد ازآن در این شهر وولایت اتفاق افتاده از این اختلاف و دوتیرگی‌سرچشمه گرفته‌است وماگاه‌وبیگاه اشاراتی بدانها خواهیم‌نمود.

آنچه دربارهٔ وضع این‌دوناحیه درآغازنهضت مشروطیت میتوان‌گفت‌آنست که رویهمرفته زعامت و پیشوائی قسمت حیدری را مالکان بزرگ در دست داشتند ولی‌سردمداران قسمت نعمتی‌رابیشترتجار وبازرگانان تشکیل‌میدادند ازاینرو درقیام مشروطیت نعمتی‌ها اکثراً آزادیخواه بودند حال‌آنکه مستبدان متنفذ را غالباً مالکان

حیدری تشکیل میدادند. با این حال در هردو طرف افراد دیگری نیز بودند، که بمناسبت فهم وادراك، یاتشخیص منافع عمومی وشخصی، ازیکی از آندو مکتب پیروی میکردند.

آقامیرزا علی‌اکبر و حاج میرصالح آقا مجتهد

از آثار دوتیرگی‌های حیدری ونعمتی یکی‌هم اختلافی‌است که بین دومجتهد نامی‌شهر، یعنی‌آقا میرزا علی‌اکبر وحاج میرصالح‌آقا، پیش‌آمد وسالهای ممتدی آندورا، که باهم نسبت سببی بسیار نزدیکی هم داشتند، از یکدیگر مکدر ساخت [1]. این دور ازسلیقهٔ ماست که بجای دوستی‌ها مخالفتهارا بیان‌کنیم وآنهارا که بنظرما زشتی‌هاست، جایگزین محاسن‌گردانیم ولی‌چون حوادث تاریخی غالباً زاده ومحصول اختلافات وجدائیهاست ناچار بذکر اجمالی آن میپردازیم.

آقامیرزا علی‌اکبر فرزند مرحوم حاج میرزا محسن مجتهد معروف بود که ازعلمای بنام و از ثروتمندان بزرگ اردبیل بشمارمیآمد. شادروان محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه درباب دهم‌ازکتاب «مآثروالآثار»حاج میرزا محسن را چنین تعریف میکند «ازافاضل علماء آذربایجان بود ودرفقاهت وفضایل دیگر، مقامی‌رفیع داشت وازحیث ریاست نیز بهیچکس وقعی نمی‌نهاد وثروتی وافر بهم‌رسانید» [2].

ثروت‌او بقدری زیادبود که دراردبیل‌وی‌را «قزللی‌مجتهد» یعنی‌مجتهدیکه‌طلای زیاددارد، میگفتند. اودرسال۱۲۹۵هجری بدرودزندگی‌گفت‌وجنازه‌اش‌بعتبات عالیات منتقل گردید. سپهسالار اعظم نخست‌وزیر وقت ایـران در ذیقعدهٔ ۱۲۹۵ هجری قمری شرحی به شاهزاده‌حسام‌السلطنه‌حکمران کرمانشاهان نوشته وتوصیه کرده‌است که درحفظ احترام جنازهٔ او اقدام کند وبرای عبور دادن آن از مرز تسهیلات لازم بوجودآورد. حاج میرزا محسن ازلحاظ اولاد نیز از کامیاب ترین مردم عهد خود بود زیرا ۱۵ فرزند پسرداشت که همه صاحبان دیانت وعلم و تقوی بودند وکسانی

۱ـ حاج میرصالح شوهرخواهر آقامیرزا علی‌اکبر بود.

۲ـ مآثروالآثار. محمدحسنخان اعتمادالسلطنه، تهران. ۱۳۰۶ قمری.

ازآنها مثل حاج میرزا یعقوب و حاج میرزا یوسف از مردان بزرگوار عهد خود بشمار میآمدند[۱] .

آقامیرزا علی‌اکبر که دومین پسر او ازهمسرزنجانیش بود در نجف تحصیل میکرد وهمدورهٔ مرحوم آخوند ملاکاظم‌خراسانی بود وازشاگردان شادروان میرزای شیرازی محسوب میشد . اگرچه درمرتبهٔ علمی بقدر ملاکاظم و دیگران بضاعت زیادی نداشت ولی‌بعنوان مجتهدزعیم و پیشوای‌قسمت نعمتی، دراردبیل اسم‌ورسمی پیدا کرد وسالهای متمادی مرد شماره یك این‌شهرشد .

اومرد ساده دل ولی‌مقتدر وبا اراده بود وازنفوذ و قدرت خود بیش ازعلم و فقاهت استفاده مینمود. مرد طماعی نبود و هرگز ازوجوه شرعی بنفع خود استفاده ننمود . اما بحکومت دینی‌خود علاقه داشت وبسان حکام مذهبی فتوی میداد ودر اجرای‌آن پافشاری میکرد . از دولت وملت ترس و واهمه نداشت و ازهیچ مقامی پروائی بخود راه نمیداد . عیب بزرگ وی سادگی و زودباوری او بود . هرچه مریدان، بخصوص برادرزاده ودامادش میرزاموسی، میگفت باور میکرد وبدان ایستادگی نشان میداد . برخی اورا بسیارزرنگ میگویند واین‌سادگی‌را از زرنگی وی میدانند.

کسروی، که بسابقهٔ آخوندی خود ازملاها دل خوشی نداشت، او را در تاریخ هیجدهٔ سالهٔ آذربایجان چنین تعریف میکند «ملائی‌ازتیپ حاج شیخ فضل‌الله وسیدکاظم یزدی[۲] میبود با این‌تفاوت که شکوه وجلال دوستی‌شیخ فضل‌الله وفریب‌کاری سیدکاظم را نمیداشت و یك مرد ساده درونی بود و هرآنچه ازمردم میگرفت هم بسود خودآنان بکارمیبرد» .

از این مرد روحانی کارهای زشت و زیبای زیادی سرزده و ازاینرو مریدان بسیار باوفا ومخالفان بسیارکینه توزی برای اوپیدا شده‌است . باآنکه امروزمتجاوز

۱ــ وی از زنان متعددش ۵۰ فرزند داشته که ۲۵ نفرآنها درحیات پدردرگذشته‌اند. از۲۵ نفر باقی۱۵ نفرپسر و۱۰ نفردختر بوده‌اند .

۲ــ این دوعالم ازمخالفان بنام مشروطیت ایران درتهران ونجف بوده‌اند.

ازچهل سال ازمرگ وی میگذرد باز دراردبیل مریدانی دارد که بقابرأی میت نموده ازاو تقلیدمیکنند ومتقابلاً زن ومرد زیادی هم میتوان یافت که بدونفرین مینمایندو معتقدند که براثر مخالفت وی بافرهنگ جدید، ازعلم ودانش بی بهره مانده‌اند وازمزایای معنوی ومادی آن محروم گشته‌اند.

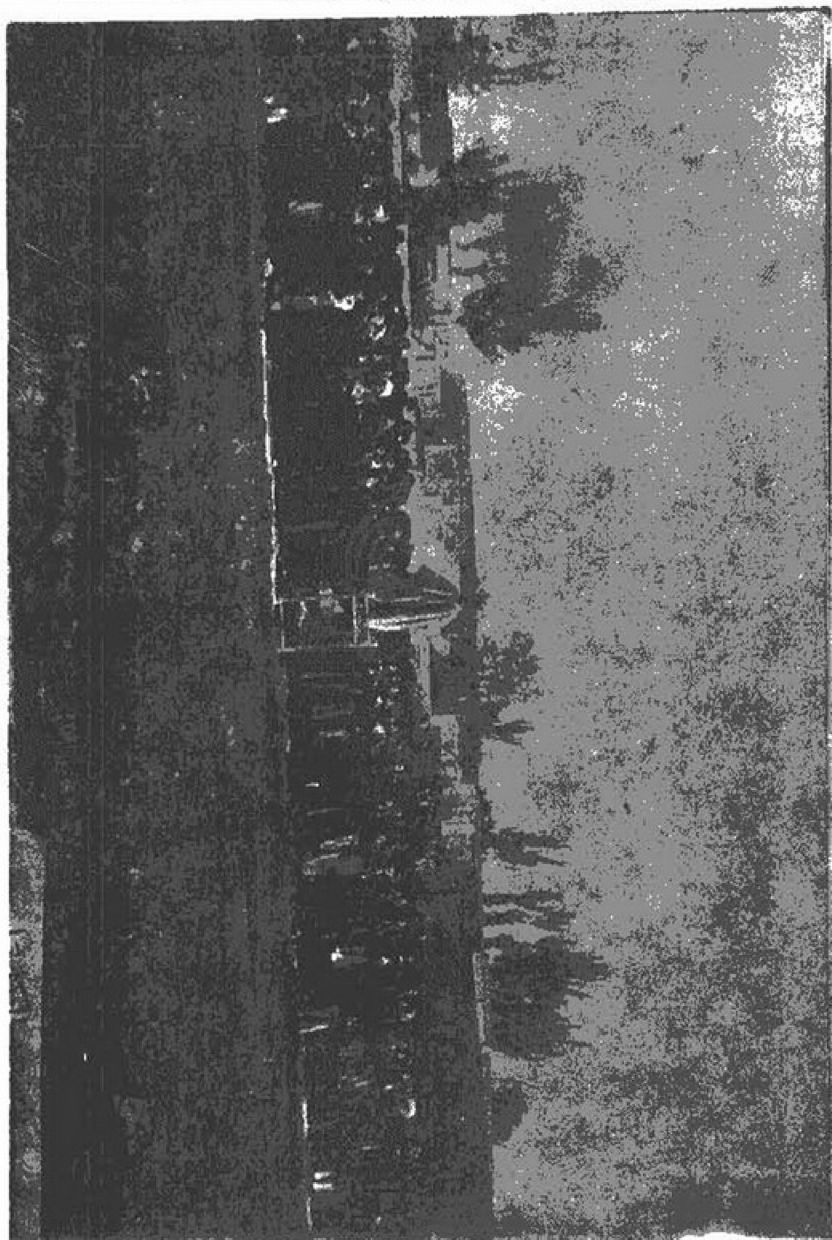
شاید بتوان گفت که اولین قیام تاریخی زنان اردبیل، در اوایل قدرت او ، در این شهرصورت گرفته و این کار تاآن زمان سابقه نداشته است . ماآن داستان را از نوشتهٔ کسانیکه دراینباره یادداشتهائی دارند نقل می‌نمائیم ولی برای آنکه علل آنرا بیان کنیم ازعالم بزرگ دیگر آنروز شهر نیزچند سطری سخن میگوئیم.

زمانیکه آقامیرزا علی‌اکبر از نجف برگشت مجتهد و روحانی فاضل و دانشمندی دراردبیل مرجعیت داشت که ازحیث علم ودانش سرآمد همگنان خودبود وبنام حاج میرصالح آقا نامیده میشد. اواز کلنخوران برخاسته درنجف اشرف تحصیل کرده بود ودرمحضر بزرگانی مثل مرحوم آقا سیدحسین کوه کمری و نظایر او درجهٔ اجتهاد یافته بود. مرد بسیار باهوش و ذکاوتی بود و درمباحث علمی ومسائل فقهی فضل و کمال بسزائی داشت وبر کتاب رسائل شیخ مرتضی انصاری حاشیه‌ای نوشته بود که امروز ملاحظهٔ آن علماودانشمندان را بدرجهٔ علم ودانش او دلالت میکند و مقام فضل وپرمایگی نویسنده را نشان میدهد [۱] .

بعضی ازمطلعین معتقدند که اگر او درنجف رحل اقامت می‌افکند وبمطالعه وتحقیقات خود ادامه می‌داد بی‌گفتگو ازبزرگان درجهٔ اول آن حوزهٔ علمیه می‌گشت وچه بسا شایستگی زعامت عالم تشیع را ، که درقوه داشت ، بفعل می‌آورد لیکن حب وطن اورا بزادگاهش رجعت داد و دراردبیل مقیم ساخت .

حاج میرصالح دراردبیل بتعلیم طلاب علوم دینی ورفع حوائج مذهبی مردم پرداخت وشاگردان فاضل وبرجسته‌ای مثل آخوند مرحوم حاج میرزا محسن خوشنویس

۱ـ این حاشیه بچاپ نرسیده است ، حق آن بود که فرزندانش آنرا طبع و منتشر میکردند .



شادروان حاج میرصالح انواری در مراسم نماز عید فطر سال ۱۳۰۷ قمری
درجلوی قلعه

ودیگران تربیت نمود و نیز مسجدی بسبك زیبائی بنا نهاد که اکنون نیز بنام او باقی است وبقعهٔ امامزاده‌ایرا که درجنب آن مسجد ا ست ومعروف به « امامزاده دختر» میباشد مرمت کرد . بعضی‌ها دربارهٔ اومیگویند که کم کم حب مال قسمتی اززمینهٔ خاطرویرا بخود مشغول داشت ودرشهری مثل اردبیل مقام علمی اورا تحت‌الشعاع قرارداد کـه بحث در آن خارج ازموضوع کتاب ماست .

اختلاف آن دوعالم

گفتیم که برخی‌ازدانشمندان پیشرفتهای‌علمی‌واجتماعی‌بشررا مولود تضاد بین مردم میدانند واختلاف آنهـا را برای چنین پیشرفتهائی لازم میشمارند، لیکن بایدگفت که اختلاف این‌دو عالم دراردبیل، تیرگیهای‌حیدری ونعمتی‌را دوچندان بیشترگردانید وشهررا ازاتحاد ویگانگی برای تأمین‌حوائج عمومی بازداشت .

اختلاف آنان از روزورود آقا میرزا علی‌اکبر به اردبیل‌آغازگردید وتا سال ۱۳۱۹ قمری، که سال درگذشت مرحوم حاج میرصالح بود ، ادامه یافت . ما آغاز این اختلاف را مع‌الواسطه از قول شادروان حاج حسین[۱] چنین شنیده‌ایم کـه حاج میرصالح ، مرد سیاس و مآل‌اندیشی بود . وقتی شنید آقا میرزا علی‌اکبر از نجف به اردبیل برمیگردد برای روز ورود اوتدارکی دید و ازوجوه علما و معاریف شهر دعوتی بخانهٔ خود نمود وچنین‌ترتیب دادکـه اورا یکسر بمنزل خودآورد و با این مهمانی که بافتخار او برپا داشته‌است ویرا، که برادر همسرش نیز می‌بود،تحت نفوذ خودقراردهد . لیکن آقا میرزا علی‌اکبربدین امر پی‌برده از ورود بمنزل‌اوخودداری کرد وچون بشهروارد شد یکسرراه خانهٔ پدری خودرا پیش‌گرفته درآنجا پیاده شد وباصرارکسان حاج میرصالح آقا وقعی نگذاشت . این امرنخستین تخم اختلاف‌را بین آندو عالم، در زمین مستعد اختلافات حیدری و نعمتی ،کاشت و روزبروز نیز

---

۱ ـ او چون در شبیه‌هائی که روز عاشورا برای نمایش واقعهٔ کربلا میاوردند وظیفهٔ «شمر» را برعهده میگرفت از اینرو به «شمرحسین» معروف بود ، مردنیك نفس‌ونجیبی‌بود و همشهریانش به نیکی از او یاد میکنند .

عوامل مختلف برشد و نمو هر چه سریع آن کمک نمود .

ازسوی دیگر برای شخصی‌مثل آقامیرزاعلی‌اکبر، که تازه‌ازنجف رسیده واز تمکن واحترام‌خانوادگی نیز برخوردار بود ، گران بود که قدرتی فوق‌اقتدار او در اردبیل‌باشدورقیب وی علاوه برمردم مورد احترام‌واعتماد حکمران ولایت ودستگاه اداری اوقرارگیرد. این‌بود که او نیز درصدد ازدیاد قدرت خود برآمد واعمال نفوذ خود را بر حاج ناظم‌السلطنه، حاکم وقت وسازمان اداری او، وجهۀ همت خودش قرارداد . شاید این به تنهائی خواست آقا میرزا علی‌اکبر نبود و آرزوی ساکنان قسمت نعمتی را نیز تشکیل میداد زیرا برای آنان نیزسخت بود کـه پیشوای طرف حیدری، یعنی‌حاج میرصالح آقا ، دارای‌آنچنان نفوذ وقدرت علمی واجتماعی باشد ورئیس‌آنها ، یعنی آقا میرزا علی‌اکبر، دربرابراوخوار وزبون بحساب‌آید .

قیام تاریخی زنان اردبیل

دراین کشمکش‌خنثی‌نمودن‌قدرت طرف ، بویژه قطع‌حمایت حاکم‌ازحاج میرصالح آقا ،کارسختی بود وتنها تلاش‌مریدان که برسرآقا میرزا علی‌اکبرجمع‌بودند، برای پیروزی‌دراین مبارزه‌کافی بنظرنمیرسید . این بود که درسال ۱۳۱۴ قمری ، روزی جمع کثیری از زنان ، درحالیکه چادرهای خودرا بکمربسته و دامن آنهارا پرازسنگ نموده بودند به پیشوائی شیرزنی بنام « بیگم پاشا » ازمحلۀ سلطان‌آباد براه افتادند و پس‌ازآنکه بازار ودکانهارا با تهدید وارعاب مجبوربتعطیل کردند راه قلعه را پیش‌گرفتند .

قلعه‌محل‌استقرارحکمران بود ودرآنموقع عده‌ای‌ازسواران فولادلو محافظت آنرابرعهده داشتندوتحت ریاست «جوروخ بیگ» دربیوتات قلعه مستقربودند.اینان چون ازقصد وهجوم زنها آگاه شدند درهای قلعه را بستند ودسته دسته دربالای‌برجها بسنگرنشستند و بسوی مردانی که بتماشا ، یا احیاناً بقصد حمایت اززنهاآمده بودند آتش‌گشودند. تقی‌نام بقال وشخص‌دیگری که خواهرزادۀ آصف التجاربود، وما در اسناد موجود نام‌اورا نیافتیم، کشته شدند و کسانی‌مثل فرج جامبرومشهدی‌محمدعلی زنجانی‌زخمی گردیدند.زنها فرارکردند وآقامیرزا علی‌اکبر نیزفردای‌آنروز ناچار

بمسافرت گردیـد و بقصد مراغه از شهر بیرون رفت و بالغ برهشت ماه در آن شهر اقامت نمود .

این واقعـه و کشته شدن دو نفر و مجروح شدن جمعی ، اختلاف موجود را تشدید کرد و گرچه بظاهر رفع غائله شد اما جوروخ بیگ وروٴسای فولادلو مدتها از ترس انتقام کسان مقتولین از آمدن بشهر خودداری کردند و در مواقع ضروری محرمانه آمد وشد مینمودند و معمولا شبها و با محافظان مخصوص بدین کار مبادرت میکردند .

قیام زنها بزرگترین واقعهٔ آن سال جلوه کرد وبعد از عصیان دباغان در شش سال پیش ، از وقایع اجتماعی مهم این شهر بحساب آمد . شعرا شعرهائی در این باره سرودند و نوازنـدگان تصنیفهائی در این مورد میخواندند . ما از یکی از اشعاری که در این باره سروده شده چند مصرع را که بخاطر سالخوردگان باقی مانده است میآوریم:

حکم ایله دی بیگم پاشا   کـل انـاث و فراشا

سیز قلعه‌نی باسون داشا   من بازارا دگوم گلوم

چاخچوریمی گیوم گلوم   بیرشیش کباب يیوم گلوم[1]

بطوریکه گفته‌ایم چنین نهضتی در گذشته از زنان این شهر و حتی نقاط دیگر ایران سراغ نداریم و برای اولین بار شرکت بانوان را در یك امر سیاسی و اجتماعی، در عهدی که سه ربع قرن پیش از آزادی زنـان ایران است ، در این شهر ملاحظه می‌نمائیم .

آقا میرزا علی‌اکبر بعد از هشت ماه به اردبیل بازگشت و مورد استقبال کم‌نظیر مریدان قرار گرفت ولی چون حاکم نسبت باو نظر مساعدی نداشت مریدان وی مسلح

---

۱ ــ مفهوم فارسی آن اینست که «بیگم‌پاشا ، یعنی زنی که پیشوای انقلابیون بـود ، بزنها و فراشها دستور داد که شما قلعه را سنگباران کنید . من‌سری ببازار بزنم و در ضمن چاخچور (جوراب مانندی که از پارچه میدوختند) خود را بپوشم و نیز یك سیخ کباب بخورم و بیایم» .

گشتند وهرروز آقارا با محافظت مسلحانه بمسجد میآوردند وپس ازاقامهٔ جماعت و یا وعظ دینی بمنزل برمیگرداندند. گاهی نیز در کوچه‌های معبر اومردان مسلحی را برپشت بامها میگماشتند وازاو پاسداری میکردند.

این وضع، آقا میرزا علی‌اکبررا درگفتارهای تند وآتشین‌خود علیه مخالفان تشویق میکرد وحاج میرصالح مجتهد وحاکم را درمخالفت خویش بیش از پیش برمیانگیخت بویژه آنکه «دهه زخان» خلفلو نیز باتفنگچیان خود بحمایت آقامیرزا-علی‌اکبربشهرآمد ومخالفان را من‌غیرمستقیم تهدید نمود. کم‌کم زمینهٔ بی‌نظمی‌های جدیدی فراهم می‌گشت واحیاناً مقدمات اقدامات نامساعد دیگر تهیه میشد و گفتگو از قیام مردان کفن پوش، بنفع آقا میرزا علی‌اکبر، میرفت. این بود که دولت بفکر چاره افتاد و برای رفع غائله حاج ناظم‌السلطنه را ازحکومت برکنار کرده علیخان والی‌را باردیگردراواخرسال ۱۳۱۵ قمری بحکمرانی اردبیل‌منصوب داشت. اوچون وارد شهرشد کوشش همه جانبه‌ای برای رفع اختلاف بعمل آورد و چون نتیجه نگرفت مراتب را به والی‌گزارش داد و درنتیجه سردار نصرت رحیم‌خان چلپیانلو معروف به رحیم خان قراچه داغی باسواران خود از طرف وی مأمور دفع غائله گردید.

دستگیری و تبعید آقامیرزا علی‌اکبر

رحیم‌خان پس‌از ورود باردبیل مدتی‌مماشات کرد تا هرآینه ازراه مسالمت رفع اختلاف شود وتصادمی بین سواران او وکسان مسلح آقامیرزا علی اکبر بوجود نیاید بویژه آنکه اگرچنین زد وخوردی رخ میداد جمعی از طوایف شاهسون نیز بیاری‌آقا میآمدند و پیش‌بینی عاقبت‌کار مشکل بود. رحیم‌خان حیله‌ای‌کرد ودرعین حال‌که خود را صلح‌طلب نشان میداد درایام عید نوروز، یکشب پس‌ازآنکه همه درخواب بودند، سواران خودرا برپشت‌بام‌خانهٔ طرفداران‌آقامیرزا علی‌اکبربالابرد ویك عراده توپ نیزدرمقابل خانهٔ آقاآمادهٔ شلیك ساخت ودراطراف‌آن خانه نیزمردان مسلح خودرا برگماشت. چون صبح شد و نزدیك طلوع آفتاب‌گردید دستور شلیك هوائی‌داد.

دراین‌میان در خانهٔ آقا باز شد وسیدی از طرفداران وی ،که میراصلان نام داشت ، باتفاق دو نفر ازخدمه بیرون آمد تا ازجریان واقعه خبری بدست آورد ولی بلافاصله هرسه هدف تیر قرارگرفته بقتل رسیدند . سواران که در را باز دیدند بی‌محابا وارد خانه شدند و آقامیرزا علی‌اکبررا دستگیر نموده بقلعه بردند . مریدان او که غافگیر شده بودند مجال هیچگونه عکس العملی نیافتند و چه بسا که از ترس جان فراری شدند .

این‌امراختصاص بمریدان میرزا علی‌اکبرنداشت، تادنیا بوده چنین بوده‌است وقتی کسی درطریق پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی قدم بر میدارد یاران زیادی دور خود می‌بیند ولی هنگامی که منافع آنان بنحوی در مخاطره می‌افتد هر یك ببهانه‌ای کنارمیروند ومولای دیروز خودرا بتنهائی درمعرض بلاقرار میدهند.

باری، علیخان حاکم بظاهراز این‌حادثه اظهاربی‌اطلاعی وتأسف‌کرد وسه‌روز آقا میرزا علی‌اکبر را درقلعه نگهداشت و بدستور ولیعهد ، والی آذربایجان ، او را تحت‌الحفظ روانهٔ تبریز گردانید . علمای تبریز ورود او را بزرگ داشتند و با وساطت‌نزد ولیعهد بار دیگر موجبات اقامت اورا درمراغه فراهم ساختندوبدین‌طریق وی یکسال دیگر نیز در آن شهرمقیم‌گشت .

مراجعت آقامیرزا علی اکبر ازاین تبعید درایام نوروز اتفاق افتاد و او روز ۱۳ عید وارد اردبیل شد. درآنروز علیخان حاکم درباغ داشکسن نحسی سیزده را بدر میکرد غافل از آنکه نحسی بزرگی برای او مقدر بود زیرا بعد از ظهر آن روز بودکه خبر یافت خسروخان یورتچی بقصد دستگیری اوباغ را محاصره‌کرده است . بهرتقدیرخان یورتچی‌خان حاکم را دستگیر وسوار براسب پالانداری کرده بامحافظت چهار تفنگدار روانهٔ تبریز نمود وخود بشهر برگشت و طرفداران اورا گوشمالی داد . دراین واقعه اصغرنام یکی ازنوکران حاکم بضرب گلوله ازپای درآمد . اصغرگویا مست بوده سخنان نامناسبی برزبان میراند از این‌رو نعش او را مردم مورد بی‌احترامی قراردادند وکسانی از اوباش با قمه آنرا زخمدار نمودند .

جنازه آنروز دفن نشد وشب را در کوچه ماند ولی فردا کسانی ازافراد خیّر وبیطرف، که همواره درچنین مواقعی آستین بالا میزنند، بکفن ودفن آن مبادرت کردند.

خسروخان ازطرف والی به‌تبریز احضار شد ولی او ازترس جان بهانه تراشی نمود وسرانجام با واسطه‌هائی که برانگیخت وده هزار تومان پیشکشی که به محمد- علی‌میرزا ولیعهد داد، پس ازچندی حبس از مجازات وی صرفنظر شد وبه اردبیل بازگشت. اما بخت با او یاری نکرد و درسفری که محمدعلی‌میرزا بقصد مشایعت مظفرالدین‌شاه بازن و فرزند خود به‌آستارا میرفت هنگام توقف در اردبیل دستور توقیف اورا داد وبفرمان اوسر ازتنش جدا گردید.

داستان بدین‌شکل اتفاق افتاد که مظفرالدین‌شاه در سفرخود باروپا از آستارا عبور میکرد. ولیعهد برای ملاقات پدر ومشایعت اوازتبریز براه افتاده وارد اردبیل گردید و درخانهٔ وکیل‌الرعایا منزل نمود. طبق رسم آنروز عشایر برای احترام در مسیر ولیعهدحاضر شده رؤسای هرطایفه باسواران وکسان خویش آمادگی‌خودرا برای خدمت اظهارمیکردند. خسروخان نیز بایکهزارتن ازسواران خود درمسیر موکب ولایتعهد قرارگرفت ولی‌محمدعلی‌میرزا قبلاً ازکثرت تفنگداران و قدرت جنگی او اندیشناک گردید و آن شب که دراردبیل بود دستور دستگیری اورا داد وچون در قلعه زندانی گشت بحکم وی مقتول‌شد.

ملا غلامعلی آلاپالاز اوغلی

مظفرالدین‌شاه دراین سفر با کشتی به بادکوبه میرفت گویا ملاغلام‌علی معروف به «آلاپالاز اوغلی» که شهرت زیادی داشت نیز با همان کشتی برای روضه خوانی‌عازم قفقاز بود ودرآن سفرخاطرهٔ خوشی برای مسافرین بوجودآورد. ملاغلام علی، آخوندکوسه- ریش بدقیافه‌ای بود ووقتی با انسان صحبت میکرد صدای خشن وناراحت‌کننده‌اش طرف را خسته مینمود. او روضه خوان بود ولی‌عملاً کیمیاگری میکرد وهرچه پول بدست میآورد برای پیدا کردن اکسیری، که مس‌را طلا کند، بمصرف خرید قلع و قلیا ودیگرمواد لازم میرسانید وبیشتر ساعات روز را درکنار کورهٔ آتش به «مشاقی»

که آنروز عنوانی برای کیمیاگران بود، میگذرانید. او درفکر بدست آوردن طلا بود غافل از آنکه خداوند بزرگ نعمتی گرانبهاتر از جواهر بدوعنایت کرده و آن صوت گیرای او بود. هرچه صورت او زشت وناراحت کننده و صدایش خشن و نامطلوب بود آوازی صد چندان زیبا ودلپذیرداشت وقدرت آواز وملاحت صوت او توأم با آشنائی عمیق وی بدستگاههای هفتگانهٔ موسیقی ایرانی، او را در ردیف برجسته‌ترین خوانندگان دوران قاجار قرار میداد. او در اولین سفر ناشناخته‌ای که بتهران نمود و برای تماشای مجلس آوازخوانان ناصرالدین شاه کسب اجازه کرد باعتبارظاهر ژولیده وقیافهٔ ناهنجارش، درپست ترین قسمت مجلس جای گرفت ولی چون ترنمی نمود وآوازی خواند مورد احترام عموم حاضرین مجلس گشت و در بالاترین محل آن مقام یافت.

اومرد خوی گیری بود وگاهی، باصطلاح محلی بگردنش میافتادو بایکدندگی خاصی ازقبول‌خواهش وتمنای دوستان، با امرا حاکم و والی وحتی‌شاه، خودداری میکرد وهرگونه تهدید وتطمیع دراو بی‌اثر میشد چنانکه وقتی درحضور ناصرالدین شاه چنان واقعه‌ای پیش آمد وملا از اجرای امراو امتناع کرد وجان خود را بخطر انداخت ولی بوساطت مقربان دربار از گناهش اغماض گردید.

درآن کشتی که مظفرالدین‌شاه را بقفقاز میبرد قسمتی‌مخصوص شاه وملتزمین رکابش بود و بخش دیگری اختصاص بمسافرین‌عادی داشت وملا غلام‌علی نیز در این‌بخش بود. او، مثل روضه خوانهای دیگر اردبیل، درایام عزاداری محرم به قفقاز میرفت ودرشهرهای آن روضه خوانی‌مینمود وحق الزحمهٔ قابل توجهی بدست آورده به‌اردبیل بازمیگشت.

اطرافیان‌شاه‌ازحضوروی‌در کشتی آگاه گشتندو آنرابه‌شاه‌رسانیدند. مظفرالدینشاه اورا میشناخت واز زیبائی آوازش‌خبردار بود ویرا بحضورخواست ومورد ملاطفت قرارداد لیکن‌هرچه اصرار کرد ملا غلام‌علی بگردنش افتاد وآواز نخواند.

کسانیکه اورا دیده بودند میگفتند که ملا درعین‌حال جمال پرست بود وجمال

زیبارا دوست میداشت و در جائی که قـدرت شاهان و پول ثروتمندان و خـواهش دوستان وتهدید دشمنان دراو کارگرنبود جمال زیبای پسربچه‌ای عنان اختیار ازدست اومیگرفت وشوق وذوق خاصی دراو بوجود میآورد .

نباید درحق این‌مرد هنرمند بدبین بود واززیبائی ، بتعبیرعامیانه ، جنبهٔشهوی آنرا درنظرگرفت. چه زیبائی‌تناسب اجزاء تشکیل‌دهندهٔ هرشیئی‌است وچه بسا کـه کوزه‌گلین متناسب بمراتب زیباتر ازهم‌شکل طلائین نامتناسب‌آن باشد .

از روزیکه بشرنیك وبد را تشخیص‌داده بازیبائی‌آشناشده ودر بارهٔ آن افکار واندیشه‌هائی یافته است وسرانجام ، در عهدیکه فلسفه‌ودانش دریونان باستان مورد تحقیق وبررسی‌دانشمندان بزرگی‌مثل سقراط و افلاطون وارسطو بود ، زیبـائی نیز جنبهٔ علمی‌یافته و بعدها زیباشناسی‌شاخه‌ای ازعلوم شده‌است.

کسانیکه ازاین‌خوی وی باخبربودند درآنشب مظفرالدین شاه را ازآن‌آگاه کردند واو به پیشخدمت مخصوص‌خود ، که از صباحت منظر بهرهٔ کافی داشت ، دستور داد قلیانی‌چاق‌کرده پیش مرد هنرمند ببرد ودست بسینه درخدمت‌وی‌بایستد.

این تدبیرکارگرافتاد و ملاغلامعلی شروع به ترنّم نمود وچنان شور وغوغائی یافت که مسافران عادی کشتی‌را نیزقراری نماند. شاه بدانها بارعام داد. آنها نیزشب را دراین‌محفل‌انس گذرانیدند ومظفرالدینشاه را ، که ذاتاً مردسلیم‌النفس‌ومردم‌دوست بود ، شاد وخوشحال ساختند .

آوازملاغلامعلی قدرت زیادی‌داشت ووقتی دراطاق‌وطالاردربسته‌ای‌میخواند گاهی‌شیشهٔ پنجره‌ها می‌شکست ویـا ظروف در طاق وطاقچه تکان میخورد و بزمین می‌افتاد . درعین‌حال بقدری ازملاحت وگیرائی بهره‌مند بودکه حتی مرغان، خودرا به‌پنجره میزدند ، یادراطراف محلیکه اوآوازمیخواند گرد میآمدند.

ملاغلامعلی‌شاگردان‌خوب ومتعددی‌نیزتربیت نمود وشادروانان‌ملاعلی کرشنه ومشیرالحکماء ازجملهٔ‌آنها بودند .

بدهانهٔ توپ گذاشتن دو تن از سران شاهسون

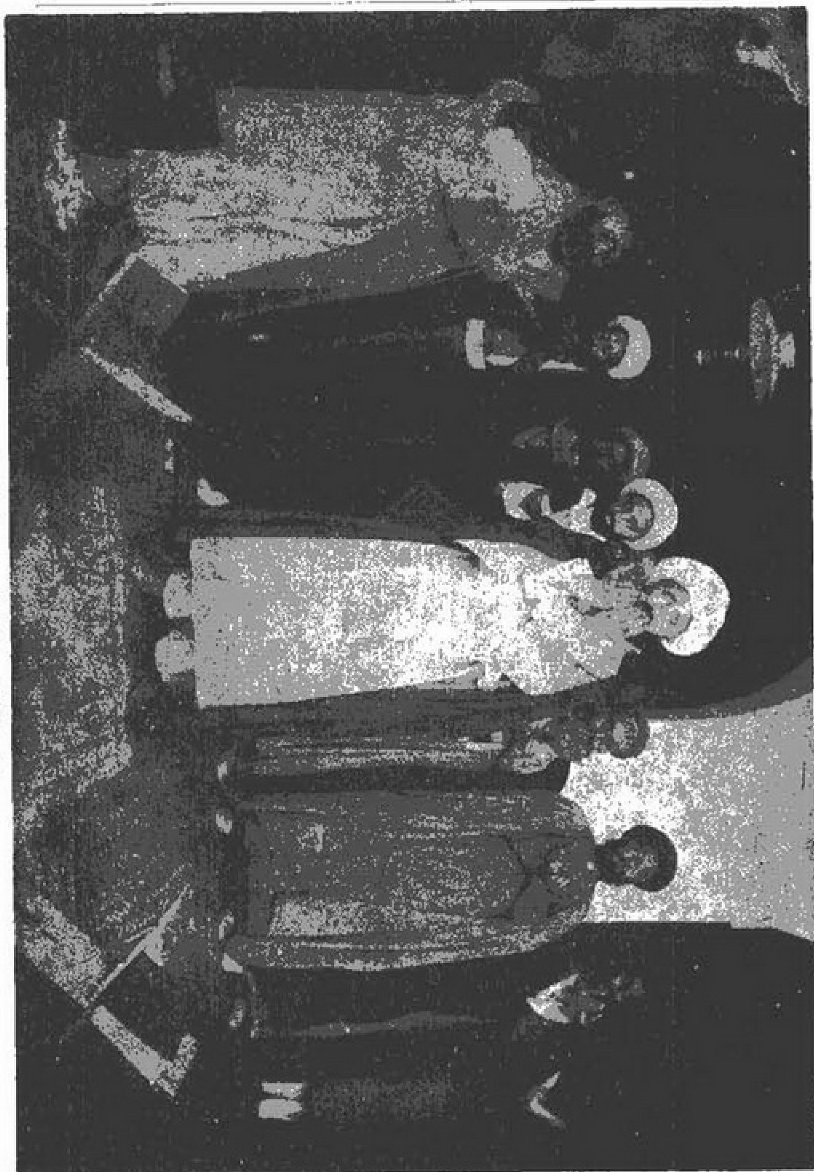
علیخان والی دیگربه‌اردبیل برنگشت وبعدازاوحاج صمدخان شجاع‌الدوله به‌حکمرانی اردبیل منصوب شد وچون طوایف فولادلووخامسلوناایمنی‌هائی ایجاد میکردند جوروخ، کلانتر ایل فولادلو و فرخ‌بیگ ، رئیس‌طایفهٔ خامسلورا بدهانهٔ توپ بست وبدینطریق امنیتی دراین‌حوالی بوجود آورد . نگارنده از شادروان پدرم شنیده‌ام که پس از آنکــه توپ‌ها آتش شد بدنهای آندو تکه پاره گردید وهرقسمتی بسمتی افتاد ووقتی سرفرخ درهوا بالامیرفت هنوز سخنانی که در آخرین‌لحظه بزبان‌آورده بود ازدهانش‌قطع نشده بود .

باری درسال۱۳۱۹ قمری که سال «حج‌اکبر»[۱] بود شادروان حاج میرصالح‌آقا برحمت الهی پیوست و آقامیرزا علی‌اکبریگانه مجتهد متنفذ اردبیل‌گردیــد. لیکن چندی نگذشت که با ورود حاج میرزا ابراهیم ، پسربزرگ و جانشین‌حاج میرصالح ازنجف ، دامنهٔ اختلافات حیدری ونعمتی وسعت یافت واتفاقات جدیدی رخ داد که ما درجای‌خود بدانها اشاره خواهیم کرد .

دراین‌سال عدهٔ زیادی از مردم اردبیل برای برگزاری مراسم حج بمکه رفتند ولی‌جمعی ازآنان دچار وباگشتند وآنانکه بولایت بازآمدند صدمات‌زیادی‌دیدند از اینروسالهای ۱۳۱۹ و۱۳۲۰ قمری ازسالهای پراندوه ساکنان اردبیل‌بشمارمیآید .

آنچه دراین میان باید یادآورشد فکرمردم وتوجه به فرهنگ جدید و تأسیس مدارس با اصول‌نوین بود . طرفداران این امر بیش وکم فعالیتهــائی میکردند ولی چون ضربت چماق تکفیرمرحوم آقا میرزا علی‌اکبر را برسرخود احساس مینمودند بازپس‌می‌نشستند . این کشمکش‌ها بطورمرئی ونامرئی باقی بود تا سال۱۳۲۲قمری فرارسید ومحمد ولیخان تنکابنی، که بعد از اعادهٔ مشروطیت مدتی بنام سپهداراعظم دررأس حکومت ایران قرارگرفت ، بحکمرانی این ولایت منصوب‌شد،وما درجای خود ازآن سخن‌گفته‌ایم .

۱ـ سالی‌که عید قربان ونوروز وجمعه دریکروزباشدآن‌سالرا سال‌حج‌اکبرمیخوانند.



خاندان آقا میرزا علی اکبر در حال نماز جماعت

اولین دبستان درزمان حکومت وی تأسیس یافت وفرزندان بیش از چهل خانواده بتحصیل در آن مشغول شدند ولی این دبستان با تغییر حاکم بهم خورد ومحصلین آن بخانه‌های خود بازگشتند.

متجددین بوسیلهٔ این حاکم کارهای خوبی درشهر شروع کردند وازجمله موفق بتحصیل این حکم ازوی گردیدند که هرکس باید کوچهٔ مجاورخانهٔ خودرا سنگفرش کند و نیز بردرخانهٔ خود فانوس دیواری بزند وشبها تاصبح آنرا روشن نگهدارد. بدینطریق اردبیل بـا مساعدت سپهدار، درطریق پیشرفت قدمهائی برداشت ولی صد حیف که با شیوع وبا وکشتارجمعی ازمردم، اضطراب ونگرانی عمیقی پیش آمد و خانواده‌هائی نیزداغدار گردید. این وبا ازطریق یزد و کرمان وشیراز وتهران بآذربایجان رسید وهمه‌جا تلفات سنگینی بوجودآورد چنانکه درتبریز روزانه بین ۷۰ تا ۷۵ نفر کشتار کرد. دورهٔ آن تقریباً سه ماه طول کشید وجمعی را هلاك نمود. شادروان میرزا محمد علیخان حکیم، کـه با حاکم باردبیل آمده بود، باکمك اطبای محلی خدمات صادقانه‌ای به مبتلایان کرد وصمیمانه به یاری مردم شهرشتافت.

تشکیلات جدید حکومت اردبیل

محمد ولیخان، که خود بعنوان تبعید بحکومت این شهر آمده بود، پس ازیکسال به تهران بازگشت وشادروان جعفرقلیخان سهام‌الدولـه جانشین وی شد. او از حکام نیك اردبیل بود و بقول مرحوم محسنی باآنکه درزمان او اصول استبداد حکمفرما بود، معهذا وی با اصول مشروطیت رفتار میکرد وچون بشخصیت خود احترام میگذاشت هرگزدرآراء مدلل خود تغییر نمیداد و وساطتهای بیجارا نمی‌پـذیرفت چـانکه درمورد امیرعشایر خلخالی این کاررا کرد وحکومت خودرا نیزفدای یك دندگی خود نمود.

امیرعشایرخلخالی، که اورا عمیدالسلطان میگفتند، ومدتی هم حاکم خلخال بود، با خیره سریهائی که مینمود آشفتگی‌هائی درصفحات خلخال بوجود آورده بود وتاخت وتازهائی میکرد. او، که اصولاً مرد جاه‌طلبی بود، بدستورسهام‌الدوله دستگیر وزندانی گردید. کسانش واسطه‌هائی فراهم کردند ولی حاکم قبول ننمود. خواهر و

اعلان

محض سلامتی ذات ملکوتی صفات مقدس همایونی ارواح العالمین فداه

برحسب امر و بشارت بندگان والاحضرت اقدس ولیعهد گردون

مهد ارواحنا فداه برای آسایش عموم رعایا در اینموقع تجدید حکومت اردبیل

تشخیصاً اجزاء حکومتی بمحل از عالی و دانی موظف گردیده و بعد با هیچ اسم و رسم

مأمورین و اجزاء حکومت حق مطالبه و اخذ خدمتانه نخواهند داشت و اگر

دیناری مأخوذ نمایند مقصر و تنبیه و اخراج خواهند شد ترتیبات انعقاد

مجالس لازمه و تعیین تکالیف عارض و معروض و مأمور و تعلیمات و لوازم

حکمگذاری منتظمین از قراریست که در دیوانخانه حکومتی معمول و مرتب است

اعلانی است که درسال ۱۳۲۳ هجری قمری ازطرف سهام‌الدوله حاکم وقت برای تجدید سازمان حکومت در اردبیل منتشر شده است.

برادرش به ولیعهد ملتجی گشتند. محمدعلی‌میرزا، که در اول توقیف او را کار بس ارزنده‌ای میدانست، در آخر از رأی‌خود برگشت وچون‌سهام‌الدوله ولیعهدرا دررأی خود متغیردید درفصل زمستان، که برای رسیدگی بکارهای‌حکومت به بیله‌سوار رفته بود، ازراه روسیه عازم‌گیلان وتهران شد و ازحکومت این‌ولایت صرفنظر کرد.

سهام‌الدوله دراردبیل دست باقدامات تازه‌ای زد وبمحض ورود اعلانی‌بدین شرح درشهرمنتشر کرد و تشکیلات حکومت را برهم‌زد.

«اعلان: محض‌سلامتی‌ذات ملکوتی‌صفات‌مقدس‌همایونی ارواح‌العالمین‌فداه، برحسب امرواشارت بندگان والاحضرت‌اقدس ولیعهدگردون‌مهد ارواحنافداه. برای آسایش‌عموم رعایا، دراینموقع تجدید حکومت اردبیل، اجزاء حکومتی این‌محل از عالی و دانی موظف‌گردیده، وبعدها بهیچ اسم ورسم، شخصاً مأمورین واجزاء حکومت حق‌مطالبه وخدمتانه نخواهند داشت، واگر دیناری مأخوذ نمایند مقصر و تنبیه واخراج خواهند شد. ترتیبات انعقاد مجالس لازمه، و تعیین‌تکالیف عارض و معروض، ومأمورتعلیمات ولوازم حقگذاری متظلمین، ازقراری‌است که درديوانخانهٔ حکومتی معمول ومرتب است.»

آنگاه پنج مجلس مقدماتی ویك مجلس استیناف بوجود آورد و تازگیهائی درامر دادرسی مردم برقرار ساخت، اینك ما این قسمت را ازگزارش خود وی که به محمدعلی‌میرزا ولیعهد ووالی‌آذربایجان‌نوشته است عیناً میآوریم:

«روزپنجم اعلانی که یك‌نسخه‌آن ازشرف‌عرض‌خاکپای مبارك میگذرد در شهرمنتشرشد. روزمزبوراجزاء این‌محل که سیصد نفرازتفنگدارو فراش وغیره بودند حاضر وبحکم قرعه یکصد نفرازآنها واجزاء شخیص، موظف ومستخدم نمود که با شرائط معینه‌مشغول‌خدمت شوند. چند فقره مجلس‌بجهت ترتیبات تحقیقات وتسویه تظلمات واحقاق‌حق‌مرتب، وازبرای هرمجلس تکلیف معین ودستورالعمل‌لازم داده شد، است که ازآن قرارمعمول‌دارند. مجلس‌تحریرعرایض‌عارضین، مجلس‌نظمیه، مجلس‌تحقیق، مجلس‌اجری واحضار، دفترمخصوص. مجلس دیگر برای استیناف

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قسمتی از گزارش سهام‌الدوله بمحمدعلی میرزا ولیعهد ووالی آذربایجان .

[illegible]

ولیعهد در ذیل آن چنین نوشته است :

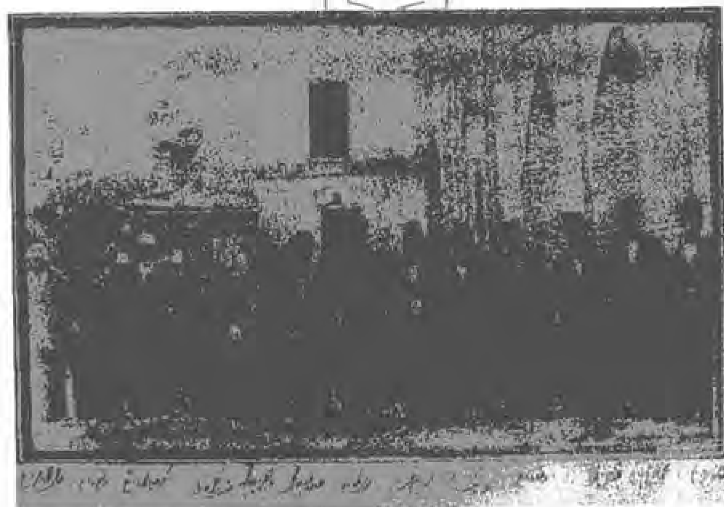
« از این کرلیباتی که شما داده‌اید خیلی خوشوقت و ممنون شدم انشاءالله همین قسم سعی نمائید که پیشرفت نماید . اعلانرا هم دیدم بسیار خوب بود .»

قرارداده شده که اگر طرفین، ازعارض ومعروض ، شکایت ازمجلس رسیدگی اجزاء نمایندحق‌دارند که‌استیناف‌بخواهندومجدداً باشرائط‌معینه رسیدگی‌شودودرآنمجلس خود خانه‌زادهم حاضرخواهد بود .

ترتیب این مجلس‌قسمی‌شد کـه دو نفر از علماء که جنابان آقا میرطاهر آقا و شیخ‌الاسلام سلمهماالله درمسئله‌ای ترافع وتعارض بایکدیگرداشتند خودشان‌باکمال میل بشخصه در مجلس تحقیقات در دارالحکومـه حاضر و بترتیب معینه باظهارات طرفین شروع برسیدگی ومشغول‌تسویه هستند ».

این اقدامات ، سهام‌الدوله را دراردبیل نیکنام کرد و رابطـهٔ دوستی بین او و محترمین بوجود آورد . وی بعداً بیمـارستانی درقم تأسیس نمود وقسمتی از املاك خودرا برای‌اداره آن وقف کرد که هم‌اکنون نیز برپاست وبتولیت‌فرزندش آقای‌علی اکبرجلیلوند اداره میشود .





عکس از دباغان اردبیل که در سال ۱۳۰۸ قمری علیه خان حاکم قیام کردند و اینچنین گرفتار غل و زنجیر وحبس گردیدند

فصل دوم
آغاز مشروطیت

آغاز نهضت مشروطیت

سیر وقایع مارا بسال۱۳۲۴ قمری میرساند ، سالی که نهضت مشروطیت درایران باوج خود رسید وسرانجام بصدورفرمان تأسیس دارالشوری پایـان یافت . دراین ایام فرصت مناسب برای‌فعالیتهای‌آزادیخواهانهٔ روشنفکران‌اردبیل‌بدست‌آمد وکسانی که سالهای‌ممتدی درآرزوی آزادی بودند مجالی برای ابراز نظریات خود وتنویرافکاردیگران یافتند.

امروز که تعلیم‌وتربیت توسعه یافته ومدارس ابتدائی‌ومتوسطه وعالی،بتناسب امکانـات و احتیاجات ، درهرگوشه‌ای از کشور بوجود آمده است روشنفکر را بدانشجویان دانشگاهها وفارغ‌التحصیلهای‌آنها اطلاق مینمایند ولـی درآن‌عهـد که موضوع صحبت ماست ازاین مؤسسات تربیتی‌خبری نبود وتیپ روشنفکر غالباً از تجار وبازرگانان وعلما تشکیل می‌یافت ، و چون اردبیل در بازرگانی آنروز ایران مرکزیت ومقام شامخی‌داشت ، ازاینرو روشنفکران زیادی درآنجا بچشم میخورد .

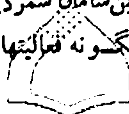
برای‌خوانندگان دانشمند نیازی بدین‌توضیح‌نیست‌که چون‌نهضت مشروطیت ایران سالها قبل از احداث راه‌آهن جلفا ـ تبریز اتفاق افتاد ودرآن زمـان هنوز بین بندرپهلوی وغازیان نیز پلهای‌کنونی بنانشده بود ونیزجادهٔ شوسه ای‌که درســواحل شمال‌موجوداست وجود نداشت ازاینرو آستارا ازبنادرمهم دریای‌خزربشمارمیآمد و بایك شاهراه بالنسبه وسیعی، بنام «طریق‌مظفری» به‌اردبیل‌اتصال داشت.

امتعهٔ تجارتی بوسیلهٔ‌کشتی درآستارا ،که پیش بندر اردبیـل حساب میشد ، خالی‌میگشت وبوسیلهٔ قافله‌های شتر، که‌گاهی تعدادآنها بهزار نفر میرسید ، باردبیل حمل‌میشد وازاین‌طریق بنقاط دیگرایران توزیـع میگشت .

صادرات مناطق‌مختلف نیزبهمین ترتیب به‌اردبیل وارد وازطریق آستارا به‌ـ بازارهای خارج ارسال میگردید . تجاری‌که همراه مال‌التجارهٔ خود ازنقاط مختلف ایران ، یا بلاد خارج ، باین شهر میآمدند آخرین اخبار را باخـود همراه داشتند و

بازرگانان اردبیل نیز که غالباً درشهرهای مختلف خارج از ایران از «حاج طرخان» و «نیژنه» و «نووگراد»[1] تا «طرابوزان»، «استانبول» و سواحل دریای خزر تجارتخانه داشتند ازراه مراوده با روشنفکران خارج، و ارتباط دائمی باآنها، کم وبیش ازمزایای آزادی و هدفهای آزادیخواهان آگاهی می‌یافتند ولذا در زمانی که مشروطه خواهی در پایتخت ایران در شرف تکوین بود و احیاناً حتی درشهرهای بزرگ آثاری از آن بچشم نمیخورد کسانی در اردبیل آنرا درك میکردند واز آن، بقدری که شرائط محیط اجازه میداد، طرفداری مینمودند.

منظورما ازشرائط محیط همان است که چند صفحه پیش بدانها اشاره کردیم ووجود عشایرشاهسون وزندانیان نارین‌قلعه وانتصاب حکام ستمکار ومستبدرا ازجملهٔ موجبات اختناق افکارعمومی دراین‌سامان شمردیم و یادآورشدیم که در چنین محیط دهشتناکی که بوجود آمده بود چگونه فعالیتهای آزادیخواهانه مشکل و احیاناً سختترمیبود.



در عهد جبارانی، مثل ساعدالملك و امیر معزز گروسی وشجاع الدوله و دیگران، که بنام حکمران ازهرگونه اختیاری دراین شهر برخوردار بودند و بدون هیچگونه محاکمه وقضاوت سر می‌بریدند، دار میزدند، بدهانهٔ توپ می‌بستند و وقت بحمام رفتن کلفت آنها، یاقصد سیر وسیاحت عیالاتشان، مردم مجبور بودند «کر وکور و دور و روبدیوارشوند» خیلی آسان بود که آنان را نیزبدست میرغضب بسپارند یاتسلیم چوبهٔ دار کنند. چنانکه کسانی مثل مرحوم میرزا محسن امامزاده، یا شادروان ملا امام‌وردی مشگینی، بدان سرنوشت دچار گردیدند.

لزوم احتیاط ایجاب میکرد که روشنفکران اردبیل درآندوره بطور سرّی گرد هم آیند و برنامه‌های خودرا، که صرفاً کاشتن تخم آزادی و آبیاری و بارور کردن آن بود، با تأنی ومآل اندیشی لازم بموقع اجرا بگذارند. این بود که جلسات اولیهٔ

۱ـ این دو نقطه در روسیه وبین مسکو وحاج طرخان قرار داشت و بازار مکاره بین‌المللی هرسال درآنجا تشکیل میشد. ازایران هم بیشترتجار اردبیل درآنجا شرکت میکردند.

مشروطه خواهان اردبیل بطور سرّی تشکیل می‌یافت و اعضای آنها، که همه از روشنفکران این شهر بودند، ازهدفها ومزایای آزادی کم وبیش اطلاع داشتند.

ناگفته نماند درتاریخی که ما از آن صحبت می کنیم درقفقاز نیز آزادیخواهی نضج گرفته کمیته‌هائی بنام کمیتهٔ دموکرات و، بعدها مساوات و غیره تشکیل یافته‌بود وتا آنجاکه میدانیم بعضی از آزادیخواهان اردبیل ازافکار آنها آگاهی داشتند وگاهی نیز در آنها عضویت یافته بنام رسیدگی بامور بازرگانی و خانوادگی خود به اردبیل آمد وشد میکردند و وضع اجتماعی شهر و رشد عمومی افکار مردم را ارزش‌یابی مینمودند.

تشکیل اولین انجمن سری اردبیل

ما از نوع وچگونگی تشکیل این انجمنها اطلاع نداریم ولی داستان پیدایش یکی از آنهارا که شادروان محسنی نقل کرده ذکرمی‌نمائیم:

مرحوم میرزا عباس‌محسنی، که به «شالمان اوف» نیز معروف بود از روشنفکران اردبیل بشمار می آمد. او مردی خوش مشرب و توپ‌مدهٔ با استعدادی بود. بنا بنوشتهٔ خودش در بیشتر وقایع این دوره شرکت داشته واطلاعات خود را بصورت کتابچه‌ای باخط زیبائی نوشته و باقی گذاشته است وما قسمتی از مطالب این بخش ازکتاب را ازنوشته های او اقتباس وبا مدارک دیگر تطبیق نموده در این مجموعه آورده‌ایم وهرجا که اشاره‌بنام محسنی کرده‌ایم منظور ما او میباشد.


شادروان میرزا عباس محسنی معروف به «شالمان اوف»

او مینویسد وقتی درسال ۱۳۲۴ قمری سروصدای مشروطه خواهی برخاست، علما و

تجار اردبیل، مثل‌علما وبازرگانان آذربایجان ، بامرکزنشینان همصدا شدند و آوای یاری دردادند. طبیعی‌است که عده‌ای ازمردم معنی‌مشروطه را نمی‌دانستند وازطرفی هم معلوم بود که همسایگان درامورسیاسی‌ایران دخالت دارند واین‌امرموجب تکدر خاطرمردم واختلال اوضاع شهرگردید .

درجای دیگر نیز بتشکیل اولین انجمن سرّی اشاره کرده میگوید ،که روزی مشهدی ابوالفضل رضـازاده مرا بخانهٔ حـاج فخرالسادات دعوت کرد[۱]. من وقتی بدانجا رسیدم جزمشهدی ابوالفضل[۲] آقاسید زکی‌را نیز درآنجا دیدم[۳]. چون به ـ صحبت نشستیم سخن از مشروطیت وآزادی بمیان آمد وما هرسه بقرآن سوگند خوردیم که با اساس آن مخالفت نکنیم . این‌جمع سه‌نفری دراندك زمانی به۱۲۴ نفر رسید وسیصد تومان نیز برای‌خرید اسلحه پول جمع‌آوری شد.

«اولین اقدام این‌تشکیلات همین‌شد که از طبقهٔ علماء و مجتهدین اردبیل دایر بمساعدت باساس مشروطیت امضاء گرفتند و بترتیب ذیـل ، متحدالمآل بتمامی علمای طراز اول اردبیل نوشته شد که چه میفرمایند علماء اعلام در باب رفـع تعدی و تظلماتیکه از حکام و ولات و رجال دربار ، که نسبت به بدبخت رعایا و اهـالی فروگذاری نمیکنند دولت را محدود اوضاع حالیه وتغییر رژیم استبدادی را باصول مشروطیت جوازاست یاخیر؟

شبها چندنفرمسلح باتغییرقیافه رفته از دیوارآقایان توی حیاط افتاده کاغذ را

۱ـ این‌خانه درنزدیکیهای قلعه بود و اکنون نیز باقی‌است و متعلق بفرزنـدان حاج فخر، که بنام خانوادگی‌فخری معروفند ، میباشد.

۲ـ اوفرزند بزرگ شادروان حاج‌محمدجعفرصراف بود که ازبزرگان اردبیل بشمار میآمد و دراوچدکان خانهٔ بزرگی‌داشت که‌اکنون نیز باقی است وبنام او خوانـده میشود . خود حاج محمد جعفرمثل فرزندش در ردیف آزادیخواهان نبود با اینحال چنانکه در جای خود گفته‌ایم برای تأسیس‌اولین دبستان‌کوششهای پی گیری نمود .

۳ـ حاج‌سید زکی فرزند حاج میرقوام‌بود که درمحلهٔ اچدکان نزدیك دروازه‌سکونت داشت وفرزندان وی بنام خانوادگی‌میرقوامی شهرت دارند .

میدادندآقایان ازمشاهدهٔ پوز (یعنی وضع لباس ومسلح بودن) حامل کاغذ وترتیب سجل ومهر ومسدود بودن در و ورود ایشان ، متوحش درحاشیهٔ استفتا باخط جلی مرقوم فرموده ، البته مشروطه موافق شرع مقدس ، مساعدت کننده .أجور ومثاب است، وبامهرخودشان مزین میفرمودند . صدای این عملیات اسباب وحشت عامه و کسی ازترس وبیم نمیتوانست کلمه‌ای برعلیه مشروطه گوید حتی در خاطر دارم محمد ولی‌نام اعماء (نابینا) داخل‌همین تشکیلات بود یك نسخه از همان متحدالمآل گرفته نزد آقاسید احمد آقا مجتهد برده چون هرروز در نماز جماعت حضرت آقا حاضر میشد پاکت را بآقاسید احمد داده وگفته بودکه بمسجد میآمدم و در راه این پاکترا بمن‌داده و گفتندکه محضر آقا برسان وجواب‌گرفته درهمین‌جا ازتومیگیریم درصورت عدم جواب مرا تهدیدکردندآقاهم مهرکرد »[۱].

محسنی نه نفردیگر ازیاران خودرا نام نبرده ومدارك دیگری نیز دراختیار ما نبوده است‌که از آن پیشروان آزادی یادی کنیم وخاطرهٔ آنهارا بوسیلهٔ این‌مجموعه درتاریخ زنده نگه‌داریم. ولی این بدان‌معنی نیست که برای‌همیشه نام‌آنان بفرامرشی سپرده خواهدشد.چه بسا کسانی که‌بعدها بجستجوی نام‌آنها خواهند پرداخت‌وبانشر یادداشتهای‌دیگری، که‌مابدانهادسترسی‌نیافتیم‌بمعرفی آن‌بزرگان‌مبادرت‌خواهندنمود.

غیر ازاین‌عده هم‌کسان زیادی از روشنفکران اردبیل در نهضت مشروطیت کوششهائی داشته‌اندکه نام آنهارا نیزنمیدانیم وچون مبنای‌کارما ارجشناسی نسبت بکسانی است‌که درآن ایام دهشتناك در راه‌آزادی به تکاپو برخاسته و تا پای جان جانفشانی کرده‌اند، بدینوسیله بروان‌آنها درود میفرستیم وازدرگاه‌خدای‌بزرگ‌برای همهٔ‌آنان جزای خیرمسئلت مینمائیم .

اگرنوشته‌های محسنی درمعرفی اعضای اولین انجمن سرّی اردبیل نارساست درعوض بنکتهٔ مهمی اشاره مینماید وآن اینکه تهیهٔ سلاح وبرخوردهای مسلحانه از نظرآنان دورنبوده واولین‌قسمت فعالیت آنها را تشکیل میداده‌است .

۱ـ نقل‌ازیادداشتهای مرحوم محسنی.

تشکیل انجمن سرّی قبل از صدور فرمان مشروطیت بود وچون مشروطیت اعطا گردید و انجمنهای ایالتی وولایتی بوجود آمد برخی از سران آزادیخواهان امکان فعالیتهای علنی یافتند وکسانی از آنها با شرکت دراین انجمنها ، در تحقق بخشیدن بهدفهـای آزادی قدمهائی برداشتند وآنگاه که محمد علیشاه مجلس را بتوپ بست و مشروطیت را تعطیل نمود باردیگر فعالیت خود را بانجمنهـای سرّی کشانیدند . ما از فعالیت دو حزب اتفاق واتحاد دراوایل نهضت مشروطیت مطالبی شنیده واز شرکت بعضی از تجار معروف ومحترم اردبیل، مثل شادروانان حاج علی‌اصغر عبدالله اوف و حـاج اسماعیل احدی و دیگران ، در آنهـا اطلاعات مختصری یافته‌ایم و حتی از انتشار روزنامـه‌ای بنام اتفاق ازطرف حزب اتفاق ، آگاهی‌داریم ولی از چگونگی تشکیل آنها وسایر اعضای برجسته وگردانندگان آنها واقدامات و فعالیتهای آنان بی‌اطلاعیم ومتأسفیم که مآخذ بیشتری نیز برای تحقیق نیافتیم .

تشکیل اولین انجمن ولایتی اردبیل

تشکیل اولین انجمن ولایتی اردبیل با اختلاف شدید حیدری ونعمتی شروع شد وساعدالملک ، که ازمستبدان بنام ونزدیکان محمدعلیشاه بود ، درمسند حکمرانی این ولایت بنای آنرا با تشدید این اختلاف متزلـزل گردانید . ما گزارشی از اوضاع اردبیل درآستانهٔ تشکیل این انجمن در دست داریم که چون وضع آنروز را بخوبی تشریح میکند عین آنرا دراینجا میآوریم:

«گزارشات ولایتی بطورحقیقت وصحت ـ وضع ورود حکومت‌را در موقع نغمات مشروطیت ، کـه مردم مترنم بودند ، عرض کرده‌ام . قبل از ورود حکومت محمد اسماعیل‌خان یورتچی‌طایفهٔ کورعباسلوی یورتچی‌را چاپیده ، چند نفرنسوان بی‌سیرت شده درکوه مانده، طایفهٔ ذکور بشهر آمده دربقعهٔ شیخ علیه‌الرحمه‌متحصن شده، تلگرافاً بجناب ساعدالملک متظلم، جناب‌میرزا علیخان‌امیر تومان مأمور فرستاد نسوان مهتوك‌العصمه را بشهر آوردنـد درشیخ بودند . از طرف دیگر رضا قلیخان فولادلو قزل‌قیهٔ فتح‌الله‌خانلورا چاپیده اناث وذکورمنهوب ومسلوب بشهرریخته، از

یکطرف قلیچ‌خان فولادلو، پسر ابوالفتح‌خان فتح‌الله خانلورا بقتل رسانیده مختصر غارتی برده ، فتح‌الله خانلو نیز هشتاد شتر از فولادلو برده بودند . عارضین کلیه در شهر حضور داشتند. حکومت‌وارد شد صدای تظلم گوش فلک‌را کر کرد. محمداسماعیل خان مسئول، پنجهزار تومان مأخوذ و بکدخدائی منصوب. رضاقلیخان محبوس بتأدیه وجه معتدبه مستخلص قلیچ‌خان متمرد و بوسیلهٔ وساطت محمدقلیخان آلارّی درشهر حاضر مبلغی تقدیم ومرفه ، بدون اینکه قراری‌دراسترداد منهوبات و آسایش متظلمین داده شود، سهل‌است شترهای قلیجخان‌را ازابوالفتح‌خان پسر کشته، مجبوراً گرفتند.
ماه مبارك مساجد پر، منابردایر ، مسائل اتحاد اولیای دین و دولت و ترتیب اساس مشروطیت وحریت بتلقین انجمن تبریز ضمن مسائل‌شرعیه مذکور. درهمچنان‌موقع حکومت جلیله بتصویب بعضی‌متصدیان امور، که معروف‌الحال هستند همان سلیقهٔ سابقه را دربی‌اعتدالی پیش گرفت وابداً ملاحظه ازکسی‌ننمود و اعتنا بواسطه‌ها و شفیع متظلمین‌نکرد ، برتق وفتق‌پرداخت وخودرا به تنظیم امورولایت واعادهٔ امنیت ورعایت حال‌متظلمین آشنا نساخت. کار بجائی رسید از رضاعلی‌بیك کدخدای مغانلو پنجهزارتومان تعارف کدخدائی گرفته ، راه گنج رایگانی براهنمائی مردمان کوته‌بین خودپسند و تقرب‌جو و مغرض ، پیدا کرد . کورعباسلو با زنهای مهتوك‌العصمه ، و فتح‌الله خانلوبا زنهای مسلوب ، متوسل بجناب آقا میرزا علی‌اکبرمجتهد شده بودند ایشان‌خواهش آسایش آنهارا نمود . تلقین‌حاجی‌میرزا ابراهیم وحاجی‌شیخ‌الاسلام و حاجی‌نایب‌الصدر وصدرین و مؤتمن‌الرعایا ، که افعال واعمال ایشان به‌حضرتعالی پوشیده نیست ، بلجاجت وضدیت افزوده درجواب میرزا علی‌اکبرخشونت‌ودرشتی کرده بود . ایشان‌گویا تفصیل‌را بخاکپای‌مبارك تلگراف کرده بوده است. بحکومت چه‌جواب شرفصدوریافته بوده است مادهٔ ضدیت‌را مستعدداشتند . با حضرات فوق‌الذکر گرم‌گرفتند . علی‌الرغم میرزا علی‌اکبر به ترتیبات باطنی صرف وقت فرمودند . متظلمین فریادکنان و بحالت اسف‌انگیز به مساجد ائمهٔ جماعت وارد ، و مانع نماز خواندن میشونـد ، مجتهدین و پیشنمازهارا جلو انداخته خانهٔ آقا میرزا

گزارشی از وضع عمومی اردبیل درآستانهٔ نهضت مشروطیت ایران

[illegible]

بقیهٔ گزارشی از وضع اردبیل در آستانهٔ نهضت مشروطیت ایران

علی‌اکبر می‌آرند وایشانرا بمسجد خودمیآرند . بازاردکان بسته کلیدزبانها شکسته شد. حکومت بموافقت حضرات بتخریب این ترتیب پرداختند . مسجد جامع‌رافرش کردند . دیگهای ده منی بکار افتاد . نخودهـای زرین ریخته شد . هرجـا فتنه‌جو و فسادانگیز متعدی وشربی‌وقماری جمع، کاربسختی رسید. عزل‌حکومت‌راجداً عنوان کردند که این‌چه‌آزادی وچه مشروطیت وچه انجمن و چـه عدالت‌نمائی و این چه حکومت مقدسی است که بمتعدیان همدست آسایش ولایت را بهم‌خورده . آخر کار بجائی رسیده بوده است جناب میرزین‌العابدین وشیخ ستار مجتهد وآقا میرطاهر و خادم باشی وصدرالعلما وجمعی‌درتلگرافخانه بستی‌گردیده بوده‌اند . بالاخره‌شآمت ترتیبات رهنمایان ، دامنگیرجناب ساعدالملك ، شخص‌محترم وصاحب‌خانواده‌شده احضارمیانج‌گردید .گویا به تبریزنتواند برود . رفیق بد چه‌آموزد بعیسی . هنگامه بود . همان وضع تبریزکه شنیده ودیده‌اید دراردبیل هویداگردید .

...ازفدائیان بادکوبه‌که حضرتعالی‌دیده‌اید دراردبیل‌بوده‌اند متعاقباً بآستارا آمده ساعد الملك راکه درآستارا بود به پیغام تهدید کرده مجبور ببرگشت نموده گویا (ساعدالملك) نتوانستند بشهر اردبیل وارد شود در دهات معطل است.مختصر هنگامه‌ای‌است کس‌نتواند شنیدنش.جرابد انجمن‌تهرانوتبریزوخارجه چنان‌مردم‌را از جا درآورده کسی لب بخلاف بـاز کندکافـر مطلق میشود . اللهم اجعل عواقب امورنا خیراً » .

پافشاری مردم برای عزل ساعدالملك به نتیجه رسید و محمد علیشاه با همهٔ علاقه‌ایکه بوی داشت او را معزول و بتهران برد و به وزارت مخزن خود برگزید. متعاقب آن‌تلگرامهائی از انجمن ایالتی بعنوان آقا میرزا علی‌اکبـر مخابره شد و از او درخواست گردیدکه انجمن ولایتی را بر پاگرداند [1] .

آقامیرزا علی‌اکبر بطوریکه‌گفته‌ایم ابتدا بامشروطیت مخالفتی‌نداشت وآنرا وسیلهٔ پیشرفت شریعت میدانست. این بودکه مردم را درمسجدگردآورد و تلگرافها

۱ــ تاریخ مشروطیت و تاریخ ۱۸ سالهٔ آذربایجان . نوشتهٔ سید احمدکسروی .

را بر آنان خواند و در صدد تشکیل انجمن ولایتی بر آمد . انجمنی که بدینسان تشکیل یافت بیشتر بر مبنای صنفی بود و رؤسای اصناف بعضویت آن برگزیده شدند و آنان شادروانان مشهدی عبدالخالق میخچی (که فرزندانش در تهران بنام عظیمی خوانده شده‌اند) میرمحمود محمدزاده (که اورا میرمحمود انجمن میگفتند) حاج



کربلائی احمد علاف از اعضای اولین انجمن ولایتی اردبیل

محمدعلی تقی‌زاده (پدر آقاسلیم تقی‌زاده) کربلائی احمد علاف (پدر آقا ذکری که در اردبیل ساکن است) مشهدی عبادالله قلعچی و مشهدی عبدالحسین نام بودند که ما بازماندگان دو نفر آخر را نشناختیم .

سال قحطی معروف به جفته ئیلی

در این سال واقعهٔ دیگری در شهر اردبیل پیش آمد و آن خشک سالی و کمبود بارندگی بود. درنتیجه مردم دچار قحطی گردیدند و از حیث آرد و گندم در مضیقه قرار گرفتند .

این قحطی از اوایل سال ۱۳۲۴ قمری (بهـار ۱۲۸۵ خورشیدی) در بیشتر نقـاط آذربایجان ظاهرشد وقیمت گندم یکمن به ۵ر۴ قران رسید. گرانی قیمت از یکطرف وخالی بودن زمینه ازطرف دیگر، بشدت هستی مردم را، بخصوص در اوایل سال ۱۳۲۵ قمری، تهدید نمود دراین موقع بپایمردی تجار، بخصـوص بهمت کسانی مثل شادروانان حاج میرزا محمد برادر آقامیرزا علی‌اکبر، حاج‌محمد جعفرصراف، واسماعیل‌بیگ شیروانی، از روسیه آرد زیادی وارد گردید وشهر ازیك مجاعهٔ بزرگ رهائی یافت. این‌سال در اردبیل بنام «جفته ئیلی» یعنی سال جفته معروف شد زیرا علامتی که برروی کیسه‌های آردهای وارده زده شده‌بود بشکل«جفت» یاجفته بود.

بزعم بعضی‌چون صفرهائیکه بحرف روسی برای نمایاندن درجـهٔ خوبی و متوسط بودن آردها برروی کیسه‌ها بود مثل‌حلقه های جفت بنظر میآمد آن آردها را بنام آرد جفته و آن سال‌را جفته‌ئیلی نامیدند، درحالیکه برخی‌ازتجار قدیم جفته را نام محل غله خیزی درقفقازیه میدانند و چون آرد وگندمی که در آن سال باردبیل می‌آوردند ازآن محل بوده‌است لذا عنوان جفته بآنها داده شده‌است [۱].

از نوشته‌های محسنی چنین برمیآید که ابتدا آرد جیره‌بندی‌شد وشادروان میرـ محمود محمدزاده برای توزیع ونظارت درپخت‌آن ازطرف انجمن انتخاب‌گردید ولی بعدها، که اغلب بازرگانان اردبیل بوارد کـردن آرد مبادرت کردند، ایـن محدودیت ازبین رفت. در این‌سال اردبیلیان از بیماری طاعـون نیز بسختی در بیم بودند زیرا این‌مرض درشرق ایران، بخصوص منطقهٔ سیستان کشتار بزرگی نمود و جمع کثیری ازمردم را بهلاکت رسانید.

انجمن حیدریها

آقامیرزا علی‌اکبر، بطوریکه گفته‌ایم ازقسمت نعمتی بود. پیشوائی او برای تشکیل این انجمن برحیدریها گران آمد بخصوص کسانی که باوی طرفیت و رقابت داشتند از این امرمکدرگشتند وبهم چشمی با نعمتی‌ها، مقـدمات تأسیس انجمن دیگری را درآن

۱ـ این تعبیر ازآقای حاج علی‌نجات میباشد.

قسمت از شهر، یعنی سمت حیدری، فراهم ساختند و انجمن علیحده‌ای در آن منطقه تشکیل دادند. تشریفات افتتاح این انجمن بسیار مفصل شد و از جمع کثیر مدعوین با چای و شیرینی پذیرائی گردید و «مبارک‌است، مبارک است» شعار حاضرین آن مجمع گشت.

این دسته بندیها و طرف گیریها، که پایه و مایهٔ آن غیر از مشروطیت بود، و در نهضت آزادی این شهر ظهور و بروز نمود، در آینده منشأ اقدامات دیگری گردید و ما در موقع خود از آنها سخن خواهیم گفت.

انجمن حیدریهـا از جهة هدفهائی که عرضه گردید تازگیهائی داشت و تشکیل دهندگان آن، گرچه مثل روشنفکران دیگر پای بند آزادی و مشروطیت نبودند، و ای بسا از مخالفان آن نیز بشمار میآمدند، بااینحال تأسیس مدرسهٔ جدید و نشر معـارف را وجههٔ همت خود قرار دادند و باایجاد دبستانی بنام «جعفری» مبالغی نیز برای تأمین مخارج آن مساعدت مالی کردند.

مـا امروز از آن تاریخ خیلی بدوریم وچنانکه اشاره کرده‌ایـم مآخذ قابـل استنادی برای اثبات این گفتهٔ خود نداریـم ولی براین عقیده‌ایم کـه چون آقامیرزا علی‌اکبر، مرد متنفذ شماره یك آنروز، با تأسیس مدارس جدید بشدت مخالفت‌می‌کرد و «اشکولا»[1] را مرکز تدریس جغرافیا می دانست وایـن علم را، که در آن از گردش زمین سخن میرفت، ازعلوم ضالّه میشمرد، ازاینرو تأسیس آنرا خلاف شرع میدانست وطرفداران آنرا گناهکار ومستحق کیفر تصورمیکرد. درنتیجه نه‌تنها بین طبقهٔ جوان و روشنفکر طرفدارانی نداشت آنان را جزو مخالفان سرسخت خود نیز درآورده‌بود. تاآنجاکه آنها وبازماندگانشان اکنون نیزبخاطر این کاراورا نفرین مینمایند. مؤسسان انجمن حیدری که بدین نکته‌توجه داشتنددرصدد جلب دستهٔ مخالف آقا میرزاعلی‌اکبر برآمده تشکیل مدرسه‌را وجههٔ همت خود قرار دادند وبچنین‌امر ارزنده‌ای مبادرت نمودند.

۱ــ کلمهٔ «اشکولا» که آقا میرزا علی‌اکبر ومریدانش بمدرسه میگفتند ازهمان کلمهٔ «School» خارجی است که ازطریق روسیه باردبیل رسیده وبشکلی که در روسیه تلفظ میشده دراردبیل نیز شایع گشته بود.

اختلاف بین دودسته هرروز وسیعتر میگشت وچون ماه محرم فرا رسید طرفداران هردوطرف در مساجد بزرگ حیدری ونعمتی گرد آمدند وبرای افزودن طرفداران خود بوسایل ممکن دست باقدام زدند. سماورهای بزرگ را برای پذیرائی ازمردم آتش کردند وبکسانی که در آن مساجد میآمدند ناهار دادند بقول محسنی «اشخاص پست فطرت و شارلاتانها» هم بنای هوچیگری گذاشته باختلافات دامن میزدند وتظاهرمینمودند وهرطرف را به‌ازدیاد نیرو وامیداشتند. تا آنجاکه دسته‌هائی ازعشایربیاری آنها برخاستند وقوجه بیگلوها بطرفداری‌ازنعمتی‌ها وفولادلوهابکمك حیدریها وارد شهر شدند . تیراندازیها کردند وغارتها نمودند وکسانی نیز دراین میان بکشتن رفتند .

سرانجام روشنفکران بیطرف ازاین کاربستوه آمدند وبدارالشوری درتهران، وانجمن‌ایالتی درتبریز، تلگرافها کردند وازنابسامانی کارها شکایتها نمودند. انجمن ایالتی آذربایجان هیأتی مرکب ازشریف العلما، سطوت السلطنه ، معتمد همایون، اسماعیل‌امیرخیزی‌را بسرپرستی‌شیخ اسماعیل‌هشترودی که معروف به‌حاج اسماعیل قره بود باردبیل اعزام داشت ومتعاقباً رشیدالملك را بحکومت این ولایت فرستاد.

انجمن ولایتی جدید

رشیدالملك انجمن‌ها را برهم زد وآقا میرزا محمود و کربلائی‌احمد علاف‌را بچوب بست وتبعید نمود. اعضای هیأت نیزبین آقا میرزا علی‌اکبروسران حیدری‌آشتی دادند وبخصوص بامساعی شیخ اسماعیل اختلاف رفع گردید وتلگرافی ازطرف سران مخالفین، یعنی آقا میرزا علی‌اکبر وحاج میرزا ابراهیم‌آقا انواری، بانجمن مخابره شد ودرضمن آن برطرف شدن اختلافات موجود وتکمیل محبت ومودت بین آنها اعلام‌گردید .

عشایر کم‌کم‌ازشهر بیرون‌رفتندوبا آرامشی که ظاهراً بوجود آمدانجمن‌جدیدی دراوایل۱۳۲۶ قمری بدسترشیدالملك تشکیل‌یافت وازشش‌عضو آن سه‌نفرازطرف حیدریها وسه نفر ازطرف نعمتی‌ها برگزیده شدند . ازطرف حیدریها شادروانان



عکس انجمن ولایتی اردبیل درسال ۱۳۲۶ قمری

ازراست بچپ شادروانان : ۱ــ حاج محمدعلی حریری، ۲ــ حاج میرزا ابراهیم صادقی ، ۳ــ امیر ناصر نماینده حاکم درانجمن . ۴ ــ حاج میرزا فخرالدین شیخ الاسلام ، ۵ــ رشیدالملک حاکم اردبیل ، ۶ــ حاج اسماعیل قره نماینده انجمن ایالتی ، ۷ــ حاج میرزا یعقوب مجتهدزاده ، ۸ ــ حاج میرزا ابراهیم ارباب ، ۹ــ حاج محمدحسن حبیب الهی.

حاج میرزا فخرالدین شیخ‌الاسلام ، میرزا ابراهیم ارباب وحاج میرزا ابراهیم صادقی وازجانب نعمتی‌ها مرحومین حاج میرزا یعقوب برادر آقا میرزا علی‌اکبر ، حاج محمد حسین حبیب‌الهی وحاج محمد علی حریری بودند . ریاست انجمن را بشیخ الاسلام ازحیدری ، ومعاونت آنرا به‌حبیب الهی ازنعمتی دادند وبدین طریق «تکمیل مودت» نمودند . حکمران نیز در این انجمن نماینده‌ای داشت‌که از جانب او به‌کارهای‌انجمن وادارات ومراجعات مردم رسیدگی مینمود ودر آنزمان‌امیر ناصر امینی ازطرف رشیدالملك بدین سمت انتخاب‌گردید .

ازکارهای‌این انجمن خبری نداریم ولی‌یك‌اقدام آنرا درکتاب شادروان‌امیر خیزی خوانده از نکوهش آن خودداری نتوانسته ایم وآن اینکه باهمهٔ افراد آزادیخواه وبافراست وعلاقمندی‌که بین همشهریان بود انجمن مزبور یکنفر غیر- اردبیلی، یعنی‌آقای امیرخیزی، رابنمایندگی خود درانجمن ایالتی انتخاب وباشرح مبسوطی‌به‌تبریز اعزام داشت واین‌شرح درجلسهٔ دوم ربیع‌الاول سال ۱۳۲۶ قمری‌در آن انجمن قرائت‌گردید .

این اولین تحمیل نمایندهٔ غیرمحلی برای شرکت‌دریك‌مجلس قانونی براین‌ولایت بودومتأسفیم که‌درسنوات‌بعدنیز کسان‌غیرمحلی‌دیگری‌سالهابر کرسی‌نمایندگی‌اردبیل درمجلس شورایملی جلوس کردند درحالیکه افراد بسیارلایق ووطن دوست وباهوش وباایمان‌تر ازآنها بتعداد بسیار زیادی دربین طبقات مختلف این شهر وجود داشتند. باتوجه باینکه تقلب درانتخابات وتجاوز بحقوق حقهٔ مردم همواره بیاری‌حکام‌بی- شخصیت وپست صورت‌گرفته بظن قوی میتوان‌گفت آن انتخابات نیز ازتحمیلات حکمران برانجمن بوده است .

فصل سوم

اردبیل در ایام استبداد صغیر

قتل یك افسر روس و تغییر حکمران اردبیل

در این ایام واقعهٔ دیگری در این ولایت اتفاق افتاد که چون از لحاظ روابط خارجی ایران قابل اعتناء بود باقتباس از نوشتهٔ مرحوم محسنی بذکر آن مبادرت مینمائیم. این حادثه عبارت از برخورد مسلحانه‌ای بود که بین عشایر وسالداتهای روس دربیله سوار رخ داد وبراثر آن یك افسر روس کشته شد .

برخورد مرزی‌گاه وبیگاه بین‌عشایر ومرزداران روسی‌صورت میگرفت زیرا طوایفی‌ازشاهسونان ، که‌ازجدا شدن‌قفقاز از ایران، ناراضی‌بودند برای‌غارت وچپاول بآنطرف مرزمیرفتند ومزاحمتهائی‌میکردند ولی کمتر اتفاق میافتاد که سربازیا افسری ازروسها کشته شود. چون‌دولت‌مرکزی‌ضعیف و کشمکشهای‌سیاسی‌ارکان‌حکومت‌را متزلزل کرده‌بود موضوع‌ازطرف دولت‌قابل‌توجه بنظر میرسید این‌بود که رشیدالملك ازحکومت معزول وامیرمعزز گروسی‌بجای‌وی‌منصوب شد وسالارموقرمعروف‌به‌ایل بیگی شاهسون نیز برای رفع غائله بمرز اعزام گردید واین واقعه با سازشی که بین نمایندگان دو دولت بعمل آمد بخیرانجامید . خونبهای افسرروس‌هیجده هزارمنات تعیین‌گشت وبفاصلهٔ ۲۴ ساعت ازتجار اردبیل‌قرض وپرداخت‌گردید .

رشیدالملك وجانشینش امیرمعزز ، هردو از نوکران صمیمی محمد علیشاه و تربیت یافتگان مکتب استبداد بودند ولی امیرمعزز زرنگی وسیاست رشیدالملك را نداشت وبدینجهة دراردبیل‌دست بکارهای دژخیمانه‌ای‌زدوبرخلاف پسرش شادروان دریادار بایندر، که درسوم‌شهریورشوم ۱۳۲۰ خورشیدی درمقابل‌تجاوزانگلیسها بایران جان خود را درجنوب کشور ازدست داد و درتاریخ ایران نام نبکی‌یافت ، امیرمعزز با قتل‌وشکنجه‌های‌بس‌زشت وظالمانه‌ایکه برآزادیخواهان‌اردبیل‌رواداشت‌خاطرات

ننگینی برای خود کسب کرد و باقی گذاشت .

رشیدالملك یا سردار رشید، که بدفعات متعدد بحکومت اردبیل منصوب و معزول گشته است، یك بازیگر موقع شناس بود چنان با مهارت دورویه بازی میکرد، که در عین آنکه خود ازسرسپردگان محمدعلیشاه وروسها میبود ، مشروطه خواهان نیز او را از خود میدانستند ودرمراحل مهم و مأموریتهای بزرگ اورا به نمایندگی وحتی سرداری سپاه برمیگزیدند چنانکه تبریزیان وقتی خواستند برای یاری آزادیخواهان تهران نیروئی بدانجا بفرستند اورا بسرداری قشون انتخاب کردند، یا درواقعهٔ غارت اردبیل، هنگامیکه مخبرالسلطنه، والی حکومت مشروطه، درصدد کمك بمحاصره شدگان این شهر بر آمد اورا دررأس سوارانی بدانجا فرستاد [۱].

امامزاده نخستین شهید مشروطیت در اردبیل

حکومت امیرمعزز دراردبیل مصادف با دوران استبداد صغیر گشت واوبا پیروزی ازمحمد علیشاه ، که در تهران دست بقتل و شکنجهٔ آزادیخواهان گشوده بود ، دراردبیل بتعقیب و آزار مشروطه خواهان پرداخت ونخست مرد باغیرت، میرزامحسن امامزاده پسرحاج میرزا هادی امام را، باشدیدترین وجهی بقتل رسانید.

محمدعلیشاه وقتی کـه مجلس را بتوپ بست خبرانحلال دارالشوری وبرهم خوردن مشروطیت را بحکام ولایات تلگراف کرد . امیر معزز بشکرانهٔ این پیروزی دستور بجشن و چراغانی عمومی در شهر داد و سه روز بازار و دکاکین را مجبور بآذین بندی کرد. آنگاه بشکار مشروطه خواهان پرداخت وکسانی راکه بدانها دست یافت با چوب و فلك و حبس و تحقیر کیفر داد . میرزا محسن فرزند میرزا هادی امام از جوانان نجیب و باغیرت بود و از روشنفکران و آزادیخواهان بشمار میآمد. بامر حکمران بینی اورا سوراخ کردند وبدان طناب بستند وبدین شکل اورا در شهرو بازارگردانیدند سپس اورا بچوب بستند و آنقدر کتك زدند که جوان پاکنهاد بیش از دوروز تاب تحمل نیاورد وبدرود زندگی گفت .

۱ـ تاریخ مشروطیت ایران . احمدکسروی . تهران چاپ پنجم . ۱۳۴۰ .

قتل مرحوم ملا امام وردی.

بعد از او نوبت بشادروان ملاامام وردی مشگینی رسید. واورا نیز بوضع فجیعی کیفرداد . ملاامام وردی ازاهالی مشگین بود ودرجوانی چوپانی میکرد. مؤلف کتاب «خیاو یا مشگین شهر» درشرح حال او نوشته است کـه سالهای اول عمروی درصحراهای خیاو باگله چرانی گذشت . شبها که اوازبیابان برمیگشت پیش آخوندی درس میخواند و آن درس را از روی کتابی که روزها بصحرا میبرد فرا میگرفت . چون در مقدمات بمرحلهٔ بالاتری رسید شغل وشهرخودرا رهاکرده به تبریزرفت ودرمدرسهٔ طالبیهٔ آنجا تکمیل معلومات نمودومثل هرطلبهٔ دیگرعازم نجف اشرف گردید. ملا، باآنکه در آن شهر بعسرت زندگی میکرد بقول حاج میرزا باقرویجویه‌ای[۱] محضردانشمند والامقامی مثل فاضل شربیانی را درك کرد وباتوشهٔ بزرگ علمی بزادگاهش برگشت وبازبامور کشاورزی ازشخم زدن وگوسفند چرانی مشغول شد .

وسعت دشت ، بهره‌مندی ازمایهٔ علمی و آزادگی، توجه بجهان نامتناهی توأم باگذشته‌های دردناك اورا ناخودآگاه طرفدار آزادی نموده بمشروطیت علاقمندگردانید هربارکه برای وعظ بمنبرمیرفت سخن ازمشروطه بمیـان آورده ذهن مردم را برای برانداختن استبداد روشن میساخت . دراین میان گاهی نیزبه تبریزرفت و آمد میکرد و باآزادیخواهان حشرونشری میبافت .

مشگین در آنموقع قصبه‌ای ازولایت اردبیل بود وامیرمعزگروسی، که حکومت این ولایت را داشت، حکمران آنجا نیز میبود و از جسارت وکوششهای امام وردی احساس ناراحتی مینمود. سرانجام شکایتی ازاو بمخبرالسلطنه والی آذربایجان نوشت وویرا مانـع وصول مالیاتهای دولتی قلمدادکرد. والی، بطوریکه مرحوم امیر خیزی نوشته‌است ، مکتوب امیرمعززرا بانجمن ایالتی فرستاد وکسب تکلیف نمود[۲]. طبق

۱ــ کتاب بلوای تبریز . محمدباقر ویجویه‌ای . تبریز . چاپ سنگی . ۱۳۲۶ قمری به نقل ازکتاب «خیاویامشگین شهر» .

۲ــ هنوز مجلس بتوپ بسته نشده بود و انجمنهای ایالتی و ولایتی وجود داشت .

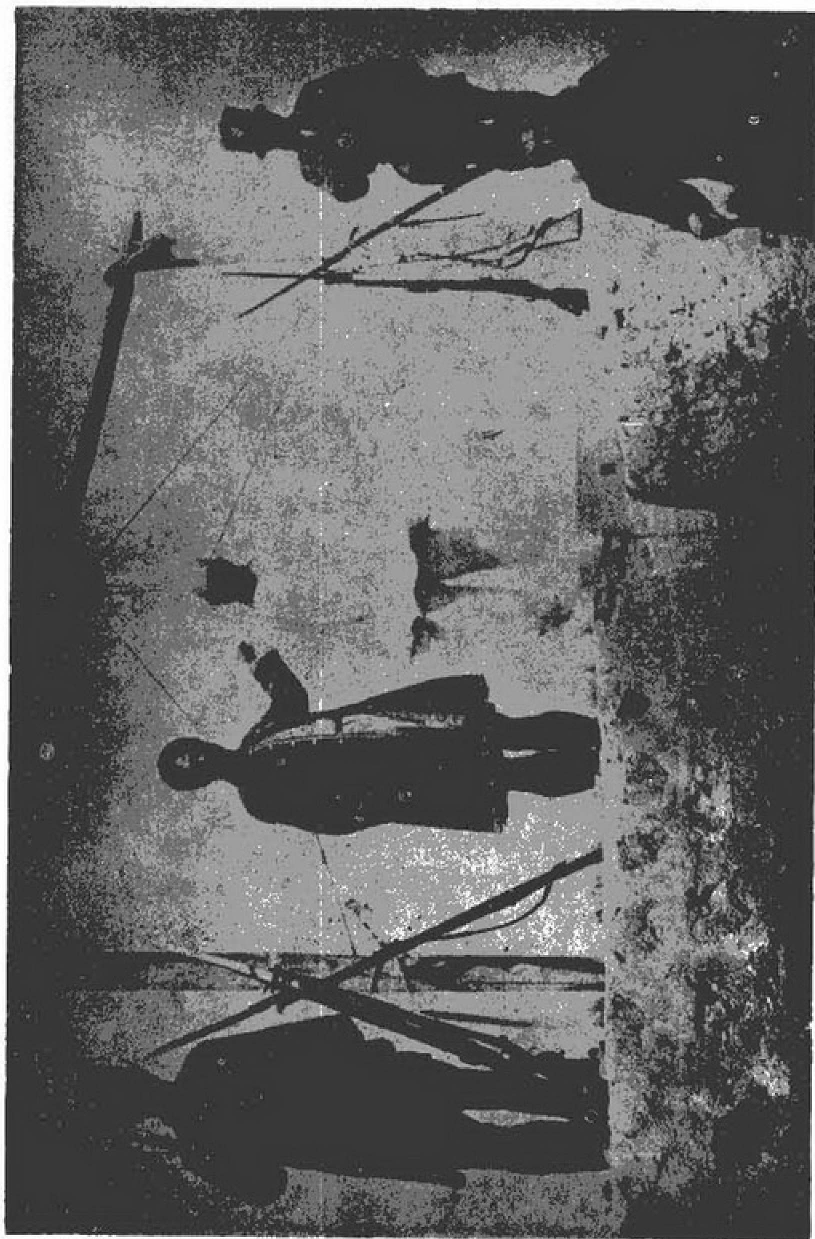
تصویب انجمن ملا به تبریز احضار گردید تا تحقیقات لازمه از وی بعمل آید و بدینطریق امیرمعزز ازمزاحمت وی آسایشی بدست آورد .

در تابستان ۱۳۲۶ قمری ، کـه خبر بتوپ بسته شدن مجلس بـه تبریز رسید آزادیخواهان بفکر چاره افتادند ودرصدد ازدیاد نیرو برآمدند. ملا بیاری آنها برخاست و تصمیم بمراجعت بزادگاه خود گرفت تـا مساعدت طوایف اطراف را جلب کند و کسانی را کـه باو ارادت میورزیدند برای کمك به آنان بسیج نماید . دوستانش اورا ازاین سفر بازداشتند، و با یادآوری طرفداری ایلات وعشایر ازمحمد علیشاه، زحمت اورا بیحاصل خواندندوهمراه با خطرپیش بینی کردند. ولی اواز تصمیم خودبرنگشت و بدین امید ، کـه اگرنتواند از آنهـا یاری گیرد از مخالفت آنان با آزادیخواهان جلوگیری خواهد نمود، راه مشگین پیش گرفت. غافل از آنکه خبر برافتادن مجلس و دستگیری وکلا و تنگنای آزادیخواهان ، قبل از او بدانجا رسیده و روبهان مستبد را شیر کرده است و امیرمعزز نیز بوسیلهٔ تلگرامی که از طرف مستبدین تبریز دریافت داشته ازقصد و تاریخ حرکت او کاملا آگاه گشته است.

باری، وی دراطراف مشگین بدست مردی، بنام رحیمخان آتاخانلو، دستگیر گشت وسه روز درقلعهٔ منظم الملوك محبوس شد و آنگاه بدستور امیر معزز باردبیل منتقل گردید [۱]. اورا با کلاه کاغذی که برسرش گذاشتند بنام بابی در بازارشهر گرداندند و اراذل واوباش وجهال را بتوهین او واداشتند و آنگاه دربالای دیوارقلعه بدار زدند. قتل این روحانی بیگناه با یك اتفاق طبیعت مصادف گشت وسه شبانه روزخاك سرخ برشهر و اطراف آن بارید . مردم ازاین واقعه وحشتناك گشتند و آنرا دلیل مظلومیت شیخ دانستند واین داستان کنون نیز بین سالخوردگان گفتگو میشود .

طبق نوشته مؤلف کتاب « خیاو یا مشگین »آقا میرزا علی اکبرو عده ای ازعلمای اردبیل بحاکم مراجعه نموده جنازهٔ ویرا گرفتند وبامامزاده صالح، که در اردبیل بنام امامزاده پسرمعروف است، برده دفن نمودند و درحالیکـه دستهٔ سینه زن وزنجیرزن ترتیب داده بودند برای وی مجلس فاتحه برگزار کردند . ما عکس این شهید آزادی

۱ ـ خیاو یا مشگین . ساعدی . تهران . ۱۳۴۴ .



شادروان آخوند ملا اللهوردی در بالای دار

را بربالای داربدست آورده[1] برای زنده نگهداشتن خاطرهٔ جانبازی وشهادت‌وی چاپ کرده‌ایم . خداوند روان اورا شادگرداند وآنهائی‌را . که در حکومت مشروطه‌ایکه در پرتوجانبازی چنین مردان ارجداری بدست آمده ، بمقامات والائی‌رسیده‌اندازیاد آنها غافل نسازد . خبرقتل وی به تبریز و مشگین رسید و مجالسی یادبود با اندوهی درسوگ او ترتیب یافت.

امیرمعزز، چنانکه گفتیم ، تنها باین‌قتلها اکتفانکرد بلکه ازهرظلم وجوری که ازدستش برمیآمد درحق مشروطه خواهان فروگذارنشد . آنان را یك‌یك بقلعه کشاند ودرسلولهای تاریك آن تحت شکنجه قرار داد . میرزا ابراهیم ارباب ، عضوانجمن ولایتی ، را مدتها درحبس نگه داشت وخسانهٔ اورا غارت نمود. همسراو کـه دختر شادروان حاج میرزا یوسف مجتهد بود بناچارخانه وکاشانهٔ خود را رها کرد ودست بچه‌های خودرا گرفته بحسینیه‌مجتهد رفت ودریکی‌ازاطاقهای آنجا سکونت نمود[2] . مشهدی بابا نام نوکراو هدف تیرعمال حکومت قرارگرفت وبا آنکه بشدت مصدوم بود مجروح گردیده پایش‌شکست . حاج میرزا یعقوب مجتهدی عضو دیگر انجمن دستگیرشد ولی بخاطر رعایت موقعیت برادرش ، آقامیرزا علی‌اکبر، بمشهد تبعید گردید . مشروطه خواهان وآنعده اعضای دیگرانجمن کـه معروف بآزادیخـواهی بودند برخی بعلن وبعضی‌مخفیانه ازشهرخارج و متواری شدند . امیرمعزز ازسوی دیگردست بدریافت پول ازمردم‌گشود وطبق یادداشت‌های مرحوم محسنی فقط یك قلم دوهزار تومان ازحاج محمد جعفرصراف، که برای آزادی میرزا ابراهیم ارباب برخاسته بود ،گرفت واورا رها نمود .

عین‌الدوله در اردبیل

اردبیل بار دیگر بصورت ستاد فعالیتهای مستبدین درآمد و چـون آزادیخواهان تبریزعلیه محمـد علیشاه دست بقـیام مسلحانه زدند شاهزاده عین‌الدوله والی آذربـایجان ومأمور

۱ـ آقای غلامحسین حبیب‌الهی‌این‌عکس‌را دراختیارما گذاشته‌است ۲ـ حاج میرزایوسف فرزند شادروان حاج میرزا محسن‌مجتهد وازعلمای‌بسیارمحترم‌اردبیل بود. حاج میرزامحسن حسینیه‌ای دراردبیل ساخته‌است که‌کنون نیزباقی‌است وبنام حسینیهٔ مجتهد خوانده میشود.

سرکوبی آنها گردید وچون نتوانست مستقیماً به‌تبریز برود وارد اردبیل شد ومدتی درانیجا مقیم گردید.

عین‌الدوله بار اول نبود که باردبیل میآمد بلکه اوسابقاً مدتها حکمـران این ولایت بود وحتی لقب «عین‌الدوله»گی را هم دراین شهر بدست آورد. او در سال ۱۳۰۹ قمری بامنصب امیرتومانی (سرلشگری)، علاوه برسمت میرآخوری، حاکم اردبیل، مشگین قراجه داغ ومتصدی خالصجات آذربایجان شد و در سال ۱۳۱۰ هنگامی که درسمت حکومت اردبیل بود بلقب عین‌الدولگی ملقب گردید[1]. او برای آنکه بدون جنگ و کشتار بمقر ایالت برسد هیئتی مرکب از آقایان وکیل‌الرعایای اردبیلی، صارم‌السلطنهٔ طالش ومصباح السلطنه ازجانب خود، برای مذاکره و اتمام حجت، نزد مشروطه خواهان تبریز فرستاد ولی چون مأموریت آنهامواجه باشکست شد امیر معزز گروسی و نصرالله خان یورتچی را باتفاق سواران آن طایفه برای محاصرهٔ تبریز گسیل داشت.

این همه سختگیریها بازنتوانست فکر آزادی را ازمخیلهٔ مشروطه خواهان این ناحیه بدور سازد وارتباط محرمانهٔ آنهارا ازدیگر مجاهدان این طریقت قطع نماید. بلکه درعوض روابط سرّی آنان را بیش‌ازپیش محکمترساخت ویك علقهٔ ناگسستنی، البته درآنروزهای سخت، بین همهٔ مشروطه خواهان ایران بوجودآورد.

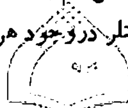
منظورما از استحکام روابط مشروطه خواهان «درآنروزهای سخت» آنست که افراد هراجتماع مثل مسافران یك کشتی یااتوبوس تا در راهند یکدل ویکجهة میباشند ودراتفاقاتی که‌پیش آید همه دامن‌همت برکمرمیزنند ومانند افراد یك‌خانواده بتلاش وکوشش برمیخیزند ولی‌چون‌بمقصد رسیدندهر کسی‌بسمتی‌میرود وآن محیط‌یگانگی برهم میخورد.

قیام مشروطیت ایران نیز چنین بود. تا محمد علیشاه بر سریر سلطنت تکیه داشت دشمن‌مشترك همهٔ‌آزادیخواهان ازتهرانی‌وتبریزی واردبیلی‌ورشتی وبختیاری

۱ـ شرح حال رجال ایران درقرن ۱۲ و۱۳ و۱۴. مهدی بامداد. تهران ۱۳۴۷. ج ۳.

و..... بشمار میآمد . ستارخان سردار ملی بود . سپهدار رشتی، سردار اسعدبختیاری، سیدمحمد طباطبائی، یپرم ارمنی وحاج باباخان اردبیلی همه وهمه مثل افراد یك‌خانه تلاش میکردند و جان برکف برای بدست آوردن آزادی فداکاری مینمودند ولی بمحض آنکه اورا ازسلطنت برداشتند هرکسی براهی‌رفتند وچه بسا که یاران دیروز دشمنان امروز نیز گردیدند .

این امراختصاص بجامعهٔ ایرانی‌ندارد ودردنیا نیزچنین‌است. تاوقتی هیتلر ، درجنگ جهانی‌دوم ، زنده‌بود وسرباز آلمانی تفنگ بردوش‌داشت چرچیل، استالین وترومن رهبران انگلیس، روسیه وآمریکا بمانند سه برادر ابوینی بظاهر نرد محبت میباختند و ازهرگونه مساعدت وهمراهی با هم کوتاهی نداشتند ولی‌فردای روزیکه کارآلمان بپایان رسید آنها چنان مقابل هم بصحنه سازی پرداختند انگار که سالیان درازی دشمن‌هم بودند یا روح هیتلر دروجود هریك‌از آنان ، نسبت بدونای دیگر ، حلول کرده بود .



سخن‌ما در آنجابود که بین‌مشروطه خواهان ایران ارتباط سری برقرارگردید و اخبارکشور مرتباً بین کمیته‌های مخفی مبادله شد چنانکه خبرقتل میرزاعلی صدر-العلماء مقدس‌زادهٔ اردبیلی، که ازجانب محمد علیشاه حامل‌نامه وپیامی برای عشایر شاهسون بود و، درنزدیکی قزوین بدست مجاهدین دستگیر ومقتول‌شده بود ، بلا-فاصله باردبیل رسید و نیزآمادگی مجاهدان رشت، برای حمله به آستارا ، وسیلهٔ شادروان مشهدی مختاراحمد زاده بانجمن سری اردبیل ابلاغ‌شد .

جنگ رشیدالملك با طوالش

چون عین‌الدوله امیر معزز را به تبریز فرستاد رشیدالملك بجای وی حکمران اردبیل گردید. احمدزاده دستگیر وپس ازچوب خوردن مدتی درقلعه زندانی‌شد. سواران فولادلو، یورتچی وخلخال برای‌سرکوبی‌مشروطه خواهان مأموریت‌حمله بآستارا یافتند زیرا رشیدالملك اطلاع داشت که مجاهدان‌گیلان، یعنی‌آزادیخواهانی که‌ازقفقازواردبیل‌و دیگرنقاط در رشت‌گردآمده‌اند ، دست بفعالیتهائی زده وکسانی از آنها نیز بآستارا

آمده‌اند تاخوانین‌طالش را باخود همدست‌گردانند. این‌بود که با امیر عشایر ، خان متجاوز و مستبدخلخال. که گفتیم مدتی بدست سهام‌الدوله درقلعهٔ اردبیل زندانی‌شد ، مجلس‌مشاوره‌ای ترتیب داد وسرانجام تصمیم‌گرفت بآستارا حمله‌کند . اوباسواران فولادلو ، یورتچی وخلخال وحمایت خوانین نمین بقریهٔ حیران،که درمرز طبیعی جنگل‌گیلان وجلگهٔ اردبیل واقع‌است، وارد شد وجنگهائی باطوالش کرد وچون نتوانست‌کاری ازپیش ببرد مراجعت نمود .

ما کسانی را ازمجاهدان‌گیلان، که بآستارا آمده بودند ، عموماً نمیشناسیم و نمیدانیم تعدادآنها چندنفر واعضای‌آن چه اشخاصی بوده‌اند وچه«تاکتیکی»در پیش داشته‌اند ولی در یادداشتهای مرحوم محسنی ، شادروانان میر محمود رئیس سابق انجمن ، مشهدی حسین آخوند زاده ،که از آزادی خواهان پاکنهاد اردبیلی بوده و بدست مجلل بقتل‌رسیده است، وشجاع لشگرخلخالی را میخوانیم‌که پس از ورود بآستارا درمنزل مرحوم میرزابیوک آقا عباس‌زاده مخفی‌شدند وکسانی مثل حسینعلی خان ودیگرخوانین طالش را باخود همدست ساختند وچنانکه دیدیم رشیدالملک‌را درجنگی‌که بوجودآورد ، ناکام باردبیل بازگردانیدند . شنیدنی‌است که رشیدالملک وقتی وارد «حیران» شد ، دهکده راآتش زد و برای‌آنکه خدمتی بدولت نشان دهد بتهران تلگراف نمودکه «شهرحیران را اشغال‌نمودم» [۱] .

شکست رشیدالملک آنان را درمقصود خود، که ورود باردبیل و کمک به ـ مجاهدان وزجردیدگان مشروطه طلب این‌شهربود، جری‌ترگردانید . طبیعی‌است‌که دستجاتی‌اینچنین چریکی، نمیتوانستند علنی‌وبایورش‌منظم‌نظامی‌بشهریکه درتصرف مستبدین بود وارد شوند. آنان بهترین‌طریق را ایجاد رعب ووحشت وپخش‌خبرهای دروغین دربین مردم دانستند و این کاررا بوسیلهٔ آزادیخواهان خود اردبیل ، هرروز بنحوی انجام دادند وهمه را دچاراضطراب ونگرانی کردند . خبرهائی‌که در مورد مجاهدان وتار ومارنمودن مستبدان درشهر گفته میشد سران استبداد را بیش از پیش

۱ـ نقل ازیادداشتهای مرحوم محسنی . صفحهٔ ۷۷

بفکر چاره انداخت وطبق یادداشت مرحوم محسنی نگهداری شهر تحت ریاست مرحوم میربیوک آقا خادم‌باشی به‌سواران فولادلو محول گردید وبنام تهیهٔ سلاح شروع بپول گرفتن ازمردم شد.

آمدن مجاهدان باردبیل و جنگ آنها با مستبدان

از آنسوی مجاهدان، که جمعی از آزادیخواهان آستارا نیز آنهارا یاری میدادند، بسرکردگی میرزا غلامخان محمدی ولی تك تك وبصورت انفرادی وارد شهر شدند وبا لباسهای مبدل درخانهٔ آقا میرطاهر اردبیلی، که ازسران مجاهدان اردبیل بشمار میآمد، منزل کردند.

آقا میرطاهر فرزند مرحوم حاج میرزا محمد مجتهد اردبیلی بود که کنون نیز مسجد بزرگی بنام پدرش درقسمت نعمتی باقی است وازحیث وسعت ازبزرگترین مساجد اردبیل است. حاج میرزا محمد چندین پسر داشت وشادروانان آقا میرطاهر و سید جلیل اردبیلی ازجملهٔ آنها بودند وهردودر نهضت مشروطیت ایران، درتهران واردبیل از بازیگران بزرگ بشمار میآمدند. آقا میرطاهر درراه مشروطیت دراردبیل متحمل زحماتی شد ولی درواقعهٔ سوئی، که منجر بقتل عده‌ای ازسران استبداد شهر گشت، متهم گردید وما داستان آنرا قریباً خواهیم آورد.

باری شهر آبستن حوادث بود وقتل یکی ازمجاهدان، مثل کشته شدن «آرشیدوك فرانسیس فردیناند» ولیعهد اتریش درسال ۱۹۱۴ میلادی، دستاویز آغاز جنگ گردید. ما کسی راکه کشته شده بنام نمیشناسیم وقاتل اورا نیزباسم نمیدانیم ولی واقعه‌را چنین میآوریم که روزی یکی ازمجاهدان درجلوی خانهٔ روانشاد شمس الحکما بقتل رسید با آنکه مجاهدان بطورمخفی و با لباسهای عوضی در شهربودند و براثر تسلط و سختگیری‌های بیش ازاندازهٔ مستبدین وعشایرفولادلو امکان هیچگونه فعالیتی نداشتند با اینحال صبح روزدیگر جنازهٔ قاتل اودرهمانجا پیدا شد که کاغذی روی سینه‌اش گذاشته ودرآن نوشته بودند «اینست سزای کسی که بمجاهدین خیانت کند».

این واقعه بررعب ووحشت مردم افزود و متعاقب آن باآتش‌زده شدن خانهٔ

سهام لشکر، که از مقربان رشیدالملك بود ، اضطراب و نگرانی عمیقی برشهر سایه افکند . خبرهائی کـه مجاهـدین از تهران داشتند و از فشار قوای انقلابی برنیروی محمد علیشاه بواقـع آگاه بودند آنهارا دراقدام بیك برخورد مسلحانه دلیرترساخت وبدین ترتیب آزادیخواهان ومستبدین شروع بسنگربندی وتیراندازی کردند.

مجاهدین از تازه‌میدان تاجلوی بقعهٔ شیخ‌صفی را گرفتندو فولادلو هامسجدجمعه‌را ستادفعالیتهای خودقراردادندودر محلات‌شهر بخصوص درخانه‌های شادروان معین‌الرعایا، حاج میرزا یوسف کلانتری و وکیل‌الرعایا دستجاتی از شاهسـونان‌را جادادند. جنگ بشدت آغاز گردیدو هرطرف برای سرکوبی دشمن بکوششهائی برخاست. بازار که مرکز تجارت واقتصاد شهر بود جبههٔ مقدم‌شد وبدست مجاهدین افتاد وبرای مردم این امکان فراهم گشت که قسمتی ازمال‌التجاره واجناس‌را بخانه‌های‌خود منتقل‌گردانند . این کار بیشتر مرهون جوانمـردی مجاهدان و بخصوص پاکبازی حاج باباخان اردبیلی بود که از برجسته ترین سرداران دلاور مشروطیت ایران بشمار میآمد .

خانهٔ معین‌در پیرعبدالملک، یکی‌از مراکزمهم‌تجمع‌عشایر بود. مجاهدین‌بدانجا یورش بردند ولی با مقاومت شدید روبرو شد . حاج باباخان سرمجاهد دلیراردبیل از کوچه‌ای که از بازار به«آقانقی‌خرمنی» میرود وارد یکی‌از دکانها گردید ودریکشب دیوارهای‌مشترك مابین‌مغازه‌هائی‌را که‌بین آن کوچه وپیرعبدالملك‌قرارداشت سوراخ کردوچون بآخرین آنهاکه روبروی‌بالاخانهٔ معین‌و محل‌استقرارعشایربود رسید خانه را زیر آتش‌گرفت. شاهسونان روبفرار گذاشتند وخلیل‌نام‌نوکر معین‌وجمعی‌نیزازپای درآمدند. ولی‌در این‌میان‌محسن‌خان‌ججینی(داشکسنی) باکسان‌خود فرارسیدو باردیگر آن‌خانه‌را متصرف‌شد. محسن‌خان‌خانهٔ امیرتومان‌را نیزغارت‌کرد وخاقانی‌نام‌نوکر امیر ،که از آزادیخواهـان بود ، دستگیر و تسلیم رشیدالملك گردید و بـدستور آن مرد خفه شد .



حاج باباخان سردار مجاهدان اردبیلی در میان جمعی از یاران خود

سقوط اردبیل بدست مجاهدان

گفتیم که مجاهدان با پاکدلی میجنگیدند ودر آن گیرودار در مال ومنال مردم چشم طمع نداشتند و چه بساکه برای جلب قلوب آنان آنهارا یاری نیزمیکردند ولی فولادلوها ویاران مستبدآنها درخلاف این جهة قدم بر میداشتند. این بود که مردم بستوه آمدند وبرای دفع شرعشایر دسته دسته بیاری مجاهدان برخاستندو بخانهٔ آقامیرطاهر که در آنموقع ستاد عملیات آنان بود ، روی آوردند . این کار نیروی آزادیخواهان را بیشتر گردانید و بدین سبب آنها خانهٔ حاج میرزا یوسف کلانتری را منصرف شدند وخانهٔ وکیل را نیز ازنیروی عشایر پاك کردند .

بین سران عشایر بعدها این جمله شهرت داشت که از « توی کوفته هم مجاهد درمیآمد» و آن اشاره بیك حملهٔ متهورانه ای بود که حاجی باباخان بر آنها نموده بود. داستان آنرا چنین گویند که رؤسای فولادلو در بالاخانهٔ مشیرالتجار بـا خیال آرام مشغول خوردن ناهار « کوفته » بودند . حاج باباخان ساعتی پیش از آن ، از پشت بام بازار وخانه‌ها خودرا به پشت دیوار این بالاخانه رسانیده جای تیغهٔ محلی موسوم به «یوك یری»[1] را پیدا کرده بود. در آن لحظه‌ئی که یکی از سران شاهسون مشغول شکافتن وخورد کردن کوفته بود ناگهان حاجی باباخان با لگد بسیار محکمی بر آن قسمت از دیوار زده آنرا خراب نمود وهفت تیر بدست خود را بداخل اطاق انداخت وتنی چند از یارانش نیز پشت سراووارد شدند . عشایر کوفته وناهار راگذاشته فرار کردند وخانه بتصرف مجاهدان در آمد. آنان بعدها زرنگی مجاهدان را بدانگونه تعریف میکردند که انگار ازشکم کوفته هم مجاهد بیرون می آمد .

باری در این میان خبرسقوط تهران، بدست آزادیخواهان، باردبیل رسید وبیش ازپیش موجب تقویت روحیهٔ مجاهدان و تزلزل وضع مستبدین گردیـد ، تا آنجاکه

۱ ـ در قدیم قطر دیوار اطاقهازیادمیشد،معمولاً در این قطرجائی ببلندی تقریبی ۲ و عرض ۱٫۵ متر خالی میگذاشتند و در آن رختخواب جمع میکردند و آن را بزبان محلی یوك‌یری می‌گفتند . سمت خارجی دیوار در این قسمت کم قطر و بصورت تیغه ساخته‌میشد .

جمعه مسجد، یعنی آخرین سنگر آنها نیز سقوط کرد وشبانه بربالای آن چراغهائی، که علامت پیروزی آزادی وپایان ظلمت استبداد بود ، روشن شد .

عشایر فرار کردند وسران استبداد باتفاق رشیدالملك حکمران ولایت اردبیل بکنسولگری روس رفته متحصن گردیدند . صدای « یاشاسون مشروطه » (زنده باد مشروطیت) تمام شهررا فراگرفت وپرچم آزادی در تمام محلات شهر، اعم ازحیدری و نعمتی، بردرخانهها باهتزاز درآمد و آزادیخواهان فاتح و پیروز گشتند . مردم رشیدالملك وسران مستبد را مسخره میکردند وابیاتی اینچنین میخواندند:

گیردی قنسولخانیا مثل الاغ دیدی مشروطه گلورقویما قازاغ

من اولوم قویما قازاغ[1]

با پیروزی آزادیخواهان کمیتهای از آنان ، مرکب از میرزا محمد حسینزاده میرزا علیاکبرزینگبر ، مشهدیحسین آخوندف، شجاع لشگرخلخالی، ملاعلیاصغر روضهخوان وچندنفردیگر بطورسری تشکیل شد ونظر بپارهای ملاحظات محمدقلیخان آراللو با لقب سیفالدوله بحکومت اردبیل منصوب گشت . ادارات دایر گردید و صندوقهائیهم در محلات نصب شد تاهرکس شکایتی دارد نوشته در آن اندازد همچنین مالیهای ترتیب یافت وحاج ابراهیم خلیلخوئی ومشهدی کریم علیزاده تبریزی بعضویت آن گمارده شدند وبدستور آقا میرطاهر ازمتمکنین مبالغیبنام اعانه گرفته شد ودر آن مالیه جمع گردید. شادروان محسنی مبلغ اینوجوه را دوسههزار تومان ازهریك از آنها نوشته است .

اینها ظاهر کار بود ولی امورشهر بطور کلیثبات ونظم طبیعی نداشت و مثل حکومت مرکزی، که بعدازسقوط محمدعلیشاه مدتی دردست انقلابیون اداره میشد، اوضاع اردبیل نیز استقرارقطعینیافت وباختلاف حیدری ونعمتی، که بشدتموجود بود ، دوتیرگی مشروطهخواه ومستبد نیز اضافهگردید. پول گرفتن بزور ازمتمولین،

۱ ــ ترجمه فارسی آن چنینمیشود «که مثلالاغ وارد قنسولخانه شد و خطاب بقزاق روس گفت مرگ من مگذار که مشروطه میآید .».



حاج ابراهیم خلیل خوئی که بروسیه برده شد و در آنجا درگذشت .
از راست به چپ شادروانان : مشهدی محمدحسین اردبیلی ، حاج حبیب خوئی (فرزند حاج ابراهیم خلیل) ، آقا میر وهاب ، حاج ابراهیم خلیل ، حاج نجفقلی محمدی و یکی از تجار تبریزی .

زجر وشکنجهٔ برخی بیگناهان باتهام همکاری با فولادلوها ، وآثار ناشی از جنگهای بین طرفین، همه و همه مطالبی بود کـه یکنوع بـلاتکلیفی در امور جامعـهٔ اردبیل بوجود آورد .

با تحصن رشیدالملك حکمران اردبیل در کنسولخانه، سردار مفخم اسکندرخان کشیکچی باشی، بحکومت این ولایت منصوب گشت وروزشنبه چهارم شعبان ۱۳۲۷ قمری یکساعت و نیم بغروب مانده وارد شهر گردید . مردم شهر از حکمران دورهٔ جدید مشروطیت بگرمی استقبال کردند وبافتخار او توپهائی شلیك نمودند. اویکسر بانجمن ولایتی آمد وپس ازاستماع خیرمقدمی، که شیخ نعیم تبریزی ایراد کرد، بقلعه در آمد. چون در آن روزها مجاهدان اردبیل وآزادیخواهان محلی، از رفتار مجاهدان قفقاز، که بنام کمیتهٔ ستار گیلان عمل میکردنـد ، ناراضی بودند و با آنان اختلاف داشتند شیخ نعیم درضمن سخنان خود باینموضوع نیزاشاره کرد و اتحادآزادیخواهان را با یکدیگرومتفقاً با دولت آرزو نمود .

هنگامیکه حاکم بقلعه میرفت مردم درمسیر اوصف کشیده مرتباً فریادمیکردند « یاشاسون ملت ، یاشاسون دولت مشروطه ، یاشاسون حاکم مشروطه »[1]. مجاهدان وقزاقها وسربازان نیز باکمال نظم وترتیب دردوطرف صف کشیده بیرقهای مشروطه دردست داشتند . در قلعـه شادروان مشهدی حسین آخوند زاده (آخوند اف) از طرف مجاهدان وآزادیخواهان اردبیل سخنان بسیارسنجیده و متینی بیان کرد ومیرزا غلامخان محمدی هم ازطرف رؤسای مجاهدان مقدم حکمران را تبریك گفت [2].

کارهای زشتی که مجاهدان غیرمحلی مرتکب شدند

گفتیم که شیخ نعیم درسخنان خود باختلاف بین مجاهـدان محلی و کسانی که ازرشت وقفقاز آمده بودند اشاره کـرده رفع آنرا بامساعی حکمران جدید آرزو نمود . این اختلاف ناشی ازرفتارتند وکارهای ناپسندیده‌ای بود که آنان خودسرانه وبنام مشروطیت انجام میدادند واضطراب ونا ایمنی بین مردم شهر بوجود میآوردند.

۱ــ زنده‌باد ملت، زنده‌باد دولت مشروطه، زنده‌باد حاکم مشروطه.

۲ ــ روزنامهٔ ایران‌نو . شمارهٔ ۳. مورخ پنجشنبه ۹ شعبان ۱۳۲۷ قمری .

شایداهمیت وبزرگی‌هدف مجاهدان، که‌نجات‌جامعهٔ ایرانی‌از زیربوغ‌استبداد وخودکامگی محمد علیشاه وبازگردانیدن مشروطیت ازدست رفته بملت بود ، اجازه ندهدکه ازاعمال نابجای‌آنان‌نکوهش‌کنیم ولی دور ازاین‌قبیل‌تعصبات بایدگفت که این دسته از آزادیخواهان کارهای نابجائی دراین شهرکردندآن چنانکه اثرات سوء آن در جهاتی تاکنون نیز باقی است .

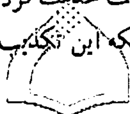
هنگامی‌که مجاهدان برمستبدان تفوق یافتند واداره امور شهر را در اختیار گرفتند دست ببعضی‌حرکات نامطلوبی زدندکه بزعم جمعی دور ازشئون وطندوستی بود ودوست ودشمن را متأسف‌گردانید . اینان، که نام میرزامحمد، جمشید، خانلار، غفار، شفیع ،آلیش وبعضی‌دیگر ازآنها امروز نیز برخاطرسالخوردگان باقی‌است، از طرف کمیتهٔ ستار رشت یا مستقیماً از قفقاز باردبیل آمده دراین وقایع در صف مجاهدان قرارگرفتند و باصطلاح امروز جناح چپ افراطی آزادیخواهانرا تشکیل دادند و چون تنها راه پیروزی را قطع ریشهٔ مستبدین واز بین بردن آنها میدانستند ازاینرو دراین راه بیش‌ازدیگران شدت عمل‌بخرج میدادند.

اینها با تهدید وتخویف ، کمیتهٔ آزادیخواهان اردبیل را در اختیارگرفتند و اعضای محلی آنرا تحت‌الشعاع خود قراردادند وازقتل وشکنجه ومصادرهٔ اموال بیشتر سرشناسان، باتهام طرفداری از استبداد ، خودداری نکردند و کار را بدانجا رسانیدندکه سردارمفخم ، حکمران اردبیل راکه خود از آزادیخواهان بود ازقلعه ، مقرحکومت بیرون‌کرده آنجارا مرکز فرمانروائی خود ساختند وباآنکه با وساطت آقامیرزا علی اکبر حاضر بتحویل قلعه باو گردیدند باز بقول خود عمل ننمودند .

اینان بقدری بین‌مردم وحتی‌یاران خودایجاد رعب ووحشت‌کردندکه ،کسانی که دیروز سلاح دردست داشتند وباآنهادریك سنگرمی‌جنگیدند، امروزازترس آنکه مبادا باتهام طرفداری ازمستبدین تحت شکنجه قرارگیرند قدرت اظهار نظر وابراز مطلبی‌نداشتند . روزنامهٔ ایران نو درشمارهٔ ۳۵ مورخ ۲۰ رمضان سال ۱۳۲۷ قمری دربارهٔ ستمگریهای اینعده مکتوبی ازاردبیل درج‌کرده ودرآن نوشته است‌که«میرزا

محمد درگزی خودرا « میرزا محمد کمیته » مینامد ومثل غول بیابانی از ظلم وجور نسبت بمردم دریغ ندارد. اوحاکم را از قلعه بیرون کرده با یارانش در آنجا نشسته است. یارانی که مردم آنهارا از کثرت تعدی بنامهای منصورجنگ ووحشت لشگرنام گذاری کرده‌اند».

نویسندهٔ آن نامه ، که بنظر میرسد خود مورد تعدی آنان قرار گرفته‌است، مطلب زیادی درشرح فجایع آنها نوشته واضافه کرده است که انجمن ولایتی‌وادارات‌محلی همه زیرنفوذ واوامر آنها قراردارند وکسی‌را یارای ابرازمخالفت باقی نیست . این مکتوب پس از انتشار وضع جدیدی درشهر پیش آورده وموجب شده‌است که انجمن ولایتی‌ضمن تکذیب آن در شمارهٔ ۳۸ مورخ ۲۵ رمضان اضافه کند که آنان (یعنی میرزامحمد ویارانش) بمشروطیت خدمت کرده‌اند. اماسیاق عبارت طوری است که خواننده را بشبهه میاندازد ازاینکه این تکذیب تحت فشار خود آنها تنظیم و ارسال شده است .

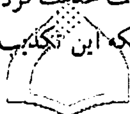


دراین‌جواب میرزامحمد ، برخلاف مندرجات مکتوب فوق ، بعنوان میرزا محمد تبریزی معرفی گشته است درصورتیکه نویسندگان آن روزنامه متوجه موضوع بوده ودر ذیل تلگرام انجمن توضیح داده‌اند که با تحقیقاتی که (خود روزنامه) بعمل آورده میرزا محمد تبریزی نیست و«درجزی» میباشد.

برخی از یاران میرزا محمد که خود را عضو کمیتهٔ ستار گیلان میدانستند ، چنانکه اشاره کرده‌ایم ، مردان خشن وستمگری بودند وازاخاذی وآزارمردم دریغ نمی‌نمودند. ماکنون نیز ازسالخوردگان نام‌های غفار ، جمشید ، شفیع ودیگران را بالعن وطعن میشنویم وحتی دراخبار ایام توقف ستارخان درسراب ، درجراید آنروز میخوانیم که این‌سه تن برای استقبال ازسردارملی بسراب رفته بودند. سردار آنهارا برای انجام امری بقریهٔ «آردالان» فرستاد لیکن اینان نهایت هرزگی درآنجا کردند وچون بسراب برگشتند سردار آنها را خلع سلاح کرده تنبیه نمود وبا غل و زنجیر باردبیل آورد .

محمد درگزی خودرا « میرزا محمد کمیته » مینامد ومثل غول بیابانی از ظلم وجور نسبت بمردم دریغ ندارد. اوحاکم را از قلعه بیرون کرده با یارانش درآنجا نشسته است. یارانی که مردم آنهارا ازکثرت تعدی بنامهای منصورجنگ ووحشت لشگرنام گذاری کرده‌اند».

نویسندهٔ آن نامه ، که بنظر میرسد خود مورد تعدی آنان قرارگرفته‌است، مطلب زیادی درشرح قجایع آنها نوشته واضافه کرده است که انجمن ولایتی وادارات محلی همه زیرنفوذ واوامر آنها قراردارند وکسی‌را یارای ابرازمخالفت باقی نیست . این مکتوب پس ازانتشار وضع جدیدی درشهر پیش آورده وموجب شده‌است که انجمن ولایتی ضمن تکذیب آن در شمارهٔ ۳۸ مورخ ۲۵ رمضان اضافه کند که آنان (یعنی میرزامحمد ویارانش) بمشروطیت خدمت کرده‌اند. اماسیاق عبارت طوری است که خواننده را بشبهه میاندازد ازاینکه این تکذیب تحت فشار خود آنها تنظیم و ارسال شده است .



دراین جواب میرزامحمد ، برخلاف مندرجات مکتوب فوق ، بعنوان میرزا محمد تبریزی معرفی گشته است درصورتیکه نویسندگان آن روزنامه متوجه موضوع بوده ودر ذیل تلگرام انجمن توضیح داده‌اندکه با تحقیقاتی که (خود روزنامه) بعمل آورده میرزا محمد تبریزی نیست و«درجزی» میباشد.

برخی از یاران میرزا محمد که خود را عضو کمیتهٔ ستارگیلان میدانستند ، چنانکه اشاره کرده‌ایم ، مردان خشن وستمگری بودند وازاخاذی وآزارمردم دریغ نمی‌نمودند. ماکنون نیز ازسالخوردگان نام‌های غفار ، جمشید ، شفیع ودیگران را بالعن وطعن میشنویم وحتی دراخبار ایام توقف ستارخان درسراب ، درجراید آنروز میخوانیم که این‌سه تن برای استقبال ازسردارملی بسراب رفته بودند. سردار آنهارا برای انجام امری بقریهٔ «آردالان» فرستاد لیکن اینان نهایت هرزگی درآنجا کردند وچون بسراب برگشتند سردارآنها را خلع سلاح کرده تنبیه نمود وبا غل و زنجیر باردبیل آورد .

مشروطه خواهان اردبیل خود مردان وزین و باتدبیری بودند و بامتانت‌خاصی درراه پیشرفت آزادی فعالیتهای ثمربخشی مینمودند. از روزیکه، قبل از اعطاء مشروطیت، دراین راه قدم برداشتند باتوجه بمقتضیات و شرایط محل، با روش عقلائی‌عمل کردند و، چه ازطریق پخش‌شبنامه‌ها وچه ازراه تشویق‌علاقمندان، روز بروز درپرشاخ وبرگ نمودن نهال‌آزادی پیش میرفتند. درنتیجهٔ این‌حسن‌رفتار آنان بودکه کم کم مردم شهر باهدفهای مشروطیت آشنائی یافتند و با مساعد بودن شرایط بیك‌سلسله جنبش‌هادست زدند وحتی‌در آنعهد «میتینگی» درصحن‌بزرگ شیخ‌صفی‌ـ الدین ترتیب دادند ودر آن، که رجال و معاریف وعلمای شهر نیز شرکت داشتند، سخنان شیوائی در محسنات آزادی گفتند و عموماً از ناطق و مستمع، از آزادی طرفداری کردند وچون‌گویندگان مشروطیت را از عوامل مؤثر در پیشرفت شرع انور شمردند مردم نیز با جان و دل از آن استقبال نمودند و، چنانکه درجای دیگری هم اشاره کرده‌ایم، حتی آقامیرزا علی‌اکبر مجتهد هم، که بعدها ازمخالفان سرسخت مشروطه شد، روی خوشی‌بدان نشان داد وازمشروطه خواهان حمایت نمود.

این موفقیتها نتیجهٔ حسن تدبیر اردبیلیان مشروطه خواه بود. صد حیف که دخالت افراد نابخردی، مثل‌مجاهدان انقلابی‌قفقاز واعمال‌نسنجیدهٔ آنها، این‌شور و هیجان را مبدل‌بتردید وبدبینی گردانید وبادشمن کردن متنفذین وارعاب مصلحین، نه‌تنها زمینهٔ بی میلی‌عمومی‌را نسبت بدین نهضت فراهم ساخت نهال مشروطیت و آزادی را بیکباره بسوی خشکیدن وازبین رفتن‌سوق داد.

کشتاردسته جمعی آقایان و بزرگان قسمت حیدری

یکی‌ازکارهای افراطی که بدست مجاهدان قفقازی دراردبیل صورت‌گرفت قتل‌جمعی از آقایان وبزرگان قسمت حیدری بود. اینان بجای‌آنکه باواقع بینی درجلب همکاری‌مخالفان برآیند ودراین‌شهر، که مثل‌نگین‌انگشتری، در وسط ایلات وعشایرمستبد شاهسون محصور بود، درراه تحکیم مبانی‌وحدت ومودت قدم‌بردارند درعکس‌جهة راه پیمودند وبا مخالفان مشروطیت بستیز وعناد برخاستند. نخست از توانگران آنچه توانستند پول‌گرفتند وآنگاه، علیرغم تمایلات مشروطه خواهان،

اردبیل ، بکشتار جمعی از معاریف شهر دست زدند . این کشتار بطـرز فجیع و ناجوانمردانه‌ای صورت گرفت و احساسات مردم را ، ازدوست ودشمن ، جریحه دار ساخت .

چگونگی این‌واقعه چنین‌بوده‌است که ازطرف آقامیرطاهر، که در آنموقع در رأس انجمنی که پس از سقوط اردبیل بوجود آمده بود ، قرارداشت از عده‌ای از بزرگان و معاریف اردبیل برای بعد ازظهر روز چهارشنبه نهم رجب ۱۳۲۷ قمری (مطابق باپنجم مرداد ماه ۱۲۸۸ خورشیدی) بقلعه دعوت شد تا در آنجاگردآیند و اعضای انجمن بلدی را انتخاب کنند [۱] . در آنروز مراسم آتش‌بازی نیز در جلوی قلعه و مقابل عمارتی ، که معروف به سالاریه بود، برپا داشتند . برخی ازمدعوین بمعاذیری حضورنیافتند ولی‌چون هفت‌نفر آنها یعنی آقایان میر ببوك آقا خادم باشی ، مؤتمن‌الرعایا ، مشیرالنجار ، معین‌الرعایا ، حاج میرزا یوسف کلانتری ، مبشردفتر ومیرزا جلیل‌خان منشی درجلسه حاضرشدند باصطلاح‌امروز اکثریت را برای‌شروع مذاکرات‌کافی دیدند وطبق برنامهٔ قبلی مطالبی را مطرح مذاکره قرار دادند ولی در اثنای گفتگو ، دعوت کنندگان، بدون آنکه کسی را متوجه رفتار خود کنند، یك‌یك از اطاق بیرون رفتند وچون آخرین نفر از آنان خارج شد بیکبارمأمورین‌مسلحی، که از ساعتی‌قبل دراطاق مجاور آمادهٔ اجرای دستور بودند، وارد اطاق‌گردیدند و همه را بگلوله بستند . برخی از آنان ازهول‌جان بطالار بالا فرارکردند ولی رهائی‌نیافته در آنجاکشته شدند و نعش آنها از پنجره بپائین انداخته شـد . مرد نگون بختی بنام محمدعلی وکیل‌باشی‌هم، که بدون دعوت بدانجا آمده‌بود ، درشمار آنها بقتل‌رسید .

قاتلان اجساد آنهارا باطبل وشیپور بصحن بقعهٔ شیخ صفی‌الدین منتقل کردند وبقراریکه شایع‌است پس‌از دریافت وجوه معتنابهی، آنهارا برای دفن بصاحبان دم تحویل دادند . گرفتن پول درمقابل تحویل‌اجساد ، کنون نیز دراردبیل‌گفتگومیشود

۱ــ آقای منوچهر احمدی از پدرخویش، شادروان مختار احمدزاده معروف به «قره مختار»، که ازآزادیخواهان بنام دوران مشروطیت اردبیل بود ، روایت می‌کندکه این دعوت برای‌آشتی‌دادن بین مجاهدان ومستبدین بعمل‌آمد وقرارگردیدکه اگرسازشی نشود بکشتار مستبدین اقدام‌گردد .

حال آنکه برخی از نزدیکان آنها منکر تأدیهٔ این وجهند و آنرا شایعهٔ بی‌اساسی میدانند. در یادداشتهای مرحوم محسنی این امر چنین آمده است که « در کسان مقتولین ابداً جرأت نشد که در دفن جنازه حاضر بشوند شبانه تمامی جنازه‌ها را بصحن شیخ صفی علیه‌الرحمه برده نهایت افتضاح کاری میکردند بالاخره دفن نمودند ».

گرچه روشنفکران و جمع کثیری از مردم اردبیل از بیشتر کشته شدگان دلخوشی نداشتند و حتی کسانی هم برخی از آنهارا مستحق قتل میدانستند با اینحال از نحوهٔ عمل ناجوانمردانهٔ مشروطه‌خواهان بشدت تکان خورده ناخشنودی نشان دادند و چون بظاهر یارای سخن گفتن نداشتند درخفا ازهرگونه نکوهش و سرزنش باز نایستادند و اقدام نابجای آنهارا تقبیح کردند . تا آنجا که حاج باباخان اردبیلی ، که از سردستگان مجاهدان اردبیل بود، از این کار بسختی متأثر گشت و بنا بنوشتهٔ مرحوم محسنی، روزی طرف عصر با مجاهدین خود، قلعه‌را که مسکن مجاهدان قفقاز بود، محاصره کرد و راه تردد و آذوقه را بروی آنها بست . تیراندازی بین مجاهدان قفقاز از داخل و مجاهدان اردبیل از خارج قلعه آغاز گردید و کار بالا گرفت . سرانجام آقا میرطاهر بین آنها صلح داد و قرار شد که مجاهدان قفقاز دیگر مزاحم مردم نشوند . این صلح ظاهری بود ولی درباطن هردوطرف ازهمدیگر بیم داشتند.

شادروان حاج سید زکی که گفتیم از بنیانگذاران مشروطه‌خواهی دراین شهر بود، درجلسهٔ سری‌ایکه تصمیم قتل آقایان در آن اتخاذ گردید بشدت مخالفت نمود ولی مخالفت وی نتوانست رأی مجاهدان قفقازی را تغییر دهد. این بود که او مجلس را ترك کرد و چون از جان خود بیمناك بود درخانه‌اش پنهان گردید . این روایت از فرزند اوست[۱] که « همانروز پدرم درخانه ماند و دررا از پشت قفل نمود و بما ، که کودکی بودیم ، سپرد چنانچه اورا بخواهند بگوئیم درخانه نیست . طرفهای عصر او مشغول آب دادن باغچه بود که کسی درزد و ازپشت درآقارا پرسید . و چون جواب منفی شنید از لای در کاغذی داد که بپدرم بدهیم . وقتی پدرم آن یادداشت را ملاحظه کرد

۱ــ حاج سید نورالدین میرقوامی.

بلااراده «لااله‌الاالله» گفت واظهار تأسف نمود . بعدها معلوم‌شد که آن یادداشت‌حاوی خبرِ قتل آقایان بود ویکی ازدوستان پدرم آورده بود».

در این واقعــه شعرا اشعاری سرودند وبعضی له و برخی علیه آنان مضامینی آوردند که ما چند بیت از دونمونه ازآنهارا ، که بعضی ازسالخوردگان بخاطرداشته وبنگارنده گفته‌اند ، میآوریم :

در نهم ماه رجب	از جور جمعی بیشرف
که سالها بوده طرف	جمعی ز خوبان شد تلف
دانا از آن مغموم شد	نادان از آن شد در شعف

در یکی ازابیات این‌چکامه عبارت « اومظلوم شد» هم بعنوان ماده تاریخ‌بوده که راوی راآن بیت ازیاد رفته بود[1]. گویندهٔ دیگری اشعارخود را بترکی سروده و این‌چند بیت ازجملهٔ آنها بوده است :

آیون دوقوزی روز چرشنبه ده	بلد مجلسین قور دولارقلعه ده [2]
عدووّان مشروطه نی قیر دیلار	اولاردان‌بوگون‌یدی‌سین‌ویردیلار
کلانتر ، مبشر ، مشیر ، مؤتمن	معین ایله خادم مباشی ... ویردن
محرّر یرینه جلیل منشی ده	شهید اولدی بیهوده ناحق یره

مرحوم محسنی دریادداشتهای‌خود مطلبی‌راهم عنوان‌کرده نوشته است‌که در تقویم‌آن سال ضمن پیشگوئیها نـوشته شده بـود « العجب ثم‌العجب ، بین‌الجمادی والرجب ».

باری کشته شدگان عموماً ازحیدریها بودند وازاینرو کسان‌آنها وبرخی دیگر

۱ــ این اشعار را آقای سیدجلال صفوی بخاطرداشته وبنگارنده گفته است.

۲ــ بیت اول وسوم را آقای غلامحسین حبیب‌الهی نقل‌کرده‌است.مفهوم ابیات ترکی چنین است‌که دروزچهارشنبه نهم ماه، مجلس بلدیه درقلعه برپا داشتند و درآنمجلس دشمنان مشروطه راکشته هفت‌نفر ازآنهارا ازبین بردند. آنان‌کلانتر، مبشر، مشیر، موتمن ، معین وخادم باشی بودند. جلیل منشی‌هم بجای محرر بیهوده وناحق شهید گردید.

آقامیرطاهررا ،که درآن تاریخ همه‌کارهٔ نعمتی و رئیس مجاهدان بود ، عامل اصلی این قتل قلمداد کردند وحتی چنین گفتند که چون حیدریها، درزمانیکه درشهرصاحب قدرت بودند، آقامیرطاهررا ببازی‌نمیگرفتند عقده‌های حقارتی درروان اوپیدا شد و ویرا همواره درصدد انتقام بر آورد تا این‌موقعیت پیش‌آمد واوبخواست خودرسید. گویا سرایندهٔ ابیات فارسی فوق‌هم این تفسیررا مورد توجه داشته و در مصراع «که سالها بوده طرف » بدان اشاره کرده است .

مرحوم کسروی ضمن بیان این‌واقعه میرزا محمد حسین‌زاده را عامل‌اصلی آن قتل میداند وچنین میگوید : « تنهاکاربدی‌که از او سرزد و مایهٔ تباهیش‌گردید اینکه بدخواهان مشروطه را بی‌اندازه سختی‌نمود وکسانی‌را از آنان بخبره خون ریخت. بدینسان‌که بدستاویز برگزیدن انجمن بلدی دسته‌ای ازایشانرا به دز نزدخود خواند وبا مجاهدان چنین‌نهادکه همه را بکشند. کسانی ازاینان چگونگی‌را دریافته ازرفتن بدز سر باز زدند ولی پنج شش‌تن آنهاکه رفتند مجاهدان همگی‌را بکشتند . یکی‌از اینان خادمباشی بارگاه شیخ صفی‌بود ».

برای‌ماکه ازآن تاریخ بدوریم قضاوت صحیح دربارهٔ اینکه چه‌کسی این صحنه را بوجودآوردکاربس مشکلی است. زیراجمعی آقامیرطاهر وگروهی میرزا محمدرا طراح ومجری این‌نقشهٔ شوم میدانند. همچنانکه عده‌ای این‌قتل را تمجید و گروهی‌آنرا تقبیح می کنند.ولی کسانی‌آنرا عکس‌العمل‌رفتارخودکشته‌شدگان‌تصور مینمایند وچنین میگویندکه روزهائی ،که مجاهدان‌گیلان وقفقاز یك یك و با تغییر لباس باردبیل‌آمدند ازدست برخی‌ازکشته شدگان درامان نبودند ومجاهدان‌اردبیلی نیزبهیچوجه بجان‌خود تأمین‌نداشتند زیرا فولادلوها بدستورآنان‌بشهرآمده ودرخانهٔ اغلب‌آنهائی‌که‌کشته شدند قرارگاه ساخته وازهیچ‌نوع‌ظلم‌وستمی‌خودداری‌نداشتند.

ما درجای‌خود باینموضوع اشاره کرده‌گفته‌ایم که خانهٔ معین‌الرعایا وحاج‌میرزا یوسف‌کلانتری ودیگران محل استقرار عشایر بود وخادمباشی نیزآنهارا سرپرستی مینمود. بااینحال باین‌نوشتهٔ شادروان‌محسنی‌هم اعتبارمیدهیم که این‌قتل صرفاً بخاطر

مشروطیت نبود و مستبد بودن کشته شدگان علت مطلق قتل آنهـا بشمار نمیآمد. چه مستبدین دیگری هم در آن تاریخ در اردبیل بودند کـه درطی طریق استبداد دستکمی از اینها نداشتند. ولی چون درقسمت نعمتی بودنـد اساساً باین مجلس دعوت نشدند. وچه بسا عوامل دیگری هم درکار دخالت داشتند که بر اثر آنها کسانی از دعوت شدگان بقول کسروی «چگونگی را دریافته ازرفتن بلز سر باز زدند».

کاری شایستهٔ سرزنش

هرچه باشد میتوان گفت که این اقدام از جهاتی مصون از ملامت ونکوهش نمیتواند باشد. زیرا ازیکسو کسان بیگناهی مثل شادروان میرزا جلیل منشی ومحمدعلی وکیلباشی در این وقایع بازیگرانی نبودند که مستحق قتل باشند.

داستان هردو اسف انگیز است. میرزا جلیل مرحوم که در دروازهٔ اوچدکان منزل داشت آدم بیطرفی بود ودردستگاه حکومت منشی سادهای بشمار میآمد لیکن بجای میرزا جلیل محرر احضار شد وبقتل رسید. مرحوم میرزا جلیل محرر خود مردی با ایمان ومورد اعتماد عامه بود وبجای دفاتر اسناد رسمی امروز، ولی خیلی معتبرتر از بعضی از آنها، اسناد مردم را تنظیم مینمود، اوگویا روی عقیده با مشروطه خواهان موافق نبود وبدینجهة مورد تعقیب وتهدید آنها قرار میگرفت وچه بسا نیز امتناع وی از پرداخت وجوهی که آنان میخواستند او را محکوم بچنان سرنوشتی مینمود. هرچه بود نام او هم در آن سیاههٔ سیاه در آمد ولی عواملی باعث شد که روی تشابه اسمی میرزا جلیل، منشی حکومت بجای او احضار گشت وبدان طرز فجیع بقتل رسید.

محمدعلی وکیلباشی هم از آن جمله کسانی بوده است که بیدعوت درمجالس شرکت مینمایند واین حضوررا نوعی تشخص کاذب برای خود میدانند غافل از آنکه این جلسه با مجامع دیگر فرق داشت ودامی برای شکار مدعوین بود.

ازسوی دیگر، بقراریکه سالخوردگان میگویند، موضوع پول نیز در این کار دخالت داشت. کربلای اسلام معروف به اسلام مجاهد، که از باقیماندگان مجاهدان اردبیل در این عهد است درگفتگوئی که بانگارنده داشت میگفت «مدتها بعد از آن تاریخ روزی حجت الاسلام را، که جزو مدعوین قلعه بوده ولی بمعاذیری نرفته بود، درمجلسی

دیدم وازوی علت نرفتن اورا پرسیدم. گفت پسرم من‌بجای‌خودم پول فرستادم وآنرا بعوض‌خود بکشتن‌دادم». باعتبار گفتهٔ مردم میتوان گفت که جاداشت او در توجیه این مطلب اضافه کند «زیرا آنروز مرده وزندهٔ مستبدین‌هردو با پول تقویم میشد».

غیراز حجةالاسلام،حاج میرزا یعقوب مجتهدی، حاج ابراهیم خلیل‌خوئی، نایب‌الصدر، حاج میرزا ابراهیم انواری، حاج محمدجعفرصراف، حاج مستوفی ودیگرانی نیزجزومدعوین بوده‌اند ولی «هریك بدستاویزی (که برما مجهول است) از رفتن بدنز سر باز زده‌اند».

نکتهٔ سوم آنکه پس‌ازسقوط محمدعلیشاه بطورکلی مشروطه‌خواهان ایران نمیخواستند مثل مستبدین عمل‌نمایند وبا قتل‌وخونریزی‌مردم را نسبت بآزادی‌بدبین سازند. چنانکه درتهران‌هم‌گناهکاران زیادی ازمستبدین‌را، که گناهشان بمراتب بیشتر ازخطاهای اینان بود،مورد عفو وعدم تعقیب قراردادند.

بالاخره بایدگفت درست است که بعضی‌از کشته شدگان مورد تنفرشدیدمردم بودند وازنظر اکثراهالی شهربخاطر اعمال نامطلوب دیگر، ونه بخاطرمشروطیت، شایستگی‌چنین کیفرهائی‌را داشتند ولی‌قتل‌آنها بدون هیچگونه محاکمه ودریك‌اطاق دربسته بسیارظالمانه وناجوانمردانه بود وبا آئین‌مشروطیت وفق‌نمیداد. این بود که باکشتار آنها برقاطبهٔ مردم‌شهر،از آزادیخواه ومستبدو بیطرف، حالت‌ابهام‌واضطرابی دست داد وعلاقمندان آزادی‌را از آن نگران وگریزان ساخت و نام میرزا محمدخان حسین‌زاده، جمشیدخان، شفیع، غفار، خانلار، آلیش وبرخی دیگررا برای همیشه مطعون ومنفورگردانید ولکهٔ ننگین آن دامان بعضی ازمجاهدان و آزادیخواهان این ولایت مثل‌شادروان آقا میرطاهررا نیز ازآلودگی‌مصون نداشت.

خبراین‌قتل‌بنقاط‌دوردست‌هم‌رسیدوموجب‌اقداماتی‌برای‌جلوگیری‌ازتکرارآن گردید چنانکه شادروان آخوندملامحمدکاظم‌خراسانی، که درآندوره عالیترین‌مرجع روحانیت‌شیعه‌درنجف‌بودوازمشروطیت‌وآزادی‌ایران‌بشدت‌حمایت مینمود، ازشنیدن این‌خبرملول‌گشت‌وتلگرامی‌به‌مخبرالسلطنه‌والی‌آذربایجان‌کردواینك ما آن‌تلگرام‌را

از کتاب خاطرات وخطرات مخبرالسلطنه ،که در ۱۳۲۹ خورشیدی در تهران بچاپ رسیده‌است ، میآوریم:

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . انجمن محترم ایـالتی . جناب مستطاب اجل‌اکرم افخم‌آقای مخبرالسلطنه حکمران آذربایجان دام اقباله و تأییده. انشاالله تعالی ورود مسعود عالی بمقر ایالت بمبارکی ومیمنت مزید تأیید درقلع مبادی تفرق، و تکمیل موجبات اتحادکلمه ، واعمال عفوعمومی تمام طبقات ملی ازهمدیگر، و اغماض‌از سرگذشت مقرون ، وبشارت استقرارامنیت وانتظامات کامله و قطع بهانهٔ اجانب و حصول‌کمال اتفاق ملی وصفا والفت فیمابین آقایان علما وسایر طبقات‌را بیمن مقدم وحسن‌نیت و کمال‌کفایت ودرایت جناب مستطاب عالی‌عاجلا امیدوار، و مخصوصاً چون جملهٔ از آشوب‌طلبان فتنه‌جو، باسم‌مجاهد اردبیل وغیره ، خودسرانه تعرضات وتحمیلات خطیره نموده حرکت آنها موجب بدنامی سرداران ملت ومخل انتظام مملکت وعدم‌آسایش مشروطیت و هدرشدن تمام زحمات است ، لهذا مراقبت‌کاملهٔ عاجله دراین‌باب مترقب ولازم است ، و کسانیکه خودرا قشون ملت قلمداد مینمایند هرکدام از ابوابجمعی وزارت جلیلهٔ جنگ و ریاست وحکم صاحب‌منصبان نظامی خارج ومعاش مقرر بدارند، ازاصول‌مداخله وسلاح برداشتن درمملکت واخافهٔ ملت که موجب اندراج ودرعنوان‌محارب‌است ، ممنوع‌شان فرموده، آقایان علما وتجار اردبیل ، مثل جنابان آقایان حاج میرزا ابراهیم وحاجی میرزا محمد وغیرهم‌وسایر افراد ملت را از تحمیلات خودسرانهٔ‌آنها آسوده ، ومملکت را از افسادشان حفظ،و ایادی غاصبانهٔ شاهسونهـا را هم از املاك مسلمین رفع ، تعدیـات‌شان را جلوگیری خواهند فرمود . انشاالله. محمدکاظم خراسانی . تاریخ ۱۱شوال۱۳۲۷».

نباید تصور نمود که منظورماتبرئهٔ مستبدین‌ومتهم ساختن‌مجاهدان ویابرعکس آنست. نگارنده ازدست‌کسان برخی ازاین کشته شدگان ستمهادیده وحتی بانحریك آنها درمعرض قتل وخانه خرابی نیز قرار گرفته عزیزترین فرد یعنی مادر خودرا از دست داده‌است و کنون نیز ازآثارشوم رفتارگذشتهٔ آنها درامان نیست. با این حـال

چون این مطالب امانت تاریخ است ، آنها را ، چنانکه از گـذشتگان دریافته ، به آیندگان میرساند وبدون هیچگونه حب و بغضی آنچه را که پس از تحقیق زیادبدست آورده‌است دراین صفحات منعکس‌میسازد. از اینرو اگر کسانی این نوشته ها را با زمینهٔ انفعالی‌خاطرخود موافق نیابند ویا قیافهٔ اسلاف خودرا دراین‌آینه ، غیر از آن بینندکه خود تصور مینمایند ، باقبول عذر بیطرفی نگارنده هرگز در صدد شکستن آینه برنیایند.چنانکه اگرکسان دیگری نیز نام‌گذشتگان خودرا بنیکی بخوانند مارا مداح وستایشگرآنان تصور ننمایند . ما طرفدار واقعیت هستیم وبدین‌انگیزه قلم در دست‌گرفته‌ایم . ازحب وبغض دیگران بخدا پناه میبریم وجزاو ملجاء وپناهی‌نداریم ونیزنخواهیم .

فصل چهارم
غارت اردبیل

غارت اردبیل

حادثهٔ هول‌انگیز دیگری که در ایندوره‌از تاریخ اردبیل، و بعد از سقوط محمد علیشاه قاجار، قابل توجه است غارت این شهر بوسیلهٔ عشایر شاهسون وطوایف قراجه‌داغ میباشد.

این حادثه در اردبیل بنام «چاپقون» یعنی چپاول معروف است وسال وقوع آن، که‌از لحاظ عظمت مصیبت، مبدأ تاریخی برای ذکر بعضی وقایع بین سالخوردگان شده است، به «چاپقون ئیلی» یعنی سال غارت وچپاول معروف گشته است.

این واقعه بزرگترین‌حادثهٔ غم انگیز اردبیل درقرون اخیراست و کنون نیز که شصت و اند سال از آن تاریخ میگذرد یاد آن بصورت «تراژدی» دردناکی درخاطرها باقی‌میماند. ما پیش‌از آنکه بشرح خود آن داستان بپردازیم علل تکوین این بلیه را اجمالاً یادآور میشویم و برای این منظور ذکر مقدمهٔ کوچکی را لازم میدانیم:

خوانندگان دانشمند میدانند قرن ۱۹ میلادی قرنی بود که در آن استعمارگری دولت انگلستان باوج خود رسید و موقعیتی برای آن دولت درجهـان پیش آورد که «هرگز آفتاب درمستعمرات آن غروب‌نکرد». افزایش‌مستعمرات این کشور ومنابعی که ازطریق‌آنها عاید ثروت واقتصاد بریتانیا میگردید ممالك مقتدر آنروز ومنجمله روسیهٔ تزاری را نیز بفکر تحصیل مستعمرات انداخت و آن دولت را، برای آنکه از قافلهٔ استعمار عقب نماند، درشرق باقداماتی واداشت.

این نقشه، که وصیت پطر کبیر برای دست یابی بدریاهای گرم نیز آنرا تأیید می‌نمود، در کشورما بااستفاده‌ازعهدنامهٔ منحوس ترکمنچای وموضوع «کاپیتولاسیون» گاه وبیگاه بصورتهای گوناگونی ظاهر گردید. اگر ایران در آن تاریخ دولت‌مقتدری داشت طبعاً حدود فعالیتها وآرزوهای دولتهای استعماری نیز محدود میگشت و چه بسا که فکر اخلالهای سیاسی واقتصادی ازمخیلهٔ بیگانگان نمیگذشت. ولی بطوریکه

میدانیم بعد ازدوران فتحعلیشاه وآن جنگهای مصیبت‌بار ایران وروس، نوادهٔ بیحال و درماندهٔ وی بنام محمدشاه بسلطنت نشست و سیاست دولت منحصر بتدبیرحاج میرزا آقاسی وکسانی از آن قماش گردید. وچون نوبت بناصرالدین شاه رسید راهنمائی‌های نابجای بعضی از اطرافیان، بویژه مادر جاه طلب او، در اوایل‌سلطنت نابسامانیهائی دراُدارهٔ مهام امور کشور بوجود آورد وموجب اتخاذ تصمیماتی نظیر قتل امیرکبیر وغیره گردید که آثار آنها مدتهای مدیدی براین کشورسایه افکند. بعدها نیز که این پادشاه ازاختلافات داخلی وکارشکنی‌های مدعیان سلطنت آسایش خاطر یافت برنامه‌های استعماری دول‌بیگانه باقیافه‌های‌گوناگون درصحنهٔ سیاسی و اداری ایران ظاهرشد و این پادشاه را ،که‌گویا بعد از سفراروپا تمایلی‌هم بپاره‌ای اقدامات اصلاحی‌یافته بود، چنان مشغول داشت که مجال هرگونه پیشرفت ازاو و کشورش سلب گردید.

جانشین وی مظفرالدین‌شاه نیز، که بااعطای مشروطیت عاقبت بخیر شد و در تاریخ ایران نام نیکی‌ازخود بیادگار گذاشت، اصولا شخص مریض‌احوال وضعیف‌النفسی بود وچه بساکه درپیشرفت وضع اداری وسیاسی واقتصادی مملکت هدف مشخص وروشنی‌نداشت. ودرایام اینان بود که پایه های استعمار همسایه‌های ستمگر شمال وجنوب دراین کشورقوت گرفت ونفوذ آنها تاآنجا رسید که باقرارداد ۱۹۰۷ میلادی موجبات تقسیم این کشورباستانی نیزفراهم‌گردید.

در قیام مشروطیت ایران انگلیسی‌ها، که بروحیهٔ ملل شرق بیش ازحریف آشنائی‌داشتند، موفقیت آزادیخواهان را نزدیکتر ازکامیابی‌مستبدان میدانستند واین بودکه باآنان نرد محبت می‌باختند وبرخی ازرهبران آنرا از حمایت بی‌دریغ خود محروم نمی‌ساختند. ولی‌عمال تزار، که علاوه برخشونت ذاتی‌ازتجربهٔ کافی درمورد روحیات مشرق زمینی‌ها بی‌بهره بودند، حمایت ازمستبدین را وسیلهٔ نیل بآرزوهای دیرین دولت خود تصور میکردند وبدین جهة روزبروز برتوسعهٔ دامنهٔ نفوذ خود و تقویت محمدعلیشاه می‌کوشیدند. خودخواهی وبی‌تجربگی‌محمدعلیشاه هم موجبات

این‌امررا فراهم می‌ساخت و زمینهٔ دخالت بیگانگان را در امور داخلی ایران مهیا می‌نمود غافل از آنکه اتکای بی‌حاصل او بردیگران خود مایهٔ زبونیش میبود وفاصلهٔ اورا باملتش فزونتر می‌نمود. تا آنجاکه سرانجام درمقابل قیام مسلحانهٔ ملت بسفارت روس پناهنده شد وبرخلاف پدرش برای همیشه درتاریخ این‌سرزمین داغ ننگینی بر پیشانی‌خود باقی‌گذاشت .

علل غارت اردبیل

برکناری محمدعلیشاه از سلطنت نقشه‌های روسیان را نقش برآب کرد و کفهٔ ترازو را بنفع‌حریف یعنی انگلستان پائین آورد. سیاستمداران روس‌نقشه‌های جدیدی طرح کردند و اشغال نظامی قسمتی‌ازایران ، و احیاناً برگردانیدن محمدعلیشاه را بر اریکهٔ سلطنت ازدست رفته ، تنها وسیلهٔ جبران شکست خود یافتند.

واردکردن نیرو به‌یك‌کشور دیگر و اشغال نظامی آن در صحنهٔ بین‌المللی آن روز نیزعلت وسببی‌میخواست وگرنه دردسرهائی برای روسیه فراهم میساخت . این علت وبهانه باهزاران تأسف شهراردبیل انتخاب گردید وقتل‌جان وغارت مال اهالی آن ، برای موجه جلوه دادن ورود سپاهیان روس بایران ، از تصویب نیکلای دوم آخرین تزار روسیه‌گذشت .

درآن تاریخ برخی ازسکنهٔ اردبیل جزو اتباع روس بشمار می‌آمدند . اینان غالباً ازشهرهای لنکران ، بادکوبه ، شیروان ودیگرجاهای قفقاز بودند که پدران‌آنها قبل ازعهدنامهٔ ترکمنچای ، یاخودآنان بعد ازآن وقایع، برای تجارت وکسب باین شهرآمده درآنجا ، که گفتیم از مراکزمهم بازرگانی ایران بود، بدین‌کارها مشغول بودند وچون ایران دارای قوانین وضعی روشنی‌نبود مثل‌بومیان مستغلات واملاکی نیز بدست آورده دارای اموال غیرمنقول هم شدند . از طرفی نیز چون بموجب عهدنامهٔ ترکمنچای امتیازاتی برای اتباع روس در ایران منظورگشت اینان بتابعیت روس باقی‌ماندند وکماکان دراین شهرسکونت‌گزیدند.

طرحی‌که روسها بعنوان جواز ورود بایران تصویب‌کردند چنین‌بودکه به ـ

وسیلهٔ عشایر شاهسون و ایلات قراجه‌داغ اردبیل‌را مورد هجوم و تاراج قرار دهند و چون برای دولت مرکزی ایران امکان فرستادن نیرو ودفع شر آنها فراهم نبود اینان بدستاویز لزوم حفظ جان و مال اتباع خود، قشونی‌راکه درمرزمتمرکز کرده بودند، باین شهر بیاورند وسپس نقاط دیگر آذربایجان را دراشغال نظامی خود نگه‌دارند.

شاهسونان مخالف روسها بودند

اما شاهسونهای اردبیل، چنانکه قبلا نیز درواقعهٔ بیله سوار اشاره کردیم، بعد ازشکست فتحعلیشاه کینه‌هائی از روسها بردل داشتند وگاه و بیگاه ازمرزگذشته قراء نزدیك راغارت میکردند وگاهی‌هم کسانی ازمرزبانان را بقتل میرساندند و چون حملهٔ آنها بیشتر بصورت انفرادی وچریکی‌بود همواره مرز داران‌آن دولت و مرزنشینان آنطرف را مزاحمت مینمودند.

با این‌سابقه کنار آمدن روسها باسران شاهسون اردبیل امرمشکلی بود ولی در آن تاریخ خان دیگری درقره داغ اهر برطایفهٔ دیگری از عشایر آن حدود ریاست داشت که اورا رحیم‌خان سردارنصرت وطایفه‌اش را «چلبیانلو» می‌گفتند. رحیمخان مردی چالاك ودرعین حال سیّاس وجاه‌طلبی بود. اوبکرات درقیام‌های آزادیخواهان آذربایجان نقشهای موافق ومخالف بازی‌کرده وقسمتی ازوقایع تاریخی آذربایجان را در آن عهد او بوجودآورده است [۱]. او با آنکه از مخالفان سرسخت مشروطیت بشمارمیآمد مدتها مشروطه خواهان را بانیرنگ‌های خاص خویش تحت تأثیر قرار داد وحتی زمانی درانجمن ایالتی‌تبریزحضور یافته با عنوان‌کردن مطالبی خودرا از معاندین استبداد وازمؤمنین مشروطیت قلمدادکرد درحالیکه بعقیدهٔ ما چه بسا که از هردو آئین بدوربود وجزارضای جاه طلبی‌خود راهی نمی‌پیمود.

جاه طلبی وخود خواهی وی بهترین وسیله‌ای بودکه اورا درنظر روسها، که دنبال چنین‌مهرهٔ شایسته‌ای برای انجام آن طرح میگشتند، فرد لایقی‌کند و قرعهٔ این

۱ــ سیداحمدکسری درکتابهای تاریخ مشروطیت‌وتاریخ هیجده‌سالهٔ آذربایجان بتفصیل دربارهٔ اوسخن گفته است.

فال منحوس‌را بنام اوبزنند. این‌بود که روسها بدو نزدیك شدند و با وعده‌های بزرگی، که حتی‌بگمان‌بعضی‌عظمت آن‌تامقام‌خودمحمدعلیشاه نیزمیرسیده‌است، حس‌جاه‌طلبی اورا برانگیختند. روزنامهٔ ایران نو درشمارهٔ ۴۶ مورخ ۶ شوال ۱۳۲۷ قمری‌ضمن درج اخبار اردبیل چنین مینویسدکه «بعد از آمدن وبرگشتن روسها بقراجه داغ نمیدانیم باشرارطایفهٔ رحیم‌خان چلبیانلوچه نوید وامید داده‌شده که از آن تاریخ ببعد شاهسونها اطمینان کرده‌اند ... عاقلان خوب میدانند».

رحیم‌خان که آن وعده‌های‌فریبنده را همراه بامقادیرزیادی سلاح وپول‌تحویل گرفت اجرای نقشهٔ حمله براردبیل را عهده‌دارگشت‌وآنگاه با سران شاهسون اتفاق نمود و با دادن تفنگ وفشنگ وپول، که بیش ازهرچیزی مطلوب ایشان بود، آنها را باخود همدست‌گردانید وبدینطریق نیروئی، که مجموع افراد آن بین ده تا بیست وپنجهزارنفر درکتابها آمده است، فراهم ساخت.

بقول کورت فریشلر آلمانی بیشتر دانشمندان اجتماعی پول را فصیحترین و مؤثرترین دلیلها میدانند و هرگونه صغری وکبرای منطقی را در مقابل آن محکوم می‌شمارند وبدین‌سبب‌است که آنهائیکه درتاریخ موفقیتهای اجتماعی وسیاسی‌بدست آورده‌اند ازاین دلیل قاطع بهره‌مندگشته‌اند. او کتابی‌نوشته است بنام «امام‌حسن و ایران» که مجلهٔ خواندنیها ترجمهٔ آنرا درشماره‌های خود منتشر کرده‌است [۱]. وی ضمن بیان سرگذشت مسلم بن‌عقیل، فرستادهٔ مخصوص حضرت حسین (ع)، درکوفه مینویسدکه وقتی مسلم وارد آن شهرشد بالغ برهشتاد هزارنفر بوسیلهٔ اوبرآن امام بیعت‌کردند. یزید ازاین خطرآگاه شد وعبیدالله‌بن زیاد را، که حاکم بصره بود، با حفظ آن مقام بحکومت کوفه منصوب کرد. هنگام ورود عبیدالله بشهر کوفه درمسجد آن شهر ازکثرت تعدادکسانی که پشت سرمسلم نماز میخواندند جای خالی پیدا نمیگشت. عبیدالله آنچنان نیروی مسلحی دراختیارنداشت که بامسلم‌وباآنهمه بیعت کنندگان درافتد. لذا باین‌دلیل‌متوسل‌گشت ورؤسای عشایراطراف را، که با امام لاف

۱ـ مجلهٔ خواندنیها. تهران. سال ۳۰. شمارهٔ ۶۸. ص۳۹

تبعیت میزدند، با پول خرید وچنان عرصه را برمسلم تنگ نمود که وقتی‌او رابشهادت رسانید هیچکس از آن هشتادنفر باوی نبود وجزعباس اردبیلی‌کسی ندای یاری بآن حضرت نداد.

روسها نیز چنین کردند و با یاری سردار نصرت با این دلیل قاطع رؤسای طوایف شاهسون را طرفدار خودگردانیدند. ما برای‌آنکه اردبیلیان‌را ازجوانمردی همشهری خود عباس درکوفه آگاه سازیم قبل ازبیان حادثهٔ غارت اردبیل ،آن واقعه را ازقول‌کورت فریشلرچنین میآوریم:

یادی‌ازیك جوانمرد اردبیلی که ۱۴۳۰ سال پیش بدست تیراندازان‌عبیدالله‌بن زیاد درکوفه شربت شهادت نوشید

کورت فریشلر ازقول ابن‌خیاط، که ازمورخان قدیم‌اسلامی است، میگوید که عبیدالله‌بن زیاد حاکم کوفه، برای آنکه کوفیان را ازطرفداری حضرت حسین‌بن علی (ع) باز دارد دستور دستگیری مسلم‌بن عقیل را صادر کرد و سیصد نفر سپاهی‌بدینکار برگزید. مسلم باآنها بجنگ پرداخت. این جنگ ازیکی ازکوچه‌های تنگ کوفه شروع شد وسرانجام به‌میدان «بنی‌جبله» کشید. مسلم‌بن عقل دراین میدان با صدای بلند کسانی را که دیروز باوی‌بنمایندگی امام بیعت کرده و امروز بتماشای دستگیری او ایستاده بودند مورد خطاب قرارداد وازآنان یاری خواست. اما کسی برای‌کمك نیامد. درآن‌میدان چندین دکان بود که براثر ازدحام مردم مجبور بتعطیل‌گشتند زیرا سیصد نفرسربازان عبیدالله‌بن‌زیاد برای دستگیری‌اوباوی جنگ میکردند وجمعی‌هم‌بتماشاایستاده‌بودند.

یکی‌از آن‌ها دکان‌آهنگری بود ودر آن مردی باسه تن‌شاگردان‌خودکارمیکرد. یکی ازاین شاگردان جوانی‌قوی بنیه وچهارشانه‌ای بود وآنقدر در روی سندان پتك برآهن‌کوبیده بودکه عضلاتش‌بعضلات پهلوانان شباهت داشت واورا«عباس‌بذائی» می‌گفتند.

استادآهنگر بشاگردان خود، ازجمله عباس‌بذائی،گفت امروز دیگر نمیتوان

کاری کرد وبهتر اینست که دکان را ببندیم وبرویم استراحت کنیم وفـردا را ، برای جبران بیکاری امروز، زودتر برسر کار آئیم . عباس بذائی گفت آری امروز نمیتوان کار کرد اما آیا می‌بینید که چگونه اینهمه سرباز برسر یکنفر ریخته‌اند ومیخواهند اورا دستگیر کنند ویابقتل برسانند ؟

دربین تماشاچیان کسی اطلاع نداشت که حاکم کوفه دستورداده است که مسلم بن‌عقیل را زنده دستگیر کنند تا ازاو دربارهٔ مقصد حسین‌بن علی (ع) تحقیق‌نماید و تصورمینمودند که سربازان محمدبن اشعث (فرمانده آنها) قصد قتل‌مسلم را دارند و این‌بود که ازپایداری‌وشجاعت آنمرد، که‌ازشجاعان عرب نیزمیبود،حیرت میکردند.

استادآهنگر گفت این‌موضوع بما مربوط نیست وما مردمی‌هستیم که بایـد با زحمت ، چندنان بدست بیاوریم تاشکم فرزندان خودرا سیر کنیم. اما عباس بذائی که اهل منطقهٔ بذا[1] بود، و امروز موسوم بار دبیل میباشد، عقیدهٔ دیگر داشت وگفت من‌شنیدم هزارهانفر دراین شهر با این‌مرد بیعت کردند ولی امروز یکنفر پیدا نمی‌شود که ازاوحمایت نماید. آیا سزاوار است که این‌مردرا بدون حامی‌بگذارند تااینکه بدست سربازان کشته شود؟ .

استادآهنگر گفت آهسته حرف بزن چون ممکن‌است، صدای تورا بشنونـد و ترا دستگیر نمایند وامروزهر کس که بحمایت این مرد دستگیرشود کشته خواهد شد.

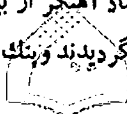
عباس‌بذائی گفت اگرمن کشته شوم اهمیت ندارد برای اینکه زن و فرزندانی ازمن باقی نمی‌ماند که پس‌ازمن دچار بدبختی‌شوند . استاد آهنگر گفت عباس این حرف را نزن وازروی جهالت جان خودرا درخطر نینداز وتواگرازاین مرد حمایت کنی ماراهم دچار خطرخواهی کرد . اماعباس بذائی که بهیجان آمده بودگفت من با همین پتك که دردست دارم بحمایت این‌مرد خواهم رفت.

فریشلرمیگوید ازروایت ابن‌خیاط نمیتوان فهمید که‌آیا عباس‌بذائی ازکسانی بود که بتوسط مسلم‌بن‌عقیل‌باحسین (ع) بیعت کردند یانه اما داوطلب شدن وی‌برای

۱ـ بذا (ب ـ ذ ـ ا) یا بذان یا باذان .

حمایت ازمسلم‌بن عقیل بطورطبیعی این فکررا بوجود میآوردکه اگر بامسلم بیعت نکرده باشد باری از طرفداران حسین (ع) بوده است وگرنه خود را بخطر نمی انداخت .

عباس برای‌اینکه بکمك مسلم برود سلاحی غیر ازپتك نداشت که باآن بر آهن میکوبید . در آخرین لحظه که دکان آهنگری بسته میشد پتك را برداشت و خواست خارج شود . استادآهنگرکه فهمید وی برای چه پتك را برداشته جلوی او راگرفت وگفت این‌پتك راکجا میبری ؟ عباس‌گفت میبرم که ازمسلم حمایت‌کنم. استادآهنگرگفت این پتك مال‌من است نه مال تو . من نمی‌گذارم که تو با این پتك بجنگ سربازان حاکم بروی ومرا بجرم همدستی باتو بقتل برسانند ، وچون عباس اصرار میکردکه پتك را ببرد استاد آهنگر از بیم جان از دو شاگرد دیگر کمك خواست وهرسه بعباس حمله ورگردیدند وپتك را ازاوگرفتند و اورا از دکان بیرون انداختند .



درمیدان بنی‌جبله انبوه جمعیت تماشاچی بقدری زیاد شد که‌کاررا برسربازان تنگ کرد . محمدبن اشعث وقتی‌آن جمعیت انبوه را دید ترسیدکه مبادا بکمك مسلم درجنگ دخالت‌کنند وبقسمتی ازسربازان خودگفت که مردم را ازمیدان دور نمایند .سربازان‌بمردم حمله‌ورگردیدند و تماشاچیان ازبیم جان‌گریختند ولی عباس بنداتی بدون‌آنکه سلاحی دردست داشته باشد درجواب‌استمداد به‌مسلم‌بن‌عقیل فریاد زد اینك بکمك تو میآیم .

محمدبن اشعث وقتی‌آن صدارا شنید متوجه شدکه هرگاه بی درنگ صاحب آن‌صدا ساکت‌نشودو بقتل‌نرسد ممکن‌است که سرمشقی‌برای‌دیگران‌گردد واوازعهده برنیاید لذا فرمان دادکه اورابه‌تیربندند و بقتل برسانند وتمام تماشاچیان را ازمیدان بدرکنندوهرکس نرفت‌بقتلش‌برسانند.سربازان‌هم که‌ازمقاومت‌مسلم‌بن‌عقیل‌خشمگین شده‌بودندونمی‌توانستند اورا بقتل برسانند درچندلحظه جوان‌آهنگررا آماج تیرهای خود کردند . او افتاد و برنخاست . درآنروز بنا بروایت ابن‌خیاط غیرازآن جوان

آهنگر (اردبیلی) درشهر کوفه کسی بحمایت مسلم بن عقیل برنخاست [1].

فریشلر در جای دیگر کتاب خود میگوید همانروز نزدیك غروب آفتاب ، موقعیکه قاتل مسلم سر بریدهٔ اورا در پشت بام دارالعماره دردست گرفته بمردم نشان میداد ، چشمهای مسلم باز بود و در پرتو آخرین اشعهٔ خورشید میدرخشید ولی تماشاچیان از شرمندگی نمی‌توانستند بر آن نگاه کنند زیرا هیچکس آنروز بیاری وی برنخاست جزعباس اردبیلی که سرانجام جان خودرا نیزازدست داد.

کنون بمطالب خود درباب غارت اردبیل برمیگردیم و بآمدن ستارخان سردار ملی باردبیل میپردازیم :

آمدن ستارخان سردار ملی باردبیل

دولت مرکزی ایران ، که بافرار محمد علیشاه بدست آزادی خواهان افتاده بود ، والی آذربایجان را ازماجری وحوادثی که درکمین مردم اردبیل بود خبردار نمود ومخبرالسلطنه ، که تازه از اروپا برگشته وبرمسند والیگری نشسته بود ، ستارخان سردارملی را برای کمك بمدافعان اردبیل ودفع فتنهٔ عشایرانتخاب کرد و موجبات عزیمت اورا باین شهر فراهم ساخت.

ازنوشته‌های دونفر از مورخان آذربایجان ، یعنی کسروی وامیرخیزی ، که کتابهائی دربارهٔ وقایع آندورهٔ آذربایجان نوشته‌اند ، چنین برمیآید که ستارخان با آنهمه خدمات وجانفشانی‌هائی که برای اعادهٔ مشروطیت ایران کرده بود خودرا در دولت مشروطه سهیم وشریك میدانست وانتظارداشت که عمال دولت پاس فداکاریهای او ویارانش را بدارند وخواهشهای آنهارا برآورند. ولی مخبرالسلطنه ، که میخواست با استقلال حکومت کند ، او وکسانش را مزاحم خود میپنداشت وشب و روز در آن صدد بود که آنانرا ازمحیط فرمانروائی خود دور سازد تانفسی براحت بکشد. طبیعی است که اگرسردار در پیشآمدی نیزکشته میشد بزرگترین مزاحم حکومت او ازبین می‌رفت .

---

۱ ــ مجلهٔ خواندنیها . شمارهٔ ۷۹ . سال ۳۰ . صفحات ۳۸و۳۹ .

این تنها ستارخان نبود که سواران ناقه وجملی، که بپایمردی او ویارانش براه افتاده بود، اورا اخلالگر کارهای خود میدانستند ودفع شراورا، بهر نحوی که میسر باشد، آرزو میکردند بلکه تاریخ شواهد مثال زیادی ازاین حیث دارد وپایان انقلاباتی که درطریق تحولات اجتماعی رخ داده همواره چنین بوده است.

در لحظات حساسی که رگبار گلوله های جانکاه مستبدین وعمال محمد علیشاه از هرسمت بسوی ستارخان و یارانش میبارید کسانی مثل مخبرالسلطنه در داخل و خارج ایران در گوشهٔ امنی نشسته دستی ازدور برآتش میداشتند وگاهی به‌به گویان دلاوریهای مجاهدان را دربدست آوردن آزادی میستودند ولی کنون که آزادی بدست آمده و اینان خود بمشروطیت رسیده بودند آنهارا افراد زاید و مزاحمی می‌پنداشتند ودفع شر آنهارا لازم میشمردند.

این ازشگفتی‌های مشروطیت ایران است که چون فرشتهٔ آزادی بردیو استبداد پیروز گشت و حکومت مشروطه جایگزین حکومت مطلقه گردید ادارهٔ امور کشور غالباً بدست کسانی افتاد که در تحصیل آزادی سهم زیادی نداشتند ویا اساساً جزو مخالفان مشروطیت بودند. اینان اکثراً نقاب آزادی برچهره زدند وباردیگر مناصب عالیه را بتصرف خود درآورده در خانوادهٔ خود موروثی ساختند وریشه های نفوذ خود را درعهد آزادی بقدری عمیقتر ساختند که در دوران استبداد هم هرگز آنرا تصور نمی‌نمودند.

اگرمنصفانه قضاوت کنیم والی را نیز باید ازشدت ملامت بدور بداریم زیرا برخی ازفاتحان هم گاهی انتظارات زیادی داشتند وای بسا خودرا برای همیشه فعال مایشاء تصور مینمودند غافل از آنکه اگرچنین می‌بود حکومتی که بهمت آنان بدست آمده بود قدرتی نمیداشت وآمریت قانونی آن تحت الشعاع توصیه‌های اینان قرار میگرفت که خود نوعی دیگر ازاستبداد میشد.

باری ستارخان که درجوانی قریب دوسال درنارین قلعهٔ اردبیل محبوس بود و بکمك هاشم‌خان یورتچی ومحمد قلیخان آلارلو فرار کرده مدتی نیز دربین آن دو

طایفه بسر برده بود [1] با اردبیل آشنا بود و بین عشایر شناسائی داشت واین کار را از خود ساخته میدانست این بود که مقدمات سفر را فراهم کرد وعازم اردبیل شد .

دومسافرت تاریخی در یك روز

سفر ستارخان باردبیل روز پنجشنبه ۲۳ شعبان ۱۲۳۷ قمری از تبریز آغاز شد واو باعده‌ای ازیاران خود ، که مجموعاً کمتر ازیك صد نفر بودند ، بطرف سراب حرکت کرد .

آنروز در ایران قافلهٔ دیگری هم براه افتاد و از تهران بسوی انزلی (بندر پهلوی فعلی) در گیلان حرکت کرد. این کاروان هم، باتوجه بسابقهٔ قافله سالار آن، بسیار محقر بود و با یکصد وبیست سوار ایرانی بفرماندهی چند افسر روسی وهندی محافظت و بدرقه میشد . سالار این کاروان محمد علی‌شاه مخلوع بود که مثل ستارخان در کالسکه‌ای نشسته وسواران گرد آنرا گرفته بودند . او، که زمانی درعالیترین مقام کشور باستانی ایران قرار داشت ، براثر خودخواهی وجهالت از آن منزلت پائین آمده اکنون پشت بر وطن راه کشور بیگانه‌ای را پیش گرفته بود . او میرفت که جان خود و کسانش را ازدست رعایای دیروز و هموطنان امروز خویش رهائی بخشد ولی آندیگری از تبریز براه افتاده بود تا آثار تحریکات وی را ، درگوشه‌ای از میهن ، برطرف سازد و اردبیلیان را ازدست عشایر شاهسون نجات دهد .

ازدیدگاه هرفرد وطن‌دوست حق این بود که محمدعلیشاه باتیر مخالفان هموطن خود کشته میشد وبه بیگانه پناهنده نمیگشت ولی برای مردان سیاست مسائل دیگری مطرح است که با احساسات وطن‌دوستان فرسنگها فاصله دارد .

ستارخان پس از ورود بسراب چند روزی استراحت نمود و با مجاهدانی که در آنجا بدو پیوستند نیروی خودرا به سیصد سوار، کم وبیش، رسانید ودراین فاصله ازمحبت بزرگانی ازاردبیل، مثل شادروان حاج کاظم وهاب زاده ودیگران، که باستقبال آمده بودند ، برخوردار گردید . شاید بپاس دوستی‌های سابق بود که محمد قلیخان آلارلو و نصرالله خان یورتچی هم با احترام تمام بملاقات وی آمدند واز

۱ـ قیام آذربایجان وستارخان . اسماعیل امیرخیزی . تبریز . ۱۳۳۹

دیدارش اظهار خرسندی نمودند و چون مستبدین برای ورود سردار کارشکنی‌ها می‌کردند آزادیخواهان اردبیل هم جعفرقلیخان حبیبی را باعده‌ای ازمجاهدان برای تقویت وی بسراب اعزام داشتند.

سردار صبح روز شنبه دوم ماه رمضان ازسراب براه افتاد وشب را درنیر، که قصبه‌ای درشش فرسخی‌جنوب غربی اردبیل است، گذرانید وحوالی ساعت ۵ بعد ازظهر روز یکشنبه سوم رمضان، مطابق با ۲۷ شهریور۱۲۸۸ خورشیدی، در میان استقبال کم نظیرمردم وارد اردبیل شد ودرانجمن ولایتی، که بنحو زیبائی آراسته شده بود، پیاده گشت. این‌عبارت روزنامهٔ ایران‌نو است که«نصف بیشترساکنان شهر دراین‌مراسم شرکت کردند واستقبال بسیارباشکوه وبیمانندی ازوی بعمل‌آوردند»[1].

اوبعد از معارفه و استراحت‌درمنزل حاج رسول وهاب زاده فرودآمد و چند روزبعد بخانهٔ حاج امین در محلهٔ طوی ونزدیك بازارنقل مکان نمود. انتقال ستارخان بخانهٔ حاج امین بدانجهة صورت گرفت که چون خانهٔ وهابزاده درمحلهٔ اوچدکان ودرقسمت حیدری‌بود سکونت وی درآن‌ناحیه بالزوم بیطرفی‌شخصی‌مثل ستارخان سازگاری نداشت بویژه‌آنکه او سردار مشروطه طلبان وآزادیخواهان بود ودرجامعهٔ آنروز اردبیل،بطوریکه‌گفته‌ایم، قسمت نعمتی‌مرکز آزادیخواهان وناحیهٔ حیدری‌کانون مستبدان بحساب میآمد. این‌بودکه اطرافیان اومصلحت درآن دیدند که ستارخان درخانه‌ایکه درمرز دوناحیه باشد سکونت نماید وچون خانهٔ حاج‌امین چنین وضعی‌داشت‌آنرا برای سکونت وی کرایه‌کردند. دوسه روز صرف‌پذیرائی شد وآنگاه وظیفهٔ اصلی شروع گردید.

حکمران اردبیل، چنانکه قبلاً یاد آورشده‌ایم، سردار مفخم اسکندرخان معروف به کشیکچی باشی بود، که از طرف آزادیخواهان منصوب گشته بود، ولی قدرت و توانائی انجام این وظیفه را نداشت تا آنجا که مجاهدان قفقاز اورا از قلعه، مقر حکومت، بیرون کردند و سرانجام بمیانجیگری آقامیرزا-

۱ـ شمارهٔ ۳۵ مورخ ۲۰ رمضان. ۱۳۲۷ قمری.

علی‌اکبر بدانجا بازگشت . سردار ملی روزها بقلعه میرفت وباوی بکارها رسیدگی میکرد . قبل از ورود او نا ایمنی‌هائی در اطراف شهر دیده میشد وشاهسونها، بخصوص قوجه بیگلوها، بتحریك مستبدان، وبا استفاده ازاختلافاتیکه بین مجاهدان اردبیلی و قفقازی بود ، بتاخت وتازهائی دست میزدند . میرزا محمد حسین زاده ، که گفتیم پس ازقتل آقایان درقلعه بامجاهدان اردبیل اختلاف پیدا کرده بوساطت آقا میرطاهرسازش نموده بود ، بوسیلهٔ مجاهدان محلی وقفقازی اردوئی ترتیب داده برای سر کوبی قوجه بیگلوها ازشهرخارج ودرقریهٔ کلخوران ، بقصد عزیمت بطرف مشگین، مستقرشده بود . حرکت این اردو از شهر، که دوعراده هم توپ داشت ، باشور و هیجانی در اواخر شعبان ، یعنی مقارن باجلوس احمد شاه بتخت سلطنت ایران (۲۷ شعبان ۱۳۲۷ قمری) وآخرین روزهای اقامت ستارخان درسراب صورت گرفت ولی چون خبر ورود ستارخان بدانها رسید اردو در کلخوران متوقف شد و منتظر ورود او گردید .



بهم زدن اردوی مجاهدان اردبیل

چنانکه گفته‌ایم ساکنان اردبیل از رفتار خشونت آمیز مجاهدان قفقازی ناراضی بودند ولی چون از تعدیات قوجه‌بیگلوها و نیزشایعات حملهٔ عشایر بشهر، نگرانی داشتند از اقدام آنها درتهیه وحرکت این اردو پشتیبانی کردند.ولی ستارخان اولین کاری که پس از ورود باردبیل انجام داد انحلال این اردو ودستگیری سران آنها بود . علت اتخاذ این تصمیم شکایت های قبلی مردم و دستور مخبرالسلطنه بود . اردبیلیان دائماً از تجاوزات وبدرفتاریهای میرزا محمد و یارانش بتهران وتبریزشکایتها کرده دفع شر آنها را خواستاربودند. بدینجهة وقتی که مخبرالسلطنه، سفارشهائی درزمینهٔ کارهای اردبیل بستارخان مینمود رسیدگی بوضع حسین‌زاده ومجاهدان قفقازرانیز توصیه کرد.

ایندسته ازمجاهدان خود را همه کارهٔ اردبیل میدانستند و علاوه بر آزارمردم، مقامات را نیز از خود رنجه میساختند چنانکه باحکمران قانونی دولت مشروطه‌هم چنین کردند واورا ازقلعه بیرون نموده خود درآنجا نشیمن نمودند. روزنامهٔ‌ایران‌نو

این داستان را چنین آورده‌است که اختلاف مجاهدان محلی با اینان شدت یافت و در برخوردی که در ۱۶ شعبان ۱۳۲۷ قمری بین مجاهدان اردبیل و کسان میرزامحمد اتفاق افتاد یکی از افراد میرزامحمد زخمی شد و بیم جنگ داخلی بین دو دسته از مجاهدان مردم را اندیشناك گردانید. حکمران که هنوز ۱۲ روز از ورودش باردبیل نمیگذشت ازاین پیشامد نگران گشت وانجمن ولایتی رابرای بررسی اوضاع دعوت بتشکیل جلسه نمود. پس از بحث وگفتگوی زیاد قرارشد همهٔ مجاهدان خلع سلاح شوند تا از وقوع حوادث نامطلوب جلوگیری گردد. کسان میرزامحمد سلاحهای خود را بذخیره تحویل دادند اما دیری نگذشت که علیه حاکم نیز شوریده او را ازقلعه بیرون کردند[1].

عدم رضایت سردارمفخم ازمجاهدان قفقاز موجب آن شد که اورسیدگی بوضع آنها را درصفحهٔ اول برنامهٔ اقدامات ستارخان قرارداد. درنتیجه بدستورسردارملی، میرزامحمد دستگیرو زندانی شد و ریاست اردو به یارمحمدخان کرمانشاهی، که از یاران ستارخان بود واگذار گردید. جمشید و دیگر یاران میرزامحمد چون این کار بدیدند تمکین نکرده با جمعی، از راه نمین فرار کردند وبنزد عشایر رفتند و تلاش سردار برای دستگیری و برگردانیدن آنها بیهوده ماند. آنان بشاهسونان پیوستند و بکینه خواهی از ستارخان آنها را درحمله بشهر و قتل وتاراج مردم یاری کردند و این یکی ازاشتباهات سردارملی درآن موقعیت حساس بود.

اشتباه دیگرستارخان دستگیری حاج باباخان اردبیلی، سردار دلیر و جوانمرد مجاهدان این شهر بود که بقول سالخوردگان نه‌تنها ازحیث شجاعت و دلاوری بلکه ازجهت اصول مردانگی وصفات اخلاقی نیزبرتر از سردار ملی بود. او بموازات توقیف میرزامحمد حاج باباخان را نیزدستگیروزندانی نمود و چون حاج باباخان از محبوبیت عموم هشهریان خود برخوردار بود این اقدام موقعیت سردار را درنظر مردم پائین آورد. ساکنان محلات از حیدری ونعمتی باهم متفق شده باطبل و شیپور

۱ــ ایران نو. شماره ۱۱. مورخ ۱۹ شعبان، ۱۳۲۷ قمری.

دستجاتی راه‌انداختند و بخانهٔ مسکونی ستارخان رفتند و آزادی اورا خواستار شدند. سردار ایستادگی کرد و سرانجام برای اتخاذ تصمیم یکشب مهلت خواست. ولی حاج ملارضا روضه‌خوان، و دیگرر یش‌سفیدانی که بنمایندگی مردم با وی سخن میگفتند، چون بجان حاج‌باباخان ترسیدند وقتل آن سردار دلاور را در همان شب ممکن دیدند پافشاری و ایستادگی نشان دادند و سرانجام دستور استخلاص اورا گرفته بهمان هیئت بقلعه رفتند وحاج‌باباخان را برداشته باخود آوردند ودر مجلس افطاری، که برای‌تجلیل ازوی، درخانهٔ مشهدی علی‌اکبر مولازاده ترتیب یافته‌بود، شرکت نمودند. مشهدی علی‌اکبر از احرار وآزادیخواهان این شهر بود و ما در جاهای دیگری نیز بجوانمردیها وگذشتهای زیادی از وی برخورده‌ایم.

ماهمواره دراین‌نوشته‌ها واقعیات را براحساسات شخصی‌ترجیح داده درنقل امانت تاریخ ذکر واقعیات را برحب وبغضهای خود و دیگران برتر شمرده‌ایم و جز این‌هسم گزیری نداشتیم. زیرا برای بیان واقعیات قلم‌بدست گرفته بگردآوری این‌مطالب، که درشرایط امروز نیز کار بس سخت و پرزحمتی‌است ، پرداخته ایم . اگرقصد ما رعایت احساسات شخصی، یاتحصیل رضا وخوشایند نابجای دیگران، یا ملاحظات دیگری بود راهها وکارهای آسانتری دراختیار میبود که مارا درنیل بدانها یاری می‌نمود. لیکن ما این‌طریق را پیش‌گرفتیم زیرا درذکرحوادث تاریخی پیروی ازواقعیات را بهترین کار میدانیم وجزآن طریق دیگری نمی‌پوئیم.

مابطوریکه‌قبلاً هم گفته‌ایم‌ستارخان‌را سردارملی‌تاریخ‌مشروطیت‌ایران‌میشناسیم وتلاشهای‌اورا دراعادهٔ حکومت دموکراسی‌ایران، مثل‌هرایرانی‌دیگر، بی‌نهایت‌ارج میگذاریم‌ولی‌این‌امرراموجب آن‌نمیدانیم که‌اشتباهات‌اورادروقایع‌اردبیل، درکتابیکه بنام اردبیل تهیه شده ، ذکرننمائیم وازصدمات مالی و جانی‌ایکه مردم این سامان از این رهگذر متحمل گشته‌انـد ، در مجموعه‌ایکه مختص سرگذشت آنهـا است ، یاد نکنیم.

بی‌تدبیریهای ستارخان در اردبیل

خیره سریهای میرزا محمد و یارانش بالاتر از آن است که کسی در صدد دفاع از آنها بر آید و اعمال نابجای مجاهدان قفقاز را نکوهش نکند. ولی از ذکر این نکته هم نمیتوان چشم پوشید که اگر آنروزها بجای ستارخان سردار دوراندیش دیگری میبود و اخبار وحشتناك حملات شاهسونسان را بقراء سرراه اردبیل میشنید نه‌تنها در آن موقعیت حساس مجاهدان را رنجیده و فراری نمی‌ساخت بلکه آنهارا برای دفاع از شهری، که مدتها در آن هرچه خواسته کرده بودند، ودراین روزهای سخت هم میبایست بدفاع از آن برخیزند، نگه میداشت و از تضعیف قوهٔ دفاعی شهر خودداری مینمود... یا با ایستادگی درمقابل گروهی ازمردم شهر، که باآن تشریفات برای آزادی سردار غیورخود حاج باباخان، برخاسته بودندآنانرا ازخود رنجه و وادار بشدت عمل نمیساخت... چنانکه سران عشایر را هم کـه برای خدمتگزاری آمده بودنـد جاهلانه ازخود رنجانید و آنهمه بدبختی را برای مردم شهرفراهم نمود.

باید گفت که ستارخان مرد دلاوری بود. خوب تیربهدف میزد و در جنگ بی‌باکانه پیش میرفت و از دشمن و مرگ نمی‌ترسید لیکن از تدبیر و سیاست بقدر شجاعت بهرهٔ کافی نداشت. تدبیروسیاست کمتر بازور وشجاعت دریکنفر جمع میشود. درتاریخ دنیا صدهاسردار بزرگ توان یافت که درعرصهٔ سیاست دربرابر کوچکترین کارها بزانو درآمده نابودگشته‌اند.

او نیزمرد ساده‌ای بود و احیاناً گذشته‌های پرافتخار، واینکـه سردار شکست ناپذیری است، ویرا تاحدی خود خواه ساخته بود واین تصمیم نابجای او نیز از سادگی یا ازخود خواهی‌های اوسرچشمه می‌گرفت. شاید هم هردوعامل مذکور، یا نقشه‌های ماهرانه‌ایکه برای تخفیف وتحقیر اوکشیده شده‌بود، او را ناخودآگاه بدان‌کار کشانید و اثرات مصیبت بارآنهارا نصیب مردم این‌شهر گردانید.

این‌گفتهٔ ما نیست بلکه شادروان‌کسری هم، باهمهٔ علاقه‌ایکه به سردارداشته درکتاب خود از نکوهش این‌کار بازنایستاده نوشته‌است « درچنین هنـگامی یك‌کار

بس نابجائی ازاو سرزد و آن اینکه با (میرزامحمد) حسین‌زاده ومجاهدان اردبیل به بازخواست پرداخته‌کاررا برایشان سخت‌گرفت وچنین دستور داد ازهمگی تفنگ و فشنگ بازستانند و لشگرگـاه ایشان را برهم زد » . مرحوم امیرخیزی هم که از یاران صمیمی سردار بود و در این سفر باوی باردبیل‌آمده منشیگری او را برعهده داشت در این قسمت ازکتاب خود نوشته است « بنده راجع بجریان امور بیش از این چیزی نخواهم نوشت وصلاح هم درآن است که عنان قلم کشیده دارم» [۱] .

بازستاندن‌تفنگ‌وفشنگ ازمجاهدان وخلع‌سلاح‌ازآنان خودتقویت‌ازعشایر مهاجم بود و سردار ندانسته بدان مبادرت می‌نمود. چه اردوئی راکه تمرین‌نظامی کرده وبرای جنگ‌آمادگی یافته وحتی از شهر خارج شده بود بهم زد وسبب شد که بقول‌کسروی « جمشید باپیروان خود سرفرود نیاورده بگریخت ونزدشاهسونان رفت و... از بازمانده (یعنی‌بازماندهٔ افرادِ‌اردو که نگریختند وتسلیم شدند) ابزار جنگ‌گرفته تهیدست رها نمودند» . عجب آنکه بموازات این کارها درخود شهر نیز توانگران را،بنام جمع‌آوری پول‌برای تهیهٔ سلاح ، درمضیقه‌گذاشت وتجار و کسبه را ، که درصدد حمل اجناس ومال‌التجارهٔ خود بجاهای امن‌تری بودنـد ، مانـع آمد وسکنهٔ شهررا بدفاع ازجان ومال‌آنها وعده داده با الصاق اعلاناتی در کوچه وبازار نقل اموال و اثاثیهٔ دکانها و خانه هارا بجاهای دیگرممنوع ساخت [۲] درحالی‌که اگرچنین نمی‌کرد قسمت مهمی ازاموال آنان ازچپاول وغارت مصون می‌ماند .

مهدی بامدادکه تاریخی بنام « شرح حال رجال ایران درقرن ۱۲ و۱۳ و۱۴ هجری » در چهار مجلد تدوین کرده است درجائی‌که راجع بستار خان سخن‌گفته پس ازشرح مفصلی چنین نوشته است « رفتارش نیز در اردبیل تحقیرآمیز بوده ،

۱ـ قیام آذربایجان وستارخان . امیرخیزی . تبریز. ۱۳۳۹ . ص۴۲۳ .

۲ـ گویندهٔ این‌مطلب کربلای اسلام مجاهداست ومرحوم‌محسنی‌هم درصفحهٔ ۹۵ نوشته خودآنرا بتفصیل عنوان کرده است.

مسئولیت شورش شاهسونها، که سرکردگانش برای انقیاد و اطاعت باردبیل آمده بودند متوجه اوست . چه ستارخان درحال مستی باخشونت آنانرا ببادناسزا گرفت، آنها ازاین پذیرائی ناگوار چنین کسی که اورا از خود می‌پنداشتند چنان خشمگین شده بودند که ازشهر بیرون رفته برحیم‌خان پیوستند، ستارخان باخواری آن شهر بینوارا بسرنوشت بازگذاشته به‌تبریزگریخت »[1].

خوانندگان نوشتهٔ بامداد نباید تصور نمایند که واقعاً ستارخان سبب پیدایش غارت اردبیل گردید وبقول منطقی‌ها علت تامهٔ آن بلیهٔ خانمانسوز شد، بلکه باید قبول نمود که عامل اساسی بلوای قتل وغارت اردبیل روسهای تزاری بودند و کنسول و مأموران آندولت بوسیلهٔ رحیم‌خان قراجه داغی و دیگر عمال شناخته شده یا ناشناس خود ، سران نادان عشایر را بدان کار کشانیدند. تندخوئی سردار شاید آخرین قطره‌ای شد که این کاسه را لبریز گردانید . اگرسردار مرد باتدبیری بود وبا سران شاهسون ، که صمیانه یا ازراه نیرنگ بحضور وی آمده بودند ، بحسن خلق مدارا می‌نمود چه بساکه ازاین حادثه جلوگیری میشد ودستکم دربین عشایراختلاف وچند تیرگی بوجود میآمد بخصوص که زمینهٔ آن نیز فراهم شده بود .

روزنامهٔ ایران نو ، در شمارهٔ ۱۶ مورخ ۲۶ شعبان ۱۳۲۷ بمقدمات این اختلاف اشاره کرده نوشته‌است که امیرعشایر، حسینعلیخان فولادلو ونصرالله خان یورتچی بشهر آمده حاضر بهمه نوع خدمتگزاری گشته بودند.ودرجای دیگر اضافه کرده است که گزارش عمران‌خان حاجی‌خواجه لو، بانجمن ایالتی تبریز، حکایت ازبهم خوردن اتفاق رحیم‌خان وسران قوجه بیگلوداشت. ولی‌نادانی‌وخود خواهی سردار همهٔ این‌مقدمات را برهم زد وبلای بزرگی‌را، که بنرمی قادربجلوگیری ازآن بود ، باخشونت متوجه اردبیل گردانید .

۱ــ شرح حال رجال ایران درقرن ۱۲ و۱۳ و۱۴ . مهدی بامداد . تهران . ۱۳۴۷ اضافه ج ۲ .

نقاط امن اردبیل در روزهای غارت

گفتیم اگر سردار ویارانش مانع نمی‌شدند مردم می‌توانستند قسمتی از اموال واثاثیهٔ خودرا بجاهای امنی منتقل سازند و آنهارا ازچپاول وغارت مصون دارند. از نقاط امن اردبیل در آن ایام یکی خانه‌های اتباع روس بود وباپرچم‌های آن دولت، که بردرخانه های مذکور اهتزاز داشت، شناخته می‌شد. اتباع روس برخی فطرتاً مردمان نیك نفسی بودند وبا طول زمانی که بامردم این‌شهر حشر ونشرداشتند آنانرا بیگانه نمیدانستند وازاینرو بهمسایه‌ها و شناسان ودوستان اجازه می‌دادندکه کودکان و عیالات خود را بخانه‌های آنها ببرند وبمقداری که میسرباشد مایحتاج زندگی باخود همراه سازند و چون رحیمخان قراجه داغی، فرماندهٔ عشایر وایجاد کنندهٔ بلوای غارت اردبیل، دستور داده بودکه کسی متعرض خانه ودکان و انبارآنان نشود این‌بودکه برخی از مردم، پس ازآنکه از دفاع شهر بوسیلهٔ سردار ملی نومیدگشتند، بدان خانه‌ها روی آوردند.

یکی از اینان اسماعیل بیگ شیروانی تاجرباشی روس در اردبیل بود ودر کوچه‌ای مقابل مسجد سلیمان‌شاه، که کنون نیز بنام کوچهٔ اسماعیل بیك معروف است، زندگی می کرد. اوبنا به تشخیص خود، یا تعلیماتی که ازکنسولخانه گرفته بود، دراول کوچه دوتن سالدات روس گماشته ونیز بردرکلیهٔ خانه‌های کوچه پرچم روس زده آنهارا ازآن خود معرفی نمود. این‌بودکه عشایر نتوانستند بدان خانه‌ها هجوم آورند واموال آنان را غارت نمایند. ساکنان این کوچه نه‌تنها اثاث خودرا ازدست ندادند حتی اجناس مغازه‌های خودرا نیز بنحوی بخانه‌ها منتقل کردند و در روزهای سخت غارت شهر، بازاری در آنجا بوجودآورده متاع مورد حاجت دراختیار مردم گذاشتند. این بازارمدتها پس‌ازرفع غائله وورود روسها نیز برقرار بود وقندوچای وگوشت ونان ونظایر آن را برای فروش تهیه مینمود.

ساکنان کوچهٔ معصومشاه نیزچنین کردند وازهرخانه مبلغی جمع آوری نموده بیکی ازخوانین دادند واو دسته‌ای ازتفنگداران خود را در اول کوچه مستقر داشت

واز ورود دستجات دیگر عشایر وغارت خانه‌ها جلوگیری نمود .

کنسولخانهٔ روس هم از نقاط امن در آن روزگار بود و پناهندگان آن ازشرارت اشرار مصونیت داشتند . گروهی ازسران آزادی خواهان مثل آقامیرطاهر ، اعضای انجمن ولایتی، میرزا عبدالله مجتهد وحتی میرزا محمدحسین‌زاده سردستهٔ مجاهدان قفقاز و نیز جمع کثیری از معاریف ومحترمین شهرباعیالات خود بدانجا آمدند و تا برقراری مجدد نظم در آنجا ماندند . عمارت کنسولخانه درمقابل قلعه بود ومحوطهٔ بسیار وسیعی داشت . پناهندگان برای تأمین حوائج زندگی خود درآنجا نانوائی وقصابی بوجود آوردند وقسمتی ازصحن بزرگ آنرا به‌بازار کوچکی مبدل‌ساختند. روزنامهٔ ایران نودر شمارهٔ ۶۷ مورخ غرهٔ ذیقعدهٔ ۱۳۲۷ قمری ضمن خبری چنین گوید که «بعضی متحصنین قنسولگری اردبیل از وضع رفتار وسوء سلوك ناشی از اجزای قنسولخانه منزجر ومتشکی هستند».

خانهٔ برخی از بزرگان مستبدین راهم باید جزو این مناطق امن قلمداد نمود که درصدر آنها خانهٔ وکیل الرعایا قرار داشت . خانوادهٔ وکیل از خانواده‌های سرشناس این شهر بود وجد آنها بنجابت و بی‌آزاری شهرت داشت . اینان از خوانین قدیم مغان بوده‌اند وبعداً باردبیل آمده متوطن گشته‌اند وباآنکه مردم درباب واگذاری قسمتی از دشت مغان بوسیلهٔ جد آنها به‌روسها سخنانی میگفتند بااینحال نسبت بآنها رعایت احترام میکردند . وکیل الرعایا از علاقمندان حکومت مطلقهٔ قاجار بود وبدینجهة باآزادی ومشروطیت مخالفت مینمود وچون بارؤسای شاهسون انس والفتی داشت وسالیان دراز ایل‌بیگی رسمی آنان بود نفوذ ومحبوبیت زیادی بین آنان بدست آورده بود . باقتل مؤتمن الرعایا برادر زاده‌اش بدست مجاهدان قفقازی، کینهٔ اونسبت بآزادی‌خواهان بیشتر شد وهنگامی که آنها برمستبدین چیره گشتند وکیل ، باتفاق رشیدالملك حاکم اردبیل وکسان دیگری از مستبدین ، در کنسولگری‌روس متحصن گردید وچون باتأمینی که ستارخان بآنهاداد ازآنجادر آمد وبمیان شاهسونان رفت ودرایامی که عشایر بغارت اردبیل قیام کردند او نیز در ستاد

آنها در کلخوران و نیار حضور داشت وچنانکه گفته‌ایم درموقع سقوط شهر همراه رحیمخان وامیرعشایروارد اردبیل گردید. خانهٔ وکیل درمحله‌طوی بود ودر آنروزها پناهگاهی برای بستگان ودوستان اوبشمار میآمد. وکیل الرعایا صرفنظر از مشرب سیاسی مرد متینی بود وفرزندان نجیب ومؤدبی نیز تربیت نمود .

دیگر از مناطق امن خانهٔ بعضی از سادات محترم بود. بطوریکه گفته‌ایم شاهسونان بسادات احترام میگذاشتند وازتجاوز بمال وجان آنان بیم داشتند. براستی ایمان مذهبی چه‌تأثیر عمیقی درروح بشر دارد وچگونه میتواند درتربیت اجتماعی اوعامل مؤثری باشد . مرد نیمه وحشی و خونخواری که جز غارتگری و آدمکشی افتخاری درزندگی خود نداشت واز دولت وملت ترسی بخود راه نمیداد از عمامهٔ سیاه پیرمرد درمانده‌ای، که حکایت از وابستگی‌اوبیك خاندان مورد احترام میکرد، حرمت‌نگه میداشت وچون بدومیرسید لولهٔ تفنگ خود را، که در آن ایام ازدهانهٔ آن فشنگهای روسی بقصدکشتن افراد بیگناه مثل تگرك میبارید، پائین میگرفت وسلام واحترام خود را جانشین‌تجاوز وقتل میساخت. این یك‌نکتهٔ تربیتی‌بسیار مهمی‌است که برای مدیران اجتماعات بشری قابل توجه میباشد . ایمان در تمام ادوار زندگی انسان عامل بزرگ تلاشها وجانفشانیهای او بوده است . چه در دورهٔ توحش وچه درقرن تسخیر کرات آسمانی اگر ایمان محرك انسان بوده بشر تابسرمنزل مقصود پیش‌رفته واگر ایمانی‌نبوده بکوچکترین دستاویزی شانه از آن خالی نموده است .

آخرین نقاط امن که باید ازآنها نام ببریم خانهٔ‌کسان بعضی از رؤسای‌عشایر بودکه درشهر سکونت داشتند ونیز خانهٔ آندسته معدود ازکسانی بودندکه‌بشکل ستون پنجم‌ومخفیانه بنفع عشایر اقدام مینمودند. مثلا درمجاورت نهر «آل محمد» نرسیده بمحلهٔ یعقوبیه خانهٔ حاج ناظم السادات ازجملهٔ این مراکزبود. زیرا طبق گفتهٔ سالخوردگان ساکنان‌آن بمهاجمین کمکهایی کردند وحتی عده‌ای ازآنها رادر میان علوفهٔ خشکی، که‌برارابه‌ها بارکرده برای خوراك زمستانی دامهای خود بشهر میآوردند، داخل شهرنمودند ودرخانهٔ خود مخفی ساختند وتفنگ وفشنگ آنها را

نیز ازهمین راه بدانجا آوردند . این مطالب سخنانی است که سالخوردگان حکایت میکنند ولی‌ما خود مرد باورع وتقوائی بنام شادروان آقا سیدغنی نامی را از این خانواده‌میشناختیم که‌درمسجدپیرعبدالملك‌امامت‌جماعت‌داشت‌وفرزندان محترمی‌هم ازخود بجای گذاشت.

کسان دیگری هم بودند که بچنین‌کاری مبادرت میکردند وما باآنکه نام‌آنها را نمیدانیم ولی قتل هفت نفراز عشایر را بدست حاج باباخان شنیده‌ایم که یکی دیگر از اهالی بشهر آورده در کوچهٔ آقا سید احمد در منزلی مخفی کرده بود . حاج باباخان چون از این امر آگاه گشت برای‌آنکه در حین جنگ با عشایر، از پشت سرمورد حملهٔ اینان قرار نگیرد بدان خانه روی آورد و هرهفت نفر را بقتل رسانید .

عشایر روزبروزبشهر نزدیکتر میشدند

باری رحیمخان وبازانش هرروز بشهر نزدیکتر شده حلقهٔ محاصره‌راتنگتر میکردند . ازقراء‌دور ونزدیك مرتباًخبر حمله‌میرسید ومهاجمین مثل سیل بنیان‌کن ازدیهها‌وقرائی که میگذشتند یکمشت خرابه با جمعی مردم درمانده بجای میگذاشتند .

حاکم عاجز وضعیف‌النفس نیز، که دیروز دردست میرزامحمد درمانده‌بود امروز باعتبار وجود سردار ملی‌بهیچ‌کاری دست نمیزد وسردارهم درعالمی که‌داشت دشمن‌را خوار وضعیف میشمرد وبرای نجات شهر، بخصوص در فرصتهای اولیه، اندیشهٔ اساسی نمیکرد وکسانش غالباً بفکر اخذ پول ازمردم بودند وبنام تهیهٔ جنك افزاروتأمین زندگی‌فدائیان، ثروتمندان را تحت فشار میگذاشتند غافل‌ازآنکه سلاح وفشنك بقدر کافی ندارند وباید هرچه زودتر برای فراهم‌آوردن‌آن اقدام اساسی‌و جدّی نمایند . و این‌کار نابجای دومی بود که از سردارملی درچنین موقعیتی سر-زده است .

فشنگ درآندوره بوسیلهٔ کنسولگری روس وارد واز قرار هرعدد پنج قران فروخته میشد . برای دفاع از شهر بزرگی‌مثل‌اردبیل،درمقابل ده تابیست‌وپنج‌هزار

مهاجم جنگجو و غارتگر تهیهٔ سلاح کافی در شهر امر ناشدنی بود بخصوص که روسها نیز ازعرضهٔ فشنگ خود داری میکردند . سردار که مرتباً ازوضع مهاجمین و نقشهٔ آنها ، چه بوسیلهٔ مردم وچه ازراه تلگرافها واعلامات دولتی، آگاهی داشت میبایست قبل از آنکه شهر کاملا محاصره شود کسانی ازنزدیکان خودرا به تبریز وشهرهای نزدیك اعزام دارد وباحمل سلاحهای دولتی رفع احتیاجات دفاعی خود را برهرامری مقدم شمارد. ولی چنین کاری نشد وبچند فقره تلگرافی که بتهران و تبریز مخـابره گردید اکتفا گشت وسرانجام وی ویارانش درمضیقهٔ سختی قرارگرفتند وفرار خفت‌بار را برقرار ودفاع ازشهر ترجیح دادند .

شادروان امیرخیزی می‌نویسد متأسفانه مجاهدان از جهت فشنگ در زحمت بودند وبهیچوجه دسترسی بفشنگ نداشتند وهرروز ازعدهٔ فشنگ کاسته میشد تاکار بجائی رسید که سواران بمقام اعتراض برآمدند و گفتند اگر چند روزی بجنگ بپردازیم فشنگهای مابکلی تمام خواهد شد وآنوقت کسی را از ما زنده نخواهند گذاشت .

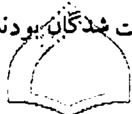
سلاح برداشتن جوانان ومردان اردبیل

مردم که باوعده‌های سردار ملی دلخوش بودند کم کم متوجه عظمت خطر گشتند ودرصدد چاره برآمدند. نخست ازجوانان وکسانیکه قادربحمل اسلحه بودند بمسجد جامع دعوت کردند. مسجد جامع درقسمت حیدری بود ولی چون بلاعمومیت داشت همگی اختلاف حیدری ونعمتی را کنار گذاشتند وباسلاح وتفنگ در آن مسجد گرد آمدند.

مسجد در آنروز بسیار تماشائی بود وخاطرهٔ اولین مسجد مسلمین در زمان حیات حضرت محمد (ص) را بیاد میآورد زیرا تصمیمات جنگی مسلمین و صلاح اندیشی آنها درآنعهد درمسجد صورت میگرفت و نقشهٔ حملات و مدافعات اسلام در آنجا طرح وتصویب میگشت . مردان وجوانان غیور، که بعدها چهره‌های بسیار دلاوری ازآنها در اردبیل دیده شد ، باتفنگ وسرنیزه وحتی، بقول بعضی ازسالخوردگان ، باسلاح سرد درآنجا صفها بسته وبرای دفاع ازناموس شهر وهمشهریان کنارهم نشسته

بودند. ناطقین سخنان پرشوری میگفتند ولزوم دفاع ازشهر، بستن دروازه‌ها،سنگر-بندی درنقاط لازم و... را توجیه میکردند. سخنان گفته شد نقشه‌ها تصویب گردید وبرای پاسداری ازحدود شهر، بخصوص دروازه‌ها، دسته بندیها بعمل آمد. فرماندهان معین گشتند وسرانجام بستن سنگر درپشت دروازه‌ها آغاز شد.

صدحیف که وسایل دفاعی اینان نیز بسیار ناقص بود. زیرا کسانیکه تفنگ درخانه داشتند معدودی فشنگ نگه میداشتند درحالیکه دراین موقعیت مهم بمقدار زیادی تفنگ وفشنگ نیاز بود. بزرگان متوجه این نقص گردیدند وازتوانگران بحسینیهٔ مجتهد دعوت کردند وساعات طولانی، حتی تاپاسی ازشب گذشته بگفتگو پرداختند. همگی بامیل ورغبت اعلام کمك مالی نمودند تابتجهیز مدافعان پردازند وبرای مردان وجوانان پرشور، که بمنظور دفاع ازشهر بشدت برانگیخته شده بودند، سلاح تهیه نمایند. اما چندین تن ازمستبدین ومالکان، که جزو دعوت شدگان بودند، باگفتارهای پراکنده مجلس را بدون اخذ نتیجه بپایان رسانیدند.



شاهسونان درشهر جاسوسانی داشتند وازهرخبری بزودی آگاهی میبافتند. بعلاوه مستبدین وکسان آنها نیز کوچکترین اطلاعی را که ازنقشهٔ دفاع ونحوهٔ اقدام بدست می‌آوردند بدانها میرسانیدند وازپشت سرخنجر برقلب ناموس اجتماع خود میزدند ودرصفت قتل و غارت همنوعان خویش را وسیلهٔ تسکین خاطر خود می‌پنداشتند. از منطقی که درآنروز این اقدام ناجوانمردانه را برای آنهـا صحیح وانسانی جلوه میداد بی‌اطلاعیم لیکن هرچه باشد از قضـاوت دربارهٔ آنـان خود داری نمیتوانیم ومیگوئیم که اگرهم کسانی دربارهٔ آنها بدی کرده بودند گناه بیگناهانی که دراین واقعه داغدار و بیخانمان گردیدند چه‌بود ؟...

باری حلقهٔ محاصره تنگترگشت وعشایر به‌تیررس مدافعان دروازه‌هـای شهر رسیدند ومقر فرماندهی را درقریهٔ کلخوران بوجود آوردند. این خبرها بشهر رسید وستارخان بقول امیر خیزی «دیگر اقامت درشهر را جایز ندیده بقلعه تشریف‌بردند واغلب مجـاهدین نیز از ایشان پیروی کردند. جنگ شروع شد وسواران قره‌داغی

وشاهسون، اردبیل‌را چون نگین‌انگشتری احاطه کردند». تیر مثل‌تگرک باریدن‌گرفت وشاهسونان جنگ‌آزموده بشهر تاخت آوردند . روز ابرازشجاعت ومردانگی رسیده بود وچه مردان دلیری دراین شهر پیدا شدند که هم سردارملی ویارانش وهم‌دشمنان مهاجم از مردانگی‌های آنها درشگفت ماندند.

حملهٔ عشایر بشهر

حمله بشهرقرار بود روز چهاردهم رمضان (هفتم مهرماه) صورت‌گیردواین‌تاریخ درتلگرامی که سران عشایرازطریق سفارت روس بمحمد علیمیرزا مخابره کرده‌اند بصراحت معین شده است ومااینك عین آن تلگرام را درزیر نقل می کنیم :

«از تبریز بتهران. سفارت روس. توسط جناب جلالتمآب جنرال قنسولگری دولت بهیهٔ روسیه دام اقباله . بخاکپای اقدس مبارك اعلیحضرت اقدس محمدعلیشاه ارواحنا فداه . مدتی است این مشروطه طلبان بنای بلوا و غـارت را گذاشته ، اول چقدر از آقایان وسادات تبریز بقتل رسانیده وخانهٔ ایشان را غارت کردند ، واز آنجا دراردبیل چند نفر ازسادات وآقایان اردبیل راکشتند ، وتمام داروندار آنهارا بردند ومجتهدکه نایب امام است، درتهران چند نفر مجتهد و آقایانرا بقتل رسانیدند. اینها باارامنه و گرجی همدست شده از اول علما وسادات مارا کشتند . اگر آنها مذهب داشتندعلما وسادات چه‌تقصیر دارند. کلیهٔ خیالشان درقطع‌ریشهٔ ماست. دراینصورت متجاوز ازچهارکرور نفوس وعموم خوانین ورؤسای قراجه داغ وعموم بیگزادگان ورؤسای قوجه بیگلو وکدخدایان طوایف شاهسون متفق‌القول شده‌انشاالله چهاردهم شهر عموماً بطرف اردبیل حرکت کرده ، تاجان دربدن داریم نخواهیم گذشت کسی درهیچ‌جا اسم مشروطه ببرد ، ودرخدمتگذاری درراه پادشاه خودمان مضایقه‌نداشته جان و مال خودمانرا تصدق کرده ، از اطاعت تجاوز نداریم . محض اطلاع خاطر اقدس ملوکانه ارواحنا فداه عرض شد . مهرهـا : یارحیم . عبده‌محمدحسن . عبده سرداربهری. هزار . نصرةالملوك. سعدالله. امیر . عبده‌عبادالله. عبده‌الراجی‌ماماس .

آقاخان . آقا ابن‌السلطان نورالله. صاحب علی . اسکندر . عبادالله‌الصالحین[۱]».

این تلگرام دراوایل مـاه رمضان مخابره شده ولی مفهوم آن حکایت از این دارد که قبل از۲۳ شعبـان ، یعنی روزحرکت محمد علیشاه از تهران بطرف روسیه تنظیم گشته است‌وچون احتمالاً میبایست درتبریز کنسولگری آنرا ملاحظه وباسیاست دولت خود وخروج محمد علیشاه از ایران انطباق دهد واحیاناً ازسن پترزبورك نیز کسب دستورکند ازاین رومخابرهٔ آن بتأخیر افتاده است . چنانکه روزحمله‌باردبیل نیز ، برخلاف آنچه که دراین تلگرام تصریح گردیده ، تغییر یافته است .

تاریخ‌دقیق شروع جنگ ، بین‌مهاجمین‌ومدافعین اردبیل، بدرستی‌روشن‌نیست ودرنوشته‌های مرحوم کسروی وامیر خیزی ومحسنی اختلافهائی بنظر میرسد . مـا نمیدانیم که قبل ازآغاز جنگ مابین‌شهریان وعشایر پیکهائی ، برای سازش یاتسلیم شهر،مبادله‌شده‌یانه ومذاکراتی‌صورت‌گرفته‌است یاخیر؟ ودرصورت‌اول کجا، کی، چگونه وبوسیلهٔ چه کسانی رخ داده‌است ؟ ویاموضوع مذاکره‌ازچه‌قرار‌بوده‌است؟

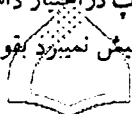
باری طبق یادداشتهای مرحوم محسنی پیکار عشایر باشهریان روز سوم مـاه شوال آغاز گردیده یازده شبانه روز بسختی ادامه یافته است . روز چهاردهم شوال شاهسونان ازیکی ازباغهای ابراهیم‌آباد در خط دفاعی شهریان رخنه کرده قسمتی از محلات‌را اشغال نموده‌اند . سالخوردگان متفق القولند که مدافعان محلی‌مردانگی‌ها کرده باشجاعت زایدالوصفی‌مقاومت نمودند ودلاورانی مثل‌حاج باباخان ویارانش، که میتوان آنها را ازجهة شجاعت ودلیری در ردیف بزرگترین سرداران آندوره‌از تاریخ ایران ذکرنمود ، مردانگی‌ها کردند وما درجای خودببعضی‌ازاین‌جوانمردیها اشاره خواهیم کرد .

درنوشتهٔ مرحوم محسنی اشتبـاهی بنظر میرسد وآن اینکه او ، پس از ذکر این واقعه، که رحیمخان ستاد خود را درقریهٔ کلخوران مستقر ساخت ، چنین آورده است که ستارخان سردارملی درکنارشهر سنگر بندی نمود ودرهردروازه ، دو عراده

۱ـ نقل ازکتاب ستارخان و قیام آذربایجان. امیرخیزی. تبریز. ۱۳۳۹.

توپ گذاشت . طبق اظهـار سالخوردگان ، اردبیل در آن عهدهشت دروازه داشت واگر در هردروازه دوعراده توپ مستقر می‌شد باید قبول نمود که شهر در آنزمـان دارای شانزده عراده توپ بود وچون یك عراده هم در اختیار مجاهدان درقلعه ذکر شده جمعاً میبایست‌هفده عراده توپ دراختیار مدافعان شهر باشد واین تعداد وسیلهٔ بسیار مؤثری برای دفـاع از شهر بشمار میآیـد . واقعیت آنست کـه ستارخان ابتدا سنگر خود را در مقابل دروازهٔ کلخوران ترتیب داد و دو عراده توپ موجود درشهر را در مقابل ستاد عشـایر مستقرسـاخت وآنگاه که سردار، بقول امیرخیزی « بقلعه تشریف برد » یك عراده از آن توپها را باخود برد ودر آنجا مورد استفاده قرار داد .

رحیمخان نیز دوعراده توپ دراختیار داشت وبـا آنهاگاهی گلوله‌هائی بشهر پرتاب مینمود ولی چون‌کاری ازپیش نمیبرد بقول مرحوم محسنی « اهالی شهر هم آنها را مسخره می کردند».



جانبازی مردم

از نکات تـأسف آور آن ایام بی‌اطلاعی و یاتجـاهل والی آذربایجان بود که دراین زمان حساس میبایست ایالت‌بدان بزرگی را درقبال این قبیل تحریکات ، ودیگر ناایمنی‌ها ، اداره نماید . درروزهائی که رحیم‌خـان ستـاد خود را در کلخوران ترتیب داد مردم شهر ، ونیز سردار ملی تلگرامهای متعددی‌به مخبرالسلطنه والی‌آذربایجان مخابره‌کردند وخطر حمله‌ولزوم چاره‌سازی فوری ونجات شهر را اعلام نمودند ولی اوبااصرار تمـام جواب دادکه رحیمخان دراهر بیمار است واز تبریز برای معالجهٔ وی دکتر اعزام‌گشته است .

این‌موضوع علاوه برآنکه درکتابهای شادروانان کسروی وامیرخیزی‌هم‌آمده مورد اشارهٔ مرحوم محسنی‌هم‌قرارگرفته است.اومینویسد: دراینموقع مخبرالسلطنه درتبریز ایالت بود جریان اتحاد طوایف مشگین ورحیمخان را باو گفتند . جواب‌داد که‌رحیمخان درخانهٔ خود مریض‌است وبستری‌ومشغول معالجه میباشد . هرچه‌اهالی شهر اصرار کردند وتیراندازی رحیمخان را بشهر درتلگرام تأکید نمودند و یادآور

شدند که از کلخوران تیرباران میشویم ، امیر عشایر هم آمده در قریهٔ نیار سکونت کرده ، موردقبول واقع نشد ومخبرالسلطنه درجواب گفت که از تبریز برای‌معالجهٔ وی طبیب فرستاده شده است .

باری پس ازآنکه مجاهدان تبریز باسردار ملی بقلعه رفتند دفاع شهر بعهدهٔ دلیران اردبیل واگذار شد . اینان‌آنچه درقوه داشتند تلاش کردند وعشایر رابسختی تحت فشار گذاشتند وبار دیگر آنانرا از شهربیرون راندند. دلیریها ومردانگی‌هائیکه جوانمردان اردبیل ازخودنشان دادند مهاجمین‌را روزبروز نومیدگردانید،بخصوص که پائیز سرداردبیل نیز فرارسیدن زمستان سخت را اعلام میداشت و طبیعی است که اگر هوا اندکی بیشتر سرد میشد مقاومت مهاجمین بمقدار زیادی از بین میرفت چنانکه مقدمات آن نیز ظاهرگردید و برخی از سران عشایر از طول مدت محاصره خسته شده آهنگ مراجعت نمودند وخود رحیمخان نیزچون دید ازطریق کلخوران کاری از پیش نمیبرد به‌قریهٔ نیار (دو کیلو متری شمال شرقی شهر) تغییر محل داد وچون احساس کرد که طوایف شاهسون درصدد مراجعتند یورتچی‌ها را ،که درقریهٔ ججین(داشکسن)دریک کیلومتری جنوب‌شرقی‌شهر مستقربودند،وادار بحمله‌و تیرباران شهر نمود لیکن براثر تیراندازی متقابل ،که مجاهدان تبریز از برجهای قلعه کردند ورود آنهابشهر میسر نگردید . خودرحیمخان نیز ازسمت نیاربروی شهر آتش گشود ومدافعان را سخت تحت فشار قرارداد .

نفوذعشایر درخطوط دفاعی شهر

رحیمخان‌هرساعت برتلاش خود افزود وسرانجام روز۱۵ شوال دروازهٔ یعقوبیه بوسیلهٔ فولادلوها درهم ریخت‌وخانهٔ امامجمعه درکنار نهر امامجمعه بتصرف عشایر درآمد و سنگربندی شد . حاج باباخان که مرتباً بکمک مدافعان مناطق ضعیف میشتافت‌بیاری مجاهدان یعقوبیه آمد ودرپشت حمام رستمخان ،که درکنار رود بالغلو وجنب پل یعقوبیه واقع است، سنگرگرفت وچنانکه شایستهٔ جوانمردی اوبود جانفشانی کرد. لیکن تنی چند ازیارانش کشته شدند.خود اونیز از ناحیهٔ کمر تیرخورد وچون از دو

طرف ، یعقوبیه وابراهیم آبـاد ، مورد حمله قرار گرفت خود را درآب انداخت و بدینطریق از رگبار تیر دشمنان خویشتن را بکناری کشید . همراهـانش او را پشت دیواری کشیدند وزخمش را ، که سطحی بود ، بستند واو بلافاصله باز سنگر گرفت وشروع به‌تیراندازی کرد .

عشایر هجوم آوردند وتامحلهٔ پیرعبدالملك پیش‌رفتند وچون شب‌شدخوانین آنها در خانهٔ حاج ناظم‌التجار بیتوته کردند. ولی فردای‌آنروز، که جمعه۱۶ شوال بود، مجاهدین حملهٔ سختی‌نمودند. جمع کثیری ازفولادلوها کشته شدند. خانهٔحاج ناظم تخلیه‌گردید وساعتی بعد بوسیلهٔ اوباش، که همواره درپی‌چنین‌فرصتهائی‌هستند، غارت و ویران شد وحتی تیرهای سقف اطاقها نیز بیغما رفت. خبر نفوذ عشایر در قسمتی ازخطوط دفاعی شهررا روزنامهٔ ایران‌نودرشمارهٔ ۵۷ مورخ ۱۹ شوال۱۳۲۷ قمری ذکر کرده نوشته است که روز ۱۶ شهر (یعنی ماه شوال) عشایر از یك‌سمت بشهرحمله‌آوردندولی‌مدافعان وسردارملی‌دفاع‌کرده آنهارا یکفرسنگ عقب‌راندند.

مذاکرات صلح

این‌عقب نشینی نیز درروحیهٔ عشایر مؤثر گشت وکسانی‌مثل رشیدالممالك ودیگران راه مراجعت پیش‌گرفتند ودر نیار از آنهمه خوانین جز رحیمخان وامیرعشایر خلخالی‌کسی نماند . رحیمخان‌به‌تنگنا افتاد ودرصدد چاره برآمد وشب ۱۷ شوال جمعی از سادات نیار را بعنوان میانجی بخانهٔ شادروان حاج میرزا ابوالفضل مجتهد فرستـاد و دربـارهٔ صلح وشرایط آن مذاکراتی صورت‌گرفت . مرحوم محسنی دراینباره می‌نویسدکه جمعی از خوانین برگشتندوغیر ازرحیمخان وامیرعشایر کسی درآنجا نماند. آنها نیز درصددمراجعت برآمدندولی نمیخواستندکه دست خالی‌برگردند این بودبفکراخذ امتیازاتی‌افتادند.

مهمترین‌شرط آنها این‌بودکه ستارخان دستگیروبآنان تسلیم‌شود، ولی‌انجمن ولایتی‌اردبیل که‌نمایندهٔ آن‌دراین‌مذاکرات مرحوم‌مشهدی‌حسین آخوندزاده‌بود، آنرا قبول‌نکرد. این گفتارچندی‌طول کشید ودراین‌فاصله بین‌مجاهدان و عشایر جنگ ادامه

داشت . سردار ملی باکسان خود همچنین درقلعه بود و از آنجـا ازقسمتی از شهر پاسداری مینمود .

دراینموقع داستان تأثرآوری رخ داد و آن این بودکه کسانی ، بویژه ازخود یاران سردارملی، که ازنتیجهٔکار بیم‌داشتند وبرای‌مراجعت به‌تبریز اصرارمینمودند، موضوع آمدن سادات نیاررا بنحو دیگری بستارخان‌گفتند وچنین وانمودندکه‌عشایر شرط دست‌کشیدن‌ازمحاصرهٔ شهررا، دستگیری‌وتسلیم سرداربرحیمخان‌قرارداده‌اند وانجمن‌ومدافعان شهر نیز آنرا پذیرفته‌اند. این‌امر در روح سردارمؤثرافتاد وتصمیم بفرارگرفت .

مرحوم امیرخیزی درکتاب خود باینموضوع اشاره کرده مینویسد «...سردار باوجود اینهمه اصرار یاران ، نمیخواست ازشهر بیرون برود . وقتیکه ملتفت شداز اهالی اردبیل اشخاصی هستندکه در باطن بارحیمخان وکدخدایان شاهسون مرابطه ومکاتبه دارند دیگر پیشنهاد آقایانرا پذیرفت وشبانه از اردبیل حرکت کرد».

نباید از تجسم اوضاع مبهم و وحشت بار آنروز اردبیل غافل بود وپیشنهـاد عشایر را ، بدان نحوکه بگوش ستارخان رسانیده‌اند، درروح سردار بی‌اثر دانست واین‌نقشهٔ برخی‌ازیاران اورا، که‌موجب‌تزلزل روحیهٔ سردارگشته‌اند، نکوهش‌ننمود. جوانمردان اردبیل، مانند مشهدی حسین‌آخوندزاده وحاج باباخان ونیز بزرگان بـا ارجی مثل حاج میرزا ابوالفضل مجتهد ودیگران هرگز حاضر بقبول این‌درخواست نگشتند وچنین لکهٔ ننگی را برساحت مقدس مهمان‌نوازی خودباقی نگذاشتند .

خود مابارها دراین‌گفتار اشاره‌کرده‌ایم که‌کسانی‌ازمستبدین، مخفیانه باعشایر ارتباط داشتند وحتی برخی، مثل‌شادروان وکیل الرعایا، درنیار بـارحیمخان وامیر عشایر برای سقوط شهرمآل اندیشی‌مینمودند ولی آزادیخواهان هرگزدرچنین‌فکری نبودند وکشته شدن خود را برتسلیم میهمان بدشمنان تـرجیح میدادند واین بودکه هرگز دربارهٔ دستگیری وتسلیم ستارخان توافق ومصالحه‌ای ننمودند .

داوری بیطرفانه، عمل برخی ازاین مستبدین را نیز، بامنطقی که آنها داشتند

مشروع جلوه‌میدهد . زیرا کسانی که بستگان خود را با آن طرز فجیع درقلعه‌ازدست دادند دشمنی با آزادیخواهانرا بیش‌از پیش بجان خریداری کردند و برای گرفتن انتقام کشته شدگان خود ، هریك از آنها پیش یکی ازخوانین شاهسون رفته امکانات خود را درحمله بشهر وازبین بردن آزادیخواهان دراختیار وی گذاشتند . کسانی که برادر یاپدر خود را چنان بیرحمانه ازدست داده بودند ، یاتوانگرانی که باوضع زجر آوری مبالغ زیادی از آنان اخاذی شده بود ، بحکم قانون طبیعی انتقام ، خوددرادر هرگونه عکس‌العملی محق‌می‌دانستند وعمل‌خودرا ازهرسرزنشی برکنارمی‌پنداشتند.

آنچه اعمال اینهارا درنظر مخالفان و نیزسکنهٔ بیطرف شهر بویژه‌دربرابر تاریخ قابل نکوهش نمود آن‌بود که کسان آنها بدست یکمشت مجاهدین قفقازی ، وعلیرغم میل‌باطنی اکثریت‌مردم‌اردبیل، بقتل‌رسیده‌بودند وزنان و کودکان معصوم‌اردبیل،حتی مردان آنهانیز دراین‌واقعه دخالتی‌نداشتند. اما درقتل وغارت‌اردبیل، که برخی‌ازاینان درانجام‌آن کوشش‌وهمکاری‌فراوان داشتند ، مجاهدان مزبورخودرا بکناری کشیدند واین نفوس زکیه درمعرض هتاکی وقتل قرار گرفتند ودار وندارشان بدست عشایر بی‌رحم بیغما رفت وعموماً بخاك سیاه نشستند.

کمبود جنگ افزار مدافعین

باری دراین‌میان مجاهدان اردبیل‌همچنان مردانه‌میجنگیدند وعرصه را برمهاجمین تنگتر میکردند . افسوس که فشنگ اینها نیز روبکاهش میگذاشت وهرروز کمبود آن دوچندان بیشتر احساس میشد .

گفتیم که فشنگ راکنسولگری‌روس میفروخت وقیمت هرعدد آن بسیار گران وپنجقران میبود (درآنزمان بایك قران ۴۰ عدد تخم‌مرغ خریداری میشد) ولی‌چون کنسولگری بمنظور اجرای نقشه‌های سیاسی از فروش آن خودداری مینمود عرصه برمدافعان شهر تنگتر میگردید . اینان پوکه‌های خالی را جمع‌آوری میکردند و استادکاران محلی‌با آنها فشنگ جدیدی میساختند ولی‌چون میزان باروت وقطرسرب آنها باندازهٔ مشخص ، یعنی برآن تفنگها «استاندارد» نمیبود گاهی بعلت گیر کردن

درلوله یامنفجرشدن در آن خطراتی‌ایجاد میکرد . مدتی نیز بااین فشنگهاتیراندازی ادامه یافت ولی باتوجه بااینکه تولید آنها بمراتب کمتر ازمصرف بود دفاع ازشهر روز بروزمشکلتر گردید . اماچون عشایر ازنتیجه مأیوس بودند ودسته‌دسته مراجعت میکردند نگرانی سختی ازاین حیث درمیان نمیبود .

قلعگیان ، یعنی سردار ملی ویارانش هم ازنداشتن فشنگ در زحمت بودند. هرروز درپشت برجهای دژموضع گرفته تیرهائی میانداختند وباتوپی نیز که‌دراختیار داشتند ازبالای برج‌شمال شرقی قلعه‌گلوله‌هائی‌بسوی‌مهاجمین پرتاب میکردند ولی چون برد توپ کم ونشانه‌گیریها گاهی ناشیانه بود برخی ازآنها درباغات کنارشهر میافتاد واحیاناً دیوارهائی را خراب میکرد .

توپهای‌معمول آنزمان لولهٔ مفرغی سنگینی بودکه برروی محورافقی درمیان دوچرخ‌سوار میشد . کیسهٔ باروت را از دهانهٔ آن فرومیکردند ومقداری پارچهٔ کهنه برروی آن‌گذاشته باسنبهٔ مخصوصی درته لوله محکم میکوفتند تـاهوای داخل آن خالی شود . آنگاه‌گلوله را ، که بشکل یك کرهٔ فلزی بقطردهانهٔ توپ بود در داخل لوله قرارمیدادند وبافتیله‌ای ، که درسوراخی‌درته‌لوله میگذاشتند، آنرا آتش‌میزدند. باروت منفجرمیشد وگازحاصله، که‌حجم‌آنرا اروپائیان‌سیصدوشصت‌برابرحجم‌خود باروت‌می‌دانستند، کهنه‌هارابشدت درلوله‌جلومی‌راندوگلوله‌راتامسافتی‌پرتاب‌میکرد.

این گلوله‌ها براثر حرارت باروت و اصطکاك هوا گـرم و سرخ میشد ومثل یك گوی آتشین از روی خانه‌ها یا بالای سرعابرین میگذشت و اگر بکسی اصابت میکرد او را مصدوم و مقتول میساخت . یکی از این گلولـه‌ها یکی از پایـه‌های آجری پل سابق ابراهیم‌آباد اصابت کرده بود وتااین اواخر، که پل‌قدیم خراب وپل جدیدی برپایه‌های زیرین‌آن احداث‌گردید ، درداخل‌آجرهای آن باقی بودوداستان تلخ جنگهای خانمانسوز آنعهد را بازگومینمود .

فصل پنجم

سقوط شهر بدست عشایر

فرار ستارخان از اردبیل

کوشش مدافعان، با وجود خستگی زیاد و کمبود فشنگ، همچنان ادامه داشت ولی فرار ستارخان بکلی رشته‌ها را پنبه کرد و بیش از آنکه عشایر را به‌تجدید حمله تشویق نماید روحیهٔ مجاهدان شهر را ضعیف‌تر گردانید. این ضعف نه از آنجهة بود که سردار و یارانش، بخصوص درروزهای آخر، نقش مؤثری دردفاع ازشهرداشتند بلکه بیشتر ازآن لحاظ بود که او نمایندهٔ حکومت وقدرت دولت بود ودائماً، با نشرخبروصول اسلحهٔ دولتی و حرکت سپاه از تهران و تبریز برای کمك بمجاهدان، مدافعان را امیدوار میساخت. کنون که خبرفرار او و یارانش شایع گشت همهٔ آن نویدها بی‌پایه گردید و گریختن آنها دلیل وخامت اوضاع تلقی شده در باختن روحیهٔ مدافعـان بی‌نهایت مؤثر واقع گردید.

عموم کسانی که از آن عهد باقی مانده‌اند در اینباب متفق‌القولند که اگر ستارخان فرار نمیکرد چنین بلائی هرگز پیش نمی‌آمد. مرحوم محسنی مینویسد «باوجود این محذورات داخلی ، غارت اردبیل دشوار و مشکل بود . فرار ستارخان که از روی بی‌تجربگی اتفـاق افتاد اردبیل را بغارت داد و اگر همانـروز را استقامت بخرج میدادند تمامی طوایف مراجعت میکردند».

داستان فرار ستارخان از اردبیل ازداستانهای غم‌انگیزی است که انسان را از چند جهة متأثرمیسازد. نخست‌از آنجهة که ستارخان‌سوابق افتخار آمیزی درسرکوبی مستبدین داشت وازپهلوانان نامی مشروطیت بشمار میآمد ولی کنون ناچاربود بچنین کارننگ‌آوری مبادرت نماید. دیگر آنکه مردم یك‌شهررا، که امیدواربجانبازی‌خودو یارانش نموده بود، بلادفاع دردست اشراربیرحم گذاشت. وبالاتر ازهمه آنکه والی آزادیخواه آذربایجان‌قوای کافی بیاری‌وی نفرستاد و بدینطریق اجرای نقشه‌های شوم

بیگانگانرا سهلتر گردانید. آنهائی‌نیز که بکمك فرستاده شدند بعلت ضعف یاعوامل خیانت‌بار دیگری درسراب متوقف گشتند ومردم بلادیدهٔ اردبیل را امکان استفاده از وجود آنها فراهم نگردید.

طبیعی است که اشتباهات ستارخان‌هم در این واقعه اثر داشت و بطوریکه می‌گویند اهم آنها برهم زدن اردوی مجاهدان اردبیل در بدو ورود، دستگیری و توقیف حاج‌باباخان مجاهد رشید و صمیمی اردبیل، اکتفا بچند فقره تلگرام بتهران وتبریز جهة دریافت اسلحه ونیرو، تندخوئی‌های‌بیجهة باسران‌عشایر که روزهای‌اول ورود او برای دیدار و ادای احترام بحضور وی آمده بودند، تحت فشار گذاشتن توانگران برای دریافت پول و، بالاخره بقول امیرخیزی اثر تلقینات بعضی ازیاران بداندیش بود.

سردار جنگ‌آزموده‌ای مثل ستارخان، که ازپیشرفت دشمن وتعداد نفرات و سلاح ونقشهٔ آنها مرتباً اطلاع داشت نمی‌بایست برای دریافت فشنگ واسلحه‌بچند فقره تلگرام اکتفا کند بلکه حق این بود که کسانی از نزدیکان خود را به تبریز و شهرهای نزدیك اعزام دارد وعملاً بفراهم کردن جنگ افزاربپردازد. و اگر نتواند، آبرومندانه وقبل ازآغاز جنگ، شهررا ترك کند. درآنصورت رفتار رحیمخان و سوارانش بامردم بلادفاع شهر نیز دگرگونه میگشت و برای آنها دستاویزی برای کشتار وتاراج پیش نمیآمد.

درنوشته‌های کسروی و امیرخیزی ویادداشتهای مرحوم محسنی میخوانیم که علاوه برمحمدقلیخان آلارلو وهاشمخان‌بورتچی، که تاسراب باستقبال سرداررفتند، خوانین دیگرشاهسون‌هم بترتیب باردبیل آمدند ونسبت به وی ادای احترام نمودند ولی بقول اسلام مجاهد، که ازبازماندگان مجاهدان آندوره است وبنگارنده‌تعریف میکرد، ستارخان از روی سادگی درصدد تهدید آنها برآمد و کسانی را که مسئلهٔ ناموس بزرگترین مقدسات زندگی آنها را تشکیل میداد، بدان ناسزا داد. این بود که‌آنها هریك ببهانه‌ای ازشهربدر رفتند وعهد وپیمانی‌را، که رحیمخان درصدد عقد

آن بود، گردن‌نهادند .

مرحوم محسنی در یادداشتهای خود باینموضوع چنین اشاره کرده است که امیرعشایر، نصرالله‌خان، حسینعلی‌خان سالار دیوان فولادلو بدیدارسردار ملی آمده ضمن ملاقات چه احساس کردند امیرعشایر ونصرالله‌خان شبانه ازشهرفرار کردند و سالاردیوان به‌سردارملی قول داد که من میروم آنها را میآورم اوهم قبول کرد ولی اورفت ودیگر برنگشت... شادروان کسروی نیز که‌این‌داستان را آورده نوشته‌است که با آمدن آنها امید میرفت کارهـا به نیکی پایان پذیرد ولی آنها بیکبار آهنگ رفتن کردند وهریك ببهانه‌ای ازشهربیرون شدند.

روزنامهٔ ایران‌نو درشمارهٔ ۱۶ مورخ ۲۶شعبان خود، ضمن‌اعلام خبرحرکت سرداربادبیل، مینویسدکه مردم ازاین خبربسیارخوشحالند، مجاهدان‌هم اختلافهای خود را تسویه‌کرده‌اند وباورود سردار، عشایرهم یابزبان ویابروزتسلیم خواهندشد. و درشمارهٔ بعد اضافه میکند که خبر آمدن سردار ملی‌عشایر را ساکت کرده است تاآنجاکه امیرعشایر، حسینعلی‌خان‌فولادلو، نصرالله‌خان‌بورتچی‌باردبیل‌آمده‌اند واز تاخت وتازعشایر نه‌تنها خبری‌نیست بلکه‌طبق گزارشی که عمران‌خان‌حاجی‌خواجه‌لو بانجمن داده اتفاق رحیمخان وقوجه‌بیگلو نیز بهم خورده است. دوتلگراف دیگری نیزدرج کرده‌است مشعر براینکه اینان حاضر بهمه‌نوع خدمت‌گزاری‌گشته‌اند.

صد حیف‌که تند خوئیهای سردار ایناان را از اونومید ساخت وتهدیدهائی‌که وی نمود اتحاد گسستهٔ آنها را با رحیمخان تجدید کرد ، بخصوص که سیاست خارجی وسلاح وپول آن نیز در اجرای این نقشه ، عامل بزرگ تحریك و تشویق بشمار میآمد.

دربازیهای سیاسی و نظامی آنروز ، مثل همیشه پول بیش از هر چیز نقش بزرگی داشت و هر دسته که قدرت مییافت بنام تهیهٔ سلاح و جنگ‌افزار، مردم و بخصوص توانگران را برای دریافت آن تحت فشار میگذاشت. کسان ستارخان نیز ازچنین‌کاری باز نایستادند وتا آنجاکه توانستند بزور و شکنجه از آنان‌پول گرفتند.

خوانندهٔ محترم میداند بتاریخ امروز، که ایران آرامش و امنیتی دارد، اگر پاسبانی بخانه ودکان کسی مراجعه و او را برای کاری بکلانتری و دادگستری دعوت نماید اضطراب عمیقی برروحوی و کسانش سایه می‌افکند و تا اوبازنگردد نگرانی بزرگی دلهای آنانرا تحت فشار قرار میدهد. در آن دوره که هیچ حساب و کتابی نبود وفی‌المثل هفت نفر از متنفذین شهر بدون هیچگونه محاکمه و دفاعی، تنها بمیل چندتن ازمجاهدان غیرمحلی، دراطاق دربسته‌ای تیرباران گردید، تحت‌فشارگذاشتن و تعقیب و تهدید مردم چه آثار زننده ونامطلوبی در روحیهٔ آنان و کسانشان ایجاد مینمود.

این گفتار مابدان معنی نیست که توانگران نمی‌بایست دردفاع از شهرشرکت کنند و از بذل مال برای تهیهٔ سلاح حاشا نمایند. بلکه طرز رفتار یاران ستارخان طوری بود که تولید رعب ووحشت وعدم رضایت میکرد. در این گفتار مرحوم امیرخیزی نیز مثل سالخوردگان اردبیل سخن میگوید و ضمن بیان قهر محترمانهٔ خود ازسردار، چنین میآورد که بالاخره اورا راضی کردم که باتفاق رشیدالملك به تبریز برگردم. فردای آنروزسردار ازمن گله‌ها کرد. من آنچه لازم بود باو گفتم و او همه‌را تصدیق کرد وسوگند خورد که اینها را رعایت کند ومنهم ازرفتن منصرف‌شدم «... افسوس که این‌قول دیری نپائید. پس از دوسه روز بازترتیب سابق پیش‌آمد و رفته‌رفته آشفته‌تر گردید. بداندیشان بآزار مردم پرداختند و اسباب رنجش ایشانرا فراهم‌آوردند. هرکس درکار خود حیران بود حتی سردارهم نمیتوانست از اوضاع مستحضرشود وبرای عواقب امور اندیشه‌ای‌کند. جزچند تن که از وخامت مآل اندیشناك بودند دیگران ازمقدرات آیندهٔ خود خبری نداشتند».

ما ازفرط علاقه بسردار، میگوئیم که کاش اودراردبیل باقی میماند و بدست اشراربشهادت میرسید تا علاوه برگذشته‌های پرافتخار خود «سالار شهیدان آزادی ایران» نیزمیگشت ودرکتابهای کسروی و امیرخیزی وخاطرات مردم اردبیل کلمات «فرارکردن» و «گریختن» با نام او قرین نمیگردید!... ولی حیف که چنین نشد و

سردارقبل ازدمیدن صبح روز ۲۱ شوال با یاران خود ازقلعه بدر آمده از شهرخارج شد وازراه «آقاباغی» درغرب اردبیل، راه سراب پیش گرفت.

بازباید یادآورشویم که مابعداز شصت واندسال از آن تاریخ چنین آرزوئی دربارهٔ وی میکنیم ولی بایدبگوئیم که زندگی عبارت‌از امیدها است. چه‌بسا سردار درآن تاریخ امیدواربود که میتواند برای نجات آزادی ایران،بیشتراز آن که بود، مفیدگردد واحیاناً بانیروی کافی بدفع دشمنان بپردازد. ولی میدانیم که چنین نشد و سرداربادیگرنتوانست دراین باره منشأ خدمت جدیدی قرار گیرد.

گفتگوی مجاهدان تبریزدرشب‌فرار از اردبیل

مرحوم امیرخیزی داستان رفتن ستارخان را ازاردبیل چنین آورده است:«روز ۲۲ شوال طرف عصرچند نفراز سواران مجاهدین باطاق سردار آمده بانهایت صراحت‌گفتند دیگر ما توانائی مقاومت نداریم. بهرنحوی است باید خودمانرا ازاین مهلکه نجات دهیم. دامنهٔ مذاکرات تاسه‌ساعت ازشب‌گذشته کشیده شد. در این بین برادر اسماعیل‌خان‌سرابی‌گفت جناب سردار آقایان صحیح می‌گویند دیگر مقاومت ثمری ندارد جز آنکه باید همه رااسارت بدهیم یا کشته شویم وصلاح در این است که ما فعلا خود را ازمرگ نجات دهیم تا بتوانیم با استعدادکافی بردشمن بتازیم. اگر پیشنهاد آقایانرا مورد توجه قرار دهید تصدیق خواهید فرمود که باید بهرنحوی است خود ویارانرا ازاین مهلکه نجات دهید. سردارفرمود تنها راه چاره بسته باین است‌که دست ازمدافعه برنداریم تا به ببینیم کاربکجا منتهی خواهد شد. برادراسماعیل‌خان‌گفت من بتمام اطراف و اکناف اردبیل کاملا بلد هستم اگر مایل باشید که از شهر خارج شوید من شما را میتوانم از راهی ببرم که سلامت بسراب برسید. چون مجاهدین این سخن از وی بشنیدند همه صدا بصدا داده گفتند که باید همین امشب‌ازاردبیل‌بیرون‌رویم. وکاربجائی رسید که سردارمجبورشد که رأی‌عموم را بپذیرد وبالاخره شب۲۳ شوال حوالی نیمه شب‌بود که ستارخان باکلیهٔ سواران و مجاهدین، باستثنای چندنفر، ازقلعه‌خارج شده بجانب سراب رهسپارشدند».

نکات چندی دراین نوشته بچشم میخورد منجمله آنکه ازطرزگفتار سردار و جواب مجدد برادر اسماعیل‌خان سرابی چنین‌بذهن خواننده متبادر میشودکه‌سردار اشاره بمحاصره شهروبسته شدن راهها نموده وچاره را منحصر به‌ماندن دراین شهر و «دست برنداشتن ازمدافعه» دانسته‌است ولی برادراسماعیل‌خان این مشکل را حل کرده‌گفته است که اوبهمه راههای اطراف آگاهی دارد ومیتواند آنها را ازمحاصره درآورد. اطرافیان سردارکه با بیانات وی اززندگی نومید گشته بودنـد چـون این بشنیدند «همه‌صدا بصدا داده‌گفتند باید همین امشب ازاردبیل بیرون برویم».

امیرخیزی باحترام ستارخان ازتصریح وضع آن شب امساك کرده و باشاره آورده است که «کاربجائی رسید که سردار مجبورشد که رأی عموم را بپذیرد» و بدینطریق ازطغیان وعصیان آنها جلوگیری کند. شادروان‌کسروی‌هم، که کتابش را بیست وسه سال نزدیکتر ازامیرخیزی بزمان ستارخان نوشته است، گفتـه است کـه «ستارخان تاتوانست ایستادگی کرد وهرروزچشم‌براه بود که قورخانه برایش برسد وگشایش پیدا شود وچون از هیچ‌جا گشایشی نشد و از فشنگ بیکباره سختی روی داد ناگزیرشدند ازنگهداری‌شهرچشم‌پوشیده‌برهائی خودکوشند وگویا شب‌پانزدهم آبان (۲۲ شوال) بودکه نزدیك بدمیدن بامداد ازآنجا بیرون‌آمدند».

مخابرات رسمی دربارهٔ سقوط اردبیل

رشیدالملك، فرمانده‌کل اردوهای کمکی ستارخان، کـه بدستور والی ازتبریز حـرکت ودر سراب متوقف بود در تلگرام مورخ ۱۶شوال خبرفرار ستارخان رابمخبرالسلطنه والی آذربایجان مخابره‌کرده نوشته است‌که سردار ناهار را در دوفرسخی سراب خواهد بود. گرچه‌این تلگرام ازلحاظ تاریخ صحیح‌نیست ولی حکایت ازآن داردکه سرداروپارانش از «نزدیك بدمیدن صبح» تا «ناهـار» بتاخت حرکت‌کرده ودر این فاصله بالغ برده فرسخ راه پیموده‌اند.

رشیدالملك دراین تلگرام ترس ووحشت ساکنین سراب‌را نیزبوالی ابلاغ و ضمن اعلام اقدامات حکومت وانجمن‌آن شهردراستحکام کوچه‌ها، موکداً تقاضای

اعزام کمك کرده است. والی که از داستان فرار سنارخان بیخبر بود درجواب وی، که همانروز حضوراً مخابره شده، شکل تخلیهٔ اردبیل وسرنوشت قورخـانه ومهمات را پرسیده است.

برای آنکه خوانندگان را درجریان احساس مسئولیت والی یك ایالت بزرگ ایران نسبت بسرنوشت رقت بار اردبیل، که خود وی ماهها قبل از آغاز حمله و غارت از آن مطلع و برای جلوگیری از پیشامد هرگونه اختیار داشت، قرار دهیم عین تلگرام ویرا نقل میکنیم:

«جناب مستطاب اجل رشیدالملك. شکل تخلیـهٔ اردبیل چطـور بوده است ۰ قورخانه وتوپخانهٔ آنجارا چه کرده‌اند. سلیقهٔ سردارملی چیست. جمعیت شاهسون وقراچه‌داغی راچقدرتخمین میکنند. مابین اینها و اردبیلی چه گفتگو شده است . با سردارچقدرسوار آمده. ازحاجی خواجه‌لوو کیك‌لو وحسینعلیخان‌طالش چه اطـلاع دارید. عنایت‌السلطنه وعلاءالسلطنه وسایرسرکردگان چه رأی میدهند وچه استعداد دارند. اردوی تبریز که امروزحرکت کرده است شجاع‌الدوله‌هم باعدهٔ سوار حاضر میشود. سعیدالملك را هم میفرستم اما اتخاذ رأی صحیح موقوف باطلاعاتی است که خواسته‌ام. مخبرالسلطنه».

مندرجات این تلگرام کنون نیزمایهٔ تأسف اردبیلیان است زیرا چنانکه ملاحظه میشود سرنوشت رقت‌بار دهها هزارمردم اردبیل بهیچوجه مورد عنایت والی نبوده واگرراست باشد که سردارملی ومدافعان اردبیل، بنحویکه امیرخیزی و کسروی‌هم آورده‌اند، بدفعات تقاضای ارسال فوری جنگ‌افزار و استعداد کرده‌اند، این جمله که «شجاع‌الدوله هم با عدهٔ سوارحاضر میشود . سعیدالملك را هم میفرستم» خالی ازسرزنش نخواهد بود وذهن انسان را ازقبول قضاوتهای نامساعد برخی ازمورخین دربارهٔ والی مصون نخواهد داشت. چه او که اکنون بدین کار مصمم گشته است اگر بموقع بدرخواست سردار و مردم جواب مساعد میداد اردبیل و ایران را از یك بلای خانمانسوز رها می‌ساخت. ولی چه شد که چنین نکرد برما روشن نیست.

باری رشیدالملك در جواب تلگرام ، براساس اطلاعاتی کـه یارمحمدخان ـ

کرمانشاهی، ازیاران صمیمی وبنام ستارخان، در اختیار وی گذاشت عدهٔ شاهسونان را خیلی زیاد قلمداد کرده نوشت که آنها چنددفعه حمله نموده کشتار زیاد دادند و سرانجام وارد شهرشدند. قورخانه ومهمات درشهر مانده، سردارملی باسیصد نفراز بیراهه فراروحکمران اردبیل بقنسولخانه پناهنده شده‌است.

ملاقات ستارخان و باقرخان درسراب

ستارخان ویارانش بتاخت خود را از محـاصرهٔ عشایر بدر بردند وبشهرسراب رسیدند. کسروی میگوید که اردوهای باقرخان‌سالارملی وحاج‌صمدخان‌شجاع‌الدوله ورشیدالملک که برای کمک بمحاصره‌شدگان آمده بودند درآنشهر (یعنی سراب) متوقف بودند. ستارخان، که این واقعه روح اورا بشدت‌فشارمیداد، ازملاقات باصمدخان خودداری کرد وبا رشیدالملک نیزتندیها نمود وپس ازآنکه سرگذشت خودرا با باقرخان در میان گذاشت عازم تبریز شد و در میان استقبال پـرشور تبریزیـان وارد آن شهـر گردید؟!.

نکته‌ای که درمآخذ موجود مورداختلاف است تاریخ فرارستارخان‌ازاردبیل میباشد زیرا شادروان کسروی آنرا شب ۲۲ شوال ومرحوم امیرخیزی شب۲۳شوال نوشته‌اند. حال‌آنکه روزنامه ایران‌نو درتاریخ ۲۲ شوال‌آنرا جزو اخبار ذکرنموده چنین‌آورده است:«ازقرارتلگراف رسمی که بحکومت رسیده معلوم‌میشود که جناب ستارخان بایك ملاحظهٔ جنگی باسیصد نفر ازیارانش از اردبیل خارج شده بسراب آمده‌که بایك قوهٔ جدید ازنوباردبیل هجوم بیاورد...» چون درآن ایام‌سیم‌تلگراف اردبیل باخارج، بوسیلهٔ عشایرقطع شده بود میتوان تصورنمود که این خبرازسراب مخابره‌گردیده وچون فاصلهٔ سراب‌تا اردبیل‌دوازده فرسخ وحداقل‌با وسایل‌آنروزی یك روزه راه بودجای تأمل است‌که سردار روز۲۲ از اردبیل فرارکرده باشد.زیرا درآنصورت لازم میشود که‌خبرورود اوبسراب همانروزبتهران وبه «حکومت»واصل شود وازآنجا بروزنامهٔ ایران‌نو، که بتاریخ روزطبع‌ومنتشرشده‌است، برسد.

مأخذ دیگری که ما دسترسی یافتیم کپیهٔ خطی تلگرافات و مکتوبات رسمی

رشیدالملك باتهرانوتبریزاست[1]. دراین‌مجموعه تاریخ‌تلگرافی، که‌در آن‌رشیدالملك فرارستارخان را بوالی مخابره کرده‌است، ۱۶شوال قیدشده‌درحالیکه‌ازفرارستارخان در آن تاریخ خبری‌نبود. بویژه آنکه‌این تلگرام را تلگرام دیگر رشیدالملك ازجهة تاریخ تضعیف‌مینماید و آن‌بتاریخ ۲۰ شوال ومشعر بر آنست که « سالار امروز وارد شد » واگر فرار ستارخان روز ۱۶ شوال باشد ملاقات وی باسالارملی، درسراب که کسروی بدان اشاره کرده است، صحیح نخواهد بود.

اختلاف مآخذ درمورد تاریخ‌صحیح فرارستارخان مارا وادار بجستجوی‌زیادی نمود وسرانجام خبری که درشمارهٔ ۲۷ مورخ ۲۲ شوال ۱۳۲۷ قمری ، در روزنامهٔ شرق درتهران چاپ شده است‌این ابهام‌را روشن گردانید . خبرمندرج در آنروزنامه چنین است :

« دیروز دوساعت بغروب مانده سردار ملی باسیصد نفر از همراهانش وارد سراب شده تلگرافی هم بایالت مخابره نموده که بملاحظهٔ همدستی و ارتباط اهالی باشاهسونها بعداز چندروزکه در محاصره بودیم لابد از اردبیل خارج شده خود را بسراب رسانیدیم ».

این خبرحاوی تاریخ صحیح فرار ستارخان از اردبیل است که نیمه شب پنجشنبه ۲۱ شوال ۱۳۲۷ هجری میباشد وچون روزنامه روز ۲۲ منتشر گردیده‌است بدلایلی که دربارهٔ خبرروزنامهٔ ایران نوآوردیم نمیتوان در صحت آن تردید نمود . اما يك‌نکتهٔ تأثرآوری در آن‌بچشم میخورد و آن‌تهمتی است که بنام همدستی‌باعشایر بمردم اردبیل زده شده است واین خود دور ازجوانمردی میباشد .

درصفحات پیش گفتیم که پیشنهاد رحیمخان برای انصراف ازغارت اردبیل تسلیم ستارخان باو بود و اگر روح جوانمردی و اصول مهمان نوازی اردبیلیان اجازه میداد باقبول آن ، شهر و دیار خود را از بدبختی بزرگی که در انتظار آنها بود رهائی میدادند ولی‌آنان حاضر بچنین‌کاری نگشتند و آثارآنرا که قتل جمعی‌از

۱ــ این مجموعه متعلق به‌آقای موسی‌صادقی است.

مردم وغارت وچپاول هست ونیست سکنه بود تحمل نمودند .

در آنروزها بین بعضی از بزرگان اردبیل بارحیمخان چلبیانلو، فرمانده عشایر مذاکراتی صورت‌میگرفت تاشایداورا وادار بانصراف ازحمله نمایند واین حق‌طبیعی آنان بود . لیکن چنانکه گفتیم یاران ستارخان ،که هست ونیست متمکنین را از آنها گرفته وازحد اعلای بدرفتاری خودداری نمیکردند ، برای آنکه جان خود راازاین مهلکه نجات دهند موضوع را بنحودیگری بسردارگفتند وچه‌بساکه در موقع تنظیم تلگراف نیز،برای موجه قلمدادکردن‌فرارخود، آن‌عبارت‌را درمتن آن‌جاداده‌اند.والا جای سئوال است که این چه‌سازشی بوده‌است که عشایر پس‌ازتصرف‌شهربهیچکسی رحم‌نکردند وهیچ‌خانه‌ای را از چپاول وغارت مصون نداشتند وگویا قسمت اعظم این‌خشونت را نیزبخاطر عدم دستگیری وتحویل ستارخان ویارانش برمردم این‌شهر روا داشتند .

باری ابهام دیگری نیزبرای ماباقی است وآن اینکه اگرستارخان با اردوهای باقرخان ودوفرمانده دیگر ازسراب باردبیل برمیگشت آیا می‌توانست کاری ازپیش ببرد یانه؟...وانگهی رشیدالملك که‌فرماندهی آن قوارا برعهده‌داشت آیاازدستورهای سردارملی اطاعت می‌نمود یاخیر ؟...

ما همچنین از علت توقف باقرخان و صمدخان و رشیدالملك در سراب ، با تجهیزات ونیروئی‌که دراختیار داشتند ، بیخبریم همچنانکه سردارمحیی نیز، که باعده‌ای ازمجاهدان وچندین عراده توپ ازطرف گیلان‌آمده بود، درآستارا توقف کرده ازپیشرفت بطرف اردبیل خودداری می‌نمود.

خودچنین‌میپنداریم که باآن‌روحیهٔ متزلزل‌عشایرواینکه جمعی‌از آنها برگشته‌و باقی‌ماندگان نیزمیانجی‌هائی برگزیده بودند اگرهردو نیرو ، درزمان استقرارسردار دراردبیل،باین‌شهرمیآمدند باحتمال قوی مهاجمین‌را که ازداخل‌شهر نیزسخت تحت فشاربودند مجبوربترك محاصره میکردند. چه شدکه چنین نکردند علت‌آن‌بدرستی دانسته نیست وبهتراست بداستان خود برگردیم.

چون صبح شد تنی چند از قلعگیان که نگربخته باقی مانده بودند آذوقهٔ موجود درقلعه را برداشته بکنسولگری روس رفتند تا پناهنده شوند. ولی کنسول آنها را نپذیرفت و بکنسولخانه راه نداد. اینان که جان خود را درخطر می‌دیدند با تغییروضع وشکل وتك تك، مثل دیگرمردم عادی، وارد کنسولگری شدند و هریك درگوشه‌ای جائی برای خود گرفتند.

ما ازعلت باقی‌ماندن آنها، جز میرزامحمد وکسانش ، که از سردار دل‌پری داشتند ، آگاهی نداریم و چنین میپنداریم که وسایل کافی برای فرار دراختیارنداشتند یا احیاناً در قلعه باقی ماندند که باتیراندازیهای پراکنده عشایررا بخود مشغول دارند وفرصت کافی‌برای فراریان فراهم سازند. شاید هم غیرت ومردانگی چنین اجازه‌ای بدانها نداد. آنچه قطعی است‌اینست که آنها دیگر امکان دفاع ازشهر نیافتند وبارفتن بکنسولخانه، که روبروی در شمالی قلعه بود، جان خود را نجات دادند .

ورودسران عشایر بشهر

مجاهدان اردبیل، بیخبر ازفرارسردار ، مثل‌روزهای‌گذشته ازشهر دفاع میکردند ولی آمدن آنعده از قلعگیان به‌کنسولگری واعلام اینکه ستارخان از شهر رفته است دستگاه کنسولی ودیگرانرا از این واقعه خبردارکرد وبقول مرحوم محسنی دراندك زمانی این خبرمثل توپ درشهر صدا نمود وهمه را دربهت وحیرت زاید الوصفی فروبرد ودرباختن روحیهٔ مدافعان سخت مؤثرافتاد. رحیمخان چون ازاین امرآگاه شدابتدا باورنکرد وآنرا یك حیلهٔ جنگی دانست ولی چون خبرهای قابل اعتمادی بوکیل‌الرعایا ، که درستاد عملیات عشایر درنیار بود ، رسید جلسهٔ مشاوره‌ای تشکیل یافت وباعجله تصمیم باشغال شهرگرفته شد .

اینان متفقاً حرکت کردند وچون شهربلا دفاع شده بود بدون هیچ مقاومتی بدان درآمدند درحالیکه جمعی ازمردم هم بتماشای آنها ایستاده‌بودند. وکیل‌الرعایا طبق‌نوشتهٔ مرحوم‌محسنی‌بمسجدجامع رفت ورحیمخان‌راه نارین‌قلعه‌را پیش‌گرفت. ساعتی بعداو درقلعه و وکیل درخانهٔ خود استقراریافتندوشهربتصرف عشایر درآمد.

مانمیدانیم که مرحوم وکیل الرعایا درمسجد جامع چه کرد ونیز سهم‌او دراین حمله وغارت چقدر بود واصولا آیا او بتاراج وغارت مردمی، که خود وپدرانش با آنها زندگی کرده بودند، راضی بود یانه ؟ ولی رحیمخان باتفاق امیرعشایر مثل سرداران فاتح‌قلعه را، که مرکز استقرارحکمرانان بود، اشغال کرده بساط فرمانروائی بگسترد.

گفتیم که جمعی ازعشایر ازطول محاصره خسته شده برگشته بودند . شاید بخاطر بعضی از خوانندگان چنین خطور کند که مدت محاصره آنچنان طولانی نبود تاموجب خستگی شود ولی درجواب میگوئیم که اینان مردمی متحرك وبیابان‌گردی بودند وچند روز اقامت دریك نقطه برای آنهـا سخت وناگوار بود. بعلاوه دفـاع دلیرانهٔ مجاهدین جمعی‌از آنهارا دراین‌عقیده راسخ‌گردانیده‌بود که‌باچنین‌استحکامات وچنان مردان مدافع، امکان تسخیرشهرفراهم نیست . این بود که توقف را بی‌نتیجه دانستند وراه اوبه‌های خود را پیش‌گرفتند ، اما چون خبر فرارستارخان وسقوط‌شهر رسید همگی برگشتند ودسته دسته وارد شهرشدند .

چگونگی غارت‌شهر

امیرخیزی مینویسد «پس‌از مراجعت سردار ، مردم اردبیل ببلای خانمانسوزی‌گرفتار شدند که واقعاً تأثرانگیز ورقت آوربود. سواران رحیمخان وبیگ‌زادگان شاهسون‌چون شهر راخالی‌ازحریف‌دیدند بایك‌حرص و ولـع وحشیانه‌دست بقتل‌وغارت بازکردند . آتشی افروختند که‌دودش فضای شهر را فراگرفت وبرخشك وترابقا نکردند . آنچه میتوانستند و از دستشان برمیآمد دریغ نورزیدند».

کسروی نیز میگوید «فردای آنشب که ستارخان ویارانش‌از اردبیل‌بگریختند سواران قره‌داغ وشاهسون بشهر ریخته بی‌آنکه پروائی‌کنند و یا ازکسی جلوگیری ببینند دست بتاراج گشادند . بازارهـا و تیمچه‌ها وکاروانسراها ، که پرازکالاهـای بازرگانی‌بود ، همه را یغماکردند . خانه‌هارا سراسر بجاروب تاراج‌روفتند. چنانکه گفتیم انبوهی ازمردم بکنسولگری پناه برده بودند ولی‌کسی نتوانسته بود چیزی از بازارها وخانه‌ها بیرون برد . آنهمه دارائی بهرهٔ تاراجگران‌گردید . جز از بستگان

روس، که رحیمخان از آنان هواداری‌مینمود، وخانه‌ها وحجره‌های ایشانرانگهداری میکرد ، خانه وحجرهٔ کسی بی‌تاراج نماند . مردم تماشـا میکردند و یغماگران کالا وکاچال را بار کرده میبردند. کسیکه این هنگامه را دیده چنین میگوید زنان‌شاهسون هر کدام باچند شتری بشهر شتافته بودند وپی‌هم بار کرده راه میافتادند».

دربازار وسراهای تجارتی مغازه وحجره‌ای نمانده بود که درهای آن‌نشکسته واجناس‌آن بیرون‌نریخته‌باشد ودرمحلات دوررونزدیك‌خانه‌ای‌نبود که اثاث‌آن‌تاراج نگشته بیغمانرفته باشد . درآندوره موضوع آماروبرآورد خسارت اجتماعی معمول نبود تابتوان گفت که چه مقدار براین‌شهر زیان واردگردید. ولی برای مجسم ساختن ثروت آنروز اردبیل بـاید گفت که مرکزیت تجارتی این‌شهر بازارها و انبارها و کاروانسراهای‌بزرگ ومتعدد آنرا پراز کالا داشت ورفت‌و آمدمرتب بروسیه‌وتجارت بانقاط دوردست، خانهٔ اکثریت مردم‌را پراز اثاث ومبلمان روسی‌و لهستانی‌واطریشی کرده بود .



روزگاری که هنوز درتهران ومرکز کشور، جز درخانهٔ عمال مهم دولت، میز وصندلی‌دیده نمیشدخانهٔ اغلب تجار وسرمایه‌دار اردبیلی بابهترین صندلیهای‌لهستانی ومیزهای روسی «مبله» شده بود وتختخوابهای فنری مزین ، اطاقهای خواب آنهارا مجلل میساخت . سیم‌وزر، بصورت زینت‌آلات زنان، بمقدار بسیار زیادی درخانه‌ها موجود بود وپارچه‌های ترمه وزری ومخمل وماهوت رختدانها را، بشکل لباس ویا طاقه‌های‌گرانبها ، پرمینمود. همهٔ سکنه فرش داشتند وتعداد سماوری که بغارت رفته بیشمار بوده است. آفتابه‌لگن‌ورشو، ساعتهای شماطه‌دارگرانبها ، صندوقهای‌ساخت روسیه ، دیگ ومجموعه ومسینه آلات ، قلیانهـای نقرهٔ منقوش کم‌نظیر، رختخواب ومتکاهای پرقو ودیگر اشیای خانه‌ها همراه توپهای پـارچه ، کیسه‌هـای قند و شکر جعبه‌های چای ، عدلهـای خشکبار و ادویه و ، آنچه که در بازار پر از متاع آنروز اردبیل موجود بود همگی بـارچهار پایان گردیده از شهر خـارج شد وخشونت و وحشیگری مهاجمین رعب و وحشت خاصی برهمه مستولی‌گردانید .

این غارت سه روز متوالی ادامه یافت و چون نظم ونظامی نبود گاهی یك خانه در یکروز چندین بار بوسیلهٔ دسته‌هـای مختلف تاراج میشد . در بعضی از خانه‌ها که صاحبان آنها مختصر مقاومتی میکردند باته تفنگ مضروب ومجروح میگشتند.

نوشتهٔ جرایدآنروز در باب غارت اردبیل

انجمن ولایتی اردبیل بعداز رفتن عشـایر تلگرافی بتهران مخابره کرده قسمتی‌ازاین فجایع را ذکرنموده‌است. درآن تلگراف که درشمـاره ۷۲ مـورخ ۸ ذیقعده ۱۳۲۷ قمری روزنامهٔ ایران نومنعکس شده چنین آمده است :

«اشرار چه کردند وچه میکنند . خدایا قلم یارای تحریر ندارد . الهی بازار ودکاکین وکاروانسراها وبیوتات حتی مخلفات بقعـات متبرکه ومساجد بیغما رفت . دودخانه‌ها هوارا تیره کرده . کشته‌ها بی‌غسل و کفن ودفن درکوچه‌ها مانده . ناموس رفت . عصمت رفت . سبحان‌الله جائیکه مخدرات اسلامیه تمـام در خوف عصمت وهتك ناموس اضطراراً در مساجد، که بعقل خودشان محل امن میدانستند ، نمیدانم تاچه‌اندازه از تعدیات اشرار بستوه آمدند ضجه کنان بی‌چادر ومعجر قرآن بسردر کنسولخانهٔ روس پناهنده‌اند ....» این تلگرام مطالب تأثرآور دیگری داردکه ما از نقل‌آنها خودداری نمودیم تاقسمتی‌هم ازمکتوب دیگری راکه در آن تاریخ‌ازاردبیل بآن روزنامه رسیده است بیاوریم . آن نامه چنین مینویسد :

«گردهم شرح من ازظلم وبلای وطنم   سوزد از آتش دل نامده برلب سخنم
بخدائی که برافراشته این سقف بلند   شرمم ازگفتهٔ خویش‌آید وازخویشتنم

ویرانی اردبیل نه‌بحدی است‌که بشرح وبسط‌گنجد . اتلاف عرض وناموس مسلمین وتجاسر اشرار وتخاسر اهالی بحدی است‌که میزان عقل نسنجد . آه بیوه‌ـ زنان و نالهٔ مظلومان بآسمان وکروبیان میرسد . شهر بآن عظمت ونقطه بآن اهمیت حالا دهکدهٔ مخروبه واموال حجرات ودکاکین بازار تماماً ومخلفات خانه‌هـای یك شهر، باستثنای خانه‌های مستبدین بی‌دین، همه بتاراج ویغما رفت . عموماً مفلس فی امان‌الله شدندکه یکی ازاهالی یك گیروانکه چای ویکنگیروانکه توتون از آستارا خواسته بود ، دراردبیل پیدا نمیشود . از ده هزارخـانه روشنی یك چراغ نمیآید .

همه درصحن کنسولخانه گرسنه ، ازسرما لرزان ... درحیرتم که چرخ چرا واژگون نشد ... بساط کربلا را اولاد امیه در اردبیل از نوبرپا کردند ... ای هموطنـان ، بیاد زنهای رنگ پریده ودلهای طپیده ، وناموسهای از دست رفته ، اطفـال کشته ومفقود شده ... درهرشهر وبلاد ، مجلس تعزیه برپا سازید و...» بابیان مطالب دلسوزدیگر استمداد ویاری میخواهد .

مقالهٔ دیگر در آنجریده بچشم میخورد که در آن آمده‌است یکقرص نان یکهزار آنهم پیدا نمیشود . آنهائیکه مرده‌اند جان بـدربرده خلاص شده‌اند . بقیـةالسیف درگوشه‌ای از گرسنگی تلف میشوند...دراین مقاله هم ازمردم استمداد گشته‌است.

درشماره ۶۷ مورخ غره ذیقعده همـان روزنامه درباره حوادث اردبیل چنین نوشته‌شده است «... آنچه بدرستی میشود فهمید اینست که اشرار بعداز تصرف اردبیل هرقدر توانستند نقاط متصرفه را غارت کرده ، غارت خود را برداشته بطرفی رفته‌اند از قرار معلوم دومحلهٔ شهر دو سنگر محکم داشتند اشرار نتوانستند متصرف شوند تاکنون بحال خود باقی است ».

طبق مندرجات آنروزنامه اردبیل در آن تاریخ ده‌هزارخانه داشت که جزیکصد خانه کمابیش، که محل سکونت مستبدین وسران عشایربود، همه تاراج گشتند وبقول روزنامهٔ «کاسپی» چاپ باکو ، که روزنامهٔ ایران نو نقل کرده، توجه بیگلوها بیش ازهزاربار شترمال بآنطرف مرز بردند تا باقراردادن آنها درخاك روسیه، از تعقیب قوای دولتی درامان باشند .

آتش زدن سرای حاجی احمد

بازار بکلی تاراج گردید . درهای مغازه‌هـا عموماً شکسته شده برکف بازارها افتاد . اجناس همه بغارت رفت وآنچه که بـردنش برای غـارتگران میسر نمیگشت بزمین ریخته پایمال شد . کسی که این واقعه را بچشم دیده چنین میگفت که عشایر وقتی وارد یك دکان بزرگ بقالی میشدند اجناسی راکه مورد علاقه داشتند میبردند ولی مثلا نخود، لپه، برنج ، سمـاق ، نمك وغیر آنهـا را که سنگین‌وزن وسبك قیمت بودند درهم

میریختند و کیسه‌های آنها را خالی کرده برای بارکردن اجناس دیگر مورد استفاده قرار میدادند .

بازار اردبیل در آن تاریخ بالغ بر پانزده سرای بزرگ تجارتی داشت[1] و در هریك از آنها ، کم‌وبیش، درحدود یکصدتجارتخانه موجودبود ودر آنعهد که‌موضوع سرقفلی معمول‌نبود کوچکترین آنها باچند هزارتومان یا بیشتر واگذار میشد.سرای حاجی احمد موقعیت خاصی داشت زیرا مرکزتجارت امتعهٔ خارجی بویژه ادویه‌ـ جات بود. غارتگران نخست اجناس آنرا تاراج کردند وبعد برای آنکه نقشهٔ روسیان بدقت اجرا شود بدستور رحیمخان آنرا آتش زدند ودوروز بعد، که هنوزهم‌دوداز ویرانه‌های آن برمیخاست کنسول روس راکه بارحیمخان وامیرموقرهمراهی میشد برای بازدید و تماشای آن آوردند.

مرحوم محسنی مینویسد تماشای آنروز کنسول طـوری صورت‌گرفت که عامی‌ترین مردم نیز بعلت این واقعه پی‌بردند و این‌کار را مقدمهٔ ورود قشون بیگانه دانستند .

قتل وغارت، بطوریکه گفتیم، سه‌روز بطول انجامید ، بااینحال حسینعلی‌خان فولادلو تا روز ۲۹ شوال در اردبیل باقی ماند وبعداز آن تاریخ بود که تاب تحمل نتایج جگرسوز اعمال وحشیانهٔ خود وهمدستانش را نیاورده بدنبال دیگران ازشهر بدررفت ، بخصوص که خبر آمدن قوای دولتی نیزاز راه آستارا وسراب قوت‌گرفته سخن از ورود آنها درمیان بود . حال آنکه سربـازان روس نیز بتدریج وارد شده اختیار شهر را دردست‌گرفته بودند .

رحیمخان خود روزها بقلعه میآمد و شبها درقریهٔ کلخوران میخوابید . او در

۱ـ نام برخی ازاین سراها بدینقرار بود : سرای دوگوچی (برنج فروشها)، سرای گلشن، سرای حاج شیخ‌الاسلام ، سرای زنجیرلی ، سرای حاج میرزا (سرای خشکبارچی) سرای وکیل، سرای حاجی احمد، سرای میرزا رحیم ،سرای حاج امین، سرای حاج شکر، سرای جهودها ، سرای مجیدیه ، سرای تبریزیها و...

این چندروز ازجانب خود ، غفارخان سالارموقررا بحکومت اردبیل منصوب داشت ومحسن خان سردار فاتح ، پسر میری‌خان داشکسنی را، که مردم او را ازاشراربنام می‌شناختند ، پیشکار حکمران گردانید . عجب آنکه اینان باردیگر درهمان چندروزهٔ حکومت ، دست بتاراج جدیدگشودند وخانه‌هائی را ، که بمناسبت سکونت سران عشایر، غارت نشده بود ، تهدید بغارت کردند و از صاحبان آنها که یکصد خانه کم وبیش بود پولهاگرفتند .

مردم بکلی مستأصل گشتند وبمساجد پناه بردند . کسانی نیز هدف تیر عشایر قرارگرفته کشته‌ویا زخمی گردیدند. شادروان‌محسنی درنوشتهٔ خود تعداد کشته‌شدگان وزخمیان این واقعه‌را برچهل نفراز مجاهدان و ۲۴۰ نفر ازاهالی وعشایربالغ‌میداند.

روزسوم یکی ازعلمای‌والامقام‌شهر بنام‌حاج‌محمدعلی که‌معروف به‌میرآخوراف واز روحانیان دانشمند وروشنفکراردبیل ومورد احترام جامعه بود پیغامی به‌رحیمخان ودیگر سران عشایر فرستاده گفت «شمرو سپاهیان عبیدالله بن‌زیاد یکروز درکربلای حسین (ع) قتل وغارت کردند آیا شما چندروز میخواهید این مردم بی‌پناه را تاراج کنید ؟».

این گفته ظاهراً در بعضی‌ازآنها مؤثر افتاد وکم‌کم راه بازگشت پیش‌گرفتند بخصوص که مقصود نیز حاصل گشته وهمهٔ آنها ، از طراح ومجری ، بهدفهای خود رسیده بودند . گویا این پیام باورود طلایهٔ سپاهیان روس مصادف گردید وآنان نیز روز چهارم باردبیل رسیدند . روزنامهٔ ایران نوضمن‌خبری که حاکی ازاین موضوع است مطلب دیگری نیزاضافه می‌کند وآن اینکه دوروز آخر مردمان بهیجان آمدند وچند نفر از اشرار راکشتند چند نفررا هم توقیف‌کردند .

طبیعی است که رحیمخان و یارانش درصدد اخذ مزد و پاداش خود بودند وبطوریکه سالخوردگان میگویند عمال‌روس نسبت به‌سردارنصرت سخاوت‌بیشتری نشان داده احیاناً جانشینی محمد علیشاه را بگوش او میخواندند .

اتحاد مجدد عشایر برای تسخیر ایران

گفتهٔ فوق را پیمانیکه وی بـاسران عشایر در آستانهٔ سقوط اردبیل بسته، ودرحاشیهٔ قرآنی همه مهر کرده‌اند ، تاحدی تأیید می کند،اینك ما آنرا از کتاب قیام آذربایجان وستارخان بنقل از کتاب خاطرات وخطرات مخبرالسلطنه عیناً میآوریم :

« بسم‌الله الرحمن الرحیم . بتاریخ نوزده شوال المکرم ۱۳۲۷ . این بندگان درگاه رؤسای ایلات وعشایر ولایات خمسه باقتضای تکلیف مذهبی و وظیفهٔ شاه‌پرستی، که برای اعادهٔ امنیت وسلطنت ایران ودفع شر مفسدین وقلع وقمع معاندین دین مبین وترویج مذهب جعفری علیه آلاف التحیة والثناء، اتفاق واتحاد کرده وبدواً دراین ولایت اردبیل اقدامات کرده‌ایم برای اصلاحات کلیه درآتیه وانجام این کار کلام‌الله ربانی را فیمابین خود شاهد قرارداده شرایط میگذاریم که باکمال مجاهدت از بدو اقدام تاختم وانجام، مالاً وجاناً تاآخرین قطرهٔ خون وحبهٔ مال خودمان ساعی باشیم وحضرت اجل آقای سردار نصرت را برای خودمان سردار کل دانسته اجرای اوامر ایشانرا برخود لازم بدانیم، هرکس ازاین عمل تخلف کند ودست بچپاول بزند اورا ازجرگهٔ رؤسا خارج کنیم. حق ایلیت ومذهب صحیح را ندارد واین کلام‌الله مجید خانهٔ اورا برچیند. بایدعموماً ومتفقاً دارائی اورا چاپیده خودش را مقتول ومعدوم نمائیم . سردارنصرت امیرعشایر. سالاراسعد . سالارالسلطان . سالار نصرت . لطف‌الله‌خان سرتیپ. اقتدار نظام . اسعدالسلطنه. هزارخان. فاتح الممالك . سالارعشایر . سیف‌السلطان. صارم‌السلطان. سالار فیروز . رشید الممالك . سالار دیوان . مستعان‌الملك. بدل‌خان . حسینعلی‌خان . عبدالله‌خان . ابوالفتح بیك. قدرت‌خان. ماشاالله خان. عزت‌الله خان. بدرخان. محمد قلیخان. محمدخان. جوادخان. انشاالله‌خان. نصرالله‌خان. آقابیگ. فتح‌الله‌خان. محمد نصیرخان. هاشمخان».

خوانندگان دانشمند توجه دارند اولا این‌عهدنامه بموجب تاریخ آن، که ۱۹ شوال است، بعداز حملهٔ آنان باردبیل تنظیم گشته ودر روزهائی صورت گرفته است که فولاد لوها ازمحلهٔ یعقوبیه در شهر رخنه کرده و خانهٔ حاج ناظم‌التجار را گرفته

وسپس مجبور بعقب‌نشینی شده بودند و باآنکه در این عهدنامه بقرآن ربانی سوگند خورده‌اندکه «هرکس ... دست بچپاول بزند اورا ازجرگه رؤسا خارج» کنند بـا اینحال دو روز بعد از تاریخ این قسم‌نامه ، که اردبیل بدست آنها افتاد ، تمام شهر بتاراج رفت بدون آنکه‌کسی را از«جرگهٔ روسا» خارج نمایند .

ثانیاً درتلگرام قبلی که ازتبریز بوسیلهٔ سفارت روس در تهران بمحمد علیشاه مخابره کردند همواره صحبت از «اعلیحضرت اقدس محمد علیشاه قاجار ارواحنا فداه» داشتند حال‌آنکه مرکز شخصیتها دراین عهدنامه «حضرت‌اجل آقـای سردار نصرت» قرارگرفته واو را برای خودشـان « سردارکل دانسته اجرای اوامر ایشانرا برخود لازم» شمرده‌اند . تحریم غارت وچپـاول نیز بدانجهة بوده است‌که حضرت اجل مذکور هرآینه درشأن سلطنت‌قرارگیرد ودرعداد غارتگران بحساب نبایدغافل ازآنکه ماهیت وجودی و رفتار رحیمخان ونحوهٔ تربیت‌کسان وی با این عهدنامه‌ها قابل تغییرنبود .

مرحوم محسنی مینویسدکه من «درآنموقع در قنسولخانه بودم میرزا محمد خان حسین‌زاده رئیس انقلابیون درطالار دیگر دراز کشیده ابداً حرفی نمیزد وفقط دربحرفکر وخیالات‌غوطه وربود. دراین ساعت خبررسیدکه بازار را غارت‌نمودند میرزا محمدخان محض استمـاع این‌خبر بلند شده بنـای رقصیدن‌گذاشت . سئوال نمودم چه‌خبر است بااین اوضاع دهشت و وحشت چه‌جای رقصیدن است گفت از صبح تاکنون درخیال بودم اگررحیمخان بعداز تصرف اردبیل باموال مردم‌متعرض نشود بااین قوه تـاطهران خواهد رفت واز هرنقطه عبورکند اهالی آن محل قیـام بمساعدت رحیمخان خواهندکرد .

حالاکه اردبیل راغارت نمودند مطمئن شدم وآن خیالات‌که مرا احاطه‌کرده واسباب نگرانی‌بود، رفع‌گردید . بعداز این‌بیك‌ده نمیتوانند بروندکه اینهااشخاص بی‌شرفو دزد پلاس هستند واینان‌مردم میدان سیاست‌نیستند. من چنان تصورمیکردم که قیام‌طوایف اردبیل‌ومشگین ازنقطهٔ نظرسیاسی‌است وبااین‌قوه واستعدادبهرطرف

ایران که عزم نمایند بدون موانع تسخیر میکنند».

انعکاس جهانی غارت اردبیل

قتل وغارت اردبیل دردنیای آنروز سروصدای زیادی براه انداخت وخبروقایع دهشتناك آن مدتها باعناوین درشت در صفحات اول روزنامه‌های لندن وپاریس ودیگر پایتخت‌های اروپائی درج گردید. روزنامهٔ تایمز لندن در تاریخ سوم نوامبر باعباراتی که مخصوص سیاست انگلستان است چنین نوشت «ضعف خزانه و کمی پول را که وقایع نگارما بیان میکند که سبب تأخیر وتعویق اقدامات لازمهٔ دولت ایران برای جلوگیری وسر-کوبی شورشیان اردبیل شده همچنانکه مکرر درمکرر گفته‌ایم سبب عمده وعلت کلی آن بدبختیهای فوق‌العاده داخلی این مملکت بیچاره است که مستقلاً باید متحمل شود ...» وپس ازذکر مطلب بالنسبه مفصلی دراینباره اضافه مینماید « اگر چنانچه اردبیل فی‌الواقع مغشوش شده‌است خیلی جای خوف وهراس است زیراکه اغتشاش اردبیل سبب تضییع و تخریب اصلاحاتی است که در عرض این چند مساههٔ اخیر شده است ...»[1]

این دلسوزیها نه بخاطر اردبیل ومردم بلا دیدهٔ آن بود بلکه چون باورود قشون روس بآذربایجان ، باصطلاح روزنامه نگاران عصرما ، تعادل قوای روس وانگلیس درخاورمیانه بهم میخورد این اقدامات نوعی اعتراض بردولت بهیهٔ روس محسوب میشد وخود هشدار بین‌المللی بر آن دولت بشمار میآمد .

دولت روس نیزمتقابلاً برای آنکه عملیات خودرا دراین‌واقعه مشروع جلوه دهدبیانیهٔ رسمی‌ای‌صادر نمود که شادروان کسروی خلاصهٔ آنرا در کتاب خودآورده وما آنرا دراینجا نقل میکنیم[2]:

«ایلهای سرکش شاهسون، که درنزدیکیهای سرحد قفقاز نشیمن دارند ، از پیشامدهای کشور ایران فرصت‌یافته دراین‌تازگیها چندین‌بار به‌تاخت وتاز پرداخته‌اند

---

۱ ــ نقل ازشمارهٔ ۷۲ مورخ ۸ ذیقعده ۱۳۲۷ قمری روزنامهٔ ایران نو.

۲ ــ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان .

وازآمد وشدکاروانیان در راه آستارا واردبیل وتبریز جلوگیری مینمایند . وبتازگی خبررسیده که این ایلها همدست رحیمخان وبهواخواهی محمد علیشاه وبآهنگ برهم زدن مشروطه بکار برخاسته‌اند . فرمـانفرمای آذربایجان ستارخان را بـایکدسته از مجاهدان باردبیل فرستاد که آرامش را در آنجا برپای گرداند وستارخان چون باردبیل رسید پیش ازهمه خواست ازمجاهدان قفقاز ابزار جنگ گرفته ازشهر بیرون کندولی دراین کارفیروزی نیافت ودرهمان هنگام شاهسونان وقره‌داغیان باردبیل نزدیك میشدند وآبادیهای سرراه را تاراج مینمودند . بسیاری ازمجاهدان از ستارخان کناره جسته به‌تبریز بازگشتند ودر دوازدهم اکتبر رحیمخان وشاهسونها بدرون شهر درآمده‌وبا دستهٔ کمی که بنگهداری آنجا می‌پرداختندجنگ آغاز نمودند . ستارخان وحکمران شهررا گذارده بدز پناهنده شدند وسپس آگاهی رسید که ستارخان بسراب گریخته‌است وچون این پیشامدهـا بتندی رخ داده دولت ایران درسایهٔ بی‌پولی و نداشتن لشگر آراسته درست نمی‌تواند بزودی سپاه باردبیل برساند ودرچنین زمانی قنسول روس دراردبیل تنها صدتن‌قزاق ودودستگاه توپ کوچك برای نگهداری خود داردوبرای آنکه این نیروی اندك بتواند بستگان روس را پاسبانی نماید قنسول دستور داد همه بستگان روس در قنسولگری‌گردآیند . دراین هنگام شاهسونان وقره‌داغیـان دز را بسختی بمباردمان می‌کنند وچون‌قنسولخانه پهلوی دزنهاده آنجا نیز زیرآتش‌است ازاین رهگذرکه جان قنسول وبستگان روس در زیر بیم است دولت روس باشتاب دسته‌هائی ازسپاه‌قفقاز بآنجامیفرستد زیراکه‌آوردن سپاه ازتبریزویا ازقزوین‌باردبیل بزودی نخواهد بود».

اشغالهای نظامی همواره باچنین دستاویزهائی همراه بوده است . وقتی هیتلر قبل‌از جنگ جهانی دوم‌خاك اطریش‌را اشغال میکردگفت‌که قبرمادرش‌درآنجاست وبرای امکان زیـارت آن بایدکشور اطریش استقلال خود را از دست داده ضمیمهٔ خاك آلمان شود ، وزمانیکه نیکسون رئیس جمهور آمریکا درسـال ۱۹۷۰ میلادی بکامبوج لشگرکشید اظهار داشت که دشمنان ما در ویتنام ستاد خود را در مرزهای

این کشور برپا کرده‌اند و برای فیروزی در ویتنام هتك حرمت کشور بیطرف کامبوج ضروری میباشد. اشغال ایران در جنگ دوم بین‌المللی نیز چنین دستاویزی داشت وسپاهیان روس و انگلیس، بنام آنکه چند افسر وجاسوس آلمانی در ایران فعالیت دارند، بحالت جنگ وارد این کشور بیطرف وآرام شدند وایرانرا سالهازیر اشغال نظامی خود قرار دادند. این‌کار آنقدر نمونه‌دارد که‌ذکر آنها خود کتابهای دیگری بقطرچندین برابر این کتاب میشود. ولی‌همهٔ آنها دراین ضرب‌المثل ایرانی‌خلاصه میشود که گرگ بمیش‌گفت چرا پائین‌آب راگل‌آلود میکنی؟

این ضرب‌المثل داستان کوچکی را بایك گرگ وبك میش مجسم میسازد که گرگ نزدیك سرچشمه ومیش پائینتر از او آب میخورد. گرگ طمع درمیش بسته دنبال بهانه میگشت واز اینرو اورا مورد عتاب قرار داده‌گفت چرا آب راگل آلود میکنی. میش هرچه دلیل آورد که اولاً آب راگل‌آلود نمیکند و ثانیاً بفرض‌آنکه چنین‌کند زیانی بگرگ نمیزند زیرا او درقسمت بالای‌مجرا آب میخورد. ولی‌این دلیل‌ها بگوش وی نرفت ولحظهٔ بعدکه‌گوشت لطیف میش را از گلوی خود پائین میبرد میگفت «چه دلیلی بهتر از این برای گل‌آلود نمودن آب میتواندباشد؟!...»

آنچه دراعلامیهٔ روسها قابل توجه است تاریخ اشغال شهر از طرف عشایر میباشد زیرا درآن اعلامیه روز مزبور دوازدهم اکتبر (برابر ۲۶ رمضان و۱۹ مهر) ذکر شده حال‌آنکه طبق مدارك موجود تا روز۱۳ شوال عشایر هیچگونه نفوذی‌در سنگر مدافعان شهر نداشتند وروز ۱۳ آن ماه (که‌مطابق‌با۳۰ اکتبر۱۹۰۹ و۹ آبانماه ۱۲۸۸ بود) از دروازهٔ ابراهیم‌آبادرخنه‌کرده تافردا چندکوچه‌پیش‌آمدند ولی‌براثر کوشش وفداکاری مجاهدان مجبور بعقب نشینی گشتند. ورود رحیمخان نیز بشهر بطوریکه‌گفته‌ایم روز۲۱ شوال یاهفتم نوامبر و۱۶ آبان صورت‌گرفت.

شاید این‌اعلامیه نیز، مثل تلگرام عشایر بمحمد علیشاه، مدتها قبل تهیه شده و روز انتشار تاریخ آن اصلاح نگشته بهمان وضع اول صادر شده است والا تمام مدارك‌ایرانی موجود فرارستارخان وسقوط شهررا زودتراز آن‌تاریخ ذکرننموده‌اند.

ورود روسها بشهر

عشایر چنانکه گفتیم کم کم از شهر بیرون رفتند و با ثروت وغنائمی که بدست آورده بودند راه اوبه‌های خود را پیش گرفتند . درشهر بلا ومصیبت بشدت باقی بود ودرماندگی غیرقابل وصفی برزندگی عمومی سایه می‌افکند . بازار ودکاکین مدتی تعطیل بود ومردم ازعاقبت کار خود نگرانی عمیقی داشتند . چون زمستان درپیش بود ناچار بترمیم خرابیها برخاستند وخانه ودکان خود را بنحوی تعمیر کردند و باقیماندهٔ کالای خود را جمع آورده از نو شروع بکسب نمودند . درعین حال نیروی مسلح روس نیز، اعم ازسالدات وقزاق مرتباً از قفقاز وارد آستارا شده راه اردبیل پیش می‌گرفتند. مخبر روزنامهٔ ایران نو درآستارا آمارورود سپاهیان روس رااز روز ۲۲ تا۲۵ شوال۱۳۲۷ قمری، بدینگونه گزارش کرده است :

«توسط کشتی البرز یکصد نفر قزاق. بوسیلهٔ کشتی ترکمان سیصد نفرسالدات. باکشتی ژاندیر چهارصدنفر سالدات. توسط کشتی آنی یکصد وبیست وپنج نفر. پیاده از آستارای روس هفتادوپنجنفر قزاق. توپ ومسلسل سه عراده ، قورخانه شش عراده، پولمیت چهار دستگاه، جملتان ۱۰۲۰ نفر. ازسابق در کنسولگری اردبیل قزاق موجود یکصد وپنجاه نفر جمع ۱۱۷۰ نفر .

الساعه بیست وهشت شوال دو کشتی قفقازومرکوری وارد آستارا شش ساعت مشغول خالی کردن قزاق وسالدات هستند»[1]

روسها پس از ورود بشهر رشتهٔ امور را در دست گرفتند، ویس قنسول آنها بتارخ ۲۹ شوال ۱۳۲۷ اعلانی در شهر منتشر کرد که مااینك متن آنرا ازشمارهٔ ۷۳ مورخ ۹ ذیعقدهٔ ۱۳۲۷ روزنامهٔ ایران نو عیناً میآوریم :

«برعموم طبقات علماوامرا واصناف وکسبهٔ ولایت اردبیل باکمال توقیراعلام میشود چون امروزها بواسطهٔ ورود قشون نظامی دولت علیهٔ روس اسباب آسایش عامه وانتظام شهر باسهل وجه ممکن وبرحسب خواهش عموم اهالی اردبیل تنظیم

۱ـ شماره ۷۱ مورخ ۷ ذیقعده، روزنامهٔ ایران نو .

و ترتیبات شهر را برعهده میداریم اینك رسماً اعلان مینمابد : اولا از این تاریخ ببعد استعمال تفنگ و فشنگ وطپانچه و آنچه که از آلات ناریه صدق میشود موقوف ومتروك عنه داشته و نیز در کوچه ومحلات بهمراه نداشته باشند . اگر چنانچه کسی بخلاف همین اعلان رفتار نماید درصورت وقوع مکلف بر تکلیف خود بوده وهرچه از آلات ناریه همراه داشته باشد ضبط و توقیف خواهد بود . ثانیاً بتمامی تجار واصناف و کسبهٔ بازار اردبیل اطمینان داده میشود که باکمال میل ورغبت و بانهایت آسودگی مشغول تجارت خودشان بوده باشند . ثالثاً اشخاصیکه بهراسم ورسم در قنسولگری متحصنند بااطمینان مشغول کسب عمل خودشان بوده باشند . رابعاً از اتباع دولت علیهٔ ایران ، ازقبیل شاهسون وشهری ودهاتی اگر ادعائی از یکدیگر داشته باشند رجوع بحکام شرع نموده وموافق احکام شرع عمل خودشان را قطع نمایند . البته عموم اهالی ازقرارداد فوق تجاوز نکرده از همان قرار رفتار خواهند نمود. فی۲۹ شهرشوال ۱۳۲۷».

این اعلامیه تاحدی موجب اطمینان اهالی شد و کم کم شروع بترمیم‌خرابی‌ها وکسب وکار خود کردند . بااینحال روسها درپی‌طرح نقشه‌های جدیدی بودند وبرای یافتن دستاویزی دراینباره، که سپاهیان‌روس باجنگ‌وارد این‌شهر شده‌اند ، باردیگر رحیمخان را بشهر کشانیدند ولی چون خدا نخواست نقشهٔ آنها عملی شود بدست خود آنان نقش بر آب شد.

مرحوم محسنی داستانرا چنین آورده است که درآنشب، که سالداتهای‌روس وارد اردبیل شدند خواهرزادهٔ رحیمخان درشهر کشته شد . رحیمخان آنرا دستاویز حملهٔ‌مجددقرارداد وباتشویق کنسول‌روس،عده‌ای بالغ‌برپانصد نفرازسواران خودرا وارد شهر کرده ازسمت عالی قاپو (دروازهٔ شیخ) روانهٔ محلهٔ طوی وبازار نمود .

چون بابودن سپاه رسمی دولت بهیهٔ روس دراردبیل چپاول و غارت مجدد بوسیلهٔ عشایر ناقض مفاد اعلامیهٔ سابق‌الذکر آنها بود بنابراین دخالت نظامی آنها در مقابل غارت عشایر حتمی مینمود . منظور کنسول آن بود که چنین دخالتی را بصورت جنگ رسمی بین روسیان وعشایر درآورد وباتحصیل امضا وشهادتنامه از

مردم دایر براین که شهر باجنگ گرفته شده است، مقاصد سیاسی خود را اعمال نماید. گویا او مجالی نیافته بود که فرمانده قزاقها را ازاین نظر آگاه سازد زیرا سپاهیان روس که درمقابل مسجد سلیمانشاه بپاسداری از کوچهٔ اسماعیل بیگ وخانهٔ او ایستاده بودند، چون سواران را دیدند، بتصور اینکه میخواهند آن خانه را غارت کنند، جلوی حرکت آنها را گرفتند و چون آنان زبان عشایر واینان زبان روسها را نمی‌دانستند کسانی ازمردم شهر، منجمله مرحوم محمد حسن سمیع اوف، به دیلماجی (ترجمه) پرداختند . ولی دیلماجان، از آنجاکه دل پری ازهردو طرف داشتند ، گفته‌ها را وارونه بیان کردند وروسیان را بدین عنوان، که مقصد عشایر غارت خانهٔ اسماعیل بیك وکنسولخانهٔ روس است، ترسانیدند . این بود که آنها باتفنگهای خود بطرف عشایر نشانه گرفتند وآنها را تهدید کردند . سواران رحیمخان چون یارای جنگ باسربازان روس نداشتند وچنین اجازه‌ای هم ازسردار نصرت بدانها داده نشده بود برگشته پا بفرار گذاشتند وازشهر بدر رفتند. مردم چون چنین دیدند بتعقیب آنها پرداختند ودراین گیرودار هیجده تن از آنها را کشتند .

روزنامهٔ ایران‌نو این داستان را چنین نوشته است که دوروز بآخر مانده مردم هیجان کردند چند نفر ازاشرار را کشتند ، چندنفر توقیف نمودند، بقیه ازترس فرار کردند . روزنامهٔ مزبور منبع این‌خبر را نامهٔ انجمن ولایتی قلمداد کرده وتصریح نموده است که پیك مخصوصی حامل آن نامه بوده است . تاریخ تحریر آن نامه ۲۹ شوال ذکر شده و نویسنده یاد آور گشته است که غفارخان سالار موقر حاکم ، از ترس فرار کرده در کنسولگری متحصن شده است وقلعه نیز در دست قزاقهای ایرانی است .

بهرحال کنسول روس ازاین واقعه، که جنگی بین عشایر و سالداتها رخ نداده بسیار ملول گشت وفرمانده سربازان روسی را تنبیه نمود ورحیمخان را باردیگر بحمله ترغیب کرد ولی وی معذرت خواست وچنین تصور نمود که کنسول سیاست کرده میخواهد آنها را بکشتن دهد .

عجب آنکه خود رحیمخان نیز از کیفر اعمالش بدور نماند وبا آنکه بقصد رهائی ازمجازات اعمال زشت خود، مثل محمد علیشاه بروسیه فرار کرد ولی دست انتقام باردیگر اورا بایران آورد وسرانجام درتبریزتوقیف شد وچون روسهادرصدد آزادکردن او بودند باتوافق مخبرالسلطنه استاندار وتصویب انجمن ایالتی، درماه رمضان ۱۳۲۹ قمری باتیری درزندان ازپای درآمد ولعنت ابدی مردم اردبیل ونفرین وطندوستان ایران را توشهٔ راه آخرت خودگردانید.

اشتباه تاریخی مخبرالسلطنه

مخبرالسلطنه والی آذربایجان بعدازاین واقعه باردیگر رشید الملك را بحکومت اردبیل اعزام داشت واورا ،که در این واقعه نیز نقش خود را خوب بازی کرده بود ، بدین مقام برگماشت . خود مخبرالسلطنه درکتاب خاطرات وخطرات چنین مینویسد « پس از مراجعت سردار ملی از اردبیل، چند روزی بی حکومت ماند . روسها ازلنکران به محمد قلیخان آلاری توپ وقورخانه دادند که مزاحم اردبیل باشد وترویج مسلك کند یعنی چپاول . شیخ علی اکبر مجتهد حکم جهاد میدهد قرآن از یکطرف شمشیر از طرف دیگر حمایل میندازد وبمیدان میآید. ازایلات چندهزارنفر دور اردبیل اجتماع میکنند . این پردههم برگذار میشود . شاید صورتا نمایشی بود لیکن سبب شد که روسها سههزار قوا باردبیل بیاورند . انجمن نادان شرحی بهکنسول روس مینویسد وتقاضای آوردن قوی میکند. درتبریز کسی که بتوان باردبیل فرستاد نیست. رشید الملك که باروسها دم خوربود باردبیل فرستادم...»

گویا مخبرالسلطنه اینها را درایام پیری نوشته ونسیان براو غلبه کرده و از اینجهة مطالب را باهم مخلوط نمودهاست . سلاح گرفتن محمد قلیخان باحکم جهاد آقا میرزا علی اکبر وقرآن شمشیر حمایل کردن وی ازلحاظ زمانی فاصلهٔ زیادی با «پس از مراجعت سردار ملی از اردبیل» دارد. زیرا این اقدام آقا میرزا علی اکبر بعداز انقلاب کمونیستی درروسیه وسقوط نیکلای دوم آخرین امپراطور، روسیه بودکهدر نوامبر سال ۱۹۱۷ (برابر آبانماه ۱۲۹۶ شمسی ومطابق ماه صفر ۱۳۳۶ قمری) اتفاق

افتاد ودر آن تاریخ قریب نه‌سال از «مراجعت سردار ملی از اردبیل» میگذشت .

داستان جهاد آقا میرزا علی‌اکبر بدین قراربود که چون لنین درروسیه روی کار آمد انقلابیون آن کشور کم کم درصدد نفوذ بنقاط شمالی ایران بر آمدندونگرانی خاطراولیای ایران وبرخی از کشورهای دیگررا فراهم ساختند . نگرانی ازاین جهة بود که‌مبادا دامنهٔ انقلابات بآذربایجان‌وایران نیز کشیده‌شود واین کشورهم‌دستخوش آشوب وانقلاب گردد ولذا مقدمات کار آنچنان فراهم گشت که آقا میرزا علی اکبر بدین‌کار برخیزد واز اسلام وایران دفع شر نماید وما درجـای خود چگونگی اقدام او را شرح داده‌ایم .

مخبرالسلطنه این کار را بایام فرارستارخان نسبت داده ودچاراشتباه گردیده است اما این اشتباه اوقابل‌اصلاح است وتاریخ بالاخره آنراروشن‌میگرداند. لیکن اشتباه‌دیگری که وی‌در آن‌ایام‌مرتکب شده قابل‌جبران‌نیست وآن انتخاب‌رشیدالملك بحکومت این ولایت بود. زیرا رشیدالملك بنابنوشتهٔ مرحوم کسروی از طرفداران ویاران روسها بود وخود والی‌نیز اورا «دم‌خور روسها» میدانست .

رشیدالملك درخاطرهٔ مردم اردبیل یاد خوشی نداشت، وحتی بزعم بعضی،او در واقعهٔ غارت اردبیل نقش «شریك دزد ورفیق‌قافله» را بازی میکرد . مـا مطالب ناخوشایندی ازبعضی‌ازگذشتگان اردبیل شنیده‌ایم که‌فی‌الجمله ازذکر آنهاخودداری مینمائیم همینقدر میگوئیم که اگر در آن ایام حساس مرد وطندوست وایران خواهی بحکومت این ولایت گمـارده میشد بدون تردید سرنوشت مردم اردبیل بنحو بهتری دگرگونه میگشت واینهمه مصائب بدانها روی نمیآورد وآنهمه‌گرفتاریهای بعدی که ازآمدن روسها عاید ملت ایران شد پیش‌نمی‌آمد .

روزهای سخت اردبیل

دوره‌ای است که استبداد سیاه بعداز آنهمه کشتاروغارت‌بار دیگرسایهٔوحشتناك‌خودرا براین‌شهر گسترده، فقروگرفتاری مردم ، ازدست رفتن جوانان وکسان ؛ فقدان سرمایه‌برای کسب‌وکار، ویرانی‌شهر، سختی زمستان، درماندگی‌غیرقابل‌وصفی برای همه بوجود

آورده است . رشیدالملک که چندماه پیش، از دست آزادیخواهان در کنسولخانه متحصن بود وبتوصیهٔ مخبرالسلطنه و وساطت امیرخیزی وستارخان از آنجابدر آمده به‌تبریز مراجعت نمود چندهفته پیش فرمانده ستونی بودکه برای یاری سردار ملی ازتبریز حرکت کرده ولی‌بدون اینکه کوچکترین قدمی‌درراه رهائی مردم‌شهربردارد درسراب اتراق نمود واین توقف‌آنقدر طولانی شد تاعشایر دمار از روزگارساکنان بیگناه این‌شهر در آوردند . او اکنون بعنوان نمایندهٔ دولت‌مشروطه بعالیترین‌منصب اداری این شهر برگزیده شده وباردبیل آمده است تا روسها درسایهٔ او آنچه را که میخواهند بدست آورند .

برخی از پیشینیان انتصاب او را از طرف والی مشروطه خواه آذربایجان بحکومت اردبیل ویادآوری سوابق وی در خدمت باستبداد باتعجب تلقی میکردند وبدین‌سبب درصداقت وصمیمیت خود والی نیز ازحیث آزادی خواهی شك‌وتردید مینمودند . گرچه ماازآن زمان بدوریم واز مقتضیات آنروز بی‌اطلاع، بااینحال‌چون درنوشته‌ها میخوانیم که رشیدالملك باتردستی خاصی، سردارمحیی را، که بامردولت مرکزی، باعده‌ای مجاهد وتوپ بیاری مردم اردبیل‌آمده بود ازورود بشهر منصرف ساخت وازنمین بتهران بازگردانید نظرآنها را بکلی ردنمی‌نمائیم . مرحوم‌محسنی دراینباره مینویسد که معزالسلطان سردارمحیی، که ازپیشقدمان مشروطیت بود، ازراه رشت بایکعده مجاهد وتوپ‌های بزرگ وارد قصبهٔ نمین شده چندروز در آنجا بود، رشیدالملك رؤسای عشایر را تحریك کردکه بعنوان پیشواز، باسوارهای زیاد در جلوی وی نمایش دهند وخودش بعنوان استقبال بنمین رفته سردار را مرعوب نمود که بااین عدهٔ کم نمیتواند ازعشایر جلوگیری کند و حیثیت دولت بکلی میرود ... وبا هزاردسیسه ایشانرا ازورود بشهر ممانعت نموده عودتش داد .

ماکه امروز این وقایع را میخوانیم تعجب میکنیم که چگونه حاکمی که از طرف دولت برگزیده شده بود ستونی را ، که برای تقویت او آمده بود ، بادسیسه برگردانید وبجای آنکه موجبات ورود واستقرار آنرا فراهم سازد بمرعوب نمودن

آنها پرداخت.

این داستان در زمانی رخ داد که گفتیم رحیمخان از ترس کنسول روس بکلی از شهر روی برگردانده رفت و شاهسونان غارتگر نیز هریك در یورتهای خود مشغول تقسیم غنائم چپاول اردبیل بودند. این تنها مانیستیم که بعداز نیمقرن دراینباره در شگفتیم، بلکه درآن ایام بیگانگان هم از این اقدام تعجب میکردند، چنانکه روزنامه «صدا»، که بزبان ترکی درباکو منتشر میشد نوشت «اردوئی که برای مجازات اشقیاء فرستاده شده بود امروز ازطرف حکومت مرکزی محکوم ببازگشت شده وبآستارا وارد شدند. بنظر مااین خبرهم خیلی غریب وهم خیلی اسف انگیزاست. این دسته قشون که ده روز بیش نمسانده، ودرصورتیکه ده روز بیشتر طی راه نموده وبدینجا رسیده اکنون بکجا برمیگردد؟ این قشون دراردبیل چه کاری دید که اکنون بازخوانده میشود؟ اگر مقصود خود نمایاندن است که نفرستاده رحیمخان ومحمد قلیخان هم میدانستند که درتهران قشون هست. اگر در این خیال بودند که شاهسون را از اردبیل برانند ایشان نیامده شاهسونها اردبیل را تخلیه نمود.

منظور از آمدن قشون همانا آن جزای شاهسونها بود که اردبیل را خونین نموده بودند. آیا این مجازات شد؟ رحیمخان، محمد قلیخان وسایر اشقیاء گرفتار آمده مکافات شدند؟ پس از بازگشت این قشون آیا اردبیل و صفحهٔ آن از شر دزدان وچپاولچیان آسوده میماند؟ راستی آنکه چون ازاین اقدام حکومت تازهٔ ایران چیزی نمی فهمیم ناچاردروغ محض می پنداریم. هیچ نمیشود این تصوررا نمود که خائنانی را، که شهربزرگی را تارومار کرده اند، بقای دولت را هردقیقه باوجود قوی تهدید میکنند، وبوزهٔ ارتجاعیون رابخاك نمالیده این قشون بازگردد واشقیارا تنبیه ننموده معاودت نماید. بگمان مااین خبر سهو تلگرافی است وهیچ همچه چیزی نبوده است[۱]».

غافل ازآنکه واقعیت داشته وسهو وخطائی ازتلگرافچی سرنزده است. شگفت آنکه سفارت ایران درروسیه نیزاز دولت ایران تنبیه این اشرار را تقاضامینمود تابهانه‌ای

۱ــ نقل از روزنامهٔ ایران‌نو. شماره ۸۸. مورخ ۲۹ ذیقعده ۱۳۲۷ قمری.

بدست روسها نیفتد. سفارت مزبور درتلگرام خود بوزارت خارجه نوشت که با روسها مذاکره کرده است. آنها دوهزار نفر قشون باردبیل فرستاده‌اند دیگر نخواهند فرستاد و آنهارا هم بتدریج برمیگردانند. دولت باعزم ثابت به تنبیه اشرار اقدام کند و برای آنکه رفع بهانه شود دسته‌ای قشون بدانجا بفرستد «و از تقصیر شاهسون ورؤسای اشرار اغماض نشود که نتیجهٔ آن خوب نخواهدشد»[1].

انجمن ولایتی جدید رشیدالملك بعد از این واقعه بفکر احیای مشروطیت افتاد وبرای آنکه ظاهرحکومت خود را مشروطه جلوه‌گرسازد درصدد تشکیل انجمن ولایتی برآمد. صندوقهای انتخابات، چنانکه معمول است در همه‌جا نصب شد وپس از اخذ آراء وشمارش وقرائت آنها درمسجدجامع، شادروانان حاج میرزا ابراهیم مجتهد (انواری)، میرزا محمد حسین نایب‌الصدر، میرزا محمد علیخان وکیل الرعایا ازمشروطه‌خواهان، وحاج محمد حسین حبیب‌الهی، عبدالخالق و میرزا ابراهیم ارباب از آزادیخواهان، عضوانجمن شدند وچون بکار پرداختند مرحوم میرزا ابراهیم ارباب را بعضویت انجمن ایالتی برگزیدند وبه تبریز فرستادند.

اما مردم بیچاره که هست ونیست خود را از دست داده بمعنی واقعی کلمه برخاك سیاه نشسته بودند مرتباً از دولت برای تنبیه چپاولگران کمك میخواستند واسترداد اموال خود را خواستار بودند ولی آنچه البته بجائی نمیرسید ناله وفریاد آنها بود.

مایکی از تلگرامهای آنروز بازرگانان وکسبه این شهر را بعنوان نمونه از شمارهٔ ۱۰۲ مورخ ۱۶ ذی الحجه روزنامهٔ ایران نو میآوریم:

«مقام منیع دارالشورای کبری شیدالله ارکانه. جهان وجهانیان را واضح‌است مااهل اردبیل ازتعدیات طوایف شاهسون بسرکردگی رحیم چلبیانلو بیدین، ذلیل و زبون، وبچه‌اندازه ازشرارت این‌گروه اشرار مظلوم. اکثر کاروانسراها راسوزانیده

۱ـ نقل ازروزنامهٔ ایران‌نو. شماره ۸۸. مورخ ۲۹ ذیقعده ۱۳۲۷ قمری.

تمامی بازار وخانه‌ها غارت ومخروبه شده درحالت خرابی باقی است . آه وزاری ما بیچارگان‌تمامی کرهٔ ارض راگرفته چرابسمع امنای ملت واولیای دولت‌نمیرسد. هرگاه رسیده پس‌اقداماتی‌درخصوص‌ما خانه خراب‌شدگان نمیفرمائید. ما که خودرا ازمذهب‌اسلام‌خارج نمیدانیم‌برفرض‌اگرکافرهم‌بوده‌باشیم‌حضرتعالی‌ملاحظهٔ نوعیت را بفرمائیدکه تاحال ارواح شهدا ومقتولین مامنتظر انتقام ، وچشم زنهای بی‌شوهر واطفال‌بی‌پدر اشکبار ، که کی‌آستین مرحمت‌امنای دولت وملت‌سرشك‌ازرخسارشان پاك خواهدکرد؟ واینهمه خانه خرابیهای مابیچارگان وعدم اقدامات‌آنحضرات‌عالی ازچیست ؟ طوایف اشرار دراینمدت دوماه اقداماتی درحق خودشان ندیده دوباره مراجعت نموده در دهات واطراف شهر مشغول اخذ مالیات وقتل وغارت بوده،اگر چنانچه مثل سابق اقدامات فعلی وجلوگیری وسلب اسلحه اشرار نبوده وبحال‌خود باشند آنوقت بی‌باکانه وارد شهر شده مالی‌که نمانده ، در اینصورت جان و عرض وناموس درمعرض تلف خواهد شد . اگر منتظر تلگرافات یومیه باشید چیزی برای ماباقی نگذاشته‌اند . بخدا قسم وجه این تلگراف یکشاهی دوشاهی از منهوبین‌جمع شده . برضای خدا عاجلا علاجی بفرمائید. عموم تجار و کسبهٔ اردبیل».

سرانجام از طرف دولت مرکزی یپرم‌خان ارمنی ، که از مجاهدان بنام‌بود[۱]، باتفاق جعفر قلیخان سردار بهادر، در رأس یك اردوی چهارصد نفری، که سیصدتن آنها سواران بختیاری ویکصد تن دیگر ازمجاهدان بودند بادو توپ «شیندر» و دو توپ «ماکزیم» مأمور سرکوبی عشایر شدند . اینها نخست در زنجان بدفع واقعه ملاباقربانعلی پرداختند .

ملاقربانعلی روحانی پیری بودکه مثل مرحوم آقا میرزا علی‌اکبر اردبیلی بنام اسلام و مشروعیت ، با مشروطیت مخالفت مینمود و این واقعه موجب قتل گروهی از آزادیخواهان گردید .

یکی از این آزادیخواهان جوان برومندی از اردبیل بود که بنام « میرزاعلی

۱ـ بعضی اورا جزو فراماسون میدانند.

اکبرخان عظیم‌زاده» خوانده میشد ومااینك داستان دلاوری و شهادت اورا در راه مشروطیت ایران برای آگاهی همشهریانش میآوریم .

عظیم‌زاده دلاور پاکباز اردبیل در زنجان

ماازسوابق زندگی‌اواطلاع کامل نداریم . درنتیجهٔ اشاراتی که بعضی از سالخوردگان بواقعهٔ شهادت او در زنجان میکردند بجستجو پرداختیم و مقاله‌ای بقلم‌نویسنده‌ای‌از اهالی زنجان در روزنامهٔ ایران‌نو بسال ۱۳۲۷ قمری یافتیم که در آن عظیم‌زاده‌را «جوان معروف درفضل‌وهنروجسارت، مجاهد حقیقی،قربانی کوی وفای مشروطیت، پروانهٔ شمع جهادت و شهادت ، شهید راه ملت ...» معرفی کرده وازفداکاریها وجانبازیهای وی مطالب مفصلی گفته است .

علی اکبرخان فرزند کربلای عظیم بود ودر اردبیل چشم بدنیاگشود وهم‌در آنجا رشد وتربیت یافت.هنگام جوانیش که مصادف بانخستین روزهای ظهورافکار آزادی دراین ولایت بود او بدان آئین‌مطلوب گروید وبرای بسط وتوسعهٔ روزافزون آن مرام، تلاش وکوشش نمود . کسانیکه از زندگی وی فقط این داستان را بخاطر دارند، که شبها دربالاخانهٔ مخصوص‌خویش‌پردهٔ سیاهی برپنجره‌ها میکشید ودرنور شمعی که روشن میکرد جمعی ازجوانان محله را بدور خودگرد میآورد و از آزادی ومشروطیت‌سخن میگفت. ازاهل خانه فقط خواهرش دراطاق‌دیگر،درکنارسماوری می‌نشست وگاه وبیگاه بآنان یك‌استکان چائی میداد وچنین می‌پنداشت که آنان‌برای درس خواندن وتحصیل قرآن درآن اطاق گرد میآیند.

درایام حکومت‌امیرمعزز گروسی دراردبیل‌بود که‌چون عرصه‌بر آزادیخواهان این‌ولایت تنگ شداونیزمثل‌برخی‌دیگربقفقازو آنگاه بگیلان‌رفت‌ودر کمیتهٔ‌مشروطه‌خواهان رشت، که‌نام کمیتهٔ ستاربخودگرفته‌بود، دست بفعالیتهای مهمی‌زد.هنگامیکه لزوم‌تصرف‌قزوین‌پیش آمدعظیم‌زاده‌جزوسردستگان‌ودرمقدم‌جبههٔ عملیات‌قرارگرفت ودراین‌کارمهم سهم بس‌عظیمی‌عهده‌دار گردید. ازسالخوردگان اردبیل کسانی که اورا دیده‌اندباعبارت«یکپارچه نیرو،دلاوری‌وجوانمردی»ویرا تعریف میکنند ودرعین‌حال

سخنور بی‌نظیر و ناطق پرشوری میدانند وچنین میگویند که باوجود آنهمه مجاهدان قفقازی و آذربایجانی، که در کمیتهٔ گیلان بود، کاردانی ودلیری وی تابدانجا رسید که جزوسردستگان آنهادر آمد وفرماندهی قسمت مهمی از مجاهدان بدوسپرده شد.

شادروان کسروی، که شدت علاقه‌اش به‌تبریز گاهی‌اورا مثل تیشه ساخته‌است که همه‌چیزرا بسوی زادگاهش بتراشد، عظیم‌زاده‌را در تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان تبریزی‌قلمداد کرده است حال آنکه‌علاوه برحسب ونسب وشهرت عظیم‌زاده به‌میرزا علی‌اکبرخان‌اردبیلی، اسنادقدیم‌وازجمله روزنامهٔ‌ایران‌نو درشماره ۱۴ مورخ ۲۲ شعبان ۱۳۲۷ قمری اورا عظیم‌زاده... اردبیلی معرفی کرده وچگونگی‌انتخاب‌اورا ازطرف سپهدار اعظم برای سرکوبی مستبدین زنجان شرح داده است.

باری بطوری که‌در کتب‌تاریخ ضبط شده‌شب ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ قمری (۱۶ فروردین ۱۲۸۸ خورشیدی) قزوین بتصرف مشروطه خواهـانی که، ازطریق‌گیلان عـازم تسخیر تهران بودند، درآمد. آنشب، شب تولد محمد علیشاه بود ودولتیـان جشنی برپاکرده مشغول خوش‌گذرانی بودند در اینموقع انقلابیون گیلان، که تـا نزدیکیهای‌قزوین‌را دردست‌داشتند، بشهرریختندوروز بعدشهررا بتصرف‌درآوردند. مابرای اولین بار دراینواقعه بانام عظیم‌زاده‌آشنا میشویم واورا دریادداشتهای‌تاریخی منجمله درنوشته‌های کسروی، جزو سردستگان آنان میخوانیم و سپس ویرا دررأس دسته‌ای می‌بینیم که برای محافظت پشت جبههٔ آزادیخواهان بزنجان اعزام‌گردید.

توضیح آنکه مشروطه خواهـان پس از تصرف قزوین درصدد حمله بتهران برآمدند ولی‌چون ازمستبدین زنجان نگرانی‌داشتند مصلحت درآن دیدند که‌ستونی بدانجااعزام دارند وبدینطریق از پشت جبهه دراماان باشند. عظیم‌زاده‌ازطرف‌محمد‌ ولیخان سپهدار اعظم بدین‌کار مهم نامزدگردید وفقط ده نفر از مجاهدان را باخود برداشته عازم زنجان‌شد. کسروی درحق اومینویسد که عظیم‌زاده «یکی‌ازسردستگان مجاهدان وجوان دلیر وزباندارى بود» بامیرزا علی اکبرخان زنجانی، که اوهم در دلیری از شنـاختگان بشمار میرفت، بدین‌کار مهم برگزیده شدند و وارد زنجـان

گردیدند . لیاقت و کاردانی عظیم‌زاده بقدری بود، که بهرام میرزا، حاکم‌شهر، بدون هیچگونه مقاومتی فرار کرد وملاقربانعلی و کسانش نیز خاموشی گزیدند . کسروی آنگاه چنین آورده است که «عظیم‌زاده رشتهٔ کارها را دردست گرفت ومجاهدانی هم از آنجا بایشان پیوستند. جوان غیرتمند دمی آرام نگرفته میکوشید وباگفتارهای پرمغز مردم را میشورانید وچون مجاهدان ازقزوین آهنگ تهران نمودند عظیمزاده ازذخیرهٔ زنجان یك توپ باگلوله‌های شراپنل وانبوهی فشنگ از بهرایشان فرستاد واز آنجا که آوازهٔ فیروزی مشروطه خواهان همه‌جا را فراگرفته بود پیروان ملاقربانعلی دم درکشیده خاموش نشستند».

لیکن تقدیر بنحو دیگری بازی کرد و مجاهدان روز سیزدهم تیرماه ۱۲۸۸ (۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷) درکرج شکست خوردند. این خبر که بزنجان رسید مستبدان آنرا ده‌چندان بزرگ کردند وبیکبار آتشی راکه زیر خاکستر بود شعله‌ور نمودند . عظیم‌زاده که میبایست بادور اندیشی واحتیاط رفتار کند وچند روزی درخفا باشد بتحریك کسانی بمسجد آمد تابمردم سخنرانی کند وآنانرا ازقدرت مشروطه‌خواهان وپیشرفت کار آنان آگاه گرداند ولی چنانکه از نوشتهٔ کسروی برمیآید این‌خود دامی بود که برای آن‌جوان دلاورگستردند واورا ناخودآگاه بدان کشانیدند .

او باحرارت سخنرانی مهیجی نمود وعقب نشینی مشروطه خواهان را غیراز شکست آنهاخواندوباوعد و وعیدمردم‌را بیاری آزادیخواهان فراخواند. کسان آخوند که هرلحظه درجریان اوضاع بود، بدوپیغام آوردند که مسجد جای این حرفها نیست وشما باید ازشهر بیرون رویدولی عظیم‌زاده پاسخهای دلیرانه داد . کسان ملاقربانعلی ومستبدان زنجان، که‌مقدمات بلوا را فراهم‌آورده وتفنگچی جمع کرده بودند، بناگاه شروع به تیراندازی نمودند . عظیم‌زاده وبیست نفر یارانش بمقابله پرداختند و مردانگی‌ها کردند و پیکار کنان خود را بدارالحکومه رسانیده سنگر گرفتند و جنگها کردند و چون بمضیقه افتادند بخانهٔ میرزا علی اکبرخان زنجانی رفتند لیکن از آنجا هم درآمده باجنگ وگریز راه فرار پیش‌گرفتند . سرانجام رحیمخان قولی-

قسائی[1] با کسان خود او را محاصره کرد و از پای در آورد. جوان غیور و آزادیخواه را، درحالیکه لباسهایش از تنش کنده شده بود، طنابی بپایش بستند و کشان کشان بمیدان شاهی آوردند و بوضع ناگوار و فجیعی از درخت آویزان کردند.

این گفتار از موسوی نامی است که درشماره ۷۸ روزنامهٔ ایران نو(۱۶ذیقعده ۱۳۲۷) درمقاله‌ای تحت عنوان «دنیادارمکافات است» نوشته ودر آن باتشریح اوضاع زنجان بدینطریق بجوان دلاور اردبیل اشاره کرده است «... عظیم‌زاده اردبیلی است. درقفقاز بود و اکنون برای ربودن گوی مجاهدت بمیدان جانبازی شتافته است ... همین عظیم‌زاده باچندتن از هم مسلکانش کشته شده بایشان ریسمان پیوسته بـا کمال خواری، مثل لاشهٔ حیوان، در کوچه‌ها روی خاك کشیده میآیند !... بدین هم کفایت نکرده حتی الواط واشرار دور این کشتگان‌را اگرفته میگویند: هان، بابیان، دین جدید برای ما آورده‌اید ؟ بفتوای نایب امام آخوند ملاقربانعلی، هر کس زخمی بشما زند در بهشت باحورالعین قرین خواهد بود ... این کلمات راگفته باقمه، قداره، خنجر کارد ابدان کشتهٔ اینها را لاش‌لاش میکنند».

چگونگی قتل عظیم‌زاده

خبرشهادت عظیم‌زاده درجراید آنعهد منعکس شد وماابنك مقاله‌ای راکه تحت عنوان «تفصیل زنجان» در شماره ۹۵ مورخ ۷ ذیحجهٔ ۱۳۲۷ قمری روزنامهٔ ایران نو درج شده است وحکایت‌ازسرگذشت این‌جوان ایران دوست داردنقل میکنیم:

«...بنا بمستدعیات عاجزانهٔ اهالی مظلوم زنجان، سپهدار اعظم، ازراه عطوفت ورأفت، عرایض متظلمانه وعاجزانهٔ ایشان‌رابدون مضایقت اجابت فرموده، عدهٔ قلیل ازمجاهدین‌را بریاست جوان معروف درفضل وهنر وجسارت، مجاهد حقیقی وقربانی کوی وفای مشروطیت، پروانهٔ شمع جهادت‌وشهادت، اعنی آقای عظیم‌زاده، شهیدراه ملت‌را روانهٔ زنجان‌محنت بنیان‌فرمودند. آن مهمانان غریب، غافل‌ازحیله وفریب جمعی‌ازمفسدین

۱- «قول» در ترکی بمعنی بازو و«قسا» بمعنی کوتاه است ومعنی«قولی‌قسا» بازو کوتاه میشود.

بایك سرعت فوق‌العاده وارد زنجان، وبایك همت مجدانه درعرض مدت قلیل، از اقدامات وخدمات شایان درباب تشکیل انجمن وسایر دوائر، وانتخاب هیئت وکلا وقدغن بدعتهای منهیه از شرب ومسکرات وافیون و غیره، نسبت بعالم انسانیت وشرافت مشروطیت فروگذار نگشته، و نفاق وضدیت طرفین را باتدابیر حکیمانه ونصایح مشفقانه تبدیل باتفاق ومعیت نموده، وآسایش ورفاهیت وامنیت راگوئی باخود سوقات وهدیه آورده، مثل سردار منصورحاکم جابرومستبدرا ... بمقام‌عزل واستعفا رسانیده، کمالات وخدمات آن مجاهد غیور وجسور وعوالم تدین و تمدن آن جوان پرجرئت نسبت بعالم‌اسلامیت وشریعت، منظور خاص‌وعام، واثنی‌عشری وجعفری مذهب بودن اورا احدی انکار نمیتواند، وشرط انصاف هم‌نیست.

پس‌از آنکه جناب آقای دین‌دارمنتقل‌شدکه متاع نفیس وگرانمایهٔ مشروطه در نقطهٔ زنجان رواج‌گرفت، وآفتاب تمدن‌وحریت برچهرهٔ اقبال‌مظلومان وهواخواهان مشروطیت‌طلوع‌پذیرفت، ناچاردرخانهٔ ریاست مسدودوراه‌دخل‌ودخالت مفقوداست، وتعدیات وتجاوزات مریدان‌مقطوع میشود، جناب آقا نیزلابد رشتهٔ فساد وعنادونفاق وجهل را محکمترسازد، وتدبیر باتدویرواندیشه، باحیل‌شرعی عظیم‌زاده را درانظار عوام متهم وبه لامذهبی معروف نماید آقا علی و آقـا احمد اخوی‌زادهٔ خود وملا عبدالحسین لامذهب‌شاه‌نشینی، وجمعی ازطبقهٔ سادات دوراز مواسات، «سیدواصل» و «سیدبشیر» و «سیدتقی» و «حاجی ناجی» و «حاجی مهرعلی بزاز» وسایرعدلاء وغیره را بسرخود جمع ودستورالعمل دادکه درمحافل آقای عظیم‌زاده رابه‌انتساب مذهب بابیه وتخریبات مذهب اسلامیه متهم، وشهرت ورواج دهند. بلکه اورابدین بهتان از زنجان تبعید کنند.

آقای عظیم‌زاده ابداً به لغویات وجعلیات وتدلیسات مفسدین اعتنـاء نکرده همه‌روزه محض‌عمل بوظایف مدنیت وادای‌فرایض انسانیت خود، دریکی‌ازمساجد میان جماعت نطق مینمود، وشهر زنجان را از رفاهیت و آسایش نتیجهٔ اقدامـات وکمالات خود محسود مغرضین‌میساخت، وهوا خواهان مشروطه را بآمال‌وآرزوی

خاطر چندین ساله موفق میداشت .

بالجمله اول کسی، که پاس حقوق مهمانداری وغریب‌نوازی نسبت بحقوق زحمات آقای عظیم‌زادهٔ شهید ملاحظه داشت، وفرمان‌شهادت ومظلومیت آن‌بیچاره را بدستش داده‌بمسجد شاه فرستاد، واورا مایل بنطق در آنجانمود، ذات رذل نژاد ، جوهر استبداد، ونفس مهملهٔ معطلهٔ امام جمعه بود بملاحظات عداوت ولجاجت سابقهٔ که با«شیخ عبدالله» مجاهد ، در سرسرقت وخیانت جعبهٔ جواهرات موروثی وامانت پدری مشارالیه مجاهد پیدا ، وخیانت آقای امام را آشکارا، وباطاق عدلیه از اینرو منظلم‌شده بود. علیهذا امام بتلافی‌عداوت‌مجاهد مشارالیه ، آقای عظیم‌زادهٔ غریب وغافل‌ازدسیسه وفریب‌آن‌رقیب، بتحریکات اوگوش داده یکروز باتفاق‌عموم مجاهدین‌بمسجد شاه، برای تنطق‌گسیل، وبنای وعظ ونطق نهاده مشغول‌گردید.

دراثنای‌نطق‌مشارالیه «سیدتقی»نام، آدم‌حجت‌الاسلام‌وارد،وگفت‌آقای‌عظیم‌زاده فرمایش جناب حجت‌الاسلام است ابلاغ می‌کنم . میفرمایند اینجا موقوفه است . شما وعظ نکنید . آقای عظیم‌زاده با کمال ملایمت‌گفت‌که اینجا خانهٔ خدا ومحل مذاکرهٔ احکام‌الله است، آقای حجت‌الاسلام چرا مانع میشوند . مشغول بنطق بود که مجدداً آقای سید تقی حاضر وتکرار پیغام‌کرد. درآن بین از پای‌گنبد مسجد گماشتگان جناب آقا خواستند بعظیم‌زاده‌گلوله بیندازند ، چون حیاط مسجد مملو از جمعیت بود فرصت نشده جمعیت روبتفرق وفرار وآقای عظیم‌زاده وسایرمجاهدین آنروز جان بسلامت ، بدون هیچ انقلاب، بمنزل خودشان مراجعت نمودند.

همانروز گماشتگان جناب‌آقاشروع‌بانقلاب،وبیرقهارا ازدکاکین‌وبازارسرنگون وبرداشته‌بامرجناب آقا قرارگذاشتند که فردا هرکس دکاکین خود بازکند بی‌گفتگو غارت خواهد شد . صدای حرکات وحشیانهٔ حضرات بگوش مجاهدین غیور، شبانه میرسدکه جناب‌آقای دین‌دار حکم‌کفر وقتل مجاهدین داده ، لابد همان شب باتفاق منزل‌خودرا تغییر ودرعمارت شاهی،که خالی بود، سکنی وسنگر نموده، صبح یوم سه‌شنبه هفدهم جمادی الثانی‌گذشته ، بازار ودکاکین بسته ، صدای‌گلوله وشلیك از

طرفین بلند، وگوش فلك راکرمینمود. رؤسای شهرعموماً ،که مقدمة بحمایت آقای عظیم‌زاده قول داده بودند ، همانروز منصرف‌گشته ، هرکدام بساحضار طبقه و عدهٔ قوچی‌ها واشرار خود برخاسته ، اسعدالدوله ومشیرالممالك سوارهـای قول قسه و گماشتگان الوادحضوری‌خودشانرا، مظفرالدوله که اول‌حامی وبانی‌انجمن‌وداوطلب وهوا خواه مشروطه بود دستهٔ بالا بانچی‌های خود ، از نایب آقا ویوزباشی هاشم ونعمت ونجف‌سلطان‌وغیره وغیره‌را؛ نایب‌الصدر ملعون ومردودکه ازترس‌مواخذهٔ جناب عظیم‌زاده فراری وبیابانی بود سوارهای دزدخود را بایك سرعت فوق‌العاده روانهٔ زنجان نموده؛ هکذا دستهٔ توپچی واهالی شهر بالاتفاق بحمایت آقای حامی شریعت حاضر و ناظر ، وسنگرهای عدیده ترتیب ، مشغول جنگ شدند .

تاغروب آنروزوشب‌هفدهم‌جمادی‌الثانی‌تاصبح،عرصهٔ فرصت‌ومهلت‌جنگ‌را بمجاهدین‌غریب تنگ‌کرده بود. یوم چهارشنبه هیجدهم حضرات مجاهدین غیور، باحالت‌خسته‌گرسنه‌وتشنه، که‌ابداً دقیقه‌ای‌نیاسوده وباوجودعدهٔ قلیل،ابداً ازمقاومت ومهاجمت باجمع کثیری نیندیشیده ، باز طرف مقابل را از شلیك خودشان بستوه آورده‌کفایت وجسارت بخرج دادند . درهمانروز آقای مروج شریعت حکم‌جارداد که هرکس سرعظیم‌زاده را نزد من بیاورد پنجاه تومان انعام میدهم . تاعصر نزاع طرفین طول وباعلا درجهٔ شدت رسید . وحشت وانقلاب کسبه وتجار واناث‌وذکور بی‌نهایت وازحدگذشته، بالاخره شهر زنجان یك پاره نمونهٔ محشر وقیامت،مریدان آقای مروج الاسلام ازسواره وپیاده وغیره بایك هیجان وهجوم محیرالعقول ، حمله بعمارت شاهی، که سنگر مجاهدین بود برده ومحاصره کرده ، حضرات مجـاهدین چون ازمعاهده ومعاونت‌ومعیت رؤسای شهریکباره مأیوس،واز امداد ایشان محروم گشته آخرین درجات قرار مقاومت را برفرار اختیار، ومجبور ازتخلیهٔ سنگر اولی شده عدهٔ مجاهدین فرار ولی‌آقای عظیمزاده ومیرزا علی‌اکبرخان وشیخ عبدالله باز ننگ فرار را برغیرت خود هموار نساخته در سنگرهای دیگر باحالت تنهائی با آن کثرت جمعیت مشغول مدافعه شدند . مسلم است‌کسی که دو روز ویك‌شب بادست

تنها خسته وتشنه وگرسنه وغریب باعموم اهل‌یك شهر مقـابله وکفایت بخرج دهد منتها هنروشجاعت‌فوق‌العادهٔ خودرا نشان داده وآخرالامرعجزازمقاومت‌پیدامیکنند.

بالجمله آن سه نفر مجاهد غیور ناچارامان آورده ازتفنگ و فشنگ خود را خالی‌کرده ملتجی شدند. طرف مقابل بهوا ومحبت پنجاه‌تومان جایزه آقای‌حجت‌ـ الاسلام، ایشانرا تعاقب و درجـات ظلم خود را بآخر رسانیده ، رحیمخان قولقسه برادر صلبی شمردنی، آخرقاتل وقاطع نفس خالی عظیم‌زاده وآن مظلوم مهماندار را روانهٔ جنان ساخت . شمسعلی نـام قوچی اسعدالدوله ،که در هرزگی وشرارت وخباثت اظهرمن‌الشمس است، شمع حیات میرزا علی اکبرخـان وشیخ عبدالله را منطفی، وبیدترین اشکال مظلومان را بدرجهٔ شهادت رسانید ... لخت و عور وبرهنه سه‌شبانه روز اجساد آن بیچاره مسلمانان را،که باب نام نهاده نسبت‌کفر بایشان‌داده درمیدان شاهی بی‌غسل‌وکفن، دفن نعش آن مظلومان نکرده، بالاخره نعش‌عظیم‌زاده شهید را مخفی‌درکنارشهر درگودالی بی‌غسل وکفن زیرخاك مدفون وسایرمجاهدین زنجانی را محرمانه غسل‌ودفن کردند. کافران بماگویند داد ازاین مسلمانی».

این مقاله بقیه هم‌دارد ولی برای آنکه ماگفتار خود را دنبال‌کنیم از آوردن آن خود داری مینمائیم وبداستان حرکت اردو باردبیل می‌پردازیم .

حرکت‌اردوی‌دولتی برای‌سرکوبی‌اشرار اردبیل

پیرمخان‌پس‌ازآنکه مستبدین زنجان را برانداخت‌بزیارت قبر عظیم‌زاده ویارانش شتافت وپس ازچندی بقصد تبریز براه افتاد . او در تبریز ستون خودرا تقویت‌کرد وبرای سرکوبی‌رحیمخان‌عازم‌قراجه داغ‌گردید. رحیمخان‌بجنگ بااو ایستاد ولی شکست خورد وباکسانش بروسیه‌گریخت وستون یپرم نیز پس از آنکه امنیت را درآن‌سامان برقرارکرد به‌تبریز بازگشت .

این اردومدتی درتبریز بفراهم‌آوردن مایحتاج‌وتکمیل‌سلاح ونفرات‌پرداخت وروز دوشنبه بیست ودوم فروردین۱۲۸۹ خورشیدی (دوم‌ربیع‌الثانی ۱۳۲۸قمری) ازتبریز بسوی اردبیل براه افتاد . چون قصداینـان سرکوبی عشایر واسترداد اموال

منهوبهٔ مردم بود این بود که عشایر بمخالفت باآنان برخاستند وسه‌طایفهٔ فولادلو ، یورتچی وامیر عشایر خلخالی، بانقشه‌های جنگی ، تانزدیکیهای سراب پیش رفتند وباسنگربندی و آرایش رزمی بجنگ آنان ایستادند. ولی چون شکست رحیمخان وفرار اوبروسیه روحیهٔ آنانرا متزلزل کرده بودکاری ازپیش نبردند.

فولادلوها که جلودار آنهابودند بسختی بادولتیان درآویختند ولی باقتل رضا قلیخان رئیس آنطایفه، که از مبرزترین خوانین عشایر بشمار میآمد، وکشته شدن دو تن دیگر ازسرداران خود ، روی بهزیمت نهادند. امیرعشایر ونصرالله خان یورتچی نیز بسختی شکست خورده بخلخال گریختند . اردو در تعقیب آنها متوجه صفحات خلخال گردید وبعداز یکی دوجنگ کوتاه ، بکلی آنانرا درهم شکست . امیرعشایر ونصرالله خان تسلیم شدند وتحت‌الحفظ همراه اردو باردبیل آمدند .

توجه اردوی دولتی بخلخال وجنگ باامیر عشایررا مرحوم کسروی درتاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان بنحوی بیان کرده است ولی شادروان محسنی این داستان را بطریق دیگری آورده است واینک ماعین نوشتهٔ اورا نقل مینمائیم :

«طوایف یورتچی وفولادلو وامیرعشایر وسایر خوانین خلخال، متحداً برای جلوگیری از ورود اردوی دولتی تانزدیك سراب رفته ودرآنجا تهیهٔ سنگر نموده واردوی دولتی نیز ازسراب حرکت کرده درراه تلاقی‌فریقین وجنگ شروع‌گردیده رضا قلیخان فولادلو که از مبرزترین طوایف وشجاع‌ترین مردان دورهٔ خود و از معروفترین طایفهٔفولادلو بود وپیش قراول‌سوارگان وطوایف متحده، که تمامی اتکاء واتکال واطمینان امیرعشایربرضا قلیخان بود.دربدوجنگ ازطرف اردو سنگررضا قلیخانرا بهشصت تیرگرفته ، رضا قلیخان ودونفر همراهان‌مشارالیه را مقتول،محض مشاهدهٔ این اوضاع تمامی‌سوارگان فولادلو وخامسلو ویورتچی‌روبفرارگذاشته‌حتی قلیچ‌خان خامسلو ازمحل‌جنگ تانمین‌فرارکرده وامیرعشایروسایرسوارگان خلخال بطرف خلخال‌فرارنمودند .چون یورتچی‌ها درسرراه اردوی دولتی واقع‌شده‌بودند وغیراز تسلیم‌چاره نداشتندسراطاعت فرودآورند وامیرعشایر بعداز فوت‌رضاقلیخان

ومشاهدهٔ تسلیم یورتچیان درخود تاب مقاومت و استقـامت ندیده به‌یورتچی آمده تسلیم گردید . عموم خوانین خلخال وفولادلو ویورتچی دست بسته بـایك افتضاح فوق‌العاده بشهروارد گردیدند».

خود یپرم‌خان‌در اینمورد تلگرافی بتهران مخابره کرده وروزنامهٔ شرق‌درشمارهٔ ۱۷ مورخ ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ آنرا چنین درج نموده است:«از اردبیل دوازدهم حرکت کردیم روبخلخال که همه اشرار آنجا جمع بودند ولی نصرالله‌خان یورتچی وحسینعلیخان فولادلو وامیرعشایر وتمام سایر خوانین تسلیم‌شدند. امروز پانزدهم‌سه بغروب مانده الحمدالله همه‌سلامت وارد اردبیل شدیم. یفرم».

ورود اردو باردبیل روزیك‌شنبه چهارم اردیبهشت۱۲۸۹ (۱۵ربیع‌الثانی۱۳۲۸ قمری) از روزهای دیدنی وباشکوه اردبیل بود.در آن روز سپاه فاتح دولت مرکزی درمیان پرشورترین استقبال مردم وارد شهرشد وچند تن‌از کسانی را،که ششماه پیش‌بسان جباران خونخوار، هستی آنها را بربـاد داده بودند بذلت واسارت باردبیل آورد ودرزندان قلعه‌ای، که اینان ورحیمخان گروهی ازمردم بیگناه را در آن به‌بند کشیده بودند، محبوس ساخت . زن ومرد، پیروجوان، بزرگ وکوچك همه وهمه به‌پیشواز آمده باکف‌زدن وهلهله مقدم سربازان وطن‌را استقبال کردند وعالیترین احساسات خودرا نثار قدوم آنان‌نمودند. درعین حال سردسته‌های غارتگران را نیز ازلعن وطعن وپرتاب سنگ وحتی آب دهان معاف‌نداشتند .

آنروز شهریـك مکتب زنده برای یك‌درس آموزنده بود . چه در آن‌لحظه مال‌های بغارت رفته و چپاول تاراجگران در یاد نبود بلکه یکپارچه احساسات پاك وصمیمانه‌ای بود که از اعماق وجود هرکس برای عرضه به‌پیشگاه وطن،بدان‌شکل ظهور وبروز میکرد وباحترام ملیت وقومیت ، خاکپای سربازان در مقابل دیدگـان سالداتهای روس‌توتیای چشم مردم‌قرارمیگرفت . آری‌وطن عزیزترین‌وگرانمایه‌ترین عامل‌اجتماعی برای وطن دوستان است‌ومردم اردبیل درهردوره وزمانی،ازسختترین امتحانی دراینباره، سرفراز وموفق بیرون آمده‌اند.

اردو چندین روز در اردبیل ماند و بترمیم کسریهای خود پرداخت تا برای تنبیه قوجه‌بیگلوها و دیگر طوایف مشگین بدان صفحات حرکت نماید. گفتیم که رشید الملک حاکم بود و چون سروسرّی باعشایر و روسها داشت، چنانکه معزالسلطان سردار محیی را از آمدن باردبیل برحذر داشت، یپرم وسردار بهادر را نیز ازدر افتادن با قوجه بیگلوها بیم‌داد ودرصدد ممانعت ازعزیمت اردوی دولتی بدان سمت برآمد. لیکن اینان باهوشتر وجنگ آزموده‌تر ازدیگران بودند واز رفتار او بمکنون خاطرش توجه داشتند. این بود که بظاهر انصراف خود را ازحمله بدانها اظهار داشتند وچون چندی گذشت، بعنوان اتمام حجت، نامه‌ای خطاب بسران عشایر مشگین تهیه و به پیکی داده روانه نمودند و بفاصلهٔ شش ساعت بعداز رفتن وی نیز فرمان حرکت اردو را صادر کردند وبقدری سریع عمل نمودند که حاکم وستون پنجم عشایر را در مقابل کارانجام شده‌ای قراردادند.



جنگ یپرم باقوجه بیگلوها

هنگام ورود قاصد بمشگین شهر، خوانین در یك مجلس عروسی جمع بودند. اونامه‌را بآنها تسلیم داشت ولی‌در همین فاصله‌هم اردو رسیده بمحاصرهٔ آنها پرداخت‌وجمعی ازآنانرا که غافلگیر وروبجنگ وگریز نهاده بودند مقتول یادستگیر ساخت. با اینحال‌طایفهٔ قوجه‌بیگلو، که ازطوایف‌مهم وجنگجوی عشایربود، بجنگ بااردوی دولتی ایستاد و«سردارخان» رئیس آن طایفه بسختی پافشاری نمود ولی باقربانی کردن«بختورخان» ، «سلدوزخان» ، «هزارخان»، «هاشمخان» و«حبیب‌خان» پنجنفر ازرشیدترین فرزندان ونوه‌های‌خود ، وازدست دادن جمعی از سواران وتفنگداران دست ازپیکار کشیده فراری شد وغائلهٔ قوجه‌بیگلوخاتمه یافت. روزنهم‌خرداد اردو مظفرانه باردبیل بازگشت وبیش ازچهل نفرازسران اشرار را باسارت باخودآورد.

دراردبیل کمیسیونی‌برای استرداداموال‌مردم تشکیل‌شد ومجیدالملك بریاست آن انتخاب‌گردید وامورعشایر، که باوکیل الرعایا بود، به‌میرزا غفارخان تفویض گشت وپس ازانجام این‌کارها ستون مزبور، درحالیکه شصت نفر ازسران عشایر را

در اسارت داشت، از راه گیلان عازم تهران شد، گروهی از اسیران نیز مثل رشیدالممالك خلخالی در ناربن قلعه زندانی گردیدند و به رشیدالملك حکمران اردبیل سپرده شدند. جعفرقلیخان بختیار تلگرامی بتهران مخابره نموده وحرکت اردورا اعلام کرده است وروزنامهٔ شرق آن تلگرام را درشمارهٔ ۹۰ مورخ چهارشنبه ۷ جمادی الثانی ۱۳۲۸ چنین ضبط نموده است «دوم ماه اردو بطرف تهران ازراه رشت حرکت. شصت محبوس با اردو چهل نفر تسلیم حاکم. جعفرقلی بختیاری».

اردوی دولتی بتاریخ نهم تیر ۱۲۸۹ خورشیدی درمیان استقبال پرشکوه مردم وارد تهران گردید ولی با بودن رشیدالملك در اردبیل، کمیسیون استرداد غارتها کاری از پیش نبرد. بخصوص که هر تکه از اموال مردم نیز در کوهها و بیابانهای دور دست قره داغ ومشگین وخلخال واردبیل زیر سنگها وخاکها مخفی گشته وبرندگان آنها نیز ناشناخته بودند. با اینحال کسانی از شاهسونان را شکنجه دادند بدون آنکه نتیجه ای بدست آورند.

بذله گویان اردبیل بازمضامینی دراینباره ساختند وشعرا بسرودن اشعاری از قول غارتگران پرداختند. گوینده ای یك بیت ازشعری راکه ازآنروز بخاطرداشت از قول یك شاهسون چنین میگفت:

«عمر مزدن قاطرون مینمگینی بیلمه زدوك

بو یله بیلسه یدوك اگر بیز شهره گیرمه زدوك»[1]

وبدین ترتیب پروندهٔ غارت اردبیل بسته شد.

بایك نظر اجمالی میتوان چنین گفت که غارت کنندگان تار و مار شدند، غارت شوندگان بیخانمان گشتند. آزادیخواهان سرگردان گردیدند. رحیمخان دربدر شد ومستبدین پیش مردم تا آخر عمر سرافکنده تر گشتند ... ولی در این میان آنکه برخوردار شد دولت بهیهٔ روسیهٔ تزاری بود، که صرفنظر از نقاط دیگر، بایك نیروی ۳۲۰۰ نفری شهر اردبیل را تحت اشغال خود درآورد وبدنبالهٔ نقشه های استعماری

---

۱ ــ مفهوم فارسی آن چنین است که «درعمرخود آداب سوارشدن برقاطررا نمیدانستیم واگرعاقبت کار را چنین پیش بینی میکردیم هرگز بشهر نمیآمدیم وحمله نمیکردیم».



رشیدالملک حکمران اردبیل با افسران روسی

« آنکه در وسط با لباس سفید ایستاده رشیدالملک و در سمت راست او میرزا علی خان امیرتومان و نفر دوم از سمت چپ صارم السلطنه نفینی است»

خود از تعدّی برمردم کوتاهی نکردند وعرصه را بر آزادیخواهــان تنگتر ساختند .
محسنی مینویسد اتباع روس که ســاکن اردبیل بودند ، درگذشته بــامردم این شهر همزیستی مسالمت آمیزی داشتند واکنون که وضع دگرگونه گشته برخی از آنــان بایذاء وآزار مردم پرداختند . کاربجائی رسید که حتی زنان کارگری ازتبعهٔ آندولت که درخانه‌ها برای مردم نان می‌پختند خودسر شده ازهرگونه آزاری نسبت به‌اهالی فروگذار نگشتند. رشیدالملك هم به‌پشت گرمی مخبرالسلطنه آلت دست روسها گردید.
طبیعی است که تحمل این وضع برای ملیون سخت نــاگوار بود و آنهــا را بتکاپو و تلاشهای بیشتری وامیداشت لیکن شرایط چنان نبود که آنان بآرزوی خود در اخراج بیگانگان توفیق یابند وطرفداران آنها را سرکوب نمایند وکعبهٔ آمال خود یعنی ایران عزیز را ازوجود آنها پاك سازند .



فصل ششم

تحریکات روسها

تلاش ملیون برای اخراج نیروهای بیگانه

گفتیم که اشغال وطن ازطرف سربازان روس برملت ایران بویژه آزادیخواهان ناگوار بود و در گوشه و کنار ایران بخصوص آذربایجان، فعالیتهائی برای اخراج آنها بعمل میآمد. چون مقصود ما دراینجا بیان وقـایع اردبیل است ازاینرو گوئیم که آزادیخواهان این‌شهر نیز در این‌باره تلاشها وکوششهای منظمی داشتند وبامشروطه خواهان نقاط دیگر روابط خود را حفظ میکردند. اما انجمن ولایتی، که رشیدالملك بـرگزیده بود، بواقع نمی‌توانست یـانمیخواست مثل یك انجمن مشروطه بوظایف خود عمل کند زیرا علاوه براینکه رشیدالملك کاملا بر آن مسلط بود، چنانکه‌درجای دیگر گفتیم، سه‌نفر ازسران معروف‌مستبدین‌اردبیل‌نیزبرجسته‌ترین اعضای آنها را تشکیل میداد. هرگونه تلگرام ونامه ودستوری که از مرکزیا انجمن ولایات دیگر میرسید بقول مرحوم محسنی زیرتشك مانده اعتنائی بدانها نمیشدحتی بیان‌نامهٔ ملیون ایران، که درسوم مـاه صفر ۱۳۲۸ قمری درتهران منتشر شد وبهمهٔ انجمنها ارسال‌گردید، دراین‌انجمن بدون توجه‌ماند واستغاثهٔ نویسندگان آندربارهٔ تقبیح اعمال روسها دراشغال ایران نادیده‌گرفته شد.

روسها، که اول بعنوان‌حفظ اتباع روسیه باردبیل‌آمدند، کم‌کم درصدداجرای نقشه‌های استعماری خود برآمدند وازهرگونه تعدی بساکنان شهر واطراف مضایقه ننمودند. حتی‌سنگهای قبوررا بنام آنکه درکنسولخانه‌کلیسا میسازند بدانجابردند وباتشدید مقررات «کاپیتولاسیون» درباب تبعهٔ خود، نوکران وکلفتهای ایرانی‌آنها را نیز، بـاآنکه ملیت وتبعیت ایران داشتند، از مزایای آن برخوردار سـاختند و بدینطریق دست جمعی از اجامر واوباش را در اذیت وآزار مردم آزادگذاشتند.

شکایت مردم‌بحکمرانوهمچنین بانجمن ولایتی بی‌نتیجه‌بود وحکومت‌بظاهر

مشروطه هیچگونه همراهی نمی‌نمودوچنانکه گفتیم بیانیه‌های ملیون و آزادیخواهان ایران نیزکه برای تقبیح اعمال روسیان بانجمن ولایتی میرسیدزیرتشك میماندولی هیچیك از اینها مانع فعالیتهای آزادیخواهان این ولایت نمی‌شد ومشروطه‌خواهان اردبیل را ازتلاش برای آزادی بازنمیداشت . آنها نسخی از اعلامیه‌هـا را بدست آورده مردم را از مفاد آن آگاه میساختند وسکنهٔ ولایت را باجرای مفاد آنهاتشویق مینمودند چنانکه اعلامیهٔ فوق‌الذکر ملیون، ازاین طریق باطلاع اهـالی شهررسید وچون درآخرآن چنین نوشته شده بود که «شش سال بود عزای مذهبی داشتیم عید را نگرفتیم [۱] امسال عزای ملی داریم . دلهـای ما مکـدر و مغموم است . دیدگان ما گریـان و محزون است . امسال عید نـوروز را نخواهیم گرفت ... مصارف جشن را صرف قوهٔ نظام‌نمائیم...» ازاینرو اهـالی اردبیل نیز ازخواست آنان پیروی کردند وازبرگزاری مراسم عید خودداری نمودند، بخصوص که هست ونیست خود را نیز درجریان غارت شهر ازدست داده بودند .

حکومت اردبیل بظاهر مشروطه بود وآزادیخواهـان بـآزادی رفت وآمد داشتند ولی‌رشیدالملك که ازکوششهای آنهااحساس ناراحتی‌مینمود بدنبال‌دستاویزی میگشت‌تامحدودیتی برآنها فراهم سازد وزهرچشمی ازآنان‌بگیرد. قضارا بهانه‌ایکه وی بدنبال آن بود خود بخود پیش‌آمد وآن چنین بودکه میرزا حیدرخان نام،مرد موقر ومورد احترامی، رئیس پست اردبیل بود وبدون آنکه تظاهری کند درخفا با مشروطه خواهان ارتبـاط داشت . مرحوم محسنی مینویسد که او روزی محرمـانه به‌آزادیخواهان خبردادکه یك پاکت بامهرآیت‌الله آخوند ملامحمدکاظم‌خراسانی ازنجف اشرف رسیده وبگیرندهٔ آن آقامیرزا عبدالله مجتهد تحویل داده شده است احساس میشودکه حاوی مطلب مهمی باشد .

---

۱ ـ نوروز درآن شش‌سال باماههای محرم وصفر مصادف بود ولذا ایرانیان باحترام شهادت‌حسین‌بن علی (ع) تجدیدسال را جشن نمی گرفتند.

دستخط مرحوم آیت‌الله خراسانی

از طرف آزادیخواهان ،که در آنموقع عنوان دموکرات داشتند ودارای انجمنی بهمین نسام بودند، چندنفر مأمور شدندتاشبانه باآقا میرزا عبدالله‌ملاقات‌وازمتن نامه‌اطلاعاتی بدست آورند.

اینان بامذاکره بااو باین نتیجه رسیدندکه‌آقا میرزا عبدالله آن نامه‌رابانجمن ولایتی ببرد وعین آنرا ، که دستور عالیترین مرجع دینی است، قرائت نماید. این بودکه مجتهد از انجمن درخواست تشکیل جلسه‌کرد وبا آنکه هوا سرد بود همان شب برای‌تشکیل این‌مجلس برای بعدازظهر فردا دعوت‌گردید . فردا انجمن‌ولایتی درخانهٔ حاج میرزاابراهیم مجتهد (انواری)،که ریاست‌آنرا برعهده داشت، تشکیل جلسه‌داد وعلاوه براعضاء ، آقامیرزا عبدالله‌مجتهد وجمعی از آزادیخواهان نیزبرای استحضـار از متن نامه و اقدام انجمن ، درجلسه شرکت نمودند . دستخط آخوند خراسانی بدین شرح وسیلهٔ مجتهد قرائت‌گردید :

«بسم‌الله الرحمن‌الرحیم . اردبیل . عموم آقایان عظام علمای اعلام و ارکان اسلام‌آن بلدهٔ شریفه دامت برکاتهم را بسلام وافرمخصوص میدارد . البته آنذوات محترمه بوظیفه وتکلیف فعلی،که امروزه درحفظ بیضهٔ اسلام وصیـانت مذهب در عهده‌دارند ، قیام‌خواهند فرمود واین معنی را پیوسته درنظر خواهند داشت که‌دول مسیحیه ازچند قرن قبل براین‌طرف، هریك ازهرطرف‌که ببلاد اسلامیه راه داشته، بمحو استقلال اسلامیان وهدم اساس‌مسلمانی همت‌گماشته،کاملا بمقدمات‌آن‌مشغول وحالا بگرفتن‌نیتجه پرداخته‌اند. مفاسدداخلهٔ مرکز (یك کلمه ناخوانا) باطلهٔ‌معاندین اساس دیانت حقه وجدیت لامذهبان داخلی در موجبـات نفرت قلوب وتفریق کلمهٔ ملیه هم ازفروع این اصل است ومنشاء تمام این مفاسد واساس تمام خرابیهااقامت قشون اجانب‌استدرداخلهٔ مملکت‌ایران ،که‌علاوه برتمام‌این‌مفاسد موجوده تدریجاً به‌فساد اخلاق ملت وذهاب غیرت ایلات وضعف عقاید مؤدی ، و بوسیلهٔ دامهائیکه افکنده‌اند مسلمانان سست عنصر ضعیف الایمان را آلت اجرای مقاصد خبیثهٔ خود

نموده، کار بجائی رسیده که بستگی باجانب و در تحت حمایت آنها بودن موجب شرف وافتخار شده است. یاللاسف که درجهٔ ایمان وجهالت و بیخبری مسلمین از مقتضیات دیانت‌اسلامیه باین مرتبه منتهی‌شده است. خوب است که ازحال‌مسلمین سایر ممالك، مثل ترکستان وقفقاز وبعضی صفحات هند وغیرهم، که بهمین ترتیبات ابله فریبانه دشمنان دین، شرف واستقلال مملکت خودشانرا از دست داده حالا در ذلت اسارت ورقیت کفره گرفتارند، عبرت بگیرند. فعلا اهم وظایف عموم علمای اعلام وحصون‌اسلام‌این‌است درسد این‌ثلمهٔ عظیمه‌وارده براسلام، بذل‌جهدوصرف مهجه فرمایند. تمام‌ارباب منابر و وعاظرا مقرر فرمایند که درمجامع عامه بمفاداخبار وآیات وارده درمنع توادو سحاب وانس‌باکفره فضلا" ازکارگذاری برای آنهاذهن قاطبهٔ‌مسلمین‌روشن‌نمودبهمه‌بفهمانند که‌بنص کلام‌الله‌مجیدالهی‌عزاسمه، لاتَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ، این‌رفتارها باواقعی‌بودن ایمان‌منافی‌والبته اگر مسلمانان‌پاك‌عقیدت‌باین‌معانی متذکر وبفهمند که‌چشم‌وگوش‌بسته در وادی‌محواستقلال‌اسلام قدم‌میزنند‌البته‌ازاین‌سکوت‌وغفلت متنبه خواهدشد، وعقد اخوت واتحاد باهمدیگردردفاع‌ازحوزهٔ‌اسلام موفق‌وبلکه‌بهمان فطرت‌اسلامی‌بدون حاجت بصدور حکم تحریرامتعهٔ روسیه، ازاین‌فضول عیش که موجب‌ذهاب ثروت وبیضهٔ‌فطرت اسلام وذلت واسارت مسلمین‌است، غمض عین‌خواهندکرد، وحتی‌بقوهٔ دفاعیه، که فعلا برقاطبهٔ مسلمین واجب‌است، واهمیت‌آن ازتمام احکام مطهره‌بدیهی است مبادرت، واحکام مبین درمسایه را، که دراین‌عصرمصداقش‌مبدل است، امتثال، وبلکه درآنباب بعداز مشورت باآقایان حجج اسلام آنچه بنظر رسیده حوزه علمیهٔ تمام‌بلاد محروسه، باهم متفق ومتواعدشوند ودرموعد واحدهمه بتعلیم قوانین حرب شروع کنند که موجب تأسی طبقات عموم ملت‌گردد. انشاالله تعالی والسلام‌علیکم ورحمةالله وبرکاته. من‌الاحقر الحاج محمدکاظم خراسانی. محل‌مهرکاظم»[۱].

مرحوم آخوند ملامحمدکاظم خراسانی از اجلهٔ علمای نجف ومرجع تقلید شیعیان بود و کتابی نوشت بنام «کفایه» وازاینرو دربین روحانیان به «صاحب کفایه»

۱ــ نقل ازیادداشتهای شادروان محسنی.

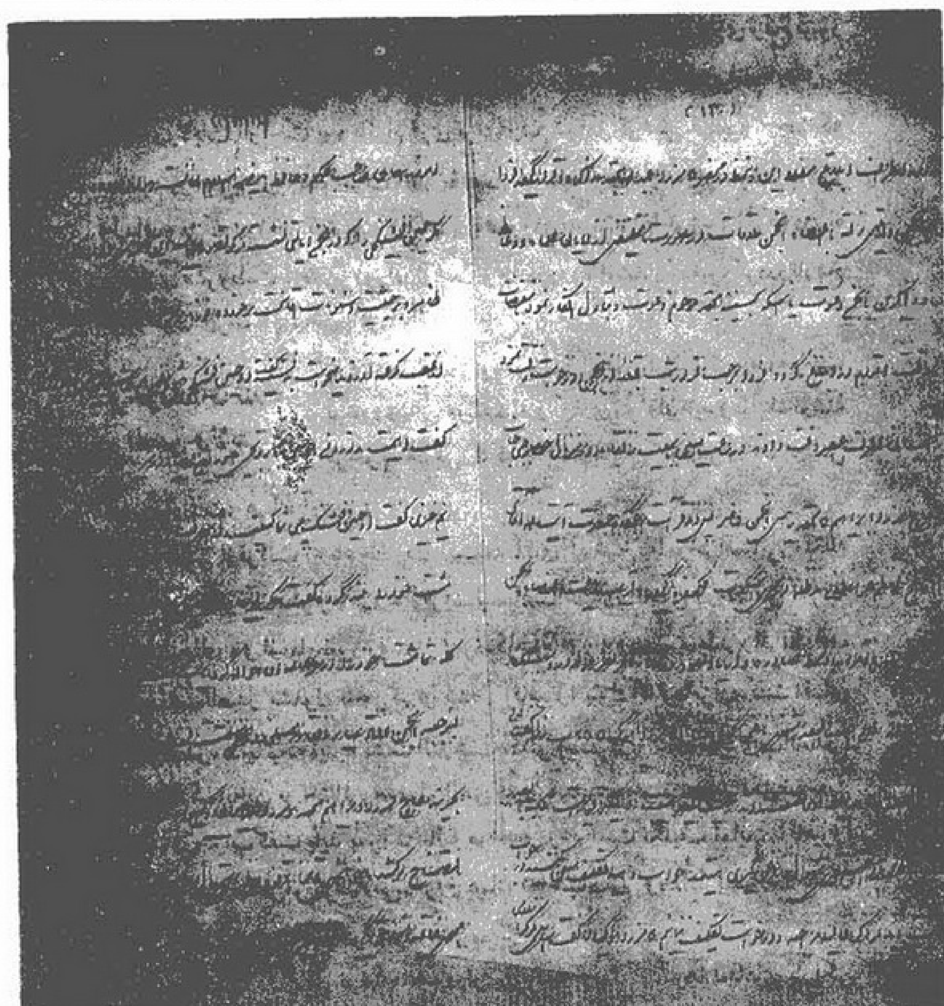
معروف شد . اوبا آنکه، بخصوص دراواخر عمر، ازضعف بنیه و بیماری رنج میبرد بااینحال ازمشروطیت‌حمایت مینمود، وچون از ورود روسها بایران ورفتار نامطلوب آنها درولایات ناراحت بود باتمام قوی برای رفع تجاوز کوشش مینمود ،وچنانکه میدانیم درآخرین روزهای‌حیات خود مقدمات‌یك مهاجرت تاریخی‌را فراهم‌مینمود ولی‌افسوس که روزحرکت دل‌درد شدیدی‌یافت ودرگذشت، وباکوششهائی که درراه برقراری مشروطیت ،چه در دوران نهضت وچه دردورهٔ استبداد صغیر، کرددرتاریخ مشروطیت ایران نام نیکی باقی‌گذاشت .

برخوردهای تنددر انجمن ولایتی

باری دستخط مزبوردرجلسهٔ انجمن قرائت‌گردید وموجب برخوردهائی بین‌اعضاء وآزادی‌خواهان شد ومااینك‌نوشتهٔ مرحوم محسنی‌را، که بنابگفته‌هایش خودنیز درآن مجلس حضور داشت، عیناً میآوریم :

«پس ازقرائت احکام حضرت آیت‌الله آقای آقاشیخ‌کاظم خراسانی مدظله درمجلس سکوت حکمفرماگردید وقریب‌نیمساعت‌اعضای انجمن درمضامین آمرانهٔ دستخط صادره و ازدیاد نفوذ روسها ببحرتفکرغوطه‌ور ، وبهت مجلس‌رافراگرفته. آقای نایب‌الصدر مشغول ناخن‌گیری شده ، آقامیرزا بیوك‌آقا وهابزاده گفت‌آقای نایب الصدر، آنهائیکه اینجا نشسته‌اندرعیت‌یکّه‌لو (یکلوقریه‌است ملك‌نایب‌الصدر) نیست‌که شمابااین بی‌اعتنائی مشغول ناخن‌گیری هستید . جواب دهید تکلیف معین کنید . درجواب‌گفت باید بمراکزعالیه مراجعه درخواست تکلیف نمایم. آقامیرزا بیوك‌آقاگفت اساس‌مرکزاسلامی امروز همان صاحب‌حکم وحافظ بیضهٔ‌اسلام‌همان است‌که امرفرموده باید اجرا شود...».

ماازآوردن باقی نوشته‌ها خودداری میکنیم زیرا گفتگوها بجاهای باریکی کشیده و کسانی‌مثل‌شاد روان حاج شعبانعلی‌ودیگران‌که سلاح کمری داشته‌اندست بتهدید وکارهای تندی زده‌اند. سرانجام رشیدالملك ازجریان خبریافته دستاویزی را که‌گفتیم درصدد آن‌بود، تازهرچشمی از آزادیخواهان بگیرد، بدست‌آورد .



نمونه‌ای از یادداشتهای مرحوم محسنی در آن قسمت که مربوط به برخوردهای کند در انجمن ولایتی است

دستور تلگرافی والی برای تبعید دموکراتها و نقض آن از مرکز

او بلافاصله موضوع را بوالی گزارش داد. انجمن نیز مراتب را بوسیلهٔ نمایندهٔ خود، میرزا ابراهیم ارباب، باطلاع انجمن ایالتی رسانید و در نتیجه تلگرافی دستور تبعید اینان از طرف مخبرالسلطنه برشیدالملك ابلاغ شد.

در آن تاریخ رشیدالممالك خلخالی برادر امیرعشایر، که سابقاً بوسیلهٔ یپرم دستگیر و در اردبیل زندانی گشته و بعد آزاد شده بود، باسواران خود نیروی انتظامی رشیدالملك حکمران اردبیل را تشکیل میداد.

رشیدالممالك گویا مرد دودلی بود. با آنکه از مشروطیت خوشش نمیآمد بظاهر با آن مخالفت نمیکرد وشاید گرفتاری برادرش امیرعشایر در تهران موجب این تمایل بود. چه بطوریکه گفتیم برادرش بوسیلهٔ یپرمخان وستون او در خلخال دستگیر و جزو سایر سران شاهسون بتهران برده شد و در آنجا زندانی گردید.

در این ایام حسینعلی خان گالش در جنگلهای آستارا باسپاهیان روس میجنگید وچون آزادیخواهان اردبیل نیز آنانرا یاری مینمودند رشیدالممالك بکمك آنان برخاست و قسمتی از سواران خود را باتفاق شادروان میرزا محمد علی خان افراسیابی که به «نیرالحکما» معروف بود واز احرار ومشروطه خواهان اردبیل بشمار میآمد برای مساعدت حسینعلی خان به «ورمونی» آستارا فرستاد وبدینطریق نیز قدمی در همکاری با آزادیخواهان برداشت.

رشیدالملك تلگرام والی را بارشیدالممالك درمیان گذاشت وبا او مصلحت اندیشی نمود. رشیدالممالك گفت که اینان از آزادیخواهان ایرانیان اند و از طرف کمیته‌های آزادی ایران وقفقاز پشتیبانی میشوند. در این موقع که وطن دوستان علیه حکومت استبدادی روس واشغال نظامی آنان بپیکار برخاسته اند اقدام به تبعید آنان بمنزلهٔ طرفداری علنی شما از روسها ومایهٔ رسوائی خواهد بود. حاکم بااین بیان نگران گشت وعلیرغم میل قلبی خود در اجرای مفاد تلگرام مخبرالسلطنه دست نگه داشت ولی مفاد تلگرام بگوش مردم رسید وهمه جا صحبت از آن بمیان آمد بخصوص

که خود دمکراتها درانتشار آن تعمد داشتند و آنرا نتیجهٔ تلاش انجمن ولایتی قلمداد میکردند وغیر مستقیم اعضای آنرا تهدید مینمودند .

انجمنیان نیز بیکار نبودند وجمعی از اوباش را علیه اینها تحریك میکردند وبوسیلهٔ کسان دیگری در صدد ایجاد اختلاف بین آزادیخواهان بودند . ولی اینها استقامت کردند و باحفظ اتحاد خود مراتب را ضمن تلگرامی بعنوان سپهدار اعظم که رئیس دولت بود، نوشتند وچون مخابرهٔ آن از اردبیل ممکن نبود ، بوسیلهٔ پیکی به کرگری (کرگانرود) فرستادند وازآنجا به‌تهران مخابره کردند. روز سوم تلگرامی از سپهدار به‌رشیدالملك رسیدودرآن هرگونه تعرض بآزادیخواهان درحکم برکناری وی ازحکومت اعلام گردید .

تحریك کنسول روس علیه آزادیخواهان

اعضای انجمن ولایتی حاکم را برای اجرای دستور والی وتبعید دموکراتها تحت فشار گذاشتند ولی چون ازتلگرام سپهدار آگاهی یافتند از دولت ایران مأیوس گشتند واینبار کنسول روس را علیه آنها تحریك کردند وجنگ حسینعلی خان گالش را نتیجهٔ تحریکات اینها قلمداد نمودند . این بود که روسها دست بایذاء و آزار اینان گشودندوبموازات آن تضییقاتی نیز برای دیگران فراهم کردند .

روسها که باورود سپاهیان قفقاز دامنهٔ خودکامگی را درشهر توسعه داده بودند هرچه‌میخواستندمیکردند. کارگزارورئیس نظمیه بانظروسفارش آنها انتخاب می‌شدو گزارش اموررانیزبدانها میداد. علاوه‌برآن‌خودنیزشهربانی‌دیگری‌ترتیب‌داده‌وافسری ازقزاقها را برآن گماشته‌بودند وآنرا برای‌اجرای‌کاپیتولاسیون لازم میشمردند. خانهٔ حاج‌محمدجعفروادراوچدکان، که‌از زیباترین‌خانه‌های آنروز اردبیل‌بود، اشغال کرده محل‌خوشگذرانی‌افسران‌قراردادند وببهانهٔ تأمین آزادی‌آنها، شبها مأمورینی‌درشهر برای‌گشت گماردند وحکومت را عملا در دست داشتند . ازاینرو مردم اول غروب بخانه‌های خود بازمیگشتند و شبها هم بیرون نمیآمدند .

بااین واقعه برای آزادیخواهان، که سابقاً آزادی عمل داشتند تضییقاتی‌فراهم

شد . آنها جلسات شبانه وسرّی ترتیب داده هرچندگاه یك باردرخانهٔ یکی گرد آمده بگفتگو میپرداختند . کنسول از این امر آگاهی داشت وسالداتها را به‌تفتیش بیشتر کسانی که شبها در کوچه‌ها برمیخوردند موظف میداشت .

مرحوم محسنی مینویسد درآن‌ایام شبی‌درخانهٔ حاج سیدزکی (واقع‌درعالی قاپوی‌اوچدکان) بودیم ، شش‌ساعت ازشب‌گذشت ورفقا برخاسته یکایك خداحافظی کرده رفتند. «بنده(یعنی مرحوم محسنی)، آقامیرزا بیوك آقا وهابزاده، میرزامحمد علی حکیم ومشهدی علی‌اکبرمولا زاده دریکجا خارج شده، خانهٔ میرزا محمدعلی حکیم درمحلی متصل به‌نهرعلی محمد میباشد. مشارالیه رفت بمنزل، ما هم‌ازکوچهٔ ناظم‌التجار رهسپار شدیم . هوا خیلی تاریك ومهاست ولی فانوسچی داشتیم . از دورسیاهی احساس شدکه درمقابل جادهٔ راهروقبرستان ایستاده‌اند. قدری نزدیك‌شده وشعاع فنرافتاد معلوم‌گردید یکدسته قزاق روس‌اند پیش‌آمده‌گفتند (رکاورك) یعنی دستها را بلندکنید».

دنبالهٔ یادداشت مفصل است وحکایت ازآن داردکه سالداتها شروع‌به‌بازرسی بدنی کرده ومزاحمتها نموده‌اند وچون کسانی ازاینها بزبان روسی آشنائی داشته‌اند خود را غیراز آزادیخواهان معرفی کرده‌اند وآنان نیزاینها را نشناخته رهاساخته‌اند ولی شب دیگری شادروانان حاج‌علی تاجر، حاج محمدجعفرتاجر، ملاجلیل‌محرر، ملامحمدتقی روضه‌خوان، مشهدی ممی کتابفروش،وشیخعلی قنادی را،که برخی از آنان ازمستبدین معروف بودند ، لخت‌کرده محتویات جیبهایشان را ربودند. چون صبح شد اینها بانجمن‌وحکومت شکایت‌کردند نتیجه‌ای‌بدست نیاوردند بعدهامعلوم گردیدکه‌برخی‌ازدموکراتهانیزدراین‌کار بی‌دخالت نبوده‌اند تابدینوسیله مستبدین‌را از روسها برنجانند وهرآینه ازطرفداری آنهانسبت بروسها بکاهند .

تجدید فتنهٔ عشایر

پس ازرفتن پیرمخان وسردار بهادرکم‌کم عشایرسربطغیان برداشتند ودست‌بیك سلسله اقدامات ناروا زدندودراطراف بنای تاخت‌وتاز نهادند ، وچنانکه دیدیم سربازان روس را

نیز بزحمت انداختند.

رشیدالملك حاکم اردبیل برای سرکوبی آنان بتشکیل اردوئی پرداخت وبا سواران رشیدالممالك خلخالی وجمعی سرباز عازم مشگین گردید ولی در برخورد اولیه، ازعشایرشکست‌خورده فرارنمود وتمام مهمات‌قشون، حتی لباس رسمی‌ونشان وشمشیر تشریفاتی و سردوشی‌های خود رشیدالملك، که مقام امیرنویانی لشگری داشت نیز بدست آنها افتاد[1]. شایعهٔ قتل رشیدالملك درشهرانتشار یافت ولی‌بعدخبر رسیدکه اولخت وبرهنه بقریهٔ نبارآمده وشبانه بقلعه وارد شده است.

خبرشکست اردوی دولتی ازعشایر، بـار دیگر موجب وحشت مردم گردید ویادغارت خانمان براندازگذشته را درخاطرها زنده‌گردانید. بازار ودکانها بسته‌شد وکسبه وتجار برای انتقال اجناس و اثـاثیهٔ خود بجاهـای امنی، بتلاش وکوشش برخاستند. درعین حـال همان شب جمع کثیری در تلگرافخانه گردآمده از تهران وتبریز استمداد نمودند.



رشیدالملك چون احساس کردکه براثرشکست از عشایر آبرو وحیثیت‌خود را درشهر ودرنظرحکومت‌مرکزی ازدست‌داده است‌بترتیب اردوی‌دیگری‌پرداخت وعلاوه برسواران سابق، عشایرفولادلو را نیزضمیمهٔ ستون خودگردانیده برادافتاد و پس از دوماه صف‌آرائی درمقابل آنها،که بیك سلسله تیراندازیهای هوائی اکتفا میشد، دریك برخورد جنگی بازشکست خورده ازراه اهر به‌تبریز فرارکرد.

از نوشته‌های موجود چنین استنباط میشودکه این‌جنگها وشکستها مصلحتی بوده واحیاناً برای آن صورت‌گرفته است‌که مهمات دولتی تسلیم عشایرگرددو آنها را،که باعمال محمد علیشاه درارتباط بوده‌اند، ومادرجای خود بدان اشاره‌کرده‌ایم برای اقدامات بعدی مجهزگرداند. این موضوع را مرحوم محسنی نیزبیان کرده یادآور شده است‌که رشیدالملك ورشیدالممالك درباطن بااشرار متفق بوده‌اند.

---

۱ ـ در دورهٔ قاجار عناوین میرپنجه، امیرتومان وامیرنویان از مقامات عالی‌لشکری بشمارمیآمد وگویا معادل سرتیپ، سرلشگر وسپهبد امروزی بود.

اغتشاشات جدید اختصاص باین شهر نداشت ودرجاهای دیگر نیز کما بیش بوجود آمد چنانکه درجنوب ایران بی‌نظمیهائی خلق‌شد ودولت انگلیس‌در۱۱شوال ۱۳۲۸ ضمن یادداشتی ضرب‌الاجل‌سه‌ماهه‌ای بدولت ایران داد تا درآن نواحی نظم وآرامش برقرار کند وگرنه خود آندولت باآوردن دسته‌هائی‌ازسپاهیان خود،بچنین کاری اقدام خواهد نمود .

گرچه این ضرب‌الاجل انگلیسها بظاهر مربوط بجنوب ایران است وربطی باردبیل ندارد ولی درواقع، خود علت یك سلسله اقدامات جدیدی‌بود که بعد از آن رخ داد واردبیل نیزاز آثارآن برکنار نماند . اینك مابدون آنکه باقدامات انگلستان درجنوب بپردازیم حوادث بعدی‌را باجمال یادآور میشویم .

نقشه‌های جدید

حوادث جدید را میتوان بتشدید رقابت بین دودولت‌بزرگ روس وانگلیس درایران تعبیر نمود زیرا آنان،که یکی از استبداد حمایت میکرد ودیگری‌علاقه بمشروطیت نشان میداد ، هریك درصددازدیاد قدرت ونفوذ خود درایران بودند وچنانکه گفتیم دستاویزهائی، مثل غارت اردبیل یا ناایمنی راه بوشهر وشیراز ونظایرآن را ، برای آوردن نیروهای مسلح خود خلق وایجاد میکردند. روسها چون استقرار حکومت مشروطه را معناً پیشرفت سیاست حریف وتضعیف موقعیت‌خود میدانستند وازطرفی‌آوردن نیروبایران را طبق‌اعلامیهٔ رسمی بجهة تأمین امنیت اتباع خود در اردبیل قلمداد میکردند با آمدن اردوی یپرمخان وسرداربهادر وگوشمال دادن بعشایر طبعاً میبایست این شهر وایران را ترك نمایند.ولی‌بجای‌آنکه‌چنین کنند همواره درصددآن بودند که‌اتفاقات دیگری بوجود آورند وعلاوه برادامهٔ اشغال نظامی، اقدامات جدیدی برای افزودن قدرت خود،در این‌کشورمعمول دارند. بدینجهة باردیگرباشاهسونان ازدر دوستی درآمدندوباآنان مهربانی آغازکرده آنها را برای‌تاخت وتازوگردنکشی دلیرتر ساختند .

گویا نقشهٔ جدید روسها چنین بود که محمد علیمیرزا را،که پس ازفرار از ایران دراروپاگردش میکردوازشهری‌بشهر دیگر میرفت ، باردیگر بایران‌بازگردانند

واورا ، که دربست دراختیار آنان بود، بتخت سلطنت ایران بنشانند . برای اجرای این نقشه بود که دراردبیل باشاهسونان گرم میگرفتند ؛ درتبریز حاج صمدخان شجاع الدوله را در دست داشتند ؛ درمغرب ایران سالار الدوله برادر محمد علیمیرزا را برای اشغال آنحدود تقویت میکردند ودرگرگان ومازندران وخراسان اقدامات مشابه دیگری بعمل میآوردند .

محمدعلی میرزا آخرین بار درشهر «وینه» اتریش بود. روزی یکی ازنمایندگان سیاسی روس بااو ملاقات نمود وبعدازآن شاه مخلوع ایران بصورت یك تاجرعراقی بانام مستعار «خلیل بغدادی» ، راه قفقاز پیش گرفت و بارهای تجارتی خود را که محتویات صندوقهای آن همه تفنگ ومترالیوز و جنگ افزارهای دیگر بود ، بقصد بندرگمش تپه درگرگان، حمل کشتی نمود . او ازقفقاز گمنام گذشت ولی دولت تزار موجبات این سفررا فراهم کرد .

آمدن مجلل السطان بمیان عشایر اردبیل

هنگامیکه مقدمات این طرح تهیه میشد بعضی از محارم و نزدیکان محمدعلی میرزا ناشناخته بایران آمدند تا کسانی را که ازاو طرفداری مینمودند آمادهٔ جانفشانی گردانند. یکی ازآنان مجلل السلطان پیشخدمت خاص وی بود که سابقاً جزو یاران شاه مخلوع درسفارت روس پناهنده بود وبااوازایران خارج شده بروسیه رفته بود.

میتوان گفت که اگر محمد علیمیرزا سلطنت را از دست داده ودر فراق آن می سوخت کسانی مثل مجلل، که بیش ازخود وی صاحب نفوذ وثروت وقدرت بودند باخلع محمدعلیشاه، فاقد حکومت گشته ازسودسرشار وموقعیت ممتاز خویش محروم شده بودند ولذا برای برگرداندن سلطان مخلوع کمتر از اوعلاقمند نبودند .

درتقسیم مأموریتها، اردبیل نصیب مجلل السلطان گردید واو در اواخر سال ۱۳۲۸ قمری بیاری روسها ولی بطور ناشناس باین شهر آمد ویکشب درآنجا مانده نزد خوانین طایفهٔ یورتچی رفت وسران آن طایفه را بمراجعت محمدعلیشاه والطاف خاص اوامیدوارگردانید .

خبر آمدن مجلل و تبلیغات وی دربارهٔ بازگشت محمد علیمیرزا بوسیلهٔ آزادی‌خواهان بتهران و تبریز گزارش شد و خود دولت مرکزی نیز بـا وسایل دیگر از این نقشه‌ها آگاهی یافت و برای جلوگیری ازاین واقعه تدابیری اندیشید . ازجمله آنکه عین‌الدوله را بوالیگری آذربایجان برگماشت و بصلاحدید او دوازده نفر از شصت نفر رؤسای شاهسونان را، که اردوی یپرمخان و سردار بهادر اسیر کرده به‌تهران آورده بود، آزاد ساخت تابدینوسیله آنها را بـا خود همراه گرداند و در موقع لزوم برای دفع‌شر محمد علیمیرزا ازنیروی آنها بهره‌مند شود .

آزادی امیرعشایر خلخالی بامساعدت انجمن ولایتی اردبیل

گفتیم یکی از سران شاهسون که باسارت بتهران رفت امیر عشایر خلخالی بود. برادر وی رشیدالممالك بوسایل مختلف متشبث شد تااو را رها سازد ولی هنگامی که آن دوازده نفر آزادی یافتند امیرعشایر دربین آنها نبود .

رشیدالممالك که ازبودن مجلل دربین طایفهٔ یورتچی آگاهی داشت و اضطراب خاطر حکومت مرکزی و آزادیخواهان اردبیل را از فعالیت او و دیگر مأموران محمد‌علیمیرزا میدانست انجمن خلخال را متوجه این پیشنهاد خود گردانید که اگر موجبات رهائی امیرعشایر را فراهم سازند او دردستگیری مجلل اقدام خواهد نمود و خاطر دولت مشروطه را از تحریکات و فعالیتهای وی آسوده خواهد ساخت .

آزادیخواهان خلخال این پیشنهادرا مفید دانستند وشادروانان ناصر روائی و وکیل‌الممالك را بعنوان نماینده همراه جمعی از سواران رشیدالممالك باردبیل اعزام داشتند تاانجمن ولایتی را بدین کار متقاعد وراضی گردانند و بوسیلهٔ آن انجمن امیرعشایر را آزاد نمایند . اینان باردبیل آمدند وچون نخواستند باسابقهٔ بدی، که ازچپاول سواران خلخالی درذهن مردم باقی بود ، بشهر درآیند، دربیرون شهر ماندند واز انجمن خواستند که با آنها درآنجا ، یعنی محلی که اینان در بیرون شهر نشیمن داشتند، ملاقات و گفتگو کنند . اما اعضای انجمن آنرا دامی برای خود تصور کرده نرفتند . تنها شادروان مشهدی حسین آخوند زاده که از دلیران آزادیخواهان اردبیل

و از مردان بافراست وکیاست بود بنمایندگی انجمن برگزیده شد وبرای مذاکره نزد آنها رفت .

آخوند زاده پیشنهادهارا بنفع مشروطیت دید وباتفاق آندو نمایندهٔ آزادگان خلخال، بشهر بازگشت وبامنطق قاطع واستدلال صحیحی که داشت انجمن را با خواست رشید الممالك موافق گردانید وباتفاق آنها بتلگرافخانه درآمده سه روز متوالی باتهران بگفتگو پرداخت و آنقدر پافشاری کرد تا سرانجام امیرعشایر آزاد گشت وبتلگرافخانه آمده بااینها مخابرهٔ حضوری کرد. اما دراین‌موقع واقعهٔ‌دیگری رخ داد و همهٔ این رشته‌ها را پنبه نمود و آن اینکه آن روزها کنسول روسیه در آستارا بود وامور کنسولگری را «ویس کنسول» اداره‌میکرد. اواز جریان مراجعت محمد علیمیرزا بایران آگاهی‌داشت‌وتعلیماتی راکه دراینمورد از پطروگرادمیگرفت بمرحلهٔ اجرا درمیآورد .

کسروی‌دراینباره مینویسد«در اردبیل ویس‌قنسول روس‌تاجر باشی خودشانرا نزد حکمران ورئیس شهربانی آنجا فرستاد وپیام داد محمدعلی‌میرزا بادوازده‌هزار تن سپاهی وبیست ملیون تومان پول تانزدیکی تهران رسیده و از گناه همگی گذشته وشهر را بسپهدار سپرده وبرای او (یعنی ویس کنسول) نیز ازتهران دستورآمده‌که بنگهداری وآرامش اردبیل بپردازد ونگذارد درآنجا آشوب روی دهد. دروغ باین آشکاری را پیام فرستاد ومردم را بیم‌داد».

دراینموقع اردبیل حاکم نداشت ومرحوم جعفرقلیخان صاحب جمع‌بعنوان رئیس نظمیه‌کارها را رسیدگی میکرد . وباآنکه خود ازآزادیخواهان بودبخواهش وی انتخاب واعزام‌فوری‌یکنفرحکمران‌کاردان ومدبرجزو خواستهای‌اعضای‌انجمن، که برای آزادی امیرعشایر درتلگرافخانه بودند ، قرار گرفت . قضا را دراینموقع کنسول باعجله خودرا ازآستارا باردبیل رسانیدوچون‌از میانجیگری اعضای‌انجمن برای آزادی امیر عشایر اطلاع یافت واز قرار داد آنها بارشیدالممالك ، درمورد دستگیری مجلل‌آگاه شد، فوری مجلل را ازجریان‌آگاه ساخت‌واورا بشهرفراخواند

فراخواندن وی علل دیگری داشت واین امر یکی ازبهانه‌های ظاهری بود .

ورود مجلل باردبیل وحکمرانی ساختگی او بیاری کنسول روس

فردای آنروز، که دوشنبه ۲۶شعبان ۱۳۲۹ قمری(۲۹مرداد ۱۲۹۰ شمسی) بود ، صبحگاهان مجلل باشصت نفر از بیگزادگان یورتچی بقریهٔ داشکسن رسیدند ونزدیك ظهر ناگهان جارچیان درکوچه وبازار ، از زبان کنسول روس ومجلل چنین جارزدند که «محمد علیمیرزا دیشب سه‌ساعت گذشته بپایتخت درآمده وبتخت نشسته واز همهٔ گناهها گذشته ولی پس ازاین نباید کسی نام مشروطه ببرد». هنگامیکه این جار کشیده میشد دسته‌ای ازکهنه فراشان و اوباشان اطراف جارچی‌ها راگرفته غوغا وفریاد براه انداخته بودند . شهردراندك زمانی بهم برآشفت وهریك از آزادیخواهان‌خود را بنهانگاهی انداخت‌وچون نام کنسول روس درمیان‌بودکسی تصور نمیکرد که این مطالب ازبیخ دروغ وساختگی باشد[۱] .

مرحوم محسنی مینویسد که کنسول روس بقریهٔ داشکسن رفت ومجلل السلطان را باخود بشهرآورده درنارین قلعه ، که خالی بود ، منزل داد و او بعنوان حکمران محمد علیشاه، که بقول جارچی‌های کنسولخانه بتهران آمده وبرتخت نشسته بود،در قلعه استقرار یافت. مستبدین‌جان تازه‌گرفته بزیارت حضرت حکمران بقلعه رفتند. فراشان قدیم ازهرطرف گرد آمدند . کاظمخان نامی برادر عسکر دواتگر باجمعی‌از اجامر واوباش تبریزی بنظمیه رفته آنجا را اشغال کردند وبردر ودیوار شهراعلانها زدند ومراجعت محمدعلیشاه وگفتارجارچی کنسول روس‌را ازقول حکمران‌باطلاع اهالی رسانیدند وچون مردم شهر اعلان‌نامه‌ها را پاره کردند بگیروبه‌بند شروع شد وجمع کثیری دستگیر گردید. دربین دستگیرشدگان کسانی بودند که نه‌تنهامشروطیت حتی تلفظ صحیح کلمه‌را نیز نمیدانستندولی بنام مشروطه خواه‌گرفتار شدندوهست ونیست خود را ازدست دادند .

مضحك آنکه جمعی ازمخالفان عکسی ازمدرسهٔ معارف را نزد مجلل‌بردند

۱- تاریخ ۱۸ سالهٔ آذربایجان تألیف سید احمدکسروی .

ویکعده ازمحترمین شهررا ، که درموقع امتحان مدرسه دعوت داشته ودر آن عکس شرکت نموده‌بودند، باونشان داده آنها را بابی‌خواندند وبدینوسیله برای او بازار جدیدی جهت اخاذی بوجود آوردند و گرفتاریهای زاید الوصفی برمردم فراهم ساختند .

قتل مرحوم آخوندزاده

این وقایع در ایامی اتفاق افتاد که اعضای انجمن ولایتی با نمایندگان مشروطه خواهان خلخال در تلگرافخانه برای استخلاص امیر عشایر بامرکز گفتگو میکردند و سواران خلخال نیز دربیرون شهر منتظر نتیجه نشسته بودند . حاضرین درتلگرافخانه وقایع را باجزئیات‌تمام بمرکزیان گفتند واز آنان یاری‌خواستند. ولی‌هیهات که امکان کمکی فراهم‌بود. وحتی امیدی هم بر آن نمیرفت . دراین بین خبر ورود مجلل بشهر بآنان رسید وبکلی‌قطع امیدگردید. ناچار یك‌یك از آنجا درآمده بمخفی‌گاهی رفتندولی قهرمان دلاور این‌صحنه، یعنی‌مشهدی‌حسین آخوندزاده، که بامرکزیان‌مخابره‌میکرد همچنان‌درتلگرافخانه ماند ولحظه‌بلحظه پیشآمدها رااطلاع‌داد تاآنکه‌رئیس‌تلگراف از ترس اشرار واوباش ، درصدد تعطیل اداره برآمد و آخوندزاده باجبار از آنجا بدر آمد . آخرین پیام او بمرکزیان پیش‌بینی قتل خود بود . این بگفت و از تلگرافخانه‌بیرون آمد .

شهرآشفته ودشمنان آزادی فرصت انتقام یافته بودند . هیچکس بجان ومال خود امان نداشت . مرد خونخواری‌بنام مجلل برمسندحکومت نشسته ومثل بردبای دروغین تاریخ‌کهن ایران، ازهررفتار ناصوابی روی‌گردان نبود . و چون میدانست که حکومت او غاصبانه وبی‌اعتبار است دست بایذاء و آزار مردم ودریافت پول از آنهاگشود وبوسیلهٔ سربازان روسی ، که قوهٔ اجرائی او را تشکیل میدادند، بجلب ودستگیری وحبس وشکنجه وقتل مردم بی‌گناه پرداخت وطبیعی‌است که کسانی از بزرگان مستبدین شهر، ومنتظرین تجدیدسلطنت محمد علیشاه، نیزاورا دراین‌کارها تشویق و یاری مینمودند .

مرحوم آخوندزاده باناصرروائی و وکیل‌الملك خلخالی از تلگرافخانه بیرون آمد . روائی و وکیل‌الملك چون وضع راغیرعادی دیدند بجان آخوندزاده ترسیده بااصرار تمام از او خواستند که همراه آنان از شهر خارج شود وباردوگاه سواران خلخال برود وباآنان بخلخال حرکت کند تاوقایع حالت روشنتری بخود بگیرد . ولی آن مرد دلیرقبول نکرده گفت که من درنیك وبدهمشهریانم باید شرکت کنم ودر غم وشادی آنها سهیم باشم . این شرط جوانمردی نیست که در این لحظهٔ حساس خود را بکناری بکشم وشهررا دچار وضع سختتری کنم .

او از آنها جدا شد وبسراغ دوستان رفت. وقتی که دریافت سربازان روسی وفراشان تبریزی مجلل، بایاری مستبدین واشرارمحل کمر بقتل آزادیخواهان بسته‌اند بناچارراه خانهٔ وهاب نامی‌را پیش‌گرفت ودرآنجا مخفی گردید. وهاب خواهرزادهٔ حاج ابراهیم خلیل‌خوئی‌بود وخانه‌اش درکوچهٔ پیر وسرراه سرچشمه بشهیدگاه، در آخرکوچهٔ بن‌بستی‌قرار داشت، که اکنون آن کوچه بنام شادروان‌حاج آقارضاملکی خوانده میشود .

آخوندزاده سه‌روز درآنجا مخفی شد وچون مجلل وکنسول روس بیش از همه درجستجوی او بودند روزچهارم، که مصادف بااول رمضان بود ، بمخفی‌گاه او پی‌بردند وبادستهٔ سالدات آن خانه را درمحاصره گرفتند . وی تسلیم نشد وچون راه فراری نیز نداشت مردانه بدفاع برخاست وبااسلحهٔ کمری خود دو تن از سربازان روس‌را زخمی نمود ولی‌سرانجام‌تیری خورد وازپای افتاد . سربازان بپای اوطناب بستند وهنوزجان دربدن داشت که‌کشان‌کشان درکوچه‌ها بسوی قلعه بردند و بازجر وآزاری که بدبنطریق‌رواداشتند چراغ عمرآزاد مرد والامقامی را، که‌دوست‌ودشمن آزادگی وبزرگواری ونیکخواهی اورا همواره ستوده‌اند ؛ خاموش ساختند و نام گرامیش را در لوحهٔ پرافتخار شهدای آزادی ایران عزیز قرار دادند . خدای آزادگان‌روان اوراشاد فرماید وآزادمنشان‌مشروطیت ایران‌را ازیاد اوغافل‌نگرداند.

آخوندزاده فرزند مرحوم آخوند ملاغلامعلی بود وبرادرنیك فطرتی‌هم بنام

مشهدی‌حسن داشت که او نیز از پیشروان آزادی در اردبیل بود و بقول سالخوردگان در اوایل نهضت مشروطیت و دوران استبداد صغیر خدمات گرانبهائی بدین آئین پسندیده نمود و پیش عام و خاص مقبولیت و احترام زیادی داشت. وی دراواخرعمر بسلك اهل عرفان درآمده بود.

قتل عظیم مجاهد

باقتل آخوندزاده وحشت شدیدی برعموم اهالی شهر مستولی گردید وبا ورود محسن‌خان داشکسنلی (سردار فاتح)، که بعنوان فراشباشی انتخاب شده بود، اضطراب ونگرانیها افزایش یافت. بازاریان کم کم شروع بنقل اجناس خود بجاهای مطمئنی کردند. کسب و کار تعطیل شدو بلاتکلیفی خاصی بهمهٔ شهر سایه افکند. خبرهای اندوه‌بار اعصاب مردم را بکلی تحت فشار قرار داد بخصوص وقتی که خبررسید غروب همانروز، یعنی روزشهادت آخوندزاده، عظیم مجاهد را نیز دستگیر وشب درمحبس خفه کرده‌اند، تأثر عمیقی دردلها پدیدآمد.

داستان قتل عظیم مجاهد نیز شنیدنی است. اورا که ازمجاهدان و آزادیخواهان این شهربود پس از آنکه بدست سربازان روس گرفتار شد بقلعه آوردند. مجلل برای آنکه رعب و وحشت بیشتری ایجاد کند دستور داد اورا بدهانهٔ توپ بگذارند ولی کنسول روس چون اینکاررا باحضور قشون آندولت دراردبیل، ازلحاظ بین‌المللی مصلحت ندانست با آن مخالفت نمود و آن مردبیچاره شبانه درمحبس بدست دژخیمان خفه گردید. روانش شادباد که درراه آزادی بشهادت رسید.

شکست مجدد محمد علی میرزا در ایران

داستان شکست مجدد محمدعلی‌میرزا را خوانندگان دانشمند درکتابهای تاریخ عمومی ایران ملاحظه کرده‌اند. ذکر اجمالی ما دراینجا فقط برای یادآوری است تا توجه آنان بمطالب این مجموعه بنحو مطلوب معطوف شود و نیز ترتیب منطقی نوشته‌های مامحفوظ گردد.

محمدعلی میرزا، که گفتیم بنام خلیل بغدادی و بعنوان بازرگان عراقی، درساحل غربی دریای خزر با بارهای خود سوار کشتی روسی شده بود، روز دوشنبه بیستم

ماه رجب سال ۱۳۲۹ قمری، یعنی ۶۵۶ روز بعداز رفتن از ایران، دربندر گمش تپهٔ گرگان پیاده شد و کالای خودرا که شصت تیروتفنگ ودیگر جنگ افزار بود بسرعت بین‌طرفداران خود، از ترکمانان ودیگران، تقسیم کرد وفردای آنروز، یعنی سه‌شنبه ۲۱ رجب (۲۶ تیرماه ۱۲۹۰ خورشیدی)، بنام‌سلطان قاجار ورود خود را رسماً اعلام داشت وبسپهدار اعظم درتهران، که درآنموقع رئیس دولت بود، تلگرامی‌فرستاده او را تارسیدن خویشتن بپایتخت جانشین خودگردانید.

اقدامات اوبرطبق نقشهٔ قبلی‌بود وبنابراین پیش از آنکه ازقایق پیاده‌شودوپای درخاك ایران بگذارد طرفدارانش ترتیبات لازم‌داده وزمینهٔ پیشروی‌اورا فراهم‌کرده بودند. این بودکه کسان او بسرعت باسترآباد (گرگان) وساری وبابل پیش آمدند ونیز درنقاطی مثل اردبیل وکرمانشاه وجاهای دیگر هواخواهان وی شهرها ونقاطی را بتصرف خود درآوردند.

آزادیخواهان بفکرچاره افتادند وحکومت مرکزی برای مقابله بااوقیام‌کرد. درمجلس قانونی‌تصویب شدکه هرکس‌محمدعلی میرزا را اعدام یازنده دستگیرکند یکصد هزار تومان وکسانیکه شعاع‌السلطنه وسالار الدوله را اعدام یادستگیر نمایند درمقابل هریك بیست‌وپنجهزارتومان از دولت دریافت خواهند داشت.

مملکت، که کم‌کم در راه آرامش پیش میرفت بسازبهیجان آمد. همه‌جا آمادگیهای جنگی‌آغازگردید. بخصوص که‌محمدعلی میرزا وبرادرش ملك‌منصور ازراه شمال، ارشدالدوله ازطرف شاهرود، ابوالفتح‌میرزا ازسمت غرب وکرمانشاه پیشروی بسوی پایتخت را هدف مشترك خود قراردادند و تهران از شمال و شرق وغرب درخطر حمله وسقوط قرارگرفت.

باابنحال آزادیخواهان نومید نگشتند و سرانجام شکست سختی بآنان دادند: محمدعلی میرزا باردیگر همراه برادرش‌ازایران فرارکرده بروسیه‌رفت واین‌داستان ننگین بدینسان پایان یافت.

شکست نیروهای محمدعلی میرزا روز سه‌شنبه یازدهم رمضان ۱۳۲۹ قمری

(۱۳ شهریور ۱۲۹۰ خورشیدی) صورت گرفت بااین‌حال طرفداران او در نقاط دیگر، منجمله مجلل دراردبیل، فتح وفیروزی اورا با آب وتاب زیادی بین مردم بی‌اطلاع نشر میدادند و کسانی‌را که‌احیاناً ازواقعیت ماجری آگاه‌میبافتند بشدت تعقیب میکردند چنانکه آقاقدیر بلوری را، که‌پدرش مرحوم‌حاج‌ابراهیم‌بلوری، ازتهران شکست‌محمد علی‌میرزا را بدو تلگراف کرده بود، مجلل تحت تعقیب قرارداد و اوراکه مردترسو وبیطرفی‌بود، پس از دریافت پانصدتومان جریمه آزاد ساخت.

خبرشکست ارشدالدوله وناکامی محمد علی‌میرزا کم‌کم درشهر شایع گشت ومردم ازنیرنگهای مجلل‌وکنسول روس آگاهی یافتند. کسانی زبان بملامت‌خوانین یورتچی‌گشادند و چون آنها هم به‌بی‌پایگی حکومت مجلل پی‌بردند از اطراف او پراکنده شدند وکنسول نیز نتوانست اورا حمایت کند.

پایان کار مجلل‌السلطان در اردبیل

دراینموقع حاج صمدخان‌شجاع‌الدوله بوالیگری آذربایجان برخاسته حکومتی برای خود ترتیب داده بود. اومجلل‌را بتبریز فراخواند وپس‌ازآنکه، تمام آنچه راکه او ازمردم اردبیل بازور وتهدید گرفته بود، برای‌خود ازوی بازستاند ویرا محبوس ساخت وسیف‌الملك نامی را ازجانب خود حکمران اردبیل‌گردانید.

مجلل سرانجام بوساطت کنسول روس از زنـدان شجاع‌الدوله رهائی یافت ونزد سالار الدوله برادر محمدعلی میرزا رفت‌که، هنوز بانیروی خوددرکرمانشاه وکردستان، درمقابل قوای دولتی ایستادگی‌نشان میداد، ودر سپاه اوفرمانرواگردید.

روسیان این‌بار بدست حاج صمدخان ستمهای زیادی در آذربایجان کردند از جمله شادروان ثقه‌الاسلام وجمع دیگری‌را در روز عاشورای سال ۱۳۳۰ در تبریز بدار زدند ودرمهاباد ونقاط دیگرصدهاتن ازمخالفین خودرا دوشقه‌کردندباچشمهای آنهارا درآورده تسلیم چوبه‌های‌دار نمودند.

برای آزادیخواهان اردبیل نیز سختیهای جدیدی پیش‌آمد چنانکه شادروان میرزا ابراهیم ارباب، که بنمایندگی انجمن ولایتی اردبیل درانجمن ایـالتی تبریز

عضویت داشت، دستگیر وزندانی گردید وسرانجام باتلاش برادرش میرزا اسماعیل و وساطت نقی‌خان رشیدالملك رهـا شد . مرحوم حاج محمدحسین حبیب‌الهی که به‌تبریز برده شده بود جزو محکومین بمرگ ثبت‌نام گردید ولی آشنائی وی‌باصمد خان، که یادگاردوران حکومت‌صمدخان‌دراردبیل‌بود ، اورا ازچنین‌سرنوشت‌شومی نجات داد. مشهدی یونس، برادرزادهٔ میرزاعبدالاحد اعتمادالایالته دستگیروبه‌تبریز اعزام‌شد وبمحض‌ورود بدانشهر اعدام گردید. شادروانان اسحق‌اردبیلی‌وجواداردبیلی چنانکه‌کسروی درتاریخ‌هیجدهٔ ساله آذربایجان یادکرده، بدست دژخیمان‌صمدخان در تبریز شربت شهـادت نوشیدند و مستبدین رعب و وحشتی در دل مردم بوجود آوردند .

جنگ روسیان با عشایر اردبیل

مجلل وکسـانی مثل او، که اینهمه ظلم وتعدی برای مردم به‌وجود آوردند ، آلتی دردست روسها بودند وگرچه ذاتاً استعداد چنین کارهـای زننده وزشت را نیز داشتند ، ولی برنامهٔ‌کلی همان بودکه بیگانگان طرح میکردند وآنرا بدست‌اینان اجرا مینمودند.

دردناکترین مصیبت برای هرملت آنست‌که‌کسانی ازافرادآن ملت بنوکری بیگانه برخیزند وبنمـایندگی ملت خود، برنامه‌هائی را که متضمن منافع خارجیان وبدبختی ودرماندگی‌افراد خودآن ملت‌است، بموقع‌اجرا بگذارندومتأسفانه‌درقرن ۱۹واوایل‌قرن ۲۰ تعداد چنین کسان پست‌وفرومایه درتاریخ‌ایران چشمگیربوده‌است.

مجلل‌ازاینگونه‌افراد ددصفت‌بودکه‌دراردبیل، بنام‌حکمران‌ایرانی، دستورهای سن‌پطرزبورگ را اجرا میکرد ودراین راه ازهرگونه ظلم وستم برمردم این‌ولایت مضایقه نمی‌نمود وعاقبت نیزگرفتارهمنوع پست‌تر ازخودگردید وازاین ولایت‌بدر رفت . اما بارفتن اوکارها اصلاح نشد زیرا این روسیان بودندکه میبایست از ایران بدرروند وبارفتن خود آسایشی برای ایرانیان تأمین نمایند. حال‌آنکه‌آنها روزبروز برخشونت خود میافزودند ومأموران سیاسی‌آنها در دخالت‌علنی بامور داخلی‌ایران چیره‌تر میگشتند .

قدما میگفتند وقتی انگلستان در امور داخلی کشوری دخالت کند بظاهر خود را بر کنار نشان میدهد وحتی ، برای جلب محبوبیت مردم ، گاهی با عوامل وفادار خود نیز، که مجری آن سیاستند ، در انظار جنبهٔ مخالفت درپیش میگیرد وبدینطریق ضمن آنکه بااجرای کامل نقشه‌های خود بمقصود میرسد درصورت شکست احتمالی ازآثار ناگوارآن نیز، که یکی از آنها بدبینی مردم است، مصون میماند.

روسها که درسیاست بقدر انگلیسها پخته نبودند علاوه بر آنکه نوکرانی مثل مجلل ورشیدالملك وشجاع‌الدوله و ... برای خود داشتند وعلناً از آنهـا حمایت میکردند خود نیز بوسیلهٔ مأموران رسمی مستقیماً درکارها دخالت مینمودند وبدین طریق دشمنی مردم را نسبت بخود برمیانگیختند. چنانکه دراردبیل نایب کنسول آنها جارچی براه انداخته برخلاف تمام موازین بین‌المللی خودرا ازطرف محمدعلی میرزا مأمور حفظ امنیت ولایت قلمداد کرد وخود کنسول نیز بمحض بازگشت از آستارا به‌داشکسن رفت ومجلل را بعنوان حـاکم رسمی بشهر آورده در قلعه مستقر ساخت وآنهمه مصیبت برای مردم فراهم آورد.

باری خشونتی که روسها دراین زمان آغاز کردند وسختی‌هائیکه درپیش گرفتند مختص اردبیل نبود وچنانکه گفتیم درتبریز ومهاباد ودیگرجاها نیز بکارهـای بسیار ظالمانه‌ای دست‌زده وطن پرستـان را روانه چوبهٔدار کردند . درمشهد گنبد حضرت رضا(ع) را بتوپ بستند، دراردبیل شادروان آخوند اوف‌را ساللداتها ازپادر آوردند وهنوز نیمه‌جانی داشت که طناب بپایش بسته روی زمین کشیدند و...

ظلم وفشار آنها دراین شهربقتل آخونداوف‌پایان نیافت‌بلکه علناً دست‌بتاراج مردم‌گشودند چنانکه مثلا بعداز غروب‌آفتاب هرکه را درکوچه وبـازار می‌دیدند لخت میکردند وچون شـاهسونان باطاعت آنان در نیامدند رسماً بسر آنهـا قشون کشیدند وجنگ آغاز نمودند .

این جنگ از وقایع حیرت‌آور اواخر سال ۱۳۳۰ قمری است، وعلت آن‌قتل محمدقلیخان آراللو بود . محمدقلیخان ازسران بانفوذ عشایر بشمار میآمد ویکبـار

نیز مادرگذشته از اویاد کرده‌گفته‌ایم که انجمن‌ولایتی اورا بالقب‌سیف‌الملّه‌بحکومت اردبیل برگزید ولی پیرمخان وسردار بهادر پس از آنکه عشایر را سرکوب ساختند او را نیزکه جزو مخالفین درآمده بود بادیگر سران شاهسون، باغل‌وزنجیرباسارت بتهران بردند وهنگامیکه جمعی‌ازآنان‌آزادی یافتند وی همچنان درزندان باقی‌ماند.

محمد قلیخان باموجباتی که فراهم کرد در اواخر سال ۱۳۳۰ قمری از زندان فرارنمود واز راه رشت‌عازم اردبیل‌گردید ولی‌روسها او را درآستارا دستگیر کرده بدست حکمران اردبیل در این شهر بدار زدند. شاهسونـان که از سابق باروسهـا خوشدل نبودند این‌پیشآمدرا بهانه قرارداده سخت بدشمنی برخاستند وباتشویقی که میهن پرستان، ومنجمله میرزا اسماعیل‌خان‌کارگذار، ازآنان میکردند بنای ستیز بـا روسها گذاشتند.

دراین زمان ژنرال «فیدار اوف» نامی فرمانده قشون روس دراردبیل بودوسه هزار سرباز باتجهیزات کامل وتوپهای سنگین تحت‌فرمـان داشت. او رسماً بجنگ باقوجه بیگلورفت ودر دربند «ثمرین» صف آرائی‌نمود. شاهسونان مثل اینهاسلاح ونظام جنگی نداشتند وبصورت چـریکی هرکسی پشت تخته سنگی سنگر گـرفته تیراندازی مینمودند. این‌بودکه‌آنهمه سربازروس‌وتوپها وسلاحهای سنگین‌آنهاکاری ازپیش نمیبرد حال آنکه هرتیری‌که ازلولهٔ تفنگ شاهسونی درمیآمد سالداتی رااز پای درمیآورد.

این جنگ قریب ششمـاه طول‌کشید وچون روسهـا نتوانستند از این دربند بگذرند برای یکسره‌کردن کار و جلوگیری از تلفـات افراد خود، نیروی سه هزار نفری دیگری ازراه اهربااین منطقه اعزام داشتند ولی عشایر جلوی‌آنها رانیزگرفتند وباعملیات خاص‌خود آنانرا درقسمت دیگری از ارتفاعات سبلان مشغول ساختند.

نقشهٔ عشایر آن بودکه روسها را بدره‌های‌سبلان بکشانند وباتسلطی که‌برآنها داشتند سالداتها را تـارومـار کنند ولی فیدار اوف از دربند ثمرین پیشتر نمیرفت وبرای احتراز از نابودی افراد خود از پیشروی خودداری مینمود. او از دلاوری

وبیباکی شاهسونان باك داشت وازحمله وگریزهای‌مؤثر آنان بیمناك بود . کسی[۱] که از این واقعه اطلاع داشت چنین میگفت که چون از اردبیل تامشگین همه‌جا راه کوهستانی بود روسها مجبور بودند توپها وسلاحهای سنگین خود را باشتر حمل نمایند .

روزی قسمتی ازاین وسایل، که برپنجاه شتر بار شده بود ، باردوگاه آنان درثمرین حمل‌شد وچون روسیان آنها را از چهار پایان پیاده کرده شتران را برای چریدن درکنار اردوگاه رهاکردند . قلم میرزا نام رئیس‌طایفهٔ عیسی‌بیگلو ، بایکی ازتفنگچیان خود ، سوار براسب بتاخت پیش‌آمد ودرجلوی‌چشم سالداتها ودرمیان رگبار مسلسلهای آنها تمام‌شترها را جمع کرده بیغما برد .

مرحوم محسنی دریادداشتهای خودگفته‌است که «فیداراوف فرمانده‌کل‌قوای روسیه[۲] شجاعت وشهامت طوایف ... را تمجید مینمود و افسوس میکرد که اینها فاقد علم وسواد هستند . اگر اینها را تربیت نمایند قشون هیچ دولتی نمیتواند در مقابل اینها مقاومت وبرابری کند».

جنگ بطول انجامید وروسیان ناتوان‌شدند واین بود درتبریز وتهران بدولت فشارآوردند وسرکوبی عشایررا خواستارگشتند. دولت‌رشیدالملك ونیز امیرعشایر خلخالی را، که‌گفتیم بپایمردی شادروان آخوند اوف[۳] وآزادیخواهان اردبیل از زندان تهران آزاد شده بود ، بمقابله باعشایرفرستاد وبموازات این اقدامات روسها نیزپیشنهاد متارکه کردند .

قوجه بیگلوها ، چون پای دولت ایران بمیان آمد ، متارکه را پذیرفتند و با مذاکراتی که انجام دادند چنین نهادند که سپاهیان تزاری از ارتفاعات سبلان بشهر برگردند وآنان نیز ازپیکار بازایستاده بمحلهای خود مراجعت کنند و برای اطمینان

۱ـ حاج علی‌آقا نجات فرزند حاج محمد حسین حبیب‌اللهی .

۲ـ منظور فرمانده سربازان روسیه دراردبیل است .

۳ـ کلمه «اوف»روسی وبمعنی «زاده» است ولذاآخوندزاده راآخونداوف هم‌میگفتند.

ازاینکه باردیگر بمبارزه برنخیزند تنی‌چند ازسران خود را بدولت ایران بسپارند. بااین‌شرایط جنگ پایان‌یافت‌وسپاه تزاری‌نیزپس‌ازششماه معطلی‌وتحمل‌تلفات جانی وخسارات مالی بدان‌گردن نهاد.

چند نفرازسران عشایر نزد رشیدالملك آمدند وباتفاق وی به‌تبریزپیش‌والی رفتند. والی حاج صمدخان شجاع‌الدوله بود، وچنانکه گفته‌ایم نوکر شماره یك برای روسیان بشمار میآمد. او بااینان از درتدبیر درآمد و در حق آنها نوازش کرد وپس ازیکماه اقامت آنانرا مرخص نموده بخانه‌های خود بازگردانید.

شکست وناکامی روسها دراین‌جنگ موجب خفت آنان درانظار مردم گشت وکنسول را سرافکنده نمود. اوبجای آنکه ازاین پیشآمد بهره‌گیرد وبملاطفت با مردم رفتار نماید برعکس برشدت اقدامات خود افزود وبکارهای نامناسبی دست‌زد چنانکه میرزا علیخان امیرتومان[1] را برای تنبیه‌میرزا اسماعیل‌خان کارگزار تحت فشارگذاشت ونیزمیرزا احمدخان مستوفی منشی آن اداره را ازکار برکنارساخت. حال‌آنکه اینان مأموران رسمی دولت ایران بودند ودخالت‌کنسول دراین کارهادور ازشئون سیاسی واداری او میبود. ازطرفی اختلاف خود را بافیدار اوف نیز بیش ازپیش‌گردانید وچنانکه‌گفته‌ایم از اوگزارشهای تندی بپایتخت روسیه فرستاد.

اشراف اردبیل از این اختلاف استفاده کرده جمعی جانب‌کنسول وگروهی اطراف فرمانده راگرفتند وبدست آنها هرچه خواستندکردند ولی این وضع زیاد طول نکشید وفیدار اوف برای بازپرسی بتفلیس‌احضارگردید. او دراین سفر، برای آنکه اقدامات خود را موجه سازد، مرحوم وکیل الرعایا را، که از قدیم خود وخانواده‌اش نزد روسیان حرمتی داشتند، و در این اختلاف از فرمانده جانبداری میکرد، باخود همراه برد و با مقدماتی که فراهم کرد از کیفرو تعقیب رهائی یافته بفاصلهٔ بیست روز باردبیل مراجعت نمود و برشدت خصومت خود باکنسول وطرفدارانش افزود.

۱ــ امیرتومان درآن ایام نایب‌الحکومهٔ اردبیل بود.



شادروان میرزاعلیخان امیرتومان درسال ۱۳۲۲ قمری

سوء قصد نسبت بامیر تومان وقتل همسر او

ازجمله کسانی که‌دراین اختلاف‌از کنسول جانبداری‌میکرد میرزا علیخان امیر تومان بود. میرزاعلیخان اصلا از قریه «هزاوۀ» تفرش‌بود ودرعهد ناصرالدین‌شاه‌بادرجۀ میرپنجی بفرماندهی فوج اردبیل ومشگین برگزیده شده باین شهر آمد ومدتی بعد بدرجۀ امیرتومانی ارتقاء یافت وسرانجام دراین شهر املاکی‌بدست آورده متوطن‌گردید. او مرد نیك‌نفس‌وبی‌آزاری‌بود ودرشداید وسختیها بدردمردم میخورد وغالباً درموقع تغییر حکومت بعنوان نایب الحکومه امور ولایت را اداره مینمود وگاهی نیز خود بحکمرانی منصوب میگشت. فرزند بزرگ او بنام میرزا حسینخان درجۀ سرتیپی داشت ولی وی درسال ۱۳۲۸قمری، که پدرش درتهران‌بود درگذشت ومقام میرپنجی او به‌پسر دیگر وی‌که امیرخان نامیده میشد، اعطاگردید. رشیدالملك، که در موقع فوت میرزا حسینخان حاکم اردبیل‌بود، بمناسبت دوستی صمیمانه‌ایکه محمد ولیخان تنکابنی سپهدار اعظم و نخست وزیر وقت باامیر تومان داشت بتاریخ ۲۳ محرم ۱۳۲۸ تلگرافی بوی مخابره نموده استدعاکرد که این‌خبر دردناك را بامیرتومان اطلاع دهد ونیز منصب میرپنجه را بامیرخان فرزنددیگرامیر اعطا نماید.

امیرخان اگرچه صاحب این منصب شد ودراردبیل به میرپنج معروف گردید ولی‌بدان اعتنائی‌نداشت زیرا درسلك رهروان‌طریقت درآمده درسلسلۀ ذهبیه بتزکیۀ نفس وتکمیل معرفت پرداخت.

باری فیداراوف برای اینکه ازمخالفان خود انتقام بگیرد«آبی» نامی راکه از رعایای‌پیشین‌امیرازقریۀ «لاۀ «لار» بود ومدتی‌نیز درخانۀ اونوکری می‌کرد وادار بقتل‌امیرتومان نمود. آبی‌شبانه وارد خوابگاه امیرشد وابتدا همسراورا بقتل‌رسانید وسپس بسراغ خود وی رفت. امیرتومان باآنکه پیرمردی بود باحریف خود بستیز برخاست ودراین گیرودار سی‌وپنج زخم برداشته افتاد. قاتل بتصور آنکه کار او نیز تمام‌شده است فرارکرد وجسد نیمه‌جان میرزا علیخان را درکنار کشتۀ زنش‌برجای

گذاشت . ساعتی بعد کسانش خبردار گشتند ولوتر[۱] طبیب را بعیادت او آوردند . لوتر بمعالجهٔ امیرتومان پرداخت وسرانجام میرزا علیخان بهبود یافت[۲] .

کسان فیدار اوف برای مخفی داشتن قاتل وایجاد شائبه درذهن مردم، این کار را بکمیتهٔ دموکراتها نسبت دادند و بدینوسیله ترس و واهمه‌ای از آن کمیته در دل اشراف بوجود آوردند .



۱ـ Luther لوتریك طبیب ارمنی ساکن اردبیل بود وچون تنهاکسی بودکه‌درآنعهد در این شهر کلاه بسر نمیگذاشت لذا به‌لوتر سر برهنه معروف شده بود .

۲ـ در یادداشتهای مرحوم محسنی تعداد زخمهای امیر ۱۸ فقره نوشته شده وطبیب معالج وی نیز نیرالحکماقید گردیده است ولی آنچه ما درمتن آورده‌ایم بیانی‌است که‌آقای حاج غلامرضا امیری نوهٔ امیرتومان بنگارنده اظهار داشته است .

فصل هفتم

آثار جنگ بین‌الملل اول دراردبیل

اعلام شروع جنگ باشلیك روسها

تعدیاتی که روس وانگلیس درایران میکردند، وشرح آنها قسمت مهمی از مندرجات کتابهای تاریخ قرن اخیر ایران را تشکیل‌میدهد، موجب کینه وعداوت مردم این‌دیار گشت بخصوص آنکه استقلال‌وطن نیز باگفتگوهائی‌نظیرقرارداد ۱۹۰۷ درخطر افتاد وبااشغال خاك ایران ازطرف نیروهای بیگانه امید بباز یافتن‌آن ازبین رفت. این بود که وطن‌پرستان آغاز جنگ را، باهمه مصائبی که‌همراه‌میآورد بارقهٔ امیدی یافتند وگرفتاریهای دشمنان ایران راوسیله‌ای برای نجات این‌مرزوبوم تصور کردند.

استقبال ازجنگ‌کار هیچ‌انسان عاقلی نیست وکمترشخص سالمی میتوان‌یافت که بخرابیها وبدبختی‌های ناشی از آن رضا دهد واز قتل میلیونها نفوس بیگناه رنج وعذابی نبرد. لیکن برای مهین پرستان آنروز جنگ‌تنها چارهٔ رهائی‌ایران ازچنگ بیگانگان تصور میشد ولطمات وصدمات حاصله ازآن در مقابل استقلال ایران قابل اهمیت نمی‌بود.

خوشبختانه این جنگ موجب تغییروضع سیاسی‌در روسیه‌گردید وانگلستان نیز، که اقدامات خود را بر پایهٔ رقابت بافعالیتهای روسها گذاشته بود، دراین کار بی‌بهانه‌گشت واوضاع واحوال عمومی جهان استقلال ایران را تأمین نمود.

خبر شروع جنگ بین‌الملل اول درهفتم ماه رمضان ۱۳۳۲ قمری، که ده‌روز ازتاجگذاری احمدشاه‌میگذشت، دراردبیل منتشرشد. بدینطریق که‌بعدازظهر آنروز، هنگامیکه مردم درمساجد نشسته بسخنان وعاظ‌گوش میدادند، ناگاه صدای شلیك مفصلی درشهر بگوش رسید وهمه را دربهت وحیرت فروبرد.

ماه رمضان درقدیم ماه عبادت تلقی میشد ودراین شهر کسب وکارمردم تقریباً

بحال تعطیل درمیآمد . خرید و فروش درحدود احتیاج روزانه انجام میگرفت‌وبرای این معاملات محدود ، فاصله بین‌ظهر تا غروب کافی بود . از اینرو بازار و دکانها معمولا تاظهر بسته میشد وسکنهٔ شهر درخانه‌هاباستراحت می‌پرداختند. بعدازنمازظهر دکانها بازمیشد ویکی دوساعت‌بعد اغلب دکان‌دارها توری‌روی‌اجناس وجلوی دکان میکشیدند وبرای شنیدن سخنان وعاظ به‌مساجد میرفتند .

شلیك بیسابقهٔ آنروز، که درمساجد بگوش مردم‌رسید ، نگرانی‌خاصی‌بوجود آورد زیرا تأسفاً همواره اینچنین شلیکها بدبختیهائی برای مردم این شهر بدنبال خود میآورد . چون تحقیق کردند معلوم‌گشت‌که جنگ بین‌الملل اول شروع شده و قسمت عمدهٔ سپاهیان روس عازم جبههٔ جنگ میباشد و این شلیك را برای ادای تشریفات نظامی بعمل آورده‌اند .

درعهدی‌که ایرانیان ، بخصوص ساکنین بلادیدهٔ اردبیل ، در دریای مصائب دست‌وپا میزدند شروع جنگ نیز بلای جدیدی برای آنها بشمار میآمد . بااینحال چنانکه‌گفتیم چون این جنگ‌علیه‌دشمنان آنها واشغالگران ایران میبود وطن‌دوستان شاد ومسرورگشتندولی مستبدین وطرفداران سیاستهای‌خارجی درغم واندوه‌فرورفته ازعاقبت امر نگران شدند. دولت ایران رسماً اعلام بیطرفی‌کرد لیکن‌آزادیخواهان قلباً از آلمان وترکیه ومتحدین آنها طرفداری مینمودند وفتح آنها ویارانشان را آرزو میکردند .

در اردبیل نیزکسانی بدین منظور قیام کردند وبرای پیروزی دول متحد ، باقداماتی دست‌زدند ویکی از آنها حاج شعبانعلی معمار بود . حاج شعبانعلی‌اصلا اهل زنجان بود وچون درمعماری شایستگی داشت برای ساختن قسمتی ازگنبدهای بازار باردبیل آمده متوطن‌گشته بود . پیشینیان او را مرد دلیر وکاردانی میگفتند که باآزادیخواهان همکاری میکرد وچون شخص‌بی‌باك وبادل وجرئتی بود بکارهای پر-مخاطره دست‌میزد و عاقبت هم جان خود را در این راه از دست داد . او خود مرد آزادیخواهی بود ولی برخی معتقدند که گرفتاریهای علیخان رضا زاده برادر او محرك وی در این کارها بوده است . این گرفتاری در نتیجهٔ اقدامات

کمیتهٔ مجازات بود که علیخان در آن عضویت داشت . توضیح آنکه باانعقاد قرارداد بین وثوق‌الدوله و انگلستان ، در تهران کمیته‌ای تشکیل یافت که بنام کمیتهٔ مجازات معروف شد . هدف این کمیته از بین‌بردن طرفداران سیاست خارجی بویژه انگلستان



جمعی از اعضای اصلی کمیتهٔ مجازات
نفر اول سمت چپ عکس در ردیف آخر مختار احمدزاده معروف به «قره‌مختار» است

بود . از اینرو وثوق‌الدوله بمخالفت با آنان برخاست و برخی از آنها را بدار زد . علیخان برادر حاج شعبانعلی نیز دستگیر شد ولی چون همسرش در مدرسهٔ آمریکائیها درس خوانده بود موجباتی فراهم کرده او را در بیمارستان آندولت در تهران بستری نمود. وی پس از چندی که بظاهر بهبود یافت پای پیاده بباد کوبه فرار کرد .

اقدامات آلمانیها برای تحریك شاهسونها

باری حاج شعبانعلی دراین ایام بیمار بود ودربیمارستان سپاهیان روس دراردبیل تحت‌عمل‌جراحی‌قرارگرفته یکماه ونیم درآنجا خوابیده بود . او ازطریق دوستانی که‌داشت ازعلاقهٔ آلمانیها باقداماتی درمیان‌عشایر شاهسون آگاه گشت وچون مثل هرایرانی دیگر ازاشغال کشورش بوسیلهٔ سپاهیـان روس وانگلیس رنج میبرد بمحض آنکه ازبیمارستان مرخص گردید ازطریق خلخال بمیانه رفت .

گویند سفارت آلمـان بااستفاده از علاقهٔ ایرانیان به‌پیروزی آنهـا ، بوسیلهٔ جاسوسان زبردستی که دراین کشورداشت، بابعضی ازعلاقمندان درتماس بودوسعی مینمود که بتوسط آنان ایلات ایرانی راعلیه روسها وانگلیسها برانگیزد وبـا ایجـاد مشکلاتی برآنان پیشرفتهائی درجبهه‌های اصلی جنگ بدست آورد .

حاج‌شعبانعلی‌درمیانه بامأموران‌آلمانی‌تماس‌گرفت ودستورالعملهائی‌دریافت داشت تامیان طوایف شاهسون برگردد وآنهارا علیه روسها تحریك نماید . اویکسر بمیان عشایرآمد واقداماتی‌را شروع‌نمود اماعمال متفقین ازاقدامات وی‌ومأمورینش باخبرگشتند ومقامات روسی را ازآن آگاه ساختند .

ژنرال فیداراوف، که فرمانده یك‌ساخلوی سه‌هزارنفری دراردبیل‌بود،درصدد دستگیری وی برآمد ونیز برای خنثی نمودن تبلیغات او، مبلغینی بادستورهای لازم بمیان عشایر فرستاد وچون در دستگیری ویاقتل حاج شعبانعلی توفیق نیافت بیست هزارمنات جایزه معین کرد که بآورندهٔ مرده یازندهٔ وی‌بپردازد . کسانی ازگماشتگان مستبدین که دستگیری او را موفقیتی برای خود میدانستند بدینطریق تطمیع گشتند ودر صدد اقداماتی برآمدند لیکن رؤسای عشایر روی احساسات ایلی ، که حاج‌ـ شعبانعلی مهمان آنان بود ، درمراقبت اوکوشیدند وحتی کسانی را نیز بنگهبانی از وی‌گماشتند .

حاج شعبانعلی ، که دراین ایام درمشگین بود ، به«اهر» رفت ودرخـانهٔ پسر رحیمخان چلبیانلو مقیم شد . روسها سخت نگران بودند از اینکه مبادا سلاحهـای

جدید آلمانها بوسیلهٔ اوبدست عشایر برسد وشاهسونها، که همواره ازروسها دلتنگی داشتند ، علیه آنها دست باقدامات مسلحانه بزنند . این بود که در تبریز به‌والی فشار آوردند ودستگیری وتحویل ویرا خواستار شدند .

والی پیغامهائی برای‌سران‌عشایرفرستاد واوامری‌صادر کرد که حاج‌شعبانعلی‌را دست بسته تسلیم نمایند ولی توصیهٔ او بجائی نرسید. ناچار رشیدالملك را برای دستگیری وی‌باسپاهی روانهٔ اهر کرد . رشیدالملك بدون آنکه موفقیتی بدست‌آورد مدتی دراهرماند وعلیرغم تلاشهای وی‌حاجی شعبانعلی، باحمایت جمعی ازسواران چلبیانلو، از منطقهٔ مشگین‌گذشته شب چهارشنبهٔ آخرسال ۱۳۳۲ قمری وارد قریه ورنیاب[1] شد ودرخانهٔ داداش‌خان سالار فرودآمد . او از آنجا کاغذی برای برخی‌از دوستانش دراردبیل نوشت واین نامه سبب آگاهی روسها ازمحل وی‌گردید.

فیدار اوف ستونی ازسواره نظام ورزیدهٔ روسی بفرماندهی افسری بدانجا فرستاد واینان‌خانهٔ داداشخان را محاصره کردند، غافل‌ازآنکه یکساعت قبل‌ازرسیدن سواران روس، حاجی‌ازآنجا خارج وبطرف میانه رهسپار گشته‌بود. روسهاداداش‌خان را باردبیل آورده بازپرسی‌ها کردند . او بودن حاجی را در خانه‌اش انکار کرد وپس ازچندی‌آزاد شده بقریه وخانه‌اش بازگشت .

آمدن عثمانیها بآذربایجان

در آن جنگ ترکان عثمانی متحد آلمانیها بودند وباروسها و انگلیسیها ، که باهم اتفاق داشتند ، پیکار میکردند . بین‌النهرین درآنروز جزو مستملکات عثمانی‌بود وآنهاسپاهیان خود را ازاین‌حدود وارد ایران کرده دراطراف همدان باروسها به‌جنگ‌برخاستند . دولت ایران ، در آغاز جنگ اعلام بیطرفی کرده طرفین دعوا را از تصمیم خودآگاه ساخته بود ، بااین وصف ورود قشون خارجی بقلمرو این کشور و صف‌آرائیهای جنگی آنها خلاف اصول بین‌المللی بود . لیکن چون دولت ضعیف بود و وسیله‌ای برای اجرای مفاد اعلامیهٔ خود نداشت بیگانگان حرمت این بیطرفی را

۱ـ قریه‌ایست درچهار فرسخی اردبیل وکنار سرعین.

نگه‌نداشتند وقسمتی از خاك ایران را صحنهٔ پیکارهای خونین ساختند.

بطوریکه قبلا نیز یادآورشدیم ملت ایران، که ازجور وتعدی روس‌وانگلیس بجان آمده بود پیروزی متحدین وبخصوص دولت اسلامی عثمانی را وسیلهٔ رهائی از این بلامیدانست ودرعلن وخفا ازیاری باآنها خودداری نمیکرد ولی‌جای‌تأسف است که ترکان نادان در مقابل این عواطف و احساسات بنای بدرفتاری بـا ایرانیان گذاشتند وبعناوین گوناگون درصدد ایذاء وآزار آنهـا برآمدند و بویژه بـاتحمیل اسکناسهای بی‌ارزش خود دست بچاپیدن دارائی مردم باز کردند .

این اسکناس حکایات شیرینی در اردبیل داردکه اکنون نیز بخاطر بعضی از معمرین این شهر باقی است ومایکی از آنهـا را برای نمونه میآوریم . ولی قبلا این توضیح را لازم میدانیم که دولت عثمانی برای تأمین مخارج سربازان خود در آن جنگ ، اسکناسهای بی‌پشتوانه‌ای بنام «قائمه» چاپ کرده بود . باآنکه قیمت قائمه بعلت نداشتن پشتوانه چندقران بیش نبود ولی بقول مرحوم کسروی سربازان‌هریك از آنها را پنج‌تومان میپنداشتند ودر خرید و فروش بهای آنرا بدینطریق حسـاب میکردند واگر کسی مقاومت مینمود بااو بازور وقلدری رفتار مینمودند .

سربازان ترك چون از بی‌ارزش بودن اسکناسهـای مزبور آگاه بودند چنین میکردندکه از دکانداری مقدارجزئی‌جنس میخریدند ویك‌اسکناس چندقائمه‌میدادند تا فروشنده بهای جنس را بردارد وباقی را ، بانرخ پنج‌تومان بپول ایرانی ، مسترد دارد . بدینطریق فروشنده نه‌تنهـا قیمت کالای خود را بدست نمیآورد مبلغی نیز از سرمایهٔ خود را ازدست میداد .

گویند روزی یکی از افسران ترك دربـازار اردبیل ازعطاری مقدارکمی‌قند وچای خرید. عطارکه ازجریان اطلاع داشت وقائمهٔ بزرگی را دردست افسر برای پرداخت مشاهده مینمود از او خواهش کردکه لحظه‌ای چند ، روی چهارپایه‌ای‌که درجلو دکانش بود ، بنشیند وباوی یك استکان چای صرف کند . افسرپذیرفت‌وپس ازصرف‌چای درصددپرداخت قائمه‌برآمد لیکن‌عطارپیشدستی کرده‌اجناس‌خریداری

شده را ، که قبلا بسته بندی کرده بود ، بـا کمال احترام بـوی داد و از قبول قیمت خود داری نمود . افسر سبب پرسید او گفت چون امروز مصادف بـا روز درگذشت پدرم میباشد باخود عهد کرده بودم اجناسی را که اولین مشتری از من خریداری کند مجاناً بدو تحویل دهم وخوشوقتم که این مشتری، شما برادر مسلمان ومیهمان کشور ماميباشید ، وبدینطریق خود را ازشرقائمه وشرارت افسر نجات داد .

عثمانیها درتبریزنیزعلاوه براین کارها بامردم‌بدرفتاریها کردند وجمعی ازوطن‌دوستان مثل شیخ محمد خیابانی، میرزا اسماعیل نوبری، حاج محمد علی بادامچی ودیگران را ، که بارفتار نابهنجار آنان موافقت نداشتند ، تبعید نمودند و بدینطریق نفرت عمومی راکسب کردند .

روز ۳۰ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ قمری دراردبیل شایع‌شد که عثمانیها بسراب‌وارد شده‌اند واینك بسوی این شهر پیش میآیند . این شایعه روسها را بوحشت انداخت وآنها دریك‌شب تمام مهمات وذخیرهٔ سلاحهائی راکه ازچندین‌سال‌پیش درنارین‌قلعه انبار کرده‌بودند برداشته‌شهرراتخلیه وبآستارا عقب‌نشستند وحتی اتباع آندولت نیز ازشهر خارج شدند . دوسه روز دیگر شایعهٔ دیگری در شهرپراکنده شد و آن اینکه قشون ترك به«آرپـاتپه‌سی» ، قریه‌ایکه درسه فرسخی شمال شهر وبین اردبیل وآستارا واقع است، واردگشته‌اند. این خبرها اهالی‌شهررا سخت بوحشت‌انداخت وموجب مهاجرت آنها به‌قراء اطراف‌گردید زیرا بیم آن می‌رفت که اردبیل میدان جنگ روس وعثمانی شود وسکنهٔ بیدفاع آن ازبین برود. این بودکه هرکسی‌دست زن وفرزند خود راگرفته بطرف دیهی حرکت میکرد وخانه وکاشانهٔ خود را بامید خدا رها مینمود . ولی‌دراندك زمانی این خبرها تکذیب شد وحتی بفاصلهٔ‌بیست‌روز سپاه روس نیز ازآستارا باردبیل بازگشت ولی چه بازگشتی ؟!...

اینان که رفتن‌خودرا ازشهر درنتیجهٔ انتشارات دروغین‌مردم اردبیل‌میدانستند بیش ازپیش نسبت بآنان خشونت وبدرفتاری نشان دادند وبدستگیری‌وآزار کسانی دست زدند ومنجمله مرحوم‌حاج ابراهیم‌خلیل‌خوئی‌را ، که ازطرف‌ترکهای عثمانی

سمت تاجرباشی‌گری آنهارا دراردبیل پیدا کرده‌بود، گرفته بروسیه بردند و آن مردنیك رفتار پس ازچند ماهی در آنجا بدرود زندگی گفت .

تشکیل مجدد فرقهٔ دموکرات دراردبیل

درسال۱۳۳۵ قمری باشرکت کسانی مثل شادروان حاج ابراهیم بلوری ، محمدعلی وکیل‌الرعایا، میرزا ابیوك آقا واهب‌زاده، بهلول وکیلباشی و چندتن دیگر جلسه‌ای در خانهٔ میرزا ابراهیم ارباب تشکیل شد و باطرح اوضاع شهر و مسائل سیاسی منطقه ودرماندگیهای مردم سخن‌ازتشکیل فرقهٔ دموکرات بمیان‌آمد ومیرزا ابراهیم ارباب ، که ترتیب دهندهٔ این‌مجلس‌بود ، عنوان نمود که از تبریز نیزتشکیل کمیته‌ای دراین‌شهر درخواست‌گردیده‌وانتخاب ومعرفی‌افرادقابل اعتمادی‌بعضویت فرقه تقاضا شده است .

از آنجا که امور اجتماعی این شهر همواره باتشتت و دو تیرگی توأم بوده است دراین مجمع نیز مطالب مختلفی اظهار گردید و پس از ساعتها گفتگو بدون نتیجه پایان یافت .

امروز که پس از پنجاه و پنج سال وضع آنمجلس را بخاطر میآوریم ، بدون تردید شکست آنرا قبل‌از تشکیل قبول مینمائیم . زیرا افرادی را که در آن شرکت داشته‌اند باهم نامتجانس میبابیم وسازش آنها را باهم ، که در دوجهة مختلف فکر میکردند ، غیرممکن تصور مینمائیم.شادروان وکیل الرعایا از طرفداران صمیمی استبداد بود وما دربحثهای گذشته راجع بهمکاریهای این خانواده در چپاول وغارت سال۱۳۲۷ اشاراتی کرده‌ایم حال‌آنکه کسان دیگری مثل واهب‌زاده از آزادیخواهان مبارزی‌بودندکه بهیچوجه درافق اندیشه باآنان سازگاری نداشتند .

مرحوم محسنی عدم تجانس مدعوین را از میزبان مجلس ، یعنی شادروان میرزا ابراهیم ارباب ، میداند وباآنکه درگذشته او را ازپیشروان آزادیخواهان‌این شهر میپنداشته ،کم‌کم وبخصوص بعداز این دعوت، درآزادیخواهی وی،بمفهومی که ازکسانی مثل واهب زاده ونیرالاطباء وديگران داشته، تردید مینماید. علت این

اختلاف، چنانکه درجای دیگر نیز اشاره کرده‌ایم، آن‌بود که ارباب وبرادرش میرزا-اسماعیل باکسان دیگری مثل قره مختار درجناح انگلیسی تشکیلات بوده‌اند. حال آنکه نیرالاطباء، وکیلباشی‌ودیگران بدون توجه بروس وانگلیس‌وآلمان ازآزادی حمایت میکردند.



شادروان حاج سیدباقر سیدین

هرچه هست در این جلسه، فکر تشکیل کمیتهٔ دموکرات در این شهر لازم تشخیص داده شد وسخنان متضادیکه بیان‌گردید اصولی را برای تشکیل آن روشن گردانید. اما بعضی از آنان محرمانه باکمیتهٔ ایالتی آن فرقه در تبریز مکاتبه کرده افراددیگری رابرای‌عضویت‌صالح دانسته معرفی‌نمودندودراین سیاهه نام‌شادروانان میرزا آقاخان حبیبی، حاج سید باقر سیدین، میرزا بیوك‌آقا واهب‌زاده، دبیرنظام رئیس پست، حاج ابراهیم بلوری، بهلول و کیلباشی و عباس محسنی را نوشتند. طولی نکشیدکه کمیتهٔ ایالتی با این پیشنهاد موافقت‌کرد و اوراق مخصوص ومهر کمیته را باردبیل فرستاد وتشکیل کمیته را رسماً قبول نمود.

اعضای مزبور غالباً افراد مبارزی بودند ودرمحیط فرتوت اردبیل شدت‌عمل بخرج میدادند چنانکه دربارهٔ حاج مؤید رئیس تلگراف ومدیر التجار اقدام نمودند.

حاج مؤید که در رأس ادارهٔ مهمی مثل تلگرافخانه نشسته‌بود ، گویا مرتکب اعمالی‌میگشت که برخلاف آمال هیئت اجتماعیه‌بود . این بود که تجار اردبیل نسبت بتعویض‌او قیام کردند ونامه‌ها وشکوائیه‌هائی به‌تبریزوتهران فرستادند وچون نتیجه‌ای نگرفتند بکمیته متوسل گشتند . کمیته بایك ضرب‌الاجل بیست وچهار ساعته او را از شهر اخراج نمود .

شادروان مدیر التجارهم رئیس اصناف بود واشراف ومستبدین درمواقع‌لازم اورا وسیلهٔ تحریکاتی درشهر قرارداده برای آزادیخواهان تضییقاتی فراهم‌میکردند. او نیز بدستور کمیته به تبریز تبعید گردید و بعداز سه چهار ماه تلاش و کوشش سرانجام بخود کمیته متوسل گشت و باسپردن تعهد دابر بترك رویهٔ گذشته باردبیل مراجعت نمود .

دراین ایام بود که اختلاف بین فیداراوف ، فرمانده پادگان روسها دراردبیل باکنسول‌بالاگرفت وازطرف‌فرمانده کسی‌بنام«آبی»برای‌قتل‌امیرتومان برانگیخته‌شد وچنانکه‌گفتیم‌آبی‌همسر اورا کشت وخود امیررا مجروح ساخت وگریخت. فردای آنروز طرفداران فیدار اوف این واقعه‌را بدموکراتها نسبت دادند ودرشهرپراکنده ساختند که آنها اقدام بقتل امیر کرده‌اند . این‌شایعه دراشراف مؤثر افتاد وآنانرا از کمیتهٔ دموکراتها بیمناك گردانید. بخصوص که بفاصلهٔ چندروزی ازاین حادثه،جبار نام پسر حاج صفرعلی تبعهٔ روس نیز بقتل رسید و آن هم از کارهای انتقامجویانهٔ دموکراتها نسبت بروسها قلمداد شد .

مستبدین بقدری‌ازاین اتفاقات بوحشت افتادند که بقول محسنی بعضی‌ازآنها شبها دوسه بارخوابگاه خود را عوض کردند . فرماندار و رؤسای ادارات هم‌همه‌از کمیته حساب‌میبردند وگفته‌های‌آنهارا اجرا مینمودند.میرزا افضل‌الله خان‌احمدزادهٔ- تبریزی ،که بعدها در ادارهٔ فرهنگ تبریز رئیس حسابداری وکفیل اداره شد وبه

میرزا فضل‌الله سلیمی نامیده گردید ، درآن عهد دراردبیل مدیر مدرسه بود واز اعضای مؤثر فرقه بشمار میآمد. شادروان میرزا بیوک آقا واهب‌زاده درایام حیات‌خود میگفت که از طرف کمیته گاهی من (یعنی واهب‌زاده) مأمور مذاکره ونصیحت با مخالفان میشدم وسلیمی مأمور تهدید وارعاب . درمواردیکه لازم میشد اقدامی‌بعمل آید من واوباهم نزد طرف میرفتیم، من‌باصلح ونرمش وتوضیح جوانب‌کار ، انجام امر را خواستار میشدم واگرطرف حاضربقبول نمیشد سلیمی باسلاحی که زیرعبا در دست داشت او را تهدید مینمود .

دموکراتها در مجموع کارهـای مفیدی درشهر انجام دادند ومردم را نسبت بخود خوشبین ساختند این بود که در قحطی‌ایکه پیش‌آمد مردم برای آسایش خود دخالت کمیته را ازحاکم تقاضا کردند ودرنتیجه حاج سید باقرسیدین، میرزا ابراهیم ارباب ، بهلول وکیلباشی‌از طرف کمیته‌مأمور این‌کارشدند وخدماتی نیزانجام‌دادند. ولی خدمت مهم غیرمستقیم آنان بمردم این‌شهر آن شدکه روسها ازترس آنهابدون درگیری با مردم شهررا تخلیه کردند .

بطوریکه درجای دیگرهم اشاره کرده‌ایم انقلاب بالشویکها درروسیه‌وسقوط امپراطوری آن‌کشور موجب‌از هم‌گسیختن آرتش‌روس گردید وبی‌نظمی‌وبلاتکلیفی بزرگی برای سپاهیان روس‌درایران پیش‌آورد . انضباط آنها درهم شکست‌ومرکز فرماندهی متزلزل گردید . هرگروهی ازآنها واحد مستقلی شدند ودر شهرها دست بچپاول مال مردم زدند . اما در اردبیل چون از عکس‌العمل دموکراتها میترسیدند از راه دوستی بامردم درآمدند وحتی اعلامیه‌ای در این مورد صادرکردند وخود را برادران و مهمانان اهالی قلمداد نمودند وبالاخره بدین طریق شهر را خـالی کرده بعداز سالها بکشور خود بازگشتند .

پیدایش کمیتهٔ مساوات ومبارزهٔ آن بافرقهٔ دموکرات

درآن ایام که کمیتهٔ دموکرات دراردبیل صاحب قدرت بود در بادکوبـه جمعی از ایرانیان دست بایجاد فرقه‌ای در مقابل کمونیستها زدند وکمیته‌ای بنام مساوات ترتیب دادند وباسرعت زیـاد بتشکیل شعبات آن درشهرهـا ، بخصوص

اردبیل پرداختند . انتخاب اردبیل بخاطر موقعیت‌خاص آن‌بود زیرا چنانکه گفته‌ایم این شهر، از آن لحاظ که بین‌روسیه و گیلان و آذربایجان واقع‌است، ازجهات‌سیاسی موقعیت ممتازی‌داشت واهمیت بازرگانی واقتصاد آن نیز کمترازوضع سیاسی‌نبود؛ بویژه آنکه درآن ایام مرکز فعالیتهای سیاسی بزرگی هم بشمار میآمد .

ما از مؤسسین این کمیته اطلاعی نداریم ولی در یادداشتهای مرحوم محسنی نام «حیدر کری‌او» را از جملهٔ آنها میخوانیم ونیز از کسانی شنیده‌ایم که ترکها هم از آن حمایت مینمودند تاپایگاهی برای اجرای این نظریهٔ ابلهانهٔ خلفای عثمانی‌پیدا نمایند که « همه‌ترك زبانهای خــاورمیانه ملت واحدی هستند و باید زیرلوای دولت واحدی که همان خلافت عثمانی است ، درآیند» واین همان داستان کهنه‌ای است که به‌«پان ترکیسم»[1] معروف میباشد.

آنچه بظاهر میتوان گفت آنستکه فرقهٔ مساوات وفرقهٔ دموکرات هردوادعای آزادیخواهی داشتند ولی ازیك نظر، بتعبیر امروز ، فرقهٔ دموکرات جنــاح چپ افراطی وفرقهٔ مساوات جناح راست معتدل آنرا بازی میکردند .

مساواتیها نیز نقشه‌های وسیعی در برانداختن اساس استبداد داشتند و گویــا قتل کسانی را نیز برای نیل بآزادی لازم میشمردند که آقامیرزا علی اکبر مجتهد در اردبیل یکی ازآنها بوده است . این روایت ازآقای غلامحسین حبیب‌الهی است که میگفت مساوانی‌ها دو نفر را برای قتل‌آقا میرزا علی‌اکبر برانگیخته بودند . یکی ازآنها که اهل قریهٔ ثمرین ویونس نام داشت باو (یعنی به‌حبیب‌الهی) نقل کرده‌است که من (یعنی یونس) به‌درخانهٔ آقــا میرزا علی‌اکبر رفتم وازمستخدم جــای او را پرسیدم . مستخدم مرا باطاق‌آقا راهنمائی کرد . من وارد شدم واورا دراین‌حال‌دیدم که بردو زانو نشسته ودو دست خود را بزمین تکیه داده روی کتابی خم‌گشته است ومشغول‌مطالعه میباشد . من سلام‌کردم وکنار درایستادم ولی اومتوجه نشد. لحظات حساسی بود . من‌برای اجرای نقشهٔ خود وضع را بررسی میکردم اما آقا همچنان

1- Pan Turkism

مشغول مطالعه بود . چند دقیقه ،که بمنزلهٔ چندین ســاعت بود ، گذشت ویکبار او سرش را ازکتـاب برداشت وبدون هیچ مقدمه‌ای دو دستش را بطرف من درازکرد واین حرکت را باکلمهٔ «خوخ[1]»ایکه از دهانش برآورد توأم ساخت . این‌حرکت او چنان رعب و وحشتی در من ایجادکرد که بدنم بلرزه افتـاد . ایستادن نتوانستم وبرگشتم.

دراردبیل صراف متنفذی بودکه حاج حسینقلی نام داشت. اوبجای بانکهای امروزی مشکلات پولی تجار را حل میکرد وخود نیز مرد موجه ومورد اعتمـادی بود . او بفرقهٔ مسـاوات‌گرائید وجمعی ازتجار نیز به‌تبعیت ، یابرای خوش آیندوی بدین فرقه درآمدند وکارآن بالاگرفت. بهرنسبت‌که رونق این فرقه زیاد میشدبازار دموکراتها روبکســادی می‌رفت . این بودکه گردانندگان فرقهٔ اخیر ، بشدت عمل پرداختند ونمایش جمعی از اعضای کمیتهٔ مساوات را دربازار، دستاویزی قرار داده ازمشیرالسلطان حاکم وقت تبعید حـاج حسینقلی وحیدرکری‌لو و چندتن دیگر را خواستند. مساواتی‌ها هم متقابلاً بیکار ننشسته حاکم را برای تبعید بعضی از اعضاء فرقهٔ دموکرات تحت فشارگذاشتند .

حاکم ،که بابعضی از دموکراتها سابقهٔ انس والفتی داشت ، حاج حسینقلی وحیدرکریلو وچندنفراز مساواتیهارا توقیف‌نمود ولی‌تجار بطرفداری‌حاج‌حسینقلی برخاستند ودسته جمعی بقلعه رفته استخلاص او را خواستار شدند . بالاخره مشیرـ السلطان بضمانت ابوالفضل رضازاده ،که خوداز دموکراتها بود ، حاج حسینقلی‌را آزادکرد و برای آنکه خود را بیطرف نشـان دهد میرزا محمد علی نیرالحکما را که ازآزادیخواهان نیکنام واعضای فرقهٔ دموکرات بود ، باتفاق حیدرکریلو بنمین تبعید نمود .

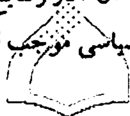
قضا را درآن شب وبفاصلهٔ یکی دوساعت بعداز حرکت نیرالحکما، خواهر

۱ـ دراردبیل معمولاکسی‌که بخواهد دیگری را بترساند این‌صدا را توأم بایك‌وضع حملهٔ بدنی ازدهان خود درمیاورد .

وی بدرود زندگی گفت وچون صبح‌شد دموکرات‌ها بغسل و کفن ودفن او برخاستند ودو روز در مسجد اوچدکان مجلس ختم مجللی ترتیب دادند ودرسخنانی که درآن مجلس گفتند مشیرالسلطان و میرزا ابراهیم ارباب را ، که درآن ایام با دموکراتهـا ناسازگاری داشت، سبب قتل این زن بیگناه قلمداد کردند وچنین وانمودند که تبعید برادرش موجب مرگ وی شده است .

چون مجلس پایان یافت تنی چند از دموکراتهـا نزد حاکم رفتند و باتقبیح اقدام او، خلاصی میرزا محمد علیخان‌را خواستارشدند وسرانجام دستوراستخلاص اوراگرفتند وبعداز چهار روز ویرا بشهر بازگردانیدند .

اختلاف بین این فرقه‌ها اختصاص باردبیل نداشت و درجاهای دیگر نیز کما- بیش دیده میشد وشدت وضعف آن آثار ونتایج گونـاگونی بوجود میآورد چنانکه درانزلی[1] رقابت بین دسته‌های سیاسی موجب قتل یکی ازجوانـان مستعد ودانشمند اردبیل گردید .



این جوان یوسف نـام داشت و فرزند شادروان ملاغفار بود . ملاغفـار مرد روشندل وموقری‌بود ودربازار ، درجلوی‌سرای زنجیرلو، بعنوان محرر اسناد مورد نیاز مردم‌را تنظیم مینمود. یوسف که درمکتب چنین‌پدر دانشمند وروشن‌بینی‌تربیت یافته بود ازفضایل و کمالات معنوی بهرهٔ وافر داشت واز آزادیخواهـان عهد خود بشمـار میآمد . او برای کاری به‌انزلی رفته وبرای مدتی در آنشهر مقیم‌گشته بود . دسته‌های مختلف سیاسی که ازلیاقت وفضل وکمال وی آگاهی یافتند در صدد جلب همکاری او برآمدند ولی اوبهیچیك ازآنها نگروید .

مانمیدانیم بوسیلهٔ کدامیك ازآن دسته‌ها این جوان فاضل و روشنفکر محکوم بمرگ گردید ولی از محمد جعفرنامی که یکی ازاهالی اردبیل بوده ودرآن ایام در یکی ازکاروانسراهای‌آنشهر دالانداری میکرده است‌این‌روایت راشنیده‌ایم که‌یوسف درانبار یکی از سراهای پهلوی توقیف شده بود ومحمد جعفر بعنوان همشهریگری

۱ــ نام قدیم بندرپهلوی انزلی بود .

گاه وبیگاه بدیدار اومیرفت وبعضی مایحتاج برای اومیبرد. این گفتار ازهمان‌محمد - جعفر است که روزی بقصد ملاقات اورفتم ولی ازوی خبری نبود . در صدد تحقیق برآمدم معلوم‌شد دوروز قبل‌اورا از آنجا برده وکشته‌اند . روزیکه ویرا بظاهربرای انتقال بجای دیگر ودرواقع برای کشتن‌می‌برده‌اند اوسرنوشت شوم خودرا احساس کرده بامشت بربینی خودکوفته است و باخون آن انگشت خودرا آلوده وبردیوار آن انباراین بیت رانوشته است[1]:

قلم بارماخ ، دوات بورنسوم ، مرکب قان
یازیلسون قبریم اوستنده وطن مظلوم من‌محزون[2]

قتل حاج حسینقلی صراف

باری حاج حسینقلی پس از آنکه بضمانت آزادگردید به «ارشق» رفت ودر آنجام تصمیم گرفت که بمشهد برود تا مدتی ازاین شهر دور باشد . او چنین کرد واز راه بادکوبه عازم‌خراسان‌شد ولی یکماه‌بعد خبرمراجعت اوبه‌دموکراتها رسید واینان که از نفوذ او ناراحت واز جهة سیاسی باوی مخالفت داشتند تصمیم به «ترور» وقتل‌اوگرفتند . این‌تصمیم وقتی قابل اجرا بود که کمیته آنرا تصویب‌نماید. اما موقعی که موضوع درجلسهٔ کمیته عنوان شد سه نفر از اعضا با این عمل موافقت نکردند ودرنتیجه نقشهٔ ترور تصویب نگردید . از بهلول وکیلباشی روایت می‌کنند که بعدها میگفت درآن لحظه که برای قتل حاج حسینقلی رأی گرفته میشد من نماز میخواندم . یکی از حاضرین در همان حین رأی مرا خواستار شد ومن درحالیکه مشغول نماز بودم سرم را بعلامت موافقت تکان دادم وقتل او را تأییدکردم[3].

ما نمیدانیم چه‌کسانی از اعضای کمیته بااین عمل موافق وکدام سه‌نفر با آن

---

۱ و ۳ــ گویندهٔ این سخنان آقای غلامحسین حبیب‌الهی است .

۲ ــ مفهوم فارسی این‌بیت ترکی این است :

«انگشت قلم‌شد، بینی‌ام دوات‌گشت،خون مرکب گردید(که این وصیت را بنویسم‌که) برروی قبرم نوشته شود : وطن مظلوم و من محزون هستم » .

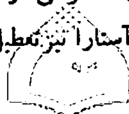
مخالف بودند ولی اینقدر میدانیم که موافقین چون موفق بقبولانیدن نظر خودنشدند محرمانه «قره» نام مجاهد، فرزند «حاج زیاد» نیارلورا، مأمور قتل او در جنگل نموده ویرا بآستارا فرستادند.

قره مدتی پیش از آن نزد حاج حسینقلی بنوکری خدمت کرده وباوی آشنائی داشت. او از آستارا بعنوان مسافر همراه وی گردید ودرجنگل، درمحلی که «وبرید» خوانده میشود، ازپشت اورا هدف قرارداد وسه‌تیربسروی شلیك نمود. تیرهاهرسه کارگرافتاد وحاجی درهماندم بشهادت رسید. کسان ودوستانش خبردار شدندوجنازهٔ او را باردبیل آورده درمسجد زینال شاه دفن کردند. قره‌نیز هنگام فرار در نمین دستگیر وتوقیف‌گردید ودربازجوئی دخالت دموکراتها را اقرار نمود.

کربلای اسلام که ازمجاهدان آنعهد وازمنسوبان قره است داستان قتل حاج‌حسینقلی‌را چنین تعریف نمود که «حاج حسینقلی ازراه بادکوبه باردبیل برمیگشت. او درآنجا مبالغی از کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ مساوات پول‌گرفته بود تادر اردبیل برای تقویت‌کمیته مصرف نماید. قره که درآستارا ازاین‌جریان آگاه شد بخاطراین‌پولها باوی همراه‌گشته او راکشت وآنها را تصاحب نمود» ودرباب مجازات قره اضافه کرد «قره را پس‌از دستگیری درشهربانی توقیف‌کردند واز مرحوم شیخ ستار، که از روحانیان ساده وبی‌آزار اردبیل بود، حکم قتل او راگرفتند. مجاهدان که این خبر یافتند سه‌نفر: من(یعنی‌اسلام) وحاجی‌آقامجاهد وکربلای‌محمدباقررا انتخاب کردندکه قره را نجات دهیم. ماتغییر لباس داده بشکل چرکسهای قفقازی‌درآمدیم وشب هنگام، که شیخ ستار باتنی چند ازیاران ومریدان، از یك میهمانی برمیگشت مسلحانه جلوی اوراگرفته تهدیدکردیم تافتوای خود را عوض‌کند. این تهدید در شیخ مؤثر افتاد وگفت من نظرم را نوشته بشهربانی داده‌ام باید ازشهربانی باردیگر سوآل‌کنند تامن جواب مقتضی بدهم. فردا کسان دیگری از مجاهدان نزد رئیس شهربانی رفته او را بیم‌دادندکه اگر قره را آزاد نکند آرامش شهررا برهم‌خواهند زد. اوخود را بیگناه قلمدادکرد وفتوای شیخ ستار را سبب اقدام خود ذکر نمود

ولی چون مجاهدان او را نیز تهدید نمودند کاغذ شیخ را بآنهاداد تاشیخ را وادار بتعویض آن کنند. شیخ در کاغذ دیگری نوشت برای اومحرزشده است حاج حسینقلی بوسیلهٔ مردی بنام قره کشته شده ولی احراز اینکه کدام قره او را کشته است میسر نگردیده است . این نوشته مجازات قره را متزلزل گردانید وبالاخره ما (یعنی اسلام ومجاهدان) او را فرار داده از شهر بخارج فرستادیم».

گویا در این ایام بوده است که حکومت وثوق الدوله در تهران سقوط کرده وبدستور کمیتهٔ مرکزی دموکراتها، در اردبیل نیز تظاهراتی برپا گشته است. دموکراتها بادعوت عمومی درمسجدجامع «میتینگ» بزرگی ترتیب دادند وازخیانتهای وثوق‌الدوله وقرارداد منحوسش برای تقسیم ایران سخنان آتشینی گفتند . میرزا افضل‌الله‌خان احمدزاده مدیرمدرسه دربازار سخنرانی کرد وتلگرامهای تندی علیه وثوق‌الدوله بتهران وتبریز مخابره شد وبکمیتهٔ آستارا نیز تعطیل عمومی وانجام تظاهراتی یادآوری وتوصیه گردید .



فعالیت اتحاد اسلام ومیرزاکوچکخان جنگلی دراردبیل

گفتیم که عثمانیها در جنگ بین‌الملل اول بایران آمدند و سرانجام تبریزرا اشغال کردند. ایناندرصدد تشکیل فرقه‌ای تحت‌عنوان اتحاد اسلام برآمدند ومیرزاکوچکخان جنگلی را ، که از مدتی قبل در جنگلهای شمال ایران علیه دولت مرکزی قیام کرده‌بود، باخود موافق‌ساختند . او، که قسمت اعظمی ازگیلان وخلخال را تحت‌نفوذ خود درآورده‌بود ، درسال ۱۳۳۶ قمری مصطفی‌خان نامی‌را بنمایندگی اتحاد اسلام ، ازخلخال باردبیل فرستاد ودرصدد بسط فعالیت آن فرقه در اردبیل و آذربایجان برآمد . مصطفی‌خان درخانهٔ حاج سید باقرسیدین منزل کرد وروز بروز بتوسعهٔ دامنهٔ نفوذ آن فرقه پرداخت .

فرقهٔ دموکرات ، که هدفهای اتحاد اسلام را استعماری ونفوذ عثمانیها را از جهة موقعیت سیاسی وجغرافیائی آذربایجان مساعد نمیدانست ، ودراین کار کوشش جناح انگلیسی آن نیز کم وبیش بی‌اثر نبود ، در خفا بمخالفت با اتحاد اسلام

برخاست و کم کم در شهر نابسامانیهای جدیدی پیدا شد. مشیرالسلطان حکمران اردبیل چون نمیتوانست بر مشکلات فائق آید ناچار استعفا کرد و در جمادی الاول همان سال از حکومت کناره گرفت.

در آن موقع اردبیل باقحطی و مجاعه دست بگریبان بود و به برنجی که گاهی از گیلان میآوردند نیاز مبرم داشت. میرزا کوچکخان برای تهدید مردم ازورود برنج باردبیل ممانعت کرد و بدینطریق برشدت گرفتاریهای اهالی افزوده گشت. کمیتهٔ ایالتی فرقهٔ دموکرات طرح مذکراتی را باجنگلی‌ها لازم دید و حاج شعبانعلی را محرمانه از راه خلخال بجنگل فرستاد.

حاج باباخان نیز، که در آن ایام دررشت بود و باجنگلیها همکاری داشت، از طرف اتحاد اسلام برای توسعهٔ دامنهٔ فعالیت آن فرقه مأمور اردبیل گردید و باتفاق جمعی ازخوانین فولادلو وارد شهر شد تا ادارهٔ شهر را در دست گیرد وزمینهٔ فعالیت جنگلیها واتحاد اسلام را توسعه دهد.

انتصاب امیرالسلطنه بحکومت اردبیل ومخالفت حاج باباخان باوی

بااستعفای مشیرالسلطان، ازطرف والی آذربایجان امیرالسلطنه بحکومت اردبیل منصوب گشت و کمیتهٔ ایالتی فرقهٔ دموکرات هم آنرا تائید نمود. امیرالسلطنه بسراب آمد ولی حاج باباخان، که ازطرف جنگلی‌ها بحکومت اردبیل نامزد شده بود، و نیزطرفداران اتحاد اسلام ازاین انتصاب اظهار عدم رضایت نمودند وباتهدید وتخویف از ورود او بشهر جلوگیری کردند.

اعضای کمیتهٔ ایالتی دموکراتها که از این واقعه با خبر گشتند در تبریز بتلگرافخانه آمده حضوراً بفرقهٔ اردبیل دستور حمایت از امیرالسلطنه دادند وشکست اورا شکستی برای این دستهٔ سیاسی قلمداد کردند. طرفداران اتحاد اسلام چون از این دستور اطلاع یافتند بمخالفت خود باامیرالسلطنه افزودند وخوانین فولادلو نیز که سابقهٔ خوبی باامیرالسلطنه نداشتند، تلگرافی به تبریز مخابره کرده مراجعت اورا خواستار شدند وتهدید کردند که اگر حکمران دیگری برای اردبیل تعیین و اعزام

نشود اینان بقوهٔ قهریه متوسل خواهند شد و مسئول عواقب آن نخواهند گردید. بلافاصله سواران فولادلو درشام اسبی، که گفتیم دبهی است دریك فرسخی شهر و بر سرراه سراب واردبیل قرار دارد، سنگربندی کردند.

امیرالسلطنه چندی درسراب ماندوسرانجام بامساعدت فرقهٔ دموکرات اردبیل وهمراهی گروهی از سران طایفهٔ یورتچی، شب ۲۴ ذیحجه ازراه سرعین، واردشهر شد ودرخانهٔ امیرناصر امینی منزل نمود درحالیکه شهربین دستجات سیاسی تقسیم گردیده تلگرافخانه درتصرف دسته‌ای‌ازسربازان وبرخی‌از ادارات دیگرتحت‌نظر اتحاد اسلامی‌ها بود. باورود امیرالسلطنه، دامنهٔ اختلاف بالاگرفت وهردسته‌بتقویت نیروی خود قیام نمود. اکثریت سردمداران نیز باطرفداری از یکی ازطرفین،جبههٔ فعالیت خودرا مشخص گردانیدند وشهر درآستانهٔ یك جنگ داخلی قرارگرفت.

مرحوم محسنی مینویسدکه دراین موقعیت خطرناك او (یعنی‌محسنی)، میرزا بیوك‌آقا واهب‌زاده وبهلول وکیلباشی‌بیطرفی خودرا حفظ‌کرده باصلاح بین دودسته میپرداختند وچون اتحاد اسلامیها ازدستور ستاد مرکزی جنگلی‌ها در رشت پیروی میکردند باتلگراف حضوری، حاج شعبانعلی وامیر عشایر خلخالی را، که آنزمان حاکم رشت‌بود، متوجه‌وخامت اوضاع نموده‌صدور دستورترك مخاصمه‌راخواستار شدند وآنانرا، بخصوص متوجه قحطی و مجاعهٔ اردبیل‌کرده هرگونه اقدام جنگی را سبب محوساکنین شهر توصیف نمودند.

کمیتهٔ دموکراتها نیز متوجه سختی وضع‌گردیده ضمن مکتوبی به‌یکی از اعضای خود مأموریت دادکه پیش امیرالسلطنه برود واورا درجریان اضطراب آور کارها بگذارد وپیشنهادکندکه خود او ازحکومت کناره‌گیری‌کند وباین وضع، که عاقبت مبهمی دارد، پایان دهد. رفتن بخانهٔ امیرالسلطنه کارمشکلی بود زیرا هوا بشدت سرد وزمین یخ بسته بود. بربام‌بقعهٔ شیخ صفی‌الدین ودیگر نقاط مرتفع‌شهر نیز تفنگچیهای طرفین‌کشیك میدادند وعابرین بجان خود مصونیت کامل نداشتند بعلاوه در اطراف خانهٔ امیرالسلطنه عشایر یورتچی وکهنه فراشان حکومت پاس

میدادند وازهرگونه آمد وشدی جلوگیری میکردند . بااینحال نمایندهٔ دموکراتها بدرون خانه‌راه یافت ومأموریت خود را باارائهٔ نامهٔ کمیته ابلاغ کرد .

امیرالسلطنه که دراینموقعیت حساس‌حمایت دموکراتهارا ازدست میدادبفکر فرورفت . اتفاقاً همانشب میرزا ابراهیم ارباب از تبریز وارد شد ودرخانهٔ امیرناصر که مقرامیرالسلطنه بود منزل کرد. امیرالسلطنه موضوع را باوی،که برای حمایت ازاو آمده‌بود،درمیان‌گذاشت وباصلاحدید وی‌شادروانان مشهدی‌ابوالفضل‌رضازاده، میرزا حاج بابا مجید زاده ، آقاجواد محمدی ، آقا حسینعلی تبریزی و آقا میر یوسف احمدی (که بعداً به‌حسینی معروف‌گشت) وتنی‌چند از دموکراتها رابمنزل خودخواند وبمشاوره پرداخت . اینان نصف‌شب بکمیته‌آمده صندوق ومهرواوراق رسمی دموکراتها را به‌دست آوردند وپاسخ‌نامهٔ اولیه را مشعر برتأیید وحمایت از امیرالسلطنه نوشتند وبامهر کمیته ممهور نموده بحاکم دادند . او نیزباستناد آن در شهرماند وهمچنان خویشتن را حاکم خواند .

قضارا فراشباشی امیرالسلطنه از چند روز قبل بوسیلهٔ حاج باباخان دستگیر ودرقریهٔ ججین (داشکسن) توقیف بود . امیرالسلطنه جریان را باونوشت واین نامه بدست حاج باباخان افتاد واو را از چگونگی واقعه مستحضرگردانید ودشمنی‌اورا علاوه برامیرالسلطنه ، متوجه‌کسان فوق نیز نمود وتنبیه آنانرا جزو برنامهٔ‌اقدامات وی قرارداد . حال‌آنکه اینان‌دراطراف امیرالسلعنه جمع شده بامحافظت‌گماشتگان وی، ازگزند حاج باباخان مصون بودند .

روزبروز اختلاف طرفین بیشتر میشد و از طوایف قوجه بیگلو ویورتچی دسته‌هائی برای‌کمك به‌امیرالسلطنه وارد شهر میگشتند . فولادلوها هم دسته‌های کمکی تازه نفسی دراختیار مخالفان آنها قرار میدادند .

عید نوروز نزدیك بود . باآنکه این ایام بهترین زمان‌کسب وکاسبی دراین شهربود لیکن مردم ازترس‌جان دکان وبازار را بسته بخانه‌ها پناه بردند وبااضطراب ونگرانی روزها را بسرمیآوردند .

براستی روزگار سختی برای مردم بود. گرسنگی وقحطی ازیکطرف، سردی هوا وسختی زمستان ازطرف دیگر، نبودن کسب و کاسبی و تنگدستی عمومی ازسوی سوم وبالاتر ازهمه، فقدان امنیت وصف آرائی مخالفان مطالبی است که امروز ما میگوئیم ومیگذریم ولی باانداک توجه و تجسم آنها موی برتن آدمی راست میگردد.

آنانکه نتایج مصیبت‌بار این وضع را پیش‌بینی میکردند، وما نام سه‌تن از آنها را از قول محسنی نوشتیم، بتکاپو برخاستند وباگفتگوهائی که بارؤسای ادارت نمودند، سرانجام بیاری آنها بین طرفین قرار دادی دریازده ماه تنظیم کرده بامضا رسانیدند.

مواد یازده‌گانهٔ این‌قرارداد اکنون برمامعلوم نیست ولی‌ازمادهٔ اساسی آن، که متفرق ساختن‌قوای طرفین وبیرون‌کردن شاهسونان ازشهر بود، آگاهی داریم ونیز میدانیم که همانروز اجتماع بزرگی درمسجد جامع ترتیب یافت وکسانی، ازجمله شادروان محمد حسین صالح‌زاده معروف به «سوسیال محمدحسین»، سخنان‌آتشینی گفتند وخطرات ناشی ازاین مخاصمت را، که ویرانی شهر وقتل نفوس بیگناه‌در آن روزگار درماندگی بود، بیان‌کردند واجرای آنقسمت ازقرارداد را، که ناظر بر- تفرقهٔ قوای طرفین بود، خواستار گردیدند و جماعت نیز باصدای بلندی آنرا تأیید نمودند.

مع‌الاسف تنظیم قرارداد واجتماع مردم نتوانست امیرالسلطنه را از اقدامات طرفداران اتحاد اسلام مطمئن سازد و متقابلا حاج باباخان وسران فولادلو نیز از اعمال حکومت مردّدگشته درشهر ادارهٔ نظمیه را اشغال‌کردند. بااین اقدام وحشت امیرالسلطنه بیشتر گردید وبخصوص شایعهٔ آخرین روزهای سال، که‌گفته شد «شب عید حاج باباخان امیرالسلطنه را دستگیر خواهد نمود» برتشویش واضطراب خاطر او ویارانش افزود.

باز کسانی ازاشخاص حساس ومردم دوست دست‌بفعالیتهای اصلاحی زدندوبا وجودسرمای‌سخت وبارندگی ومه‌غلیظی که‌شهررا فراگرفته‌بود بملاقات‌طرفین‌رفتند

براستی روزگار سختی برای مردم بود. گرسنگی وقحطی ازیکطرف، سردی هوا وسختی زمستان ازطرف دیگر، نبودن کسب وکاسبی وتنگدستی عمومی ازسوی سوم وبالاتر ازهمه، فقدان امنیت وصف آرائی مخالفان مطالبی است که امروز ما میگوئیم ومیگذریم ولی بااندك توجه وتجسم آنها موی برتن آدمی راست میگردد.

آنانکه نتایج مصیبت‌بار این وضع را پیش‌بینی میکردند، وما نام سه‌تن از آنها را از قول محسنی نوشتیم، بتکاپو برخاستند وباگفتگوهائی که بارؤسای ادارت نمودند، سرانجام بیاری آنها بین طرفین قرار دادی دریازده ماه تنظیم کرده بامضا رسانیدند.

مواد یازده‌گانهٔ این‌قرارداد اکنون برمامعلوم نیست ولی‌ازمادهٔ اساسی آن، که متفرق ساختن‌قوای طرفین وبیرون کردن شاهسونان ازشهر بود، آگاهی داریم ونیز میدانیم که همانروز اجتماع بزرگی درمسجد جامع ترتیب یافت وکسانی، ازجمله شادروان محمد حسین صالح‌زاده معروف به «سوسیال محمدحسین»، سخنان‌آتشینی گفتند وخطرات ناشی ازاین مخاصمت را، که ویرانی شهر وقتل نفوس بیگناه‌در آن روزگار درماندگی بود، بیان کردند واجرای آنقسمت ازقرارداد را، که ناظر بر-تفرقهٔ قوای طرفین بود، خواستار گردیدند وجماعت نیز باصدای بلندی آنرا تأیید نمودند.

مع‌الاسف تنظیم قرارداد واجتماع مردم نتوانست امیرالسلطنه را از اقدامات طرفداران اتحاد اسلام مطمئن سازد و متقابلا حاج باباخان وسران فولادلو نیز از اعمال حکومت مردّدگشته درشهر ادارهٔ نظمیه را اشغال کردند. بااین اقدام وحشت امیرالسلطنه بیشتر گردید وبخصوص شایعهٔ آخرین روزهای سال، که‌گفته شد «شب عید حاج باباخان امیرالسلطنه را دستگیر خواهد نمود» برتشویش واضطراب خاطر او ویارانش افزود.

بازکسانی ازاشخاص حساس ومردم دوست دست‌بفعالیتهای اصلاحی زدندوبا وجودسرمای سخت وبارندگی ومه‌غلیظی که‌شهررا فراگرفته‌بود بملاقات‌طرفین‌رفتند

واز برخورد آنهـا جلوگیری کردند . محرك اینان ، چنـانکه میدانیم نوعدوستی و نگرانی از نتیجهٔ کار بود . درعین حال تقاضای مردان دوراندیش ، بویـژه اردبیلیان ساکن شهرهای دیگر نیز آنها را بیش‌ازپیش بدین‌کار تشویق مینمود . مابرای نمونه تلگرام مورخ ۲۸ حوت (اسفند) ۱۳۳۶ قمری گروهی ازتجار اردبیلی ساکن رشت راکه بشمارهٔ ۴۰۸ مخابره گردیده است ذیلا نقل مینمائیم :

«از رشت باردبیل توسط میرزا عباس . میرزا بیوك آقا . مقـام محترم کمیتهٔ دموکرات . اگر تیروتفنگ دراردبیل خالی شود برای عموم مایهٔ بدبختی،وندامت آن جبران‌پذیر نخواهد شد . متضرعانه ازذوات محترم استدعا داریم ازاین‌بدبختی، که‌عموم را بخطر دچار مینمایدجلوگیری، وباعث بدبختی مردم را بنام ملت‌خواهی پایمال فرمایند .

تجار اردبیل مقیمین رشت اقل میرزایوف ، اقل‌حاج یوسف ، اقل‌میرکاظم‌ـ مشیری ، اقل‌التجار اسمعیلی، اقل‌التجار عبدالله ، اقل‌التجار محمدرضا ، اقل‌التجار هاشم صدرزاده، اقل‌آقابالا، اقل حاج‌باباآحدی، اقل‌التجار محسن‌اوف، محمدعلی، احمد زاده ، حسینقلی اسد اوف».

جنگ حاج باباخان وامیرالسلطنه حکمران اردبیل

صد حیف که تلاش وکوشش اشخاص بیطرف برای‌آشتی دادن متخاصمین بجائی‌نرسید وهمانروز عیدنوروز،نزدیك ظهر جنگ شروع گردید . در یکطرف امیرالسلطنه وقرمـ مختارومیرزا ابراهیم ارباب‌ودیگریارانش‌باتفاق‌یورتچی‌ها وقوجه بیگلوها، ودرطرف دیگرحاج باباخان بامجاهدان‌وطایفهٔ‌فولادلو دست‌بسلاح بردند وچهار شبـانه روز جنگ کردند . کسانی از طرفین وسکنهٔ شهر کشته شدند و جمع معتنابهی زخمی گردیدند . در پـایان کارزار نیروی امیرالسلطنه فائق آمد و فولادلوها شهر را تخلیه‌کردند وحاج باباخان هم بقریهٔ آغبلاق عقب نشست ودر آنجا نشیمن نمود .

امیرالسلطنه بافتح وفیروزی ازخانهٔ امیر ناصر به‌نارین قلعه درآمد و درآنجا

استقرار یافت وقره مختار نیز رئیس بلدیه شد . امیرالسلطنه شروع به‌تنبیه مخالفان کرد . ازجمله‌محمد حسین سوسیال را بچوب بست و‌محسن‌خان داشکسنی معروف به‌سردار فاتح‌را نیز‌بسختی‌شلاق زدوپس ازمدتی توقیف ویرا تحت الحفظ به‌تبریز فرستاد .

چوب خوردن سوسیال از آنجهة بود که وی دراجتماع مسجد جامع نسبت بامیرالسلطنه سخنان بدی گفته بود و چون مرد ساده‌ای بود وسابقهٔ بدی نسبت بآزادیخواهان نداشت بعضی از آزادیخواهان نزد حاکم از او وساطت کرده آزادش ساختند ولی از محسن‌خان ، که بقول سالخوردگان حسن شهرتی بین مردم نداشت وگاهی آزادیخواه وزمانی‌مستبد میگردید،نه‌تنها کسی‌حمایت‌نکرد بلکه آزادیخواهان حکمران را بسختگیری دربارهٔ وی تشویق نمودند . کسانی که او را دیده‌اند گویند که وی تاآخر عمر مورد نفرت‌اهالی اردبیل‌بود ومرحوم محسنی نیز دریادداشتهای خود نوشته است که کتاب‌آبی خدمات وی‌را بسیاست‌روس ، درآن‌ایام چاپ‌و منتشر کرده است .

امیرالسلطنه باآنکه‌حاج باباخان‌را ازشهر‌بیرون‌کرده بود از اوسخت‌تشویش خاطر داشت و لذا برای رفع خطر از جانب وی باجمعی از دموکراتها بمشورت پرداخت وسرانجام ، بنا بصلاحدید آنها بااو از درمحبت درآمده ویرا بحکومت خلخال برگماشت .

قحطی ومجاعه در اردبیل

یکی‌از وقایع‌سخت‌وقابل تأسف اردبیل‌قحطی وخشکسالی سنوات ۱۳۳۵و۱۳۳۶قمری‌است که هنوزهم یادآن،کسانی را که گرفتار آن بوده‌اند ، بلرزه درمیآورد . این سالها مصادف باجنگ بین‌الملل اول‌بود ، قحطی‌و کمبود خواربار ازنتایج هرجنگی‌است ولو کوچکتر ومحدودتر باشد . درآن جنگ ، چنانکه درجنگ دوم جهانی‌هم‌اتفاق افتاد ، سپاهیان متخاصم، که در کشور ایران بودند، غلات ومایحتاج مردم‌رابعناوین گوناگون ازدست آنها درآورده برای تأمین غذای سربازان خود میبردند وضعف

دولت واشغال قسمتی ازخاك کشور وسیلهٔ سپاهیان بیگانه ، وبازبودن سرحدات نیز بدین امر کمك مینمود . درجنگ جهانی دوم ، که روسها وانگلیسیها ایران رااشغال کردند ، قحطی را بیك جهة دیگرنیز برملت درماندهٔ ایران تجویز نمودند وآن‌این بودکه ایرانیان‌گرفتار این سختی‌گردند ومشکلاتی برای اشغالگران ومزاحمتی در امرحمل سلاح ومهمات امریکائی برای روسیه ، که ازطریق ایران صورت میگرفت ایجاد ننمایند .

درآن سالها طبیعت نیز از مردم قهر کرد وآسمان چنان برساکنان اینحدود بخیل‌گردیدکه‌گیاهان نیزبقول سعدی لب‌ترنکردند . باآنکه هوا غالباً ابری ومستعد بارندگی‌میشد ولی بدون آنکه قطره بارانی‌بیاید ابرها برطرف میگشت وبرنگرانیها می‌افزود . مردم کم‌کم احساس مضیقه کردند . علما وسادات وطبقات اهالی‌بمصلی رفتند . گریه وزاری واستغاثه نمودند ولی نتیجه‌ای نگرفتند .

اردبیل قبل ازآنهم درتاریخ طولانی خود قحطی‌های زیادی دیده بود . سال ۱۲۸۸ قمری‌که مجاعهٔ بسیار سختی در آن اتفاق افتاده بودکنون هم بنام « هشتاد وهشت» شهرت دارد ، ولی این قحطی باگذشته‌ها فرق داشت زیرا در قحطی‌های گذشته اگر گندم وجوکم میبود مردم باخشکبار و دانگیها سدجوع میکردند یا از سرزمینها و ولایات‌دیگر غله میآوردند. اما دراین مجاعه خشکبار ودانگیهانیزنایاب بود وکشورهای همسایه و ولایات اطراف نیز باجنگ وانقلاب یاقحطی وگرسنگی دست بگریبان بودند وخود نیاز مبرم بکمك داشتند . دوام قحطی‌های‌گذشته نیز از حیث مدت‌کم بود و غالباً از یکسال بیشتر طول نمیکشید حال آنکه این قحطی از اینجهة هم خیلی طولانی بود .

ازپائیزسال ۱۳۲۴ ، که‌محصول نسبت بسنوات پیش‌کمتر بود ، نرخ‌خواربار روبترقی نهاد وچون درخرمن سال ۱۳۲۵ نیزچیزی بدست نیامد اضطراب‌ونگرانی عمیقی مردم رافراگرفت . بدبختی دیگری‌که علاوه برکمیابی گریبانگیر مردم شد فقدان کار وکاسبی‌بود زیرا دنیا درآتش جنگ میسوخت وبازرگانی واقتصاد رونق

وجریانی نداشت غالب طبقات سکنهٔ اردبیل نیز بیکار وفاقد درآمد بودند و بامضیقهٔ معاش بسر میبردند. ابتدا اندوختهها خرج شد وسپس اثاثیه خـانه و زندگی بمعرض فروش درآمد و چون خریداری نبود عرضه برتقاضا فزونی گرفت وقیمتها بحداقل ممکن تنزل نمود ... گرانبهاترین فرشها ومبلها وظروف، که اندوختهٔ سالهای ممتد مراودات تجاری اینشهر باخارج بود ، بارزانترین قیمتها ازدست رفت وبشهرهای همدان ، کرمانشاه وحتیمشهد حمل گشت وهرتکهای از آنها زینتبخش خانهایدر آنشهرها گردید . اجناس هرروز ارزانتر ونرخ غلات ونان ساعت بساعت گرانتر میگشت تاآنجاکه هرمن آرد سهتومان وهرسه کیلو قند هیجده ریـال وهرمتر چیت هفتقران ... شد .

درآن دوره که قبلاز قحطی هردو تخممرغ یکشاهی فروخته میشد ارقامفوق بسیار زیاد وکمرشکنبود. قیمتنان ازبس زیاد وغیرمنتظرهبود که آن ایام بهسالهای (اوچتومانی)یعنیسهتومانیمعروف گردید و کنوننیزبین سالخوردگان مبداءتاریخی برای ذکر پارهای وقایع میباشد.

درسال ۱۳۳۵ دولت سههزار خروار (خروار ۶۰۰ کیلوئی) در انبار دارائی غله داشت. براثرفشارمردمبتدریج آنهارا بنانوایاندادند تانان دراختیارمردمبگذارند. ولی قسمتی از آن مخفیانه در بازار سیاه بفروش رسید و عمال دارائی ، بخصوص رضاخان نامی که رئیس آن ادارهبود، طبق نوشتهٔمرحوممحسنی، ازاینٔمد کلاهها ئی برای خود ساختند .

دراین قبیلموارد استکه اهمیتتربیت ملی و وجدان پاك انسانیخودنمائی میکند . مردم درمانده وبیچاره هرروز دسته دسته ازگرسنگی میمردند . مادربود، که جگرگوشهٔ بیرمق خود را درجلوی چشمانش درازکرده باگریه و دلسوختگی جان دادن اورا مینگریست... شوهربودکه ازخجالت بیغذائی عیالاتگرسنه، درگوشهٔ حیاط بحالت اغماء افتاده رویآمدن باطاق نداشت ، نـاله وضجّه بود که از سکنهٔ بیچارهٔ اینشهر، شب وروز بگوش میرسید ... ودراین وانفسا، اینچنین کسانی نیز

یافت میشدند که با آرد وغلهٔ آنها ، یعنی آنچه که آنانرا ازمرگ نجات میداد، برای ازدیاد ثروت خود ، چنان معامله مینمودند ودد صفت ببهای جان هزاران نفرهمنوع خود ، برمقدار زروسیم خویش می‌افزودند . جهان همواره پراز چنین افراد نابکار بوده وهست وچقدر قتلها و کشتارها وبدبختی‌ها که بدست آنها اتفاق افتاده است !

باری تهیهٔ نان درخانه ، ازگذشتهٔ بسیار قدیم ، ازکارهای معمول خانواده‌های این شهر بشمار میآمد ودر این عهد نیز ، که بشریت خود را بتمدن ماشینی مفتخر میداند ، درپاره‌ای ازخانواده‌های این شهر بدین سنت عمل میشود . بدینمعنی که‌در موقع بدست آمدن محصول ، کسانی که تمکن مالی دارند ، بمیزان مصرف یکسالهٔ خانوادهٔ خودآرد تهیه میکنند ودرتنوری که درخانه ساخته‌اند هرپانزده یابیست روز یکبار نان میپزند وپس از دوسه روزکه آنها راخوب خشك کردند درجای‌محفوظی جمع کرده نگهداری مینمایند و کدبانوی خانه‌هرروز بمقدار احتیاج تعدادی ازآنها را آب پاشیده نرم میکنند وآمادهٔ مصرف مینماید .

درسال ۱۳۳۵ قمری باآنکه محصول کم وقیمت غله زیاد بود باز جمعی از متمکنین توانستند آردی تهیه نمایند. ولی تعدادآنها نسبت بگذشته بسیارکم شدودر نتیجه عدهٔ خانواده‌هائی که نان از خـارج میخریدند چندین برابر گردید و مصرف کنندگان نان بازار به‌رقم ۲۵ هزارنفر رسید .

درآن زمان جمعاً ۱۸ دکان نانوائی در اردبیل وجود داشت وچون بعضی از نانوایان هم مثل عمال دارائی ازاین آب گل‌آلود درصدد ماهی‌گرفتن بودند جلوی دکانها ازدحام میشد وچه بساکه تمام افراد یك خانواده ، ازصبح زود تاپاسی ازشب رفته ، درجلوی دکان نانوائی التماس وخواهش میکردند و شب بدون آنکه موفق بخرید قرص نانی شوند مـأیوس برمیگشتند . مـا کسانی را شنیده‌ایم کـه تمکن مالی برای خرید نـان داشته‌اند ولی چون موفق بخریدن آن نشده‌اند از گرسنگی جان سپرده‌اند .

اقدام دموکراتها برای بهبود امر نان

مشیرالسلطان حاکم اردبیل نتوانست بر مشکلات فائق آید وچنانکه گفته‌ایم استعفا کرد وامیرالسلطنه بجای وی حکمران شد. اوهم مدتی بین چرخهای مبارزهٔ دموکراتها وفرقهٔ اتحاد اسلام گیر کرد و با کشمکشهائی که برای وی پیش آمد نتوانست دراین کارمهم قدمی بردارد. ولی پس از آنکه بر حریف فائق آمد ودرقلعه مستقر گردید کمیسیونی از مسئولان حوزه‌های فرقهٔ دموکرات ترتیب داد. دراین کمیسیون، که باحضور چهل وچهار نفر ازسران دموکرات تشکیل شد، هیئتی مرکب ازشادروانان مشهدی ابوالفضل رضازاده، میرزا ابیوك آقا واهب‌زاده، جواد آقامحمدی، حسینعلی تبریزی، میریوسف احمدی، میرزاحاجی‌بابا مجیدزاده ومیرزا عباس محسنی انتخاب گشتند تا آنان در تأمین نان مورد احتیاج مردم اقدام کنند.

بعضی از منتخبین، بادرنظر گرفتن رفتار برخی از عمال دارائی و محظورات دیگر، اظهار عجز کردند ولی پس ازگفتگوهای زیاد، رضازاده انجام این کار را باعضویت این هیئت پذیرفت بشرط آنکه اختیار تام بآنان داده شود. حاکم شرط راقبول کرد وضمن نامهٔ رسمی بااعطای این اختیارات موافقت نمود. کمیسیون بلافاصله دست بکار شد وظرف سه‌چهار روز آمار ومشخصات کسانی راکه از بازار نان تهیه میکردند بدقت تنظیم نمود. آنگاه برای هرخانواده، باتوجه بتعداد افراد مقداری نان (بقرارهرنفری ۷۵۰ گرم درروز) معین کرد و ورقه‌ای بنام «پته»، حاوی مشخصات رئیس خانواده ومقدارنان ودکانی که بایستی نان را ازآنجاگرفت، چاپ وتنظیم نمود وبرای هرروز ازماه، یك پته بشمارهٔ روزهای ماه، بآنها دادوخانواده‌هارا بامعیار صحیحی بین دکانهای نانوائی تقسیم کرد، وروزانه بمجموع پته‌های هردکان آرد دراختیار آنهاگذاشت. این کار موجب شد که ازدحام جلوی دکاکین نانوائی‌از بین برود وبازار و دکان‌های شهر، که مدتها بصورت تعطیل درآمده بود، بازگشته کاروکسب آغاز شود. هرخانواده نانوای خود را میشناخت ومیدانست که هرموقع از روز مراجعه کند نان خود را دریافت خواهد نمود.



عکسی است از خیریه اردبیل که باپمردی مرحوم حاج میرزا بیوک آقا واهبزاده تأسیس شد
نفر دوم صف جلو ــ از راست بچپ ــ خود واهبزاده است که طفلی از افراد خیریه را در بغل گرفته است

این کار ازحیث نظم وترتیب بسیار مؤثر گشت ومردم بعداز آنهمه مصائب‌از این‌جهت آرامشی یافتند ولی دومشکل مهم دیگر باقی‌بود . یکی فقر جمع زیادی ازمردم ،که قادر بتأمین بهای نان‌خود نبودند ، ودیگری فراهم آوردن آرد وغله‌ای که میبایست تا پایان مجاعه دراختیار کمیسیون باشد وبنانواها تحویل‌گردد .

برای رفع مشکل‌اول کسانی از نیکوکاران شهر بفکر کمك بدرماندگان افتادند ودراین‌کار دموکراتها برهبری شادروان میرزا بیوك آقا واهبزاده پیشقدم گردیدند ودویست نفر اطفال صغیری را،که والدینشان ازگرسنگی مرده بودند ، جمع‌آوری کردند وخانهٔ حاج یوسف لنکرانی را ،که نزدیك بازار حلبی سازها بود ، اجاره نمودند وبنگهداری آنها پرداختند . مرحوم حاج رسول وهابزاده نیز یکصد نفر از فقرا را مدتی اداره‌کرد ونیز مشهدی مختار احمدزاده ، که گفتیم از آزادیخواهان بنام اردبیل‌بود وپس ازشکست حاج‌باباخان از امیرالسلطنه ،ریاست‌بلدیهٔ شهررسیده بود ، عدهٔ دیگری از این درماندگان را تکفل نمود . بااینحال جمع زیادی بشدت سختی میکشیدند وکار برخی از خانواده‌های بی‌بضاعت ،که هست ونیست خود را از دست داده بودند ، بدانجا رسید‌که اضطراراً باسطلهائی به‌کشتارگاه میرفتند و با زحمت زیاد مقداری خون‌گاو وگوسفندبدست آورده درظرفهای مخصوصی‌موسوم به«ساج» روی آتش سرخ‌کرده میخوردند .

زنی‌بنام «بی‌بی‌جان» تاچندی‌پیش‌دراردبیل زندگی‌میکرد‌که اورا «لی»(ل‌ـی) میگفتند . لی کلمهٔ ترکی است وبمرغ شکاری میگویند ولی مجازاً بکسی‌گفته‌میشود که غفلتاً وباشدت وغضب خاصی بانسان حمله میکند وآنچه دردست اوست ربوده فرار مینماید . این زن درآن روزگار مثل دیگران سختی بسیاری‌کشیده و از هستی ساقط شده بود.او روزی درجلوی دکان نانوائی ایستاده بود. مردی بزحمت نانی‌از دکان‌گرفته بسوی خانهٔ خود میرفت . لی،که بامرگ دست بگریبان بود ، بسوی‌مرد خیز برداشت ونان را ازدست او قاپیده بروی شکم بزمین افتاد وشروع بخوردن‌آن نمود . مرد، که خود وضعی‌بهتراز اونداشت وزن وفرزندانش ازگرسنگی درمعرض

تلف بودند ، آنچه لازمهٔ کوشش بود بجای آورد تاتکه‌ای از نان را از او بـاز گیرد نتوانست و بی‌بی‌جان ، که ضربات لگدها و مشتها و فحشهای مرد را تحمل میکرد وقتی ازجا برخاست که همهٔ نان را باعجله‌خورده بود . بخاطر این‌کار اورا لی‌گفتند واو تاعمر داشت بدین‌نام شناخته میشد. ازاین «لی»ها آنروز دراردبیل تعدادبالنسبه زیادی دیده میشد .

مصادرهٔ غله و برنجهای محتکرین

محسنی‌مینویسد: روزیکه هیئت مورد بحث اختیار نان‌شهر را بدست گرفت فقط هشتصد وهیجده خروار گندم درانبار دارائی وجود داشت حال آنکـه باول محصول بیش از پنجماه باقی بود . طبیعی‌است که این مقدار بهیچوجه‌تکافوی غذای بیست‌وپنجهزار نفر را ،که ازبازار نان میخریدند ، درآنمدت بالنسبه طولانی نمی‌نمود واین‌مشکل دوم بزرگی‌بودکه درمقابل انجمن قرارداشت .کمیسیون بفکر چاره افتاد واقدامات همه‌جانبه‌ای آغاز کرد . ازجمله آنکه کسانی‌را باماموران مسلح دولتی بقراء اطراف فرستاد و غلهٔ مالکانی را ، که بآرزوی گرانفروشی انبار کرده بودند ، کشف نمود وپس‌از وضع‌خوراك صاحبان‌آنها ، مازادرا ازقرار خرواری یکصد تومان محسوب داشته باپرداخت قیمت بشهرحمل‌کرد . ونیز مقداری ازبرنج تجار اردبیل‌را ضبط نمود وازبرنجهای تجار تبریز هم ،که درانبار عاملین آنها دراردبیل نگهداری‌میشد مقداری مصادره‌کرده بهای آنرا ازقرار خرواری سیصد تومان پرداخت نمود .

بهار جدید فصل امید بخشی برای مردم بود زیرا براثر بارندگیهائی که شد دربیابان علف روئید . جمعی ازمردم فقیربا خوردن آنها سدجوع کردند وآنهائی‌که باپختن وخوردن خون زندگی‌مینمودند ازحیث غذا تنوعی یافتند . اوایل خردادبود که محصول مغان ببازار آمد وقیمت‌گندم درعرض چند روز ازسیصد تومان‌به‌شصت تومان تنزل یافت وکم‌کم برای‌مردم ازاین حیث‌گشایشی حاصل‌گردید . اولین‌کسی که این گندم را بشهرآورد نجفقلیخان آراللو بود . چون خبرورود او بشهر رسید جمعی باستقبال وی رفتند وپیش‌پای‌اوگوسفند قربانی کردند. ازاین رونجفقلی دربین

مردم احترامی یافت و برخی بخاطر این اقدام از او به‌نیکی یاد نمودند .

شیوع حصبه و تلفات سنگین آن

ولی‌هنوز مردم از بلای قحطی بکلی رهائی نیافته بودند که بلای دیگری بنام حصبه بر آنها نازل شد .

حصبه را امروز ، که کلمات خارجی در ایران کم و بیش متداول شده،«پاراتیفوئید» میگویند[1] و یك‌بیماری واگیرداری‌است که محل‌نشو‌ونمای میکربهایش جهازهاضمه یادستگاه گوارشی ، بخصوص رودهها میباشد واز راه آب وظروف آلوده یاآب دهن بیمار ونیز از راه مدفوع وی سرایت مینماید . این‌مرض درقدیم‌که داروهای «آنتی بیوتیك» کشف نشده‌بود مبتلایان را بمرگ تهدیدمینمود. در دوران بحران این بیماری ، که باتب سختی همراه بود ، مریض بهیچ چیزاشتها نداشت ولی وقتی دورهٔ نقاهت وضعف شروع میشد از آنجهة‌که نیروی بدن بتحلیل رفته واز طرفی روده‌های بیمار نیز حالت زخمی داشت غذای او مستلزم مراقبت کامل بود ومیبایست‌که بامواد کم حجم ومقوی ونرم تغذیه‌گردد .

مردم بلا دیدهٔ اردبیل تازه از مجاعه وگرسنگی رهائی میبافتند و چون ماهها وحتی سالها غذای‌کافی نخورده بودند نیروی بدنی همهٔ آنها بتحلیل رفته‌واستخوان وپوستی باقی مانده بودند. بااین‌وضع‌ابتلای بدین‌مرض آنهارا بکلی ازپای درآورد وکمترمبتلائی دیده شدکه از آن بیماری جان سالم بدربرد واین ناخوشی «... چنان تلفات وارد ساخت ازمرض وبامدهش‌تر بود»[2].

بدیهی است چون دنیا گرفتار جنگ بود دواجات مورد احتیاج نیز کمیاب وبهای‌آنها بسیارگران بود ویك نسخهٔ سادهٔ پزشك‌کمتر از سه‌چهارتومان تمام‌نمیشد زیرا مثلا فلوس‌که یك دوای علفی پیش پاافتاده بود درآن ایام مثقالی (تقریباً ۴/۷ گرم) به‌هشت قران فروخته میشد .

۱ـ نوع‌دیگری ازاین مرض‌که‌درقدیم «محرقه» میگفتند امروزتیفوئید خوانده‌میشود حال آنکه «مطبقه» راکه شدیدتر بود تیفوس میگویند .

۲ـ عبارت مرحوم محسنی درصفحه ۳۰۹ یادداشتهایش .

کسانی پیدایش حصبه را درآنزمان درنتیجهٔ خوردن علف بیابان می‌دانستند ولی بعدها معلوم شد که درآن ایام براثر جنگ وکشتار عثمانیان درآذربایجان غربی بویژه رضائیه، این بیماری در آنجا شیوع یافته بنقاط دیگر، منجمله اردبیل، هم سرایت کرده سبب آنهمه تلفات سنگین شده است. چنانکه درتبریز وجاهای دیگر نیز چنین گشته بود.

توافق زعمای شهر برای خدمت بمردم

آثار مجاعه و تلفات سنگین حصبه چنان تاروپود زندگی مردم‌را از هم گسیخت که هرگونه امیدی برای بهبود وضع ازبین رفت و وحشت و اضطراب سنگین برزندگی سخت مردم سایه افکند.

سختی ودرماندگی عمومی بجائی رسید که کارگردانان شهر، باوجوداختلافاتی که باهم داشتند، درانجمنی گردآمدند وبرای تأمین سعادت مردم عهد و پیمان‌هائی بستند واینك اساسنامهٔ آن اجتماع راکه مربوط باسفند ماه ۱۳۳۶ قمری است عیناً درج مینمائیم:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم

چون ازنقطهٔ نظر مدنیت، تهیهٔ موجبات انتظام و ترتیب مقتضیات آسایش وترفیه‌حال‌عموم طبقات هرولایت، برعهدهٔ معاریف‌وزمامداران امور اعاشهٔ آنولایت متوجه، ودرحقیقت ادانمودن این خدمت وفراهم آوردن مصالح ولایتی درپیشگاه حضرت احدیت و احساسات وجدانی مطمح انوار سعادت دو جهانی بوده، و این تکالیف اداره کردن امور حیاتی ولایت، باقتضای اوضاع حالیه، که هرساعت بر وخامت خود افزوده و متضمن پیشامدهای ناگوار میشود، مزیداً علی ماسبق جالب افکار ومرجع معاریف گردیده. علیهذا در اینموقع آقایان مرقومة الاسامی جناب مستطاب آقای‌نظام العلماء. جناب مستطاب آقای نایب‌الصدر. جناب مستطاب آقای میرزا لطفعلی. جناب مستطاب اجل آقای مبشر. جناب صدرالاشراف. جناب‌حاج میرزا یعقوب آقا. جناب حاج رئیس السادات آقا. جناب ناظم السادات. جناب

اصل توافقنامهٔ بزرگان اردبیل برای خدمت بمردم

مستطاب اجل آقای میر پنجه، جناب مستطاب اجل آقای اعتمادالرعایا، جناب مستطاب اجل آقای حاج مستوفی، جناب حاج کاظم آقا. جناب حاج میرزا محمد آقا. جناب حاج محمد علی آقا. جناب حاج محمد حسین آقا. جناب مدیرالتجار، محض ابقاء آسایش و تکمیل انتظام و رفاهیت عمومی، باتخاذ وسایل لازمه تشبث و جهت جامعهٔ اسلامیت و انسانیت با کمال صمیمیت و خلوص نیت دست اتحاد و اتفاق بهم داده قرار گذاشتند هفته دو روز، مجلسی مرکب از آقایان فوق الذکر، تشکیل و در فراهم آوردن اسباب آسایش و جلوگیری از پاره‌ای اتفاقات غیر مترقبه، شور و مصلحت نموده، هرچه را باتبادل آراء رأی داده و تصمیم نمودند، در اجرای آن از فرقهٔ محترم دیموکرات استظهار و باجلب مساعدت‌های حسنهٔ آن فرقهٔ محترم بموقع اجرا گذاشته شود. چنانچه یکی از آقایان عظام بدون عذر موجه ائتلاف موقع کرده حضور بهم نرساند باید موافق مقررات نظامنامهٔ داخلی، که برای تعیین جلسات و مواقع اجتماع و انتظامات مجلس تهیه خواهد شد، دو تومان بدارالعجزه اعانه نمایند. محل مهرهای اشخاص فوق».

این مجلس، چنانکه در این نامه نیز ملاحظه میشود، نسبت بفرقهٔ دموکرات ادای احترام خاصی نموده وبرای شرکت درجلسات خود از کمیتهٔ مزبور نماینده خواسته بود. کمیته، باصدور اعتبارنامهٔ لازم، چهار نفر را بنمایندگی تعیین ومعرفی نمود واینك رونوشت آن اعتبار نامه را که درحاشیهٔ اساسنامه مزبور درج شده‌است برای تکمیل مطلب نقل مینمائیم: «وبموجب مرقومهٔ واصله از طرف کمیتهٔ مقدسهٔ محلی فرقهٔ دموکرات که عین آنرا ذیلا درج میشود جناب فخرالحکما و آقای مشهدی ابوالفضل آقا و آقامیرزا اسماعیل ارباب و آقا میرزا عباس نیز از طرف کمیتهٔ مقدسه وفرقهٔ محترمه نماینده وداخل عضویت مجلس مشاوره گردید. وعین مضمون مرقومهٔ کمیتهٔ مقدسه آنست که درج میشود: هم مسلکان محترم آقای حاج فخرالحکما، آقا مشهدی ابوالفضل آقا، آقامیرزا اسماعیل ارباب و آقا میرزا عباس از قرار راپرت واصله آقایان اهالی محترم برای اصلاح اوضاع ولایتی کمیسیون مشورت تشکیل نمودند. اینست آنهم مسلکان محترم بموجب همین اعتبارنامه همه‌وقت درجلسات کمیسیون مزبور حاضر وداخل مذاکره شده راپرت نتایج هرمجلس راواضحاً خواهند

داد. بتاریخ ۱۴ حوت ۱۳۳۶. نمره ۱۰۶. کمیتهٔ اردبیل فرقهٔ دموکرات ایران. محل مهر چهار نفر آقایان نامبردهٔ بالا».

اقدام عمال انگلیس برای شورانیدن عشایر اردبیل علیه عثمانیها

اکنون که ما دورنمای فعالیتهای دستجات سیاسی آن دوره را بررسی میکنیم نمیتوانیم احساس خود را کتمان نمائیم که اگرچه همهٔ فرقه‌های آنزمان صرفاً ازراه وطن‌دوستی وبمنظور نجات ایران بوجود میآمدند ولی درهمان اوان تشکیل ویا درجریان فعالیتهای آنها سیاستهای خارجی بانحاء مختلف در آنها نفوذ میکردند وباشکار بعضی‌ازاعضای مؤثر، یاوارد کردن برخی‌ازطرفداران خوددرآنها، آنچه راکه می‌خواستند اعمال‌مینمودند وحزب وجمعیت رادر راهی که مقصود آنان بود سوق میدادند. فرقهٔ دموکرات نیزگویا ازاین امر برکنار نمانده وکسانی‌درآن عضویت داشته‌اندکه بهرحال نسبت بیکی ازسیاستهای خارجی بی‌علاقه نبوده‌اند.

مرحوم محسنی دریادداشتهای خود بیکی از اعضای کمیتهٔ ایالتی آن فرقه‌در تبریز بنام میرزا علی حریری اشاره کرده و او را طرفدار سیاست انگلیس دانسته است. او مینویسد که حریری بعداز تسلط عثمانیها برتبریز، چون جان خود را در خطر دید باجمعی از مجاهدان راه اردبیل پیش‌گرفت تاعشایر اینحدود را علیه عثمانیها بشوراند.

فرقهٔ دموکرات اردبیل، بااقداماتیکه در منظم ساختن امرنان بعمل‌آورده بود، دربین مردم محبوبیت زیادی کسب کرده‌واعضای جدیدی ازتجار واصناف یافته بود وجلسات مرتب ومتعددی باشرکت اعضای مزبور درخانهٔ بیشترآنان تشکیل میداد. بااینحال در داخل کمیتهٔ ولایتی، بویژه پس از ورود حریری، بین اعضا برودت واختلاف بروز کرد و دسته بندیهائی بوجود آمد. این دسته‌بندی مختص کمیتهٔ این ولایت نبود بلکه درتبریز وددر کمیتهٔ ایالتی هم بوجه شدیدتری ظهور وبروز داشت وبین خیابانی وکسانش ازیکسو وسردمداران دیگر ازسوی دوم کشمکشهای مرئی ونامرئی‌موجودبود و اختلافهای‌مذکوردر کمیتهٔ اردبیل‌هم‌ازآنجاسرچشمه‌میگرفت.

چنانکه در بدو تشکیل مجدد این فرقه دراردبیل نیز بین میرزا ابراهیم ارباب، که مثل قره مختار وبرخی دیگر از آزادیخواهان نقش جناح انگلیسی تشکیلات را بازی میکرد ، بااعضا ومدعوین دیگر اختلاف بوجود آمد وما در جای خود بدان اشاره کرده‌ایم .

امیرالساطنه هم، چنانکه گفته‌ایم، ازعثمانیها خوشدل نبود ولی نه‌ازآنجهة که طرفداری‌ازانگلستان مینمود بلکه چون‌ارباب وحامیش رشیدالملك، بعلت‌طرفداری ازروسها باعثمانیها مخالفت داشت اونیز باآنها مخالفت مینمود وازاین رهگذر بود که او باحریری دمسازگردید ودرصدد کمك بدو برآمد .

خواست حریری آن بود که کلیهٔ دموکراتها با وی همدست شوند و عشایر اطراف را علیه ترکها برانگیزانند. حال‌آنکه اکثریت‌آزادیخواهان اردبیل بی‌ریب وریا ایران را دوست میداشتند وصرفاً برای تأمین سعادت هم‌میهنان تلاش وکوشش مینمودند .

حریری چون در نقشه‌های خود شکست خورد درصدد آزار و انتقام از دموکراتهای این شهر برآمد وباایجاد تفرقه بین آنان بضدیت بامخالفان برخاست وحتی وسایلی برای قتل‌برخی ازآنان برانگیخت ودرنتیجه کسانی‌شبانه بقصدکشتن محسنی از دیوارخانهٔ وی بالارفتند . روز دیگر قصدجان حاج شعبانعلی را ،که با احساس قبلی خطرازشهر فرارکرده بود ، نمودند . یکروز قتل مشهدی ابوالفضل‌رضازاده را جزو برنامهٔ کارهای خود قراردادند وشب دیگری درخانهٔ حاج ابراهیم بلوری را زدندوچون‌او پشت‌درآمد برای کشتن وی تیراندازی کردند ...دموکراتها هم باین نقشه‌ها پی‌برده بوسایل مقتضی‌حتی باگماشتن نگهبانان مسلح‌آنها را خنثی مینمودند .

سپاه ترك کم کم ازتبریز بسمت سراب وخلخال حرکت‌کرد ودرخلخال امیر عشایر را بابرادرش رشیدالممالك دستگیرنموده به‌تبریز فرستاد . لیکن‌آنهابین‌میانه وتبریز فرارکرده ازدست عثمانیها رهائی یافتند . این موضوع از مطالبی است که





فرمان تقدیر وحکم مدالی است که انور پاشا رئیس کمیتهٔ آزادی عثمانی برای میرزا کوچکخان جنگلی داده است.
خلاصهٔ آن چنین است که «چون در جنگ هزار و سیصد و سی و دو و سی و سه علیه انگلیسیها و برای دفاع از وطن محاربه و جدال نموده‌اید از طرف پادشاهی (عثمانی) بشما مدال جنگی داده میشود. تا بعد از این در حدود قانون با ایفای حسن خدمت برای کسب فیض و مدحت سعی و غیرت نمائید.» امضا انور پاشا.

مرحوم‌محسنی در یادداشتهای خود آنراآورده است ولی بعقیدهٔ ما قابل تأمل‌میباشد زیرا چنانکه ازقول‌وی‌گفته‌ایم امیرعشایر بامیرزا کوچکخان جنگلی ارتباط‌داشت وچون‌جنگلی‌هم‌ازفرقهٔ اتحاد اسلام، که بحمایت‌عثمانیها بوجودآمده‌بود، طرفداری میکرد بعید بنظر میرسدکه عثمانیها باوی چنین رفتاری‌کرده باشند . بااینحال چون امیرعشایر مرد جاه طلبی بود ممکن است در رفتار خود تغییر داده وازآنجهة مورد تعقیب عثمانیها قرارگرفته است . چون امکان تحقیق برای ما فراهم نگردید نوشتهٔ محسنی را دراینجا نقل‌کردیم .

فرار امیرالسلطنه وحریری ازاردبیل

استقرارقشون ترك درسراب حریری وامیرالسلطنه‌راسخت بوحشت واضطراب انداخت وچاره‌ای جزفرار برای آنها باقی نماند، زیراکارهای زشتی‌که ازآنان سرزده‌ورفتارهای ناجوانمردانه‌ای‌که برای اِعمال نظریات سیاسی خود مرتکب شده بودند مخالفـان سرسختی برای آنها بوجود آورده ، ودرچنین وضع مبهمی حیات آنانرا در خطر انداخته بود . این بودکه ازشهر فرارکردند وجان خودرا نجات دادند .

امیرالسلطنه یك‌کار دیگر نیز کرده بود وآن اقدام بدستگیری حاج شعبانعلی بود.حاج شعبانعلی‌پس‌ازآنکه ازطرف‌کمیتهٔ ایالتی‌فرقهٔ دموکرات نزدجنگلیهارفت برضد انگلیسیهاوروسها ازترکها جانبداری نمود وپس‌ازمراجعت باردبیل‌فعالیتهائی برای اتحاد اسلام بعمل آورد . درآن هنگام ،که ترکها درتبریز بودند وطرفداران سیاست انگلستان ازآن شهرفرارکرده یاتبعید می‌گشتند ، اونامه‌ای بحاج میرزا آقا بلوری ،که از طرفداران‌عثمانیها درتبریز بود ، نوشت وبشخصی موسوم بکربلای حاجی صراف دادکه به‌تبریزبرده به‌بلوری برساند. ولی وی درسراب ازطرف‌عمال امیرالسلطنه دستگیرگردید ونامه بدست آنها افتاد . امیرالسلطنه‌که باحاج شعبانعلی از پیش عداوتی داشت درآن موقع حکمران ولایت بود وتحت تعلیمـات حریری باعثمانیها مخالفت مینمود . او بوسیلهٔ تلفن از متن نامه‌آگاه شد ودرصدد دستگیری وقتل حاج شعبانعلی برآمد ولی اویکساعت،پیش از صدور دستور توقیف، بتوسط

رئیس تلگراف از واقعه خبردار گردید وبدون درنگ بطرف فولادلوها فرار کرد .

یعقوب پاشا فرمانده قشون‌عثمانی چون‌بسراب آمد بااطلاعاتی که‌ازطرفداری حاج شعبانعلی از ترکها ومخالفت وی باانگلیسی‌ها داشت اورا برای مذاکرۀتلفنی خواست. دوستان وی فوری کسی نزد او فرستادند وچون امیرالسلطنه‌هم از اردبیل رفته بود ویرا بشهر آوردند واو روزدیگر بایعقوب پاشا ازطریق تلفن مذاکره نمود.

ماازسخنان آندو آگاهی نداریم‌ولی میدانیم که هنگام مراجعت حاج‌شعبانعلی بشهر دموکراتهـا استقبال پرشوری از اوکردند و تظاهرات اینان کسانی مثل میرزا اسماعیل ارباب را ،که از همفکران حریری و از مخالفان عثمانیهـا بودند ، سخت بوحشت انداخت.اینان وکسان دیگری‌که از انتقام حاج شعبانعلی وچیرگی یارانش نگران بودند دربین مردم به‌تحریك وتبلیغ سوء علیه او پرداختند تاآنجاکه یکروز بازار و دکانها را وادار بتعطیل کردند ومردم را در مسجد جامع گرد آورده سخنان تندی گفتندوخروج‌حاج شعبانعلی ومیرمهدی صدرالواعظین‌را ازشهرخواستارشدند. شعاریکه آنروز میدادند این بود که حاج شعبانعلی اهل زنجان وصدرالواعظین اهل قزوین است . خواست مردم آنست که اینان بشهرهای خود بـازگردند واردبیل را باردبیلیها واگذارند .

این اقدام بسرعت دربازار اثرکرد وموجب رکود کسب وکار گردید . قیمت اجناس تنزل نمود وصدمۀکلی بتجارومردم وارد آمد ولی حاج شعبانعلی بدون‌آنکه خم بابرو بیاورد بیرق اتحاد اسلام را بردوش گرفته در میدانها بسخنرانی پرداخت وپس ازپایان سخنرانی‌ها آن پرچم را دربالای درخانۀ حاج مجید صادقی ، واقع درمحلۀ اوچدکان ، برافراشت وفرقۀ اتحاد اسلام را دراردبیل موجودیت داد .

ورود عثمانیها به‌اردبیل

فردای آنروز قشون‌عثمانی‌وارد اردبیل شد. حاج‌شعبانعلی وجمعی دیگر باستقبال رفتند ودر میـان تظاهرات واحترام زاید الوصفی آنها را وارد شهر کردند . این‌حرمت‌وتجلیل از ترکها در درجۀ اول بمناسبت مخالفت ودشمنی مردم باروسها وانگلیسیها ، یعنی

دفع افسد بفاسد ، و در مرحلهٔ ثانی بخاطر اسلامیت عثمانیها بود و چنانکه اشاره کرده‌ایم مردم مسلمان ایران درقبال تعدیات همسایگانی که کشورما را اشغال کرده بودند آمدن عثمانیها را وسیله‌ای برای بیرون کردن آنها میدانستند وعموماً، جز کسان معدودی که از علاقمندان دوهمسایهٔ مذکور بودند، از ترکها استقبال مینمودند.

عثمانیها پس از ورود بشهردرقلعه وکنار آن، یعنی اطراف رود بالخلو ، اردو زدند ودو روز بعدتشکیل رسمی فرقهٔ اتحـاد اسلام را ،که پرچم آن از روز پیش برسر درخانهٔ حاج مجید در اهتزاز بود ، اعلام کردند. وبانتخاب اعضاء برخاستند. فعالیتهـا شروع شد. موافق ومخالف برای مصلحت در انتخابـات شرکت نمودند وچون امر انتخابات مثل طفل حرامزاده درایران اصالت ذاتی نداشته بدون دخالت صورت نگرفت، ووقتی قرائت آرا پایان یافت شادروانان حاج شعبانعلی صادق الملك، شیخ الاسلامی ، میرزا بیوك آقا واهب زاده ، صدرالواعظین ، مدیرالتجار ، بهلول وکیلباشی و بعضی دیگر بااکثریت آراء منتخب اعلام گردیدند .

ماتعجب میکنیم که چگونه کسـانی مثل واهب‌زاده ، وکیلباشی و دیگران که جزو فرقهٔ دموکرات بودندیکباره ازصندوق اتحاد اسلامیها سردرآورده تغییر مرام ومسلك دادند و چنین میپنداریم که چون بـاسلطهٔ ترکها برآذربایجان اسـاس فرقهٔ دموکرات ازهم پاشید دراردبیل نیز کمیتهٔ دموکرات از بین رفت . بخصوص آنکه از چندی پیش کدورت و تیرگیهائی بین اعضـای آن پدیدار گشته وتبدیل بیکنوع عداوت شده بود . این بود که اینان فاقد عضویت‌گردیده مثل افراد عادی شده بودند وچون در مجموع اشخاص صحیح‌العمل وقابل اعتمادی بشمار میآمدند ودر مواقع سخت، بخصوص‌دورهٔ مجاعه واختلاف امیرالسلطنه وحاج باباخان، خدمات مهمی بنفع مردم انجام داده‌بودند، ازاینرومعتمد آنان‌بودند وانتخاب آنها نیزبمناسبت‌وجههٔ خوبی بود که آنهادرجامعهٔ آنروزداشتند. چنانکه‌بازیگران فرقهٔ جدیددموکرات آذربایجان‌هم، که درسال۱۳۲۴ خورشیدی، بتحریك یك‌دولت‌خارجی در آن استان قیام کرده مجلس ملی ودولت جداگانه‌ای ترتیب‌دادند، برای آنکه قیام خود را موجه قلمداد کنندواز

حسن شهرت وجیه الملهها استفاده نمایند برخی از نمایندگان مجلس را در شهرها ازاین قبیل اشخاص مقبول العـامه انتخاب کردنـد و در اردبیل نیز میرزا بیوك آقا واهبزاده را یکی از آنان قراردادند وعلاوه براو کسانی مثل حاجی تقی وهابزاده ،از سرمایه‌داران بزرگ ایران، رشیدالسلطنهٔ خسروی، مالك بزرگ ورئیس طایفهٔ معروف یورتچی ، را بعنوان وکیل مجلس آذربایجان انتخاب کرده به تبریز بردند .

قصد ما دراینجا تبرئهٔ گناهکاران سیاسی یامتهم ساختن بیگناهان اجتمـاعی نیست. مابارها گفته‌ایم که صرفاً برای بیان واقعیات وحفظ حرمت حقیقت قلم در دست گرفته‌ایم و گرنه خود دیوانگی میبود که بجای تدوین مجموعه‌های دیگر و تقرب بصاحبان قدرت روز، بمدح وذم استخوانهای پوسیدهٔ گذشتگان بپردازیم وفی‌المثل داستان مظلومیت ملاامام‌وردی وتعدی وستمکاری امیرمعزّز گروسی را زنده نمائیم .

بدینجهة است گوئیم که شادروان واهبزاده دراین دوره از سرگذشت خود نیز مثل دوره‌های پیشین فرد وطنخواه وایراندوستی بودواز وضعی که در آذربایجان پیش آمده بود بیزاری مینمود.

نگارنده درتابستان ۱۳۲۵ خورشیدی، که بقصد زیارت والدین خود، از تهران باردبیل رفته‌بودم. روزی در ییلاق سرعین بآن نیکمرد برخوردم و از حالاتش جویاشدم. اومرا بمنزل خود برد وچون ازخلوت بودن آن اطمینان یافت از بدی اوضاع آغاز سخن کرد و ازرفتار نابهنجار سردمداران نابکار فرقه،وعدم سازش روحی خود با آنها، مطالبی بیان داشت که چون اشاره بدانها مارا از موضوع کتاب بازمیدارد از ذکر آنها صرفنظر مینمائیم. همینقدر میگوئیم که مرد جهاندیدهٔ شصت واندساله بمانند طفلی بشدت گریه میکرد ویك بیك عالل استعفا وکناره‌گیری خود را ازسمتهای نمایندگی مجلس، فرمانداری ولایت اردبیل، شهرداری شهر، که یکی بعدازدیگری بدوداده بودند، برمی‌شمرد وقبول تصدی ریاست دبیرستان دخترانهٔ شهررا نوعی خدمت ودرعین حال بهانه‌ای برای ردمخالفت دشمنان خود میدانست که اورا مخالف آزادی ودموکراسی مورد ادعای فرقه قلمداد مینمودند .

باری عصر همانروز که انتخابات اتحاد اسلام صورت گرفت میتینگ بزرگی نیز باشرکت طبقات در صحن بقعهٔ شیخ صفی الدین تشکیل گردید و ابتدا یعقوب پاشا فرمانده ترك و سپس میرزا جعفرقلی حبیب اللهی آستارائی[1] و بعد شخص دیگری بنام توکلی در باب اسلام و اتحاد برادران مسلمان علیه روس و انگلیس و تقویت قشون عثمانی سخنانی گفتند. ما این توکلی را نشناختیم ولی از کسانی که در آنجا بوده‌اند شنیدیم که او با آنکه جوان بود سخنان متین و وطن پرستانه‌ای گفت و همهٔ حاضران حتی عثمانیها را بتجلیل و احترام خود واداشت.

چنانکه قبلا هم گفته‌ایم عثمانیها مردمان خشنی بودند و در مقابل محبتهائی، که ایرانیان بنام برادران مسلمان بدانها میکردند، با آنان بدرفتاریهامی نمودند و بانحمیل قائمه وغیره همه را از خود می‌آزردند. خوشبختانه اقامت آنان در اردبیل طولانی نشد و چندی بعد غفلتاً عقب نشینی کرده از این ولایت رفتند. بدرفتاریهای آنها سبب شد که دراینموقع کسانی از مستبدین وطرفداران سیاست انگلیس علیه آنها برخیزند و بوسیلهٔ بعضی از شاهسونان شبیخونهائی به عقب‌داران سپاه عثمانی بزنند. عجب آنکه اینعده بعد از رفتن ترکها شروع بجمع آوری پول از مردم کردند و آنهارا بدین بهانه که «برای عشایریکه عثمانیهارا رانده‌اند تحفه تهیه میکنند» تحت فشار گذاشتند.

عقب‌نشینی عثمانیها بدان جهة بود که بلغارستان، متحد ترکها، از متفقین شکست خورده بطور انفرادی با آنان صلح کرد و ازسوی دیگر نیز آمریکای تازه‌نفس بیاری متفقین وارد جنگ شد و سپاه عثمانی مجبور گردید از اردبیل و بادکوبه و دیگر جاها عقب بنشیند وهمین عقب نشینی مقدمهٔ شکست قطعی آنها شد. شکستی که براثر آن مستعمراتشان از دست رفت و خلافت عثمانی منقرض گشته جمهوری جدید ترکیه جانشین آن گردید.

۱ـ اوبرادر میرزا عباسقلی «اگند» بود. بعدها روسها او را گرفته بروسیه بردند. اگند کلمهٔ روسی است و به نمایندهٔ شرکت کشتیرانی روسها درآستارا گفته میشد.

حکومت مجدد امیرالسلطنه و مبارزه با حاج باباخان

از روزیکه امیرالسلطنه ازاردبیل فرارکرد این‌شهرحکمران نداشت و وکیل‌الرعایا بعنوان نایب الحکومه کارها رااداره مینمود . چون عثمانیها عقب نشستند وسپاه خود رااز شرق کشورشان بجبهه‌های غرب منتقل ساختند محمد ولیخان سپهدار اعظم برای والیگری از تهران بآذربایجان آمد و امیرالسلطنه نیز بساردیگر بحکومت اردبیل منصوب گشت .

حاج باباخان از مراجعت وی باردبیل راضی نبود واو را تهدید میکرد که از سراب برگردد ، وازحکومت این شهر چشم بپوشد . امیرالسلطنه دراردبیل یارانی داشت و اینان موجبات ورود او را فراهم ساختند . سرانجام او وارد شهرشد ودر خانهٔ وکیل اقامت کرد. حاج باباخان روزی باتفاق چندتن از کسان خود بخانهٔوکیل آمدتااورا دستگیرسازد ولی چون درآن خانه‌سربازان وفراشان بیشتری گمارده‌بودند دوتن ازآنان درصدد جلوگیری برآمدند. حاج باباخان که مرد پرقدرتی‌بودگریبان یکی راگرفته بوسط حیاط انداخت وبایك ضربهٔ دست دیگری را نیز ازسرراه‌خود برداشت وازپله‌ها بالارفت . امیرالسلطنه و وکیل درتالار بیرونی، که مشرف‌برحیاط بود ، نشسته بودند وچون اینواقعه را دیدند ازترس باندرون خانه‌گریختند ودرها را ازپشت بستند . حاج باباخان باحترام بانوان حرم از رفتن باندرون خود داری کرده مراجعت نمود وامیرالسلطنه بدین ترتیب رهائی یافت .

امیرالسلطنه بعداز این واقعه یحیی‌میرزا رئیس شهربانی و میرعابدین خان معاونش را مأمور دستگیری وتوقیف حاج باباخان کرد واینها باجمعی از فراش وپلیس خانهٔ او را محاصره‌کردند . هیچیك از اینان جرئت نمیکردند وارد حیاط شوند وهرچه رئیس‌آنها دستور ورود میداد مأموران خودداری مینمودند . بالاخره برادر رئیس شهربانی برای تشویق دیگران وارد حیاط شد ولی در دم هدف گلوله قرارگرفته ازپای درآمد .

خبر بحکمران و رئیس شهربانی رسید و بسامر امیرالسلطنه عده‌ای قزاق و

سوارانی از طایفهٔ یورتچی بـاعجله خود را بدانجا رسانیدند و بنـای تیراندازی وجنگ گذاشتند.

درآنخانه که در«کله محله» (سرتیپ آبادفعلی) واقع وبخانهٔ حاج گنجعلی معروف بودحاج باباخان و پنجنفراز مجاهدین ویارانوی بودند. آنها بدفاع پرداختند وچهارشبانه روز بادولتیان جنگیدند وچون فشنگهای آنها روباتمام نهاد شب پنجم از خانه بدرآمدند وخود را بجائی رسانیدند که درآنجا اسب‌هائی قبلا آماده شده‌بود، براسب‌ها نشستند و بتاخت راه جنگل پیش‌گرفتند تاخود را بآستارا برسانند و بـا گذشتن ازمرز ازتعقیب حکمران اردبیل مصون مانند.

گوینده‌ای چنین نقل میکرد که حاج باباخان درآن چند روز ناکامیهائی‌برای حکمران فراهم‌کرده بود و چون امیرالسلطنه از وی سخت میترسید این بود که از طایفهٔ فولادلو نیزکمك خواسته بود تابشهر بیایند وقوای حکومت‌را تقویت‌نمایند. سرداران فولادلو نیز باجمعی سوار آمده شب را درقریهٔ نیار مانده بودند. حـاج باباخان پس ازآنکه ازشهر بدرآمد راه‌آن قریه را پیش‌گرفت وچون وارد آن‌خانه شد یکسر باطاقی که رؤسای فولادلو درآن مشغول ورق بازی بودند، واردگردید.

آنان که هرگزچنین وضعی‌را تصور نمی‌کردندبادیدن‌حاج‌بابا سخت‌مضطرب گشته خود را باختند ولی حـاج‌بابا بآنها تأمین داد ومقداری فشنگ و قریب ۴۵۰ تومان پول ازآنان‌گرفته سواره بتاخت ازقریه دورگردید. هنوز مسـافتی راه نرفته بودکه رؤسای فولادلو بخودآمدند وبتعاقب وی پرداختند اما بدون آنکه کاری از پیش ببرند دوباره بقریه بازگشتند[۱].

فولادلوها براو دست نیافتند ولی درقریهٔ «ویرید» درجنگل آستارا، درحالیکه حاج باباخان مشغول استراحت بود، سواران رشیدخان طالش شبانه ویرا غافلگیر کرده دستگیرش ساختند. خبردستگیری او باردبیل وآستارا رسید ودوست ودشمن

۱ــ گویندهٔ این‌مطالب حاج شیخ‌آقابابا سمسار است‌که اکنون‌درخیابان نظامی‌تهران پشت سازمان مرکزی آتش‌نشانی مغازهٔ سمساری دارد.

را بحرکت آورد . امیرالسلطنه بسرعت پیکی نزد رشیدخان فرستاد تاهرچه زودتر او را دست بسته تسلیم مأموران حکومت کند . دوستان وی نیز بتکاپو افتادند تابهر وسیله که باشد موجبات استخلاص او را فراهم سازند واز دست یافتن امیرالسلطنه بدان مجاهد دلاور جلوگیری کنند .

رهائی حاج باباخان ازدست رشیدخان طالش

از جمله دوستان وی یکی شادروان میرزا بیوك آقا عباس‌زاده بود که ازاحرار و آزادیخواهان معروف آستارا بشمارمیآمد ومردی متین وباگذشتی بود . او محرمانه کسانی نزدرشید خان‌فرستاد و اقدام اورا دردستگیری حاج باباخان نکوهش کرد و با یادآوری دشمنی‌ها وعداوت امیرالسلطنه ، استرداد او را مقدمهٔ قتل حاج باباخان وبرانگیختن احساسات عمومی‌علیه رشیدخان قلمداد نمود .

رشیدخان پیغام دادکه اگر دوستی حاج‌بابا و سلامت او اینهمه ارزش دارد وعباس‌زاده راست میگوید دوهزارتومان ، برای آزادی وی ، باو بپردازد . اوتصور میکرد که‌عباس‌زاده این‌مبلغ زیادرا نخواهدپرداخت ودرنتیجه بهانه‌ای برای‌تحویل حاج باباخان بامیرالسلطنه بدست خواهد آورد ولی عباس‌زاده ، که مرد متمکنی‌بود قبضی بدان مبلغ نوشته برای رشیدخان فرستاد .

وصول این قبض او را متوجه اهمیت‌کارکرد وبابرادران وکسانش بمشورت پرداخت و سرانجام باآنان چنین‌گفت «وقتی کسانی مثل عباس‌زاده حاضرند برای دوستی باحاج باباخان دوهزارتومان بپردازند چرا خودما باآزادکردن وی‌ازدوستی اوبهره‌مند نشویم». این‌بود که قبض را برای عباس‌زاده پس فرستاد وحاج باباخان وهمراهانش‌را آزادکرد وبفرستادهٔ‌حکمران نیزچنین وانمود که حاج‌بابا و یارانش فرارکرده بروسیه رفته‌اند .

ما این مطالب را ازنوشتهٔ مرحوم‌محسنی آورده‌ایم ولی کسان دیگری‌داستان آزادی حاج باباخان‌را بنحو دیگر بیان میکنند وچنین میگویندکه وقتی اودرخانهٔ رشیدخان توقیف بود میرزا عباسقلی حبیب‌اللهی معروف به «اگند» ازآستارا عازم

اردبیل بود ظهر بخانهٔ رشیدخان رسید و برای صرف ناهار در آنجا فرودآمد وچون از دستگیری حاج باباخان آگاه شد خواهش کرد که باحضوروی ناهار بخورد. وقتی ناهار بپایان‌رسید اگند درصدد حرکت برآمد . همه برخاسته بودند وسرپا ضمن‌خدا حافظی بایکدیگر مذاکره میکردند .کنار حاج باباخان یکی از تفنگداران‌رشیدخان تفنگ بدست ازوی محافظت مینمود . اگند به‌رشیدخان پیشنهاد کرد که او (یعنی حاج‌باباخان) را بمن بفروش . طرفین شروع بچانه زدن‌کردند واز ده‌هزار تومان بدوهزار تومان توافق نمودند . در این لحظات که مراقبت محافظ کمتر شده بود حاج باباخان بایك حرکت سریع تفنگ او را گرفته لولهٔ آنرا از پشت سربرگردن رشیدخان گذاشت وتکلیف کرد که اگر فوری سلاح مجاهدان او را ندهد و آنها را آزادنکند ویرا بقتل‌میرساند . رشید خان که از زبردستی حاج بابا آگاه بود تسلیم‌شد وبدینطریق وی آزادگردید وبباد کوبه رفت[۱] .

او در آنجا بایکصد نفر از دوستانش، که او را میشناختند ، بخدمت دولت قفقاز وارد شد ولی طولی نکشید که از راه لنکران ومغان بایران بازگشت و پس‌از آنکه تأمین یافت بجنگ بااسماعیل آقا سیمیتقو اعزام‌گردید[۲].

سختگیری امیرالسلطنه نسبت بمخالفان خود

امیرالسلطنه چون از دستگیری و قتل حاج باباخان نومید گشت بادوستان وی بنای مخالفت گذاشت ودر صدد آزار کسانی برآمد که دیروز صادقانه بوی خدمت میکردند . از جمله در ایام نوروز سال ۱۳۳۷ ، که مردم مشغول دید وبازدید بودند ، دستور جلب مشهدی ابوالفضل رضازاده را داد غافل از آنکه او چند روز پیش ، براثر برخورد تندی که باحکمران داشت ، توطئه‌ای را علیه خود

۱ـ گویندهٔ این داستان مشهدی ولی خواهر زادهٔ حاج باباخان است.

۲ـ دولت ایران قبل ازکودتای۱۲۹۹ وپس‌از واقعهٔ لکستان وسلماس لشگری برای سرکوبی‌اسماعیل‌آقا فرستاد واورا شکست داد ولی براثر دخالت سیاستهای خارجی، باا‌وکه اطرافیانش پراکنده گشته وخودش بقلعهٔ چهریق پناهنده شده بود ، سازش نمود .

پیش‌بینی کرده ازشهر خارج ومحرمانه ازطریق آستارا عازم تهران شده بود. امیر-السلطنه پس ازاطلاع ازرفتن وی بحاکم آستارا تلگراف کرد تا اورا دستگیر وباز گرداند ولی تلگرام وقتی رسید که او از منطقهٔ آستارا بدررفته بود.

محمد حسین سوسیال هم ازجمله کسانی بود که درآنموقع تحت تعقب قرار گرفت وماسابقهٔ اورا باامیرالسلطنه وسخنرانی‌های‌او رادربازار، قبلاگفته‌ایم. محمد حسین‌مرد بیسواد ولی بیباك بود. اوکه از واقعهٔ بازار ببعد به «شیخ شیپور» معروف شده بود درعین سادگی حسن خلق داشت وباهمه بامحبت رفتار میکرد.

شیخ شیپورشدن او هم داستانی دارد. در ایامی که امیرالسلطنه از اردبیل گریخته و وکیل الرعایا نایب‌الحکومه بود روزی کسانی ازآزادی خواهان درمطب شادروان نیرالحکماء ازراه شوخی‌به‌وی پیشنهاد کردند که شیپوری بردارد ودربازار بدمد و در مقابل مردمی که بصدای شیپور جمع میشوند از مظالم دستگاه حاکمه سخن بگوید. او از سادگی آنرا جدی گرفت وباتفاق رحیم‌نام شیپورچی، که او را «رحیم جینی»[1] میگفتند وبخوبی شیپور مینواخت، ببازار رفت وپس ازجمع شدن مردمیکه بصدای شیپور آمدند سخنان تندی علیه حاکم ورئیس مالیه‌گفت وازرفتار رئیس نظمیه نیز نکوهش نمود.

گرچه بعداز چند روز کسان رئیس مالیه او را در بازار بسختی کتك زدند با این حال امیرالسلطنه پس از مراجعت باردبیل از او دست برنداشت و بایذاء و آزارش پرداخت.

سوسیال مرد حادثه‌جوئی بود و در هرانقلاب و اتفاقی که رخ میداد خود را ذیمدخل نشان میداد ودرنتیجه بعدازهرواقعه وحادثه نخستین شخصی بود که‌دستگیر وتوقیف میشد وایامی درزندان بسرمیبرد وسپس آزاد میگشت. ازاینرو نام اوجزو اخبارانفاقات اردبیل به‌تبریزوتهران مخابره میگشت وشیخ شیپور اردبیل درآنروز ازانقلابیون نامی بشمار میآمد. تاآنجاکه گویا دریکی ازسفرهای‌اوبتهران ویرا نزد

۱- جینی که‌ممکن‌است‌از کلمهٔ جن گرفته‌شده باشدمجازاً بمعنی کوچك استعمال میشود.

وثوق‌الدوله برده شیخ شیپور، انقلابی معروف اردبیل، را بوی معرفی مینمایند.

میرزا لطفعلی شیخ‌الاسلامی وحاج کاظم زمانی نیزاز آزار امیرالسلطنه بدور نماندند وامر به‌تبعید آنها شد . اینان باآنکه ماه رمضان بود بناچار هر دو ببادکوبه رفتند . چندی بعدحاج کاظم برشت بازگشت ومدتی پس ازآن نیز شیخ‌الاسلامی از باکوبدانجا مراجعت نمود . هردو ، تابرکناری امیرالسلطنه ازحکومت اردبیل، در آنجا ماندند وبعداز رفتن وی باردبیل بازگشتند .

فصل هشتم

اردبیل بعدازجنگ بین‌الملل اول

آمدن بالشویکها باردبیل

بطوریکه درکتابهای تاریخ عمومی ضبط گردیده آتش جنگ جهانگیر اول بسبب کشته شدن ولیعهد اتریش درصربستان آغاز گردید و ازچهاردهم مردادماه ۱۲۹۳ تا دهم آبانماه ۱۲۹۷ دوام یافت . دراین دوره بیشترممالك اروپا وارد جنگ شدند و درمقابل هم صف‌آرائی کردند. روس و انگلیس وفرانسه باجمعی از دول کوچك ، بنام متفقین، علیه آلمان و اتریش وایتالیا ،که بعنوان متحدین نامیده میشدند ، به‌پیکار برخاستند ومیدان جنگ را بخاورمیانه وحتی بقسمتی ازخاك کشورما توسعه دادند.

دولت عثمانی،که ازماکو تاخلیج فارس همسایهٔ ایران بود، درصف متحدین قرارداشت وچنانکه اشاره کرده‌ایم درمغرب ایران باسپاهیان انگلیس بجنگ پرداخت ونیزبرای بیرون راندن روسها،که ازمیدانهای جنگ بدرمیرفتند، تااردبیل پیش آمد.

روسها ازسال ۱۳۲۷، که بلوای غارت‌اردبیل را پیش آوردند ، وارد این‌شهر شدند وقریب دهسال ، بدستاویزهای گوناگون ، گرفتاری وناراحتی برای مردم‌فراهم ساختند. اما شکست آنها ازآلمانها و شورشهای داخلی روسیه موجب قیام مخالفین آندولت‌گردید وسرانجام انقلاب‌سرخ رژیم‌آن‌کشوررا دگرگون‌ساخت‌وانقلابیون را ، که آنروز بالشویك خوانده میشدند ، بر اریکهٔ قدرت امپراطوران روس جای داد .

پس‌ازاین انقلاب سپاه تزار ازهم‌پاشید ونظم‌ونظام‌آن ازبین رفت. ستونی‌هم که دراردبیل بود ازاین وضع برکنار نماند و سالداتها وقزاقها دسته دسته خاك این ولایت را ترك کرده بروسیه بازگشت.

انگلیسها ،که بخاطر اشغال شمال ایران بوسیلهٔ روسها ، قسمتهای جنوب و جنوب غربی این‌کشوررا دراشغال نظامی‌خود داشتند، بارفتن روسها ازایران‌بطرف شمال‌آمدند وبمنظورجلوگیری ازنفوذ انقلاب سرخ باین‌مملکت ، برنقاطی‌ازشمال

ایران نیز استیلا یافتند. حتی بعنوان کمك بحکومت ضد انقلابی‌ایکه در آن تاریخ درقفقاز تشکیل شده بود نیروئی بفرماندهی «ژنرال دسترویل» بادکوبه فرستادند و قسمتی از کشتی‌های دولت تزاری را ، که پس‌ازبهم‌خوردن نظام روسیه در برخی از بنادرجنوب غربی دریـای خزر لنگرانداخته بود ، مورد استفاده قراردادند . لیکن چون فشار بالشویکها درقفقاز زیاد شد حکومت ضد انقلابی ازهم پاشید وانگلیسها نیز در آنجا پایداری نتوانستند وبه‌بندر پهلوی عقب‌نشستند و کشتی‌هارا نیزدراطراف این‌بندر رها ساختند. هنوز بیست‌روز ازتسلیم بادکوبه به کمونیستها نگذشته بود که انگلیسها ازپهلوی هم عقب نشستند وآن شهررا برای بالشویکها ، که باسیزده کشتی قصد حمله بدانجا داشتند ، واگذاشتند .

مرحوم محسنی ازدیدگاه خاصی این عقب‌نشینی را نگریسته ودر یادداشتهای خود نوشته‌است که باوجودآنکه سپاهیان انگلیس موقع عقب‌نشینی هیزم‌اردوگاه را نیز باخود بردند بااینحال قسمت بزرگی ازمهمات جنگی خود را بجای گذاشتند.او انتشار خبر این عقب‌نشینی را درجرایدقفقاز، سبب تشویق بالشویکها برای هجوم بشمال ایران میداند و باقی‌گذاردن مهمات جنگی را ، برای افزایش قدرت تهاجمی آنهـا از طرف انگلیسیها ، عمدی دانسته مینویسد سپاهی‌که قـادر بود حتی هیزم آشپزخانه را، درمنطقهٔ جنگلی‌گیلان، ازپهلوی برشت منتقل‌کند بجاگذاشتن‌مهمات جنگی‌اش صرفاً برای آن بودکه سلاح بیشتری دراختیار بالشویکهای مهاجم قرار گیرد واینان (یعنی انگلیسیها) دولت ایران را باترسانیدن ازقدرت‌کمونیستها، برای اخذ امتیازات بیشتری تحت فشاربگذارند .

ما چنین می‌پنداشتیم‌که محسنی ازراه بدبینی باانگلیسیها عقب‌نشینی آنها را چنین‌تعبیر کرده‌است ولی «اسماعیل رائین»، که از نویسندگان مطالب سیاسی درعصر ماست ، درمقاله‌ایکه تحت عنوان « اسناد سیاسی دربارهٔ روابط ایران وشوروی» در مجلهٔ تهران مصور نوشته[1] نظری مثل نوشتهٔ محسنی بیان‌کرده و چنین آورده‌است:

۱ ــ مجلهٔ خواندنیها . شماره ۱۵ . سال ۳۱. مورخ ۱۲ آبان ۱۳۴۹

« دولت انگلیس ودنسترویل بدولت ایران اطمینان میدادند که این عقب‌نشینی برای دفاع ازایران‌است وچنانکه بالشویکها بایران حمله‌کنند بمقابلهٔ آنها برخواهندآمد. ولی وقتی نیروی دریائی انقلابیون شوروی در انزلی پیاده شد نه‌تنها درمقابل آنها مقاومت نکردند بلکه بابجاگذاشتن اسلحه ومهمات جنگی ، هنگام فرار از گیلان ، برذخایرجنگی سربازان سرخ وکمونیستها افزودند.

مردم گیلان‌که در آن ایام شاهد حمل هیزم و خواربار بوسیلهٔ ارتش فراری انگلیس وبجای‌گذاشتن اسلحه ومهمات برای بالشویکها بودند این اقدام را جزئی ازسیاست موذیانهٔ انگلیسها برای کشاندن ارتش سرخ ودولت شوروی بداخل خاك ایران تلقی‌کردند...». آنگاه نویسندهٔ مقالهٔ مذکورتلگرام محرمانهٔ شمارهٔ ۸۷مورخ ۱۸ فوریه۱۹۲۰ لردکرزن وزیر خارجهٔ وقت انگلستان را دراینباره نقل میکند و با آوردن تلگرام شمارهٔ ۱۷۰ مورخ ۴ ژوئن ۱۹۲۰ وثوق‌الدوله نخست وزیر ایران ، که به‌نصرةالدوله وزیرخارجهٔ ایران بلندن مخابره‌کرده، تیراندازی بیك‌بالشویك‌را ازطرف یك سربازهندی (انگلیسی) بهانه‌ای ازطرف انگلیسها برای حملهٔ‌بالشویکها بایران قلمداد مینماید که چون این مطالب خارج از موضوع کتاب حاضر است از آوردن آنها خودداری میکنیم ولی ذکر مطالب فوق را برای ورود بوقایع اردبیل بعنوان مقدمه لازم میدانیم.

مقارن این‌احوال بودکه بالشویکها ازراه‌آستارا بسمت اردبیل سرازیرگشتند و تصرف این‌شهر را برای نفـوذ در آذربایجان و ایران لازم دیدند . این داستان را وثوق‌الدوله درتلگرام شمارهٔ ۱۶۵ خود ، که درهفتم خرداد۱۲۹۹ (۲۹ مه‌۱۹۲۰) ، به‌نصرةالدوله مخابره کرده چنین‌گفته است «... وضعیات داخله بوسیلهٔ همین‌یأس، که ازطرف انگلیسیها حاصل شده ومردم می‌بینند اثری ازدوستی‌آنها ظاهر نیست، قـرین کمال وخامت است . درآذربایجان بواسطهٔ فقدان وسایل تأمینیه وتحریکات عثمانی وبالشویکها ، اغلب اغتشاش زیاد است . طوایف شاهسون و اکراد مشغول شرارت شده‌اند ، بالشویکها درآستارا قشون وارد کرده‌اند وبسمت اردبیل و رشت

میروند...»[۱].

آستارائیها از بالشویکها سخت میترسیدند زیرا اخبار وحشتناکی از انقلاب و رفتار بیرحمانهٔ انقلابیون شنیده بجان ومال خود بیم میداشتند. این بود که غالباً خانه وکسب وکار خودرا رها کرده همراه زن وبچهٔ خود باردبیل گریختند.

چون دولت ایران ضعیف بود ونیروی کافی برای جلوگیری از این واقعه نداشت سرانجام جمعی از قفقازیها بنام بالشویك باردبیل روی آوردند. هنگامیکه آنها بشهر نزدیك میشدند حاجی تقی وهابزاده وبعضی دیگر ازمردم در کنار شهر از آنان استقبال کردند وجمع کثیری ازسکنه نیز برای تماشا ازشهر بدر آمدند و آنانرا، که تجهیزات جنگی کافی باخود داشتند، وارد شهر کردند. اما توقف آنها چند روز بیشتر طول نکشید وبزودی شروع بمراجعت نمودند.

ما از علت مراجعت آنها بی اطلاعیم ولی میدانیم که غلامخان رئیس طایفهٔ آراللو درگیلانده، که قریه‌ای است نزدیك فرسخی اردبیل، برآنها کمین کرد و با تفنگداران خود بیکباربر آنان تاخت. بالشویکها غالباً جوانان بی‌تجربه‌ای ازمسلمانان قفقاز بودند ودربکاربردن سلاحهای خود ورزیدگی و آشنائی کامل نداشتند. این بود که غافلگیرشدند وبیش ازیکصد نفر بقتل رسیدند. قسمت اعظم سلاحهای آنها بدست آراللوها افتاد وخود آنها بقریهٔ «تازه کند» پناهنده شدند ودرآنجا بار دیگر محاصره گردیدند. صارم‌السلطنهٔ نمینی از واقعه باخبرگشت و آنها را از محاصره درآورده به‌نمین برد وپس‌از آنکه قسمت دیگری از اسلحه ومهمات آنـانرا گرفت آنها را بجنگل راهنمائی کرد. بخت برگشته‌ها درآنجا نیز با گالشها روبرو شدند و جمع زیادی کشته داده باقیماندهٔ سلاح را بجای گذاشتند و بروسیه بازگشتند. جبار نام ریش‌سفید محلهٔ دروازه‌هم ازطرف آقامیرزا علی‌اکبر مأمورتعقیب آنها شد و پس‌از چندروز که درپی آنان رفت باسربریدهٔ یکی‌از کشته شدگان بشهر بازگشت و آنرا، که درتوبره‌ای گذاشته بود، بعنوان شاهد فداکاریهای خود نزد آقا برد.

---

۱ ـ مجلهٔ خواندنیها. شماره ۱۵ سال ۳۱. مورخ ۲۱ آبان ۱۳۴۹



شادروان شیخ‌العلما صدوقی باچند نفر از منتظرین ظهور حضرت امام زمان (ع)
ازچپ براست شاد روانان : شیخ‌العلماء ، یولچی قصاب ، شیخ مکبر، میرفاضل برادر صدرالاشراف مصطفوی ودرجلوی آنها بچه‌های‌آقای میرفاضل دیده میشوند.

جنازهٔ کشته‌شدگان مدتی برزمین‌ماند وعاقبت بصلاحدید مرحوم حاج‌میرزا۔یوسف مجتهد ، که ازفرزندان حاج میرزامحسن وازمردان پاك طینت و بزرگوار و مورد احترام‌طبقات مختلف شهر بود،ترتیب دفن آنها داده شد وشادروان‌شیخ‌العلماء۔صدوقی ، از روحانیان روشندل و کارآمد اردبیل ، که درعین حال جزو منتظرین ظهور امام بشمارمیآمد ، باعده‌ای عمله برای کفن ودفن آنها رفت وچون کندن قبر جداگانه برای‌هریك‌از آنها میسر نبود گودالی‌در کنارجاده حفر کرد واجساد راکنارهم گذارده مدفون ساخت.

سلاحی‌که بدست آراللوها ودیگران افتاد بلای دیگری برای مردم گشت و امنیت را ، بویژه درخارج شهر بخطر انداخت وحمل ونقل مسافر و مال‌التجاره را بین اردبیل وشهرهای اطراف بامشکلات دیگری مواجه گردانید.

کشمکشهای جدید در اردبیل

در این ایام وثوق‌الدوله نخست‌وزیر ایران بود و گویا بـا انگلیسیها سَروسرّی داشت. آزادیخواهان‌ایران علیه اودست بکوششهائی زدند ودرهر نقطه کشور مخالفتهائی باوی‌آغاز نمودند . از جمله در تبریز شیخ محمد خیابانی قیام کرد و در سال ۱۳۳۸ قمری آذربایجان را آزادیستان نامید و به‌مخالفت باحکومت مرکزی دست بکارهائی زد. بولایات آذربایجان حکام جدیدی تعیین شد واجلال الملك طباطبائی هم بحکومت اردبیل منصوب‌گشت .

اجلال مرد مقتدری نبود و باآنکه خود از آزادیخواهان بشمار میآمد در این مأموریت ، برای آنکه از قدرت بیشتری برخوردار گردد ، خود را زیـر حمایت آقا میرزا علی‌اکبر قرار داد وبقول بعضی‌آلت اجرای مقاصد نامساعد میرزاموسی، برادرزاده و داماد وی‌گردید .

میرزاموسی سابقاً با آزادی‌خواهان آذربایجان بود ودر مهاجرت سال ۱۳۳۰ آنانرا همراهی نمود وگویا خودش نیز مرد فاضل و بافهمی بود . در این ایام او در جرگهٔ دموکراتها قرار داشت ولی دموکراتها عقیده داشتندکه او ، نه از روی ایمان

بلکه بخاطر منافعی، خود را دراین دسته جای داده است.

عجب آنکه آقامیرزاعلی‌اکبرهم اختیارش دست میرزاموسی بود و ایامی که او درشهر نمیبود آقامیرزاعلی‌اکبر ساکت و آرام میگشت ودرمسائل شهری وسیاسی سخنان تندی برزبان نمی‌آورد ولی هروقت که میرزاموسی بشهر میآمد تحریکات و تندرویهای آقا باوج خود میرسید.

درپیش گفتیم که بین اعضای رئیسهٔ فرقهٔ دموکرات در اردبیل کدورتهائی پیدا شد وبی‌اعتدالیهائی بوجود آمدوباتسلط عثمانها بآذربایجان فعالیت آنها ازبین‌رفت. دراین زمان‌که موضوع سخن‌ماست برخی ازدموکراتها مهرواوراق رسمی فرقه‌را دراختیار خودگرفته بنام کمیته ازآنها سوء استفاده میکردند. این امر موجب شدکه کسانی‌مثل‌حاج شعبانعلی، میرزالطفعلی‌شیخ‌الاسلامی، نیرالحکما، محسنی،عباس‌ـ زاده ودیگران آنرا نپسندیده درصدد جلوگیری برآیند. ولی دستهٔ مخالف، که میرزا موسی نیز باآنان بود، بااینها بمقابله برخاستند وچون قدرت آقا میرزا علی‌اکبرنیز بامیرزا موسی و همدستانش بود مخالفان آنها بسادگی توفیق نیافتند. اینان برای مقابله باآنها بفکرترتیب «میتینگی» افتادند وبرای بعدازظهر روزی مردم را بخانهٔ حاج میرزا حسین برادرآقا میرزا علی اکبر دعوت‌کردند.

میرزا موسی بوسیلهٔ اجلال‌الملك برای جلوگیری ازتشکیل این مجمع اقدام کرد و بدستور حکمران، ازطرف صاحب جمع رئیس شهربانی وقت، نیمساعت قبل‌ازشروع میتینگ، ورقه‌ای بردرخانهٔ مزبور الصاق شدکه درآن نوشته بودند «دخول باین خانه ممنوع است» وپاسبانانی نیز درآنجاگماشته بودند.

هیئت مدیرهٔ میتینگ چون‌کار را بدینسان دیدند مردم را بخانهٔ میرزالطفعلی‌ـ شیخ‌الاسلامی راهنمائی‌کردند وچون جمعیت گردآمد جوادآقا محمدی[1] گویندهٔ میتینگ، سخنان پرشوری‌گفت وجمعیت، که سخت بهیجان آمده بود، خواستار آن

---

۱ ـ او فرزند حاج حاجی آقا فهیمی بود. پدرش چون تبعهٔ روس بود به «اوروس حاجی‌آقا» شهرت داشت.

گردید که اجلال نیزبدین مجمع بیاید وبخواست مردم توجه نماید . صاحب جمع که خود درآن جلسه حاضر بود ، مجبور شد باتفاق یکنفر ازهیئت مدیره بقلعه نزد حاکم برود واورا ازدرخواست مردم آگاه سازد . حاکم ناصرالایاله را بنمایندگی خودباین مجلس فرستاد واوچون کثرت جمعیت وابهت میتینگ را دید ازطرف اجلال وعدهٔ همکاری داد . قطعنامهٔ میتینگ درچند ماده تنظیم شد ویکی از مواد آن تسلیم اوراق وصندوق ومهر کمیتهٔ دموکرات اردبیل بنامبرگان درفوق بود .

اجلال چون ازاین اجتماع وتصمیمات آن آگاه شدخود را درموقعیت سختی دید زیرا ازیکطرف میرزا موسی داماد آقامیرزا علی اکبر باآن درخواست مخالف بود ، ونمیخواست که مهرواوراق کمیته ازاختیاراو ویارانش خارج شود ؛ وازطرف دیگر هیئت مدیرهٔ میتینگ ،که قادر بتحریك مجدد مردم علیه حکومت بودند، در اجرای آن پافشاری داشتند . این بود که او، باسابقهٔ دوستی باعباس زاده، بدومتوسل گردید . عباس زاده بادوستان خود بمشورت پرداخت و سرانجام چنین پیشنهاد شد که اشیاء فوق از اختیار هردو طرف خارج ومهروموم شود تاوضع آذربایجان روشن گردد. چه درآن اوقات مردم تبریزعلیه عین الدوله ، که بوالیگری آذربایجان منصوب واز تهران حرکت کرده بود ، برخاسته وانتصاب شخصی مثل مخبرالسلطنه رابجای وی خواستار بودند .

تعقیب دموکراتها بوسیلهٔ آقا میرزا علی اکبر

پیشنهاد دموکراتها، دربارهٔ مهروموم کردن اثاثیه واوراق کمیتهٔ دموکرات،ازطرف اجلال الملك پذیرفته شدومیتینگ باموفقیت پایان یافت ولی موجب تشدید مخالفت بین دو دسته گردید وتحریکات جدیدی آغاز شد وکسانی ، که مهر ومدارك کمیته را ازدست داده بودند ، بقصد تلافی باقدامات جدیدی دست زدند .

از جمله آنکه روز سوم محرم ۱۳۳۹ قمری میرمحسن خان (سردارفاتح) داشکسنی ازحاج شعبانعلی برای صرف ناهار بخانهٔ خود دعوت کرد وچون عصر شد حاجی درصدد مراجعت برآمد . محسن خان ، باعنوان کردن سخنان وتعارفات

جدید، مانع از رفتن وی گردید و چون غروب شد مهمان دریافت که در آن خانه ماندگار و توقیف است واین امر برطبق نقشه‌ای است که مخالفان برای اخذ انتقام از گردانندگان میتینك ترتیب داده و کنون بمرحله اجرا در آورده‌اند.

غیراز او شادروانان ابوالفضل رضازاده، جوادآقا محمدی ، میرزا حاجی‌بابا مجیدزاده و بعضی‌دیگر از فرقهٔ دموکرات و نیز مشهدی‌علی‌اکبر مولازاده ومحمدحسین سوسیال،ازسوسیالیستها، تحت تعقیب‌قرار گرفتندوجمعی‌از آنان‌توقیف وبرخی‌دیگر مخفی گشتند. اینان چون درصدد تحقیق‌برآمدند معلوم‌شد که همگی‌بالشویك شده‌اند وآقا میرزا علی اکبر دربارهٔ آنها فتوی داده است. کسانی ازاین متهمین باهمراهی برخی ازمحترمین، که نزدآقا میرزا علی اکبر منزلتی داشتند ، درصدد ملاقات‌باوی برآمدند تادرمورد احکام صادره ذهن اورا روشن سازند . ولی او ، که باتفاق‌همسرش کربلائی‌خانم دریکی ازبیوتات مسجد منزل کرده بود ، اختیاردربارش بامیرزاموسی بود وملاقات وی بدون اجازهٔ او میسور نمی‌شد .

درتاریخ ایران گاهی دیده شده است که بعضی‌حادثه آفرینان مغرض‌مخالفان خودرا بگناهان سیاسی، دینی ویااجتماعی متهم ساخته بدینطریق درصدد ازبین بردن آنها برآمده‌اند . متهم شدن به‌بالشویکی درآنعهد کارسختی بود وکسانی که بچنین تهمتی گرفتار میشدند درمعرض تهدید وقتل‌قرار میگرفتند . بیشتر کسانی که از آنان نام بردیم خود مسلمانان باتقوائی بشمار میآمدند که واجبات دینی را عمل میکردند وازحیث‌ثروت ومکنت نیزبرخی ازآنان‌در ردیف فئودالها ومالکان شهرقرارداشتند.

غیراز اینان نیزکسانی چنین اتهامی یافتند. یکی‌از آنها شادروان حاج‌میرزا بیوك آقاواهب‌زاده بود. مرحوم‌محسنی داستان بالشویك شدن اورا چنین آورده‌است که : وقتی بالشویکها برباد کوبه مسلط شدند ثروت و سرمایهٔ همه ساکنان این شهر وازجمله تجار ایرانی ، بخطرافتاد . میرزا بیوك آقا واهب‌زاده ، که مرد دوراندیشی بود ، قسمتی ازنقدینهٔ خودرا بتدریج تبدیل بطلا کرده چهار هزارلیرهٔ عثمانی فراهم نموده بود، وقصدداشت که آنها را بایران منتقل‌سازد . بالشویکها بااین کارهابشدت

مخالف بودند واگر بوجود آنها پی‌میبردند خود صاحب پول را نیز ازبین می‌بردند. قضارا در آن‌ایام‌مشاورالممالك انصاری، سفیرفوق‌العادهٔ ایران که بمسکورفته‌بود، ازراه بادکوبه‌بایران‌بازمیگشت. واهب‌زاده بااسدالله‌خان نامی‌ازنوکران اوچنین‌قرارداد که اوطلاهای‌وی‌را، بااستفاده‌ازمصونیتی که دارد، ازمرزعبوردهد ویکصدلیره حق‌السعی دریافت دارد. اسدالله خان چنین کرد ولی‌وقتی بآستارای ایران رسیدچهل پنجاه‌لیرهٔ اضافی نیز برداشت . واهب‌زاده این امر را مخالف قرارداد واصول امانت دانست وبشدت باو اعتراض کرد . اسدالله خان درصدد انتقام برآمد وچنین شایع نمود که بالشویکها اورا بااین پول بایران فرستاده‌اند تابنفع آنها تبلیغ کند . این شایعه در آستارا قوت گرفت و عبدالله‌خان بصیرالوزاره حکمران آنجا آنرا به اجلال الملك حاکم اردبیل گزارش داد و موضوع باطلاع آقا میرزا علی‌اکبر رسید وبدستور او واهب‌زاده باردبیل ممنوع الورود گردید . میرزا بیوك آقا عباس زاده که از دوستان مشترك واهب‌زاده واجلال‌الملك بود نزد حاکم رفت و از شخصیت و ایراندوستی واهب‌زاده مطالبی گفت وبااشاره بدفتربغلی اجلال نام اورا جزو آزادیخواهانی‌نشان داد که درتبریز، قبل ازحرکت اجلال بحکومت اردبیل ، باو توصیه شده واوآنهارا در آن دفتریادداشت کرده بود .

اجلال چون متوجه واقعیت امر شد بفکر چاره‌افتاد تاآقا میرزا علی اکبر را ازمخالفت وی‌باز دارد. چند پاکت استخاره‌فراهم کرد ونزدآقامیرزا علی‌اکبررفت. متن پاکتها همه یك‌جور وچنین نوشته شده بود که اگر آمدن میرزا بیوك آقاباردبیل مصلحت است جواب استخاره خوب باشد . چون یکی از آنهـا خوب آمد اجلال کاغذ داخل آنرا درآورده به‌آقا ارائه داد وچون‌آقا میرزا علی‌اکبر نمیتوانست بـا امری‌که خدا مصلحت دیده مخالفت کند باآمدن واهب‌زاده مخالفت ننمود .

برای ما، که امروز بعد از نیمقرن این داستان را میخوانیم ، تصور مشکلات آنروزِ کسانی مثل واهب‌زاده ممکن نیست ولی ناراحتی‌هـا ، نگرانیها ، ترسهـا وبلاتکلیفی‌هائی‌که بخاطر چهل یاپنجاه لیرهٔ‌خلاف قرارداد برای او پیش‌آمددرحد

خود بسیار سخت وطاقت فرسا بود واگر عباس‌زاده بیاری او بر نمیخاست واجلال تدبیر نمیکرد آثار عمل اسدالله‌خان هستی اورا نیز برباد میداد . واهب زاده تا عمر داشت از نتایج‌شوم اتهام اسدالله‌خان مصون‌نماند وهرگاه وبیگاهی که منافع‌مستبدین ومخالفان وی بخطر میافتاد بالشویك بودن او زنده میگشت .

عزاداری درقلعه وآزادی زندانیان

گفتیم که جمعی از اعضای فرقهٔ دموکرات وسوسیال ، بجرم بالشویکی دستگیر ودرقلعه زندانی گشتند . در آن ایام رسم بود که‌روز هفتم‌محرم‌عزاداران باحترام حاکم بقلعه‌میرفتند ودر مسجد قلعه عزاداری مینمودند و در موقع مراجعت عفو زندانیانی را تقاضا میکردند . چون آنروز فرارسید عـزاداران محلهٔ پیرعبدالملك بقلعه رفتند وپس از عزاداری ازاجلال آزادی آنانرا خواستار شدند . اجلال نیز آنرا پذیرفت‌وزندانیها را بریش سفیدان آنها تحویل‌داد وعزاداران، آنانرا باخود برداشته بمسجدآوردند.

این خبر بآقامیرزا علی اکبر رسید وموجب هیجان وی شد . کسی نزد ریش سفیدان پیر عبدالملك فرستاد واسترداد آزادشدگان را خواست . ولی اینان قبول نکردند وباخواهش وتمنی‌عذرخواستند وچون اصرار فرستاده را بیشتر دیدند تندی کرده ابراز مقاومت نمودند . آقا از این جواب برآشفت و نجفقلیخان آراللو را فرستاد تاآنها راکشیده نزد وی‌بیاورد . اوبمسجد پیرعبدالملك آمد وچون‌ایستادگی ومقاومت مردم را احساس‌کرد باحیثیت عشایری خود قول‌داد که آنها را سالم باز گرداند . حاج شعبانعلی وبرخی‌دیگر از آزاد شدگان قبول‌کردند وهمگی براه افتاده بمسجدآقا میرزا علی‌اکبررفتند . هنگام ورود آنها مسجد پراز مؤمنین بود وآقا در بالای‌منبر وعظ میکرد. چون‌آنها وارد مسجد شدندکسانی ازحاضرین درصددتوهین وآزار برآمدند ولی نجفقلیخان دست باسلحه برده تهدید کرد که اگرکسی بآنها دست بزند بلادرنگ کشته خواهد شد . بدینطریق آنها ازآزار واذیت مصون‌ماندند وسرانجام روزعاشورا عفو شده سلامت بخانه‌های خود بازگشتند .

مخالفان چون دراین واقعه ناکام شدند درصدد تضییقات جدیدی نسبت بآنان

بر آمدند. حاج شعبانعلی احساس خطر جانی کرد و باآنکه باامیر عشایر خلخالی روابط نیکی نداشت بناچار از شهر درآمد وپیش او رفت. امیرعشایر نسبت باو مهربانیها کرد وچون مورد احترام واعتماد آقامیرزا علی‌اکبر بود نامه‌ای بدونوشت وحاجی را مرد موجهی قلمداد نمود. در نتیجه آقا میرزا علی اکبر او را بخشیده اجازهٔ مراجعت داد. اجازه نامه‌ای که آقا در این باره بامیر عشایر نوشته است چنین بود:

«بسم‌الله الرّحمن الرّحیم. ایهاالمجاهدفی سبیل‌الله. مرقومهٔ شما عزوصول یافت. درخصوص حاج شعبانعلی‌شرحی اشعار فرموده بودید من‌خود مشارالیه(را) کاملاً میشناسم. شخص متدین وصاحب اوراد واذکاراست. ازآنجائیکه بفرقهٔ ضالهٔ دموکرات منسوب است ازآنجهة مورد سوء ظن واقع گشته. اگر دراموارت فرقهٔ ضاله دخالت نکند مراجعت نماید کسی متعرض مشارالیه نبوده ونخواهد شد».

باری این نامه چون بدست امیر عشایر رسید آنرا بحاج شعبانعلی داد و او چون تأمین یافت باردبیل بازگشت و مورد الطاف آقا میرزا علی اکبر قرارگرفت.

حکم جهاد آقامیرزا علی‌اکبر علیه بالشویکها

قیام بالشویکها در روسیه، کشورهای مجاور و منجمله آذربایجان وصفحات شمال ایرانرا تهدید بانقلاب‌مینمود. این بودکه دولت در اینباره می‌اندیشید و برای رفع خطر تمهیداتی میکرد. وطن‌خواهان نیز ازآینده نگرانی داشتند وبهرطریق ممکن برای مقابله باکمونیزم‌کوشش مینمودند. آنچه ازنوشتهٔ بعضی از مورخان استنباط میشود حتی تغییرنام آذربایجان به‌آزادیستان، از طرف شیخ محمد خیابانی، هم بدانجهة بود تاتشابه اسمی‌بین دوآذربایجان ازبین‌برود وخطری متوجه این‌استان ایران نگردد.

مخالفت باکمونیستها منحصر به‌کشورهای خارج نبود بلکه در داخل‌روسیه نیزکسانی علم طغیان برافراشتند ومنجمله درآستارای روس جمعی ازطوایف محلی علیه کمونیستها بپاخاستند و با آنان، که هنوز تشکیلات منظمی نداشتند، به پیکار

ایستادند. کمونیستها از نجفقلیخان آراللو کمك خواستند واو از آنان تفنگ وتوپ دریافت کرد تاعشایر اردبیل‌را مجهز کند وبکمونیستها یاری‌دهد. گرچه نجفقلیخان پس‌از آنکه‌مقداری سلاح‌از آنهاگرفت‌روی از آنان‌بر تافت وبه‌پیکار باخود بالشویکها برخاست ولی خبر سازش او باآنها در اردبیل تولید ترس و وحشت کرد وتجار و بازرگانان‌کالای خودرااز شهرخارج وغالباً بهمدان‌انتقال دادند، زیرا هنوز انگلیسیها درآنحدود قدرت ونفوذ داشتند.

سابقاً اشاره کردیم که دسته‌ای‌از بالشویکها، که‌اکثراً جوانان‌مسلمان‌وبی‌تجربهٔ قفقاز بودند، به اردبیل آمده و پس از چند روز مجبور ببازگشت شدند و باتحمل تلفات سنگین، باقیماندهٔ معدود آنها بروسیه برگشتند. اینبار که‌آمدن بالشویکها در شهر منتشر گردید مردم بیشتر از آنجهت نگرانی داشتند که‌مبادا اینها بفکر انتقام‌آنها باشند ودر اردبیل بخونخواهی کشته شدگان قتل وغارت کنند.

دراین‌ایام کمونیستها همچنان درآستارا فعالیت داشتند وگاه وبیگاه‌بامخالفین بزد وخورد می‌پرداختند. آستارائیها، چنانکه قبلا نیز یادآور گشته‌ایم، از مبارزه باآنها خسته شده درصدد استمداد ازمردم اردبیل برآمدند وضمن‌نامه‌ای، که‌بتاریخ ۱۵صفرسال۱۳۳۹قمری(۶آبان۱۲۹۹)، باامضای روحانیان وبزرگان، برای آقامیرزا علی‌اکبرفرستادند از او یاری خواستند واینك ماآن نوشته را عیناً نقل مینمائیم:

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم ۱۵ صفرالخیر۱۳۳۹

حضورمبارك حضرت مستطاب ملاذ الانام وحجة‌الاسلام حضرت آیت‌الله آقا میرزاعلی‌اکبر آقا مجتهد مد ظله‌العالی.

البته خاطر آن ذات مقدس ازتهاجم چندماه پیش متجاسرین بانزلی و رشت و حرکات بیرحمانه وحق شکنانهٔ آنها بخوبی مسبوق ومستحضراست، که ازهیچگونه فجایع درحق اهالی آن صفحات فروگذاری نکرده، علاوه از کرورها صدمات و خسارات فوق‌العاده، مساجد و منابر و امکنهٔ شریفه و بازار رشت‌را آتش زده، صدها زنان و اطفال معصوم را هدف تیرظالمانهٔ خودشان نمودند سهل‌است، بهمین

خرابیها اکتفا نکرده بصدد تخریب قوانین دین و آئین اسلام نیز بر آمدند، وچنانچه کرات در رشت مطنق (یعنی میتینگ) دادند که زنهـا حجاب را از روی خودشان بردارند و آزادانه مثل زنهای فرنگی گردش نمایند. وچنانچه مسبوق هستید متجاسرین همواره درصدد آن بوده اند که قوه نیز از راه آستارا بسمت اردبیل سوق داده اعمال قبیحه ونیات فاسدهٔ خودشانرا درصفحهٔ اردبیل نیز ترویج بدهند. اینجانبان محض حفظ شئونات اسلامی و وطن مقدس وعرض و ناموس خواهران و برادران اسلامی ششمین ماه است باتحمل خسران مالی و جانی درزیرحرارت آفتاب و بارش هوای آستارا درپشت سنگرها درمقابل دشمنان دین مبین مقاومت کرده دارائی اکتسابی و موروئی خودمان را بـه تفنگ وفشنگ داده از تخطی و تجاوزات متجاسرین بسمت اردبیل دفـاع و جلوگیری نموده ایم. دراینمدت از حیث رسانیدن حقوق مصوبهٔ مأمورین این محل، ازقبیل حقوق ادارهٔ حکومتی و امنیه ونظمیه، ورسانیدن توپ و فشنگ و اسلحه و عدهٔ نظامی ازطرف دولت، هیچگونه توجهی مبذول نگردیده سهل است ازطرف آقایان اردبیل نیز بملاحظهٔ وظیفهٔ ملیت واسلامیت وحفظ حقوق دارائی (و) ناموس خودشان و اهالی آنصفحات مساعدتی نفرموده اند. هرگاه فرض نمایند که مجاهدات ما فقط برای حفاظت دارائی خودمان است انصاف نفرموده اند. زیرا برای ما ممکن است مختصر دارائی و اثاثیهٔ خودمان را درجنگلهـای طبیعی و خدادادی اینصفحات، که مسافتیهم بین مانیست، محکم وقایم کرده وسایل زندگانی خودمانرا مدتها درآنجا فراهم کرده وراه اردبیل را بازگذاریم. ولی بواسطهٔ غیرت اسلامیت وعصبیت و وطن پرستی فرقی مابین اردبیل وآستارا نگذاشته ازجان و مال خودمان تاکنون دریغ نکرده ایم. اینست محض برائت ذمّه بآنمقـام مقدس یادآور و جسارت بعرض نموده استدعا داریم، چنانچه از آستارا هم اقدام شده، آنوجود مقدس نیز از دولت تقاضا فرمائید:

اولاً دوعراده توپ و دوعراده پولیموت باعدهٔ مختصر نظامی، هرچه زودتر، بدون فوت وقت بسرحد اعزام فرمایند.

نامهٔ بزرگان ومعارف آستارا برای آقامیرزا علی اکبر



بقیهٔ نامهٔ بزرگان ومعاریف آستارا برای آقا میرزا علی‌اکبر

ثانیاً حقوق عقب افتـادهٔ ادارهٔ حکومتی و امنیه و نظمیهٔ آستارا (را) مرتبـاً تأدیه فرمایند.

ثالثاً تا رسیدن قوه وحقوق از دولت ، امرومقرر فرمایند اعیان وتجارمحترم اردبیل اظهاروجودکرده وکمر همت را بمیان بسته ازفرستادن مقدار تفنگ وفشنگ، اهالی ومجاهدین دین‌مبین این‌سامان را خوشوقت وروح مطهرحضرت ختمی‌مرتبت صلی‌الله علیه وآله و اولاد طاهرهٔ اورا ازخودشان راضی و خشنود ، وبیشتر از پیش بتحریض وتشجیع وتشویق فدائیان شرع مبین بیفزایند.

خاتمهً تمنا داریم قبول فرمایند مراتب فدویت و ادعیهٔ خالصانهٔ اینجانبان را نسبت بوجود مقدس. عریضهٔ عموم معاریف وریش سفیدان آستارا و رؤسای ایلات. الاحقر الجانی علی‌ابن‌حسن(مهر) . عندالاحقر الجانی عبدالمجید(مهر) . اقل السادات ابراهیم موسوی(مهر) . الاحقرشریعتمدار آستارائی(مهر) . اقل السادات و التجار میرهادی میرحبیب‌اللهی . رئیس قوای ملی آستارا خداداد معاون زاده. سالاراشجع، ضرغام عشایر رئیس امنیه. رئیس نظمیه. رفیع عبداللهی. اقل التجار نقی‌مهدیزاده. اقل التجار حسین یعقوب زاده. الاحقر فاضل آستارائی. نایب‌الحکومه ونایب کار- گذاری درآستارا ، مهروامضا. و ۱۸ امضای دیگر».

هنوز این‌نامه نرسیده‌بود که‌آمدن بالشویکها جسته‌گریخته موضوع صحبتهای خصوصی مردم شد و روزی بشدت خبرورودآنها شیوع یافت و اضطراب و وحشت بزرگی دربین تودهٔ اردبیل بوجود آورد. مردم دکانها وبازارهارا بسته سراسیمه راه خانه پیش‌گرفتند وگروه کثیری نیز درمسجد آقامیرزا علی‌اکبرگرد آمدند. آقا که بتازگی ازسفرعتبات عالیات برگشته وروز پیش نیز نامهٔ آستارائیها را دریافت‌کرده بود بالای منبررفت واز بالشویکها و مرام آنها تقبیح نمود ومردم را بمقابله با آنها تهییج کرد وآنرا ازموارد جهاد اسلامی بشمارآورد.

احساسات مستمعین بشدت تحریک‌گشت ، بخصوص موقعی که حسن‌آقاپسر خود آقا کفن‌پوش بپاخاست وآمادگی خود را برای یاری بمجاهدان آستارا اعلام

داشت . حاضرین هم با وی همصدا شدند وفی‌المجلس کمکهای مالی زیادی جمع کردند وبهای ده‌هزار فشنگ فراهم نموده برای آنان ارسال داشتند. مسجد همچنان در ازدحام وجماعت بانگرانی منتظرورود بالشویکها بود. اما ساعتی بعد معلوم شد که این خبردروغ است وشایعه‌ای بیش نیست .

مردم ازمسجد متفرق شدند وآقا نیزبمنزل رفت ولی خود او نیزنگران آینده بود وتصور ورود بالشویکها اورا بیش‌ازپیش اندیشناك میساخت.این‌بودکه یکروز دستور داد مردم عموماً مسلح شوند و شب و روز کشیك دهند مبادا که بالشویکها مخفیانه وارد شهرگشته مسلمانان را غافلگیرسازند.

هرکسی برای خود سلاحی فراهم‌کرد وبرای بکاربردن آن بتمرین پرداخت. جای تمرین جلوی قلعه‌بود. مردان محلات درآنجاگردآمده مشقهای نظامی‌میکردند یکی از روزها ، بدستورآقا ، برای رژه معین شد ودر آنروز خود وی شمشیری حمایل کرده درمیدان مشق حاضر گشت ودر زیر بیرقهائی که برآنها عبارت «نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَفَتْحٌ قَرِیبٌ» نوشته شده‌بود قرارگرفت وازداوطلبان محلات ششگانهٔ شهر، که باپرچمهای مخصوص‌خود ازجلوی او می‌گذشتند،«رژه»گرفت.دراین‌رژه موافق ومخالف همه حاضربودند حتی‌نایب‌الصدر، مرد شماره‌یك منطقهٔ حیدریهاهم‌حضور داشت و نیز سیصد نفر از سران عشایر و شاهسونان سوار براسب نمایشهای جالب جنگی میدادند. چون رژه بپایان رسید ونمایش سواران تمام شد آقامیرزا علی‌اکبر بعرشهٔ منبری که درضلع غربی قلعه و مقابل عمارت سالاریه (درجای دیوار جنوبی دبیرستان پهلوی‌کنونی) گذاشته بودند بالا رفت وخطبهٔ هیجان‌انگیزی ایراد کرد و همگی را بدفاع ازاسلام وناموس ملی تحریض‌وترغیب نمود. این‌تظاهرات اثرات بسیار مهمی درجلوگیری ازنفوذ انقلاب بایران بوجودآورد ونگرانی‌عمیقی درقفقاز ایجادکرد تاآنجا که بقول سالخوردگان حتی درلنکران بالشویکها از ترس حملهٔ آقا میرزا علی‌اکبر ومجاهدان اردبیل ازشهرخارج‌شده مخفی گردیدند .

بعدها کسانی دربارهٔ این اقدام‌آقا سخنانی گفتند وسیاست انگلستانرا درآن

بی‌اثر ندانستند و حتی گروهی که نسبت باو عقیدتی نداشتند خود آنمرد را عامل انگلیسیها قلمداد کردند و این‌نظر کنون نیز بین برخی از معمرین گفتگو میشود. محسنی دریادداشتهای خود، که مربوط بدان ایام است ، باقید عبارت «العهدة علی‌ـ الراوی» می‌نویسد که نمایشهای آنروز بخاطریکنفرمأمورسیاسی خارجی‌ترتیب یافته بودکه بطورناشناس درآن میدان حاضر ودرگوشه‌ای این صحنه را تماشا میکرد . وبعد اضافه میکند « درمقابل چه قیمتی معلوم نیست ».

ما از آنعهد بیش‌ازنیمقرن بدوریم وگفته‌ها وشنیده‌ها و نوشته‌های مردم را نقل میکنیم. اما خود چنین میپنداریم که آقامیرزا علی‌اکبر، باهمه‌کارهائی که کرده‌است مرد پاکنهادی بوده وخود وی دراین‌قبیل کارها ندانسته آلت اجرای مقاصد اطرافیان خود میگشته است واگرچنین معامله‌ای باقیمت نامعلومی‌هم صورت‌گرفته باشد بظن قوی خود وی طرف معامله نبوده ومناعت طبع وروح سرکش‌وبلند پروازش‌حاضر بچنین‌کارهای ننگینی نمیشده‌است.



داستانی بنام کمیابی نفت

شایعهٔ آمدن بالشویکها وخبر تظاهرات ومشقهای نظامی‌مردم درخارج شهر تبریز پراکنده گردید وموجب از هم گسیختن نظم موجود و ناایمنی راهها شد . نفت مصرفی اردبیل در آنموقع‌باکشتی‌ازروسیه میآمد واز آستارا، درچلیکهای مخصوصی، بارشتر میگردید و باردبیل حمل میشد. این ناامنی موجب کمبود نفت شد وچه‌بسا که در واردات‌آن از روسیه نیزبسبب انقلاب نقصانی پیش‌آمد. بهرحال نفت باردبیل‌کمتررسید ونفت فروشان نرخ موجودیهای خودرا بالا برده بچند برابرقیمت سابق رسانیدند وآکنون که میدان بدست اینها افتاده بود ازهرگونه اجحافی باز نایستادند.

مردم چون در مضیقه افتادند بتهران و تبریز شکایتها نمودند ودر اینباب از اولیای دولت استمداد کردند زیرا اردبیل حاکم نداشت و اجلال‌الملك بعداز واقعهٔ خیابانی از طرف مخبرالسلطنه به‌تبریز احضار و کفالت حکومت اردبیل به غلام‌ـ علیخان کاشانی رئیس پست واگذار شده بود.

او بنابوظیفهٔ خود بنفت‌فروشان دستور رفع مضیقه داد ولی نفت فروشان بعضی ازمقامات متنفذ محلی را ، بادادن نفت ببهای ارزان ، باخود همراه کردند وگویا باتقدیم مبالغی وجه نقد باین وآن نیزحامیانی برای خود یافتند . مردم چون‌از تهران وتبریزاقدام مساعدی ندیدند از آقا میرزا علی‌اکبر استمداد نمودند لیکن‌او هم‌حکم «اَلنّاسُ مُسَلَّطُونَ عَلی اَمْوالِهِمْ» را بهانه آورده کاری ازپیش‌نبرد واین خود موجب شایعات جدیدی گردید. ازجمله آنکه گفته شد که نفتچی‌ها پانصدتاهفتصد تومان‌وسیلهٔ میرزا موسی داماد وبرادر زادهٔ آقا ، به‌غلامعلیخان کاشی نایب الحکومه دادندواین کارعلاوه بر آنکه آنهارا دراجحاف خودجری‌تر ساخت‌موجب حسن‌رابطه‌بین‌نایب‌ـ الحکومه وآقا میرزا علی اکبر نیزگردید .

اختلافیکه‌برسرمجلس ختم شادروان سید محمد طباطبائی دراردبیل پیدا شد

هنوز مردم از تجاوز نفت فروشها رهائی نیافته بودند که بگیرو به‌بندهای جدیدی شروع شد ومسئلهٔ فعالیتهای‌سری بالشویکهاو کشف‌شبکه‌های کمونیستی‌موضوع روزگردید. تفتیش دولتی، توأم با بازجوئی کسان آقا ، ازمردم آغاز گشت و جمعی بیگناه تحت تعقیب درآمده تحویل زندان شدند .

هدف این‌اقدام ارعاب مخالفان وسرجنبانان وتنبیه افراد نادانی بود که‌جلوی زبان خود را نگرفته سخنانی دربارهٔ انقلاب روسیه می‌گفتند . ازکسانیکه در این واقعه‌گرفتار شد بیش ازهمه فرزند حاجی میرتقی درخاطرها بساقی مانده است که بدین تهمت خانه‌اش تفتیش‌گردید وچندهزار تومان پول‌نقد او، که درزیر خاك‌پنهان کرده بود ، بدست مفتشین وديگران افتاد .

حاج‌میرتقی‌سید ضعیف‌الجثه‌وساکت‌وبی‌آزاری‌بود که درراستهٔ‌پیرعبدالملك شغل‌بقالی وموم فروشی داشت ولذا سید مومچی نامیده میشد . دخالت او در امور سیاسی باور نکردنی بود . ازاین رومرحوم محسنی کشف شبکه درخانهٔ او را ، در یادداشتهای خود توطئه‌ای قلمداد کرده نوشته است که چند هزار تومانی که درخانهٔ

او از زیرخاك پیدا شد ازهاضمهٔ برپاکنندگان توطئه گذشت. آقای غلامحسین‌حبیب‌الهی برخلاف نوشتهٔ محسنی‌بصحت این واقعه معتقد است وچنین میگوید که درسال ۱۳۱۷ خورشیدی روزی درتبریز باشخصی بنام«کاویانی» آشنا گشتم که در آن‌زمان، یعنی‌درایامی که موضوع گفتارماست، دراردبیل خدمت میکرد ورئیس تأمینات‌نظمیه بود . او (یعنی‌کاویانی) سخن ازوقایع مهم دوران خدمت خود در آنشهر بمیان‌آورد ومنجمله باین واقعه اشاره کرد . من(یعنی‌حبیب‌الهی) ، چون مثل دیگران این‌اتفاق را توطئه میدانستم ، درقبول آن تردید نمودم ولی‌کاویانی، که دست اندرآن کاربود واقعیت آنرا تأییدکرد و وجود آنرا یقینی وقطعی گفت .

باری واقعهٔ دیگر این ایام برگزاری مجلس ختم برای مرحوم سید محمد طباطبائی ومخالفت آقا میرزا علی‌اکبر باآن بود .

سید محمد ، برخلاف بعضی دیگر ازهم کسوتان خود، درنهضت‌مشروطیت ایران پاکدلانه‌وارد شد ودرتحصیل قانون اساسی وتشکیل‌مجلس شورایملی‌صمیمانه جانفشانی نمود . او دراین سال (یعنی ۱۲۹۹ خورشیدی) بدرود زندگی‌گفت‌وخبر درگذشت وی بشهرها رسیده موجب اندوه عامه گردید .

دموکراتها و آزادیخواهان اردبیل بپاس خدمات وتلاشهـای او ، در مسجد اوچدکان ، مجلس ختمی ترتیب دادند ولی آقامیرزا علی‌اکبر بشدت باآن مخالفت کرده مانع تشکیل آن‌گردید . غلامعلیخان نایب‌الحکومه ،که رابطهٔ نزدیکی باآقا داشت از وی طرفداری نمود واین امر موجب شدکه تشکیل دهندگان مجلس ختم بتهران وتبریز شکایت کنند وموقعیت نایب الحکومه را بخطر اندازند .

دراین ایام نایب‌الصدر درقسمت حیدری خودرا رقیب آقـا میرزا علی‌اکبر، که همه‌کارهٔ قسمت نعمتی بود ، میدانست وازمخالفان آقا حمایت مینمود . این‌بود که اونیز به‌مخالفت باغلامعلیخان برخـاست وبرای تقویت یـاران خود عده‌ای از تفنگداران فولادلو را بشهر آورد .

غلامعلیخان، که ازجانب آقا میرزا علی‌اکبرحمایت میشد ، اعلانی منتشر کرد

وضمن آن بفولادلوها بیست و چهار ساعت مهلت داد که سلاحهای خود را تحویل دهند و برای اجرای این دستور آراللوها را تحت ریاست غلامخان بشهروارد کرد.

فولادلوها مفاد اعلان حکمران را ندیده‌گرفتند و در نتیجه جنگ بین آنها و آراللوها درگرفت و پس از چند روز، که باویرانی و کشتار همراه بود، فولادلوها پیروزگشتند ودارالحکومه را غارت کردند.

غلامعلیخان بخانهٔ میرزا حاجی‌بابا مجیدزاده رفت و سلطان علی اکبرخان رئیس ژاندارمری هم، که ژاندارمهایش وسیلهٔ فولادلوها خلع‌سلاح شده بود،بخانهٔ ارباب‌زاده پناه برد. غلامعلی‌خان از وضع خود نگران بود. آزادیخواهان از راه مهمان‌نوازی بدلجوئی اوبرخاستند. مشهدی ابوالفضل رضازاده بخانهٔ مجیدزاده رفته اورا باخود نزد نایب‌الصدر آورد. بفاصلهٔ یکی‌دوروز وسایل‌سفر او وعیالاتش را فراهم‌کردند وسه‌روز بعد ازاردبیل رفت. غلامخان آراللو نیز باتفاق میرزاموسی از شهرفرارکرده راه تهران پیش‌گرفت. آقا میرزا علی‌اکبر هم، که دراین واقعه شکست خورده بود، از دری که پشت‌خانه‌اش قرارداشت درآمده همراه کربلای خانم (عیالش) بمسجد رفت وباردیگر دریکی از بیوتات آن منزل نمود. وضع ادارات دولتی بکلی‌مختل‌گشت ورشتهٔ انتظامات تاآنجاگسیخت که محبوسین‌سیاسی اززندان درآمده راه‌خانه‌های‌خودپیش‌گرفتندوبعدازآن نیزخودرا ازدسترس‌مأموران حکومت دورساختند. اقامت‌آقا درمسجدبعبارتی‌یکنوع‌بست نشستن بودوبدینوسیله از اقدامات دیگر مصونیت میافت.

بصیرالسلطنه حکمران‌جدید اردبیل

این وقایع مقارن کودتای۱۲۹۹خورشیدی‌ایران بودوسقوط دولت پیشین وعدم تسلط‌کامل دولت جدید موجب شده‌بود که ایلات وعشایر اردبیل شرارتهای‌گذشته را تجدید وبی نظمیهائی دراطراف شهر بوجود آورند. در این‌گیرودار بصیرالسلطنه بحکومت اردبیل منصوب‌گشت وتاسراب پیش‌آمد ولی‌بااغتشاشاتی که درمنطقهٔ اردبیل موجود بود مصلحت درآن دیدکه درسراب بنشیند وبرای‌ایجاد

امنیت و آسایش مردم بیندیشد .

اقامت حاکم درسراب سکنهٔ اردبیل را بیش‌از پیش بوحشت انداخت. بازار ازرونق‌افتاد. اعتمادو اطمینان ازهمه‌سلب گردید. بیکاری باشدت هرچه تمامتر پیش آمد ومعاش مردم دچارمضیقه شد . باردیگر فروش‌اثاثیهٔ خانه‌ها آغاز گردید وچون‌عرضه بر تقاضا فزونی یافت قیمتها پائین‌آمد وگرانبهاترین فرشها ومبلها وطلاآلات ولوازم زندگی بارزانترین بها از دست صاحبان آنهـا خارج‌گردید وباز بمشهد وزنجـان وکرمانشاه ونقاط دیگر حمل شد .

این وضع دوام یافت وخوف و وحشت روزبروز بیشتر گشت تا آنکه کسانی مثل نایب‌الصدر ، میرزا محمد صادق و میرزا اسماعیل اربـاب بسراب رفتند و از حاکم تقاضای‌حرکت باردبیل نمودند. ولی‌او قبول‌نکرد وتوقف خود رادرسراب بمصلحت خود دید. این‌امرعشایررا ، که همواره موجد بی‌نظمی‌های اردبیل بودند، جری‌تر ساخت وبازآنها را بفکرطرح‌واجرای نقشه‌های شوم دیگری انداخت .

حاج باباخان ، که‌دراین روزها از ابهر برگشته در اردبیل‌اقامت‌داشت، بمنظور حفظ امنیت‌شهر بپاخاست وبامجاهدان خود برای تأمین آسایش‌همشهریان قیام‌نمود.

سران عشایر چون او را مانع اجرای نقشه‌های خود دیدند امیرفیروز رئیس طایفهٔ فولادلو ، و نجفقلیخان رئیس‌طایفهٔ آراللورا ، که ازسرداران‌مهم طوایف‌بودند نزد اوفرستاده پیشنهادکردندکه وی موافقت‌کند سواران آنها بشهروارد شوند و ، نیزبجای آنکه بصیرالسلطنه حکمران اردبیل‌گردد خود حاج باباخان این وظیفه‌را برعهده‌گیرد ، واگر برای اومشکلاتی باشد صارم‌السلطنهٔ نمینی بحکومت برگزیده شود وحاج باباخان سرداری کل عشایر شاهسون را قبول نماید .

گفتیم که آنزمان مصادف باوقایع دوران کودتا بود و هرصـاحب قدرتی در کنار وگوشهٔ مملکت بفکر سروری وخود سری افتاده بود . هر کس که پنجاه یاصد سوار برگرد خود داشت آرزوهـای بزرگی در سرمی‌پرورانید و هررئیس عشیره وطایفه‌ای خود را مالك الرقابی تصور مینمود .

حاج باباخان، که بقول سالخوردگان در دلاوری و شجاعت کمتر سرداری در ایران بپای او میرسید، اگر مثل سرداران دیگر جاه طلب میبود این پیشنهاد را می پذیرفت و به پشتیبانی آنهمه سواران شاهسون، که میتوان گفت قدرت هیچ گردنکشی در آنروزها ازلحاظ کم و کیف بدان پایه نمیرسید ، در این گوشه از کشور بلوائی دیگر بپا میکرد و باارتباطی که بسهولت ازطرف مرز باانقلابیون خارج از کشور ممکن بود، میتوانست مدتی حکمروائی کند و چنانچه مغلوب شود بآنطرف مرز رفته جان خود را نجات دهد. ولی او شرافتمندتر از آن بود که بچنین کار مخالف مصالح مملکت دست بزند و با وجود آنهمه زجر وشکنجه‌های روحی، که در واقعهٔ ابهر و زنجان بوی رسیده بود چنین تصوری را درمخیلهٔ خود راه دهد.

شاید بتوان گفت که این صفت اختصاص باین جنگاور دلیر نداشت و افکار او نمونه‌ای از روح وطن دوستی ساکنان اردبیل بود. در طول آنهمه حوادث مهم تاریخی ، که در آذربایجان و نوار مرزی اردبیل اتفاق افتاده اهالی این ولایت بدفعات امتحان وطندوستی داده در شرایط بسیار سخت وتحمل ناپذیر ، موجهای خانمان براندازی را از سرخود ردکرده‌اند واز بوتهٔ آزمایشهای بزرگ سیاسی و اجتماعی سرفراز بیرون آمده‌اند .

حاج باباخان آنروز نیزمثل همیشه مردانگی وشهامت اخلاقی بزرگی ازخود نشان داد وبه‌شاهسونان گفت که آنها میتوانند بشهر آمد ورفت نمایند ولی نبایدسلاح همراه داشته باشند . درباب انتخاب صارم‌السلطنه بحکومت نیز اظهار داشت که‌این امر مربوط به‌دولت مرکزی‌است واو بصیرالسلطنه را ، که بحکومت اردبیل تعیین شده است ، حکمران رسمی این ولایت میداند . راجع بخودش نیز جواب داد که من خدمتگزار این‌مردمم ومایل نیستم حکمران آنها باشم... این‌جواب آرزوهای شاهسونها را برباد داد وتخم عداوت وکینه‌ای از وی دردل آنهاکاشت . تخمی که چون سبزشد هستی او را نیزبرباد داد .

حاج باباخان کیست ؟

پدراو مشهدی حبیب نام داشت ومادرش از خانوادهٔ بازرگانی بود که کنون بخانوادهٔ محمدی معروفند وشادروانان حاج‌ نجفقلی و حاج مهدیقلی محمدی دائی‌های او بوده‌اند . او از بچگی سرپرشوری داشت وبین دوستانش بزرنگی شناخته میشد. در دوران جوانی طبق معمول آنروز ، دکانی در راسته‌بازار بازکرد وباشغل توتونفروشی شروع بکسب وکارنمود . سرمایهٔ زیادی نداشت ومثل بعضی کاسبهای دیگر اجناس مغازه رابه‌وعده از فروشنده میگرفت . جوان سربزیر و مهربانی بود وباخلق وخوی لوطی‌گری که داشت بامردم گذشت ومهربانی می‌نمود و همواره خود را آمادهٔ گره‌گشائی از دوستان میکرد .

روزی دونفر ازفراشان حکومت به‌دردکان وی آمدند واز او مالیات خواستند. حاج‌بابا استمهال کرد ولی آنها درشتی نمودند وبااو باکلمات رکیك ، که معمول به دستگاه حکمرانی آنروز بود ، سخن گفتند . سخت‌ترین لحظهٔ زندگی او آن بود که کسی بدوناسزاگویدوبخصوص سخنانی ازعرض وناموس برزبان آورد. وی بشدت برآشفت وازدکان پائین آمد و دریك چشم بهم‌زدن ، قمهٔ یکی ازآنها را ازکمر او درآورده بروی نواخت . فراش زخمی شد وبرزمین افتاد . رفیقش ازترس پا بفرار گذاشت وخود را بقلعه، که مقرحکومت بود ، رسانید . دستگاه حکمرانی بجنب و جوش افتاد ودسته‌ای از فراشها را برای دستگیری وجلب اوببازار اعزام داشت ولی قبل ازآنکه آنها ببازار برسند حاج‌بابا توری را ، که هردکاندار موقع رفتن بجائی جلوی دکان خود میکشید ، کشیده خود را ازمعرکه بدربرد . فراشها مدتی منتظر ماندند حاج‌بابا نیامد . شب شد وکسان وی، که ازپیشامد خبردار شده بودند، آمده دکانرا بستند . از فردا جستجو وتحقیق دربارهٔ او شروع شد ولی هرچه گشتند اثری از او نیافتند وسرانجام معلوم شدکه ازشهر خارج شده بجای دیگری رفته است .

ما ازسرگذشت وی بعدازاین فرار اطلاعی نداریم . همینقدر میدانیم که پس ازتغییرحاکم بشهرباز گشت وچون نهضت مشروطیت آغاز گشته بود درصف مجاهدان

درآمد . او دراین موقع جوانی دلاور وحادثه‌جوئی‌شده بود وبشرکت‌درماجراهای بزرگ رغبت نشان میداد . قدبلند ، هوش وتشخیص بموقع ، شجاعت وبیباکی بویژه جلدی‌وچالاکی‌وی‌نیزاورا بدین‌کارها مستعدمیساخت. چنان شهامت‌وشجاعت از او بظهور رسیدکه دراندك مدتی بین دستهٔ مجاهدان درخشیدن‌گرفت‌وبسرکردگی آنها انتخاب‌گردید .

ما درتاریخ مشروطیت ایران پاسرداران ودلاوران دیگری نیزآشنائی داریم ولی درشرح حال هریك ازآنها نوعی ازنقائص اخلاقی واجتماعی ملاحظه‌مینمائیم. حال آنکه دوست ودشمن این مجاهد دلیر را واجد صفات نیك وفاقد ذمائم‌اخلاقی تعریف مینمایند واز ادب وتواضع وامانت او داستانها می‌گویند . هم درزمان‌حیات وهم‌امروزکه پنجاه‌سال ازقتل‌او میگذرد حاج باباخان از احترام قلبی همشهریان وبیشتر آزادیخواهان ایران برخوردار بوده و همواره نامش بنیکی برزبانها جاری شده است زیرا بمصداق گفتهٔ سعدی «بادوستان مروت وبادشمنان مدارا» داشته است .

دروقایع قتل آقایان اردبیل درقلعه ، که‌گفتیم مجاهدان قفقاز برپاساست میرزا محمدخان حسین‌زاده مرتکب‌گشتند ، او بشدت بمخالفت برخاست و مدتها باآنان بکشمکش وستیز پرداخت. درحادثهٔ خانماسوزغارت اردبیل، اومحورقدرت واتکای قلبی مدافعان شهربود ودلاوریهای وی درصحنه‌های سخت پیکار پایداری واستقامت جوانان ومجاهدان را بیشتر مینمود . اتفاق افتادکه او بیاتیر دشمن زخمی شدولی بمحض بستن آن ، تفنگ بدست‌گرفت و در سنگر جدید بدفاع از ناموس شهر و همشهریان پرداخت .

قصد ما ازبیان این مطالب اعطای مقام قهرمانی کاذب بدونیست بلکه نقل سخنانی است که‌جمعی ازبازماندگان معاصروی درحق او بیان مینمایند وازمردانگی وجوانمردیهایش داستانها میگویند .

دلاوریهای حاج‌باباخان در تبریز و مهاجرت او با آزادیخواهان آذربایجان

تنها مردم اردبیل نیستند که ازاین‌مرد شجاع تمجیدمینمایند وشهامت وبیباکی اورا میستایند بلکه کسانی مثل کسروی تبریزی از او داستانهائی میگویند و اورا بدلاوری معرفی مینمایند. کسروی درتاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان متأسف است که «اورا دیرتر شناخته»[1] است و نتوانسته است‌دربارهٔ جوانمردیها وپهلوانیهای او تحقیق بیشتری کند بااینحال‌در واقعهٔ جنگهای تبریزیان و روسها ، که ازدوروز قبل از آغاز سال ۱۳۳۰ قمری‌شدت یافته بود ، مینویسد «هرکس میخواست غیرت ومردانگی را تماشاکند میبایست‌در این روز به‌تبریز آید» آنگاه باشرح جنگهای مهادمهین و اطراف ارك چنین میگوید «دیگری درپیرامون ارك که روسیان کوچه‌هارا گرفته بودند ومجاهدان‌گام‌بگام‌جنگ کنان آنان‌را پس میراندند وپیاپی ازدوسو کشته میشدند . دراینجا یکدسته‌سالدات خود را بخانهٔ یکمرد سلمانی انداخته آنجارا سنگرگرفتندکه هرکه میخواست نزدیك شودآماج تیرش میساختند. مجاهدان خواستند راه بازکنند تاآنهابگریزند. دراین میان حاج باباخان اردبیلی بادستهٔ خود رسیده جنگ باآنان را بگردن‌گرفت وکسان اوپا بجلوگذارده دراندك زمانی روسیان را همه ازپا انداختند»[2].

کسروی دربارهٔ جنگهای همانروز تبریز (پنجشنبه ۲۹ آذر۱۲۹۰ خورشیدی برابر۲۹ ذیحج ۱۳۲۹قمری) درجای دیگرآورده‌است که روسها چند روزپیش‌از آن دسته‌ای‌ازسالداتهای‌خود را از اردبیل‌به‌تبریز آورده درکاروانسرای محمدافها جاداده بودند و این سربازان جدید از هرباره بردیگر سالداتها برتری داشتند و بیباکی ودژخوئی فزونتر از آنان نشان میدادندکه از روزیکه رسیدند بیم‌مردم بیشترگردید. این سالداتها از آن کاروانسرا درآمده بامجاهدان تبریز جنگها کردند وچون شب

۱ـ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان احمد کسروی . چاپ دوم . تهران . امیرکبیر. ۱۳۳۳. ص۹۲ .

۲ـ صفحهٔ ۲۶۴همان کتاب

رسید سر کردهٔ روسی بادوتن دیگر که زنده مانده‌بودند بکاروانسرای محمدافها آمده شب را در کنج طویله بسربردند . چون‌روز شد کسانی که ازبودن آنها در آنجابیخبر بودند ندانسته بدانجا آمدند و«روسیان از نهانگاه دست بازکرده سه‌تن را بـاگلوله زدند وازاینجا مجاهدان از بودن ایشان در آنجا آگاه‌گردیدند وچون سنگراستواری پدیدآورده بودند کسی دلیری‌نمیکرد پیش‌رود تاحاجی باباخان اردبیلی بدانجارسید وپا پیش‌گزارده باچندتیر هرسه را ازپا انداخت».

دراین وقایع دردناك بودکه آزادیخواهان تبریز تاب مقاومت دربرابرروسها نیاوردند وصلاح را درخروج ازشهر ومهاجرت ازوطن دیدند . حاج باباخان نیزاز آنان تبعیت‌کرد وشب چهـارشنبه پنجم دیماه باتفاق امیرحشمت نیساری ، بلوری امیرخیزی ، یکانی، میرزا حسین اردبیلی وجمع‌دیگر براه افتاد درحـالیکه دوتن از یارانش «ابش وعزت» نیزهمراهش بودند. روز دوشنبه دهم محرم (روزعاشورائی که‌درآنروز روسها مرحوم ثقةالاسلام‌را باچندتن دیگردرتبریز بدار زدند)به‌صوفیان وارد شدند .

این دسته در نظر داشتندکه بخاك عثمانی بروند ولی چون به«کهنه شهر» در آنطرف سلماس رسیدند درمقصد خود ببحث وگفتگو پرداختند حاج‌باباخان‌نیزمثل امیرحشمت درآنجلسه رفتن‌بخاك‌عثمانی‌وپشت سرگذاشتن‌وطن‌را نپسندیدومراجعت بتهران وکوشش برای بیرون راندن بیگانه را عـاقلانه قلمدادکرد . سرانجام چنین شد وجمعی ،که درکتاب کسروی رویهمرفته بیست وپنج نفرقلمداد گردیده‌اند ، از دیگران جداگشتند وچنین نهادندکه از راه سولدوز و ساوجبلاغ وکردستان بسمت تهران حرکت نمایند . کسانی ازاین دسته میگفتند وقتی بتهران برسیم دولت ایران مارا توقیف وبخاطر جنگ باروسیان استنطاق خواهد نمود . امـا دیگران جواب میدادندکه‌نوشته‌ای ازضیاءالدوله وثقة الاسلام ونمایندگان انجمن دردست داریم‌که برای حفظ جان خود مارا درجنگ بادشمنان مجازداشته است .

بهرحال اینها ازکهنه شهربراه افتادند وپس ازتحمل سختیهای بسیاروسرمای

شدید زمستان ، درکنار دریاچهٔ رضائیه بقریه‌ای رسیدند که«دیزه»نام داشت و«عبدالله بیك» نامی ، که رئیس ایل «هرکی» بود بانیرنگ باستقبال آنهـا آمد و بامهربانی آنانرا درکاروانسرائی واردکرده بـاسواران خود محاصره نمود تـا دستگیر کرده بدشمنان تسلیم دارد . دراین‌کاروانسرا بودکه باردیگر حاج باباخان ویارانش ابش وعزت دلاوریها کردند و کارهائی نمودند، که نه‌تنها همراهان ، بلکه دشمنان را نیز بتحسین واداشتند و بعداز دوازده روز محاصره سرانجام یاران را از مرگ و نیستی نجات دادند .

انتخاب حاج باباخان بحکومت ابهر ازطرف دولت کودتای ۱۲۹۹

درایامی‌که اجلال‌الملك در اردبیل حکومت داشت حاج‌ـ باباخان ازتبریزمأموریت یافت‌که بامجاهدان خود باردبیل آمده قوای نظامی واجرائی‌اورا تشکیل دهد . هنوزیکهفته از ورود او باردبیل نگذشته‌بودکه طبق دستور مرکزمأمور سرکوبی متجاسرین درگیلان گردیده برشت رفت . متجاسرین آندوره ، چنـانکه اشاره کرده‌ایم ، بالشویکها وطرفداران مرام اشتراکی بودندکه بقول اسماعیل رائین براثر اقدامات موذیانهٔ انگلیسیها روزبروز در آنمنطقه برتعدادشان افزوده میگشت و دولت مرکزی بادرنظرگرفتن مقتضیاتی دفع آنها را لازم میدانست .

حاج باباخان طبق دستور بدانجا رفت و بامتجاسرین پیکارکرده مردانگی‌ها نمود وآنها را به‌پهلوی بازپس راند . ولی بعللی‌که معلوم نیست دولت دستورعقب نشینی داد ومجاهدان فاتح علیرغم تمایلات خود بـاجبار بقزوین عقب نشستند . در این میان اختلاف جهانشاه خان امیرافشار بادولت پیش‌آمد ودفع طغیان اودربرنامهٔ دولت مرکزی قرارگرفت وچون‌کسی را یارای مقابله بااو نبود حاج باباخان بدین امرمهم نامزد وانتخاب‌گردید .

امیرافشار صاحب اختیارخمسه وزنجان بود وچون برخی ازبزرگانومتنفذین تهران ازنعمات اوبهره‌مند بودند باعتبارآنان درصدد ازدیاد قدرت درآنحدودبرآمد وتدارکات جنگی‌فراهم‌کرد بخصوص‌که سواران ولایات‌خمسه نیز رعایای‌اوبودند.

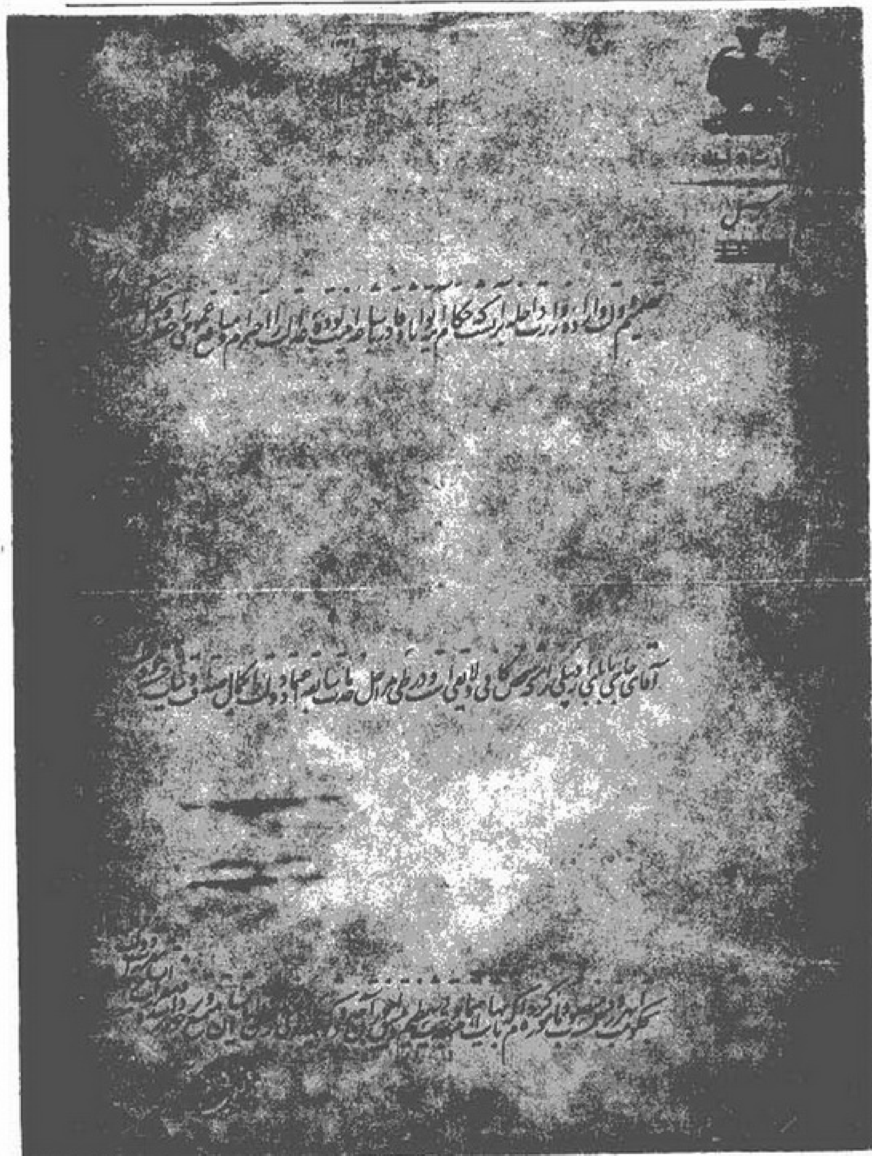
واقعه مربوط بایام کودتا و اوایل حکومت صدروزهٔ سیدضیاءالدین طباطبائی بود وچنانکه گفته‌ایم در آن ایام هر کس که چند سواری بر گرد خود داشت بااستفاده از بی‌نظمی‌های روز، خواب استقلال میدید و آنکس که حشمت و شوکت بیشتری داشت مقامات عالیتری آرزو مینمود.

حاج‌بابا که در وقایع تبریز و گیلان دلاوریهـا کرده وبا دشمنی بـا بیگانگان ومهاجرت بامجاهدان جزو آزادیخواهان و وطندوستان بنام گردیده بود، وسردارسپه نیز که رکن اصلی کودتا بود بااو آشنائی داشت وبخوبی‌ویرا میشناخت، درشعبان ۱۳۳۹ از طرف دولت بحکومت ابهر زنجـان منصوب گشت ودفع فتنهٔ امیرافشار بوی واگذار گردید. مقدمه‌ایکه براین حکم نوشته شده موقعیت آنـروز وی را از نظردولت مشخص میدارد بویژه آنکه او را مرد توانا وقادر باشاعهٔ امنیت میداند. اینك متن آن حکم:

«وزارت داخله. ادارهٔ پرسنل. نمره ۲۰۱۲۰۲. مورخه ۲ شعبان‌المعظم ۱۳۳۹ (۲۲ برج حمل ۱۳۰۰) تصمیم دولت وارادهٔ وزارت داخله بـرآنست که حکام آتیه توانا وقادر باشاعهٔ امنیت بوده عدالت را احترام ومنـافع عمومی را حفظ وتجلیل کنند. بنابراین آقا حاجی بابای اردبیلی راکه شخص کافی ولایقی است، ودر طی مراحل خدمات‌سابقه، اعتماد دولت‌را بکمال صداقت ونیات حسنهٔ خود جلب‌نموده بحکومت ابهررود خمسه‌منصوب ومأمور کرده‌ام که بانهایت‌اهتمام وجدیت درتنظیم وتنسیق امور آن حدود کوشیده واهالی ازحسن ادارهٔ ایشان متمتع وبرخوردار شده ومقررات ایشانرا مقررات‌دولت دانند. سید ضیاءالدین‌طباطبائی. مهروزارت داخله»

حاج باباخان بازرنگی وتردستی قابل تحسینی‌خان افشار را دستگیرساخت و اردوی‌افشار را ازهم پاشیدوچون چندین سال بود که دولت‌نمیتوانست ازخان افشار مالیات بگیرد فاتح اردبیلی آنها را نیز وصول وبدولت ایصال داشت.

حاج باباخان‌گزارش این مأموریت را بمرکزداد وسید ضیاءالدین طباطبائی رئیس‌الوزرای وقت طی نامهٔ شماره ۲۱۵۳ مورخ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۰ کتباً از او



فرمان حکومت حاج باباخان که بفاصلهٔ پنجاه روز بعد از کودتای ۱۲۹۹ صادر شده است

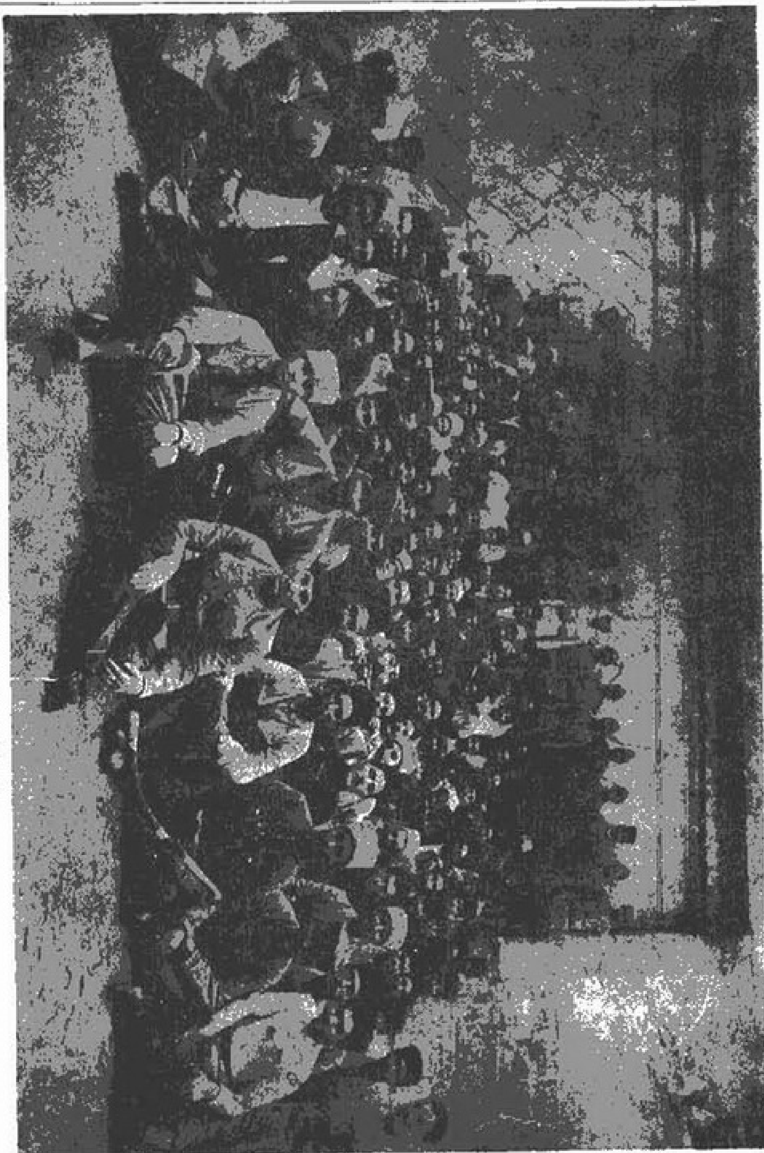
قدردانی نمود. او دراین نامه خطاب به‌حاج باباخان حاکم ابهررود مینویسد «...از لیاقت شمابرای انجام خدمات محوله آگاه بوده وبهمین نظرشما را برای حکومت آنمحل ...» انتخاب نمودیم . دولت نیز برائر لیاقت وکاردانی بویژه شجاعت و دلاوریهای وی از غائلهٔ افشار رهائی یافت ونفوذ وقدرت خود را در خمسه و افشار مستقر ساخت .

داستان‌غلبهٔ حاج‌باباخان‌بجهانشاه رادر اردبیل‌چنین‌تعریف می کنند که‌هنگامی که طرفین‌آمادهٔ جنگ‌ شدند‌شبی حاج‌باباخان باپشتیبانی تنی‌چند از یارانش‌مخفیانه خود را بچادرجهانشاه خان رسانید وچون مرد پرزور وبلندقامت وچالاکی بوداورا گرفته ، برپشت خود انداخت ودوان دوان راه اردوی خویش پیش‌گرفت.محافظین خان چون خبردارشدند درصدد تعقیب وتیراندازی برآمدند ولی حاج باباخان‌تهدید کردکه اگر تیراندازی‌کنند نخست خود جهانشاه خان هدف قرارمیگیرد واین بود که خان افشار باصدای بلند درآن دل‌شب بکسان خود توصیه میکردکه چون‌جانش درخطر است از تیراندازی خودداری نمایند .

توطئهٔ قتل حاج‌باباخان‌درزنجان

پس از آنکه غائلهٔ افشار پایان یافت و کارهای ابهرنظم و ترتیب بخودگرفت‌حاج باباخان‌درصدد دیدارحاکم زنجان برآمد وباتحصیل اجازه بدان سوی عزیمت‌کرد . گویند کسانی‌که درگذشته از نعمات‌خان افشار متنعم بوده‌اند از اقدام حاج باباخان‌رنجیده توطئه‌هائی علیه او فراهم ساختند واجرای آنرا بحاکم زنجان واگذار نمودند .

حاج باباخان وقتی به سه‌فرسخی شهررسید برای صرف ناهار پیاده شد ولی هنوز ساعتی نیاسوده بودکه خودرا ازطرف سواران حاکم درمحاصره دید.فرمانده سواران بدوتکلیف‌کردکه بدون مقاومت سلاح خودرا تحویل داده تسلیم شودولی او امتناع‌کرد وباآنکه غافلگیر شده بود بدفاع از خویش پرداخت وباآتش شدیدی که بروی آنان‌گشود راهی برای خویش بازکرده خود را از معرکه نجات داد ولی تمام اموال ودارائیش بدست‌آنها افتاد .



حاج باباخان باجمعی از مجاهدان خود بعد از واقعه زنجان

او از آنجا بخلخال گریخت و ازمیان فولادلوها، که در آنزمان دشمنان سرسخت وی بودند ، گذشته باردبیل آمد . مردم چون از آن پیشامد ناجوانمردانه و سلامت او آگاهی یافتند خوشحال گشتند ومعاریف شهر، اعم ازمستبد و آزادیخواه، تلگرامی برئیس الوزراء مخابره نمودند که متن آن بعدالعنوان چنین بود :

«آقای حاج بابا بـا آنهمه خدمات و فداركاربهائی که در تـاریخ این ولایت وگیلانات دارند چند روز است وارد ، بیانات متأسفانه شان از سوء اتفاقـات قرب زنجان ، درپاداش خدمات مشارالیه ،که طبق اوامر دولت بود ، در صفحات خمسه موجبات تردید را فراهم میدارد که این چنان شخص فداکار قـابل القدر ، بـا چنان مقتضیات کنونی ، بایك‌سلسله‌نومیدی وارد ومبالغ اثاثیهٔ آن درخمسه نصیب دیگران گردد. محض‌تشویق مشارالیه وتشکر عامه مستدعی‌است بیمن توجهات خادم‌پرورانه اسباب استرداد غارت ایشانرا بضمیمهٔ صدور اوامر تلگرافی ، بـاارجاع هرگونه خدمات ، بمراتب تشویق این چنین اشخاص فداکار بیفزایند . نایب‌الصدر ، حجة‌الاسلام، میرزا محمدصادق، شیخ‌الاسلامی، آیت‌اللهزاده ، حاجی‌قاضی،مجتهدزاده، حاج سید محمد ، سید عبدالله ، مجتهدزاده ، اربـاب زاده ، اسماعیل نمـایندهٔ تجار ، اقل‌الحاج محمد حسن، صادق‌الملك ، معتمد التجار ، معین‌التجار ، جناب، بیوك‌آقا عباس‌زاده ، حاج امین ، مرتضی قلی سرتیپ ، مؤتمن، امینی ، امیرناصر ، مجیرالسلطان ، محمدعلی ، احمد ، سیدهاشم ، باقر، حاجی‌مستوفی ، ملك‌التجار ، حبیب‌الله ، حاج محمدحسین ، حاج‌کاظم ، محمدی ، حاج عباداالله ، ابوطالب‌زرینه الحاج زین‌العابدین زرینه ، حاج حنیفه ، اقل‌یوسف ، اقل التجار عبدالله، اقل‌التجار محمد رحیم ، اقل‌التجار محمدی ، اقل‌التجار نقی ، اقل حاج‌شکرالله حریری،رضا ملك‌التجار زاده ، اقل‌التجار ارباب زاده ، اقل التجار رضا زاده ، اقل‌التجار محمد رحیم ، اقل‌الحاج مهدی عزیززاده ، جواد محمدی ، مجیدزاده ، اقل عبدالمجید ، محمودی، مترجم‌السلطنه، امجدالسلطان. تاریخ‌مخابره ۳۰سرطان ۱۳۰۰خورشیدی برابر ۱۶ ذیقعده ۱۳۳۹ قمری».

خود حاج باباخان هم بمجلس ونخست وزیر ووزارت جنگ تلگرامها کرد وخدمات خودرا توضیح داد واین توطئهٔ ناجوانمردانه را تقبیح کرده استرداد اموال خود را خواستار گردید .

ما که گفته‌ها ویادداشتهای دیگران را نقل کردیم خود ازعلت آن توطئه آگاهی نداریم ولی از جوابهائی که بتلگرامهای حاج باباخان رسیده چنین درمییابیم که او درواقعهٔ جهانشاه خان بغارت اموال وی بنفع خود متهم شده ودولت مرکزی از آن رنجیده است . و ایـن موضوع جسته گریخته از معمرین اردبیل شنیده میشود کـه میگویند حاج باباخان ثروت بسیاری از ابهر آورد و مخصوصاً بمقدار زیادی طلا آلات ، حتی آفتابه لگن زربنی که بدست وی افتاده بوده است ، اشاره مینمایند و بعضی از بدبینان نیز رابطه‌ای بین کسانش، در واقعه قتل او بانصاحب این امـوال میدانند ، که چون سخن بی‌مدرکی است وازمنظورما نیز خارج میباشد ، ضرورتی برای ذکر آن نمیدانیم .

باهمهٔ این احوال باید گفت که حاج باباخان از ابهر دست‌خالی برنگشته و مقداری ازدارائی خان افشار نصیب وی شده است واین‌امر ازنامه‌ایکه در۱۶شهریور ماه ۱۳۰۰خورشیدی امین‌العلماء اردبیلی ازتهران بوی نوشته است بخوبی برمیآید. او دراین‌نامه ، ضمن‌اشاره به‌گله حضرت‌اشرف سردارسپه ازحاج باباخان، مینویسد « حرفی نیست‌که ما اردبیلی هستیم طالب پنجشاهی نقد میشویم برپنج میلیون نسیه باور نمی‌نمائیم ... خیلی بدکار فرموده‌اید. آن راپورتها که ازابهر آنصفحات میرسد چه عرض‌کنم ... » وبدین ترتیب میرساند که‌کار « خیلی بدی » ازاو درابهر سرزده و راپورت دهندگان هم آنها را بمرکز منعکس ساخته‌اند . بااینحال سوابق خدمت حاج باباخان و جوانمردی ودلیری اوکه معروف اولیای دولت بود موجب گردید که راپورتها مورد تحقیق قرار گیرد ودر مورد استرداد اموالش دستوری بحکومت زنجان صادر گردد واین‌امر ازتلگرام نخست وزیر مستفاد میشود .

رئیس‌الوزرا درتاریخ ۳۱ سرطان تحت نمرهٔ ۶۲۱۴ درجواب تلگرام حاج-

باباخان چنین مخابره کرده است: «اردبیل. حاج باباخان. تلگراف شمارا ملاحظه کردم بطوریکه سابق هم تلگراف کرده‌ایم تعلیمات لازمه برای رسیدگی بقضایای اخیره داده‌ایم و بوزارت جنگ هم توصیه شده است نسبت بشما لازمهٔ محبت و مساعدت را منظور دارند. بحکومت زنجان هم تعلیمات لازمه داده شده باید کماکان باکمال امیدواری مشغول خدمت باشید. رئیس الوزرا».

یك امر اتفاقی نیز بعد از این واقعه بحاج باباخان کمك نمود و آن آمدن کلنل «فیلارتیوف» روسی باردبیل و پذیرائی حاج باباخان ازوی بود.

کلنل فیلارتیوف روسی و عنایت سردار سپه نسبت بحاجی باباخان

حضرت اشرف سردار سپه وزیر جنك در ایام خدمت در آطریاد همدان، از تعلیمات یکنفر افسر روس، که کلنل فیلارتیوف نام داشته، بهره‌مند بوده است واورا مثل معلم خوداحترام میکرده است. پس از آنکه انقلاب روسیه‌اساس امپراطوری تزار را در هم ریخت و حزب بالشویك زمام اختیار آن کشور را در دست گرفت او جزو مخالفین کمونیستها در آمد ودر ایران باقی ماند. زمانی که در آستارای روس بین بالشویکها و ایلات آنجا جنگ بود و نجفقلیخان آراللونیز پس‌از دریافت‌اسلحه ازروسها علیه آنها جنگ‌مینمود فیلارتیوف بااجازهٔ دولت در این واقعه شرکت داشت ومدتها بابالشویك‌ها مبارزه میکرد. ولی چون عاقبت کاری ازپیش نرفت کلنل بطور ناشناس باردبیل آمده دچار درماندگی گردید. بخصوص که برادرش نیز در این جنگها بقتل رسیده و خود هم زخمی برداشته بود.

یکی ازمجاهدین حاج بابا خان سابقاً ازاتباع روس بود. او روزی در بازار فیلارتیوف را دیده و بااطلاعی که از وضع گذشتهٔ او داشت ویرا نزد حاج باباخان برد ومعرفی نمود. حاج بابا خان، که ذاتاً جوانمرد وباکرامت بود، اورا مهربانی کرده مهمان خود نمود وتمام مخارج اورا قبول کرد. یحیی‌خان نام یاور که سرگرد نظامی ومأمور اردبیل بود چون ازقضیه مطلع گشت موضوع‌را بعنوان اتفاقات محل

مـأموریت خود ، بوزارت جنگ گزارش داد . سردار سپه از طریق این گزارش از اقامت کلنل در اردبیل و پذیرائی حاج باباخان آگاه گشت و از حاج باباخان تلگرافی قدردانی نمود . متن آن تلگرام چنین بود :

«آقای حاج باباخان. برطبق اطلاعی که باینجانب رسیده است کلنل فیلارتیوف چندی است درمنزل شما مهمان و بطور خوبی ازاو پذیرائی نموده و مینمائید. اینست در مقابل حقشناسی شما شرحی، توسط پست بشما نوشته شد . نمره ۱۱۶۱. وزارت جنگ. رضا».

درشرحی هم که با پست رسید چنین نوشته شده بود . «حاج باباخان. از مراتب ادب و انسانیت شما خوشوقت هستم . از اتفاقات زنجان عفو و اغماض . مجاز هستید بتهران بیائید یا هرشغلی و خدمتی بخواهید مرجوع خواهد شد. نسبت بکلنل فیلارتیوف هر اندازه ملاطفت نمائید مورد خشنودی اینجانب میشود و هرقدر مخارج لازم باشد بدهید بحساب اینجانب بشما داده میشود . سردارسپه وزیر جنگ».

علاوه بر این نامه دویست و پنجاه تومان حواله نیز از طرف سردار سپه بـه حاج باباخان رسید .

حاج باباخان ازرفتن بتهران بیم داشت. این بود که درجواب نوشتهٔ سردارسپه عذر آورد و در تاریخ غرهٔ رجب ۱۳۴۰ «بآستان مبارك بندگان حضرت اشرف آقای وزیرجنگ فرمانده کل قشون دامت عظمته» تلگرامی مخابره کرد و از مراحم و توجهات کاملهٔ حضرت اشرف سپاسگزاری نمود وضمن اعلام مراتب خدمتگزاری یـادآور شد که چون موقعیت اردبیل حساس است و خروج وی موجب طغیان اشرار و گسیخته شدن رشتهٔ انتظامات موجود خواهد شد لذا عذر خواهی میکند و اعطای شغل را هم بنظر و مرحمت خود حضرت اشرف واگذار مینماید .

کلنل نیز برای سپاسگزاری از سردارسپه تلگرام دیگری مخابره نموده ، با اشاره بشدت وعسرتیکه درمدت پنجماه درخانهٔ نجفقلیخان دیده بود ، ازمهمان نوازی حاج باباخان تمجیدها کرد و در ضمن تقاضا نمود که موجبات تشکیل «آطربادی» ،

نظیر آنچه که درهمدان ترتیب داده بود ، بیاری حاج‌باباخان دراردبیل فراهم گردد .

ازاین تاریخ روابط حاج باباخان بامرکز بهتر گردید و وضع او روبخوشی گذاشت اما حیف که این خوشی دیری نپائید وبفاصلهٔ ۲۰ روز خبرانتصاب مجدد امیرالسلطنه بحکومت اردبیل رسید وباتوطئهٔ او این‌مرد دلاور ناجوانمردانه‌دستگیر ومقتول گردید .

ورود بصیرالسلطنه باردبیل

گفتیم که وقتی بصیرالسلطنه بحکومت اردبیل منصوب شد بعلت واقعهٔ کودتا ، عشایر اردبیل‌شروع باغتشاشاتی کردند ودراطراف شهر نا امنی‌هائی بوجود آوردند . این بود که بصیرالسلطنه درسراب توقف کرد وباوجود آنکه جمعی ازمعاریف شهربدانجا رفته وبرای آسایش عموم ، آمدن اورا لازم دانستند او ، که مرد کاردان و دوراندیشی بود، همچنان درآنجاماند ومیرزا علیخان امیرتومان رانایب الحکومهٔ اردبیل‌نمود.

دراین‌زمان احمدخان‌قوجه‌بیگلو دراطراف‌شهر شرارت میکرد وبچپاولگری اشتغال داشت . روزی کسان امیرتومان او را در شهر دیدند ونایب الحکومه را از آمدن او بشهر مطلع ساختند . امیرتومان دستور دستگیری وتوقیف داد واحمدخان درقلعه زندانی گردید. قوجه‌بیگلوها که ازبزرگترین وماجرا جوترین‌طوایف‌شاهسون بودند پیغامی بامیردادند و استخلاص احمدخان را خواستار شده تهدیدکردند ، که اگر ازآزادی او خودداری شود ، آنها بشهر خواهند ریخت واو راکشیده باخود خواهند برد .

امیرتومان موضوع را باحاج باباخان در میان‌گذاشت وحاج باباخان بکسان قوجه بیگلوها گفت که درآنصورت کشتهٔ احمدخان را خواهند برد . این‌خبر، ورد سه‌پیشنهادی که رؤسای عشایربحاج باباخان نموده وازاوجواب رد شنیده‌بودند، در سراب به‌بصیرالسلطنه رسید واورا نسبت بوی علاقمند گردانید . تاجائیکه از آنجا حکمی برای حاج باباخان فرستاد واورا فرمانده رسمی پنجاه مجاهد دولتی‌قرارداد ومقرری ماهانه نیز برای‌آنها تعیین‌نمود . امتیاز مهم‌این‌حکم آن بود که بعدازوقایع

زنجان واتهامات حاج باباخان صادر گردیده وطبعاً بصیرالسلطنه باتقدیم گزارش لازم برای صدور آن کسب اجازه نموده بود. آن حکم چنین بود :

«ازسراب باردبیل. آقای حاج باباخان. نظریات واقداماتی که درحق شما داشتم اینك برحسب حکم مقام ایالت جلیله دامت عظمته پنجاه نفر سوار درتحت ریاست شما مستمراً برقرار کرده واز امروز ، دهم سنبله (شهریور) نیز حقوق درحق سوار خواهم داد . لازم است این پنجاه سوار رافوراً ازجوانان رشید وکافی حاضر نمائید منتظر ورود اینجانب که چهار روزه حرکت خواهم کرد باشید وفرمان مطاع وحکم نظامی این عده وریاست شما قریباً صادروممکن است درمواقع لازمه عدهٔ دیگر نیز باین پنجاه نفرافزوده ومأموریتی داده شود وپس از انجام مأموریت مرخص شوند ولی این پنجاه نفر بطور استمرار نوکر رسمی دولت خواهند بود. دهم سنبله. نمره ۴۴۰. بصیرالسلطنه».

سرکردگی پنجاه نفر مجاهد برای شخصی مثل حاج باباخان مقامی نبود ولی درعالم وطن دوستی، مدرك ارزنده‌ای برای وی میتوانست باشد. زیرا او که این مقام کوچك را باروی گشاده‌ای پذیرفت چند روز پیش فرماندهی بیست هزار تفنگدار شاهسون راکه رؤسای عشایر بدوپیشنهاد نموده بودند ردکرده بود .

بصیرالسلطنه بعدازچهار روز باتفاق جمعی ازسواران سراب باردبیل حرکت کرد وبااستقبال حاج باباخان وگروهی از مردم مواجه گردید . وچون بشهر درآمد یکسر بقلعه رفت وبحکومت نشست . هنوزچند روزی ازاستقرارش نگذشته بود که حاج باباخان را بموجب حکم شماره ۹۲۳ مورخ ۱۶ صفرالمظفر ۱۳۴۰ بریاست طایفهٔ دور سونخواجه وتکله برگزید ومتعاقب آن برای استرداد اموال وی درحادثهٔ زنجان این تلگرام را بتهران مخابره کرد :

«مقام منیع وزارت جلیله دامت شوکته. خاطر مبارك بخوبی ازسابقهٔ خدمتگزاری حاج باباخان مسبوق، پارسال درقضیهٔ زنجان کلیهٔ اموال مشارالیه بغارت رفته . بما اینکه ضمن نمرات ۵۵۳۷ و۶۲۱۴ ازجانب رفیع الجوانب ریاست جلیلهٔ وزراءعظام

دامت عظمته مشمول هرگونه مرحمت ، و استرداد منهوبات مشارالیه مقرر شده تاحال‌نتیجهٔ مفید بدست‌نیامده . ازآنجاکه حاج باباخان فعلا دراردبیل بایکصده‌سوار مشغول خدمت واز هیچگونه فداکاری در راه خدمت دولت کوتاهی نداردتوجهات کامله ومراحم عالیه را نسبت بحاجی باباخان درخواست مینمایدکه مشارالیه‌باکمال دلگرمی وظایف خودرا انجام دهد . اول جدی[1]. نمره ۱۷۵۶ . بصیرالسلطنه .»

انتصاب مجدد امیرالسلطنه بحکومت اردبیل

حکمرانی بصیرالسلطنه‌دراردبیل زیادطول نکشیدو بطوریکه گفتیم درماه رجب سال ۱۳۴۰ قمری امیرالسلطنه برای بار سوم بحکومت اردبیل منصوب گشت . امیرالسلطنه در بین مردم اردبیل شهرت خوبی نداشت زیرا بگفتهٔ بعضی او در جوانی پیشخدمت خاص رشیدالملك (حاکم اردبیل) بوده وعصمت اخلاقی‌نداشته است . بعدهاکه رشیدالملك در تبریز از بازیگران برجسته‌گردیده بود امیرالسلطنه بکمك وی‌بدفعات بحکومت‌این‌شهرمنصوب می‌گشت وچون توفیقی‌بدست‌نمیآورد فراری یامعزول‌میشد وباردیگربیاری آنمرد دست وپائی میکرد وبدین‌سمت‌برگزیده شده باردبیل میآمد وفاجعهٔ جدیدی براه میانداخت . کسروی درتاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان رانده شدن او را ازتبریز ، پس ازرفتن‌روسها ، ازطرف مردم ذکرکرده واورا از دستیاران رشیدالملك وحاج صمدخان شجاع‌الدوله قلمداد نموده است .

درعلم اقتصادشخصی‌بنام «کراشام» نظریه‌ای‌بیان‌کرده ودربارهٔ پول‌گفته‌است که «پول بد همواره پول‌خوب را ازجریان خارج میکند» ومرادش‌آنست‌که اگردر يك جامعهٔ اقتصادی ، پول رایج بین‌مردم طلا، یعنی پول خوب باشد وقتی پول‌نقره، که نسبت‌بطلاپست‌تر است ، وارد بازار شودهرکسی‌طلای خود را ازجریان خارج کرده نگه‌میدارد. اگر روزدیگری نیکل رایج بازارگردد نقره نیز، که نسبت‌به‌نیکل پول بهتری است ، مثل طلا جمع‌آوری‌گشته جای خود را به‌نیکل میدهد .

میتوان‌گفت این نظریه از لحاظ اجتماعی واداری بین‌انسانها نیز صدق دارد

۱- برابر ۲۱ ربیع‌الثانی۱۳۴۰ قمری.

و کسانی مثل امیرالسلطنه که بیاری بی‌آبروئی‌ها و تشبثات درعرصهٔ مناصب ومشاغل ظهور مینمایند چه‌بسا که موجب کنار گذاشته‌شدن افرادشرافتمند وبافضیلت‌میگردند.

حاج باباخان باسابقهٔ بدی که بـاامیرالسلطنه داشت از آمدن او نگران گردید ودرصدد برآمدکه‌از اردبیل بتهران رفتـه داخل نظام شود . برای اجرای این‌منظور تلگرامی بعنوان وزارت جنگ تهیه‌نمود ودرآن آمادگی خود وصدنفر ازیارانش را برای خدمت سربازی اعلام کرده درخواست ارسال لباس رسمی نمود . امـا حاج بشارت‌نامی که رئیس تلگراف وازدستیاران امیرالسلطنه بود اورا ازاین‌کاربازداشت وبقول‌محسنی‌نایب‌الصدر وناظم‌السادات‌هم‌که برای‌مخابرهٔ تلگرام‌تبریك حضوری باامیرالسلطنه ، درتلگرافخانه بودند مانع از مخابرهٔ آن‌گردیدند وباعنوان کردن‌عدم پیشرفت وی درنظام ، سازش او را باامیر السلطنه توصیه نمودند وسرانجـام از او تلگرام دیگری بعنوان تبریك انتصاب امیرالسلطنه گرفته مخابره‌کردند که یکربع ساعت دیگر جواب آن رسیده بحاج باباخان ابلاغ شد . امیرالسلطنه دراین جواب از وی تشکرکرده و بانویدهـای خاص جبران گذشته‌هـا را وعده داده بود . او در تلگراف دیگری امیر موقررا بعنوان نایب‌الحکومهٔ ازدبیل تعیین نمود .

بصیرالسلطنه ، که گفتیم مرد باتجربه و مآل‌اندیشی بود ، چون از انتصـاب امیرالسلطنه آگاه‌گشت از قلعه بخانهٔ امیرتومان نقل مکان‌کرد وبتهیهٔ مقدمـات سفر پرداخت . رفتن او بخانهٔ امیر بیشتر بعلت اضطراب‌خاطری بودکه وی ازشاهسونها داشت وخانهٔامیر امان‌گاهی‌ازاین‌حیث‌برای‌وی‌بود. حاج‌باباخان ازتلگرافخانه‌یکسر نزد وی‌رفت وماجرا را بدوگفت . اواز راه خیرخواهی ماندن ویرا دراردبیل‌صلاح ندانست وبااعلام خطر بدو پیشنهادکردکه باوی بتبریز برود و در املاکی‌که بصیر السلطنه درآنجا دارد باهم زندگی نمایند . حاج باباخان آنرا نپذیرفت و بااطمینان بقدرت وشجاعت خود سخنان مصلحت آمیز دیگر دوستان و آزادیخواهان را نیز ندیده‌گرفت وچند روز بعدکه امیرالسلطنه وارد میشد باستقبال او رفت و هنگـامیکه امیر درخانهٔ میرزا اسماعیل‌ارباب فرودآمد حاج باباخان جلوی پای او قربانی کرد

ودر یکی از شبها هم باحضور نـایب‌الصدر هردو بقرآن کریم سوگند خوردند وبه همدیگر اطمینان دادند.

سابقاً گفتیم که هنگامیکه بصیرالسلطنه درسراب بود امیرفیروز رئیس فولادلوها سه پیشنهاد به‌حاج باباخان نمود که هرسه ردگردید ومنظور اصلی از آنها جلوگیری از آمدن بصیرالسلطنه باردبیل بود. فولادلوها درآندوره بزرگترین وثروتمندترین طایفهٔ شاهسون بودند وقلمرو زیادی داشتند وچون شهر اردبیل نیز داخل‌درمحدودهٔ نفوذآنان بود ازمال‌التجاره ومسافرین‌عوارض‌میگرفتند وروزی‌بالغ بریکصدوپنجاه تومان ازاین راه درآمد داشتند. پس ازآنکه بصیرالسلطنه بشهرآمد تضییقاتی برای آنان فراهم‌کرد. امیرفیروز برآن شدکه بصیرالسلطنه را معزول وشهررا تصرف‌کند لیکن‌بصیرالسلطنه پیشدستی‌کرده اورا دستگیر وزندانی‌نمود وبرای مطالبهٔمالیاتهای سالهای پیش ویرا بچوب بست. این اقدام حکمران باتکای حاج باباخان بودوچون سران فولادلو نمیتوانستند بازور برحاج باباخان فائق آیندکسانی از محترمین شهر را برای جلب او بوسـاطت برانگیختند امـا او قبول نکرد وکینهٔ وی در دل سران فولادلو صدچندان بیشترگردید.

امیرالسلطنه، که ازنتیجهٔ رفتارش معلوم شد ازهمان روزهای اول دراین فکر بوده است‌که انتقام گذشته‌ها را از حاج باباخان بگیرد، از این‌کدورت فولادلوها نسبت بوی‌آگاه بود. او برای آنکه نقشهٔ خود را دربارهٔ حاج بابا بوسیلهٔ مخالفان وی بمرحلهٔ اجرا درآورد ظاهراً بین‌آنها آشتی داد وبدینطریق درتسخیر قلب سادهٔ وی قدم دیگری پیش‌گذاشت ودراین بازیها، طبق نوشتهٔ شادروان محسنی، سهم‌امیر موقر بیشتر بود. چه سخنان محبت‌آمیزی، که این مرد دربارهٔ اعتلای مقام حاج‌بابا خان ازطرف حکمران‌واضافه حقوق‌کافی واختیارات بیشترواعطای فرماندهی نظامی کل ولایت بدو، باوی مینمود درغافلگیر ساختن او اثر کلی داشت.

عقیدهٔ محسنی برآنست‌کـه امیرموقر این نقشه‌هـا را بیاری نایب الصدرو یاران اوطرح میکرد. اوعلت دخالت نایب‌الصدر را دراین توطئه رقابت وی با آقا

میرزا علی اکبر قلمداد میکند و مینویسد کـه چون حاج بابا خان دختر برادر آقا میرزا علی‌اکبر را بعقد ازدواج خود درآورد ازاین راه بوی نزدیک‌گشت . نایب‌ـ الصدر که خود قلباً ازحاج بابا خوشدل نبود این‌وصلت را نیزموجب‌تضعیف‌خویش میدانست و چون با امیرالسلطنه هم نزدیک بود بدین کار اقدام نمود . گرچه حیطهٔ افکار بزرگان آنروز اردبیل بسیار محدود ودر چهار چوب این قبیل کارهای جزئی دور میزد معهذا این نوشتهٔ محسنی هم شایستهٔ تأمل میباشد .

ما خود نفیاً واثباتاً اطلاعی در اینباره نداریم ولی نیک میدانیم که ازدوستان و علاقمندان حاج بابا خان آنهائیکه امیرالسلطنه را میشناختند یا با او رفت و آمد داشتند ، احترام زیاده ازحد حاکم را نسبت بوی طبیعی نمیدانستند واورا ازغدر و حیلهٔ حاکم وخباثت امیرموقر برحذر میداشتند اما حاج بابا همچنان بزور و قدرت خود اطمینان داشت وباین گفته‌ها توجهی نمینمود.

دستگیری حاجی باباخان

حاج باباخان روز ششم شعبان ۱۳۴۰ قمری (۱۴ فروردین مـاه ۱۳۰۱ خورشیدی) برای صرف شام در خانهٔ حـاج علیقلی برنجی دعوت داشت . خبر آوردند که امیر فیروز فولادلو برای صرف شام بخانهٔ او میآید . او ترک کردن مجلسی را کـه بافتخارش تشکیل‌یافته‌بود خلاف‌ادب‌دانست و رد مهمان‌خانهٔ خودرانیزدوراز‌حس‌مهمان‌نوازی تلقی‌کرد. این‌بود که اورا نیز باخود بخانهٔ حاج علیقلی‌آورد وبدینطریق ادب خودرا درپیش‌مهمان ومیزبان حفظ نمود. حال آنکه‌آمدن این‌مهمان ناخوانده، که بظاهر برای استحکام مبانی‌دوستی‌قلمداد میشد، گویا قسمتی‌ازنقشهٔ ناجوانمردانه‌برای‌قتل وی‌بود.

فردای‌آن یعنی هفتم‌شعبان ، حاج باباخان‌که احساس سنگینی مینمودبدستور طبیب دوا خورد و درخانه استراحت نمود . امیرالسلطنه کسی[۱] فرستاده او را بقلعه فرا خواند وحاج بابا این شرفیابی را برای بعد ازظهر موکول کرد .

۱ــ این‌شخص عبدالله فراش‌بود که چون زبانش‌بزرگ‌بود لالکی حرف میزد وازاینرو « لالیخ عبدالله » نامیده میشد .

او سه‌ساعت بغروب مانده باتفاق «آبی»نام، که‌ازمجاهدان بیباك وفدائیان وی بود، بقلعه رفت. آبی‌درحیاط اندرون ماند وحاج‌بابا برای‌دیدن‌حاکم‌بعمارت دوطبقه، که معروف به «کلاه فرنگی» بود ، بالا رفت . ما ازسخنانیکه در این دیدار بین او وحاکم باحضور امیر فیروز فولادلو، بمیان آمده اطلاعی نداریم. همینقدر میدانیم کـه امیرالسلطنه کمافی‌السابق مهربانی و احترام خاصی بدو کرد و حاج بابا نیز بامحبت و صمیمیت سخن گفت اما در بارهٔ دستگیری او بدو روایت اشاره میکنیم یکی نوشتهٔ محسنی ودیگری مطالبی است که در آنزمان درشهر شایع گشته و کنون نیز سالخوردگان بخاطر دارند .

برطبق نوشتهٔ محسنی وقتی امیرالسلطنه حاج باباخان را بدرقه میکرد دم در اطاق از وی‌خواهش نمود موقع رفتن حکمی راکه برای او تهیه شده است از دفتر بگیرد[1] . حاج بابا خان بدین منظور وارد اطاق دفتر گـردید و از میرزا احمد خان مستوفی، که رئیس‌دفتربود، مطالبهٔ حکم نمود. در آن‌اثنا که مستوفی ازچنین حکمی اظهار بی‌اطلاعی مینمود رئیس نظمیه وچند تن مأمور مسلح وارد اطاق شده از او خواستند که هفت تیرش‌را تحویل دهد. حاج باباخان که موضوع را غیر قابل توجه میدانست شانه‌هارا بالا انداخته‌گفت «خودتان بیائید و بردارید» ولی‌هیچکس‌جرئت نکرد پیش رفته ازکمر او سلاحش را بردارد . این بود کـه خود وی آنرا برداشته بطرف رئیس نظمیه انداخت.دونفر از مأموران بازنجیری که داشتند و در پشت سر مأموران دیگرمخفی‌بودند غفلتاً ازپشت دستهای‌اورا بسته بزندان قلعه بردند ورئیس نظمیه نیزخبر آنرابحکمران‌برد. محسنی‌مینویسد که‌در آنموقع‌امیرالسلطنه‌وامیرفیروز فولادلو سخت مضطرب بودند ودر اطاق دیگری در انتظار عکس العمل حاج بابا بخود می‌لرزیدند .

آبی که در دلیری و بیباکی تالی مرتبهٔ حاج بابا خان بود ودر سفر وحضر، حتی درمهاجرت محرم ۱۳۳۰ آزادیخواهان ،که حاج باباخان نیز باآنها بود، ازاو

۱ـ این حکم باوعده‌هائی که امیر موقر بدو داده بود تطبیق میکرد .

جدا نمیگردید ، چون از دستگیری وی آگاه شده در صدد عکس العمل بر آمد ولی بقول محسنی ازسرنوشت او و دوتن دیگر از یاران حاج باباخان که باوی آمده بودند خبری بدست نیآمد .

اما قول شایع دربارهٔ دستگیری حاج باباخان چنان است که امیرالسلطنه در اطاق خود، که جمعی ازسران فولادلو نیزحضورداشتند، وقتی باحاج باباخان صحبت مینمود سخن از اسلحه وهفت‌تیر بمیان آورد وبا تعریف از هفت‌تیر حاج باباخان، برای ملاحظهٔ علامت کارخانهٔ آن اظهارعلاقه کرد . حاج باباخان آنرا درآورده برای تماشا بوی داد ودراین لحظه بااشارهٔ حاکم کسانی، که ازپیش دراطاق مجاور گماشته شده بودند ، غفلتاً وارد شدند ودستهای او را بسته بمحبس بردند وچون آبی یگانه همراه او ، درحیاط دست باسلحه برد او را نیز از بالاخانه تیرباران کردند .

آنچه از هردو روایت استنباط میشود آنست که حاج باباخان بعدازظهر روز هفتم شعبان ۱۳۴۰ قمری که ۱۵ روز از عید نوروز میگذشت ، بانیرنگ و دسیسهٔ امیرالسلطنه وامیر فیروز فولادلو درنارین قلعه دستگیر وزندانی گردید. اما ابهامی که در واقعهٔ دستگیری وقتل حاج باباخان برای ما باقی ماند شهرت حاکم به « قوام الایاله » است . چه درتمام مآخذ کتبی و نیز اظهارات سالخوردگان مطلع ، نام حکمران آنروز امیرالسلطنه ذکر شده ولی یکی‌دونفر از کسانیکه نگارنده دراینباره باآنها مصاحبه کرده است اورا «قوام‌الایاله» گفته‌اند ودرتأیید نظرخود تصنیفی راکه نوازندگان آنروزمیخوانده‌اند شاهدآورده‌اند. گویا آن تصنیف خطاب بحاج باباخان سروده شده ویك بیت آن چنین بوده است :

«قوام سنی آل ایله‌دی   قلعه‌ده قوناق ایله‌دی».

ممکن است که امیرالسلطنه لقب دیگری بدین عنوان نیزداشته‌است.

چگونگی قتل حاج باباخان

باری غروب همانروز خبر دستگیری حاج باباخان درشهر شایع گشت و طرفداران او ، بویژه مجاهدان را بتکاپو انداخت. اینان ازهمه‌جا جمع شده سلاح دردست گرفتند تابقلعه هجوم

آورند وسردار خود را رها سازند. لیکن در لحظاتی که آنان آمادگی میبافتند شخصی از جانب نایب‌الصدر پیام آورد که بامذاکره باحاج نجفقلی محمدی، دائی حاج باباخان، چنین مصلحت دیده شده است که دست زدن بهرگونه اقدام تند، راه آشتی را میبندد ورهائی اورا مشکل میسازد وچه بساکه جانش را نیز بخطر میاندازد. صلاح آنست که تأمل کنید تااز طریق مذاکره از او رفع گرفتاری شود. این گفتار مطالبی است که مرحوم محسنی در یادداشتهای خود آورده و اضافه کرده است که این پیغام ظاهر الصلاح مجاهدان را از اقدام مسلح بازداشت وشب فرارسید و آنچه مردم باور نمیکردند اتفاق افتاد.

شادروان نایب‌الصدر دراین واقعه ووقایع دیگر باچنین قیافه‌هائی مجسم گشته است ولی نگارنده لازم میداند دراین کتاب ازیك محبت وی نسبت بخود حقشناسی نماید.

درسال ۱۳۳۱ خورشیدی نگارنده در تهران ریاست دبیرستانی را برعهده داشتم. در تابستان آنسال انجمن شهر اردبیل سه نفر را برای شهرداری آنشهر برگزید و باتوجه بسوابق خدمات گذشته، یامقتضیات دیگر، آراء بیشتر آن نصیب نگارنده شد.

شهرداری در آن عهد درتیول برخی از متنفذین محل بود وشهردار بیش از یکی ازاین دوراه درپیش نداشت: یااجرای نظر آنان، که نتیجه‌اش بقابر مسندریاست ولی بدون امکان خدمت بمردم بود، ویا برهم‌زدن این سنت نامطلوب وتحمل مصائب وآثار ناگوار آن.

نگارنده راه دوم را انتخاب کردم زیرا بامبانی تربیت خانوادگی و اقتضای شغل اصلی، که معلمی وهدایت جامعه بود، جزآن راه دیگری نمیشناختم. این کار بشدت مخالفت آنها را برانگیخت وخود وایادی شان را در اردبیل وتبریز وتهران باقدامات بسیار خشن وبیرحمانه‌ای علیه نگارنده واداشت. غافل ازآنکه

کاروانی که بود بدرقه‌اش لطف خدای   بتجلّی بنشیند بتجمّل برود

درآن تاریخ طبق تعرفهٔ قانونی از هرحلب روغنی که از اردبیل صادر میشد

مبلغی عوارض شهرداری دریافت میگردید. روزی مأمور وصول، از یکی از آن متنفذین، که خدایش بیامرزاد، دربرابر صدور چندحلب روغن مطالبهٔ عوارض میکند واین کار کینهٔ اورا، که هرگز عوارض نمی‌پرداخته است، بشدت تحریك مینماید. بلافاصله بین او ویارانش پیکها ردوبدل وهمدردیها آغاز میگردد وسرانجام جلسه‌ای درخانهٔ یکی از آنها تشکیل میشود وپیشنهاد قتل‌شهردار، باتحریك چندنفر ازاوباش مطرح مذاکره قرارمیگیرد. گویا درآن مجلس بوده‌است که شادروان نایب‌الصدر آنهارا مذمّت‌میکند ودریافت چندتومان عوارض‌قانونی را مجوز قتل‌نفسی نمیدانند.

باری‌امیرالسلطنه چون احساس کردکه نگهداشتن‌حاج‌باباخان درقلعه،موجب تحریك‌طرفداران‌وی وایجاد بلوائی‌خواهدشدکه احیاناً اوازعهدهٔ رفع آن‌برنخواهد آمد، این بودکه یکساعت از شب رفته ویرا تحویل امیرفیروز داد و خسان فولادلو محبوس دست بسته را ازشهر خارج کردو باحفاظت جمعی‌ازتفنگداران خود بطرف «پیره سحران»[1]، که برسرراه آنطایفه ازشهر واقع‌است، حرکت داد وچون‌بدانجا رسید اورا بقتل رسانید.

مردم نیز داستان قتل او را چنین میگویند و سران فولادلو را عامل قتل وی میدانند حال آنکه آقای غلامحسین حبیب‌الهی، که درپاره‌ای از وقایع این شهر صاحبنظراست، ومادربعضی‌موارد دیگر نیز ببرخی‌ازگفته‌های ایشان اشاره کرده‌ایم، از قول نعمت نامی ازطایفهٔ اینانلو چنین روایت میکندکه من (یعنی نعمت) در آن زمان نوکرایمان‌خان ضرغام برادرنجفقلی‌خان اینانلو بودم. امیرالسلطنه‌حاج باباخان را درآن شب به ضرغام داد و من و ضرغام او را دست بسته تاپیره سحران آوردیم

---

۱ ــ در دوکیلومتری مشرق اردبیل تپه‌ای است وبربالای آن قبری دیده میشودکه در محل آنرا «پیله سحران» میگویند. مردم معتقدندکه درآنجا پیری ازقدیم مدفون است که بسحران معروف بوده‌است. معمرین اردبیل میگفتند که‌آنجا در قدیم یکی از محلات شهر بوده وبازار معروف کرم ابریشم، کهموزخان باهمیت تجارت‌آن‌اشاره کرده‌اند، درآنجاقرار داشته است.

ودرآنجا باتیرزده کشتیم .

مطلعین نحوهٔقتل‌او را چنین میگویند که وقتی حاج باباخان دست بسته‌بدانجا رسید امیرفیروز (بقول مرحوم‌محسنی) یاضرغام (بنابروایت حبیب‌الهی) بوی‌فحش داده سرزنش نمود . حاج باباخان که مرد مؤدبی بود وعلاوه برآنکه خود ازفحش دادن‌ننگ داشت از ناسزاشنیدن نیز سخت رنج میبرد روبدوکرده گفت شرط‌مردی این نیست که انسان بیك محبوس دست بسته ناسزا بگوید . مردانگی آنست که دستهای مرا باز کرده تفنگی بدهید تاباهم بجنگیم و مردی خود را بیازمائیم . امیرفیروز (یابقول حبیب‌الهی ضرغام) ازاین‌جواب احساس خفت نمود ودستورداد «کاراورا تمام‌کنید». این‌بودکه محافظین درکنار دیواریکی ازخرابه‌ها او را ازپشت هدف قرار دادند ودیوار خرابه را بروی جسد خون آلود وی انداختند .

هرچه بود چراغ عمر آن مجاهد دلاور درآن شب با توطئهٔ امیرالسلطنه و همدستانش خاموش گردید وتأسف واندوه فراوان عاید مردم‌اردبیل گردانید.

امیرالسلطنه‌چون ازمجاهدان‌ومردم میترسید پرده‌ازاین راز برنداشت،وگاهی باایادی مخصوص خود او را درتبعید وزمانی در زندان وگاهی نیز مقتول قلمداد کرد . خود نیز جرئت بیرون‌آمدن ازقلعه نداشت وجز در تشریفات بسیار ضروری ازآن پناهگاه بیرون نمی‌آمد ودراین مواقع نیز فراش وقزاق زیادی دورخود جمع می‌کرد تاازانتقامجوئی دوستان حاج باباخان درامان باشد. چنانکه خوانین فولادلو نیز یارای آمدن بشهر درخود نمی‌دیدند و اگر هم ضرورتی ایجاب میکرد مخفیانه وگاهی بالباس مبدل وشب هنگام بچنین‌کاری‌دست میزدند . مرحوم محسنی‌مینویسد که حاج باباخان در موقع شهادت سه‌طغری چك نزد خود داشت‌که بابت حقوق گذشته بوی داده شده بود یکی بامیرموقر رسید دیگری بناظم السادات ولی از چك سوم خبری بدست نیامد .

مقدمات حرکت قوای دولتی برای سرکوبی عشایر اردبیل

هر روز که میگذشت داستان حاج باباخان کهنه‌تر میشد و کم کم خاطرهٔ او از یادها میرفت. بااینحال تنی چند از علاقمندان او از پای نمی‌نشستند و کسانی مثل مشهدی ابوالفضل رضازاده میرزا بیوك آقا واهب‌زاده، عباس محسنی ودیگران مخفیانه شبنامه‌ها منتشر می‌کردند وبا امضاهای مستعار تلگرامها و نامه‌های شکایت آمیز بتهران و تبریز می‌فرستادند و چگونگی سرگذشت او ، وزنده یامرده بودنش را از مقامات مرکزی استعلام مینمودند . گویا ازتهران دراین باره از امیرالسلطنه توضیح خواسته‌اند واودرجواب نوشته است که حاج باباخان برای تحقیق و بازجوئی به تبریــز اعزام شده بود در راه فرار کرده ومراقبین برحسب وظیفه او را زده‌اند .

پنجماه ونیم ازقتل‌وی میگذشت وهنوز سرگذشت او جزو مبهمات بود . ماه محرم فرارسید ودوستان‌وی از قول زنش خطابه‌هائی تهیه کرده بنوحه خوانان‌دادند تا درمجالس عزا عنوان کنند وازحکمران بخواهند برای آنکه تکلیف شرعی آن‌زن ازحیث عده ، کسوه ونفقهٔ شرعی روشن گردد اورا ازمرگ یاحیات شوهرش مطمئن سازد . امیرالسلطنه ازاین امر آگاه گشت وقبل از آغاز مراسم عزاداری نوحه‌خوانان وریش سفیدان محلات را بقلعه خواست واز آنان در اینبــاب تعهدگرفت که چیزی نگویند. حاکم علاوه براین‌اقدام درایام عاشورا نیز رضازاده ویکهفته بعدمحسنی‌را دستگیر وتوقیف نمود ولی براثر وساطت جمعی آنها را آزاد ساخت .

دراین ایام اسماعیل آقا سیمیتقو، رئیس ایل شکاك درمنطقهٔ کردستان، باقوای دولت می‌جنگید وعشایراردبیل باشنیدن پیروزیهائی، که‌او بدست میآورد، برچیرگی خود میافزودند . روز هشتم محرم بود که خبرشکست او درشهرمنتشرگشت وجنب وجوشی در مردم پدید آورد . هرکس این خبر را بشارتی میدانست و بعنوان مژده بدیگری میگفت وآنرا مقدمهٔ زوال قدرت عشایر میشمرد وطبیعی است که‌شاهسونان ازشنیدن این اخبار اندوهگین میگشتند وفتح و فیروزی ارتش را سبب فنا وقطع

ترکتازیهای خود میدانستند تا آنجا که امیر فیروز رئیس طایفهٔ فولادلو روزی باطرافیانش گفت اگر بجای این خبر، خبر قتل یکی از فرزندانم را بمن میدادند صدبار برایم گواراتر از این واقعه بود.

باری اهالی شهردل وجرأتی یافتند ودست باقداماتی زدند ازجمله تلگرامهای متعددی بتهران وتبریز مخابره کردند واعزام نیرو برای سرکوبی عشایر را مصراً خواستار گشتند. اینك جواب یکی از این تلگرامها راکه از طرف سرلشگر امیر طهماسبی فرمانده لشگر و والی آذربایجان مخابره گشته است عیناً میآوریم:

«اردبیل. جنابان آقایان علما وتجار محترم. تلگراف مشروح آن جنابان وصول، تصور نمیکنم دراینموقع که تصمیمات دولت وعملیات قوای نظامی را در استقرار امنیت وانتظامات آذربایجان برأی‌العین میبینید درمورداردبیل بازتردید کنید. اگرچه اینجانب بجنابعالیان حق‌میدهم در آنمدت مکرر ازطرف متصدیان امور وعدهٔ احقاق حق داده شده نتیجه‌بروزنکردهٔ لیکن موقع حالیهٔ آذربایجان ونظریات قطعی دولت درتأمین وتنظیم تمام ایران اقتضای این تصورات را نداشته ونمی‌بایست وعدهٔ اینجانب را موهوم بدانید زیرا از ساعت اولی که زمامداری این ایالت را عهده‌دار شده‌ام تمام فکر وخیال خود را در آسایش قاطبهٔ اهالی وتأمین تمام ولایات حوزهٔ ایالتی مصروف داشته واینك‌در نتیجهٔ اقدامات، کار کردستان الحمدلله بخوبی‌خاتمه پیداکرده عملیات قوای نیرومند دولت آنصفحه را امن ومنظم نمود. دیگرتردیدی باقی نیست که از آنصفحه بسایر نقاط سوق وکلیهٔ اهالی این سامان از لذت امنیت بهره‌مندخواهند بود. مخصوصاًنظر باطلاعاتی که‌شخصاً ازاوضاع اردبیل‌ومظلومیت اهالی آنجاها دارم مقدم برسایر نقاط بانتظامات آنجا اقدام وامروز مقدمهٔ قشونی که برای اردبیل تخصیص داده شده وارد تبریز شد. فقط یکی دو روز متوقف خواهد شدکه‌بعضی نواقص ضروریهٔ افراد تکمیل‌وانشاالله روز سیم بطور حتم طرف‌اردبیل رهسپار هستند. از توجهات قادر ذوالجلال امنیت برقرار، بزودی ریشهٔ اشرار از همه‌جا قطع، اهالی بانهایت راحتی واطمینان قلب دربسترامنیت غنوده، سختی‌های

ایام گذشته‌را بکلی فراموش نمایند. ۲۳ سنبله (۲۲محرم) . ایالت نظامی آذربایجان امیرلشگر».

آنچه دراین تلگرام قابل توجه است اعتراف واقراری است که والی نظامی دربارهٔ مظلومیت ساکنان این شهر نموده واز وعده‌های مکرری که درگذشته دولتها برای تأمین رفاه مردم این‌سامان داده وعمل نکرده‌اند اظهار تأسف نموده است.

واقعه‌ای معروف به «پلیسون‌قرالماسی»

درمورد تهیهٔ مقدمات سرکوبی عشایر بی‌مناسبت نیست که در حوادث سال ۱۳۴۰ قمری ، به‌واقعه‌ای که به «پلیسون قرالماسی» شهرت یافته است اشاره کنیم و آن عبارت از بغضب آمدن رحمت‌الله نام پلیس نظمیهٔ اردبیل بود .

کلمهٔ ترکی «قرالماخ» که معنی تحت اللفظی آن درزبان فارسی «سیاه‌شدن» است مجازاً مفهوم «مغضوب شدن» دارد و بدین معنی در جائی استعمال میشود که شخصی براثر کفروالحاد یاعدم اعتقاد وتوهین بمقدسات مذهبی مورد غضب‌معنوی قرارمیگیرد وچون درچنین موقعی رنگ صورت انسان‌غضب شده بسیاهی‌میگراید ازاینرو آنرا «قرالماخ» میگویند .

غضب کرده شدن ممکن است ازلحاظ روانشناسی بیك حالتی تعبیر شود که آنرا باصطلاح‌خارجی «شوك» میخوانند وبراثر تحریك‌شدید عصبی حاصل میگردد و در بعضی مواقع ندامت شدید وجدان و فشار ناگهـانی روحی سبب آن میشود ودرهرحال ازحیث معتقدات مذهبی درمفهومی بکار میرود که مابدان اشاره کردیم.

درایامی که موضوع سخن‌ماست ماشین وکامیون دراین شهر واصولاشهرهای دیگر ایران نبود و حمل ونقل بوسیلهٔ چهارپایـان صورت میگرفت و چون دولت ، بویژه درآن روزگار که مقارن باآخرین سالهای حکومت قاجار بود ، اسب و استر بقدرکافی نداشت درموارد قشون‌کشی ونقل وانتقالات نظامی ، شروع بجمع‌آوری چهارپایان مردم شهر واطراف میکرد وپلیسهای نظمیه درهرجاکه سراغ بارکشی‌را می‌گرفتند بزور وتهدید واردخانه شده حیوان را بیرون میکشیدند ومیبردند ودراین

ماجری بیش ازهمه ، خانواده‌های عاجز ودرمانده مورد تهاجم واقع میشدند . اما متنفذین بااطلاعی که قبلا از «اسب وقاطربگیری» بدست میآوردند اسب واسترخود را از شهر بیرون میفرستادند .

ضعیف ودرمانده شدن را نمیتوان تنها درآن دوره و آن شهرسبب تعدی وتجاوز دیگران دانست بلکه‌این امردرهمهٔ زمانهاومکانها صادق بوده وعجز وناتوانی‌موجب بیچارگی وبی‌نوائی شخص شده است .

نگارنده بحکم شغل اصلی خود ، که معلمی وتربیت جوانان است ، بآندسته ازخوانندگان این کتاب ، که ازطبقهٔ جوان میباشند وهنوز سردوگرم ایام نچشیده‌اند، سفارش‌مینماید که بکوشند وخودرا همواره قوی‌سازند واین‌امری‌است که‌ازهرجوانی ساخته میباشد .

مراد ازقوی‌بودن تنهازورمندی‌وتوانائی‌جسمی‌نیست بلکه منظورعمده‌بدست آوردن‌موقعیت ممتاز اجتماعی‌است وبرای‌این‌کارقوت معنوی وتفوق فکری وعلمی بیش‌ازقدرت‌جسمی‌ضرورت‌دارد. شخصی که‌بزیورعلم‌ودانش‌وفضائل‌اخلاقی‌وانسانی آراسته شود پیوسته مورد احترام دیگران قرارمیگیرد بشرط آنکه این کمالات را از رهبانیت وگوشه‌گیری دور دارد وانتخاب دوستان موافق وحشر ونشر باآنها، بویژه باخدمات عقلائی‌بهمنوعان، موقعیت بهتری برای خودکسب نماید وگرنه دهر نیز هرجا زبونتری است براو چیره خواهد شد .

باری درسمت مغرب ، درکنار شهر ، درمحله‌ای که بعداً به «معجز» معروف گردید ، خانوادهٔ فقیری بود که یك اسب سفید داشت و باصطلاح اهل آن خانه ، نان‌آور خانواده محسوب میشد ،و فتح‌الله نام پدر آن خانواده با کرایه‌ای که از بارکشی باآن اسب بدست میآورد معاش اعضای خانواده را تأمین مینمود.

رحمت‌الله پلیس‌نظمیه،مثل پلیسهای دیگر، مأموریت داشت که درهرجا اسبی سراغ بگیرد آنرا گرفته بنظمیه بیاورد. او روزهشتم شوال ۱۳۴۰ قمری بخانهٔ‌فتح‌الله

آمد و آن‌اسب را ازطویله بیرون کشید. زن خانواده اورا بحضرت ابوالفضل‌عباس‌بن علی(ع) سوگند داد وبدبختی‌خانواده را باازدست دادن‌آن‌اسب یادآورشده انصراف اورا خواستارگردید. ولی رحمت‌الله بدون توجه باسترحام آن زن براسب سوارشد وراه نظمیه را پیش‌گرفت.

اوهنوز مسافت زیادی از آن خانه دور نشده بودکه در وسط کوچه از اسب بزمین‌افتاد وجسد بیجانش‌نقش‌برزمین‌گردیددرحالیکه‌رنگ‌صورتش‌نیزسیاه شده‌بود. اسب بلافاصله بخانه برگشت وعابرین وساکنان خانه‌های اطراف بتماشا برآمدند.

واقعه فوراً درشهرشایع شد ومردم دسته‌دسته بدیدن نعش‌سیاه‌شدهٔ رحمت‌الله، که از آن ببعد لعنت‌الله نامیده شد ، رفته آنرا سنگباران کردند. آنگاه طنابی بپایش بسته با طبل وشیپور درکوچه و بازار گردانیدند و سرانجام جسد را ، که قسمتی از گوشت‌آن براثر کشیده شدن در زمین از بین رفته بود ، زیر پل داشکسن انداختند. ازاین تاریخ آن اسب احترام بزرگی یافت و خانهٔ صاحب آن ، که بخانهٔ معجز معروف شد ، مورد توجه قرارگرفت ونذرونیاز زیادی عایدآنها گردید.

درآندوره اطراف شهر ناامن بود وکاروانها مورد دستبرد دزدان و راهزنان قرار میگرفتند . بعضی از کاروانیان با اجرت زیاد اسب معجز را کرایه میکردند و آنرا ، که پرچم کوچك سبزرنگی هم برپالان آن نصب مینمودند ، پیشاپیش‌کاروان قرار میدادند و چون عشایر و راهزنـان ، چنانکه درجای خود گفته‌ایم ، ازحضرت ابوالفضل علیه‌السلام ترس داشتند جرأت نمیکردند که آن کاروان را غارت نمایند. گاهی بعضی ازکاروانها اسب سفید دیگری را درجلو کاروان می‌انداختند و موقعیکه با راهزنانی مواجه میشدندآنرا اسب معجز معرفی میکردند .

دراین‌واقعه نیزشعرا اشعاری سرودندکه چندبیت‌ازیکی‌ازآنهاچنین‌بوده‌است:

گنه هشتم شهــــــر شوالده   تماماً مین اوچ بوز چهل سالده

اواوب حکم بی نظم نظمیه‌دن   نـه نظمیه دن بلکـه ظلمیه دن

گیروب ایولره آتلاری آختاروب   گزوب هریری هرنه‌آت وارتاپوب

وبالاخره گوینده با اشاره برحمت‌الله گفته‌است :

بظاهر اگر رحمت اللهی دی ولی باطناً لعنت اللهی دی[1]

ورود قشون دولتی و تحریکاتی علیه آزادیخواهان

باری وعده‌های سرلشگر طهماسبی درست درآمد و بفاصلهٔ ده روز ستونی ازقوای دولت بفرماندهی سرهنگ عباسخان البرز وارد اردبیل شد . مردم با شور و شعف زایدالوصفی از سربازان وطن استقبال کردند و با دست زدنها و هورا احساسات قلبی خودرا نثار قدوم آنان نمودند. آنروز نیز از روزهای دیدنی اردبیل بود. مردم که سالیان ممتدی ازدست جمعی عشایرخونخوار، که آلت اجرای مقاصد یکمشت مستبد ومتنفذ شهرشده وهرچند صباح یکبارموجب قتل وغارت سکنهٔ بی‌پناه می‌گشتند ، بجان آمده بودند ؛ سربازان دولت را حامی وناجی خود دانسته با شوق و ذوق زیادی به‌پیشواز رفتند وجلوی پای آنان قربانیها نمودند.

چنانکه گفته‌ایم درآنموقع درشهر دوتیرگیهائی بود. دریکطرف مجاهدان و آزادیخواهان‌بخونخواهی‌حاج‌باباخان ودرمقابل‌آنها حاکم‌جبار وياران مستبداوقرار داشتند . عشایر، مخصوصاً فولادلوها، از ورود قشون نگران بودند وباترس ازکیفر اعمالشان حامیان شهری خود را بچاره‌جوئی وامیداشتند. این بود که بقول محسنی مستبدین‌بدست‌وپا افتادند وبرای‌اجرای‌نقشه‌هائی که‌طرح کرده‌بودند خودرا بفرمانده ستون نزدیك نموده خانهٔ شادروان مبشردفتر را درمحلهٔ اوچدکان برای سکونت وی آماده ساختند .

مبشردفتر مرد مؤدب و متینی بود ولی چون پدرش در قلعه بدست مجاهدان قفقازی کشته شده بود بـا مشروطه خواهان ضدیت مینمود و ازمخالفـان سرسخت مشروطیت بشمار میآمد . محسنی درنوشته‌های خود سرکردهٔ مستبدین آن ایـام را

---

[1] ـ یعنی باز درهشتم شوال سال ۱۳۴۰، ازنظمیهٔ بی‌نظم حکم‌شده‌است که واردخانه‌ها شده اسبها را بگردند. وهرچه اسب است پیدا کنند... بظاهر اگراین شخص رحمت‌الله بود ولی باطناً لعنت‌الله بود .

نایب‌الصدر دانسته و مبشر را نیز «پارطیهٔ» او محسوب داشته است. او مینویسد که اینان دور وبر عباسخان را گرفتند و با تلقیناتی که در وی نمودند عطوفت و محبت وی را نسبت بفولادلوها جلب کردند و متقابلاً هرچه توانستند کینه و عداوت اورا دربارهٔ آزادیخواهان برانگیختند.

آزادیخواهان نیز بیکار نماندند وسرانجام براثر اقدامات مداوم آنها امیرالسلطنه ازحکومت معزول گشت ودستور دستگیری واعزام تحت‌الحفظ اوبسرهنگ عباسخان ابلاغ گردید. مستبدین برای لغو این دستور ونگاهداری او بدست وپا افتادند لیکن اقدام آنها بجائی نرسید ودر دههٔ اول ماه صفر ۱۳۴۱ قمری دستور رسیده بموقع اجرا گذارده شد.

امیرالسلطنه، که گفتیم از دستیاران رشیدالملك و، بقول سالخوردگان از دوران صباوت درخدمت او بود، دراین ایام ازدست یاران حاج باباخان بتنگ آمده واز اقدامات پی‌گیر آنها درمانده شده بود. درماندگی او وقتی بیشترشد که شمس‌الدین‌خان حقی رئیس نظمیه ومحرم اسرار و همه‌کارهٔ او عوض شد ونیز مقالات تند وآتشینی علیه خود وی درجراید مرکز طبع ونشریافت وسرانجام بدان وضع موهن از اردبیل رفت وسردارفاتح بحکومت اردبیل وارد شد.

ورود قشون دولتی، چنانکه گفتیم، مایهٔ دلگرمی مردم بود وخود جانی‌تازه بردلهای افسردهٔ سکنهٔ این محیط محسوب میشد اما بی‌تجربگی فرمانده آن درامور غیرنظامی، بویژه بی‌اطلاعی او از وضع اجتماعی اردبیل وحمایت وی ازیکی از دو دستهٔ مخالف، موجب تشدید دوتیرگیها گردیدومشکلات جدیدی پیش‌آورد.

عباسخان که براثر سکونت درخانهٔ مبشر، دانسته یاندانسته، بامستبدین دمساز شده بود باآزادیخواهان بنای مخالفت گذاشت وبتلقین اطرافیان خود بآزار و اذیت اینان پرداخت. محسنی در یادداشتهای خود دراینباره مطالبی نوشته وازجمله دربارهٔ رفتار عباسخان نسبت به‌میرزابیوك آقا واهب زاده چنین آورده‌است که:

درسالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ قحطی ومجاعه در اردبیل بیداد کرد وگروه کثیری

ازمردم را بهلاکت رسانید. عدهٔ زیادی از اطفال ، بااز دست دادن پدران و مادران خود بی‌سرپرست گردیدند وبراثر نداشتن کفیل معاش درمعرض مرگ قرار گرفتند . میرزا بیوك آقا ،که مرد رحمدل وحساسی بود، اعاناتی ازدموکراتها ودیگران جمع کرد وموجبات نگهداری دویست نفر از اطفال یتیم را درخانهٔ حاج یوسف لنکرانی فراهم ساخت . بعداز سالهای قحطی ، چون اعاناتی جمع نشد ، نگهداری آنهانیز میسر نگردید و چون کسب وکار نیز در شهر از رونق افتاده بیکاری و درماندگی گریبانگیر مردم گشته بود اینها از کمکهای مؤثر افراد نیکوکار محروم شدند . شبها را بامذلت وسختی درپشت بام سنگك خانه‌ها وزیر گنبدهای بازار بصبح میآوردند وروزها نیز باگدائی لقمه‌نانی بدست آورده سدجوع مینمودند .

دریکی از روزهای سرد اردبیل اینان دورهم جمع شده دسته جمعی از بازار میگذشتند و اشعار سرود مانندی ،که مفهوم آن درخواست مساعدت ، بخصوص تقاضای لباس گرم بود ، میخواندند . قضارا سرهنگ عباسخان باآنان برخورد کرد و آنرا یکنوع بی‌نظمی در محل مأموریت خود دانست . مخالفان ، که درپی چنین فرصتی بودند ، میرزا بیوك آقـا را محرك آنها قلمداد کردند وبااشاره بشایعه‌ایکه اسدالله خان دربارهٔ وی در آستارا منتشر کرده بود چنین وانمودند که وی عامل بالشویکهاست وبدینوسیله میخواهد قیام کمونیستی‌راه انداخته این مرام منحوس را دراین ولایت اشاعه دهد .

عباسخان دستور توقیف اورا بشهربانی داد ومیرزا بیوك آقا تحت بازجوئی درآمد. اودرجواب استنطاق، اتفاقات شهررا پیش کشید وباتوضیح اقدامات نابکاران، توطئهٔ قتل حاج باباخان و وقایع ناگوار دیگری ،که همهٔ آنها باهمکاری و دسیسهٔ مستبدان صورت گرفته بود، قسمتی‌ازاقدامات آنانرا بازگو کرد واین جلب‌وبازجوئی را نیز پردهٔ دیگری از آن «تراژدی» قلمداد نمود . بااینحال وی مدتی در زندان ماند وچون شهربانی مدارك کافی‌برای تحریك گدایان ازطرف او نیافت وباتحقیقات دامنه‌داری که کرد ویرا بیگناه دانست از زندان آزادگردید .

مستبدین وقتی از آزادی او آگاه شدند درصدد بر آمدند که شخصاً ویرا مجازات کنند ولذا دو نفر از اوباش را باتطمیع ، بضرب وجرح وتهدید او واداشتند . این دو ولگرد دریك شب تاریك ، در خرابه بازار (جنب سرای زنجیرلی) جلوی او را گرفتند وپس از درآوردن ساعت طلایش درصدد اجرای دستور برآمدند . آقای غلامحسین حبیب الهی که راوی این داستان است مینویسد که رفتار واهب‌زاده با آن دوتن ، در آن صحنهٔ تأثرآور، بقدری پدرانه ومحبت‌آمیز شد که آنان از کردهٔ خود اظهار ندامت کردند و آلت دست شدن خودرا بمستبدان، برای انجام این کار، معلول استیصال ودرماندگی زندگی گفتند. شرمندگی آنها وقتی بیشترشد که درجریان حملهٔ آنان بواهب‌زاده ، چندنفراز شناسان او از آنجا میگذشتند وبامشاهدهٔ این صحنه در صدد مساعدت بوی بر آمدند . لیکن او آندورا از دوستان خودمعرفی کردوعابرین را باداهٔ راه واداشت .

مأموریت سرهنگ عباسخان دراردبیل زیاد طولانی نشد وبراثر چنین کارهای ناصواب احضار گشت وسرهنگ ابوالحسن پور زند به‌جانشینی‌وی باین منطقه‌آمد. ورود زند مصادف باطغیان طایفهٔ آراللو گردید وقشون مأمور سرکوبی آنها شد . آراللوها ازطوایف برجستهٔ شاهسون بودند و خوانین آنها دربین کلانتران سی‌ویك طایفهٔ دیگر اسم ورسم واحترام خاصی داشتند . بااینحال دربرابر قوای دولت بیش ازسه روز تاب مقاومت نیاوردند وباتسلیم رؤسای آنها غائله خاتمه یافت واین‌اولین موفقیت ارتش درمقابل عشایر گردید .

حسینعلی‌خان گالش نیز ازجمله کسانی بودکه موجب بی‌نظمی‌هائی درجنگل وصفحات آستارا میشد. اورانیزباتفاق پسرانش در آنجا بدام‌انداختند وامید عشایررا ازیاری او قطع نمودند .

ابوالحسن پور زنـد مأموریت خود را جمع آوری سلاح اعلام کـرد و از امیر عشایر و برادرش رشیدالممالك رؤسای طوایف خلخال ، و نیز حسینعلیخان وسوزی‌خان ازبزرگان طـایفهٔ فولادلو ،که در اینموقع درشهر بودند ، خواست که

اسلحهٔ موجود درطایفه‌ها را جمع‌آوری وتحویل دهند . آنان وعده کردند که بمحل خود برگردند و آنها را گردآورده تسلیم نمایند ولی این‌را حیله‌ای برای خروج‌خود ازشهر قرار دادند وچون رفتند باز نگشتند واین خود بهانه‌ای برای آغـاز جنگ‌بین آنان وقشون دولتی گردید .

اقدامات قابل نکوهش زعمای اردبیل

بهمان نسبت که اختلاف بین‌فرماندهان قشون وسران‌عشایر شدت‌میبافت بین‌دسته‌های آزادیخواه ومستبد نیز کشمکش سخت‌ترمیشد وبدبختی‌های تازه‌ای‌برای‌مردم فراهم‌میساخت حوادثی که درگذشتهٔ نزدیك دراین‌شهر رخ‌داده وشیرازهٔ زندگی‌مردم‌را ازهم‌گسیخته بود ایجاب میکرد که عقلای هردو طرف اختلافات راکنار بگذارند ودر راه تـأمین آسایش عمومی‌دست اتحادبهم داده درعمران شهر وبهبود امور اقتصادی‌واجتماعی صمیمانه‌کوشش نمایند. لیکن برعکس دامنهٔ نفاق‌را روزبروز توسعه میدادندوآتش اختلاف ودوتیرگی را بیش ازپیش تیزتر میساختند . تجارت وداد وستد عمده غالباً بدست آزادیخواهان ودموکراتها بود وغلات وحبوبات در اختیار مالکان ومستبدان قرارداشت واینددوسته شب‌وروز درفکردسیسه ومبارزه بایکدیگربودند ودراین‌میان جماعت بیگناهی مستأصل ودرمانده میشدند .

ماامروز وقتی دورنمای این بازیهای‌کودکانه را تماشا میکنیم تأسف‌میخوریم که چرا آنان اینچنین می‌اندیشیدند وبجای آنکه میدان دید خود را وسیعتر کرده‌از پیشرفت ممالك جهان وتوسعهٔ مسائل کشاورزی و اقتصادی ، ودگرگونیهای اصول زندگی اجتماعی اطلاعات کامل وکافی بدست آورند و محیط زندگی خود را بهتر گردانند بکاره‌ـای بی‌ارزش وکوچکی، علیه یکدیگر ، می‌پرداختند وحتی از افترا وتهمت بهمدیگر بازنمی‌ایستادند .

خوانندهٔ محترم برما ایراد نگیرد که ماخود را ازمنطق دموکراتها ومستبدین آنروز برکنـار نگهداشته‌ایم و بعداز نمیقرن ، که آرامشـی در محیط دیده میشود بخورده‌گیری ازآنها برخاسته‌ایم. مانیزاگر جزو آن دموکراتها بودیم فنای‌مستبدین ومـالکان ستمکار آنروز را وجههٔ همت خود قرار میدادیم چنانکه اگر در «پارطیهٔ»

مستبدین‌نیز میشدیم از هر کوششی برای‌اضمحلال آن فرقهٔ «ضاله» باز نمی‌ایستادیم. اما اگر طرفدار هیچیك نمی‌شدیم ودر ردیف اکثریت مردم درمانده وبیچارهٔ این شهرقرار میداشتیم جزاین فکری نمیداشتیم که چگونه ایندودسته بسروجان یکدیگر افتاده وبکارهای‌بیفایده‌ای اقدام مینمایند. برای آنکه نمونه‌ای‌ازتلاش‌خصمانهٔ آنان‌را بیاوریم بااقتباس‌از نوشته‌های‌محسنی‌گوئیم که مستبدین‌باتغییرعباسخان نقشه‌های‌خود را ناتمام‌دیده دلتنگ‌گشتندوباورود ابوالحسن پور زندبکوششهای دیگری‌برخاستند تا هرآینه او را نیز در اختیار خودگیرند. ولی چون نتوانستند دست بدسایس و تحریکات جدیدی زدند و از جمله علیه سرهنگ ابوالحسن خان نامه‌ها و راپرتها وشکایتهائی به‌امیرلشگر عبدالله‌خان طهماسبی، والی نظامی آذربایجان، فرستادند وچنین‌گفتند که ابوالحسن‌خان میخواهد داستان لاهوتی را دراردبیل تجدید کند ودر این نقطهٔ حساس آذربایجان بفعالیتهای سیاسی نامساعدی از آن قبیل دست بزند.

دموکراتها نیز متقابلا شروع بارسال نامه‌های تندی به‌تهران‌وتبریز کردندودر آنها، بجای‌آنکه برای تأمین رفاه و آسایش مردم تقاضای مساعدت نمایند، باین دسته از همشهریان خود کفر ابلیس بستند. ماقسمتی ازیکی‌ازآن نامه‌هارا که درصفحات ۵۰۴ تا ۵۰۷ یادداشتهای مرحوم محسنی درج شده است برای نمونه ذیلا نقل میکنیم:

«مقام منیع امارت جلیلهٔ لشگرشمال غرب دامت شوکته‌العالی.

اوضاع اردبیل واطراف ازچند سال قبل رقت‌آور، ودهات‌خرابه ولم‌یزرع اهالی بالمره مستأصل وپریشان، ودستهای خارجی ازآستین نایب‌الصدرها ومبشرها و رئیس تلگرافها نمایان، ایلات اردبیل خصوصاً خوانین فولادلو را آلت اجرای مقاصد منحوسهٔ خودشان قرارداده، اردبیل را زیرورو کرده، اعمال شنیعهٔ ایشان در صفحات تاریخ باقی ومحو شدنی نیست. اینها یکدسته اشراف معروف به‌پارطیهٔ منحوسه هستند که در دورهٔ رژیم استبداد روس میان قنسول وفرمانده قشون، که‌هردو نمایندهٔ یکدولت بودند، چنان تخم ضدیت ونفاق درمیان دو نفرمأمور کاشتند، در نتیجه هردو نماینده را ازطرف‌دولت‌برای استنطاق ورسیدگی بتفلیس‌احضار کردند[1]

۱ـ اشاره است باختلاف‌کنسول روس بافیداراوف فرمانده قشون آندولت دراردبیل.

البته ممکن است در میان مأمورین دولت علیه از این شیطنت‌ها بنمایند. اگر تاریخ شرم‌آور حیات ایشانرا مشروحاً تذکر دهیم اسباب تلعین وعلاوه قلم از تحریر نفرت خواهدکرد. اگردولت از مبشر سوآل نماید این ثروت هنگفت را ازکجا تحصیل کرده غیراز اینکه جواب بگوید از بیت‌المال مسلمین عنوان دیگری ندارد. دراین اواخر که دولت‌تصمیم گرفته صفحهٔ آذربایجان‌را ازلوث وجود اشرار پاك واهالی‌را بعطوفت ومهربانی دولت امیدوار نماید بااعزام یکعده قوای نیرومند، بریاست‌عباس خان سرهنگ اهالی رامطمئن ساخت. محض ورود همان اشخاص بی... دور اورا محاصره آنچه لازمهٔ استفاده بود در سایهٔ آنتریکات نایب‌الصدر و پارطیه‌اش بعمل آوردند وعباسخان یك‌نفرت عمومی باخود همراه برد...»[1]

مابقیهٔ آن‌نامه‌را، برای‌حفظ حرمت‌کتاب خود، نمی‌آوریم ومفهوم قسمتی‌از مندرجات‌آنرا میتویسیم که‌در آن‌ازشرارت‌امیرعشایر، غلام‌آراللو وامیرفیروزفولادلو وبرادرانش درگذشته مطالبی‌بیان‌گشته‌است وازخدمت بعضی‌از آنان بانگلیسیها ونیز همکاری وپشتیبانی‌مستبدین‌شهر، سخنانی بمیان آمده وتنبیه آنان، بخصوص طایفهٔ فولادلو، که‌بیش‌از نودپارچه ده‌و متجاوز از چهارمیلیون‌تومان ثروت منقول داشته‌اند، درخواست‌گردیده است.

ماباز با یادآوری خرابی آنروز شهر، و درماندگی شدید مردم و فقر و فاقه وبدبختی‌عمومی، اندوه فراوانی ازاین قبیل کارهای نابخردانه در وجدان خودحس میکنیم وبکار رفتن افکار وقلمها واوقات عزیز متفکرین وثروتمندان شهررا، در این اقدامات‌کوچك و دشمنی‌آور، ناروا میدانیم وبعنوان جواب مقدر برای کسانیکه ممکن است از نظر هریك از طرفین، آن کارها را لازم بدانند، میگوئیم فکر وقلم وزبانی که میتوانست درراه جلب‌مخالف بکار رود ونتیجهٔ‌آن تأمین آسایش‌عمومی

۱ـ عباسخان باردیگر درسال ۱۳۱۸ خورشیدی بنام سرتیپ البرز بفرماندهی لشگر ۱۵ اردبیل منصوب شد. وقتی‌خبر انتصاب او باردبیل رسید برخی ازکسانی‌که سابقهٔ‌خوشی بااو نداشتند بمسافرت رفتند.

گردد چرا باید دریك شهر موجب عداوت ودشمنی بین خانواده‌هائی شود که دختران آنها درخانهٔ همدیگر بزناشوئی رفته‌اند و یادبوار بدیوار همسایهٔ یکدیگر میباشند ، آنهم بدست جمع معدودی که بزرگان وزعمای شهر قلمداد میشدند .

آمدن امیرلشکر عبدالله‌خان طهماسبی باردبیل

کنشها و واکنشهای مستبدین نیز بسیار زننده وتأثرآور بود وتمام همت ونیروی مغزی آنان هم بطرح نقشه‌های شیطنت بار برای از بین بردن مخالفان یاخنثی کردن اقدامات آنها مصروف میگردید وبقول گذشتگان گاهی ازدایرهٔ جوانمردی نیز خارج میشد .

مادربارهٔ مبارزات این دوجبهه سخنان زیادی ازپیشینیان شنیده‌ایم که از ذکر آنها صرفنظر مینمائیم وبیکی از اقدامات مستبدین از روی نوشته‌های محسنی اشاره کرده مینویسیم که رفتار سران عشایر وعدم ایفای آنان بعهدی که برای جمع آوری اسلحه بفرمانده قشون داده بودند ونیز اقدامات خصمانهٔ این دودستهٔ مستبدودموکرات موجب شد که امیر لشکر طهماسبی، والی نظامی آذربایجان ، شخصاً باردبیل سفر کند وبامور پراکنده وبیسامان این حدود نظم ونظامی بدهد .

مسافرت اومجال جدیدی فراهم کرد که هردو دسته اقدامات تازه‌تری شروع نمایند وبابزمین زدن حریف موقعیت خودرا ممتاز گردانند. ازجمله اینکه مستبدین، که باعشایر همدست بودند ، چون شنیدند طهماسبی نوروزخان ، برادر امیر فیروز فولادلو را ،که معروف بهامیر تومان بود ، احضار کرده است باو یاد دادند که اگر امیرلشگر دربارهٔ علت نیامدن وی بشهر از او سوآلاتی کند وی دموکراتها ، بویژه میرزا بیوك آقا واهب‌زاده را معرفی کرده بگوید که تهدیدهای نامبرده سبب این کار است ، وموجباتی فراهم آورد که امیرلشگر نسبت بدفع شرآنها اقدام کند .

نوروزخان چنین کرد وپس از شرح و بسط مفصلی بامیر گفت که ما واهمه داریم سوء قصدی علیه‌ما صورت گیرد وعکس‌العمل آن نظم ولایت را برهم زندوتا این دستهٔ دموکرات نما، بخصوص میرزا بیوك آقا بالشویك، دراین شهراست آسایش

برای مردم نخواهد بود .

طهماسبی میرزا بیوك آقارا احضار کرد و بقول بعضی، پس از آنکه سیلی محکمی برصورت او نواخت ، دستور توقیف داد. خبر توقیف اوچون ببازار رسید هیئت تجار باتفاق بمنزل امیر لشگر رفتند و اعلام تحصن نمودند. امیر لشگر که در آن موقعیت حساس از تحصن تجار نگران بود ، نمایندگان آنهارا نزد خود خواست وحاج صدرالاشراف وحاج کاظم زمانی بنمایندگی بازرگانان باوی سخن گفتند و موقعیت واهبزاده و مبازرات سیاسی او را درراه مشروطیت وحفظ استقلال ایران شرح دادند و بااشاره بدو دستگی موجود ، بین مستبدین و آزادیخواهان ، او را متوجه دسیسه ایکه بوسیلهٔ نوروزخان فراهم شده بود گردانیدند . در نتیجه دستور استخلاص وی صادر شد وتجار او را باخود برداشته به تجارتخانه اش بردند .

ماازاین پیشامد نیز احساس خجلت می کنیم زیرا بجای آنکه هیئت تجارشهر باآنوضع نزد والی رفته برای توسعهٔ امر تجارت ، باعمران وآبادی شهری، که در نتیجهٔ این کشمکشها روبویرانی میرفت ، درخواستی نمایند یکنفر را ، که بادسیسهٔ دستهٔ دیگری از همشهریانش توقیف گشته بود ، مستخلص گردانیدند .

باری گفتیم که عامل مهم مسافرت امیرلشگر باردبیل خودداری عشایر فولادلو ازتحویل سلاح وشرارت هائی بود که گاه وبیگاه از آنان ، بـاچاپیدن دهات یا قتل و دزدی ، سرمیزد وامنیت منطقه را بخطر میانداخت. طهماسبی خودش نیز دربرخورد بانوروزخان لزوم تحویل اسلحه را یادآور شد ونوروز خان نیزمثل برادرانش ازامیر لشگر مهلت خواست تـابمیان ایل رفته سلاحهای موجود راجمع آوری کند وتحویل فرمـانده قشون نماید . ولی اوهم رفت ومثل برادرانش برنگشت ـ امیرلشگر از این امر دلتنگ شد وآنهارا تهدید به جنگ نمود .

امیرعشایر ، دائی نوروزخان، وحسینعلی خان فولادلو که برای احترام طهماسبی بشهر آمده بودند ظاهرا خودرا ازاین رفتـار نوروزخان دلتنگ نشان دادند وباکسب اجازه ازامیر لشگر ، برای تعقیب وی وتسریع درجمع آوری سلاح ، از شهر بدر رفتند وازمراجعت بشهر وایفای بعهد خودداری نمودند . طهماسبی این بـار رشید



میرزا بیوک آقا واهبزاده در بین هیئت تجار و محترمین اردبیل.
نشستگان از راست بچپ شادروانان : حاج محمدصادق تقیزاده ، حاج نجفعلی محمدی ، حاج یوسف صادقی ، میرزا بیوک آقا واهب زاده ، ملکالتجار، حاج صدرالاشراف مصطفوی ، حاج کاظم زمانی ، حاجمحمدحسین حبیبالهی ، حاج وهاب صمدی.

الممالك برادر امیر عشایر را درپی آنها فرستاد ولی‌ازاین‌کار نیز نتیجه‌ای نگرفت وفرمان حرکت بسپاهی که در اردبیل آماده بود صادر کرد .

جنگ فولادلوها وقشون دولتی

جمعی ازخیر اندیشان اردبیل در اینباره وساطت کردند وانجام‌امررا ازراه مذاکره وسازش بهتر از برادرکشی و جنگ قلمدار نمودند . طهماسبی گفتار آنها را پذیرفت و هیئتی را مرکب ازحاجی فرج حاجی‌خواجه لو ، سرهنگ دوم محمود خان امین ، نایب‌الصدر ، وکیل الرعایا ، حاج تقی وهابزاده ، میرزابیوك آقاواهب زاده‌وحاجی کاظم زمانی برای اتمام‌حجت نزدآنان فرستاد .

این هیئت ، که‌ازموافق ومخالف وبیطرف ورئیس طایفه وافسر قشون‌ترکیب یافته‌بود ، نزدسران فولادلو رفتند وباشرح مقتضیات زمان واقتداردولت مرکزی ، آنچه لازمهٔ نصیحت بود کردند ولی نتیجه‌ای که گرفتند این بیت ازشاهنامه فردوسی بود که درآخرین جلسه «سوزی خان» برادر امیر فیروز برزبان‌آورد وآنرا بعنوان پیغامی برای طهماسبی فرستاد :

«چوفردا برآید بلند آفتاب من وگرز ومیدان افراسیاب»

سوزی ازدلیرترین وبیباك‌ترین بیگ‌زادگان فولادلوبشمارمیآمد وبیشتراتکای‌آنطایفه نیزبر مردانگی ها وشجاعت وی‌بود . ولی ازمقتضیات روز غفلت داشت وقدرت سربازان دولتی راضعیف می‌پنداشت . بهرحال چون خبر به‌امیر لشگررسید قشون بسمت قریه آراللو، که‌مرکز اشرار بود بحرکت درآمد وآنجارا بتوپ بسته با خاك یکسان‌نمود . جنگ شدت‌گرفت وفولادلوها ، بویژه سوزی‌خان دلاوریها کردند واز هر طرف کشته‌ها دادند و جمعی از بهترین جنگاوران ایرانی ، که میتوانستند درحفظ تمامیت‌ارضی‌ووحدت جغرافیائی‌میهن خودفدا کاری کنند،باتیر برادران‌ایرانی‌خویش درخاك وخون غلتیدند وتنی‌چند ازسران شاهسون، منجمله سوزی، تیرخورده‌قالب تهی کردند . شکست دراردوی عشایرافتاد وباآنکه درجاهای دیگر نیز بجمع‌آوری قوای پراکنده پرداخته درمقابل‌قشون مقاومتها کردند ولی‌بزودی ازپای درآمده‌تسلیم

شدند . امیرفیروز وگروهی از آنان دستگیر و پس از محاکمه تسلیم چوبهٔ دار گشتند .
از عجائب روزگار آنکه این واقعه در هفتم شعبان ۱۳۴۱ اتفاق افتاد و آنروز که اینان بدار آویخته شدند درست یکسال تمام از قتل حاج باباخان میگذشت زیرااورا هم اینان روز هفتم شعبان ۱۳۴۰ قمری کشته و دیوار را برویش انداخته بودند .

شادروان میرزا بیوك آقا عباس‌زاده (آستارائی) ، که از دوستان حاج بابا خان بود ، بدین مناسبت شعری سروده چنین گفت :

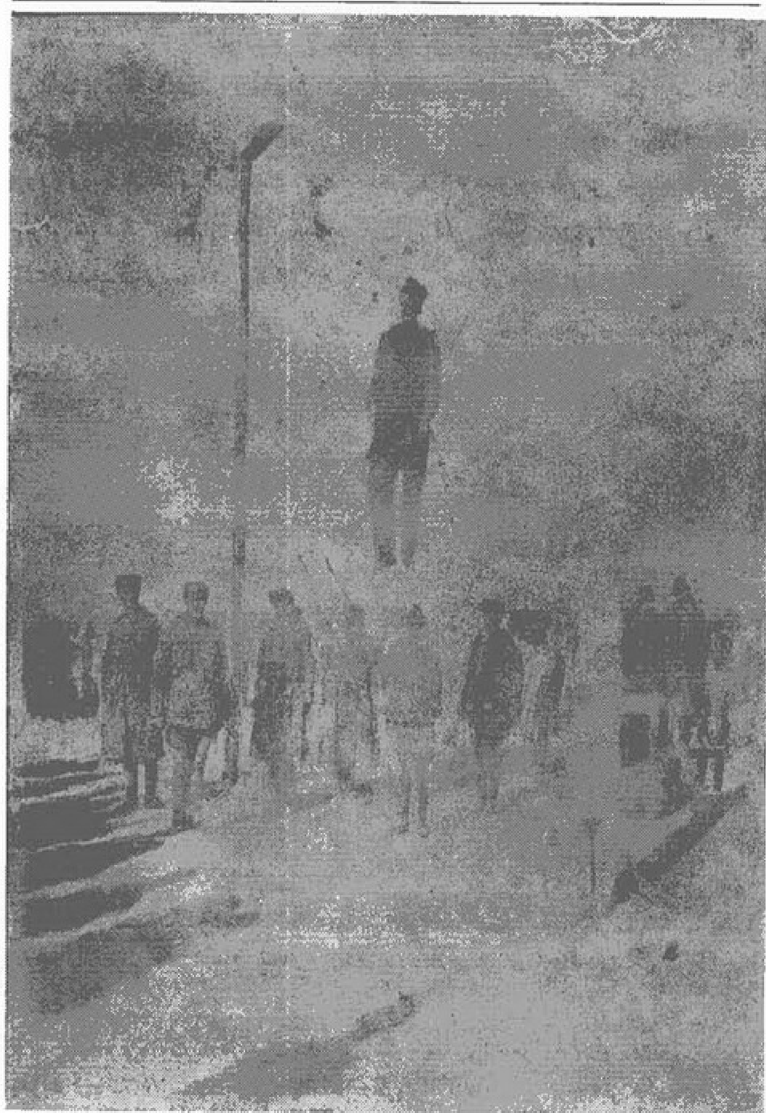
درباغ جنــان ای ملك حر خدا را	برروح جوان[1] بر، زمن این تازه پیامی
برهستی ات آتش‌زد صیاد جفاکار	بدتر ز همان قسم خورد افتاد بدامی
اینست بمعبود ازل سجده نمایــم	پــاینده برومند شود خیل نظامـــی

روزیکه اینان‌را بدار میزدند مردم‌شهر همه بتماشا آمدندو هنگامیکه‌محکومین‌را بپای چوبهٔ‌دار میآورند کسانی‌از تماشاچیان‌بدانها ناسزا می‌گفتندو گاهی آب دهان‌بطرف آنها می‌انداختند. آزادیخواهان، آقاخان یگانه پسر صغیر و شیرخوار حاج باباخان را لباس‌قرمز پوشانیده مقابل چوبه‌دار دربغل گرفته‌بردند ودر آن‌لحظه، که طناب بگردن محکومین میانداختند ، یکی از آنها باصدای بلندی جملات آتشینی برزبان راند و با هیجان خاصی خطاب بطفل یتیم گفت ، که «خوشحال باش منتقم حقیقی انتقام پدرترا بدینطریق از قاتلان او میگیرد ».

فولادلوهــا تسلیم شدند ولی‌امیرعشــایر بخلخال‌گریخت ودردرهٔ مشکول در مقابل قشون‌دولتی بجنگ‌ایستاد. او بسختی‌پایداری‌کرده تلفاتی نیز بقشون دولتی وارد آورد وعظیم‌زاده نام‌افسر ارتش وگروهی ازسربازان رابقتل رسانید بــااینحال تاب مقاومت نیاورده شکست خورد. خوداو وسران طایفه‌گرفتارشدند وتنها رشیدالممالك برادروی ازراه‌جنگل موفق بفرارگردید واز آنجا بمشهد رفته متحصن شد.

امیرعشایررا باردبیل آوردند وپس‌از محاکمهٔ نظامی بدار زدند وگروهی از دستگیرشدگانرا نیز به‌تبریز بردند وپس‌ازمحاکمه اعدام‌نمودند. بدین‌ترتیب جنگ قشون باموفقیت‌کامل پایــان یافت وبساط خانخانی فولادلوها درهم ریخت وثروت بیشمار واملاك واموال آنهاازطرف دولت ضبط‌گردید .

۱ـ منظورش حاج باباخان است.



امیرعشایر خلخالی بر بالای دار

عظمت که ملکهٔ فولادلو ومادرسوزی ونوروز و امیرفیروز ودیگرسران آنها بود ، بشهرمنتقل گشت ودرخانهٔ کوچکی ، درمحلهٔ یعقوبیه زندگی محقری یافت.[۱] اوشب وروزدرماتم برادری مثل امیرعشایرو فرزندان دلاوری ، مانند امیرفیروز، سوزی نوروز ودیگران اشک میریخت وصدای ناله وندبهٔ اوهمواره بگوش همسایه‌ها وحتی عابرین میرسید . محسنی مینویسد که عظمت زن قسی القلبی بودودرایام کامرانی از کشته‌شدن بیگناهان وآه وناله کسان آنها اندوهی بخودراه نمیداد ولی اکنون که خدا بدینسان انتقام بیچارگان راازاو میگرفت درفقدان عزیزان خودتاب وتحملی نداشت.



جمعی ازعشایر خلخال که ازطرف نیروی دولتی دستگیر شده‌اند.

۱ــ معروف است که وقتی هیئت صلح سرلشگر طهماسبی نزدسران فولادلو رفت امیر عشایر بخواهرش (عظمت) پیشنهادکردکه باقوای دولتی صلح کنند وتسلیم شوند ولی عظمت چادر قد خودرا پیش او انداخته گفت پس چارقدزنانه بسر کن واین بود که امیرعشایراز تسلیم منصرف شد.

مدتها زندگی او بدین‌سان گذشت وسرانجام بتهران رفت وبیاری سیدالمحققین املاك خود را از دولت پس‌گرفت وتا آخر عمر باجوزی‌خـان ، یگانه پسر باقیمانده‌اش بزندگی تلخ خود ادامه داد .

زوال قدرت آقامیرزاعلی‌اکبر

گفتیم آقا میرزا علی‌اکبر از آنجمله کسان نـادری بود که دوستان‌فداکار ودشمنان‌بی‌امانی‌داشت. دوستان اومریدانش بودند که‌گاهی جانبازی بامر او را از عبادات میپنداشتند . وصادقانه باو ارادت میورزیدند . اینان غالباً افراد عـامی بودند ، واز دنیای جدید آگاهی نداشتند واجتماع واصول کهنهٔ زندگی را ، که خود وارث آنها بودند ،ابدی میدانستند . باهرفکرنوی مخالفت میکردند وهرکار اصلاحی جدید را مخالف‌احکام دین مقدس تصور مینمودند .

دشمنان او نیز از روشنفکران وآزادیخواهان بودند . اینان که برخلاف دستهٔ اول ازطریق مسافرتها یاجراید ومطبوعات از پیشرفتهای علمی واجتماعی جهان کم و بیش آگاهی داشتند ، اوهام و خرافات را ، که علت عقب مانـدگی ملی تصور میکردند ، در این نقطه زائیدهٔ تعلیمات آقا میرزاعلی اکبر می‌پنداشتند و بدینجهة بهرطریق‌که ممکن بود بااو وکسانش‌مبارزه مینمودند . اینان پول‌جمع کرده‌مدرسه تأسیس مینمودندوآنان بدستورآقا، معلمهارا بچوب می‌بستند وشاگردان راپراکنده می‌ساختند . اینها آخوند روشنفکری پیداکرده بمنبر می‌بردند وآنها باچماق‌تکفیر اورا تهدید نموده ازهراقدام ممکن فرونمی‌گذاشتند . باهمهٔ اینها آنچه میتوان‌گفت اینست‌که آقا میرزاعلی اکبر مثل بعضی دیگر ذاتاً شرارت مآب نبود و در نهادش ازخباثت وموذیگری اثری بچشم نمیخورد .

او مرد باهوش وزرنگ و بظاهر سـاده‌ای بود‌که حکومت شرعی را از آن خود میدانست ودربرابر این قدرت همه را حقیر وزبون می‌شمرد ودرتحقیرصاحبان شوکت ازهراقدام مشروعی بازنمی‌ایستاد .

برای‌آنکه خوانندهٔ محترم بانحوهٔ عمل او دراینمورد آشنا شود بدو رفتاراو

بعنوان نمونه اشاره مینمائیم که یکی درمجلس ختم پدر سرلشگر طهماسبی‌ودیگری در تشریفات استقبال او در مراجعت ازیك سفرزکوة اتفاق افتاد .

سفرهای زکوة ازمسافرتهای دیدنی اوبود وآقا دربعضی ازمواقع باتشریفات خاصی ازشهرحرکت‌میکرد وبرای‌جمع‌آوری وجوه شرعی‌بدهات وبخشها میرفت. دریکی ازاین سفرها وقتی خبربازگشت‌او بشهررسید طبق معمول‌جمعی‌برای‌تحصیل ثواب اخروی وبعضی برای مصونیت ازتکفیر دنبوی باستقبال وی ازشهر خارج شدند . شهریان دریك طرف راه وعشایر درمقابل آنها بصف‌ایستادند. درجلوی‌صف اول امین‌الرعایا ودراول‌صف‌دوم وکیل الرعایا برای‌عرض‌خیر مقدم‌قرارداشتند.

آقا برالاغ سفیدی سوار بود وقرآنی‌نیز درجلوی خود برروی قاچ زین در دست داشت . چون بمقابل مستقبلین رسید اظهار رضایت نمود وآنگاه با احترام آنکه الاغ حامل قرآن کریم‌است‌امین‌الرعایاووکیل‌الرعایارا وادار بزیارت‌وبوسیدن گوشهای الاغ‌کرد . گویندهٔ داستان میگفت که‌مرحوم‌امین‌اطاعت امرکرد ولی‌وکیل که مرد زرنگی بود بالطایف الحیل دستی بسروگوش الاغ‌کشید و باعنوان کردن مطالب دیگر زیارت الاغ را ازخود منتفی ساخت .

داستان مجلس ختم پدر امیرطهماسبی نیز شنیدنی است . گفتیم‌که امیر والی نظامی آذربایجان بود وبرای سرکوبی عشایر باردبیل آمد . ورود او باین شهر مقارن بامجلس ختمی بودکه فرمانده پادگان اردبیل بااحترام درگذشت پدر وی در مسجد عالی‌قاپو منعقد ساخته بود ودرآن همهٔ طبقات ومعاریف شهرشرکت داشتند. آقاکه درشاه نشین مسجدکنار امیر لشگر طهماسبی نشسته بود اجازهٔ ختم مجلس داد وشادروان ملالطیف مجدالواعظین برای وعظ بمنبررفت و ازشخصیت عبدالله‌خان وخدمات برجستهٔ او آغاز سخن نمود . دروسط گفتار او آقامیرزا علی اکبر خطاب به‌مجدگفت «ملالطیف سخنانت راکوتاه‌کن. من شاش دارم ونمیتوانم زیاد بنشینم» وبااین بیان ساده شخصیت امیرطهماسبی راکه برمسجد سایه افکنده بود در نظرها متزلزل‌گردانید .

باری مخالفت او بادرس ومدرسه بیشتر برمبنای اعتماد او برمریدان وسادگی وبی‌اطلاعی دستهٔ اخیر واحیاناً اعمال غرض ونظرخاص برخی ازآنان بود . او بحکم اجتهاد وایمان بمبانی اسلامی نمیتوانست باعلم ودانش مخالفت کند ولی متعصبین ومغرضین تدریس جغرافیارا عنوان کرده گردش زمین را باشاخ وبرگ زیاد پیش او می‌گفتند واورا که بهیئت بطلمیوس اعتقاد داشت ناخودآگاه بمخالفت بااین مؤسسات علمی وادار وتوقیف وآزارمعلمان وتنبیه شاگردان وحتی تکفیر اولیای آنهارا سبب میگشتند . برخی ازمخالفانش باملاحظهٔ این رفتارها اورا عامل بعضی ازسیاستهای خارج میدانستند واین‌کارها را دیکته شده براو تصور می‌نمودند .

بزرگترین گناه اواین بود که تصور مینمود یك‌تنه میتواند دراین نقطه ازجهان جلوی پیشرفت علمی دنیا را بگیرد ویالااقل دور اردبیل حصار محکمی بکشدو آنرا از نفوذ تمدن جدید بازدارد . غافل ازآنکه پیشرفت و وسعت فرهنگ و تمدن نوین بقدری سریع بود که بفاصلهٔ بسیار کمی حتی فرزندان خود او را نیز در برگرفت و هنوز چند سالی از مرگ او نمیگذشت که دختران خودوی بدون حجاب وباسرهای برهنه درهمین مدارس مشغول تحصیل گشتند وعلیرغم خواست پدربزرگشان بامسیر آن پیش‌رفتند ویك خاطرهٔ نگارنده بهترین گواه آن میباشد که همواره بانام آقامیرزا۔ علی‌اکبرمتداعی میگردد .

در سال ۱۳۱۸ خورشیدی ، که آغاز اولین سال خدمت معلمی و دولتی نگارنده بود در دبیرستان دخترانهٔ پوراندخت اردبیل بدبیری برگزیده شدم روزی دربارهٔ پیدایش ونام‌اولیهٔ آن مدرسه، که سابقاً «مهستی‌بنات‌اردبیل» بوده‌است یکی ازپرونده‌های متروك دبیرستان‌را ، دردفتر مدرسه مطالعه‌میکردم . درآن‌پرونده نامه‌ای بود که خانم‌مدیرهٔ مدرسه برای‌فرمانده قزاق اردبیل‌نوشته وضمن اعلام‌اینکه «کسان آقامیرزا علی‌اکبر بابیل و کلنك‌ریخته میخواهند سقف اطاقها رابسردختران خراب کنند» ازوی کمك خواسته بود.فرمانده قزاق نیز درنامهٔ جوابیه بعنوان«علیا۔ مخدره علیهٔ عالیه مدیرهٔ مدرسهٔ مهستی بنات اردبیل» نوشته بود که قزاق فرستادم تا کسان آقامیرزا علی‌اکبر را ازآنجا دورسازند . در این لحظه که هردونامه در دست

نگارنده بود در اطاق‌بازشد ودخترخانمی ازدانش آموزان واردگردید تابرای‌نوشتن معلم درتخته‌سیاه ،گچ ببرد[1] واو که مثل سایردختران، سرورروی بی‌حجاب‌وروپوش مدرسه بتن داشت نوهٔ آقامیرزا علی‌اکبر ودختر یکی ازپسران وی بود ودرآنروز کمتر از دوازده سال ازمرگ آقا میگذشت .

باری آقا میرزا علی اکبر درگذشته قدرت زیادی داشت ودر هر کاری که در این ولایت رخ میداد اثری از موافقت یامخالفت او بچشم میخورد ولی کم کم که سنین عمرش افزوده میگشت بخصوص بعداز آنکه سران عشـایر، که مددکاران او بودند، بدست قشون دولتی‌تارومار گشتند مثل گذشته‌ها حرارت وتلاش‌زیادی‌نداشت بااینحال درسـال ۱۳۰۶ خورشیدی واقعه‌ای پیش‌آمد که مزاحمت جدیدی برای او فراهم ساخت وآن قتل امین‌العلماء بودکه درشب ۲۲ رمضان ۱۳۴۵ قمری‌رخ داد.

قتل امین‌العلماء

نام‌وی ملاعبدالعظیم‌بود ولی‌همشهریان وبطور کلی‌هر کسی که بااو سروکاری داشت ویرا باسم امین‌العلماء میشناخت. اومردمستعد وشوخ‌طبعی بود وبترافع‌مردم رسیدگی‌میکرد ومثل صاحبان دفاتر اسناد رسمی کنونی، باتحریر معاملات مراجعین زندگی مینمود وظهر وغروب نیز درمسجد بازار چاقوسازان ،که از بزرگترین مساجد اردبیل‌است نماز جماعت میخواند و گـاهی برای وعظ بمنبر میرفت . برخلاف وعـاظ دیگر بسخنانش بیشتر جنبهٔ شوخی میداد وبدینطریق مطالبی را ،که‌گفتنش برای دیگران مشکل‌بود ، بیان مینمود وازاینجهة مستمعین وپای منبر نشینان وی‌هم غالباً مثل‌خود وی ظریف وشوخ‌بودند وباخوشروئی‌گفته‌های او را تحمل میکردند .

ازاین بیان نباید تصور نمودکه او مرد بی‌ادبی بود وخارج از نزاکت وعظ میکرد یااحکام واحادیث رادگرگونه میساخت . بلکه درادای مطالب شیرین‌کاریهائی مینمود مثلا روزی درمنبر چنین گفت‌که من وقتی بمسجد میآمدم درنظر داشتم‌برای

۱ـ درآن ایام چون اعتبارمالی‌مدارس کم‌بودگچ راکه باآن روی تخته‌سیاه‌مینویسند دردفتر دبیرستان میگذاشتند تادانش‌آموزان بیهوده تلف ننمایند .

شما از جهنم سخن گویم وسرگذشت انسان را در آن محیط وحشتناك بیان کنم. ولی وقتی بمنبر بالا میآمدم تغییر عقیده دادم وتصمیم گرفتم بهشت را برای شنوندگان خود تعریف نمایم زیرا دوزخ را همهٔ شما بچشم خواهید دید وچه بهتر که من از بهشت سخن بگویم زیرا نه خود شما ونه کسانتان آنجا را نخواهید دید.

امین سفرهائی کرده ودر تهران وتبریز بارجال وبزرگان آشنائی داشت وبا سردار سپه دوست بودو گویا قضاوت لشگر را بعداز کودتای ۱۲۹۹ بتوصیهٔ او پذیرفته بود اما برخی ازطرفداران آقامیرزا علی اکبر او را بهائی میدانستند واین مطلب را کم وبیش درشهر شهرت داده بودند.

درآنروزگار دراردبیل عده‌ای واعظ مطلع وبا شخصیتی بودند که بین مردم حسن قبول داشتند. یکی از آنها ملایعقوب نام داشت که به‌قطب‌الواعظین معروف‌شده بود. گویند او روزبیستم یاشب بیست ویکم رمضان سال ۱۳۴۵ قمری، در یکی از منابرخود سخن ازضلالت وگمراهی بابیان بمیان آورد وگفت که امین‌العلماء گفته‌است روز بیستم رمضان عیدفطر است زیرا ماه مانوزده روز است ومایکماه روزه گرفته‌ایم[1].

روزبیست ویکم هنگام غروب قطب و امین در نزدیکی مسجد سرچشمه باهم مصادف شدند. امین ازقطب گله کرده باجملاتی ازخود دفاع نمود. صداها اندکی بلندتر شد ومردم کم کم جمع شدند. هرکسی بطرفداری از یکی برخاست. قوام السادات نامی، که از سادات خلخال وساکن اردبیل بود، بحمایت ازقطب سخنانی گفت وچون سربازها ازجمع شدن مردم جلوگیری کردند موضوع باآرامش خاتمه یافت وجمعیت بخانه‌های خود رفتند.

بعدازافطار قطب وقوام‌السادات نزد آقامیرزا علی‌اکبر آمده ماجرا راگفتند. ماازمطالبی که دراین ملاقات عنوان شده بی‌اطلاعیم ولی میدانیم که فرمانده قشون چون از واقعهٔ غروب آگاه گشت همان شب قطب وامین را احضار کرد و باحضور

۱ــ گویا بابیها عدد ۱۹ را که بحساب ابجد نمایندهٔ «واحد» است مقدس میشمارند وماههای خود را ۱۹ روز وسال را نیز ۱۹ ماه حساب مینمایند که ۳۶۱روز میشود.

شمس‌الدین خان رئیس شهربانی درصدد آشتی دادن آندو برآمد .

ملایعقوب گفت اختلاف مابرسر اعتقادات مذهبی وشایعات بین مردم است. اگر امین راست‌میگوید الان باهم بمسجد جامع برویم واو درمنبر عدم انتساب‌خود را بآن دستهٔ گمراه بیان‌کند وخود را تبرئه نماید . امین این‌کار را توهینی برای‌خود گفت واقدام بچنین‌کاری را درشأن خود ندانست ولذا فرمانده قطب وقوام‌السادات را مرخص کرد وبه‌امین پیشنهاد نمود که برای رفع غائله ازشهر بیرون رود و بعداز ماه‌رمضان مراجعت‌نماید . به‌رئیس‌نظمیه هم گفت که اسب تدارك کند وصبح‌موجبات عزیمت امین را فراهم سازد .

امین ازآنجا بخانه‌آمد ولی چون شهر مشوش بود و احساسات متعصبین در آن ماه عبادت و ایام شهادت برانگیخته شده بود[1] احتمال پیشآمدهائی میرفت . از اینرو ازطرف نظمیه پاسبانانی درکوچه‌های اطراف خانهٔ امین گمارده شدند تا از اتفاقات غیرمترقبه جلوگیری نمایند . بااینحال هنگامیکه پنجساعت ازشب‌میگذشت حاجی‌آقا نام بقال بخانهٔ وی‌آمده در را زد وخودرا پیغام‌آوری از جانب یکی از دوستان نزدیك امین معرفی‌کرده ملاقات فوری او را خواستار شد . امین چون‌نام دوست خود را شنید برای دریافت پیغام پشت درآمد ولی حاجی آقا دشنه‌ای‌را که همراه داشت دردل او فروبرده باعجله راه فرار پیش‌گرفت .

شب تاریك وهوا، که یکهفته از نوروز ۱۳۰۶ میگذشت ، سرد بود . چون صدای آه ونالهٔ امین بلند شدکسانش‌از ماجرا خبردارگشتند وفریاد آنها پاسبانان‌را که دراطراف بودند متوجه واقعه نمود وحاجی‌آقا دشنه بدست دریکی از کوچه‌ها دستگیرگردید . او دراستنطاقی، که فردا ازوی بعمل‌آمد، گفت من مقلد آقامیرزا_

۱ـ ماههای رمضان ومحرم وصفر که ماههای عبادت وسوگواری بزرگان مذهبی‌است مساجد ایران رونق میگرفت و خطبا وگویندگان مجالی برای سخن گفتن پیدا میکردند وچون موجباتی برای اتفاقات غیر مترقبه بیشتر فراهم میگشت قوای انتظامی همواره‌دراین ماهها بیش ازمواقع عادی برای مقابله باحوادث آمادگی میبافتند .

علی‌اکبر هستم وچون رأی‌او چنین‌بود بدینکار مبادرت‌کردم ولی آقامیرزا علی‌اکبر موضوع راتکذیب نمود .

دوستی امین‌العلماء باحضرت اشرف سردار سپه

ما از امین‌العلماء اطلاعات بیشتری‌نداریم وبواقع تبعیت‌او را ازمسلك بابیگری‌نمیدانیم‌ولی اکثریت‌وبلکه همهٔ‌کسانی که ما ، در مورد وی از آنان پرس‌وجو کرده‌ایم ، انتساب اورا بدان فرقه اتهام واهی دانستند ورویهمرفته قتل آنمرد را دسیسه‌ای قلمداد نمودند .

امین، چنانکه‌گفتیم درتهران وتبریز باکسان وبزرگانی آشنائی داشت ومورد علاقه واحترام بود ، یکی ازدوستان وی حضرت اشرف سردارسپه بودکه مدتهاقبل ازکودتا بااو آشنائی داشت وبعداز نیل بمقام سردار سپهی ایران نیز رابطهٔ خود را باوی حفظ نمود . در واقعه‌ای‌که بعداز حکومت ابهر برای حاج باباخسان رخ داد ودرتهران علیه‌آن مرد دلاور پرونده‌سازی شد امین برای‌رفع تفاهمات سوء‌واصلاح کار حاج باباخان فعالیتهای سودمندی نمود و باسردار سپه وزیر جنگ نیز ملاقات و گفتگوهائی‌کرد . او بعداز این ملاقات نامه‌ای بحاج باباخان نوشته است‌که متن قسمتی ازآن بدین شرح است :

«شیروخورشید . دیویزیون قزاق اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همـایون شاهنشاهی . ادارهٔ قاضی‌القضاتی . دایره دیویزیون.نمره ۱۱۵ . تاریخ۱۶ برج‌سنبلهٔ تخاقوی‌ئیل ۱۳۰۰ ضمیمه ندارد .

فدایت شوم. ازاقدامات حضرتعالی‌کارها بروفق‌مرام‌گردید. افسوس‌حضرت اشرف آقای وزیرجنگ سردارسپه دامت‌شوکته‌گلهٔ حضرتعالی باحقر فرمود. آنچه لازمهٔ عرض بودگردید . تفصیل‌زیاد است برتحریر نمیآید . خیلی مایلند باهردرجه میل داشته باشید داخل نظام شوید بعد بمحل خوبی ولایق‌شأن حکومت داده شود .

برادر ، آنروزها که در منزل حضرتعالی احقر وحضرت اشرف آقای وزیر جنگ دامت شوکته مدتی‌مهمان بودیم یقیناً فراموش‌نشده ونخواهدشد . حتماًاولیاء

تاریخ

نمره

دیویزیون قزاق

اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی

فدایت شوم

نامهٔ شادروان امین‌العلماء اردبیلی که برای حاج باباخان نوشته‌است.

امور رشادت وشجاعت وخدمات آنوجود محترم را فراموش نخواهند فرمود ...»

ماامکان تحقیق نیافتیم که حضرت اشرف وزیر جنگ در کجا وچه تاریخ میهمان حاج باباخان بوده است ولی بنا بگفتهٔ سالخوردگان این واقعه دراردبیل صورت گرفته ودرموقع مأموریت قوای دولت بفرماندهی یپرمخان وسردار بهادر برای سرکوبی عشایر وچپاولگران این شهر بوده است که مـاداستان آنرا در فصل پنجم این گفتار آورده ایم.

بقرار اظهار نظر معمرین سردارسپه نیز در آن اردوبوده وفرماندهی دستهٔ مسلسل رابرعهده داشته است . افسران اردو هنگام اقامت در اردبیل ، هریك درخانهٔ یکی از متمکنین منزل کرده اند وگویا سردارسپه نیزمیهمان حاج باباخان بوده است. سردارسپه در تابستان ۱۲۹۹ نیز، که «رضاخان سرتیپ» نامیده میشد، بجای سرهنگ «شیخ لسکی» بفرماندهی آتریاد اردبیل منصوب ومأمورتأمین امنیت دردیلمان گردید . آتریاداردبیل در آنزمان دردیلمان بود ولی شیخ لسکی ، بجای رفاه مردم را مورد تعدی قرارمیداد این بود که آنها بدولت متوسل گشتند وسبب عزل او شدند. دولت وقت نظر بلیاقت و کاردانی های رضا خان سرتیپ در وقایع کاشان، کرمانشاه وکردستان وآذربایجان اورا بجای شیخ لسکی منصوب داشت وامنیت را درآنحدود برقرارساخت [۱].

سردارسپه درمدت اقامت دراردبیل ازدلاوری ومردانگی حاج باباخان خوشحال بود وبعدها به نیکی ازوی یادمینمود چنانکه امین العلماء نیزدرنامهٔ خودبدان اشاره کرده است.

همسرحاج باباخان بعدازقتل وی تلگرامی به امین مخابره ودربارهٔ استخلاص او استمداد کرده است[۲]. امین دراین موقع قاضی لشگر آذربایجان بود وگویا درشرفخانه استقرارداشت زیرا تلگرام بدان نقطه مخابره گردیده است واینك متن آن «شرفخانه. آقای امین العلما قضاوت لشگری.مکتوب رسیدمتأسفانه بدون مقدمه حاجی خان گرفتارتحویل

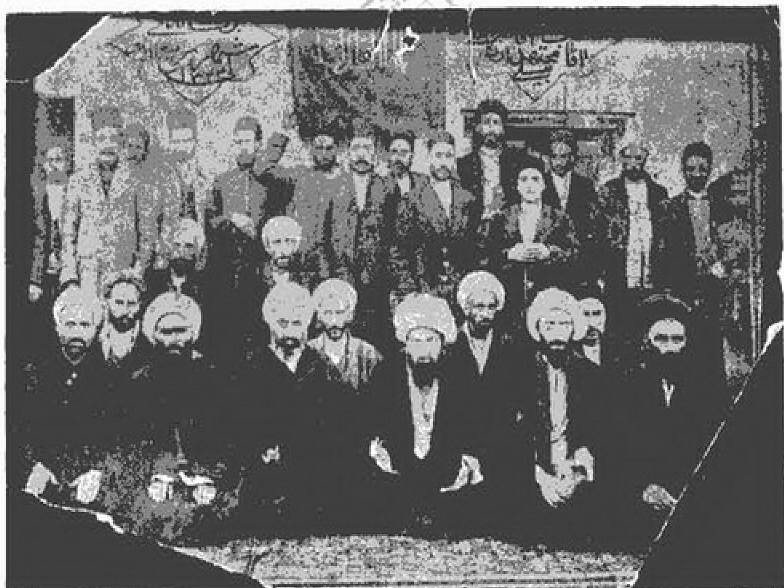
۱ـ اقتباس ازمقالهٔ پیشگوئی دربارهٔ سلطنت رضاشاه . خواندنیها . بهمن ۱۳۲۹.

۲ـ بطوریکه گفته ایم موضوع قتل حاج باباخان مدتها درپردهٔ ابهام بود وعمال حاکم شایعات گوناگونی دربارهٔ زنده بودن ومرك وی نشر میدادند.

فولادلو . فعلاً مفقود الاثر . ازصاحبمنصبان شرافتمند باستخلاص مشار الیه‌استمداد میطلبم ، زود جواب ، کمینه مجتهد زاده » .

تبعید آقامیرزا علی‌اکبر و مراجعت و مرگ او

باآنکه آقا میرزا علی‌اکبر از اقدام حاجی آقا بقال درقتل امین‌العلماء اظهار بی‌اطلاعی نمود بااینحال ازطرف‌اولیای دولت حکم به‌تبعید وی صادر گردید. این امرموجب‌تعطیل عمومی وبسته شدن بازار ودکان شد. مردم ، بویژه مریدان و کسان آقا ، بحمایت او برخاستند ولی چون ارتش برشهر و اطراف تسلط کامل داشت و قتل رؤسای عشایر نیز موجبات دخالت طوایف اطراف را ازبین برده بود ازاینروکاری ازپیش‌نرفت چنانکه دربارهٔ جلوگیری ازدفن امین‌العلماء نیزنتوانستند کاری نمایند .



شادروان آقامیرزا علی‌اکبر دراواخر عمر

دفن جنازهٔ امین موضوع مشکلی بود ، چه هیچیك از محلات ششگانه نمی‌ـ گذاشتند که نعش وی درقبرستان آن محل بخاك سپرده شود زیرا چنانکه گفتیم بابی بودن او درشهرشایع گشته بود ومردم دفن جسد اورا درکنار قبور آباء واجدادخود موجب ناراحتی روح مردگان خویش تصور میکردند .

ما یکبار نیز گفته‌ایم که عامه و اکثریت مردم درابنقبیل اتفاقات سیاهی لشگر بودند و بدون آنکه از مبدأ و معاد امری آگاه باشند غالباً از چندتن از متنفذین و سردمداران محلات پیروی میکردند. کسانی‌از آنان غالباً باامین نمازجماعت‌خوانده ودرمسجد ، پای منبراو نشسته بودند وچه‌بسا که بعضی ازآنها مسائل شرعی خودرا از او آموخته وعقد ازدواج خودرا بوسیلهٔ او منعقد ساخته بودند ولی امروز او را باتلقین دیگران بابی میدانستند واز دفن جنازهٔ او جلومیگرفتند.

بهرحال جنازهٔ امین مدتی برزمین ماند وسرانجام فرمانده پادگان دخالت‌کرد و با گماردن سربازان مسلح او را درقبرستان طوی ، که امروزه دبیرستان صفوی و سینمای شهرداری برجای قسمتی از آن ساخته شده است ، دفن نمود .

با تبعید آقامیرزا علی‌اکبر شهروضع غیرعادی داشت و بیم اتفاقات جدیدی میرفت تاآنجاکه رئیس نظمیه شخصاً بمردم سخنرانی کرد و نتایج سوء اقدامات آنهارا یادآورشد وبا نگرانی‌ایکه ازعصیان مردم داشت بیش‌ازحد متعارف درگفتار خود ملایمت نشان داد. خلاصهٔ بیانات او خطاب بمردم چنین بودکه این رفتار شما مخالفتی است‌که با مأموران دولت دراین ولایت ابرازمیدارید، ولی مأموران بامیل وخواست خود باین شهر نیامده‌اند بلکه باامردولت مرکزی باین مقامات منصوب شده‌اند وتنها حکم اولیای مرکزی است که آنها را ازاین مناصب برکنار میسازد . اگرحرفی و شکایتی نسبت باقدامات و رفتار مأموران دولت دارید بتلگرافخانه رفته مطالب خود را بمرکزاعلام نمائید والا بستن دکان و بازار را مأموران محلی بعنوان قیام علیه دولت میدانند و اجباراً کسانی راکه چنین‌کنند بسختی تنبیه مینمائید.

خود آقا میرزا علی‌اکبرهم ، که متوجه وخامت اوضاع بود ، مرحوم نقیب

السادات را ببازار فرستاده به‌مردم پیغام داد که دست از تعطیل بردارند و بکسب‌وکار خود بپردازند . بااینحال نگرانی و اضطراب همچنان بر مأموران و مردم فشار میآورد و آخرکار نامعلوم بود تاآنکه فردای آنروز آقامیرزا علی‌اکبر باتفاق پسرش میرزا۔ محمد ودامادش میرزا موسی بقصد عتبات عـالیات از اردبیل حرکت کرد وبسمت زنجان براه افتادند .

بارفتن او اندکی شهر آرام گرفت ودوسه روز دیگر حاجی آقا قاتل امین‌العلماء نیز تسلیم چوبهٔ دار گردید . آقا میرزا علی‌اکبر ،که مادرش زنجانی[1] وخود در آن شهرشناخته شده بود بااحترام زایدالوصف علمای زنجان بدانجا وارد شد ولی توقفش مدت زیادی طول نکشید زیرا امامجمعهٔ خوئی در تهران، ومیرزا صادق آقامجتهد در تبریز ، اقدامات پی‌گیری برای آزادی وبازگشت وی بعمل آوردند وبالاخره باکسب موافقت دولت مرکزی موجبات معاودت او را باردبیل فراهم کردند .

آقا در اواخر سـال ۱۳۴۵ قمری (اواخر بهار ۱۳۰۶ خورشیدی) باردبیل بازگشت ودرمیان استقبال پرشور اهالی وارد خانهٔ خود گردید . مریدان ودوستان هنگام ورود وی تظاهرات زیادی کردند ویکی از مریدها باهیجانی که یافته بودفرزند خود را جلوپای آقا انداخته درصدد قربانی کردن وی بر آمد ولی مخالفت آقا،جان تازه‌ای بر آن طفل بیگناه بخشید .

مزاج آقا ازحیّز اعتدال افتاده و آن مرد قوی ازبیماری رنج و عذاب میبرد . واقعهٔ قتل امین وناملایمتهای تبعید، انکساری درروح اوبوجود آورده روحاً وجسماً ویرا رنجور میساخت . تاآنکه روز بیست‌وپنجم شعبان ۱۳۴۶ قمری (۲۸ بهمن‌ماه ماه ۱۳۰۶) مرگه ، طومار زندگی پرماجرای او را در خود پیچید ، وشخصی را که بیش از ثلث قرن بازیگر مقتدر این ولایت بود عاجز وبیجان گردانید .

۱ـ شادروان آقای حبیب آقامجتهدی برادرزادهٔ آقامیرزاعلی‌اکبر چنین‌می‌پنداشت که مادرآقا دخترآخوند ملاقربانعلی زنجانی بود . متأسفیم که برای ما وسیلهٔ تحقیق این امر فراهم نگردید وبه‌آقای مجتهدی نیز که قرار بود دراینباره بررسی نماید اجل مهلت نداد . ولی میگویند آخوند ملاقربانعلی اندواج نکرده دختری نداشته است

جنازهٔ اورا بعنوان امانت درگوشه‌ای ازمسجدش دفن کردند ودرسوگ وماتم اومجالس متعددی برپا داشتند . بیست ودوسال بعد یعنی درسال ۱۳۲۸ خورشیدی جمعی‌ازمریدان جسد اورادرآورده بسرپرستی شادروان حاج محمد علی مناف زاده بعتبات بردند ودرآنجا دفن‌نمودند.



پایان جلد اول

دراینجااین مجلد ازکتابرا بپایان میرسانیم و برای‌احتراز از قطر زیاد آن باقی مطالب را بیاری خدا درمجلد دیگری عـرضه میداریم. بدرگاه خدای بزرگ سپاس میگزاریم‌که مارا بتألیف این مجموعه موفق داشت وآرزوئی راکه سالها ازاین حیث دردل داشتیم برآورده گردانید.

ازخوانندگان دانشمند و صاحب نظران گـرانمایـه بسبب نقائص ممکن پوزش میخواهیم ویادآوریهای ارباب اطلاع را برای تصحیح اشتباهات بدیدهٔ منت می‌پذیریم. درجلد دوم بخشی را بدین منظور اختصاص داده‌ایم تا نظریات رسیده را، اگر برسد، درآنجا بیاوریم وعکسها و اسنادی‌را، کـه ممکن است بعضی از علاقمنـدان ارسال دارند، درآنقسمت ثبت نمائیم.

ما درتألیف این کتاب قریب سه‌سال زحمت کشیدیم. کتابها ، مقالات ونوشته‌هـای زیـادی خوانـدیم ودر جستجوی مـعدودی از سالخوردگان اردبیل، که ممکن‌بود ازوقایع گذشتهٔ این‌شهر اطلاعاتی داشته باشند،وقت زیادی صرف‌کردیم. باهمهٔ اینها خود اذعان داریم که آنچه گردآورده‌ایم‌ازدریای ژرف‌تاریخ بس‌طولانی‌این‌خطهٔ‌باستانی قطره‌ای بیش نیست وهـزاران یـك حـوادث واتفاقات آنـرا دربـر ندارد!..

چه توانستیم کرد؟ بیش ازایـن بمنابع و مـآخذ دیگـری دسترسی نیافتیم وانصراف ازچاپ ونشر مطالب ایـن کتاب را نیز، بعذر نقص احتمالی، گناه نابخشودنی دانستیم وچنین پنـداشتیم کـه اگر ما نیز این‌کاررا نکنیم چه بساکه قسمت‌اعظم این وقایع، بویژه حوادث دوره‌های اخیر،ازیادها بردوپس ازدرگذشت‌سالخوردگان انگشت‌شمار معاصر، آنها نیز مثل وقایع فرامـوش‌شده، از صفحهٔ خاطرها زدوده‌شود و تاریکیهای تاریخ این سامان بیشتر گردد.

بحکم وظیفهٔ اخلاقی بـروان مـرحوم عباس محسنی درود میفرستیم واستفاده ازیادداشتهای اورا، بویژه ازلحاظ ترتیب‌تاریخی وقسمتی ازمطالب گفتار پنجم، یادآور میشویم. همچنین از مساعدت پاکدلانهٔ آقای مرتضی دلجو، که موجبات استفاده ازآن یادداشتهارا فراهم‌کردند، تشکر مینمائیم و مساعی ارزندهٔ آقـایان سید مـحمد سیدی، شیخ احمد محسنی ورسول محسنی‌را از ایـن حیث حقشناس میباشیم . نیز از الطـاف بیدریغ اولیـای محترم انجمن آثـارملی، بویژه ازمحبتهای کریمانهٔ تیمسارسپهبدفرج‌الله آق‌اولی ریاست هیئت مدیرهٔ آن انجمن، که مارا درچاپ این‌کتاب تشویق ویاری نموده‌اند صمیمانه سپاسگزاری میکنیم.

ما عنایات دو برادر محترم آقایان غلامحسین حبیب‌الهی و حاج علی نجات را توأم با محبتهای صمیمانهٔ آقایان غلامرضا خان امیری، علی‌اکبر جلیلوند، منوچهر احمدی، کربلای اسلام مجاهد، سید اصغر اردبیلی وموسی صادقی، که چند ساعتی از اوقات عزیـز خودرا صرف مصاحبه باما کردند یا عکس و مدرکی در اختیار مـا گذاشتند، بدیدهٔ احترام مینگریم و از زحمات آقـای دکتر مهندس حسن واهب‌زاده که‌فصولی ازسفرنامهٔ آدام‌اوله‌آریوس را ترجمه واز اروپا برای ما فرستاده‌اند قدردانی‌مینمائیم.

ما باقتضای سن‌وسال خود درهیچیك ازوقایعی‌کـه درایـن کتاب آمده است شخصاً نبوده‌ایم وبنابراین در ذکر آنها ازخـود چیزی نساخته‌ایم بلکه همهٔ آنهارا ازمآخذ ومدارك وپرس وجوها ، که‌اکثرأهم بدانها اشاره‌کرده‌ایم، گرد آورده‌ایم وچون‌کوچکترین

نفع وضرری درآنها نداشته‌ایم موجباتی برای انحراف از طریق بیطرفی نیافته‌ایم. گو که هرگونه سود وزیانی‌هم نمیتوانست مارا از این‌طریق بازدارد. ازاینرو دربرابر تاریخ ووجدان خودسرفرازیم وبدون کوچکترین حب وبغض، آنچه‌راکه، بعد ازانتقاد مدارك‌مورد استفاده، مقرون بواقع دریافته‌ایم بنقل‌آنها مبادرت نموده‌ایم.



اعتذار : ذکر این نکته را بعنوان پوزش لازم میدانیم که ، باآنکه در دستور زبان فارسی، مثل هرزبان زندهٔ دیگر، برای اول شخص‌ودوم شخص مفرد ضمایر «من» و «تو» وضع گردیده بااینحال درگفته‌ها و نوشته‌ها معمولا بجای اولی کلماتی مثل اینجانب، بنده، فدوی، ارادتمند... ودرعوض دومی الفاظی مانند شما، سرکار، جنابعالی، حضرتعالی‌و... بکارمیبرند زیرا لفظ «من» مایه‌ای ازخودخواهی و نخوت دارد واز ضمیر «تو» نیز یك حالت تحقیر استنباط میشود.

دراین کتاب، جائیکه‌میبایست‌ضمیر اول‌شخص مفرداستعمال شود، بدلیل مذکور، از بکار بردن لفظ «من» خودداری گردیده و چون موردی هم برای کلماتی مثل‌بنده، اینجانب، فدوی و نظایرآن نبوده‌است ناگزیر غالباً ازضمیر جمع استفاده شده‌است.این کارعلاوه برآنکه عذرش نزد عقلا مقبول است پیش خدا نیز مطلوب میباشد زیرا بدستور اولیای دین او، هرفردمسلمان باید در شبانه روز اورا دهمرتبه درنمازهای واجب با همین ضمیرجمع مورد خطاب قراردهد وبه پیشگاه مبارکش چنین معروض دارد:

«ایّاك نعبد و ایّاك نستعین.اهدنا الصراط المستقیم».

مآخذیکه در تألیف این کتاب از آنها استفاده شده است:

۱ـ آثارالباقیه عن‌القرون‌الخالیه. تألیف ابوریحان بیرونی.

۲ـ احسن‌التقاسیم. تألیف مقدسی. طبع لیدن. ۱۸۷۷ میلادی.

۳ـ امام‌حسین و ایـرانیان. تألیف‌کورت فـریشلر آلمانـی. ترجمهٔ ذبیح‌الله منصوری. مجلهٔ خواندنیها. سال ۱۳۴۹.

۴ـ ایران باستان. حسن‌پیرنیا. تهران. چاپخانهٔ مجلس. ۱۳۰۶ خورشیدی.

۵ـ ایران درزمان ساسانیان. ترجمهٔ رشید یاسمی. چاپ تهران. ۱۳۱۴.

۶ـ ایرانشهر (مجله). کاظم‌زادهٔ ایرانشهر. چاپ برلن. ۱۳۰۵ خورشیدی.

۷ـ ایران نو (روزنامه). تهران. سال ۱۳۲۷ قمری.

۸ـ بابک‌خرم دین. سعید نفیسی. تهران. ۱۳۳۰ خورشیدی.

۹ـ تاریخ اردبیل‌ودانشمندان. فخرالدین موسوی‌اردبیلی. چاپ نجف‌اشرف. ۱۳۴۷ خورشیدی.

۱۰ـ تاریخ زندگانی وخدمات محمد ولیخان خلعتبری . سپهسالار تنکابنی . بقلم عبدالله خلعتبری. تهران. ۱۳۲۸ خورشیدی.

۱۱ـ تاریخ مشروطیت ایران. احمد کسروی. تهـران چـاپ پنجم، ۱۳۴۰ خورشیدی.

۱۲ـ تاریخ مفصل ایران. عباس‌اقبال. تهران ۱۳۱۲ خورشیدی.

۱۳ـ تاریخ‌نو. شاهزاده‌جهانگیر میرزا. بکوشش‌عباس اقبال. تهران۱۳۲۷ خورشیدی.

۱۴ـ تاریخ و جغرافیای تبریـز . شاهزاده نـادر میرزا . تهران . ۱۳۲۳ خورشیدی.

۱۵ـ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان. احمد کسروی. تهران چاپ ۲. ۱۳۲۳ خورشیدی.

۱۶ـ تاریخ یعقوبی. چاپ بیروت. ۱۹۶۰ میلادی. برابر با ۱۳۷۹ قمری.
۱۷ـ تهران اکونومیست (مجله). تهران. ۱۳۴۴ خورشیدی.
۱۸ـ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت‌شرقی. لسترنج . ترجمهٔ محمود عرفان. تهران. ۱۳۳۷ خورشیدی.
۱۹ـ حبیب‌السیر. خواندمیر. تهران. چاپ‌سنگی. ۱۲۷۱ قمری.
۲۰ـ حدودالعالم. ناصرخسرو. بکوشش دکتر منوچهر ستوده. ازانتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۴۰ خورشیدی.
۲۱ـ خاطرات وخطرات. مخبرالسلطنه. تهران. ۱۳۲۹ خورشیدی.
۲۲ـ خواجهٔ تاجدار. ژان‌کوره فرانسوی. ترجمهٔ ذبیح‌الله منصوری. مجلهٔ خواندنیها. سال ۱۳۴۷خورشیدی.
۲۳ـ خواندنیها (مجله). سالهای ۲۸ و۲۹ و ۳۰ و۳۱.
۲۴ـ خیاویا مشگین‌شهر. غلامحسین ساعدی. تهران۱۳۴۰خورشیدی.
۲۵ـ دایرةالمعارف اسلامی. پاریس. ۱۹۱۳میلادی.
۲۶ـ دایرةالمعارف عربی. چاپ بیروت. ۱۸۷۸ میلادی.
۲۷ـ دلاوران گمنام. ژول‌بورن‌فرانسوی. ترجمهٔ ذبیح‌الله منصوری.خواندنیها. سال ۱۳۴۹ خورشیدی.
۲۸ـ راهنمای شهرستانهای ایران. گردآوردهٔ سازمان فار. تهران . ۱۳۴۵ خورشیدی.
۲۹ـ روضةالصفا. میرخواند. تهران. ۱۲۷۰ قمری.
۳۰ـ زندگانی شاه اسماعیل‌اول. رحیمزادهٔ صفوی. تهران.۱۳۴۱خورشیدی.
۳۱ـ زندگانی شاه‌عباس اول. نصرالله فلسفی. تهران. ۱۳۴۵ خورشیدی.
۳۲ـ سفرنامهٔ ابودلف . ترجمهٔ ابوالفضل طباطبائی . تهران . ۱۳۴۲ خورشیدی.
۳۳ـ سفرنامهٔ آدام‌اولهآریوس. ترجمهٔ اختصاصی دکترمهندس‌حسن‌واهبزاده.
۳۴ـ سفرنامهٔ تاورنیه. ترجمهٔ ابوتراب نوری. محرم ۱۳۳۱.
۳۵ـ سلسلةالنسب صفویه . شیخ حسین ولد شیخ ابدال زاهدی . چاپ برلن. ۱۳۴۳.
۳۶ـ سیاحتنامهٔ شاردن. ترجمهٔ محمدعباسی. تهران. ۱۳۳۶ خورشیدی.

۳۷ـ شاه‌جنگ ایرانیان. تألیف اشتن‌متز. ترجمهٔ ذبیح‌الله منصوری. تهران. ۱۳۴۳ خورشیدی.

۳۸ـ شخصیتهای نامی ایران. تألیف محمد رضا زهتابی. تهران. ۱۳۴۷ خورشیدی.

۳۹ـ شرح حال رجال ایران درقرون ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری. مهدی بامداد. تهران. ۱۳۴۷ خورشیدی.

۴۰ـ شرق (روزنامه). تهران. ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ قمری.

۴۱ـ شهریاران گمنام. سیداحمدکسروی. تهران. ۱۳۰۷ و۱۳۰۸خورشیدی.

۴۲ـ شیخ صفی وتبارش. سید احمد کسروی. چاپ دوم . تهران . ۱۳۴۲ خورشیدی.

۴۳ـ صورةالارض. ابن حوقل. ترجمهٔ دکترجعفر شعار. بنیادفرهنگ. تهران ۱۳۴۵ خورشیدی.

۴۴ـ قاموس‌الاعلام ترکی. چاپ استانبول. ۱۳۰۶ هجری قمری.

۴۵ـ قیام آذربایجان و ستارخان. اسماعیل امیرخیزی. تبریز . ۱۳۳۹ خورشیدی.

۴۶ـ کشاورزی و مناسبات ارضی ایران درعهد مغول. پطروشفسکی . ترجمهٔ کریم کشاورز. تهران. ۱۳۴۴ خورشیدی.

۴۷ـ مآثروالآثار. محمدحسنخان اعتمادالسلطنه. تهران. ۱۳۰۶.

۴۸ـ مرآت‌البلدان. محمد حسنخان صنیع‌الدوله. تهران. ۱۲۹۴ هجری قمری.

۴۹ـ مسالك‌الممالك. اصطخری. تهران . ۱۳۴۰.

۵۰ـ معجم‌البلدان. یاقوت‌حموی. تهران. ۱۹۶۵میلادی.

۵۱ـ مقالات صفوةالصفا. ابن‌بزاز. بکوشش احمد تبریزی. ۱۳۲۹ قمری.

۵۲ـ نزهةالقلوب. حمدالله مستوفی. لیدن. ۱۳۳۱قمری.

۵۳ـ نشریهٔ فرهنگ اردبیل. اردبیل. سال ۱۳۲۸خورشیدی.

۵۴ـ یادداشتهای خطی شادروان میرزا عباس محسنی (اردبیلی).

اسامی خاصی که در این کتاب آمده است

الف: اشخاص و طوایف

ب :

ز :

ژ :

س :

اسامی خاصی که در این کتاب آمده است

ب : امکنه

اسامی خاصی که در این کتاب آمده است

ج : کتب و مجلات و اسناد

الف :

ب :

ت :

ج :

